عطائی

صدام

زندگی مخفی

کان کاگلن

دکتر نادر افشار / فروغ چاشنی دل

زندگی مخفی صدام



عطائی

با سپاس از آقای دکتر احسان مقدس

صدام
زندگی مخفی

کان کاگلِن

ترجمه:

دکتر نادر افشار

فروغ چاشنی‌دل



مؤسسهٔ انتشارات عطائی

بنیان: ۱۳۱۵

بنیانگذار: احمد عطائی

دفتر مرکزی و امور اداری:

خیابان ولیعصر ـ مقابل بیمارستان دی

خیابان دوم گاندی

کدپستی ـ ۱۵۱۶۷

تلفن: ۸۷۷۱۶۵۷ـ ۸۷۷۰۰۳۰

دورنگار: ۸۸۸۵۸۶۹

http:// www.ataipub.com
email: info@ataipub.com

شمارهٔ نشر: ۶۱۹

کافلین، کان، ۱۹۵۵ - م. *Coughlin, Con*

صدام، زندگی مخفی / نویسنده کان کاگلین؛ مترجم نادر افشار، فروغ چاشنی‌دل. ـ تهران: عطایی، ۱۳۸۲.

۴۹۶ ص. : مصور.

ISBN: 964-313-618-3:

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.

۱. حسین، صدام، ۱۹۳۷ - م. *Husayn. Saddam*

۲. عراق -- سیاست و حکومت -- قرن ۲۰ م. الف. افشار مازندران، نادر، ۱۳۴۸ - ، مترجم، ب. چاشنی‌دل، فروغ‌السعادت، ۱۳۵۵ - ، مترجم، ج. عنوان.

۴ص۲ک / ۷ / ۷۹ *DS* ۹۵۶ / ۷۰۴۳۰۹۲
۱۳۸۲

کتابخانه ملی ایران ۲۹۱۹۴ - ۸۲ م

صدام، زندگی مخفی

کان کاگلین / نادر افشار، فروغ چاشنی‌دل

ویراستار: حورا ناصری

نمونه‌خوان: امیرهوشنگ رفیعی

واژه‌پرداز: لیلا جعفری

چاپ اول، ۳۳۰۰ نسخه، چاپخانه گهر

تهران - نوروز ۱۳۸۳



۳۹۰۰ تومان

مقدمه ناشر

اقدامات مخوفی که صدام حسین در عراق انجام داد، از حد شمارش بیرون است، اما اگر جنایاتی وجود داشته باشد که تا به حال اظهارنظری راجع به آنها نشده است، کتاب کن کافلین: «صدام حسین: یک زندگی مخفی» می‌تواند به ما کمک کند. در پشت تصویری که کافلین از صدام ارائه می‌دهد، مرد جوانی قرار دارد که از یک خلافکار کم‌اهمیت و غیرحرفه‌ای به جنایتکاری تبدیل می‌شود که کشتار آدم‌ها و خشونت، کسب و کار اوست. کافلین در کتاب خود، راجع به این می‌نویسد که صدام موقعی که در دهه شصت در قاهره دانشجو بود، تماس‌هایی با سیا داشت. با این حال او هرگز از جزئیات این تماس‌ها و این که اساساً این تماس‌ها چه معنا و انگیزه‌ای را در پشت خود داشته است، صحبت به میان نمی‌آورد. او در همان صفحه آغازین کتاب ادعا می‌کند که صدام حسین از حملات یازده سپتامبر آگاهی قبلی داشته و با القاعده مرتبط بوده است.[1]

درست است که نویسنده برای تهیه مطالب کتاب، دست به تحقیقات گسترده و موشکافانه‌ای زده است، اما در جایی که مربوط به جمهوری اسلامی می‌شود، غرض‌ورزی‌های وی مشاهده می‌گردد. نظیر مسئله آغاز جنگ، نقش ایران در اقدامات تروریستی (که مورد ادعای محافل غربی است)، اختلافات فیمابین ایران و عراق و... در ذیل به نمونه‌هایی از موارد فوق اشاره می‌شود:

۱. صفحه ۶۱ سطر ۱۵ تا ۲۰: همانطور که نویسنده نیز اشاره کرده است، این بیان نشأت گرفته از طرز تفکر نازی حزب بعث عراق می‌باشد.

---

۱. روزنامه شرق. صفحه ۱۴. شماره ۱۳۱. ۱۴ بهمن ۱۳۸۲.

۲. صفحه ۲۷۴ سطر ۱۱ و ۱۲: به نظر ساختگی می‌آید چون هیچگونه مدرک و سندی ارائه نشده است.

۳. صفحه ۲۸۰ سطر ۲۰ تا ۲۲: نویسنده می‌خواهد چنین القاء کند که حملات تروریستی از جانب روحانیون ایران حمایت و هدایت می‌شده، در صورتی که بارها از طرف مقامات رسمی مملکت این اتهام رد شده است.

۴. صفحه ۲۸۳ سطر ۸ تا ۱۲: نویسنده از اطلاعات تاریخی برخوردار نبوده، برای آگاهی‌های بیشتر رجوع کنید به: خلیج‌فارس، کشورها و مرزها، دکتر پیروز مجتهدزاده، انتشارات عطائی.

۵. صفحه ۲۸۴ سطر ۱۷ و ۲۸۵ سطر ۷ و ۸: همانطور که نویسنده در سطرهای بالا اشاره کرده است «اتهام آغاز جنگ مسلماً برعهده صدام است» ولی باز شیطنت کرده و مقدار کمی از این اتهام را نیز به ایران وارد ساخته است.

۶. صفحه ۲۸۶ سطر ۸ تا ۱۵: مجدداً نویسنده تأکید دارد که به خاطر صدور انقلاب اسلامی جنگ بین ایران و عراق اتفاق افتاد، در صورتی که طبق قطعنامه‌ها و اعترافات سران کشورهای غربی، آغازگر جنگ صدام بوده است.

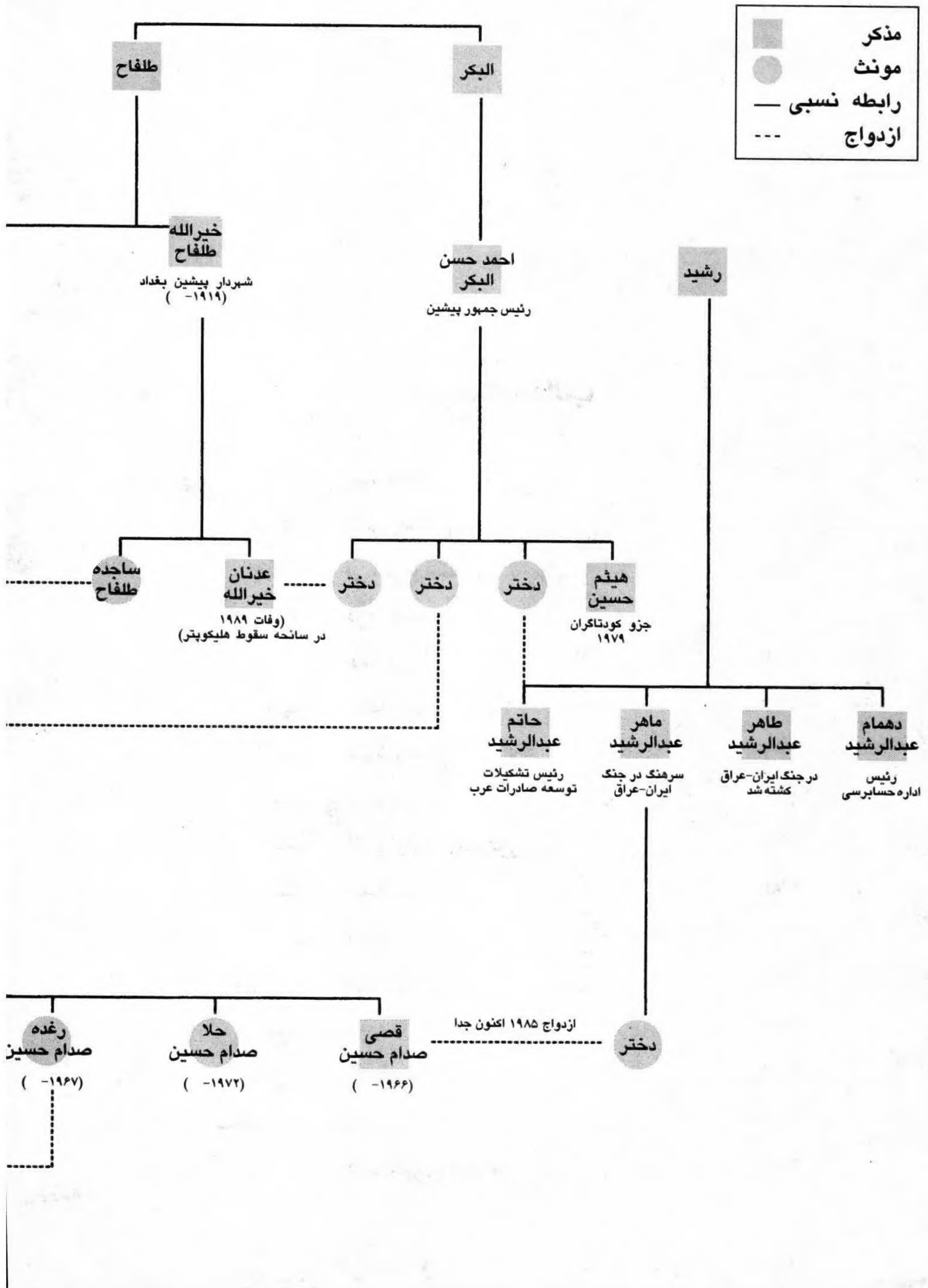
۷. صفحه ۳۲۱ سطر ۸ و ۹: مسلم است که جان جوانان ما در جنگ تحمیلی بسیار عزیز بوده و فقط عشق به مملکت و اسلام آنها را وادار به دفاع کرده است.

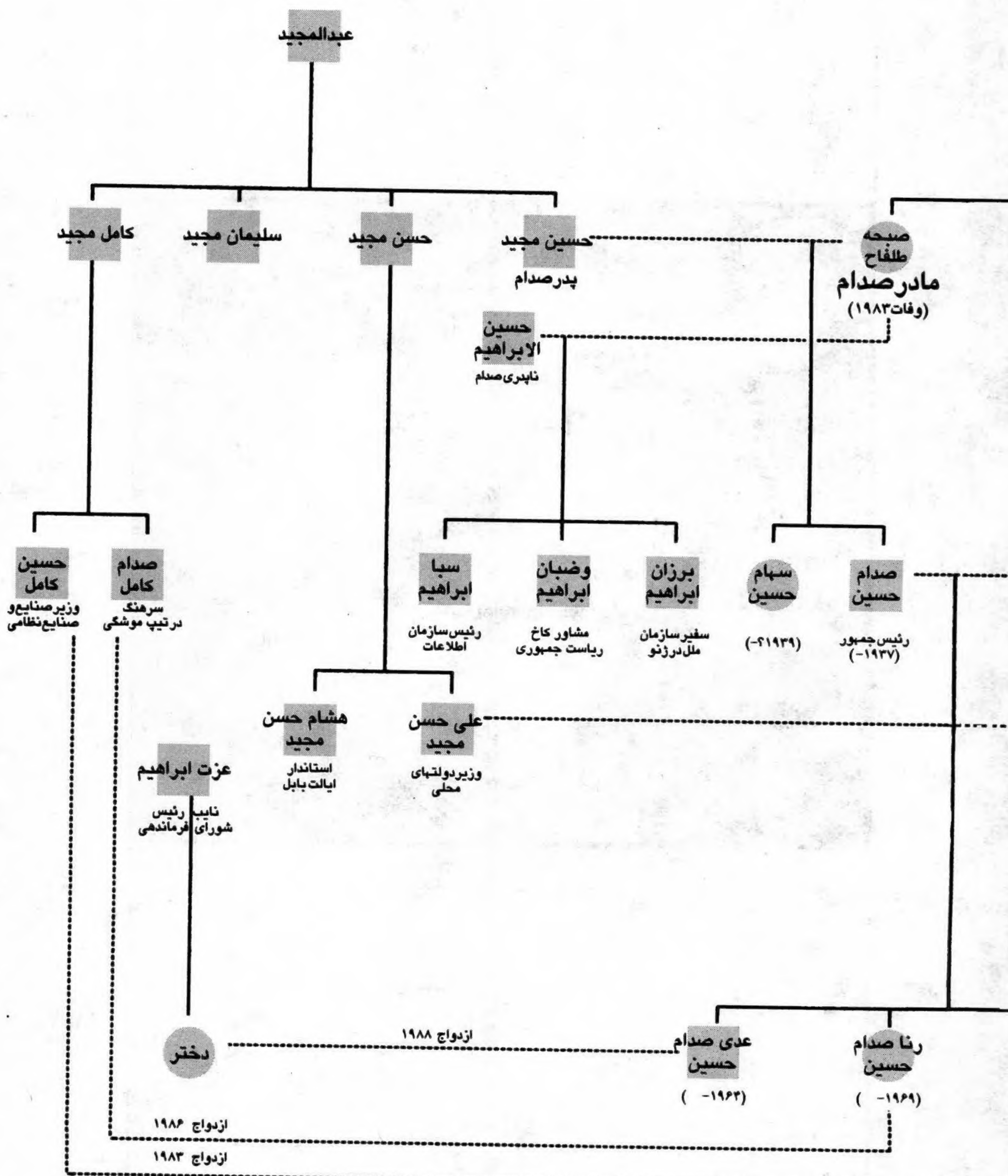
۸. صفحه ۳۲۴ سطر ۱۲ تا ۲۰ و صفحه ۳۲۸ سطر ۱ تا ۸ و صفحه ۴۳۱ سطر ۳ تا ۶: مسائل مطرح شده حول ادامه جنگ توسط ایران، عملیات تروریستی و بمب‌گذاری و نیز قاچاق نفت عراق توسط ایران می‌باشد. همانطور که خوانندگان عزیز آگاه هستند، این بوق و کرناها را بعد از انقلاب هرازگاهی کشورهای غربی مخصوصاً امریکا و دیگر کشورهایی مانند اسرائیل که انقلاب اسلامی باعث آگاهی مردمانشان شده بود، به راه می‌انداختند تا همیشه ایران را مقصر جلوه دهند و نظر افکارعمومی را نسبت به ایران بدبین نمایند.

فهرست مطالب

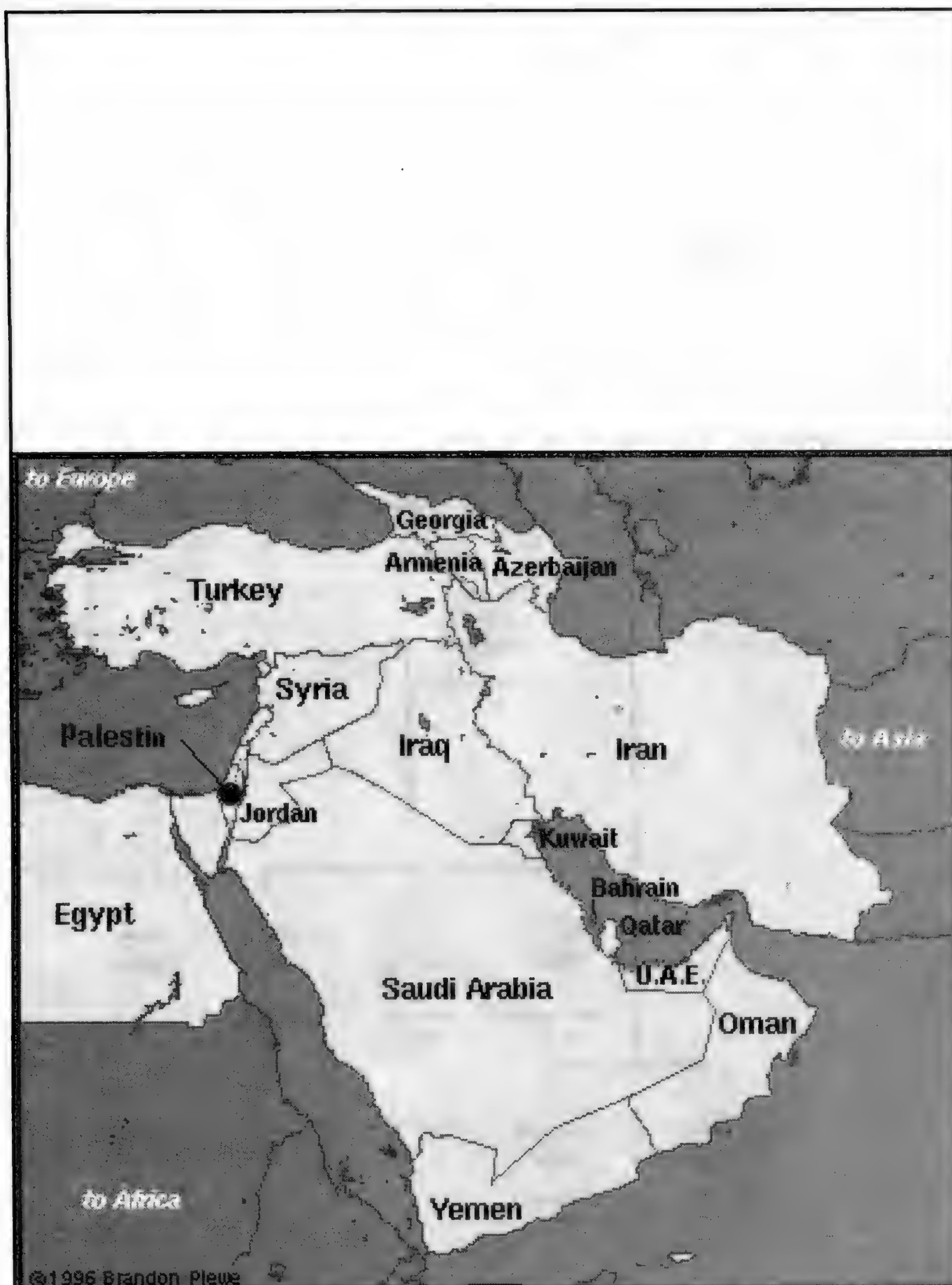
	پیشگفتار	۱۷
سرآغاز	**قانون‌شکن**	۱۹
یک	**بی‌سرپرست**	۳۵
دو	**تروریست**	۶۷
سه	**انقلابی**	۱۰۷
چهار	**انتقام‌جو**	۱۳۳
پنج	**سردار ملی**	۱۶۷
شش	**تروریست**	۱۹۹
هفت	**آقای رئیس‌جمهور**	۲۳۷
هشت	**جنگ‌سالار**	۲۷۳
نه	**فاتح**	۳۰۹
ده	**مهاجم**	۳۴۵
یازده	**بازنده**	۳۷۹
دوازده	**بازمانده**	۴۰۹
سخن آخر	**بُت**	۴۵۷
	دستگیری صدام	۴۷۱

شجره نامه خانواده صدام

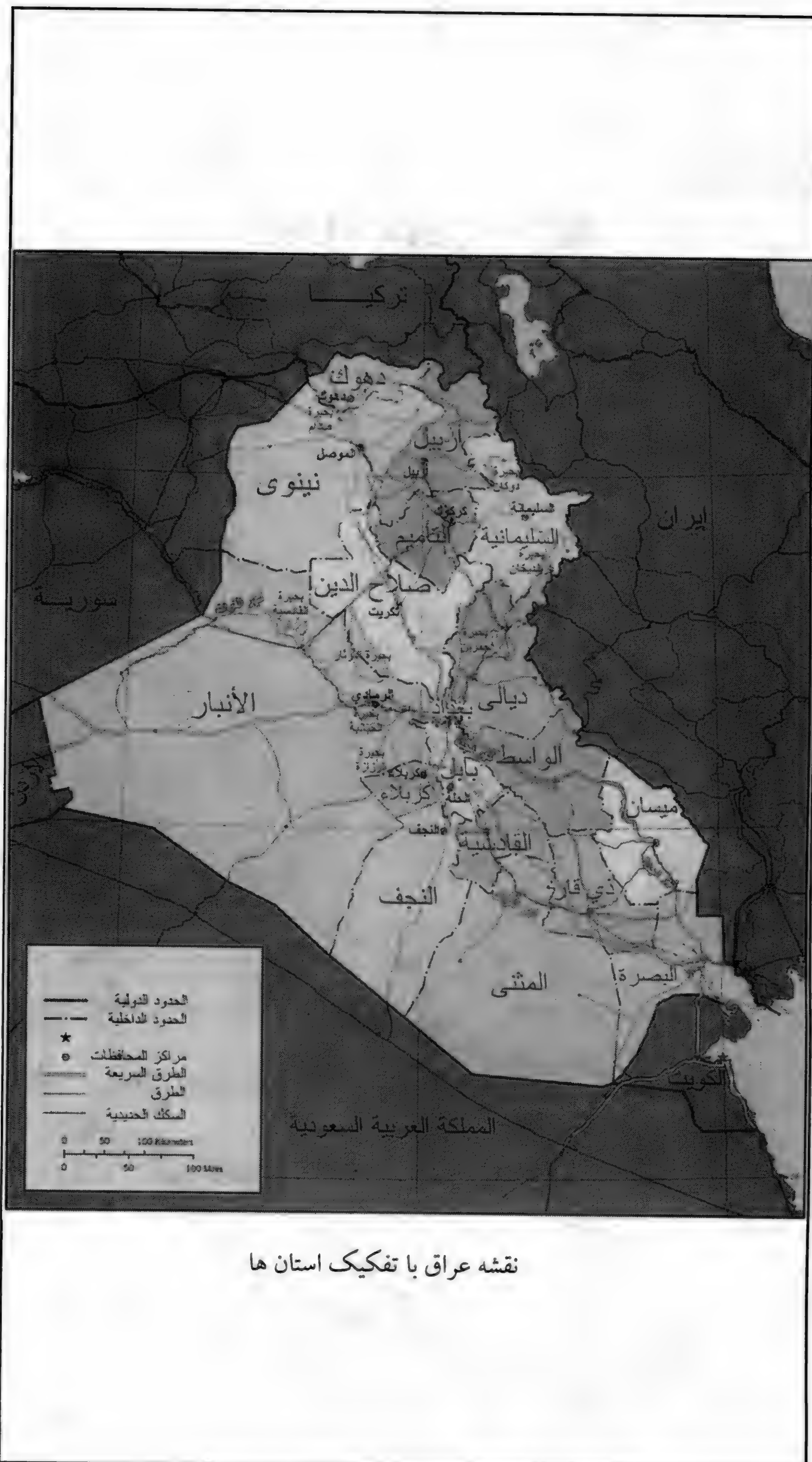




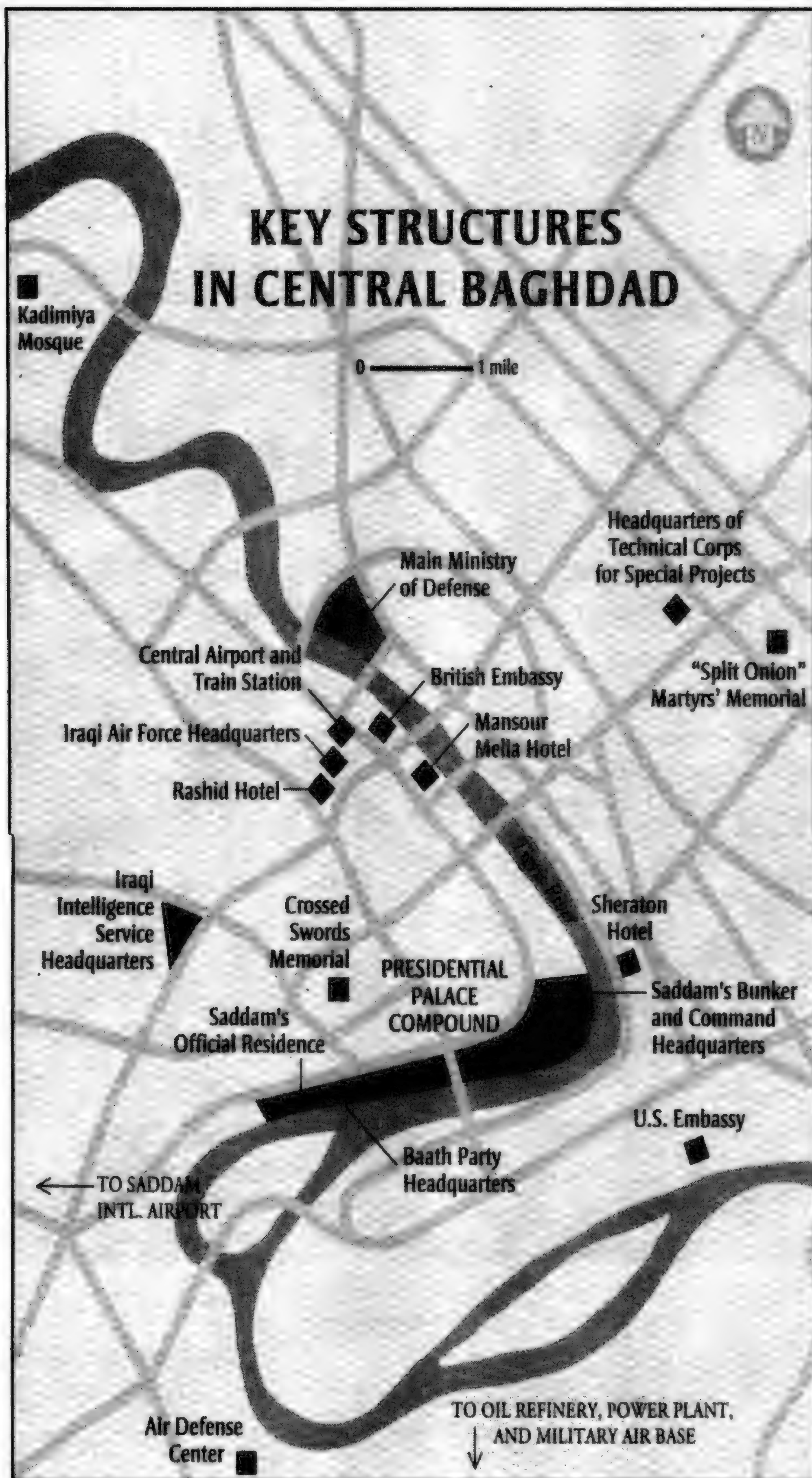
عبدالمجید
کامل مجید
سلیمان مجید
حسن مجید
حسین مجید
پدرصدام
صبحه طلفاح
مادرصدام
(وفات۱۹۸۳)
حسین الابراهیم
ناپدری صدام
حسین کامل
وزیرصنایع و صنایع نظامی
صدام کامل
سرهنگ درتیپ موشکی
سبا ابراهیم
رئیس سازمان اطلاعات
وضبان ابراهیم
مشاور کاخ ریاست جمهوری
برزان ابراهیم
سفیرسازمان ملل درژنو
سهام حسین
(۱۹۳۹-؟)
صدام حسین
رئیس جمهور
(۱۹۳۷-)
هشام حسن مجید
استاندار ایالت بابل
علی حسن مجید
وزیردولتهای محلی
عزت ابراهیم
نایب رئیس شورای فرماندهی
دختر
ازدواج ۱۹۸۸
عدی صدام حسین
(۱۹۶۳-)
رنا صدام حسین
(۱۹۶۹-)
ازدواج ۱۹۸۶
ازدواج ۱۹۸۳



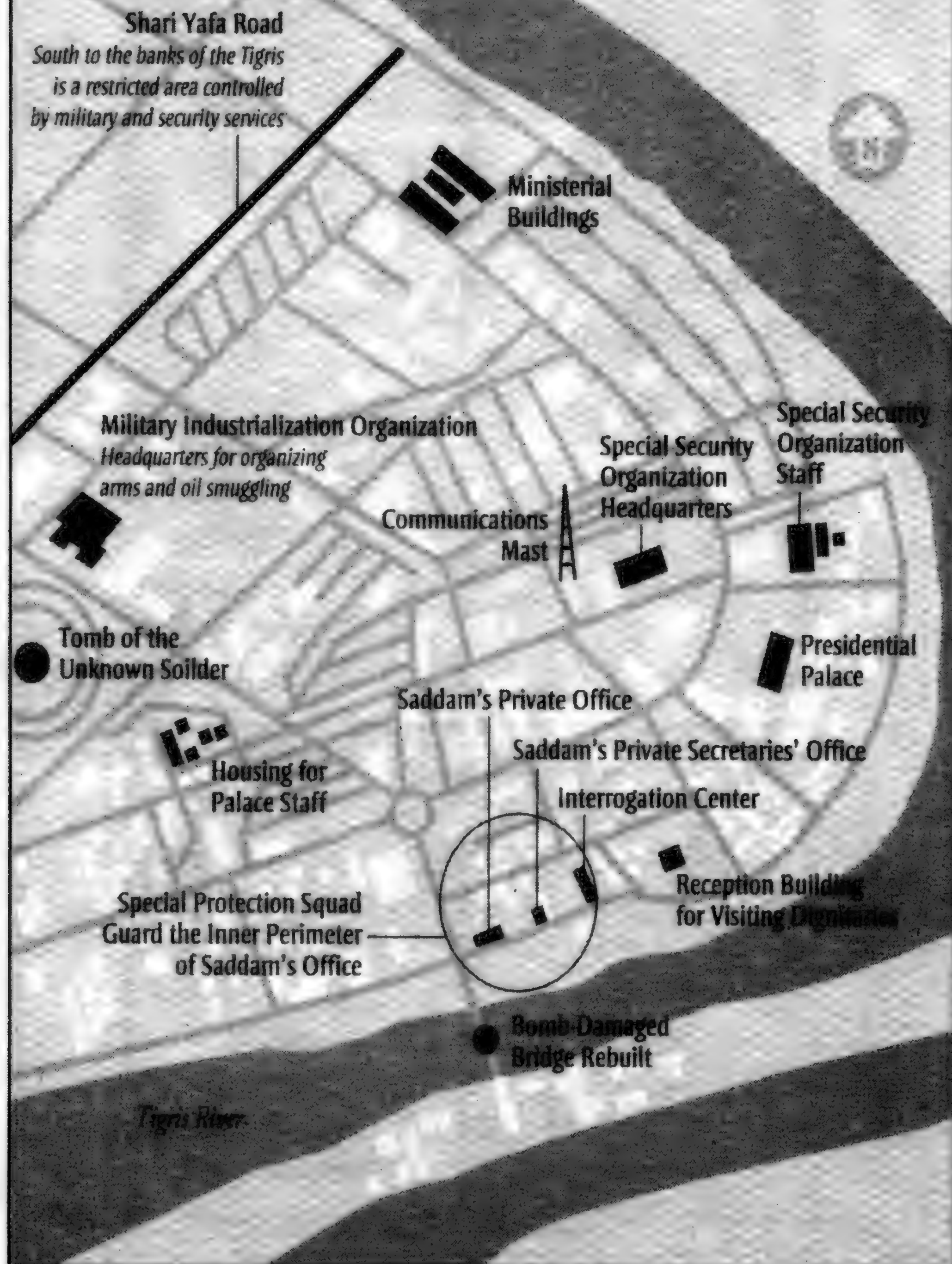
نقشه خاورمیانه



نقشه عراق با تفکیک استان ها



ساختمانهای کلیدی درمرکزبغداد



مجتمع کاخهای ریاست جمهوری صدام


BAGHDAD AL SALAM PALACE, IRAQ
COMPLETED EARLY 1999
OCCUPIES 0.5 SQUARE KILOMETERS


AL SALAM PALACE, IRAQ
SEPTEMBER 1999


THARTHAR VIP RESIDENCE, IRAQ
COMPLETED NOVEMBER 1993

کاخهای صدام



مراکز تحقیقات هسته ای عراق

أيها الشعب العراقي العظيم
أيها المسلمون ،
أيها الرجال الغاضبون في أمتنا المسلمة
يا أبناء أمتنا العربية المجيدة ..
أنتم تعلمون [illegible] الصامد المجاهد
في العالم أيضاً بأننا منذ بداية الحرب
[illegible] المدوان [illegible]
[illegible] لنا [illegible] نعمل [illegible]

دستخط صدام

پیشگفتار

نوشتن بیوگرافی دربارهٔ صدام در این مقطع زمانی، مثل این است که بخواهیم علیه یک جنایتکار و تبهکار معروف دادخواهی تنظیم کنیم.

تاکنون بسیاری از شاهدان اصلی یا به قتل رسیده‌اند و یا آنها که زنده‌اند از حرف زدن وحشت دارند.

حتی آن دسته از وابستگان صدام که بیش از دو دهه است او را ندیده‌اند، همیشه در هراسند. چرا که اگر از مشاهدات خود حرفی بزنند، افراد جوخه اعدام صدام، به سراغشان می‌روند و یا بازماندگان آنها را در عراق مجازات می‌کنند.

با وجود این در طی سه سالی که برای نوشتن این کتاب مشغول تحقیق بودم، تعدادی از همکاران و وابستگان پیشین صدام، (که در قید حیات هستند) قبول کردند که با آنها مصاحبه‌ای داشته باشم. در این کتاب تنها از کسانی نام برده شده است که خودشان از این امر راضی بوده‌اند؛ که البته در بسیاری از موارد امکان‌پذیر نبود. به این ترتیب بسیاری از دولتمردان و کارشناسان سیاسی و اطلاعاتی مشغول به‌کار و یا بازنشسته دولت عراق که در ایالات متحده، اروپا و خاورمیانه هستند، در جمع‌آوری این کتاب مرا یاری داده‌اند؛ و تقاضا کرده‌اند که اسامی‌شان محفوظ بماند.

از تمام کسانی که در تحقق این اثر، مرا کمک کرده‌اند، صمیمانه تشکر می‌کنم.

طبیعتاً مسئولیت کامل نتیجه‌گیری‌ها و تفسیرهایی که در این کتاب آمده، متوجه خود من می‌باشد.

متوجه خود من می‌باشد.

با قدردانی از *لیندا بدفورد* [۱] و *کتابداران کتابخانه مؤسسه سلطنتی روابط بین‌الملل* [۲] در لندن، که در یافتن منابع و مراجع مهم اطلاعاتی، کارشناسانه مرا یاری کردند. با تشکر از کارکنان کتابخانه *تلگراف* [۳] به خاطر کمکشان در پیداکردن مقالات مطبوعاتی قدیمی و نایاب و همچنین با سپاس از *جولز امیس* [۴] که همکاری صمیمانه و بی‌دریغش همیشه با من بود. برای تنظیم این اثر، مدیون تشویق و حمایت‌های همکاران، دوستان و خانواده‌ام هستم و به این وسیله از آنها تشکر می‌کنم.

در این کتاب، برای رعایت اصول آسان‌خوانی، اسامی با تلفظ عربی آنها آورده شده و سبک نوشتار کتاب هم، همانی است که معمولاً در روزنامه‌های انگلیسی و امریکایی می‌توان دید.

---

1. Linda Bedford.
2. The Royal Institute for International Affairs.
3. Telegraph.
4. Jules Amis.

سرآغاز

قانون‌شکن

مدت کوتاهی پیش از واقعهٔ یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱، که به یک سری حملات سازماندهی شده تروریستی منجر شد ــ و به دنبال آن مناطقی در سواحل شرقی ایالات متحده ویران گردید ــ صدام حسین، رئیس‌جمهور عراق، نیروهایش را در وضعیت آماده‌باش G[1] قرار داده بود؛ آماده‌باش نظامی کاملی که نظامیان عراقی از سال ۱۹۹۱ در جنگ خلیج‌فارس تا آن زمان نظیر آن را به خود ندیده بودند. صدام به یکی از پناهگاه‌های زیرزمینی مستحکمش واقع در قلمرو خانوادگیشان در **تکریت**[2]، (شمال عراق) گریخت. دو همسرش **ساجده**[3] و **سمیرا**[4] که در موقعیت‌های عادی از هم دوری می‌کردند، هر دو با هم به یکی دیگر از پناهگاه‌های زیرزمینی صدام منتقل شدند. بعدها مشخص شد که صدام در اوایل سپتامبر سال ۲۰۰۱ به این دلیل اقدام به فرار کرده بود که از حملات روز یازدهم سپتامبر از پیش اطلاع داشت؛ حملاتی که در آن تروریست‌های گروه انتحاری القاعده، هواپیماهای غیرنظامی را با سرنشینان آن به سوی ساختمان تجارت جهانی در نیویورک و پنتاگون در واشنگتن دی‌سی، هدایت کردند و با برخورد به این ساختمان‌ها جان هزاران کارمند غیرنظامی و کارشناسان نظامی بی‌گناه را گرفتند.

---

1. G-Alert.
2. Tikrit.
3. Sajida.
4. Samira.

تروریست‌های بنیادگرا تلاش کردند با چهارمین هواپیمای ربوده شده، به کاخ سفید برخورد کنند، اما تعدادی از مسافران هواپیما شجاعانه با هواپیماربایان برخورد کردند و به این وسیله هواپیما در زمینی در جنوب **پیتزبرگ**[1] سقوط کرد و تمامی سرنشینان آن کشته شدند.

خیلی زود در روزهای پرآشوب این جنایت وحشیانهٔ تروریستی، نام کشور عراق به عنوان یکی از اهداف ممکن برای اقدام‌های تلافی‌جویانه مطرح شد. با وجود پنهان‌کاری و امنیت شدید در هر حرکت صدام، دربارهٔ این پرسش که چرا رهبر عراق کشورش را به حال آماده‌باش کامل درآورد و خود هم به پناهگاهی امن فرار کرد، قضاوت مطمئن، غیرممکن بود؛ اما زمان انجام این عمل به تنهایی کافی بود تا شبهات بسیاری به وجود بیاید.

اگرچه هیچ گونه دلیل و مدرک مشخصی، مبنی بر دخالت مستقیم صدام در حملات روز یازدهم سپتامبر در دست نبود، اما دشمنی علیه عراق آن قدر ریشه‌دار بود که جورج ـ دبلیو بوش، رئیس‌جمهور امریکا، درست بعد از این حمله وحشیانه، مجبور شد همکاران جنگ‌طلبش را به خویشتن‌داری دعوت کند.

بوش تمایل داشت واکنش مستقیمی را بر القاعده (گروهی تروریستی که به رهبری و با حمایت مالی اسامه بن‌لادن، مخالف افراطی سعودی فعالیت می‌کرد) متمرکز کند. تمامی شواهد موجود، هواپیماربایی را به بن‌لادن مربوط می‌کرد. جورج بوش در سخنرانی‌ای که روز بیستم سپتامبر در حضور اعضای کنگره ارائه داد، هیچ صحبتی از عراق به میان نیاورد.

او در عبارت‌های کلی از جنگ علیه «ترور» صحبت کرد و تقاضای اصلی‌اش این بود که رژیم طالبان در افغانستان، بن‌لادن را تحویل دهد؛ در غیر این صورت با عواقب این کار مواجه خواهد شد.

با اینکه تأکید اصلی بوش در سخنرانی‌اش، بر گروه القاعده بود، اما پاره‌ای اطلاعات ـ به عنوان مثال اطلاعاتی مربوط به مکان مخفی شدن صدام در روز یازدهم سپتامبر ـ در محافل جاسوسی غربی نفوذ کرد و شایع شد.

---

1. Pittsburgh.

جالب‌ترین و قانع‌کننده‌ترین مطلب، گزارشی بود که از سوی وزارت کشور جمهوری چک منتشر شد. این گزارش حاکی از آن بود که یکی از رهبران اصلی در بمباران‌های یازدهم سپتامبر به نام ***محمد عطا***[1]، پنج ماه پیش از آنکه این حملات به انجام برسد، با یک کارشناس جاسوسی عراق دیدار و گفتگو کرده بود.

در تابستان سال ۲۰۰۰، عطا سعی کرده بود که به پراگ وارد شود، اما به دلیل نداشتن روادید معتبر، بازگردانده شد! و در ماه آوریل سال ۲۰۰۱، با در دست داشتن مدارک معتبر برای سفر، باز هم به پراگ برگشت و در آنجا با یکی از کارشناسان جاسوسی عراق (که مقامات دولت چک درصدد اخراجش بودند) به نام ***احمد العانی***[2] به بحث و گفتگو نشست.

العانی که در مقام کنسول دوم در سفارت عراق در پراگ مشغول به کار بود، به دلیل انجام فعالیت‌هایی فراتر از مسئولیت دیپلماتیک خود (فعالیت‌های جاسوسی) مورد شک و ظن بود.

البته مدرکی در دست نبود تا این مأمور عراقی را به حوادث یازدهم سپتامبر ربط بدهد، اما مسائلی باعث شد که به زودی نام صدام در لیست برنامه‌ریزان نظامی پنتاگون قرار گیرد. به این ترتیب که این دستگاه جاسوسی خوفناک که توسط بدنام‌ترین دیکتاتور جهان اداره می‌شود، با بی‌ریشه‌ترین تشکیلات تروریستی دنیا در تماس بوده است.

در نظر آگاهان ضدتروریستی که از سال ۱۹۷۰ به بعد، دربارهٔ روابط صدام با تروریسم بین‌المللی تحقیق می‌کردند؛ به میان کشیدن نام صدام در حوادث وحشیانه یازدهم سپتامبر چندان تعجب‌آور نبود.

صدام در گذشته نیز مستقیماً با تروریست‌های معروفی همچون ***ابونضال***[3] رابطه داشته است. ابونضال رهبر یک گروه فلسطینی تندرو بود که علاوه بر جنایت‌های بسیار، مسئول حملات به فرودگاه‌های رم[4] و وین[5] در سال ۱۹۸۵

---

1. Mohammed Atta.
2. Ahmed al-Ani.
3. Abu Nidal.
4. Rome.
5. Vienna.

شناخته شد. از تروریست‌های دیگر که صدام با آنها رابطه داشت، می‌توان ***ایلیچ رامیرز سانچز***[1] ونزوئلایی را نام برد که بیشتر او را به نام ***کارلوس معروف به شغال***[2] می‌شناختند.

صدام که به ویسکی‌خواری مشهور بود، طبعاً مسلمان باایمانی نبود و علاقه‌ای هم به نیروهای تندروی اسلامی نداشت؛ او سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸ را با درگیری در جنگ خونینی علیه یک حکومت اسلامی که توسط آیت‌الله خمینی در تهران بنیان‌گذاری شده بود، گذراند.

با وجود این، در سال‌های دهه ۹۰، هنگامی که گروه‌های تندرو مسلمان ازجمله گروه حزب‌الله لبنان و القاعده افغانستان در حمله به اهداف غربی در خاورمیانه و دیگر مناطق به موفقیت‌هایی دست یافتند، گزارش‌های جاسوسی‌ای منتشر شد مبنی بر اینکه نیروهای امنیتی صدام در تربیت، تجهیز نیرو و همچنین تأمین بودجه لازم، به گروه‌های تروریستی اسلامی، یاری می‌رسانده‌اند.

دو تن از پناهندگان بلندپایه که توسط ***سرویس اطلاعاتی غرب***[3] در اواخر سال ۲۰۰۱ بازجویی شدند، فاش کردند که صدام در پایگاه نظامی ***سلمان پاک***[4] در جنوب بغداد، یک اردوگاه آموزشی تروریستی برپا کرده است و تا آن زمان گروه‌های مبارز (از کشورهای عربستان سعودی، یمن و مصر) در این اردوگاه آموزش دیده‌اند.

در این اردوگاه هواپیمای بویینگ ۷۰۷ ازکارافتاده‌ای وجود داشت که تازه‌کاران با آن آموزش می‌دیدند. چگونه می‌توان با دست خالی و یا باکارد، هواپیمایی را ربود؟ مشابه این روش در حملات یازدهم سپتامبر به کار گرفته شد.

این دو پناهنده مطمئن نبودند که افراد تحت آموزش، در اردوگاه سلمان پاک، اعضای گروه القاعده بوده‌اند، اما این نکته که بیشتر آنان اهل عربستان سعودی و جزء فرقه سازش‌ناپذیر ***وهابی***[5] بودند، کافی بود تا ظن مقامات را در لندن و واشنگتن برانگیزد.

---

1. Ilich Ramiraz Sánchez.
2. Carlus the Jackal.
3. Western Inteligence.
4. Salman Pak.
5. Wahabbi.

رابطه مشخص‌تر بین بن‌لادن و صدام، مربوط است به فعالیت‌های تروریستی که در اواسط دهه ۹۰ در کشور سودان انجام می‌گرفت؛ کشوری که در آن زمان، تعداد زیادی از اردوگاه‌های آموزشی تروریستی در آن مشغول فعالیت بودند.

صدام بودجه لازم را برای حمایت از شورش‌های اسلامی در الجزیره و دیگر مناطق خاورمیانه، به سودان روانه می‌کرد.

در اواخر دهه ۹۰، جزئیات نقشه‌ای که توسط صدام طراحی شده بود، منتشر شد. در این نقشه قرار بود گروهی منتخب از شبکه امنیتی صدام، با عنوان واحد ۹۹۹، در انجام حملاتی به اهداف تعیین شده در اروپا و خاورمیانه، با گروه القاعده همکاری کنند. صدام امیدوار بود با ایجاد رابطه‌ای سرّی با جاسوسان بن‌لادن، هرگونه ظنی را درباره مشارکت عراق در تروریسم برطرف کند.

در نتیجه این همکاری بود که تعداد زیادی از مخالفان سرشناس عراقی در اردن به قتل رسیدند؛ و برنامه نابودی دفتر اصلی **«رادیو آزاد»**[1] که در پراگ واقع بود، طرح‌ریزی شد.

حتی در سال ۱۹۹۸، بن‌لادن نماینده‌ای را از گروه مبارز القاعده برای حضور در جشن تولد پسر ارشد صدام به نام **عدی**[2]، فرستاد و عدی هم در پاسخ به این ژست بزرگ‌منشانه، قبول کرد که تعدادی از سربازان القاعده را در عراق آموزش دهد.

گواه دیگری که نشان‌دهنده تلاش‌های صدام در توسعه روابطش با القاعده بود، در ماه آگوست سال ۲۰۰۲ میلادی آشکار شد. در آن زمان **صبری البنا**[3] ـ تروریست فلسطینی که به ابونضال معروف بود و در سال‌های دهه هفتاد و هشتاد با صدام همکاری نزدیک داشت ـ به طرز مرموزی در بغداد مرده بود. در ابتدا عراقی‌ها ادعا کردند، ابونضال هنگامی که مأموران اطلاعاتی عراق به ملاقات او رفته‌اند تا از او درباره دست داشتنش در توطئه‌ای برای براندازی صدام، سئوالاتی بپرسند، خودکشی کرده است.

---

1. Radio Free Euroupe.
2. Uday.
3. Sabri al-Banna.

در حقیقت صدام به مأمورانش دستور داده بود این تروریست کهنه کار راکه برای معالجه سرطان پوست به عراق دعوت شده بود، به قتل برسانند.

صدام از ابونضال خواسته بود تعدادی از مبارزان القاعده را ـ که درپی فروپاشی رژیم طالبان به شرق عراق پناهنده شده بودند ـ تحت آموزش قرار دهد و ابونضال این تقاضا را رد کرده بود.

صدام همچنین قصد داشت از شبکه تروریستی ابونضال استفاده کند و با آنان و به نام القاعده، در خاورمیانه، چند عملیات تروریستی را ترتیب دهد و به انجام برساند.

در این زمان ابونضال که در تلاش بود با رهبر برجسته فلسطینی‌ها معاهده دوستی را به نتیجه برساند، این پیشنهاد صدام را رد کرد. چرا که اعتقاد داشت، ایجاد اتحاد با القاعده به آرمان‌های سیاسی او لطمه وارد می‌کند. در پاسخ، صدام هم دستور قتل او را صادر کرد.

اما اطلاعاتی که نشان دهد صدام شخصاً با بن‌لادن و القاعده رابطه داشته است، همچنان ناقص و ناکافی است.

صدام در طول سه دهه‌ای که به نحو کارآمدی بر عراق حکومت کرده بود، پرقدرت‌ترین و فراگیرترین تشکیلات امنیتی در تاریخ معاصر را به راه انداخته بود. این تشکیلات، کار به دست آوردن اطلاعات درست درباره فعالیت‌های صدام را برای آژانس‌های اطلاعاتی غربی به امری بسیار مشکل تبدیل کرده بود.

ازاین‌رو بسیاری از ادعاها دربارهٔ فعالیت‌های صدام نادرست از آب درآمد. به عنوان مثال: در ماه اکتبر سال ۲۰۰۱، صدام را متهم کردند به دست داشتن در شیوع بیماری‌های عفونی که کمی بعد از حوادث یازدهم سپتامبر در نیویورک و فلوریدا به وجود آمد.

این گزارش‌ها و اطلاعات دیگر دربارهٔ فعالیت‌های صدام، باعث شد تعدادی از مقامات بلندپایه و جنگ‌طلب دولت امریکا، جورج بوش را برای انجام اقداماتی علیه صدام، تحت فشار قرار دهند. از برجسته‌ترین این افراد می‌توان از **دیک چنی**[1]

---

1. Dick Cheney.

معاون اول رئیس‌جمهور، نام برد که یک نسل پیش در مقام وزیر دفاع به بوش پدر، خدمت می‌کرد؛ همچنین پرزیدنت جورج هربرت واکر بوش[1]، که در تجاوز نیروهای عراقی به کویت در سال ۱۹۹۰، هدایت نیروهای ائتلاف نظامی چند ملیتی را بر عهده داشت و سرانجام صدام را شکست داد. از دیگر موافقان حمله نظامی به عراق، *دونالد رامسفلد*[2] وزیر دفاع ایالات متحده و عضو باسابقه دولت ریگان، بوش و همچنین *پل ولفوویتز*[3] نماینده وزیر دفاع می‌باشند.

البته هدف اول این کارآزمودگان دولت‌های جمهوری‌خواه قبلی، این بود که اطمینان حاصل کنند، ایالات متحده و همدستانش در برابر گروه‌های تروریستی اسلامی کاملاً در امان هستند؛ اما این گروه فراموش نکرده بودند، هنگامی که بوش پدر در سال ۱۹۹۳ برای دیداری به کویت سفر کرد، صدام تلاش کرده بود او را به قتل برساند.

تنها عضو برجسته دولت که در امور سیاست خارجی دست داشت و دیگران را به رعایت احتیاط دعوت کرد، وزیر امورخارجه امریکا *کالین پاول*[4] بود که سال ۱۹۹۱ درجنگ برای آزادسازی کویت درمقام رئیس ستاد ارتش به‌بوش پدر خدمت می‌کرد.

در اکتبر سال ۲۰۰۱ بود که تردید و دودلی جورج بوش در پاسخ به حملات یازدهم سپتامبر و هدف قرار دادن صدام، از بین رفت؛ چراکه سازمان جاسوسی امریکا هشدارهایی دریافت کرد مبنی بر اینکه نظامیان مسلمان در حال برنامه‌ریزیِ حمله‌ای بسیار بزرگ‌تر از حملات یازدهم سپتامبر به امریکا هستند؛ حمله‌ای که به گفته مشاور امنیت ملی بوش، *کاندولیزا رایس*[5]، حادثه یازدهم سپتامبر در مقایسه با آن، بچه‌بازی به شمار می‌رفت.

سازمان جاسوسی احتمال داد که این بار همدستان بن‌لادن تصمیم دارند از «بمب‌های آلوده» استفاده کنند. در این بمب‌ها از مواد منفجره غیراتمی استفاده می‌شود که تشعشع‌های رادیواکتیو تولید می‌کند. انفجارِ تنها یک

---

1. President George Herbert Walker Bush.
2. Donald Rumsfeld.
3. Paul Wolfowitz.
4. Colin Pawell.
5. Condoleezza Rice.

بمب، می‌تواند منطقه‌ای به وسعت **منهتان**[1] را نابود کند و آن را سال‌ها غیرقابل سکونت کند!

برنامه‌ریزی‌های امنیتی خاصی اتخاذ شد تا اطمینان حاصل شود جورج بوش و چنی هیچ گاه با هم نباشند و همچنین هشدارهای محرمانه‌ای دربارهٔ تهدیدهای اخیر به پلیس واشنگتن و کمیته‌های امنیتی کنگره فرستاده شد.

این حمله هیچ گاه تحقق نیافت، اما هراس از آن، تأثیر عمیقی بر رئیس‌جمهور امریکا گذاشت.

کاملاً مشخص بود که القاعده با روش خصمانه‌ای به دنبال به دست آوردن سلاح‌های کشتارجمعی است و تمامی کسانی که با این ماجرا درگیر بودند، می‌دانستند کشوری که ممکن است به ساخت چنین سلاح‌های کشتارجمعی وسوسه شود و آنها را در اختیار گروه‌های تروریست قرار دهد، عراق صدام حسین خواهد بود.

از دهه هفتاد که صدام حسین به عنوان «مرد برتر عراق» ظاهر شد، این کشور بودجه عظیمی را برای کسب سلاح‌های شیمیایی، بیولوژیکی و اتمی اختصاص داده بود. افزون بر این، تولید این سلاح‌ها در غرب، فقط جنبه بازدارنده دارد. در حالی که صدام نشان داده بود که مایل است این سلاح‌ها را آن هم به میزان زیاد، برای مقابله با دشمنانش به کار گیرد. برای مثال صدام در سال ۱۹۸۸ از سلاح‌های شیمیایی علیه غیرنظامیان بی‌گناه کردستان عراق استفاده کرد.

تمایل صدام برای استفاده از امکانات تسلیحاتی نامتعارف، همراه با نیاز القاعده به چنین سلاح‌هایی، بوش را قانع کرد که باید با اقدام مؤثری، تهدید به وجود آمده توسط صدام را از بین ببرد.

همچنین پیدایش شواهد تازه‌ای پیرامون دست داشتن عراق در حمله افراط‌گرایان مسلمان به ساختمان تجارت جهانی در سال ۱۹۹۳، عامل دیگری شد تا توجه دولت بوش بیش از پیش به صدام معطوف شود. کاندولیزا رایس بعدها این تغییر ذهنیت بوش را چنین بیان کرد: «[حمله ما] به این دلیل نیست که براساس شواهدی بگوییم عراق ممکن است سلاح‌هایی را در اختیار گروه القاعده قرار داده

1. Manhattan.

باشد. [حمله ما] به این دلیل است که اساساً عراق یکی از کشورهایی است که با ما رابطه‌ای خصمانه دارد و آن قدر بی‌مسئولیت و بی‌رحم است که این سلاح‌ها را در اختیار تروریست‌ها قرار خواهد داد.»

تهدیدهای عنوان شده ازسوی تروریست‌های تندرو مسلمان، دولت ایالات متحده را بر آن داشت تا در رویه امنیت ملی خود بازبینی‌های اساسی به عمل آورد.

در جریان جنگ سرد، ایالات متحده و همدستانش در ***ناتو***[1] با تهدید به انتقام جمعی، توانستند مانع حملات کشورهای دشمن شوند. اما این بار نوبت به دشمنی رسیده بود که در برابر آن، به کارگیری قوانین معمول مبارزه، کارساز نبود. قدر مسلم برای جنگ علیه مبارزان مسلمان ــ که حتی شهادتشان هم به منزله موفقیت در مأموریت به شمار می‌رفت ــ باید رویه‌ای بسیار متفاوت پیش گرفت.

در «جنگ علیه ترور» نامی که بوش بر آن نهاد، دولت بوش متقاعد شد که ضربه اول را باید آنها به دشمن وارد کنند. بر این اساس بعدها بوش در جمع گروهی از دانش‌آموختگان دانشکده افسری در ***آکادمی نظامی وست پوینت***[2] اظهار داشت: «اگر منتظر شویم تهدیدها عملی شود، صبر ما بیش از حد زیاد بوده است.»

به نظر افرادی چون چنی و رامسفلد که کارکشته جنگ سرد بودند، رویارویی با صدام امری به جا مانده از دوران ابرقدرتی است. در واقع نگرش صدام نسبت به غرب، به نوعی وابسته به حمایت‌های نظامی و دیپلماتیکی بود که از طرف دولت شوروی دریافت می‌کرد.

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، عراقِ صدام حسین به عامل ناهنجار خَطرناکی تبدیل شده بود.

در نه ماه اول دوران رئیس‌جمهوری جورج بوش، نامی از عراق در بین نبود.

از زمان شکست برنامه‌های سازمان ملل در ۱۹۹۸ به منظور خلع سلاح صدام از سلاح‌های کشتارجمعی ــ که به حملات هوایی بی‌حاصلی از طرف کلینتون به عراق منجر شد ــ در حقیقت سیاست غربی نسبت به وضعیت عراق تا حدی به فراموشی سپرده شد. هدف عمده متحدان در برخورد با عراق «سد نفوذ» بود. سازمان ملل این

---

1. NATO.

2. West Point Military Academy.

سد نفوذ را پس از تجاوز عراق به کویت در سال ۱۹۹۰، با تحمیل تحریم‌های گسترده‌ای علیه این کشور تعیین می‌کرد.

همچنین متحدان تا حدی تلاش کردند گروه‌های رقیب و مخالف صدام را در عراق بر آن دارند که به حل اختلافات خود بپردازند و در مقابل صدام جبهه واحدی را تشکیل دهند که این اقدام‌ها نیز همگی با شکست روبه‌رو شد.

هواپیماهای انگلیسی و امریکایی به پرواز در مناطق ممنوعهٔ شمال و جنوب عراق ادامه دادند. این مناطق ممنوعه برای حفاظت از کردهای عراق و اقلیت شیعه در این کشور در اوایل دهه ۹۰ تعیین شده بود. گه‌گاه نیز سیستم‌های موشکی ضدهوایی عراق هواپیمای متحدان را ردیابی می‌کرد و آنها را هدف قرار می‌داد.

در تابستان سال ۲۰۰۱ گزارش دادند که عراق سیستم دفاعی پدافند هوایی خود را ارتقا داده است و توانایی جدید خود را با هدف قرار دادن هواپیمای جاسوسی امریکا به نام U-2 به نمایش گذاشته است. البته این هواپیما سقوط نکرد. با وجود این تحریک‌ها به نظر می‌رسید که بوش در تعیین مواضع خود علیه عراق عجله‌ای ندارد.

گویی تا قبل از حملات یازدهم سپتامبر، به دلیل بی‌علاقه بودن بوش نسبت به مسأله عراق، سیاست‌های امریکا هم در مقابل این کشور به تدریج ضعیف‌تر می‌شد.

با توجه به سابقه طولانی تنش بین واشنگتن و بغداد، در هفته‌های سرنوشت‌ساز اواخر سال ۲۰۰۱، صدام باز هم موقعیت خود را تضعیف کرد. در آن زمان دولت بوش در حال بررسی و یافتن بهترین راه برای مبارزه علیه تروریسم بود که در اواخر ماه اکتبر همان سال، صدام نامه‌ای سرگشاده خطاب به مردم امریکا منتشر کرد؛ و در آن حملات نظامی امریکا به رژیم طالبان در افغانستان را محکوم کرد. او مدعی شده بود که سیاست خارجی امریکا را صهیونیست‌ها تعیین می‌کنند و از احتمال حملات تروریستی دیگری به کشور امریکا خبر داده بود.

دولت امریکا در ماه نوامبر، پیشنهاد کرد که اگر صدام با بازگشت تیم بازرسی سلاح‌های هسته‌ای سازمان ملل به عراق موافقت کند، تحریم‌ها علیه این کشور

کاسته خواهد شد. اما صدام بدون لحظه‌ای تردید این پیشنهاد را رد کرد. آنچه موقعیت را از این هم وخیم‌تر کرد، نظرسنجی دولت عراق از مردم این کشور بود که در اواخر سال برگزار شد. در این نظرسنجی اسامه بن‌لادن «مرد سال ۲۰۰۱» در عراق شناخته شد. این عنوان برای تقدیر از تلاش‌های بن‌لادن در ایستادگی در برابر ایالات متحده و دفاع از اسلام به او اعطا شد.

تلویزیون دولتی عراق رئیس یکی از عشایر عراقی را در حال دکلمه شعری نشان داد که در تمجید از حملات یازدهم سپتامبر، برای صدام سروده بود. مضمون این شعر چنین بود:

«چهار هواپیما از خاک امریکا بلند شد.
این چنین بدبیاری هیچ‌گاه سابقه نداشت.
و در آینده هم تکرار نخواهد شد.
شش هزار کافر به هلاکت رسیدند.
کار، کار بن‌لادن نبود. خوش‌شانسی صدام بود که باعث آن شد!»

صدام از تحریک دولت امریکا دست برنداشت و در بهار سال ۲۰۰۲، به مشاوران امنیتی خود دستور داد به خانواده‌های فلسطینی شرکت‌کننده در حمله انتحاری یازدهم سپتامبر کمک کنند. هنگامی که دولت بوش تصمیم گرفت که در «جنگ علیه تروریسم» صدام را هم در لیست خود قرار دهد، بسیاری از متحدان غربی واشنگتن، به مخالفت خود علیه حمله به عراق ادامه دادند، زیرا هنوز مدرک قاطعی وجود نداشت که صدام را با حوادث یازدهم سپتامبر مرتبط سازد.

در بین رهبران اروپایی، *تونی بلر*[1] تنها کسی بود که در این موقعیت از موضع امریکا حمایت کرد. او در روز چهاردهم سپتامبر در سخنرانی پراحساسی که در مجلس عوام ارائه داد، تعهد کرد که امریکا در جنگ علیه تروریسم از حمایت کامل انگلیس برخوردار خواهد بود.

اما اواخر پاییز بود که بسیاری از رهبران اروپایی علناً نگرانی خود را درباره ازسرگرفتن جنگ علیه صدام ابراز کردند. بلر همچنان به حمایت از امریکا ادامه داد و

---

1. Tony Blair.

سرویس جاسوسی انگلیس ـ که در پیدا کردن شواهدی مبنی بر دست داشتن صدام در حوادث یازدهم سپتامبر، با ایالات متحده همکاری بسیار نزدیکی داشت ـ تنها توانست درباره همکاری القاعده و عراق اطلاعات ناقصی را به بلر ارائه دهد؛ و تأکید کرد این مدارک برای اثبات دخالت مستقیم صدام در این حوادث به هیچ وجه قانع‌کننده نبوده است. بوش علی‌رغم مخالفت‌های همپیمانان اروپایی‌اش، در اواخر سال ۲۰۰۱ مصمم شد که نام عراق را هم در لیست خود قرار دهد. هنگامی که موفقیت نیروهای امریکایی در جنگ با طالبان مسلم شد، بوش به وضوح اشاره کرد که صدام هدف بعدی حملات او خواهد بود.

بوش با صراحت اظهار کرد: «صدام موجود شروری است. من فکر می‌کنم او سلاح‌های کشتارجمعی در اختیار دارد و باید درها را به روی بازرسان ما بگشاید.»

دو ماه بعد در ژانویه سال ۲۰۰۲، بوش در سخنرانی خود خطاب به ملت امریکا[1] بر مقاصدش علیه عراق تأکید کرد.

بوش در سخنرانی‌اش دو هدف عمدهٔ سیاستگذاری در جنگ علیه تروریسم را چنین عنوان کرد: «اولین هدف متوقف کردن فعالیت اردوگاه‌های تروریستی بود که مبارزان مسلمان در آنها آموزش می‌دیدند؛ همچنین بر هم زدن برنامه‌های تشکیلات تروریستی و سپردن اعضای این تشکیلات به دست قانون می‌باشد.» او هدف دوم را در سخنرانی‌اش (در روز بیستم سپتامبر) خطاب به اعضای کنگره عنوان کرد. در آن سخنرانی بوش اظهار داشت: «از هم اکنون سیاست امریکا به جلوگیری از فعالیت تروریست‌ها و رژیم‌هایی اختصاص خواهد داشت که به دنبال دستیابی به سلاح‌های شیمیایی، بیولوژیکی و هسته‌ای هستند و از این طریق امنیت امریکا و دیگر کشورها را در دنیا به خطر می‌اندازند.»

رئیس‌جمهور امریکا با نام بردن این «رژیم‌ها» شکی برای مخاطبانش باقی نگذاشت. او کشورهای کره شمالی، ایران و عراق را «محور شرارت» معرفی کرد و اعلام کرد که عراق بیشترین تاوان را خواهد پرداخت.

آقای بوش اظهار داشت: «عراق به نمایش دشمنی‌اش علیه امریکا و حمایت

---

1. State of the Union Address.

تروریست‌ها ادامه داده است. در طول دهه گذشته، رژیم عراق با توطئه‌چینی به تولید سلاح‌های میکروبی، گاز اعصاب و سلاح‌های هسته‌ای پرداخته است. صحبت از رژیمی است که سلاح‌های هسته‌ای را بر ضد هزاران نفر از مردم کشورش به کار برده و مادران بسیاری را بی‌فرزند کرده است. صحبت از رژیمی است که با بازرسی تسلیحاتی از کشورش موافقت می‌کند و سپس بازرسان را از کشور بیرون می‌اندازد. صحبت از رژیمی است که حقایقی را از دنیای بیرون پنهان می‌کند. چنین دولت‌هایی به همراه همدستانشان محور شرارت هستند و درصدد هستند صلح را در دنیا خدشه‌دار کنند. این رژیم‌ها با تلاش برای دستیابی به سلاح‌های کشتارجمعی خطر بزرگ و روزافزونی را ایجاد می‌کنند. آنها می‌توانند این سلاح‌ها را در اختیار تروریست‌ها قرار دهند؛ و حربه‌ای به دست آنها دهند که با تنفرشان جور است. همچنین می‌توانند به همپیمانان ما حمله کنند و یا از امریکا اخاذی نمایند. در هر یک از این موارد بهای بی‌تفاوتی ما بهایی بسیار گزاف خواهد بود.»

با این توجیه‌ها بود که بوش دامنه تهدیداتش را از عاملان جنایت یازدهم سپتامبر به کشمکشی وسیع‌تر تبدیل کرد. پس در نظر او «جنگ علیه تروریسم» برخورد با هر کشوری بود که به تروریست‌ها پناه می‌دهد و یا به طریقی به آنها در انجام عملیاتشان کمک می‌کند. صدام از هر دو نظر واجد شرایط بود.

اول اینکه شواهد موجود نشان می‌داد که از تروریست‌های مسلمان حمایت مالی کرده است و امکانات آموزشی را در اختیارشان گذاشته است؛ دوم اینکه صدام مقادیر قابل توجهی سلاح‌های شیمیایی، بیولوژیکی و هسته‌ای در اختیار داشت. اگرچه هیچ مدرکی در دست نبود که ثابت کند صدام سلاح‌های نامتعارفش را در اختیار گروه‌های تروریست قرار داده است، اما انجام این کار در هر زمان از او بعید نبود. او تاکنون نیز تمایل خود را به استفاده از چنین سلاح‌هایی نشان داده بود؛ و فقط هنگامی از این کار منصرف شد که در جریان جنگ خلیج‌فارس، امریکا تهدید کرد با همان سلاح‌ها از او انتقام خواهد گرفت.

به گفته دولت بوش، ایالات متحده برای ازسرگرفتن جنگ علیه عراق، قانوناً حق

داشت. دولت عراق در پایان جنگ خلیج‌فارس متعهد شده بود که به عنوان جزیی از قرارداد آتش‌بس، سلاح‌های کشتارجمعی‌اش را نابود کند، ولی از انجام این تعهد سر باز زده بود.

از دیدگاه بوش، تهدیدی که دولت صدام برای جامعه متمدن به وجود آورده بود، دیگر قابل تحمل نبود.

اما راهکار بوش از سوی جامعه بین‌المللی حمایت نشد؛ حتی بسیاری از همپیمانان اروپایی او ـ که در گذشته حملات یازدهم سپتامبر را آشکارا محکوم کرده بودند ـ تصمیم رئیس‌جمهور برای گسترش جنگ علیه تروریسم را با تردید و بی‌اعتمادی بسیار، قبول کردند. وزیر امورخارجه فرانسه، ***اوبر ودرین***[1] اظهارات بوش را دربارهٔ «محور شرارت» ساده‌لوحانه توصیف کرد. وزیر امورخارجه آلمان، ***یوشکا فیشر***[2] هم گله کرد که ایالات متحده در این تصمیم‌گیری، همپیمانان اروپایی را تابع خود دانسته و از جانب آنها تصمیم گرفته است. ***کریس پاتن***[3] عضو عالی‌رتبه امورخارجه اتحادیه اروپا، از این شیوه انتقاد کرد و آن را حرکتی «مستبدانه» و «یکجانبه» خواند.

واکنش همپیمانان سنتی عرب امریکا هم به همین اندازه منفی بود. عربستان سعودی مدت‌ها بود تلاش می‌کرد با این حقیقت کنار بیاید که بیشتر هواپیما ربایان در حملات یازدهم سپتامبر، اهل عربستان سعودی بوده‌اند. عربستان اشاره کرد که تمایل ندارد پایگاه‌های نظامی‌اش برای ازسرگیری جنگ علیه عراق به کار گرفته شود؛ و این همان رویه‌ای بود که بیشتر کشورهای حاشیه خلیج‌فارس پیش گرفتند.

این همپیمانان با پیش‌گرفتن رویه‌ای مخالف سخنان بوش در درک یکی دیگر از اصول سیاست خارجی امریکا (پس از حوادث یازدهم سپتامبر) دچار اشتباه شدند. جورج بوش در خطابه‌اش به اعضای کنگره، در روز بیستم سپتامبر صریحاً اعلام کرده بود که ایالات متحده مصمم است «علیه تروریسم» جنگ کند.

---

1. Hubert Vedrine.
2. Joschka Fisher.
3. Chris Patten.

بوش اعلام کرد: «هر ملتی، در هر منطقه‌ای باید تصمیم خود را بگیرد که یا همراه ماست و یا بر ضد ما.» دولت بوش مایل نبود حمله را یکجانبه آغاز کند، ولی اگر همپیمانان ایالات متحده حاضر به کمک نبودند، واشنگتن آماده بود به تنهایی این کار را به انجام رساند.

تونی بلر، نخست‌وزیر انگلیس تنها متحدی بود که بی‌چون‌وچرا از تصمیم‌های بوش برای حمله به صدام حمایت می‌کرد. اگرچه رهبر حزب کارگر در پاییز سال ۲۰۰۱، دربارهٔ برخورد با صدام، طرفدار احتیاط کامل بود، اما به نظر رسید که همین شخص در بهار سال ۲۰۰۲، به جمع موافقان جنگ علیه صدام پیوسته و تغییر موضع داده است. دلایلی که بلر در یک کنفرانس مطبوعاتی (ماه مارس در جمع سران کشورهای مشترک‌المنافع در استرالیا) ارائه کرد، به طرزی غیرعادی به اظهارات بوش (سخنرانی‌اش خطاب به ملت امریکا!) در ماه ژانویه سال گذشته شباهت داشت.

بلر با اشاره به سلاح‌های کشتارجمعی گفت: «این سلاح‌ها ممکن است به دست تروریست‌ها بیفتد و ما می‌دانیم که آنها هم توانایی و هم قصد استفاده از آن را دارند. به عقیده من باید علیه آنها وارد عمل شویم، در غیر این صورت برای جلوگیری از خطر نابودی، بسیار دیر می‌شود.»

اگر بلر گفته‌های دولت بوش را تکرار می‌کرد، این دلایل برای انگلیس به این معنا بود که باید از دولت امریکا حمایت کند. جنگنده‌های هوایی انگلیس با هواپیماهای امریکایی، در شمال و جنوب عراق، برای تحکیم مناطق ممنوعه پرواز، به طور مرتب عملیات مشترک انجام می‌دادند.

خانم تاچر (نخست‌وزیر سابق انگلیس) که پس از تجاوز عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ در تشکیل ائتلاف علیه صدام نقش مهمی داشت، با سخنانش مهر تأییدی بر تصمیم بلر زد. او با همان لحن قاطع معروفش اعلام کرد: «صدام باید برود. بقای صدام پس از شکست همه‌جانبه‌اش در جنگ خلیج‌فارس تاکنون نیز صدمه‌های بسیاری را به موقعیت امریکا در این منطقه وارد کرده است. در این منطقه تنها گناه نابخشودنی ضعف است. نقض قوانین آتش‌بس از طرف صدام، فقط او را مضحکه جامعه

بین‌المللی کرد.» تا جایی که به واشنگتن و لندن مربوط می‌شد، تصمیم همان بود و هیچ تغییری در آن حاصل نشد. صدام حسین یک خلافکار بین‌المللی است. یا باید با استرداد سلاح‌های کشتارجمعی عراق موافقت کند و از حمایت تروریسم بین‌المللی دست بکشد و یا امریکا، با همکاری انگلیس، رژیم را در عراق تغییر خواهد داد. در صورت لزوم صدام را با زور از میان برمی‌دارند.

یک

بی‌سرپرست

صدام حسین جوان، کودکی پررنج و محرومیتی را پشت سر گذاشته بود. مردی که مقدّر بود روزی یکی از قدرتمندترین رهبران عرب این روزگار شود، در روستایی بسیار محروم در کنار رودخانه **دجله**[1] در اطراف شهرستان تکریت به دنیا آمد. خانواده او بسیار فقیر بودند و در یکی از نامساعدترین مناطق عراق زندگی می‌کردند. هنوز کودکی بیش نبود که پدرش را از دست داد و خویشاوندان او سرپرستی‌اش را به عهده گرفتند تا تحت نظر خود او را تربیت کنند.

حتی بدون کمک گرفتن از دانش روانشناسی هم، برآورد تأثیرات منفی این شرایط بر رشد شخصیت صدام کار ساده‌ای است. صدام نیز درست مثل دو دیکتاتور بزرگ قرن بیستم، هیتلر و استالین (که البته هر دو بر شروع نامیمون زندگی خود غلبه کردند و سرانجام سرنوشت ملت خود را در دست گرفتند) توانست بر تمام ناملایمات کودکی خود فائق آید و زمامدار بی‌چون و چرای عراق شود. شرم از حقارت خانواده‌اش، نیرویی به صدام بخشید که او را در جهت محقق کردن آرزوهایش پیش برد؛ اما حس ناامنی که بر اثر آوارگی دوران کودکی او به وجود آمده بود، بعدها باعث شد صدام به طور بیمارگونه‌ای به هیچ کس حتی افراد درجه یک خانواده خود هم اعتماد نکند. ولی می‌توان گفت که صدام با توجه به موقعیت نامساعدی که در آن به دنیا آمد، به خاطر فائق آمدن بر موانع اجتماعی

---

1. Tigris.

(ظاهراً غیرقابل حل) تا رسیدنش به اوج قدرت سیاسی در عراق، سزاوار تحسین و تمجید است.

صدام در روستای ***العوجه***[1] به دنیا آمد که در عربی به معنی «پیچ» یا «خم» می‌باشد. این نامگذاری به علت موقعیت این روستاست. چرا که العوجه در کنار پیچ تندی در رودخانه دجله، در هشت کیلومتری شهر تکریت در شمال مرکز عراق واقع شده است. در آن زمان این روستا مجموعه‌ای بود از کلبه‌های گلی و خانه‌هایی که ساکنان آن در شرایط رقت‌انگیزی روزگار سپری می‌کردند. حتی از امکانات رفاهی مثل آب لوله‌کشی، برق و جاده حرفی هم در میان نبود؛ و با اینکه تعدادی زمیندار ثروتمند در منطقه وجود داشت، اما خود روستا خشک و بایر بود. درصد مرگ‌ومیر نوزادان بالا بود و بسیاری از مردم فقط در تلاش بودند که زنده بمانند. از زمین‌های بزرگی که در ***حاشیه حاصلخیز دجله***[2] قرار داشت محصولات متنوعی ازجمله برنج، غلات، سبزیجات، خرما و انگور تولید می‌شد و صاحبان این زمین‌ها که در نزدیکی تکریت و یا در شهر بزرگ و قدیمی بغداد زندگی می‌کردند، نزد جامعه عراقی ارج و منزلتی خاص داشتند. در این جامعهٔ فئودالی وظیفه ساکنان روستای فقرزده العوجه این بود که به عنوان نیروی کار ارزان در این زمین‌ها کار کنند و یا در منازل شهر تکریت به عنوان مستخدم به کار بپردازند. در العوجه مدرسه‌ای وجود نداشت. والدینی که وضع مالی بهتری داشتند، فرزندان خود را برای تحصیل به تکریت می‌فرستادند، اما بیشتر خانواده‌ها از عهده این کار برنمی‌آمدند و بچه‌های پابرهنه آنها بی‌هیچ کمک و کنترلی به حال خود رها می‌شدند.

در حالی که بیشتر ساکنان منطقه از طریق این مشاغل عادی و پیش‌پا افتاده درآمد کافی کسب می‌کردند، دیگرانی هم بودند که ترجیح می‌دادند از راه‌های غیرقانونی مثل سرقت، دزدی دریایی و قاچاق زندگی خود را پیش ببرند. از قدیم العوجه به بهشت راهزنان معروف بود. این راهزنان با غارت دوبه‌ها یا قایق‌های باری که در بندر موصل و در امتداد رودخانه دجله (یعنی یکی از مهم‌ترین شاهراه‌های

---

1. Al-Ouja.
2. Fertile Crescent.

اقتصادی عراق که از آنجا کالاها را به بغداد انتقال می‌دادند) تأمین معاش می‌کردند. تابستان فصل فعالیت بیشتر راهزن‌ها بود. چرا که راحت‌تر می‌توانستند از مخفیگاهشان در پیچ رودخانه‌ها بیرون آیند و به غارت دوبه‌ها بپردازند. در این قسمت رودخانه، دوبه‌ها به اجبار آهسته‌تر حرکت می‌کردند و گاه هم در قسمت‌های کم‌عمق آن به گل می‌نشسته و متوقف می‌شدند.

شکار قاچاق یکی دیگر از فعالیت‌های پرطرفدار و رایج در این منطقه بود. بعضی از روستاییان بدون احساس شرمندگی، با دزدیدن محصول تازه، مرغ و جوجه از زمین‌های همسایه، از خودشان پذیرایی می‌کردند.

براساس اسناد رسمی، صدام در روز ۲۸ آوریل سال ۱۹۳۷ به دنیا آمد و در سال ۱۹۸۰ برای اصالت بخشیدن به آن تاریخ این روز را تعطیل رسمی اعلام کرد. اما به دلیل طبیعت ابتدایی جامعه عراق در آن روزگار، هیچ بعید نیست که این تاریخ دستخوش تغییر شده باشد. چرا که بعضی از همدوره‌ای‌های او گفته‌اند که صدام حداقل دو سال زودتر یعنی در سال ۱۹۳۵ متولد شده است و مفسران دیگری بوده‌اند که ادعا کردند او دو سال بعد یعنی در سال ۱۹۳۹ به دنیا آمده است. این ناهماهنگی ممکن است بر اثر ابتدایی بودن مراحل ثبت تولد، ازدواج و مرگ در عراق به وجود آمده باشد.

در آن زمان روش رایج ثبت این بود که تاریخ تولد روستایی‌زادگان را روز اول جولای ثبت می‌کردند و بنابراین فقط سال تولد به درستی نگاشته می‌شد. این مسأله به خوبی نشان می‌دهد که چرا در یکی از زندگی‌نامه‌های رسمی صدام، تاریخ تولد او اول جولای ۱۹۳۹ درج شده است. اما صدام تاریخ رسمی تولد خود را از دوست و همدست آینده توطئه‌هایش ***عبدالکریم الشیخلی***[1] گرفت. این شخص از یک خانواده اصیل بغدادی بود و بنابراین تاریخ رسمی تولدش کاملاً مشخص بوده است.

«صدام همیشه نسبت به این که کریم تاریخ تولد خود را می‌دانست حسادت می‌ورزید بنابراین خیلی ساده آن تاریخ را برای خودش هم کپی کرد.»

---

1. Abdulkarim al-Shaikhly.

اما مردم بر این باورند که صدام حتی به دزدیدن روز تولد شخصی دیگر هم بسنده نکرد و سال تولد خود را تغییر داد تا در طی دوران ترقی درخشانش در حزب بعث، بزرگ‌تر از سن واقعی‌اش به نظر برسد. ازدواج او با همسر اولش «ساجده» که متولد سال ۱۹۳۷ بود هم به خوبی این مسأله را نشان می‌دهد. ازدواج یک مرد با زنی بزرگ‌تر از خودش در جامعه عرب امری ناپسند است و به همین دلیل هم صدام سال تولدش را طوری تغییر داد که با سن همسرش همخوانی داشته باشد. این مسأله که صدام حتی نمی‌تواند از تاریخ دقیق تولدش مطمئن باشد، دربارهٔ شخصیت درونی او حقایق بسیاری را آشکار سازد.

هرچند در تاریخ تولد صدام ابهام وجود دارد، اما محل تولد او کاملاً مشخص می‌باشد. صدام در کلبه گلی عمویش ***خیرالله طلفاح***[1] به دنیا آمد. خیرالله طلفاح طرفدار حزب نازی بود و بعدها به دلیل حمایت از یک شورش عراقی ضدانگلیسی در جنگ جهانی دوم به مدت ۵ سال به زندان محکوم شد. او در طایفه سنی مذهب ***البجه***[2]، که جزیی از قبیله پرنفوذ و قدرتمند ***البونصیر***[3] در منطقه تکریت بود، متولد شد. در به قدرت رسیدن صدام علایق قومی و قبیله‌ای نقش بسیار مهمی داشت. در دهه ۱۹۸۰ ، حداقل ۶ نفر از اعضای قبیله البونصیر ازجمله رئیس‌جمهور و صدام در دولت پست‌های کلیدی و مهمی داشتند. با این حال در دهه ۱۹۳۰ این طایفه را در درجه اول، به خاطر فقر و طبع وحشی اعضایش می‌شناختند. رهبران این قبیله به از میان برداشتن دشمنانشان، حتی به خاطر کوچک‌ترین بهانه (مثل توهین‌های غیرمغرضانه) معروف بودند.

صدام که سنی مذهب است، در آیین غالب و پذیرفته اسلام به دنیا آمد؛ البته سنی‌های عراق در اقلیت هستند، به طوری که از هر ۵ عراقی فقط یک نفر سنی مذهب است. به هر حال نام او را صدام گذاشتند و صدام یعنی کسی که مبارزه می‌کند. البته با در نظر گرفتن ماجراجویی‌هایش (بعدها در زندگی) مناسب‌تر از این نمی‌توان نامی برای او متصوّر شد.

---

1. Tulfah.
2. Al-Bejat.
3. Al-Bunasir.

این اختلاف نظرها فقط مربوط به تاریخ تولد صدام نیست. زیرا به همان اندازه دربارهٔ اصلیت پدر صدام حسین المجید (که درست مثل دیگر ساکنان العوجه یک روستایی فقیر و بی‌زمین بود) نیز ابهام و تردید وجود دارد. بدون در نظر گرفتن جزئیاتی که به طور رسمی دربارهٔ زندگی صدام وجود دارد، بسیاری از زندگی‌نامه‌هایی که قبلاً دربارهٔ او منتشر شده، به اِشاره گفته‌اند که او فرزندی نامشروع بوده است. اسناد عراقی اعلام می‌دارند که صدام از پیوند زنی روستایی به نام ***صبحه طلفاح***[1] ـ خواهر خیرالله طلفاح، دایی طرفدار نازی صدام ـ با مردی به نام حسین المجید به دنیا آمد.

در دست نبودن اطلاعات کافی دربارهٔ حسین، باعث شده است که حتی این مسأله کوچک نیز موضوع بحث‌های زیادی شود. شایعه‌پراکنان بر این نکته دست گذاشتند که صدام برای گرامی‌داشت یاد مادرش پس از مرگ او در سال ۱۹۸۲، مقبره‌ای ساخت؛ اما برای پدرش نه تنها بنای یادبودی ساخته نشد، بلکه از چگونگی مرگ او، زمان آن و حتی مکان دفن او هیچ اطلاعی در دست نیست! براساس این شواهد، از بیشتر گزارش‌ها دربارهٔ زندگی صدام، چنین برمی‌آید که پدر او قبل از تولدش و یا مدت کوتاهی پس از آن، خانه را ترک کرده است. برای توجیه غیبت حسین، فرضیه‌های متعددی وجود دارد. مثلاً می‌گویند که پدر صدام به مرگ طبیعی مرده است که در آن جامعه فقیر ناممکن هم نبود. اما در مورد سرنوشت حسین المجید، بیش از همه این گزارش قابل قبول است که ادعا می‌کند راهزن‌ها او را کشتند؛ البته این هم حادثه ناممکنی نیست. در این زمینه فرض‌های مختلفی وجود دارد، از آن جمله گفته‌اند که او خود در حین راهزنی کشته شده است ـ چرا که از زمینداران و تجاری که هنگام دفاع از اموال خود مرتکب قتل می‌شدند، بازجویی کاملی به عمل نمی‌آمد. گزارشی دیگر می‌گوید که حسین المجید خانه را ترک کرد تا از دست صبحه‌ی متوقع و متحکم فرار کند.

یک کارشناس که دربارهٔ صدام تحقیق کرده است، ادعا کرد که: «حسین به عنوان

---

1. Subha Tulfah.

خدمتکار برای یکی از نخست‌وزیران پیشین عراق (در زمان پادشاهی) کار می‌کرده است.» در حالی که دیگران این نظر را رد کرده‌اند و گفته‌اند حسین یا یک کارگر بیکار بوده است و یا به کار قاچاق و دزدی دریایی مشغول بوده که ساکنان العوجه به آن شهرت داشته‌اند. اما گزارشی دیگر می‌گوید که خویشاوندان کینه‌توز صبحه به این دلیل حسین راکشتند که حسین، صبحه را خارج از قیود زناشویی حامله کرده بود. این فرضیه هم به دلیل گرایش طایفه صبحه به خصومت‌های خونی و قتل برای حفظ آبرو منطقی به نظر می‌رسد. اما گستاخانه‌ترین فرضیه‌ها این بود که شخصی به نام حسین اصلاً وجود خارجی نداشته و صدام حاصل فاحشگی مادرش در روستا بوده است!

ادعای اخیر در زمان جنگ خلیج‌فارس در رسانه‌های غربی طرفداران بسیاری داشت، اما اگر در محافل و اماکن نامناسبْ در عراق بر زبان می‌آمد، با مجازات مرگ همراه بود.

بعد از اینکه صدام رئیس‌جمهور عراق شد، یک افسر ارشد ارتش عراق محرمانه به معشوقه‌اش گفت که با مادر صدام همبستر بوده است. اما این افسر بدشانسی آورد و پلیس مخفی عراق صحبت‌های او را با معشوقه‌اش ضبط کرد و نوشته آن را به صدام داد. این افسر، همراه با پسر و معشوقه‌اش همگی به مجازات رسیدند. برخلاف تهدیدهای وحشتناک تلافی‌جویانه، صبحه نیز موضوع داستان‌های مختلف بسیار است. داستانی حاکی از آن است که او از حاملگی خود و اینکه پدر فرزندش غایب است، آنقدر نگران بود که در دوران حاملگی سعی کرد در حالی که فریاد می‌زد: «من یک شیطان به دنیا می‌آورم» خود را زیر اتوبوسی بیندازد.

سرنوشت پدر صدام همچنان در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. اما صدام خواهری دارد به نام *سهام*[1] (به معنای نیزه) که از او کوچک‌تر است. با توجه به این موضوع می‌توان گفت صدام فرزند نامشروع نبوده است. او یک یا دو سال پس از صدام در همان خانواده و در همان روستا دیده به جهان گشود. بعدها با یک قاضی محلی

---

1. Suham.

ازدواج کرد و صاحب دو فرزند شد. سهام، علی‌رغم موفقیت‌های برادرش، مایل نبود در عراق مورد توجه قرار بگیرد.

اواسط دهه ۸۰ در جریان سخت‌ترین روزهای جنگ ایران و عراق، صدام از تمام مردان عراق خواسته بود که داوطلبانه به جنگ بروند و خانواده خواهر صدام این تقاضا را رد کردند. این تنها زمانی بود که اسمی از خانواده سهام برده شد. در پاسخ به این واکنش، خانواده سهام در خانه محاصره شدند و شوهر سهام هم از کار اخراج شد.

اما چند ماه بعد، صدام برای جبران این عمل خود دوباره او را به مقام قبلی‌اش منصوب کرد. این حقیقت که خواهر صدام بر خلاف دیگر بستگان او هیچ وقت در مجامع عمومی مطرح نبود، این شبهه را به وجود آورد که شاید سهام خواهر واقعی صدام نباشد. دربارهٔ سرنوشت پدر صدام می‌توان تا این حد پیش رفت که او اندکی پس از تولد سهام مرده و یا خانه را ترک کرده است. افرادی که در آن زمان در تکریت زندگی می‌کردند، اظهار داشتند که حسین المجید به قصد زن دیگری صبحه را ترک کرده و سال‌ها پس از تولد صدام هم زنده بود؛ و البته طبیعی است که رابطه بین دو خانواده بسیار بد بوده است.

حقیقت هر چه بود، غیبت پدر صدام در دوران کودکی‌اش همیشه مایه رنج او می‌شد. حتی وجود خواهری کوچک‌تر که می‌توانست تولد قانونی صدام را توجیه کند، باز هم تسکینش نمی‌داد.

نگاشتن دقیق وقایع کودکی صدام کاری مشکل به نظر می‌رسد، اما به صورت کلی می‌توان مکان‌هایی که صدام در آنجا بوده را مشخص کرد.

پس از آنکه حسین المجید خانه را ترک کرد، صبحه مادر صدام آنقدر فقیر بود که نمی‌توانست به تنهایی فرزند کوچکش را بزرگ کند. صبحه فقط غیبگویی می‌دانست. ساکنان قدیمی تکریت به یاد دارند که صبحه همیشه لباس سیاه می‌پوشید و جیب‌هایش پر از صدف‌های دریایی بود که او در پیشگویی‌های خود از آنها استفاده می‌کرد.

برخی گزارش‌ها گویای این است که صبحه از طرف خیرالله که در

نزدیکی تکریت زندگی می‌کرد، کمک مالی دریافت می‌کرد، در حالی که دیگر گزارش‌ها خبر از آن می‌دهد که در همان ابتدا، خیرالله سرپرستی صدام را به عهده گرفت.

تکریت که زمانی صنایع نساجی مهمی داشت، در دهه سی به منطقه بی‌رونقی تنزل یافته بود. (گفته می‌شود شهرت تاریخی این شهر به سال ۱۱۳۸ میلادی برمی‌گردد. این شهر مکان تولد ***صلاح‌الدین***[1]، فرمانده افسانه‌ای مسلمان می‌باشد که صلیبی‌ها را در فلسطین مغلوب کرد. همچنین در سال ۱۳۴۹ قوم تاتار به سرکردگی تیمور لنگ (از نوادگان چنگیز خان) در زمان نبرد ***بین‌النهرین***[2] از این شهر دیدار کرد و در آنجا از جمجمه قربانیان شکست‌خورده در جنگ، هرمی ساخت.)

خیرالله طلفاح که در آن زمان در تکریت افسر ارتش بود، ملی‌گرای پرشوری بود که اولین و مهم‌ترین تأثیرات سازنده را بر صدام جوان گذاشت.

پیوند عمیقی که بین دایی و خواهرزاده به وجود آمد برای همیشه باقی ماند و هنگامی که صدام رئیس‌جمهور شد، برای تجلیل از خیرالله طلفاح، او را به شهرداری بغداد منصوب کرد.

خیرالله طلفاح که گفته می‌شود فردی بدخلق و اهل جروبحث بود، توانست در صدام احساس احترامی نسبت به خود ایجاد کند و صدام او را در حد یک قهرمان می‌ستود.

می‌توان به سادگی دریافت که در سال‌های سرنوشت‌سازی که شخصیت صدام در حال شکل‌گیری بود، حضور چنین فردی (که به نوعی پدر صدام محسوب می‌شد) با طرفداری همه‌جانبه‌اش از **هیتلر**[3] و حزب نازی، چه تأثیر بزرگی بر صدام گذاشته است. مسلماً هنگامی که اشتیاق خیرالله نسبت به نازی‌ها در سال ۱۹۴۱ به اخراج او از ارتش و پنج سال محکومیت زندان انجامید، صدام باید برای او بسیار دلتنگ شده باشد.

---

1. Saladin.

2. Mesopotamian Campaign.

3. Adolf Hitler.

صدام سال‌ها بعد در یک مصاحبه طولانی با **فؤاد مطر**[1] (یکی از شرح‌حال‌نویسان رسمی‌اش) به زندانی شدن دایی خود اشاره‌ای داشت. او گفت: «دایی من فردی ملی‌گرا و افسر ارتش عراق بود. او پنج سال در زندان به سر برد. هر وقت از مادرم درباره او پرسیدم می‌گفت "او در زندان است". او همیشه با احساسات ملی‌گرایانه‌اش به ما روحیه می‌داد و مشوق ما بود.»

خیرالله در آن زمان نسبت به خانواده سلطنتی عراق و حامیان خارجی آنها (انگلیسی‌ها) احساس تنفر عمیقی را به صدام القا کرده بود. این حس تنفر عمیق نسبت به خارجی‌ها، تمام وجود صدام را پر کرده بود. صدام کمی بعد از آنکه به ریاست‌جمهوری عراق منصوب شد، نوشت: «فرزندان ما باید بیاموزند نسبت به هر آنچه خارجی است هشیار باشند. باید یاد بگیرند اسرار هیچ حزب و گروهی را برای خارجیان فاش نکنند، چراکه خارجیان جاسوس هستند.»

زندانی شدن خیرالله، صدام را به اجبار نزد مادرش بازگرداند. در آن زمان صبحه با شخص دیگری ازدواج کرده بود. او با پسرخاله‌اش ازدواج کرد.

چنین ازدواج‌های خانوادگی در عراق مرسوم بود. در آن زمان نقل مکان و ارتباط‌های اجتماعی گسترده ممکن نبود. این مشکل به همراه قیودی که در وفاداری قومی مطرح بود، باعث می‌شد که چنین پیوندهایی تقویت شده و ازدواج‌های خانوادگی برای قوی کردن و استوار نگه داشتن روابط خویشاوندی یک ضرورت محسوب شود. در بسیاری از بیوگرافی‌های اصلی صدام، شخصیتی که از صبحه ارائه شده شخصیت زنی مصمم است. او کسی نبود که بخواهد تنها به زندگی ادامه دهد. حتی شایع است که صبحه پس از شوهر اولش و قبل از ازدواج دومش، شوهر دیگری داشته است. اگرچه مدرکی برای اثبات این مطلب در دست نمی‌باشد. ***حسن الابراهیم***[2] شوهر دوم او بود. این طور می‌گفتند که صبحه، حسن را اغفال کرد و باعث شد که او همسر خود را ترک کند. به گفته یکی از اهالی تکریت در آن زمان، ازدواج دوم صبحه حتی در روستایی آن چنان فقیر باعث تنزل موقعیت اجتماعی خانواده‌اش شد.

---

1. Fuad Matar.
2. Hassan al-Ebrahim.

«خانواده مجید، خانواده بدنامی بودند و خانواده ابراهیم حتی از آنها هم بی‌اعتبارتر بودند. خانواده مجید دزد و جنایتکار بودند اما خانواده ابراهیم در پایین‌ترین و بدترین سطح؛ همه از این خانواده متنفر بودند.»

دارودسته ابراهیم به راهزنان منطقه معروف بودند. حسن روستایی فقیر و تنبل، در مدرسه‌ای در همان نزدیکی تکریت، مستخدم بود.

در نردبان طبقات اجتماعی، گرچه خیرالله به واسطه ارتشی بودنش می‌توانست ادعا کند از جایگاه خوبی برخوردار است، اما حسن به اجبار، در پایین‌ترین پله این نردبان قرار داشت. با وجود این، ازدواجش با صبحه به نظر موفقیت‌آمیز بود. ثمره این ازدواج سه برادر ناتنی برای صدام ـ به نام‌های برزان[1]، وظبان[2] و سبعاوی[3] ـ و همچنین چند خواهر بود.

هنگامی که صدام پس از حبس خیرالله به خانه بازگشت، خانواده صبحه کاملاً شکل گرفته بود. در آن زمان صدام باید کودکی بین دو تا هفت ساله بوده باشد. در خانه چندان از او استقبال نشد؛ و حضور او را همیشه نادیده می‌گرفتند به جز مواقعی که پدر خوانده‌اش موفق می‌شد بر تنبلی و سستی‌اش فائق آید. او با زدن پسرک به وجد می‌آمد. ابراهیم، صدام را با آجر کتک می‌زد و صدام مجبور بود برای آن که کتک نخورد روی زمین خاکی برای پدرخوانده‌اش برقصد. اوضاع در روستا روز به روز بدتر می‌شد.

در خانه صدام نه آب لوله‌کشی بود نه برق و بچه‌ها همراه با حیوانات اهلی در یک محل زندگی می‌کردند. شب‌ها همگی روی زمین می‌خوابیدند و برای گرم شدن همدیگر را بغل می‌کردند.

به گفته ***امیراسکندر***[4] (یکی دیگر از اشخاصی که زندگی‌نامه صدام را می‌نوشت) هیچ شکی وجود ندارد که صدام در چنین شرایط و محرومیتی، پرورش یافته است. صدام محرمانه به اسکندر گفته است که هیچ‌گاه پسری پرشور و سرزنده نبوده بلکه او پسری تنها بوده که از دیگران دوری می‌کرده است.

---

1. Barzan.
2. Watban.
3. Sabawi.
4. Amir Iskander.

دربارهٔ تولدش نیز عبارت غم‌انگیزی وجود دارد. [امیراسکندر] می‌گوید: «زمان تولد او زمان شیرینی نبود و گهوارهٔ او را گل و یا گیاهان معطر دیگری مزین نکرده بود.»

افزون بر تحمل این سختی‌ها، صدام جوان مجبور بود با اثرات مخرب اخلاق فاسد ناپدری‌اش هم مبارزه کند. در روستا شوهر صبحه را به نام، حسن دروغگو، می‌شناختند. او ادعا کرده بود که به زیارت مکه نائل شده (یکی از پنج مکان مهم برای مسلمانان که در قرآن به زیارت آن سفارش شده است) در حالی که او هرگز به اطراف عربستان سعودی هم مسافرت نکرده بود، چه برسد به مکه!

او پس از مدت کوتاهی که در مدرسه کار کرد، بیکار شد. او بیکاری خود را با سوءاستفاده از پسرخوانده‌اش جبران می‌کرد. هنگامی که حسن با دوستانش در قهوه‌خانه روستا مشغول شایعه‌پراکنی و خوشگذرانی بود، صدام که نعمت رفتن به مدرسه را از او گرفته بودند، مجبور بود در خانه به نوکری و انجام کارهای پست بپردازد. همچنین او را می‌فرستادند تا از مزارع همسایه مرغ و تخم‌مرغ بدزدد. در نتیجه بعید نیست که صدام مدتی را در دارالتأدیب گذرانده باشد.

یکی از وزیران پیشین عراق ادعا می‌کند که صبحه در تشویق صدام به دزدی، به اندازه حسن نقش داشته است. او می‌گوید: آنها به دزدی می‌رفتند و اموال دزدی را همان شب تقسیم می‌کردند. مادر صدام عهده‌دار تقسیم اموال مسروقه بود. این اموال شامل گندم یا **چاودار**[1]، گوسفند و احیاناً چند تکه طلا و نقره بود.

با این اوصاف هیچ بعید نیست که صدام از طرف ناپدری‌اش حتی مورد سوءاستفاده جنسی هم قرار گرفته باشد. نمی‌توان گفت که بین صدام و حسن علاقه‌ای وجود داشته است. روستاییان حسن را به خاطر می‌آوردند که بارها بر سر صدام فریاد می‌کشیده که: «من این پسر را نمی‌خواهم او پسر یک سگ است.»

زندگی در خانه بسیار سخت بود، هنگامی که صدام تصمیم گرفت از سایهٔ

---

۱. ویسکی چاودار.

سنگین ناپدری‌اش بگریزد، باز هم اوضاع زندگی‌اش بهبود نیافت. در روستا همه می‌دانستند که صدام پدر ندارد و حسن هم به هیچ عنوان این مسأله را انکار نمی‌کرد. به همین دلیل هم مورد تمسخر و آزار کودکان دیگر قرار می‌گرفت. در حقیقت او را آن قدر آزار می‌دادند که مجبور بود هر بار که جرأت می‌کرد خانه را ترک کند، برای دفاع از خود میلهٔ آهنی با خودش حمل کند. می‌گویند، یکی از سرگرمی‌های صدام این بوده که تیغه آهنی را آنقدر حرارت می‌داده تا سرخ شود و سپس با آن به شکم حیواناتی که در راه می‌دیده ضربه می‌زده و آنها را به دو نیم می‌کرده است! با مروری بر علاقه صدام به مجازات‌های فجیعی که در اتاق‌های شکنجه او انجام می‌شد، چنین مطلبی نمی‌تواند چندان بی‌اساس باشد.

صدام بسیار تنها بود و اسبش یگانه موجودی بود که به آن علاقه داشت. می‌گویند صدام آنقدر به این اسب وابسته بود که پس از مردنش، بیش از یک هفته دستش بی‌حس و فلج بوده است.

نظر خود صدام را دربارهٔ دوران کودکی‌اش، می‌توان از بیوگرافی‌های رسمی نوشته شده دربارهٔ او، استنباط کرد. در این بیوگرافی‌ها به ندرت نامی از حسن برده‌اند و نام او را هم مثل شوهر اول صبحه، از نوشته‌ها حذف کرده‌اند. اشاره‌های معدودی که صدام در این نوشته‌ها به حسن داشته است، بیشتر سرزنش‌آمیز است. برای مثال، صدام اظهار کرده است که ناپدری‌اش صبح بسیار زود او را با فریاد از خواب بیدار می‌کرده و می‌گفته: «حرامزاده بیدار شو و برو مواظب گوسفندان باش!»

صدام فقر دوران کودکی‌اش را بی‌پرده تصدیق می‌کند. او به یکی از شرح‌حال‌نویسان خود اظهار داشت: «ما در خانه ساده‌ای زندگی می‌کردیم.»

در دهه ۷۰ صدام سعی داشت پایه‌های قدرت خود را در عراق استوار کند؛ در آن هنگام برای توجه هر چه بیشتر مردم عادی، به نفعش بود که از اصل و نصب حقیر خود سخن بگوید. در ماه ژوئن ۱۹۹۰ یک روز قبل از آغاز جنگ خلیج‌فارس، صدام با خبرنگار تلویزیون ABC مصاحبه‌ای داشت. در این مصاحبه صدام گفت: «(در آن زمان) زندگی در عراق بسیار دشوار بود. تعداد کمی از مردم می‌توانستند کفش

بپوشند. برخی روستاییان حتی کفش‌هایشان را در مقصد به پا می‌کردند تا نو به نظر برسد.»

شاید اظهارات صدام دربارهٔ خاطراتش از خانه و ناپدری‌اش صحیح باشد، اما در درستی ادعاهای او درباره مادرش صبحه تردید وجود دارد. صدام هم مثل تمام پسرها، مادرش را بسیار ستایش می‌کرد. بنای یادبود عظیمی که صدام پس از فوت مادرش ـ البته با بودجه مملکت ـ برای او ساخت، علاقه وافر او را به مادرش نشان می‌دهد. در مقبره‌اش از او به عنوان «مادر مبارزان» یاد شده است. صدام در نوشته‌ای به یکی از شرح‌حال‌نویسان بر ارتباط نزدیک خود با مادرش تأکید کرده و گفته است که اغلب به ملاقات او رفته است. با در نظر گرفتن سختی‌هایی که صدام در مدت زندگی با صبحه تحمل کرده، محبت صدام نسبت به مادرش درخور توجه است.

تصاویر او زنی چاق و عصبانی را نشان می‌دهد که لباس سیاه بلندی مخصوص عرب‌های روستایی به تن دارد. بر روی صورتش دایره‌های سیاهی خالکوبی شده؛ او در هیچ یک از عکس‌های باقی مانده خنده‌ای به لب ندارد. هم‌دوره‌ای‌های او در دهه شصت، زنی بداخلاق را به یاد دارند که همیشه صحبت‌هایش با غریبه‌ها آمیخته با ناسزا بود. اما صدام چشمانش را بر این عیوب بسته و به او وفادار بود.

با اینکه صدام در دوران کودکی با برادران ناتنی‌اش دوران سختی داشت، اما بعدها رابطه خوبی با آنها برقرار کرد.

پس از آنکه صدام به آرزوی خود رسید و رئیس‌جمهور شد، به برادران ناتنی‌اش برزان، سبعاوی و وطبان پست‌های اداری مهمی اعطا کرد و سال‌های سال، برزان خودش را جانشین صدام می‌دانست.

به نظر می‌رسد که دوران کودکی صدام، بر شیوه اداره روابطش بر مردم، تأثیر بسیاری گذاشته است، بخصوص هنگامی که او به قدرت واقعی دست یافت، این تأثیر چشمگیر بود.

او یاد گرفته بود به هیچ کس اعتماد نکند. اهمیت تکیه بر نیروی خود را

می‌دانست. از تأثیر بی‌رحمی برای تحقیر آنهایی که سر راه او قرار می‌گرفتند، آگاه بود.

آموخته بود که مهم نیست خانواده‌اش تا چه حد خلافکار و نادرست بوده‌اند؛ آنها تنها کسانی بودند که به کمک آنها می‌توانست بر قدرت خود اعتماد کند. هر چقدر هم صدام خاطرات خوبی از مادرش داشته باشد، بی‌تردید هیجان‌انگیزترین لحظه دوران کودکی‌اش لحظه‌ای بود که دایی او خیرالله سرانجام در سال ۱۹۴۶ یا ۱۹۴۷ از زندان آزاد شد و صدام توانست از بدبختی، فقر و واپس‌زدگی زندگی با صبحه، حسن و برادران ناتنی‌اش، رهایی یابد و به زندگی با امکانات بیشتر به همراه داییِ عاشق حزب نازی‌اش بازگردد.

اگر زندگی صدام با ناپدری، شخصیت او را شکل داد، بودن او با دایی‌اش در تکریت و بغداد، بی‌تردید تأثیر زیادی بر عقاید سیاسی او گذاشت. اگرچه خیرالله در کشمکش گسترده مردم عراق برای به دست آوردن استقلال نقش کوچکی داشت، اما شرکت فعال او در جریان‌های بزرگ ملی‌گرایانه آن زمان، هیچ گاه از ذهن صدام پاک نشد. با این حال فعالیت‌های خیرالله باعث شد صدام پنج سال از حساس‌ترین سال‌های کودکی‌اش را در محرومیت به سر برد.

علت علاقه پرشور و هیجان خیرالله و وفاداری او، ریشه در دوره پرآشوب پس از جنگ جهانی اول دارد. زمانی که مردم عراق برای ایجاد کشوری مدرن تلاش می‌کردند. در دوران تسلط چهارصد ساله دولت عثمانی بر عراق ـ منطقه‌ای که هم‌اکنون عراق مدرن نام دارد ـ [این منطقه] یکی از عقب‌مانده‌ترین و توسعه‌نیافته‌ترین مناطق امپراطوری به شمار می‌رفت.

عراق تحت سلطه ترک‌های عثمانی، متشکل از سه استان مجزا بود که در اطراف مراکز تجاری اصلی موصل، بغداد و بصره قرار داشت.

سرانجام سلطه عثمانی با انقلاب عرب‌ها و حمایت بریتانیا شکسته شد. این انقلاب در سال ۱۹۱۷ با فتح بغداد به نتیجه رسید. مبارزه برای از بین بردن سلطه ترک‌های عثمانی بر خاورمیانه، بخصوص با دلاوری‌های **تی. ای. لاورنس**[1]، با

---

1. T.E.Lawrence.

خوش‌شانسی کامل همراه نبود. زیرا در آغاز جنگ (سال ۱۹۱۴) انگلیسی‌ها با یک اقدام احتیاطی علیه ترک‌ها که هم‌پیمان آلمان‌ها شده بودند، گروهی از نیروهای گشتی خود را به بصره، در ساحل خلیج‌فارس فرستادند. سربازان انگلیسی پس از فتح بصره، با اطمینان بسیار، تصمیم گرفتند که به سوی بغداد پیشروی کنند. این سربازان با تجهیزات ناکافی برای نبرد و در شرایط طاقت‌فرسای جنوب عراق، تنها موفق شدند تا ۲۵ مایلی بغداد پیش بروند و در آنجا با سپاه تازه‌نفس ترک درافتادند و شکست خوردند.

بقایای سپاه بریتانیا به **کوت**[1] عقب‌نشینی کردند. کوت شهر شومی بود که در پیچی در کناره رودخانه دجله قرار داشت و نیروهای انگلیسی به مدت ۱۴۶ روز در آنجا تحت محاصره ترک‌ها بودند. سرانجام پیمان تسلیم نوشته شد، اما قبل از آن بیشتر افراد انگلیسی از گرسنگی و بیماری مرده بودند. در مجموع در این نبرد ۱۰ هزار نفر از سپاهیان انگلیسی جان باختند و ۲۳ هزار نفر مجروح شدند.

به این ترتیب در طول جنگ جهانی اول انگلیسی‌ها در قبال فتح بین‌النهرین، فلسطین و سوریه بهای سنگینی پرداختند. پس از جنگ نیز بریتانیا به عنوان یکی از قدرت‌ها، مصمم بود مستعمره‌ای را تشکیل دهد که در آن مناطق مهم و استراتژیکی مثل فلسطین را یا مستقیماً تحت کنترل درآورد و یا از آن حمایت کند. این تصمیم برای پادشاهی ***ترانس جوردن***[2] (که بعدها به اردن تغییر نام یافت)، عراق و کشورهای حاشیه خلیج‌فارس هم صادق بود.

مراحل تقسیم مستعمرات در خاورمیانه ـ که در طی مذاکرات **ورسای**[3] شروع شد و سپس در سال ۱۹۲۲ توسط وینستون چرچیل در قاهره به امضا رسید ـ با معامله پنهانی دولت بریتانیا و فرانسه در سال ۱۹۱۶ باز هم پیچیده‌تر شد. با امضای قراردادی به نام ***سایکس پیکو***[4]، کشورهای لبنان و سوریه که جاه‌طلبی‌های امپراطوری بریتانیا نگرانشان کرده بود، مستعمره کشور فرانسه شدند، در حالی که دولت بریتانیا کنترل عراق و فلسطین را در دست گرفت. بزرگ‌ترین اشتباه در

---

1. Kut.
2. Trans Jordan.
3. Versailles.
4. Sykes Picot.

تقسیم‌بندی قلمرو پیشین عثمانی این بود که انگلیسی‌ها قول و قرارهای ثبت شده خود را با اعراب این مناطق نادیده گرفتند. آنها به رهبران عرب تعهد داده بودند که در قبال حمایت از بریتانیا در جنگ علیه دولت عثمانی، استقلال را به آنها بازمی‌گردانند.

کسی که بیش از همه در معاهده سایکس پیکو، زیان دید، **شریف حسین**[1] اهل مکه و رهبر استان حجاز (در عربستان سعودی امروز) بود که افراد قبیله‌اش به همراه تی. ای. لاورنس جنگیده بودند. دولت بریتانیا پس از جنگ با او، در طی مذاکرات طولانی سعی کرد با انتصاب پسران شریف حسین به ریاست پادشاهی تازه تأسیس ***اردن***[2]، سوریه و عراق او را تسکین دهد. این پادشاه پیر، از امضای قرارداد چرچیل مبنی بر شروع ساختار جدید خاورمیانه سر باز زد، در حالی که پسرانش برای قبول موقعیت جدیدشان هیچ تردیدی نکردند. به این ترتیب پسر سوم حسین، به نام ***فیصل***[3] اولین پادشاه عراق شد.

اگرچه پایه‌گذاری سیستم پادشاهی برای انگلیسی‌ها در عراق مساعد بود، اما موقعیت برای مردم عراق که به تازگی آزادی خود را به دست آورده بودند، مطلوب نبود و بسیاری از آنان از به وجود آمدن یک کشور جدید ناراضی بودند.

وقتی برای نخستین بار، پیشنهاد پیوستن استان‌های موصل، بغداد و بصره و تشکیل یک ملت واحد مطرح شد، حتی دولتمردان انگلیسی در عراق هم به مضحک بودن این پیشنهاد اقرار کردند.

آرنولد ویلسون[4] یکی از مدیران انگلیسی در بغداد گفت: «این پیشنهاد برنامه‌ای بود تا کشور را به سوی یک فاجعه پیش ببرد. چرا که آنها قصد داشتند سه گروه مجزا و کاملاً متفاوت (یعنی شیعه‌ها، سنی‌ها و کردهای عراق) را که از دیرباز با یکدیگر خصومت داشتند، به اجبار با هم متحد کنند.

در آن زمان ناآرامی و اختلاف بین قبایل مختلف آنقدر زیاد بود که در ماه جولای سال ۱۹۲۰ کشور عراق، بزرگ‌ترین شورش را در تاریخ به خود دید. این شورش بر

---

1. Sharif Hossein.
2. Transjordan.
3. Faisal.
4. Arnold Wilson.

اثر عوامل مختلفی شکل گرفت، اما یکی از مهم‌ترین عوامل آن، کوتاهی انگلیسی‌ها در تحقق وعده‌هایشان برای اعطای خودمختاری به رهبران عرب بود.

یکی از رهبران عرب در شب شورش به **گرترود بل**[1] نویسنده انگلیسی گفت: «از زمان تصرف بغداد تاکنون، شما تشکیل دولت عرب را به ما وعده داده‌اید، اما پس از گذشت سه سال هیچ یک از وعده‌های شما تحقق نیافته است.»

این قیام که تا سال ۱۹۲۱ ادامه داشت، سرانجام سرکوب شد. اما قبل از آن یک گردان کامل از نیروهای رژیم منچستری مستقر در عراق، توسط چریک‌های شیعه نابود شدند. این شورش دست کم ده هزار نفر کشته بر جای گذاشت، اما دولت انگلیس را متقاعد کرد که بهترین راه حکومت به عراق برپایی رژیم دست‌نشانده می‌باشد.

به این ترتیب نیازی نبود که برای غلبه بر قبایل جنگ‌طلب، هزینه‌های هنگفتی صرف کنند.

وقتی که فرماندهان نظامی رقیب در بصره و بغداد، درصدد حل اختلافات خود و معرفی رهبری لایق به انگلیسی‌ها بودند، دولت بریتانیا، تنها به واسطه وابستگی عاطفی، تصمیم گرفت یکی از پسران شریف حسین را به مقام پادشاهی عراق منصوب کند.

با این حال تنها کسی که می‌توانست مدعی برحق حاکمیت عراق باشد، **سعید طالب**[2]، حاکم بزرگ بصره بود. او با شعار «عراق برای عراقی‌ها» به مناطق مختلف کشور سفر کرد و رهبران قبایل، بی‌دریغ از او حمایت کردند. حضور حریفی اصیل و غیرمذهبی، دولت بریتانیا راکه قصد داشت فیصل را به تخت پادشاهی برساند، دچار نگرانی کرد. اما این بحران هم با چاره‌جویی **سر پرسی کاکس**[3] یکی از انگلیسی‌های مقیم بغداد، برطرف شد.

بعدازظهر یک روز، کاکس، به بهانه صحبت دربارهٔ برنامه‌هایش، طالب را برای صرف چای به منزلش دعوت کرد. هنگامی که طالب به منزل او رسید، کاکس به عمد

---

1. Gertrude Bell.
2. Sayyid Talib.
3. Sir Percy Cox.

خود را پنهان کرد و به جای او خانم کاکس از طالب پذیرایی کرد. پس از صرف عصرانه و به محض ترک منزل، یکی دیگر از میهمانان طبق دستور قبلی، طالب را دستگیر کرد. سپس طالب را به جزیره **سیلان** (***سریلانکای فعلی***)[1] در اقیانوس هند تبعید کردند. به این ترتیب فیصل در روز ۲۳ ماه اوت سال ۱۹۲۲ آزادانه در بغداد تاجگذاری کرد.

پایه‌گذاری نظام پادشاهی در عراق، شروع نویدبخشی نبود و دولت انگلیس در بین شهروندان این نظام، به ریاکاری و حقه‌بازی معروف شد که البته شایسته آن هم بود.

فیصل پادشاه ضعیفی بود و چند دولت که حتی صلاحیت ملی‌شان به درستی مشخص نبود، از او حمایت می‌کردند. دولت بریتانیا هم که بیشتر به چاه‌های نفت تازه کشف شده در اطراف موصل علاقه‌مند بود تا سیاست داخلی این پادشاهی تازه تأسیس، برای دفاع در برابر شورش‌های احتمالی قبایل، دو گردان از نیروهای هوایی را در اطراف دو شهر بغداد و بصره مستقر کرد. کابینه فیصل پر از افسران دولت عثمانی بود که در جنگ بر علیه بریتانیا جنگیده بودند.

اگرچه برای آرام کردن اعتراض‌های ملی‌گرایان واقعی عراق، اعضای کابینه به دفعات تغییر یافتند، اما تغییری در نگرش و روش آنها به وجود نیامد. سرانجام با شروع جنگ جهانی دوم، ملی‌گرایان عراق فرصتی یافتند تا دربارهٔ تغییراتی که در قرارداد سال ۱۹۲۲ نادیده انگاشته شده بود، صحبت کنند.

شاه فیصل در سال ۱۹۳۳ درگذشت و پسرش ***غازی***[2] به جای او بر تخت نشست. غازی تحصیلکرده دانشگاه **سندورست**[3] و همجنس‌باز بود. با اینکه موفق شده بود در میان مردم محبوبیتی به دست آورد، قادر نبود عراق را از سلطه بریتانیا خارج سازد و به این وسیله خشم و انزجار طبقه حاکم تازه استقلال یافته عراق را برانگیخت. در سال ۱۹۴۱، پس از آنکه هیتلر قسمت اعظم غرب اروپا را به تصرف خود درآورد، گروهی از عراقیان به رهبری

---

1. Seylon (Sri Lanka).
2. Ghazi.
3. Sandhurst.

رشید علی[1]. (نخست‌وزیر طرفدار نازی عراق، که توسط چهار ژنرال ـ معروف به **مربع طلایی**[2] ـ حمایت می‌شد) تصمیم گرفتند که با حمله به پایگاه هوایی در اطراف بغداد، نفوذ انگلیس را زیر سؤال ببرند. رشیدعلی که مصمم بود نیروهای انگلیسی را از عراق بیرون براند، از دولت آلمان درخواست کمک کرد، اما آلمان‌ها در پاسخ به این تقاضا تعلّل کردند و نیروهای انگلیسی هم به سادگی این شورش را سرکوب نمودند.

رشید علی و عده‌ای از حامیان او موفق شدند که از کشور فرار کنند، اما بقیهٔ شرکت‌کنندگان در این شورش، از جمله خیرالله طلفاح (دایی صدام) دستگیر شدند و به مجازات رسیدند. چهار ژنرالی که از علی حمایت کرده بودند، به همراه چند سرکرده دیگر این شورش در مقابل ساختمان وزارت دفاع در بغداد و در دید مردم به دار آویخته شدند. دیگر شورشیان هم زندانی و از ارتش اخراج شدند. خیرالله که مشتاقانه در شورش شرکت کرده بود نیز خلع درجه و به پنج سال زندان محکوم شد.

هنگامی که دایی و خواهرزاده پس از این مدت یکدیگر را در تکریت ملاقات کردند، هر دوی آنها تغییرات زیادی کرده بودند. خیرالله بر اثر رفتار بریتانیایی‌ها بسیار تندخو و کینه‌توز شده بود؛ زیرا او نه تنها مجبور شده بود به زندان برود، بلکه موقعیت اجتماعی‌اش را هم در مقام یک افسر ارتش عراق از دست داده بود. خیرالله پس از آزادی از زندان در مدرسه خصوصی همان منطقه، مشغول به تدریس شد. بی‌تردید به این وسیله می‌توانست با اشاعه نگرش و افکار ملی‌گرایانه و ضدانگلیسی خود بر اذهان جوان و تأثیرپذیر دانش‌آموزان اثر بگذارد.

یکی از اشخاصی که در زمان خیرالله، در آن مدرسه درس می‌خواند می‌گوید که خیرالله فردی بسیار خشن بود. او یک نازی بود. یک فاشیست. تمامی دانش‌آموزان از او می‌ترسیدند. این ترس به دلیل نگرش سیاسی او و همچنین آگاهی مردم از سابقه جنگیدن او بر علیه بریتانیا بود.

در جنگ سال ۱۹۴۱ صدام نیز تحت تأثیر دلاوری‌های دایی‌اش، قرار گرفته بود

---

1. Rashid Ali. 2. Golden Square.

و همچنین موقعیت جدید خیرالله به عنوان مدیر مدرسه، رفتن به تکریت را برایش جذاب‌تر می‌کرد.

صدام در طی غیبت اجباری دایی‌اش، با نمره عالی در ولگردی فارغ‌التحصیل شده بود اما محض وجود ناپدری هوسبازش، حتی سواد خواندن و نوشتن هم نداشت!

پسرانی مثل صدام با آن موقعیت خانوادگی بسیار بد، وقتی با دزدیدن اموال همسایگان و مضروب کردن کسانی که به آنها توهین می‌کردند، می‌توانستند خود را بهتر سرگرم کنند، برایشان دیگر جایی برای درس خواندن و باسواد شدن باقی نمی‌ماند. صدام اگر به خاطر تمایل به پیروی از دایی قهرمان و همچنین آزادی سرزمینش از چنگال ظالمان بیگانه نبود، خوشبخت‌تر می‌بود که با همان شرارت‌های گاه و بی‌گاه، به زندگی ادامه دهد.

ورود به ارتش تنها راهی بود که شخصی در سطح صدام را می‌توانست در نردبان ترقی قرار دهد. چرا که صدام نه تنها روستازاده‌ای فقیر بود، بلکه سنی مذهب هم بود؛ در عراق جدید سنی‌ها در برابر اکثریت غالب کرد و شیعه در اقلیت بودند.

نهایت آرزوی یک جوان عرب در آن زمان ثبت‌نام در آکادمی نظامی معتبر بغداد بود. این آکادمی را انگلیسی‌ها به منظور آموزش و تربیت افسران لایق پایه‌گذاری کرده بودند.

شخصی به نام ***مولود مخلص***[1]، که متولد تکریت بود، در قیام اعراب علیه ترک‌های عثمانی در جنگ جهانی اول به شهرت رسید. سابقه پیوستن جوانان تکریت به ارتش نیز به این زمان برمی‌گردد. پس از تشکیل عراق جدید، مخلص، محرم اسرار شاه بود. او همچنین معاون اول مجلس سنا شد که زیر نظر پادشاه به فعالیت مشغول بود. او از نفوذ فوق‌العاده‌اش استفاده کرد و جوانان تکریتی را در ارتش و نیروی پلیس به مقامات بالا منصوب کرد. این کار توسط دست‌پروردگانش ادامه پیدا کرد و به این ترتیب در اواخر دهه ۵۰، باندی قوی از اهالی تکریت، در مرکز سازماندهی نظامی و امنیتی عراق، شکل یافت.

---

1. Maulud Mokhles.

صدام که تا آن زمان، برخی از ویژگی‌های پرخاشگرانه لازم را برای هنر جنگ‌طلبی کسب کرده بود، تصمیم گرفت در آکادمی نظامی بغداد به جمع این بزرگان بپیوندد. متأسفانه صدام مدرک رسمی نداشت و تا زمانی هم که در العوجه رنج می‌برد، تحصیل برای او امکانپذیر نبود.

زمانی که صدام جوان و جاه‌طلب، نزد دایی تندخو و بی‌اعتبار خود در تکریت برگشت، فصل تازه‌ای از داستان‌های خیالی مردم دربارهٔ صدام شکل گرفت. یک توضیح منطقی برای بازگشت صدام، می‌تواند این باشد که خیرالله ـ که به هر صورت پدرخوانده صدام محسوب می‌شد ـ به پسرک پیشنهاد داده بود برای تحصیل نزد او برود. مادرش صبحه که دائماً کار می‌کرد تا خانواده‌اش روزی ناچیزی داشته باشند، از اینکه یک نان‌خور از خانه کم شود، بسیار خوشحال می‌شد. حسن الابراهیم نیز با اینکه احتمالاً متأسف می‌شد کارگر ارزانش را ـ که دستورات آموزنده‌اش را انجام می‌داد ـ از دست دهد، اما فکر اینکه این فاخته آشیانه‌اش را ترک خواهد کرد، به او آرامش می‌داد.

صدام در زندگی و کار همیشه از تأثیر تبلیغات و محبوبیت به خوبی آگاه بود. بنابراین تعجب‌آور نیست که گزارش‌های رسمی زمان پیوستن صدام به دایی‌اش بسیار هیجان‌انگیز است. برای مثال، زندگی‌نامه‌ای که فؤاد مطر نوشت و از سوی صدام به طور رسمی تأیید شد، پر از ماجراهای هیجان‌انگیز است.

به گفته مطر (که به نوعی گفته‌های صدام را تکرار کرده است) خانواده صدام مایل بودند او کشاورز شود و عقیده داشتند تحصیل برای او فایده‌ای نخواهد داشت. اما صدام وقتی از پسردایی‌اش *عدنان*[1] (پسر خیرالله) شنید که در مدرسه خواندن، نوشتن و نقاشی یاد می‌گیرد، علاقه‌مند شد به مدرسه برود.

عدنان پسر همسر اول خیرالله بود. او از آن همسر دختری هم به نام ساجده داشت که بعدها با صدام ازدواج کرد.

هنگامی که خیرالله در زندان بود، همسرش از او جدا شد و به همراه دو فرزندش

---

1. Adnan.

به خانه پدرش در بغداد نقل مکان کرد. خیرالله پس از آزادی از زندان برای بار دوم ازدواج کرد و عدنان و ساجده هم به تکریت بازگشتند.

عدنان صمیمی‌ترین دوست دوران کودکی صدام شد و بعدها هم تا هنگام مرگ مرموزش در سانحه سقوط هلی‌کوپتر، وزیر دفاع عراق بود.

صدام آنقدر تحت تأثیر توصیف‌های عدنان قرار گرفته بود که در سال ۱۹۴۷ تصمیم گرفت با او به تکریت برود و در مدرسه روستا به تحصیل بپردازد.

در زندگی‌نامه‌های رسمی صدام، این عمل «اولین شورش» او نامگذاری شده است. در حالی که خانواده او هنوز هم معتقد بودند تحصیل پسر وحشیشان اتلاف وقت خواهد بود.

«وقتی که همه خواب بودند، صدام خانه را ترک کرد و در تاریکی به راه افتاد. به جایی رسید که تعدادی از بستگانش مشغول کار بودند. آنها از حضور ناگهانی صدام بسیار تعجب کردند. صدام توضیح داد که او علی‌رغم میل خانواده‌اش می‌خواهد در تکریت به مدرسه برود. این افراد صدام را تشویق کردند. به او تپانچه‌ای دادند و او را با ماشین روانه تکریت کردند. در آنجا خانواده دایی‌اش از او استقبال کرده و او را به اجرای تصمیمش ترغیب کردند. پس از اتمام سال اول مدرسه، به همراه دایی‌اش خیرالله، به بغداد نقل مکان کرد. او در بغداد تحصیلات ابتدایی را تمام کرد و به دبیرستان رفت.»

حتی در جامعه بی‌قانونی مثل جامعه عراق در دهه ۴۰، بسیار بعید است به دست بچه‌ای حدود ۱۰ ساله تفنگی بدهند تا مطمئن شوند سلامت به مقصد می‌رسد! این داستان‌های پرشوروهیجان گاهی اوقات با تغییراتی در روزنامه‌های دولتی عراق نیز چاپ شده است. تنها تغییر مهم در این داستان این بوده که صدام نه با تاکسی بلکه با پای برهنه و پیاده تا تکریت راه رفته است؛ که این تغییر، داستان را با آب‌وتاب‌تر می‌کند.

رفتن صدام به تکریت نباید دست کم گرفته شود. زیرا در جامعه روستایی عراق، مردان معمولاً نام خود را از نام محل تولدشان می‌گرفتند؛ بنابراین نام صدام طبیعتاً باید صدام حسین العوجه بوده باشد. در حالی که او اصرار می‌ورزد که در روز ورودش

به تکریت به صدام حسین التکریتی، تغییر نام داده است که به هر حال نام آبرومندانه‌تری می‌باشد!

دوران تحصیل صدام در ابتدا تجربه لذت‌بخشی نبود. برای کودکی خشن، وحشی و خیابانی مثل صدام که در روستای فقرزده‌ای بزرگ شده بود، درس خواندن در کنار کودکان پنج ساله‌ای که بهتر از او تربیت شده بودند، نمی‌تواند تجربه لذت‌بخشی بوده باشد.

به احتمال زیاد صدام در این دوره بر اثر مسخره کردن و زورگویی از سوی هم‌مدرسه‌ای‌هایش، ضربه‌های روانی بسیاری دیده است؛ با اینکه او در جواب دادن به آنها بسیار ماهر بوده و بدون شک با آنها درگیر می‌شده است.

بعضی از این زخم‌ها و ضربه‌های روانی دوران کودکی او بسیار عمیق بوده است، می‌گویند صدام بعدها به تکریت بازگشت تا از کسانی که او را آزار داده بودند، انتقام بگیرد.

بعضی نوشته‌ها صدام را پسری شاد و خندان توصیف می‌کند که برای جذب همکلاسی‌های درسخوانش، معلمان را مسخره می‌کرده است. مثلاً می‌گویند معلم قرآنش را خیلی دوستانه در آغوش گرفته و از پشت در لباسش مار انداخته است.

یکی از همدوره‌ای‌های صدام درباره رفتار او در مدرسه داستان دیگری می‌گوید که باورکردنی‌تر است. او می‌گوید: «مدیر مدرسه گفت که می‌خواهد صدام را از مدرسه اخراج کند. وقتی صدام از این تصمیم باخبر شد به اتاق مدیر رفت و او را به مرگ تهدید کرد. او به مدیر گفت: اگر تصمیم خود را دربارهٔ اخراج من عوض نکنید، شما را می‌کشم. مدیر هم بی‌سروصدا از اخراج او صرفنظر کرد.»

عدنان خیرالله (پسردایی صدام که از او سه سال کوچک‌تر بود) او را برای تحصیل بسیار تشویق می‌کرد. به نظر می‌رسد صدام پس از شروع سختی که در مدرسه داشته، به تدریج خود را با محیط وفق داده است.

عکس‌هایی که در این دوره از صدام گرفته شد، پسرکی عبوس با چانه‌ای مربعی شکل و چشمانی نافذ را نشان می‌دهد که گویی می‌تواند به خوبی از خود مراقبت کند.

صدام هنگام حضور در مدرسه مجبور بود بر ضعف‌های بسیاری فائق آید. او دانش‌آموز برجسته‌ای نبود. با این حال حافظه‌ای بسیار قوی داشت و همچنین حافظه تصویری او در به یاد آوردن جزئیات عالی بود.

سعید ابوریش[1] نویسنده فلسطینی (که یکی دیگر از مدافعان اوست) ادعا کرده است که: «صدام کودکی استثنایی و باهوش بود، بسیار سریع یاد می‌گرفت و از ابتدا حسابگر و منظم بود.»

اما نکتهٔ دیگری این ارزیابی را از صدامِ کوچک زیر سؤال می‌برد. علی‌رغم چنین تعریف‌هایی، صدام نتوانست در امتحان ورودی آکادمی نظامی بغداد نمره قبولی را کسب کند. تردیدی وجود ندارد که صدام برای ورود به آکادمی بسیار مشتاق بوده است. زیرا با رد شدنش در امتحان، بسیار ناراحت شد. در سال ۱۹۷۶ هنگامی که کاملاً در دولت، مستقر شد، به خود لقب افتخاری ژنرال را داد؛ و پس از اینکه به ریاست‌جمهوری رسید، به خودش عنوان اولین ارتشبد عراق را اعطا کرد!

صدام بنابه دلایل خاصی پسر مولود مخلص ـ همان کسی که آشنایان صدام را در پست‌های بسیار مهم در ارتش عراق وارد کرد ـ را به جوخه اعدام سپرد.

به هر ترتیب، صدام تحصیلات ابتدایی خود را به پایان رسانید و در سال ۱۹۵۵ از مدرسه تکریت فارغ‌التحصیل شد. سپس به همراه دایی و پسردایی‌اش عدنان به بغداد رفت. در آنجا خیرالله هر دو را در دبیرستان *کرخ*[2] ثبت‌نام کرد.

نقل مکان صدام از تکریت به بغداد به اندازه آمدن او از العوجه به تکریت در سال ۱۹۴۷ حائز اهمیت می‌باشد.

بغداد در سال‌های دهه ۱۹۵۰ کانون فعالیت‌های تنگاتنگ رقبای سیاسی بود. این سال‌ها مصادف با دورانی بود که اعراب ملی‌گرا از عقب‌نشینی بریتانیایی‌ها پس از جنگ جهانی دوم به وجد آمده بودند و معتقد بودند سرانجام زمان آن فرارسیده که خود را از قید و بندها و سلطه نیمه استعماری بریتانیا ـ که پس از جنگ جهانی اول بر آنها تحمیل شده بود ـ رها سازند.

---

1. Said Aburish.
2. Karkh.

جنبش استقلال‌طلبی به بهترین وجهی توسط رهبر قوی مصر، ***جمال ـ عبدالناصر***[1] به انجام رسید. تصمیم او برای آزادی قاهره از سلطه تجاوزگرایانه انگلیس در سال ۱۹۵۶ باعث بحران **سوئز**[2] شد. این بحران، آخرین میخ بر تابوت ادعاهای امپراطوری بریتانیا بود.

موفقیت دیپلماتیک ناصر در سوئز، انعکاس وسیعی در خاورمیانه داشت و بقیهٔ ملی‌گرایان را در این منطقه و بخصوص در عراق، دلگرم و امیدوار کرد. در عراق هنوز نظام پادشاهی دست‌نشانده انگلیس (در سال ۱۹۲۲) حکومت می‌کرد و همچنان بی‌طرفدار بود.

ملک غازی، تنها پادشاه عراق که تا حدی در میان مردم محبوبیت داشت و به همین دلیل هم اربابان انگلیسی خود را دچار نگرانی کرده بود، به شیوه مرموزی در سال ۱۹۳۹ در یک سانحه رانندگی کشته شد. انگلیسی‌ها و همدستان آنها در دولت عراق (درست یا اشتباه) مسئول قتل او شناخته شدند.

ملک فیصل دوم، جانشین او، هنگام جلوس بر تخت شاهی فقط چهار سال سن داشت و در نتیجه عموی او ***عبد الاله***[3] و ***نوری سعید***[4] یکی از سیاستمداران بنام عراق که هر دو طرفدار دولت بریتانیا بودند، عملاً کشور را اداره می‌کردند.

پس از اقدام‌های جمال عبدالناصر در سوئز، سعید و عبد الاله از دولت بریتانیا طرفداری کردند. این واکنش موقعیت خوبی را برای ملی‌گرایان عراق فراهم کرد، احزاب سیاسی بسیاری تشکیل شد که هدف اصلی آن در نهایت براندازی رژیم پادشاهی بود.

حرکت ژئوپلیتیک بسیار مهم دیگری که در دهه ۵۰ بر سیاست بغداد اثر گذاشت، ظهور اتحاد جماهیر شوروی به عنوان یک ابرقدرت بود. اتحاد جماهیر شوروی نه تنها مشتاق بود مکتب و ایدئولوژی خود را در خاورمیانه رواج دهد، بلکه قصد داشت منابع عظیم نفتی منطقه را از انحصار غرب خارج کند.

خطر رژیم کمونیستی شوروی، تهدیدی بسیار جدی به شمار می‌آمد. امریکا که

1. Jamal Abdel Naser.
2. Suez.
3. Abdul Ilah.
4. Nuri Said.

پس از دخالت ***آیزنهاور***[1] در مسأله سوئز، در مسائل خاورمیانه بیشتر شرکت داشت و همین طور بریتانیا که همچنان در تلاش بود قدرت خود را در منطقه حفظ کند، در برابر این تهدید احساس خطر می‌کردند.

در سال ۱۹۵۵ دولت عراق موفق شد قراردادی را با عنوان ***پیمان بغداد***[2]، بین کشورهای بریتانیا، ترکیه، ایران و پاکستان به امضا برساند. هدف عمده این همکاری نامحتمل، مقابله با خطر اتحاد جماهیر شوروی بود. اگرچه نوری سعید، مخفیانه امیدوار بود عقد این پیمان، اعراب را بر آن دارد تا حرکت ناصری دیگری را شروع کنند.

در واکنش به این قرارداد، ناصر قرارداد تسلیحاتی مهمی را با اتحاد جماهیر شوروی به امضا رساند و یک سال بعد هم کانال سوئز را ملی کرد.

پیمان بغداد، دو پیامد داشت: اول آنکه ناصر، قهرمان بی‌چون‌وچرای ملی‌پرستی اعراب شد و دوم اینکه به نظر رسید دولت عراق نوکر اجرای اوامر غرب است. خیرالله هم در مقام یکی از کارکشتگان ــ و البته از نظر صدام، یکی از قهرمانان سیاسی کشور، مشغول مسائل روز کشور بود.

خانواده خیرالله به یکی از مناطق پرخشونت و فقیرنشین غرب بغداد به نام کرخ نقل مکان کردند. ساکنان این منطقه سنی و شیعه مذهب بودند و درگیری‌های خشونت‌بار زیادی بین این دو گروه پیش می‌آمد. خیرالله که معلم بود، در فعالیت‌ها و مبارزه‌های سیاسی، شرکت فعال داشت و طبیعتاً روابط و برخوردهایش در این زمینه، با افراد هم‌شأن و هم‌سطح خودش بود.

برای مثال در این زمان یکی از همدستان خیرالله ***احمد حسن البکر***[3] بود (که افسر ارتش بود و بعدها رئیس‌جمهور عراق شد). او در به قدرت رسیدن صدام نقش بسزایی داشته است.

بکر رهبر روشنفکر حزب بعث بود. (بعث در لغت به معنای رنسانس یا برانگیختن است.) این حزب در پی حرکتی در دهه ۱۹۴۰ در سوریه شکل گرفته بود.

---

1. Eisenhawer.
2. Baghdad Pact.
3. Ahmad Hassan al-Bakr.

حزب بعث یک حزب تندروی غیرمذهبی بود که اهداف عمده‌ای را دنبال می‌کرد. یکی از این اهداف، تشکیل اتحادیه عرب بود تا بتواند خارج از محدودیت‌های تحمیلی و قراردادی دولت امپراطوری در خاورمیانه (پس از جنگ جهانی اول) به طور مستقل عمل کند؛ و دیگری توزیع برابر ثروت عظیم نفتی بود که در اقتصاد منطقه، تحولی ایجاد کرده بود.

اعضای حزب بعث و در ظاهر ملی‌گرایان و وطن‌پرستان، دشمنان اتحاد جماهیر شوروی بودند. چرا که اعتقاد داشتند با آمدن کمونیست‌های شوروی یک دولت استعماری جایگزین دولت استعماری قبلی می‌شود؛ که یکی ریشه‌اش در لندن و دیگری در مسکو است.

خاطرات صدام از این دوران سازنده (توسعه سیاسی) خیلی دقیق نیست. او به یکی از شرح‌حال‌نویسان خود گفته است که انگیزه اصلی دایی‌اش، مقاومت و مبارزه علیه طبقه پرنفوذ در اطراف پادشاه و حامیان بریتانیایی آنها بوده است، در حالی که در جایی دیگر می‌گوید که دایی‌اش ملی‌پرست بوده و نه طرفدار کمونیست!

خیرالله در یکی از نوشته‌هایش با عنوان «***ایرانی‌ها، یهودیان و پشه‌ها***[1] ***سه گروهی که خداوند نباید خلق می‌کرد***»، عقاید سیاسی خود را روشن‌تر بیان می‌کند.

اگرچه این نوشته پس از به قدرت رسیدن صدام، در سال ۱۹۸۱ چاپ شد، اما طرز تفکر نازی خیرالله را کاملاً آشکار می‌کند. او می‌نویسد: «ایرانی‌ها حیواناتی هستند که خداوند آنها را به شکل انسان خلق کرده است. برخلاف آنها پشه‌ها موجودات حقیری هستند که نمی‌دانیم هدف از آفرینش آنها چه بوده است.»

ولی این تلاش مذبوحانه برای تقلید از ***هیتلر***[2] بعدها در سیاستگذاری‌های صدام تأثیرگذار بود.

سیاستگذاری‌های صدام، رئیس‌جمهور عراق، بر پایه نفرت او از پرشین‌ها ــ که امروزه بیشتر با عنوان ایرانی‌ها شناخته می‌شوند ــ و اسرائیلی‌ها تعیین می‌شد.

---

1. Flies.

2. Mein Kamhof.

صدام در سال ۱۹۸۰، جنگی را علیه ایران آغاز کرد که هشت سال به طول انجامید و یک میلیون عراقی و ایرانی را به کشتن داد و به دنبال آن در سال ۱۹۹۱ در جنگ خلیج‌فارس هم موشک‌های اسکاد خود را به سوی تل‌آویو شلیک کرد.

بر اثر تلقین‌های خیرالله، صدام شهرداری بغداد را به او اعطا کرد. اما خیرالله آنقدر با رشوه‌خواری از سمت خود سوءاستفاده کرد که صدام به اجبار در دهه ۸۰ او را عزل کرد و هفده شرکت از شرکت‌های او را بست و مسئولین این شرکت‌ها را دستگیر کرد.

* * *

بی‌تردید تأثیری که ناپدری صدام بر او گذاشت، کمتر از تأثیر خیرالله بر او نبود. طولی نکشید که صدام در خیابان‌های کرخ برای خود باندی تشکیل داد و مثل یک تکریتی واقعی مخالفان سیاسی خود و یا هر کسی را که به او آزار می‌رساند، تهدید می‌کرد و مرعوب می‌ساخت.

صدام در اواخر سال‌های نوجوانی‌اش بسیار درشت هیکل شده بود. او حدود یک متر و هشتاد سانتی‌متر قد داشت که در میان اعراب بسیار نامعمول است. همچنین اندام او بسیار ورزیده بود. او لهجه غلیظ دهاتی داشت و در صحبت‌هایش از اصطلاح‌های عامیانه تکریتی استفاده می‌کرد و به این ترتیب باعث تفریح بغدادی‌هایی می‌شد که با آنها ارتباط پیدا کرده بود. صدام حتی هنگامی که به ریاست‌جمهوری رسید، لهجهٔ دهاتی‌اش تغییر نکرد.

سخنرانی‌هایش مثل مکالمه‌های خصوصی‌اش پر از اشکال‌های دستوری بود و این امر مترجمان رسمی را با مشکلات بسیاری روبه‌رو می‌کرد.

ناتوانی او در استفاده از عباراتی که بقیهٔ اعضای هیأت حاکم بر عراق در مکالمه به کار می‌بردند، حس ناامنی عمیق او را بیشتر می‌کرد.

احتمال دارد که صدام در سال‌های آخر دهه ۱۹۵۰ عضو گروه **فتوت**[1] بوده باشد. فتوت، جوانان سازماندهی شده غیرنظامی بودند که به تقلید از گروه «جوانان هیتلر»، در دوران سلطنت پرشکوه ملک غازی، در دهه ۱۹۳۰ تشکیل شده بود.

این گروه قصد داشتند مانند پروسی‌ها که آلمان‌ها را متحد کردند، توسط عراق تمامی اعراب را متحد کنند. ایدئولوژی این گروه کاملاً شبیه اعضای حزب بعث بود. صدام به تشویق دایی‌اش همیشه در صف اول تظاهرات و شورش‌های ضددولتی حضور داشت. در چنین محیط پرتنش و پرخشونت، صدام تنها به دلیل کمبود وقت تا آن زمان کسی را نکشته بود.

در آن دوره، دربارهٔ هویت اولین قربانی او مثل دیگر مسائل زندگی‌اش تردید وجود دارد. با اینکه صدام در بغداد زندگی می‌کرد، اما به دفعات به تکریت هم سفر می‌کرد و فعالیت‌های جنبی سیاسی انجام می‌داد که اهم آنها به راه انداختن شورش‌های خیابانی بود. اهالی تکریت هم از صدام انتظاری جز این نداشتند. در تکریت مثلی است که می‌گوید: وقتی اهالی العوجه در می‌زنند، وقت آن است که مغازه را ببندید. می‌گویند اولین باری که صدام مرتکب قتل شد هنگامی بود که پسرخاله‌اش بدون غرض، حسن الابراهیم (ناپدری‌اش) را آزرده بود و صدام هم او را به قتل رساند. اگرچه هیچ مدرکی ادعای فوق را ثابت نمی‌کند، اما در آن زمان چنین قتل‌هایی آنقدر رایج بوده که هیچ بعید نیست ناپدری صدام از او خواسته باشد برای حل یک مناقشه محلی، از مهارت‌های تازه کسب کرده خود استفاده کند.

اما مدرکی غیرقابل انکار در دست است که ثابت می‌کند صدام در قتل ***سعدون التکریتی***[2] در ماه اکتبر سال ۱۹۵۸ دست داشته است. سعدون التکریتی عضو حزب کمونیست بوده و در مقام کارشناس محلی حزب، فعالیت می‌کرده است.

بعثی‌ها دشمن سرسخت کمونیست‌ها بودند و خیرالله هم که یکی از اعضای اصلی این حزب به شمار می‌رفت، از اینکه فردی کمونیست در شهر مقامی مسئول باشد، بسیار معترض بود.

---

1. Futuwa.
2. Saadoun al-Tikriti.

اما انگیزه اصلی در این قتل، این بود که سعدون از گذشته ناشایست و ناخوشایند خیرالله کاملاً مطلع بود. در تابستان سال ۱۹۵۸ خیرالله دولت را متقاعد کرد تا او را در مقام مدیرمسئول آموزش و پرورش بغداد منصوب کنند. هنگامی که تکریتی از این امر اطلاع یافت، گزارشی دربارهٔ گذشته خیرالله به دولت ارائه کرد و به این شکل چند ماه بعد خیرالله از این سمت خلع شد. خیرالله هم با تنها روشی که می‌دانست، خشم خود را نشان داد.

او ادعا کرد تکریتی به دلایل سیاسی و نه به دلایل شخصی، از او انتقاد کرده است؛ و به خواهرزاده‌اش دستور داد از او انتقام بگیرد. این قتل در تکریت و در زمانی روی داد که تکریتی پس از آن که بعدازظهر را همراه دوستانش در قهوه‌خانه گذرانده بود، به خانه برمی‌گشت. خانه او در خیابانی تاریک قرار داشت و هنگامی که او به درب منزلش نزدیک شد، صدام از پشت بوته‌ای بیرون پرید و با تفنگی که خیرالله به او داده بود و با شلیک یک گلوله به سر سعدون، او را به قتل رساند. بلافاصله پس از تیراندازی، صدام و خیرالله را دستگیر و بازداشت کردند. اما پس از شش ماه به دلیل نبودن شواهد کافی هر دو آزاد شدند.

هیچ کس شاهد قتل نبود و به نظر می‌رسد که در تکریت، کسی به کشته شدن یک کمونیست اهمیتی نمی‌داد.

صدام که تازه طعم جنایت را چشیده بود، در بین انقلابیون جوان، شهرتی به دست آورد. او به بغداد بازگشت و فعالیت‌های خود را به عنوان یک آشوبگر سیاسی از سر گرفت. همچنین کمک‌راننده اتوبوس شد و از این راه، امرار معاش می‌کرد.

هانی فکیکی[1] یکی از مسئولان قبلی حزب بعث بود که در آن زمان با خیرالله و صدام در یک سلول زندانی بوده است. او دربارهٔ صدام و دایی‌اش در دوران زندان می‌گوید: «چیزی که کاملاً در ذهن من حک شده، این است که چرا صدام و دایی‌اش هیچگاه با دیگر زندانیان کاری نداشتند. آنها گوشه‌ای دورافتاده از سلول را انتخاب می‌کردند تا از دیگران جدا باشند. با اینکه

1. Hani Fkaiki.

همه زندانیان در یک سلول کوچک بودند، اما هیچگاه فرصت نیافتیم که با این دو حرف بزنیم و در صحبت‌هایشان شرکت کنیم. حتی یک بار تلاش کردم و یکی دیگر از زندانیان را که از اعضای حزب بعث بود، فرستادم تا به آنها نزدیک شود و دلیل زندانی شدنشان را بپرسد. اما این تلاش بی‌ثمر بود.» تنها اظهارات رسمی که صدام درباره این اتفاق گفت، بیانگر آن است که برای او پاپوش دوخته بوده‌اند.

یکی از شرح‌حال نویسان می‌نویسد: «یکی از مسئولان در تکریت به قتل رسید. مقامات، صدام را به قتل متهم کردند و او را به زندان انداختند.»

با این حال مشاهدهٔ مدارک دادگاه مربوط به یک پرونده دیگر، نویسنده زندگی‌نامه حاضر را متقاعد کرد که تکریتی به دست صدام به قتل رسیده است، چرا که او مانع فعالیت‌های خیرالله شده بود.

در سال ۱۹۵۹، در جریان محاکمه ***عبدالسلام عارف***[1] ـ که یکی از رؤسای جمهوری عراق پس از انقلاب شد ـ به داوری یک هیأت نظامی، برادر تکریتی از عارف دفاع کرد و گزارش مفصلی از قتل ارائه داد. او چگونگی انتصاب خیرالله را به مقام مدیرکل آموزش، توضیح داد و شرح داد که چگونه بر اثر دخالت تکریتی، او را از آن مقام خلع کرده و به پست بازرسی تنزل مقام دادند.

برادر تکریتی در اظهارات خود بی‌پرده گفت: «در نتیجه خیرالله در روز ۲۴ اکتبر خواهرزاده خود (صدام) را فرستاد تا برادرم را به قتل برساند.»

دلیل دیگری که صحت این اظهارات را تأیید می‌کند این است که بیست سال بعد هنگامی که صدام به مقام ***معاون اول رئیس شورای فرماندهی حزب انقلابی بعث***[2] ترفیع درجه یافت، به نزد یکی از وابستگان تکریتی در بغداد رفت و بر اساس سنت‌های قومی، به او دیه پرداخت کرد و یک تپانچه ***براونینگ***[3] هم به او هدیه داد.

---

1. Abdul Salam Arif.
2. Baath's Revolutionary Command Council.
3. Browning Pistol.

صدام به دلیل این فعالیت‌های جنایتکارانه، در تکریت بسیار معروف شده بود. او می‌خواست به عنوان افسر آموزش‌دیده آکادمی نظامی بغداد مشهور شود. اما اکنون در نظر دیگران، شورشی سیاسی‌ای بود که برای رسیدن به اهدافش از هیچ جنایتی رویگردان نبود. حزب بعث، حزب کوچکی بود (در سال ۱۹۵۸ فقط ۳۰۰ نفر عضو آن بودند) اما رهبرانی جاه‌طلب داشت که بسیار سریع، استعدادهای خاص عضو جوان گروهشان را کشف کردند. اگر حزب بعث می‌خواست کنترل کشور را به دست گیرد، اول می‌بایست دولت را از میان برمی‌داشت؛ و به این ترتیب صدام در مأموریت دیگری، موظف شد که رئیس‌جمهور تازه انتخاب شده عراق را به قتل برساند.

دو

جنایتکار

سقوط پادشاهی عراق که درپی انقلاب سال ۱۹۵۸ اتفاق افتاد، یکی از پرخشونت‌ترین دوران‌ها را در تاریخ معاصر خاورمیانه رقم زد. صبح روز چهاردهم جولای، گروهی از واحدهای ارتش که خود را ***افسران آزاد***[1] می‌نامیدند، به قصر پادشاهی ***الرحاب***[2] حمله کردند.

آتش توپخانه قسمت بالایی ساختمان را خراب کرد. ملک فیصل دوم، نایب‌السلطنه و خانواده‌های آنان را مجبور کرد ساختمان کاخ را ترک کنند و به حیاط کاخ بروند. در آنجا، این افراد با تعداد زیادی از افراد نظامی روبه‌رو شدند که بدون هیچ ملاحظه‌ای حتی زنان و کودکان را قتل عام کردند.

تنها کسی که از این خونریزی جان سالم به در برد، همسر نایب‌السلطنه سابق بود. او را در میان اجساد خانواده سلطنتی جا گذاشته بودند تا بمیرد!

سرکرده کودتاچیان حتی یک نفر را زنده نگذاشت. همان‌طور که بلشویک‌ها در فروپاشی سلسله ***رومانوف*** در ***اکاتین برگ***[3] به همین شکل عمل کردند و ناخواسته الگوی انقلاب سال ۱۹۵۸ عراق شدند. به این ترتیب کودتاچیان قصد داشتند از اتحاد وفاداران پادشاهی، در آینده جلوگیری کنند.

تنها رفتار محترمانه‌ای که رهبران کودتا انجام دادند این بود که جسد شاه جوان

---

1. Free Officers.
2. Qasr al-Rihab.
3. Romanov - Ekaterinburg.

را برای دفن به منطقه معلومی فرستادند. به قربانیان دیگری که جزو خانواده شاهی نبودند، هیچ احترامی گذاشته نشد.

جسد عبد الاله، عموی شاه و نایب‌السلطنه سابق، از میان دیگر اجساد جدا و به دست جمعیت سپرده شد.

از نظر مردم عبد الاله و نوری سعید (نخست‌وزیر کشور) مسئول سلطه سیاست بریتانیا در عراق بودند. همچنین دربارهٔ قتل ملک غازی به این دو مظنون شده بودند. ملک غازی در دوران سلطنت کوتاهش در دهه ۱۹۳۰ تنها پادشاهی بود که توانست احساس وفاداری مردم عراق را نسبت به خود برانگیزد.

جسد عبد الاله را در حالی که به ماشینی بسته بودند در خیابان‌ها به روی زمین کشیدند و سپس بدنش را به شنیع‌ترین وضع، تکه تکه کردند و باقی‌مانده آن را جلوی ساختمان وزارت دفاع ـ درست جایی که در سال ۱۹۴۱ بریتانیایی‌ها چهار ژنرال عراقی را به دلیل شرکت در شورش به دار آویختند ـ در معرض تماشا گذاشتند.

این انقلاب هم تلاشی برای براندازی نظام پادشاهی در عراق بود و هم اقدامی برای رهایی از سلطه دولت بریتانیا. نوری سعید از کودتا جان سالم به در برد تا اینکه دو روز بعد او را حین فرار، در حالی که لباس زنانه پوشیده بود، دستگیر کردند. او سعی کرد با هفت تیر از دست دستگیرکنندگانش فرار کند اما خیلی زود مغلوب و کشته شد. قاتلان او برای اطمینان از کشته شدنش چند بار با ماشین از روی جسدش عبور کردند. باقی‌مانده جسد او دفن شد. اما چند روز بعد مردم فکر دیگری کردند: جسدش را از قبر درآوردند و آن را به طرز فجیعی مثله کردند. سپس اعضای بدن او را به نشانه پیروزی و افتخار در خیابان‌ها به نمایش گذاردند. مشخص نیست که صدام در روزهای پرهیجان سال ۱۹۵۸ دقیقاً کجا بوده است. اما می‌توان فرض کرد این بعثی جوان به همراه دایی ضدانگلیسی‌اش، خودشان را از حضور در شورش خشونت‌بار روزهای انقلاب کنار کشیدند.

در این خونریزی صدها نفر عراقی کشته شدند؛ و بعثی‌ها که کاملاً از این کودتای

نظامی پشتیبانی می‌کردند، می‌خواستند اطمینان حاصل کنند که انقلاب با موفقیت به انجام رسیده است.

در زندگی‌نامه رسمی صدام دربارهٔ فعالیت‌های او در این زمان، فقط اشاره‌های مختصری وجود دارد. براساس این نوشته‌ها، صدام در آن زمان ۲۱ سال سن داشته و بنابراین می‌توان تصور کرد که به جنجال‌برانگیزی‌های همیشگی‌اش مشغول بوده است.

برای مردم شگفت‌زده و سرمست عراقی دستور جلسه جدید رهبران کودتا در ساعت ۶/۳۰ صبح روز چهاردهم جولای، در برنامه‌ای ویژه از رادیو پخش شد. این بیانیه توسط عبدالسلام عارف، یکی از رهبران کودتا تنظیم شده بود. عارف در اولین بیانیه رژیم جدید اعلام کرد که «ارتش»، وطن عزیز را از سلطه عمال فاسد امپراطور انگلیس آزاد کرد.

این کودتا در بین مردم بسیار محبوب بود. بلافاصله پس از کودتا حکومت نظامی و قوانین منع عبور و مرور وضع شد، اما کسی توجه زیادی به این موضوع نکرد.

دولت جدید در اولین اقدام، مؤسسه‌های مهم رژیم پادشاهی را برچید و مجوز دستگیری تمامی حامیان رژیم گذشته را صادر کرد. از زمانی که اولین بار کشور عراق توسط **وینستون چرچیل**[1] در سال ۱۹۲۲ بنیان نهاده و رسمی شد، فشارها برای اعمال اصلاحات اساسی در این کشور بیشتر و بیشتر می‌شد.

در تابستان سال ۱۹۵۸ به دلیل حمایت عراق از پیمان بغداد (که در فصل اول به آن اشاره شد) و همچنین موفقیت ناصر در بیرون راندن نیروهای انگلیسی و فرانسوی از کانال سوئز در سال ۱۹۵۶، تمایل برای ایجاد اصلاحات به طور قابل توجهی افزایش یافت. در واقع در سال ۱۹۵۸، ناصر که از موفقیت خود روحیه گرفته بود، با پیشنهاد طرح نخستین ایالات متحده عرب، به طور جدی در تلاش بود که کنترل جنبش حزب بعث را به دست گیرد.

در ماه فوریه سال ۱۹۵۸، یک اتحاد سیاسی بین کشورهای سوریه و مصر شکل گرفت. در اواخر همان سال یمن هم به جمع این دو کشور پیوست و کنفدراسیون

---

1. Winston Churchill.

جدید با عنوان «جمهوری متحد عرب (UAR)» تشکیل شد. رئیس این کنفدراسیون ناصر و پایتخت آن قاهره اعلام شد. بسیاری از افراد گروه «افسران آزاد» که کودتای چهاردهم جولای را به انجام رسانده بودند، با پیوستن عراق به فدراسیون موافقت کردند. بخصوص اعضای حزب بعث (که اعتقاد داشتند شاید این راه برای رسیدن به هدفشان ـ یعنی ایجاد یک دولت فراگیر عرب ـ مناسب باشد.) از این پیشنهاد استقبال کردند.

در نتیجه بعثی‌ها حمایت کامل خود را از دولت جدید در عراق اعلام کردند. دولت جدید در سال ۱۹۵۸ توسط ژنرال *عبدالکریم قاسم*[1] رهبر «افسران آزاد» پایه‌گذاری شد.

قاسم افسر ارتش بود. او صدای ظریفی داشت و فردی بسیار جدی بود. او از شانزده نفر عضو کابینه دولت جدیدش دوازده نفر را از حزب بعث انتخاب کرد. با وجود این، حمایت بعثی‌ها از قاسم تنها به شرطی ادامه می‌یافت که او پیش‌نویس جمهوری متحد عرب ناصر را فوراً تصویب کند. بعضی از «افسران آزاد» به ناصر قول داده بودند که در صورت حمایتش از عراق در براندازی نظام پادشاهی، با آنها متحد شوند. اما هنگامی که قاسم به قدرت رسید، روش محتاطانه‌تری را پیش گرفت. قاسم روشی را انتخاب کزد که بسیاری از رهبران عراق در سال‌های پرآشوب پس از او به آن شیوه عمل کردند.

در بین سیاستمداران عراق بسیار رایج بود که وقتی این افراد در حال مبارزه بودند، از همکاری و همبستگی با همسایگان عرب خود استقبال می‌کردند، اما هنگامی که به قدرت می‌رسیدند سیاست «اول عراق» را پیش می‌گرفتند. بر اساس این سیاست، منافع ملی عراق در اولویت قرار می‌گرفت.

قاسم که خودش ملی‌گرا بود، نمی‌خواست استقلالی را که عراقی‌ها با سختی به دست آورده بودند، به ناصر تقدیم کند.

او همچنین نسبت به انگیزه‌های چند تن از کودتاچیان همراهش (ازجمله عارف) مظنون بود و اعتقاد داشت که عارف با هدف محکم‌تر کردن

---

1. General Abdul Karim Qassem.

موقعیت سیاسی‌اش در عراق، به پیوستن به کنفدراسیون سوریه و مصر اصرار می‌ورزد.

اغلب در انقلاب‌ها اتفاق می‌افتد که انقلابیون پیرامون جهت‌گیری انقلاب، با یکدیگر به مخالفت می‌پردازند. در عراق نیز چنین شد. اوایل پاییز بود که قاسم از پیوستن به کنفدراسیون ناصر سر باز زد. همچنین برای اعمال قدرت دستور داد عارف و تعدادی دیگر از «افسران آزاد» را دستگیر کنند. این افراد بعدها به جرم خیانت محاکمه شدند (در این محاکمه بود که دست داشتن صدام در قتل سعدون التکریتی روشن شد). عارف و همرزمانش به اعدام محکوم شدند. اگرچه این محکومیت بعدها به حبس ابد کاهش یافت.

قاسم در اقدامی دیگر برای محکم کردن پایه‌های قدرتش با **حزب کمونیست عراق**[1] پیمان همبستگی بست. این پیمان به دلایل ایدئولوژیک با پیوستن به اتحاد جمهوری‌های عرب که توسط ناصر اداره می‌شد، کاملاً منافات داشت. دولت مسکو تنها دولتی بود که کمونیست‌های عراقی از آن حمایت می‌کردند.

بسیاری از ملی‌گرایان این معاهده را «پیمان قاسم با شیطان» نامیدند. این پیمان به همراه محاکمه‌های نمایشی افراد غیرکمونیست عراقی، در مدت کوتاهی روابط بین قاسم و بسیاری از افسران آزاد را (که در برانداختن نظام پادشاهی او را همراهی کرده بودند) تیره‌تر کرد. آنها حاضر نبودند دیکتاتور دیگری را به جای دیکتاتور قبلی تحمل کنند.

لحظه سرنوشت‌ساز در ماه مارس سال ۱۹۵۹ فرارسید. در این زمان گروهی از افسران ملی‌گرا در اعتراض به نفوذ روزافزون کمونیست‌ها و دخالت آنها در امور عراق، کودتایی را علیه قاسم ترتیب دادند. کودتا به شکست ننگینی انجامید و قاسم برای اینکه به بانیان این کودتا درسی داده باشد، کمونیست‌ها را به تعقیب و آزار مخالفان سیاسی‌شان ترغیب کرد. این اقدام خونریزی دیگری را در تاریخ معاصر عراق رقم زد.

کمونیست‌ها علاوه بر از میان برداشتن افسرانی که کودتای انقلابی را در موصل ترتیب دادند، بسیاری از حامیان ملی‌گرای عرب آنها را هم به قتل رساندند.

---

1. Iraq's Communist Party.

بعضی از افسران آزاد که برای براندازی نظام پادشاهی کمک کرده بودند به جرم خیانت محاکمه شدند. در موصل هم گروهی از اوباش که از سوی کمونیست‌ها حمایت می‌شدند، در طول یک هفته به عیاشی، تجاوز به عنف و غارت اموال دست زدند. آنها افراد را به طور غیررسمی و عجولانه محاکمه می‌کردند و محکومین را در برابر هلهله و شادی اراذل و اوباش با شلیک پیاپی گلوله به قتل می‌رساندند.

رفتار قاسم از نظر بعثی‌ها برابر با خیانت بود. آنها در تابستان سال ۱۹۵۸ و در جریان براندازی نظام پادشاهی، تنها به یک شرط از رهبران کودتا حمایت کردند. به این شرط که قاسم هم به جمهوری متحد عرب ناصر بپیوندد. اما در مدتی کمتر از یک سال تمام امیدهای آنها بر باد رفت. تا وقتی که قاسم قدرت را در دست داشت، کاملاً مسلم بود که رسیدن به هدف، یعنی تشکیل جمهوری متحد عرب، امکانپذیر نخواهد بود.

تنها شانس برای محقق کردن این هدف، برداشتن قاسم از قدرت بود و البته آنها هم با روش بسیار کارآمدشان یعنی ترور، این کار را به انجام رساندند و تعجب‌آور نیست که صدام را برای انجام این مأموریت پیشنهاد کردند.

در این مرحله، حزب بعث پایگاهی بود برای اشاعه مکتب بعثی و هنوز به ماشین جنگنده تبدیل نشده بود. اعضای این حزب سیصد نفری را، بیشتر دانش‌آموزان و یا افراد متخصص تشکیل می‌دادند. آنها به دنبال ایجاد جامعه‌ای مستقل بودند که در آن، دولت به جای خدمت به قدرت‌های خارجی به منافع کشور خود توجه کند.

رهبری حزب بعث با وجود این اهداف والا، در عمل با همکاری افراد هم‌مسلکش جنایات بسیاری را مرتکب شد.

حزب بعث، از براندازی نظام پادشاهی عراق حمایت کرده بود، اما هنگامی که خانواده شاهی را قتل عام می‌کردند، هیچ یک از آنها در صحنه حاضر نبودند. بعثی‌ها از شورش موصل هم حمایت کرده بودند، ولی خودشان شرکت فعالانه‌ای در این حرکت نداشتند؛ و اکنون تصمیم گرفته بودند قاسم را از قدرت براندازند. آنها تصمیم داشتند اما وسیله انجام آن را در اختیار نداشتند.

فکر کشتن قاسم احتمالاً نه از طرف بعثی‌ها، بلکه از طرف ناصر و عامل اصلی پشت پرده بوده است. قاسم حکومت بعثی‌ها را به ظاهر قبول کرده بود اما به مکتب ناصری پایبند بود. شاید افراد شرکت‌کننده در ترور را به دمشق فرستادند تا زیرنظر افراد ناصر، تعلیم ببینند. البته شواهدی که نشان‌دهنده مشارکت ناصر در ترور باشد، هیچگاه به دست نیامد.

صدام ادعا می‌کند که او در سال ۱۹۵۷ زمانی که هنوز در دبیرستان کرخ مشغول به تحصیل بوده، به حزب بعث پیوسته است و دلیلی هم برای رد این مسأله وجود ندارد.

نکته قابل توجه این است که صدام حزبی را انتخاب کرد که براساس معیارهای آن زمان و در آن مرحله، معروفیتی نداشت و به نظر نمی‌رسید روزی یکی از قدرت‌های حاکم سیاست عرب شود. یکی از شرح‌حال‌نویسان صدام می‌نویسد: «صدام به این دلیل به حزب بعث پیوست که اصول این حزب بازتاب افکار ملی‌گرایانه خودش بود.» همچنین چگونگی تمایل صدام را به حزب بعث چنین بیان می‌کند: «از وقتی که مادرش داستان‌هایی از رویارویی خیرالله طلفاح، با انگلیسی‌ها را برای او تعریف کرد، صدام خود را ملی‌پرست تلقی می‌کرده است.»

خیرالله برای پیوستن به حزب بعث و شرکت در فعالیت‌های آنها وقت نداشت و هیچگاه هم عضو این حزب نشد. با این حال او با احمد حسن البکر رابطه دوستی برقرار کرد. احمد حسن البکر اهل تکریت و ژنرال ارتش عراق بود. او با بعثی‌ها نیز همصدا بود و یکی از افراد مهم این حزب به شمار می‌رفت. او سرانجام اولین رئیس‌جمهور بعثی عراق شد.

بکر می‌خواست خودش را فردی میانه‌رو، شایسته و معقول معرفی کند، اما در باطن فردی بود با خصلت‌های وحشیانه، که پس از به قدرت رسیدن، باطن خود را نشان داد. او خودش را در بین مردم فردی تابع مقررات معرفی کرده بود؛ و می‌دانست که می‌تواند از نیروی وحشیگری صدام به سود خود استفاده کند. او با ترغیب خیرالله، صدام را به خدمت گرفت و بکر و صدام با همکاری یکدیگر توانستند کشور را ده سال اداره کنند. در نتیجه این بکر بود که صدام را به حزب بعث معرفی

کرد. ولی در آن زمان صدام فقط حامی حزب بود و هنوز عضو رسمی حزب بعث نشده بود. عضویت در حزب بعث شدیداً کنترل می‌شد و تنها کسانی می‌توانستند به آن بپیوندند که وفاداری و تعهد خود را به حزب و ایدئولوژی آن ثابت کرده باشند. یکی از شرح‌حال‌نویسان چگونگی ورود صدام به این حزب را به ملی‌گرایی تازه شکل یافته او مرتبط می‌داند و می‌گوید: «بریتانیایی‌ها بستگان او را کشته و خانه‌هایشان را سوزانده بودند؛ همچنین پدران او شجاعانه با ترک‌ها جنگیده بودند. با چنین پیش‌زمینه‌ای، صدام از سلطه امپراطوری بریتانیا و اینکه دولت عراق هنوز هم اسیر خواسته‌های آنهاست، به خوبی آگاه بود. به این ترتیب بود که او تصمیم گرفت در فعالیت‌های سیاسی شرکت کند.» چنین احساسات ملی‌گرایانه‌ای می‌تواند برای خیرالله نیز صحت داشته باشد.

همچنین دست داشتن صدام در قتل قاسم، به موقعیت فرقه‌ای صدام در عراق مربوط می‌شد. او خودش این واقعه را به خوبی شرح داده است. داستان صدام به زمانی برمی‌گردد که او را در سال ۱۹۵۸ به عنوان مظنون برای قتل سعدون التکریتی، به مدت شش ماه زندانی کردند. تکریتی مدت کوتاهی قبل از به قدرت رسیدن قاسم به دست صدام کشته شد.

در نتیجه صدام و خیرالله در جریان شورش‌های اراذل و اوباش که در کشور به راه افتاده بود، در زندان به سر می‌بردند. صدام ادعا می‌کند که از زندانی شدنش، برای نجات اعضای دیگر حزب بعث از دست کمونیست‌ها استفاده کرده است. البته بعضی از این کمونیست‌ها برای انتقام‌گیری از صدام به دنبال او بوده‌اند.

طبق گفته‌های صدام، او با پرداخت رشوه به بعضی از زندانبانان، آنها را مجبور می‌کرده افراد حزب بعث را برای حفاظت از جانشان، زندانی کنند.

«به این ترتیب تعدادی از بعثی‌ها به زندان آورده شدند. آنها تا شب در زندان می‌ماندند و شب هنگام برای انجام فعالیت‌های خود آزاد می‌شدند و قبل از طلوع، دوباره خود را به زندان می‌رساندند.»

این اتفاق‌ها همزمان با پاکسازی بعثی‌ها توسط قاسم در اواخر سال ۱۹۵۸ و اوایل سال ۱۹۵۹ انجام می‌شد.

صدام می‌گوید که در اوایل سال ۱۹۵۹ و در نتیجه «فشار ملی» آزادش کردند. در حالی که واقعیت چیز دیگری بود. صدام را آزاد کردند چون مسئولان اجرایی، مدارک کافی در دست نداشتند تا او را به قتل التکریتی متهم کنند. او سپس با درخواست حزب به بغداد بازگشت و در آنجا یکی از «همقطاران» از او پرسید که آیا مایل است قاسم را ترور کند؟ و صدام فوراً این پیشنهاد را قبول کرد، چراکه این مأموریت را مایه افتخار خود می‌دانست.

او که تا آن زمان ـ همان طور که در قتل موفقیت‌آمیز تکریتی مشخص شد ـ استفاده از رولور را یاد گرفته بود، تمرین کار با سلاح‌های اتوماتیک را هم آغاز کرد. فؤاد الرکابی، مدیرکل حزب بعث، طرح‌ریزی این توطئه را بر عهده داشت. او برای مدت کوتاهی در کابینه قاسم عهده‌دار سمتی بود و بعدها در یکی از زندان‌های صدام به قتل رسید.

تروریست‌ها قرار بود قاسم را در حالی که یک روز بعدازظهر از دفترش (در وزارت دفاع) برمی‌گشت، در یکی از خیابان‌های اصلی بغداد به نام خیابان الرشید به ضرب گلوله به قتل برسانند.

اعضای فعال حزب متوجه شده بودند که از قاسم محافظت کافی به عمل نمی‌آید. قرار بر این شد که یک گروه از آدمکشان، افرادی که در صندلی عقب ماشین قاسم نشسته‌اند را هدف قرار دهند و همزمان یک گروه دیگر، به کسانی که در صندلی جلو نشسته‌اند، شلیک کنند.

وظیفه صدام در این تیم ترور پنج نفره، پوشش دادن چهار نفر دیگر و مطمئن شدن از فرار آنها بود. بنابراین صدام در این ترور فقط در لحظه آخر نقش داشت. چهار تیرانداز اول، اعضای رسمی حزب بعث بودند که عبدالکریم الشیخلی، آنها را رهبری می‌کرد. عبدالکریم الشیخلی دانشجوی پزشکی اهل بغداد بود و بعدها یکی از نظریه‌پردازهای مهم حزب بعث و یکی از صمیمی‌ترین دوستان صدام شد.

کمی بعد از این که جزئیات نقشه طرح‌ریزی شد، یکی از آدمکشان از شرکت در این قتل، امتناع کرد. او خانواده‌ای کوچک داشت و نگران سرنوشت آنان بود. به همین

دلیل برای این کار صدام را پیشنهاد کردند. حتی صدام در این سن کم به سنگدلی و بی‌رحمی معروف بود. او که شش فوت و دو اینچ قد داشت و بسیار درشت هیکل بود، جرأت و شهامت خود را با کشتن تکریتی نشان داده بود. صدام تنها با یک گلوله قربانی خود را از پای درآورد. او همچنین بسیار مراقب بود تا کسی شاهد این قتل نباشد.

روز هفتم اکتبر ۱۹۵۹ برای حمله انتخاب شد. صدام برای آشنایی با منطقه آپارتمانی اجاره کرد (که بعدها از آن به عنوان پایگاه عملیاتی استفاده کردند.) روزهای متوالی به بررسی منطقه پرداخت و سعی کرد بهترین مکان را برای حمله و همچنین بهترین راه فرار را انتخاب کند.

این مأموریت به موقع و در بعدازظهر روز هفتم اکتبر به انجام رسید. اما متأسفانه صدام بر اثر هیجانِ آن لحظه، زودتر از دیگر آدمکشان، اسلحه اتوماتیکش را از لای عبای بلندی که به همین منظور از خیرالله قرض گرفته بود، بیرون آورد و شروع به شلیک کرد. عمل صدام مانع انجام دقیق نقشه شد و قبل از اینکه آدمکشان بتوانند شلیک کنند، محافظان قاسم وارد عمل شدند. در این تیراندازی راننده قاسم کشته و قاسم هم از ناحیه بازو و شانه زخمی شد. یکی از آدمکشان به قتل رسید و صدام هم از ناحیه پا زخمی شد. مدافعان صدام سعی کردند نشان دهند که صدام را محافظان قاسم زخمی کرده‌اند. اما حقیقت این بود که یکی از اعضای تیم ترور به دلیل اضطراب آن لحظه‌ها، با اسلحه اتوماتیک خود به هر جسم متحرک از جمله صدام، شلیک می‌کرد. بقیه اعضای تیم که فکر می‌کردند قاسم به قتل رسیده و مأموریتشان را با موفقیت به اتمام رسانده‌اند، به یکی از پناهگاه‌های پایتخت پناه بردند. با این حال برخلاف تصور تروریست‌ها، قاسم را به بیمارستان رساندند و با انجام معالجات ویژه، جان او را نجات دادند.

آن طور که صدام داستان را نقل می‌کند، خونریزی پای چپش در مخفیگاه بسیار شدید شد. چون رفتن به بیمارستان امکان‌پذیر نبود، از یکی از رفقا خواست با تیغ، گوشت اطراف زخم را ببرد و با استفاده از قیچی و ید سعی کند

گلوله را از پای او درآورد. صدام برای چند لحظه از حال رفت اما پس از مدتی بهبود یافت.

این گزارش وحشتناک را به عنوان نشانی از قهرمانی‌های صدام در عراق حفظ کرده‌اند. (اما به نظر می‌رسید که این داستان بیشتر مناسب جامعه امریکایی است تا عراق دهه ۱۹۵۰.) **دکتر تحسین مؤلا**[1] که در آن زمان بر بالین صدام آورده شده بود به خوبی این حادثه را به یاد می‌آورد. پس از این ترور نافرجام او را بلافاصله برای معالجه صدام بردند. دکتر مؤلا می‌گوید: «زخم صدام فقط یک زخم سطحی بود. تقریباً فقط شبیه یک سوختگی بود.»

مؤلا را نیز مانند بسیاری از همعصران صدام تبعید کردند. او یکی از بنیانگذاران حزب بعث در عراق بود. این حزب در زمان انجام ترور قاسم کمتر از هزار نفر عضو داشت. او گفت: «اعضای حزب بعث را در آن زمان افراد متخصص مثل دکترها و وکلا تشکیل می‌دادند که میانه‌ای با اسلحه و تفنگ نداشتند. بنابراین آنها به کسی احتیاج داشتند تا او را برای انجام اعمال کثیفشان به خیابان‌ها بفرستند. ترور قاسم اولین اقدام مسلحانه حزب بعث بود.»

در زمان انجام این ترور، مؤلا در بخش بیماران سرپایی ***بیمارستان الجمهوریه***[2] بغداد مشغول به کار بود. یک روز بعد از این ترور نافرجام، یکی از رهبران حزب بعث دکتر را در خیابان متوقف کرد و به او اطلاع داد که در مخفیگاهی در بغداد، تعدادی از زخمیان احتیاج به کمک دارند و از او برای آنها درخواست کمک کرد.

درپی موافقت دکتر، او را به خانه‌ای در منطقه **علاویه**[3] در بغداد بردند. مؤلا اظهار داشت: «یکی از آدمکشان به نام ***سمیر النجم***[4] که از ناحیه شانه زخمی شده بود، حالش از بقیه وخیم‌تر بود.» دکتر با بی‌حسی موضعی توانست گلوله را از زخم درآورد. پس از اتمام این کار، به او گفتند زخمی دیگری در اطاق مجاور منتظر دکتر است.

دکتر می‌گوید: «پس از ورود به اتاق با جوانی رنگ و رو رفته روبه‌رو شدم.» این فرد

---

1. Dr. Tahsin Muallah.
2. Republican Hospital.
3. El-Wiya.
4. Samir al-Najm.

صدام بوده و دشداشه‌ای به تن داشته است. «او می‌گفت گلوله خورده است اما هنگامی که من معاینه‌اش کردم، دیدم زخمش فقط خراشیدگی در ناحیه زیر زانو است.» مؤلا زخم را مداوا کرد و آنجا را ترک نمود.

چند روز بعد نیروهای امنیتی به آن خانه هجوم بردند و تمامی ساکنان و همچنین مؤلا را دستگیر کردند.

از قرار معلوم، یکی از آدمکشان اخراجی از حزب دربارهٔ این افراد به پلیس گزارش داده بود. گویا این فرد قبل از اخراجش قرار بود در ترور شرکت کند.

در زمان دستگیری این افراد، صدام قبلاً از آن خانه گریخته بود. مؤلا را به دلیل همکاری و کمک به تروریست‌ها در دادگاه نظامی ویژه‌ای که به دستور قاسم تشکیل شده بود، محاکمه و سپس زندانی کردند.

اگرچه صدمه‌ای که صدام در این ترور نافرجام متحمل شد، بسیار ناچیز بود، اما دستگاه تبلیغات صدام، این اتفاق را طوری با آب و تاب توصیف کردند که به نظر می‌آمد او در این حادثه وضعی بسیار وخیم داشته است. در فیلمی که درباره زندگی صدام در آن سال‌ها ساخته شد، نشان دادند که صدام بر اثر این زخم، قادر به راه رفتن نبوده است. این فیلم «***روزهای طولانی***»[1] نام داشت و به دستور وزارت اطلاعات عراق ساخته شد. در این فیلم صدام به عنوان چهره‌ای شجاع و قهرمان معرفی می‌شود که وقتی یکی از همقطارانش سعی می‌کند با قیچی گلوله را از پای او درآورد، اصلاً خود را نمی‌بازد و ترسی به خود راه نمی‌دهد.

صدام در مصاحبه‌ای با یک خبرنگار مصری این داستان را تعریف می‌کند. سال‌ها پس از ساخت فیلم، هنگامی که خبرنگار مصری دربارهٔ این اتفاق تلخ از او می‌پرسد، صدام ادعا می‌کند که از بازی بازیگر فیلم خوشش نیامده زیرا بازی‌اش واقعی نبوده است. «من از کارگردان خواستم این صحنه را دوباره بسازد، چون من آن روز را به خوبی به یاد دارم. تا هنگامی که گلوله از پایم خارج شد، اصلاً قیافه‌ام درهم نرفت و حتی ذره‌ای هم تکان نخوردم.»

---

1. The Long Days.

داستان حماسی قهرمانی‌های صدام با فرارش بـه بـغداد در سـال ۱۹۵۹ ادامـه می‌یابد. بنابر آنچه صدام گفته است، او به دلیل اینکه قادر به راه رفتن نبوده، اسب مردی را به بهای ده دینار (۲۰ پوند یا ۳۰ دلار) خـریداری کـرد. آنگـاه در سـاحل رودخانه دجله به راه افتاد تا به تکریت رسید. در آنجا صدام برای اسبش کمی کاه و برای خودش نان و خرما خرید. شب را نزد یکی از مردان بادیه‌نشین ماند و صبح روز بعد، سفر طولانی‌اش را به سوی سوریه آغاز کرد. او سه روز در راه بود و در طول راه در یک میهمانی خواستگاری هم شرکت کرد. آنها به همین مناسبت گوسفندی را سر بریده بودند و صدام هم که چند روز فقط نان و خرما خورده بود، توانست شام مفصلی بخورد و در جای راحتی بخوابد. این سفر خوش، به طور غیرمنتظره در روز چهارم متوقف شد.

دو ماشین پر از مأموران مسلح گمرک ناگهان راه را بر او بستند. صدام تلاش کرد با اسبش از آنها پیشی بگیرد. اما خیلی زود آنها با تفنگ‌های اتوماتیکشان صدام را محاصره کردند. او اسبش را مهار کرد و از آن پایین آمد، در حالی که عبایش را طوری گرفته بود تا کسی پانسمان پایش را نبیند. زخم پایش می‌توانست گواه این باشد که او تحت تعقیب است.

صدام موفق شد با بلوف زدن خود را از این موقعیت به ظاهر سخت نجات دهد. ابتدا درخواست کرد فرمانده مأموران را ببیند و سپس دربارهٔ رفتار شرم‌آورشان از او توضیح خواست. فرمانده هم از او عذرخواهی کرد و توضیح داد که آنها او را بـا یک قاچاقچی اشتباه گرفته بودند.

فرمانده از او خواست اوراق شناسایی‌اش را نشان دهد و صدام هم ادعا کرد که او بادیه‌نشین است و همان طور که معمول است بادیه‌نشینان اسامی خود را در سیستم اداری ثبت نمی‌کنند.

به صدام اجازه دادند که به راهش ادامه دهد. او در رودخانه دجله به گذرگاهی رسید که می‌توانست از آن راه به تکریت برسد.

سعی کرد قایقرانی را متقاعد سازد تا او را به تکریت ببرد، اما قایقران به دلیـل مقررات منع آمدوشد، از بردن او خودداری کرد. او به ناچار برای گذشتن از رودخانه

تصمیم گرفت اسبش را رها کند و با شنا خود را به آن طرف رودخانه برساند. چاقویش را بین دندان‌هایش نگاه داشت و در تاریکی به آن سوی رودخانه شنا کرد. آب بسیار سرد بود و وقتی صدام به آن طرف رود رسید، تقریباً از حال رفته بود. «هر گاه احساس می‌کرد خستگی بر او غلبه یافته، برای رسیدن به سمت دیگر رود بیشتر و بیشتر تلاش می‌کرد.» سرانجام در حالی که دندان‌هایش از سرما به هم می‌خورد، با خستگی بسیار به سمت دیگر رود رسید. صدام بعدها در خاطراتش گفت: «درست مثل صحنه‌هایی بود که در فیلمها می‌بینیم، حتی بدتر. لباس‌هایم خیس و پایم زخمی بود و روزها گذشته بود و چیزی نخورده بودم.»

وقتی خودش را از رودخانه بیرون کشید، در جستجوی غذا و سرپناه، لنگ لنگان به سوی خانه‌ای در آن نزدیکی رفت. اما هنگامی که در زد، زن صاحبخانه تصور کرد دزد است. «او چطور می‌توانست بفهمد که پشت در خانه‌اش یک انقلابی قهرمان ایستاده، نه یک دزد.»! صدام به هر ترتیب آن خانواده را متقاعد کرد که قصد بدی ندارد و آنها هم به او پناه دادند. صبح روز بعد آنجا را ترک کرد و تا شب بعد راه رفت تا سرانجام به روستای زادگاهش، العوجه رسید و در آنجا یکی از برادرانش با چشمان گریان از او استقبال کرد. او که تا اینجا قسمت پرخطر سفر را پشت سر گذاشته بود، با چند تن از همراهان بعثی‌اش به سمت سوریه به راه افتاد و چند روز بعد همگی به دمشق رسیدند.

چنین به نظر می‌رسد که در میزان مشارکت صدام برای نقشه ترور، اغراق شده است. همچنین نمی‌توان به گزارش‌هایی که از سوی شرح‌حال‌نویسان صدام پیرامون فرار او نوشته شده (و داستان‌های مربوط به آن) اطمینان کرد.

بیشتر افرادی که در طرح نقشه ترور دست داشتند، موفق به فرار شدند. برای مثال، شیخلی که رهبر تروریست‌ها بود، با قطار به شهر شمالی موصل رفت و از آنجا به سوریه گریخت.

شرکت صدام در ترور رئیس‌جمهور قاسم، نکات جالبی را دربارهٔ شخصیت او برای ما روشن می‌کند. آن زمان در محافل ملی‌گرایان، صدام را به عنوان یک قاتل خشن خیابانی می‌شناختند، اما هنگام ترور، او کنترل اعصابش را از دست داد و

زودتر از زمان معین، به قاسم شلیک کرد و به این ترتیب شانس موفقیت را از دیگران گرفت.

حتی براساس برخی گزارش‌ها، صدام در مرگ یکی از تروریست‌ها به نام *عبدالوهاب قُریری*[1] کاملاً مقصر است. صدام ادعا می‌کند، در زمان انجام ترور، با تیراندازی دوستانش را پوشش داده تا زخمی‌ها را به جای امن برسانند. در حالی که برخلاف ادعاهای صدام، نیروهای امنیتی وهاب را به بیمارستان بردند و به این وسیله در مدت کوتاهی، پلیس توانست هویت عاملان این ترور را شناسایی کند.

صدام به یکی از شرح‌حال‌نویسانش اجازه داد تا دربارهٔ این شکست بنویسد. او گفته است عملیات موفق و چشمگیری نبود، زیرا نقشه عملیات بسیار ابتدایی طراحی شده بود.

از آنجا که مقدر بود صدام برای اعمال تروریستی ـ چه به دلایل شخصی و چه سیاسی ـ در آینده مهارت بسیاری داشته باشد، به طور کلی این تجربه درس خوبی برایش بود.

سال‌ها بعد، صدام بار دیگر بر اهمیت فرار قهرمانانه‌اش (در سال ۱۹۵۹) تأکید کرد.

او در سال ۱۹۹۸ بدون اطلاع قبلی به یکی از روستاهای دورافتاده در شمال عراق سفر کرد. این سفر یکی از معدود سفرهایی بود که صدام پس از شکست جنگ خلیج‌فارس در سال ۱۹۹۱، به میان مردم می‌رود. هدف از این سفر جلب حمایت مردم برای تجدید قوا بود. صدام به نشانه قدردانی از استقبال گرم مردم، تیری به هوا شلیک کرد. او همچنین برای اهالی روستای *البو دور*[2] از فرار ماجراجویانه‌اش تعریف کرد. روستای البو دور در کنار رودخانه دجله قرار دارد و همان روستایی است که صدام هنگام فرار از آن گذشته بود.

صدام گفت: «درست مثل صحنه‌هایی است که در فیلم‌ها می‌بینیم، حتی بدتر، لباس‌هایم خیس و پایم زخمی بود و روزها گذشته بود و چیزی نخورده بودم. چطور

---

1. Abdol Wahab Ghoreiri.
2. Albu Dor.

می‌توانم همه چیز را توصیف کنم؟ توصیف اینکه چگونه از آب بیرون آمدم، بسیار سخت است.»

صدام سه سال و نیم بعد را در تبعید گذراند: ابتدا در دمشق و سپس در قاهره پایگاه بی‌چون‌وچرای ملی‌گرایان عرب. دمشق پایگاه معنوی مکتب بعث به شمار می‌رفت و مخفیگاه مسلم کودتاچیان، پس از فرار از بغداد بود. صدام که در آن زمان بیست‌وچند سال بیشتر نداشت و اصلاً قرار نبود در تیراندازی شرکت کند، ناگهان خود را به اجبار در میان فعال‌ترین تروریست‌های سیاسی آن زمان یافت.

میشل عفلق[1]، که عضو ارشد حزب بعث سوریه و یکی از بنیان‌گذاران حزب و مکتب بعث در سال ۱۹۴۴ بود؛ با تلاش بی‌وقفه‌اش برای تشکیل جمهوری متحد عرب، در اذهان عرب آن زمان، مقام بسیار بالایی کسب کرده بود. برخلاف بعثی‌های عراق که هنوز درگیر مسائل سیاسی بودند، حزب بعث در سوریه قدرت بسیاری داشت و با همکاری ناصر تا آن زمان موفق به تشکیل فدراسیون سراسری عرب شده بود.

گرچه در نظر هم‌عصران صدام، او یک جانی شرور بیش نبود، اما می‌گویند عفلق علاقه خاصی به صدام جوان داشته و او را به بالاترین درجه حزبی (یعنی عضویت کامل) ترفیع داد.

شاید این عمل سخاوتمندانه از حس قدردانی عفلق نسبت به صدام نشأت گرفته باشد؛ اما بیشتر احتمال می‌رود عفلق با این حرکت، قصد داشته از تلاش صدام برای از میان برداشتن قاسم کمونیست، تشکر کند.

بی‌تردید در نظر ملی‌گرایان عراقی، تلاش‌های ناشیانه بعثی‌های عراق، برای براندازی دولت بغداد، از آنها قهرمانانی ساخته بود. جهان عرب محاکمه افرادی مثل دکتر مؤلا را ـ که به دلیل دست داشتن در ترور محکوم شدند ـ از نزدیک دنبال کرد. همچنین اعتراض و مخالفت‌های بعثی‌های متهم، که در صورت محاکمه شدن به مجازات می‌رسیدند، تحسین دیگران را در عراق و کشورهای دیگر برانگیخت.

---

1. Michel Afleq.

به طور خلاصه، آنها ادعا می‌کردند کشتن قاسم وظیفه میهن‌پرستانه آنها بوده است. زیرا قاسم کشور را به دست کمونیست‌ها سپرده بود. پس از اتمام محاکمه، شش نفر به مرگ محکوم شدند، که البته این محکومیت‌ها هیچگاه به انجام نرسید. عفلق از رسوایی تازه بعثی‌های عراق، بخصوص ترور نافرجام قاسم، بسیار خشنود بود. او بر آن شد تا از موقعیت متزلزل سیاسی بغداد، برای رسیدن به اهداف خود استفاده کند. در این مقطع، عفلق ***نقش دوگانه‌ای***[1] را بازی کرد.

او ترتیبی داد که فؤاد الرکابی و دیگر اعضای حزب بعث از بغداد خارج شوند؛ البته به شرط اینکه در برنامه ترور شرکت نکنند. پس از آن تلاش کرد حامیان خود را در پست‌های کلیدی حزب بعث عراق، جایگزین کند و صدام را هم به عضویت کامل حزب درآورد. عفلق بعدها گفت که به یاد نمی‌آورد صدام را تا قبل از سال ۱۹۶۳ دیده باشد! اما پس از مدتی این نظریه‌پرداز خاموش و آن قاتل جوان و ناآرام، رابطه همزیستی مسالمت‌آمیزی را با هم شروع کردند.

سرانجام با تلاش‌های عفلق و به دست گرفتن کنترل حزب بعث در سوریه و عراق در سال ۱۹۶۴، صدام را به عنوان یکی از رهبران حزب بعث عراق انتخاب کردند. صدام هم در مقابل این لطف به عفلق اطمینان داد پس از رسیدن به قدرت، مکتب بعثی را به عنوان آیین سیاسی رسمی عراق اجرا خواهد کرد.

درست مثل همان شیوه‌ای که ***ژوزف استالین***[2] از نام ***لنین***[3] به عنوان وسیله‌ای برای رسمیت بخشیدن به قدرت و حاکمیت خودش استفاده کرد، صدام هم برای توجیه موفقیت و مقام خود در عراق، به عفلق متوسل شد. صدام، لنین زنده‌ای داشت که می‌توانست در موقعیت‌های مناسب، برای تأیید تصمیماتش او را به صحنه آورد. مهم‌تر از آن، صدام می‌توانست از موقعیت عفلق در مقام محافظ اصول مکتب بعث در برابر گروه‌های رقیب استفاده کند. عفلق را بعدها تبعید کردند؛ و پس از درگذشتش در سال ۱۹۸۹، صدام (البته با هزینه دولت) مقبره عظیمی برای بنیانگذار مکتب بعثی بنا نهاد.

---

1. Double Game.
2. Josef Stalin.
3. Lenin.

صدام و دیگر بازماندگان تیم ترور پس از دو یا سه ماه به قاهره رفتند تا به جمع یک گروه جوان پانصد نفری (که اولین شریک در اتحاد سیاسی بین قاهره و دمشق بودند) بپیوندند. این جوانان عراقی را به مصر انتقال دادند. هدف از فرستادن این افراد به قاهره ادامه تحصیل بود. صدام در زمان انجام ترور قاسم هنوز دبیرستان را تمام نکرده بود؛ و رئیس‌جمهور ناصر ـ در مقام رئیس اولین جمهوری متحد عرب ـ به قاسم به علت عدم اجرای تعهداتش اعتراض کرد. عفلق و دیگر بعثی‌ها اعتقاد داشتند که تروریست‌های جوان زیر نظر ناصر، در قاهره امنیت بیشتری دارند، در حالی که رژیم در دمشق چندان پایدار نبود. در این بین، مأموریت کشتن قاسم به اعضای کارکشته‌تر حزب بعث واگذار شد.

این زمان تنها زمانی بود که صدام خارج از عراق زندگی کرده و مدت کوتاهی پس از ورود به قاهره در سال ۱۹۶۰، در دبیرستان *قصر النیل*[1] ثبت‌نام کرد.

برای صدام، زندگی در قاهره بخصوص پس از هیجان ارتکاب اولین قتل در تکریت و سپس اولین عمل تروریستی‌اش در بغداد، به ثبات و آرامش رسید.

محیط و فعالیت‌های سیاسی قاهره که پایتخت بدون چون و چرای جمهوری متحد عرب بود و وجود جمال عبدالناصر در اوج شکوه و قدرت، صدام را بسیار تحت تأثیر قرار داده بود.

صدام در کنار تحصیل، به فعالیت‌های سیاسی رو آورد و به حزب بعث مصر پیوست. پس از چند ماه عضو هیأت فرماندهی منطقه مصر شد. اما قدرت بیش از حد ناصر، به بعثی‌ها اجازه عمل نمی‌داد و آن را محدود می‌کرد. این قدرت بسیار، سرانجام در سال ۱۹۶۱، باعث شد سوریه از اتحادیه جمهوری متحد عرب جدا شود.

خاطرات صدام از تبعید، برخلاف خصوصیاتش، بسیار متواضعانه و آرام توصیف شده است. یکی از شرح‌حال‌نویسان گزارش می‌دهد که: «صدام ناصر را سرمشق خود قرار داده بود و اغلب شطرنج‌بازی می‌کرد. وقت‌گذرانی در کلوپ‌های شبانه او را سرگرم نمی‌کرد. او بسیار کتاب می‌خواند. *عبدالمجید فرید*[2] ـ که معاون اول ناصر و مسئول رسیدگی و مراقبت از بعثی‌های جوان بود ـ نیز این گزارش‌ها را تأیید کرده

---

1. Qasr al-Nil.
2. Abdol Majid Fard.

است. به گفته او مقامات مصری در امر تحصیل و همچنین در پیدا کردن آپارتمانی برای اقامت به صدام کمک کردند. او یکی از رهبران بعثی‌های عراقی بود. «گاهی به دیدن من می‌آمد تا پیرامون تحولات عراق، صحبت کنیم. او فردی ساکت و منظم بود و برخلاف تبعیدی‌های دیگر هیچگاه پول اضافی درخواست نمی‌کرد. او به زن و الکل هم علاقه چندانی نداشت.»

عبدالکریم الشیخلی ـ که بعدها در قاهره دوست بسیار صمیمی صدام شد ـ در نامه‌ای به خانواده‌اش در عراق، درباره صدام نوشت: «صدام بیشتر وقتش را صرف درس خواندن می‌کند تا بتواند دبیرستان را تمام کند.»

شیخلی که بعدها وزیر امورخارجه عراق شد، با صدام چنان رابطه نزدیکی برقرار کرد که این دو مرد جوان، یکدیگر را برادر دوقلوی خود می‌دانستند.

شیخلی در قاهره به تحصیل در رشته پزشکی مشغول بود. او در یکی از نامه‌هایش دوست جدید خود را این گونه توصیف می‌کند: «مردی آرام که زیاد هم اجتماعی نیست، ولی سعی دارد پیشرفت کند.» اما همین دوست صمیمی، بعدها که صدام ریاست‌جمهوری عراق را عهده‌دار شد، جزء یکی از اولین قربانیانش بود که به قتل رسید.

با این حال بقیهٔ هم‌عصران صدام در قاهره چنین چهره‌ای از صدام به یاد ندارند. برای مثال صاحب *کافه کایرین*[1] که صدام و دوستانش بیشتر وقت‌ها به آنجا می‌رفتند، می‌گوید: «صدام آدم دردسرسازی بود که هیچ وقت پولش را پرداخت نمی‌کرد.»

حسین مقوید[2] صاحب کافه اندیانا هم تعریف می‌کند که: «صدام به هر دلیلی با همه درگیر می‌شد. ما قصد داشتیم مانع ورود او به کافه شویم، اما افراد پلیس به ما گفتند که ناصر او را حمایت می‌کند.» سرانجام هنگامی که صدام قاهره را ترک می‌کرد، چند صد دلار به آنها بدهکار بود.

او متهم بود در سال ۱۹۶۰، فردی مصری را از پنجره آپارتمانش به بیرون پرت کرده و کشته است. همچنین یکی از همراهان عراقی‌اش را در سال ۱۹۶۳ به قتل

---

1. Cairene Café.
2. Hussein Meguid.

رسانده است. اما از آنجا که مدرکی برای اثبات این جنایت‌ها وجود نداشت و همچنین او آزاد بود هر وقت بخواهد کشور را ترک کند، این جرایم به فراموشی سپرده شد!

صدام بسیار تلاش کرد از اقامتش در قاهره تصویر زیبایی نمایش دهد. اما همه می‌دانند که در نظر خود او این دوران بیشتر شبیه محکومیت زندان بوده است. با وجود این صدام توانست در قاهره دوره دبیرستان را به پایان برساند و در سال ۱۹۶۱ در دانشگاه قاهره در رشته حقوق ثبت‌نام کرد. صدام از محل منافع سرویس جاسوسی مصر، مقرری خوبی دریافت می‌کرد. او هیچگاه تحصیلاتش را به پایان نرساند. اما سال‌ها بعد در جلسه امتحان سالانه حقوق شرکت کرد و موفق به دریافت مدرک شد.

صدام با لباس نظامی در جلسه امتحان ظاهر شد و برای احساس راحتی بیشتر هفت‌تیرش را درآورد و روی میز گذاشت. درست مثل مدیر مدرسه که از تهدید صدام ترسیده بود، این بار هم تفنگ او کاملاً مؤثر بود و مسئولان بدون چون‌وچرا، یک مدرک به او اعطا کردند.

هنگام اقامت صدام در قاهره، دو اتفاق مهم دیگر در زندگیش به وقوع پیوست. یکی ازدواج اول او، دیگری مبادلات و ارتباط مرموزش با ***آژانس جاسوسی مرکزی***[1] است.

صدام در هنگام تحصیل در دانشگاه قاهره، با دختردایی‌اش ساجده (دختر خیرالله) نامزد کرد. در خانوادهٔ صدام، ازدواج خانوادگی بسیار معمول بود. صدام در حقیقت با ازدواج با دختردایی‌اش، سنن خانوادگی را رعایت می‌کرد.

ساجده احتمالاً در سال ۱۹۳۷ به دنیا آمده است (و به نظر می‌آید صدام به همین دلیل سال تولد خود را تغییر داده است تا از او کوچک‌تر نباشد). صدام تمام دوران کودکی خود را در منزل داییش و با ساجده و عدنان پسردایی‌اش در تکریت گذرانده بود. در حقیقت صدام و ساجده مثل برادر و خواهر بودند. به گفته صدام، پدربزرگ او در کودکی ساجده را برایش نامزد

---

1. Central Intelligence Agency (CIA).

کرده بود. صدام از ناپدری خود خواست ساجده را رسماً از دایی‌اش برای او خواستگاری کند.

به نظر می‌رسد رابطه صدام با ناپدری‌اش حسن در آن زمان بهتر شده بود.

حسن دریافته بود که شاید صدام به موفقیت‌هایی دست یابد و برای ناپدری تنبلش مفید واقع شود. بنابراین مسأله را با خیرالله در میان گذاشت. خیرالله موافقت کرد و صدام و ساجده رسماً نامزد شدند.

اگرچه این دو تا سال ۱۹۶۳ و بازگشت صدام به عراق، با یکدیگر ازدواج نکردند، اما صدام نامزدیش را طبق سنت اعراب در اوایل سال ۱۹۶۲ در قاهره جشن گرفت و برای نشان دادن حسن نیت خود به ساجده، برای او حلقه‌ای فرستاد. این میهمانی را دوست خوب صدام عبدالکریم شیخلی برای او ترتیب داد.

پیشرفت قابل ملاحظه صدام، هنگام اقامتش در قاهره، ایجاد ارتباط با سازمان **سیا**[1] بود. رابطه صدام با سیا مثل فعالیت‌های دیگرش در قاهره در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. اما شواهد محکمی وجود دارد که نشان می‌دهد صدام با مقر سیا در قاهره ارتباط داشته است.

سال‌های اولیه دهه ۱۹۶۰، دورانی بود که طی آن تنش‌های جنگ سرد بین واشنگتن و مسکو (همانند بحران موشکی کوبا در سال ۱۹۶۲)، به مرحله حساسی نزدیک می‌شد.

سرانجام حرکت نیروهای چین به جنوب شرقی آسیا به دخالت ناموفق امریکا در جنگ داخلی ویتنام انجامید. تمایل دولت مسکو برای نفوذ بیشتر به کشورهای اسلامی ــ از جمهوری‌های شوروی در آسیا مرکزی گرفته تا ایالات ثروتمند و پر از نفت عرب در خاورمیانه ــ منطقه را به بمبی تبدیل کرده بود که امکان داشت هر زمان بر اثر رقابت‌های هیجان‌زده حاصل از جنگ سرد، منفجر شود و منطقه را به آتش بکشد.

عراق کشوری در قلب خاورمیانه بود و موقعیت خاص این کشور برای امریکا امتیاز مهمی به شمار می‌رفت. از این رو ایالات متحده امریکا از ایجاد پیمان

---

1. CIA.

ضدشوروی بغداد پشتیبانی کرده بود. براساس این پیمان در اواسط دهه ۵۰، تشکیلات دفاعی منطقه با شرکت کشورهای بریتانیا، ترکیه، ایران و پاکستان شکل گرفت.

در حقیقت امریکایی‌ها از وضعیت بی‌ثبات عراق پس از سقوط نظام پادشاهی (در این کشور) بسیار نگران بودند. *آلن دالس*[1]، رئیس سیا در سال ۱۹۵۹ اعلام کرد که: «عراق خطرناک‌ترین منطقه در دنیا بود.»

تحولات سیاسی در منطقه تا سال ۱۹۶۱، امریکایی‌ها را بر آن داشت تا برای مقابله با تلاش‌های شوروی برای تسلط بر خاورمیانه پیشقدم شوند.

قراردادهای تسلیحاتی ناصر با مسکو نگرانی‌هایی را برانگیخت؛ و بعید نبود که دولت شوروی در تصمیم ژنرال قاسم برای حمایت از کمونیست‌های عراق نقش داشته است و شوروی هم در قبال آن تعهد کرده قاسم را بر قدرت نگاه دارد. تصمیم یک جانبه قاسم مبنی بر جدا شدن عراق از پیمان بغداد در سال ۱۹۵۹ راه را هرچه بیشتر برای نفوذ دولت شوروی هموار کرد. این اقدام ظن امریکایی‌ها را دربارهٔ دخالت دولت شوروی به یقین تبدیل کرد.

اما باز هم حادثه دیگری بر نگرانی غربی‌ها افزود. در سال ۱۹۶۱ قاسم تصمیم گرفت کشور کویت را که عراقی‌ها همیشه جزیی از خاک خود می‌دانستند، تصرف کند و همچنین قسمتی از *شرکت نفت عراق*[2] را که در اختیار خارجی‌ها بود، ملی کند. این حرکت قاسم برای امریکایی‌ها ـ که برنامه‌های ملی‌گرایانه ناصر را در سال‌های اولیه حکومتش به یاد داشتند ـ زنگ خطر بود.

مصری‌ها هم به اندازه امریکایی‌ها مصمم بودند بر روند توسعه سیاسی در خاورمیانه مدرن تأثیر بگذارند. آنها بخصوص پس از جدا شدن سوریه از جمهوری متحد عرب در سال ۱۹۶۱ و ناامیدی ناصر در تشکیل چنین اتحادی، در تصمیم خود راسخ‌تر شدند.

پس از آنکه قاسم در عراق به قدرت رسید، از انجام تعهداتش سر باز زد و حاضر نشد به جمهوری متحد عرب بپیوندد. به همین جهت، کشور مصر به این کشور

---

1. Alen Dulles.
2. Iraqi Petroleum Company.

توجهی خاص داشت و سرویس جاسوسی مصر هم به اندازه جاسوسان سیا در تلاش بود حکومتی در بغداد به وجود آورد.

بنابراین مسلم بود که فعالیت‌های اشخاصی مثل صدام و دیگر تبعیدی‌های بعثی که یک بار هم در براندازی حکومت قاسم شرکت کرده بودند، توجه سرویس‌های جاسوسی امریکا و مصر را برانگیزد. به صدام مقرری خوبی می‌دادند و او مجاز به تحصیل بود. اما رابطه بین عراقی‌های بعثی تبعیدی و مصری‌ها پس از کنار کشیدن سوریه از جمهوری متحد عرب رو به سردی گذاشت. عامل مهم‌تر این بود که بنیانگذار حزب بعث میشل عفلق که به نوعی معلم صدام هم بود، از این اقدام حمایت کرده بود.

شرح‌حال‌نویسان صدام ادعا می‌کنند که او را در این زمان شدیداً در قاهره کنترل می‌کردند. به دفعات آزارش دادند و چندین بار آپارتمانش را بازرسی کردند، شاید این اقدام‌ها به دلیل خلافکاری‌های صدام در قاهره بوده باشد. او متهم بود که حریفان خود را در قاهره به آزار و اذیت تهدید کرده است، مثل زمانی که در عراق مرتکب چنین اعمال شده بود. مصری‌ها هم چاره‌ای نداشتند جز اینکه برای یافتن اسلحه، او و خانه‌اش را بازرسی کنند.

با این حال، هیچ یک از شرح‌حال‌نویسان از دیدارهای پیاپی صدام از سفارت امریکا در مصر مطلبی ننوشته‌اند. امریکایی‌ها نیز مثل صدام و البته به دلایل دیگری، علاقه‌مند بودند قاسم از قدرت برکنار شود. شواهد بسیاری دلالت دارد که صدام در اواخر اقامتش در قاهره با سیا در تماس نزدیک بوده است.

سعید ابوریش یکی دیگر از شرح‌حال‌نویسان مدافع صدام اعتقاد دارد که قاهره از دیدارهای صدام با سیا اطلاع داشته است اما از آن چشم‌پوشی می‌کرده است. با این حال قاهره و واشنگتن هدف‌های کاملاً متفاوتی را در عراق دنبال می‌کردند. شاید میزان رابطه صدام و سیا برای همیشه مخفی بماند اما مبالغه نیست اگر بگوییم صدام حسین زندگی سیاسی خود را با کار برای سیا آغاز کرد. کسانی که بیش از همه این برهه از زندگی صدام را بر ما نمایانده‌اند دو

نویسنده به نام‌های *ماریون فاروک اسلاگلِت*[1] و *پیتر اسلاگلِت*[2] بوده‌اند. این دو با یکی از مسئولان علاقه‌مند پیشین وزارت کشور در امریکا دیداری داشتند. این مسئول تأیید کرده است که در سال‌های آخر دهه ۱۹۵۰ و ابتدای دهه ۶۰، صدام حسین و دیگر بعثی‌ها با مسئولان امریکایی ارتباط برقرار کرده بودند. بی‌تردید این مسأله برای صدام اهمیت بسیاری داشته است. چرا که بعدها او سعی کرد تمامی کسانی را که می‌توانستند از فعالیت‌های جاسوسی‌اش پرده بردارند، سر به نیست کند.

قاسم تا سال ۱۹۶۳ توانست بر تخت قدرت بماند. اما در همین سال به دلیل توطئه‌ای که سیا آن را طرح‌ریزی کرده بود، از قدرت برکنار شد.

این کودتا که حتی به نظر عراقی‌ها هم فجیع بود، به رهبری احمد حسن البکر انجام شد. این شخص یکی دیگر از معلمان صدام بود و خیرالله در اولین سفر صدام به بغداد، او را به احمد معرفی کرده بود. بکر اهل تکریت بود و هنگامی که صدام در تبعید به سر می‌برد، به عضویت دائم حزب بعث درآمد.

او مردی ساکت و مصمم بود و مثل خیرالله از کمونیست‌ها تنفر داشت. به همین دلیل امریکایی‌ها به او توجه خاصی داشتند. بکر هنگامی که در زندان بود، در جریان توطئه علیه قاسم به حزب بعث پیوست. رهبر عراق که قابلیت نداشت در عرصه سیاست عراق دوام بیاورد، تمامی مخالفان سیاسی خود را (که سعی در براندازی او داشتند) از زندان آزاد کرد. بکر هم از این گروه مستثنا نبود و کمی بعد از آزادیش با بقیهٔ بعثی‌ها برای کودتایی دیگر علیه قاسم، آماده شدند. کودتای سال ۱۹۶۳ نیز مثل فروپاشی نظام پادشاهی در سال ۱۹۵۸ پیامدهای خونینی داشت. عملیات علیه قاسم باید زودتر از موعد به انجام می‌رسید، زیرا عده‌ای از کودتاچیان دستگیر شده بودند و وقتی کودتا آغاز شد، بسیاری از واحدهای ارتشی از بسیج کردن نیروهایشان در دفاع از بعثی‌ها خودداری کردند.

بکر توانست با چهار جت *هانتر هاوکر*[3] به آخرین سنگر قاسم در وزارت دفاع

---

1. Marrion Farouk Sluglett.
2. Peter Sluglett.
3. Hunter Hawker.

حمله کند. جنگ دو روز ادامه پیدا کرد و صدها کشته و زخمی در بغداد به جا گذاشت تا اینکه سرانجام قاسم وادار به تسلیم شد. او تقاضا کرد به او اجازه دهند اسلحه‌اش را با خود داشته باشد اما دستگیرکنندگانش نپذیرفتند؛ همچنان که اجازه ندادند محاکمه‌اش علنی و در میان مردم انجام شود. پس از قرائت گزارشی مختصر، او را به جوخه اعدام سپردند. انجام تمام این اقدام‌ها، از تسلیم بی‌قیدوشرط قاسم تا کشته‌شدنش فقط یک ساعت به طول انجامید. آنها برای اینکه مردم عراق را از مرگ قاسم مطمئن کنند، بارها بدن گلوله‌خورده او را در برنامه‌ای مشمئزکننده از تلویزیون عراق نمایش دادند.

«هر شب... بدن او را در استودیو روی صندلی می‌گذاشتند. یک سرباز به اعضای بدن او دست می‌زد. سپس دوربین صحنه‌هایی از ویرانی وزارت دفاع را (آخرین پناهگاه قاسم) نشان می‌داد. آنگاه پخش برنامه از داخل استودیو ادامه می‌یافت و در این بخش، از نزدیک محل اصابت گلوله‌ها، محل ورود و خروج گلوله‌ها را روی بدن قاسم نشان می‌دادند. این برنامه وحشتناک با صحنه‌ای پایان می‌یافت که بی‌شک تا ابد در ذهن بینندگان آن باقی مانده است. سرباز سر آویزان قاسم را با موهایش بالا می‌گرفت. صورتش را به او نزدیک می‌کرد و به صورت او تف می‌انداخت.»

کار تلویزیون با این بدن بی‌جان تمام شد، ولی باز هم این رئیس‌جمهور فقید را به حال خود نگذاشتند. ابتدا، جسد قاسم را در گوری کم‌عمق دفن کردند. اما سگ‌ها آن را از قبر بیرون آورده و شروع به خوردن آن کردند. کشاورزان که از این منظره وحشت‌زده شده بودند، جسد را در تابوتی گذاشتند و آن را دفن کردند. اما افراد پلیس مخفی دوباره جسد را درآوردند و آن را در رودخانه دجله انداختند. البته این اعمال وحشتناک با رفتاری که قاسم در سال ۱۹۵۸ با خانواده پادشاه داشت، چندان متفاوت نبود. علی‌رغم این وضعیت، واشنگتن از تغییر رژیم در عراق ابراز رضایت کرد.

جیمز کریچفیلد[1]، رئیس وقت سیا در خاورمیانه ــ که دربارهٔ نفوذ کمونیست‌ها

---

1. James Critchfield.

نیز تخصص داشت ـ بعدها از نتیجه کودتا ابراز رضایت کرد. سال‌ها بعد، او دراین‌باره گفت: «(این کودتا) برای ما پیروزی بزرگی بود. ما بی‌صبرانه منتظر نتیجه این اتفاق‌ها بودیم.»

صدام در قاهره خسته شده بود. او در جریان این اتفاق‌ها در آنجا یکه و تنها مانده بود. اما وقتی از استقرار رژیم جدید اطلاع یافت، وقت را تلف نکرد و برای شرکت در این پاکسازی خونین، خود را به بغداد رساند.

صدام به همراه عبدالکریم الشیخلی ـ همراه کودتاگر او در سال ۱۹۵۹ ـ و چند تبعیدی بعثی دیگر به سوی عراق پرواز کرد. در فرودگاه بغداد جمعیت زیادی از بعثی‌ها، افراد خانواده و دوستانشان با شادی بسیار از آنها استقبال کردند.

او پس از مدت کوتاهی روابط خود را با بکر از سر گرفت. عبدالسلام عارف، رئیس‌جمهور جدید عراق برای تقدیر از بکر، به دلیل نقش بزرگی که در براندازی قاسم ایفا کرده بود، او را به عنوان نخست‌وزیر خود برگزید.

بکر بسیاری از همشهریان تکریتی خود را در پست‌های مهم قرار داد. صدام در ابتدا از جریان‌های مهم سیاسی دور ماند. در مدت تبعید صدام حزب به فعالیت‌های خود ادامه داده بود و رهبری حزب، عضویت رسمی صدام در تبعید را قبول نمی‌کرد. در اداره مرکزی کشاورزان به او شغل ساده و سطح پایینی پیشنهاد کردند. او باید به امور رعایا رسیدگی می‌کرد و راه‌هایی برای بهبود زندگی آنان می‌یافت. برخلاف تمامی سختی‌هایی که صدام هنگام ورود به بغداد با آنها روبه‌رو شد، دوستانش تغییرات چشمگیری را در شخصیت او دیدند.

آنها می‌گفتند: «وقتی صدام بغداد را ترک کرد، حتی تحصیلاتش را در دبیرستان به پایان نرسانده بود. او پسربچه‌ای وحشی بود که فقط می‌توانست خوب دعوا کند اما صدامی که از قاهره برگشت، تحصیلکرده و عاقل‌تر بود.»

صدام از این ناکامی‌ها احساس سرخوردگی می‌کرد. بنابراین برخوردهای خونینی که پس از سقوط قاسم هنوز بین بعثی‌ها و کمونیست‌ها ادامه داشت، برای او راه آشناتری بود تا از آن طریق به ناکامی‌هایش جهت دهد. می‌گویند جنگ‌های خیابانی که در جریان کودتا، در بغداد روی داد، جان هزار و پانصد تا پنج هزار نفر را

گرفت. تا چند هفته بعد از کودتا جستجوی خانه به خانه برای یافتن کمونیست‌ها یا چپی‌ها ادامه یافت. گارد ملی (*الحرس القومی*)[1]، که شاخه شبه‌نظامی حزب بعث بود، وظیفه انجام این بازرسی‌ها را به عهده گرفت.

این گروه در جریان کودتا، در خیابان‌ها به دیگران پیوستند و تا سقوط قاسم در نبرد شرکت کردند. افراد گارد ملی بازوبندهای سبز داشتند و تفنگ‌های سبک خودکار با خود حمل می‌کردند. آنها همچنین فهرستی از طرفداران کمونیست را داشتند که بعضی را سیا در اختیارشان گذارده بود. این گروه چند هفته اول استقرار دولت جدید را به خشونتی خونبار تبدیل کردند.

بعثی‌ها به سیا اطمینان داده بودند که دستگیرشدگان را منصفانه محاکمه خواهند کرد. اما علی‌رغم این قول، گارد ملی بسیاری از آنها را شکنجه و سپس بدون محاکمه رسمی اعدام کرد.

گارد ملی، باشگاه‌های ورزشی، سینماها، بخش وسیعی از خیابان *الکفاح*[2] و تعداد دیگری از منازل خصوصی افراد را به زندان و مرکز بازجویی تبدیل کرده بود.

برچیده شدن حزب کمونیست در بغداد، از بسیاری جهات مقدمه‌ای را برای جنبش‌های ضدکمونیستی در کشورهای دیگر فراهم آورد. ازجمله این حرکت‌های انقلابی، قیام‌های ضدکمونیستی دهه‌های هفتاد و هشتاد در شیلی و آرژانتین بود.

هنگام تجاوز عراق به کویت در ماه اوت سال ۱۹۹۰، واحدهای گارد جمهوریخواه صدام نیز به همین شیوه عمل کردند. آنها ساختمان‌های دولتی را تصرف و موقتاً از آنها برای شکنجه و بازجویی دستگیرشدگان استفاده کردند.

براساس گزارش‌های رسمی عراق، تعداد ۱۴۹ کمونیست اعدام شدند؛ گرچه آمار غیررسمی، از مرگ دردناک صدها کمونیست به دست شکنجه‌گرهای بعثی، خبر می‌داد. در چنین شرایطی بسیاری از کشته‌شدگان یا بی‌گناه بودند یا بی‌آنکه درگیر سیاست باشند، قربانی خصومت‌های قومی شدند.

دکتر *علی کریم سعید*[3] یکی از دیپلمات‌های پیشین عراق که در زمان کودتا

---

1. Haras al-Qawami.
2. Kifah.
3. Dr. Ali Karim Said.

وظیفه مهمی را عهده‌دار بود، اظهار داشت که بسیاری از مردم بی‌گناه عراقی در جریان دستگیری کمونیست‌ها کشته شدند. او می‌گوید: «برادر من یکی از نمایندگان فرمانده سرویس جاسوسی ارتش و یکی از بازجویان اصلی در آن دوران بود. هنوز او را به خاطر دارم که به خانه من آمد، اسلحه خودکارش را روی زمین انداخت و با ناراحتی گفت: "نمی توانم ادامه دهم. آنها مردم عادی را دستگیر می‌کنند و به محوطه اعدام می‌فرستند. این کار غیرقابل قبول و غیرقابل تحمل است. آنها همگی فریاد می‌زنند به خاطر محمد، به خاطر علی و قبل از مرگ هم سه بار می‌گویند: الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر." برادرم در ادامه گفت: "اگر این مردم ساده را اینقدر سرکوب کنید و تحت فشار بگذارید مسلماً به کمونیست‌ها رو خواهند آورد." پس از شنیدن این صحبت‌ها من با تمامی دستورهای اعدام مخالفت کردم.»

یکی از معروف‌ترین شکنجه‌گاه‌ها در «قصر النهایه» واقع شده بود. این نامگذاری کاملاً برازنده این مکان بود. چرا که در سال ۱۹۵۸ نظام پادشاهی در این مکان به انتهای راه رسید و فروریخت.

ناظم کزّار[1] یکی از بدنام‌ترین شکنجه‌گرها بود که بعدها به سمت رئیس امنیت ملی کشور برگزیده شد. شکنجه‌های آن روز عراق بسیار وحشیانه بودند و با وجود این آزارگری کزار حتی از آن هم فراتر می‌رفت. کزار در دهه ۱۹۵۰ هنگامی که دانش‌آموز بود، به حزب بعث پیوست و به سرعت نردبان ترقی را طی کرد. او مردی خشن بود و بسیار ساده می‌زیست. کزار یکی از معدود شیعیانی بود که در حزب بعث، سمت مهمی داشتند. شهرت کزار در اعمال خشونت چنان بود که حتی افراد حزب هم از او وحشت داشتند. او علاقه خاصی داشت که بازجویی‌ها را خودش انجام دهد و در این بین سیگارش را در چشم قربانیان خاموش می‌کرد.

کزار بیشتر این فجایع و جنایت‌ها را در «قصر النهایه» به انجام رساند. بعضی‌ها این کاخ را به مکانی برای ابداع شیوه‌های جدید بازجویی تبدیل کرده بودند. در این مکان آنها می‌توانستند شیوه‌های نفرت‌انگیز شکنجه‌شان را امتحان کنند. در زمان صدام استفاده از این شیوه‌ها بسیار متداول بود.

---

1. Nadhim Kazzar.

حنه باتوتو[1] که یکی از مشهورترین تاریخ‌نگاران عراق جدید است، با سعی بسیار توانست درباره جنایت‌های وحشتناک سال ۱۹۶۳ که در قصر النهایه و زیرنظر کزار و دیگر بعثی‌ها انجام شد، اطلاعات دقیقی به دست آورد.

او می‌نویسد: «***دفتر بازجویی گارد ملی***[2] به تنهایی ۱۰۴ نفر را به قتل رساند. در زیرزمین قصر النهایه که از آن به عنوان دفتر اصلی استفاده می‌کردند، همه گونه آلات نفرت‌انگیز شکنجه پیدا می‌شد: کابل‌های برق با گیره‌هایی در انتهای آن، صندلی‌های آهنی تیز که زندانی‌ها را مجبور می‌کردند روی آن بنشینند و دستگاهی که هنوز اثر انگشت‌های بریده شده روی آن باقی مانده بود. توده‌هایی از لباس‌های خونی در اطراف پراکنده، حوضچه‌های خون بر روی زمین و لکه‌های خون بر دیوار و... این بود اعمال حزبی که قرار بود صدام را به قدرت برساند.

پس نقش صدام در این جنایت‌ها چه بود؟ تنها گزارش‌های بسیار معدودی از محل دقیق صدام در آن زمان وجود دارد. تنها اشاره صدام درباره این دوره به نبردهای داخلی در بین اعضای حزب بعث مربوط می‌شود.»

جو ترس و وحشت غالب بود. جبهه و گروه‌بندی‌های جدیدی در حزب شکل گرفته بود و برای رفقایی که قصد داشتند بر طبق موازین حزب حرکت کنند، کارشکنی می‌کردند. کزار بعدها به عنوان اولین رئیس امنیت ملی صدام انتخاب شد، بنابراین احتمال می‌رود که این دو در زمان نابودی کمونیست‌ها در عراق، با یکدیگر آشنا شده باشند. صدام کزار را آزاد گذاشت تا شیوه‌های بازجویی پلیدی را که در قصر النهایه ابداع کرده بود، سازماندهی کرده و اجرا کند. صدام از ملاقات‌هایش در سفارت امریکا در قاهره بسیار خوشحال بود و ممکن است نام و نشانی مدافعان کمونیست در بغداد را در اختیار حزب گذاشته باشد. بعضی از همدوره‌ای‌های صدام که زنده مانده‌اند، می‌گویند در آن زمان صدام علاوه بر وظایف خسته‌کننده‌اش در دفتر امور کشاورزان، در تشکیل گارد ملی، یا قهوه‌ای‌پوش‌های بعثی فعالیت می‌کرد. او از بازداشتگاه‌ها دیدن می‌کرد و بر «مجازات» زندانیان کمونیست کمک و نظارت

---

1. Hanna Batutu.

2. The Nationalist Guard's Burean of Investingation.

می‌کرد. بعضی از این زندانیان سیاسی در **فلاحین**[1] محبوس بودند. فلاحین، بازداشتگاهی در منطقه روستایی بود. وجود این بازداشتگاه وظیفه اصلی صدام را در دفتر امور کشاورزان بر ما آشکار می‌کند. آن طور که روشن شد، وظیفه صدام بهبود وضع کشاورزانی بوده که طرفدار کمونیست‌ها نبودند.

صدام به دلیل جدیت و سخت‌کوشی در پیدا کردن کمونیست‌ها در کمیته جاسوسی حزب بعث که مسئول برگزاری تمامی بازجویی‌ها بود، استخدام شد.

سال‌ها بعد در دهه ۹۰ یکی از کمونیست‌هایی که در قصر النهایه شکنجه شده بود، ادعا کرد که صدام شخصاً به بازجویی او نظارت داشته است. او می‌گوید: «دست‌ها و پاهایم را با طناب بسته بودند و به قلابی که به سقف متصل بود، آویزانم کرده بودند. در این حال با شلنگ‌هایی که با سنگ پر شده بودند، مرا چندین بار می‌زدند.»

صدام برای رهایی از شر قربانیانی که در زیر شکنجه می‌مردند، جسد آنها را در وان اسید می‌انداخته تا حل شوند. او با اجرای شیوه‌های پیشنهادی کزار تجربه بسیار کسب کرده بود. گاهی اوقات لیستی از شکنجه‌های مختلف را در اختیار زندانیان می‌گذاشت تا آنها خودشان شیوه بازجویی‌شان را انتخاب کنند.

در فیلم «روزهای طولانی» که براساس زندگی صدام ساخته شد، صدام با اشاره به شرکت در فعالیت‌های سال ۱۹۶۳ خود اظهار می‌کند: «ما باید کسانی را که علیه ما توطئه می‌کنند، بکشیم.»

بهاء شبیب[2] که در سال ۱۳۶۳ عضو هیأت رئیسه حزب بعث بود و مدت کوتاهی هم در سمت وزیر امورخارجه خدمت می‌کرد، مختصری دراین‌باره نظر داده است: «صدام در یک حوزه وسیع‌تر، به هیچ وجه شخص برجسته‌ای نبود. او در بازجویی‌ها شرکت داشت اما در سیاست‌گذاری‌ها هیچ نقشی نداشت.

هنگام بازگشت از قاهره صدام فقط به دنبال پیداکردن شغلی بود تا بتواند ماهانه حقوقی دریافت کند. او به نزد ما آمد و به التماس از ما خواست به او کاری بدهیم و ما هم او را به دفتر امور کشاورزان فرستادیم. جالب این بود که صدام سعی می‌کرد به بکر نزدیک شود. بکر در آن زمان نخست‌وزیر بود و طبعاً نفوذ و قدرت بسیاری داشت.

---

1. Fellaheen.
2. Baha Shibib.

صدام که همشهری او بود، همیشه به دفتر بکر رفت‌وآمد می‌کرد و سعی می‌کرد نظر او را جلب کند. او با محافظان بکر می‌گشت و سعی می‌کرد از آنها بهتر باشد. اما کسی به او توجهی نداشت. ما همگی به مسائل جدی‌تری مشغول بودیم.»

خوشبختانه شانس با مردم عراق یار بود و دوره سلطه وحشت بعثی‌ها عمرش کوتاه شد. رقابت تنگاتنگ بین گروه‌های بعثی رقیب، یکپارچگی حزب را برهم زد و باعث شد حزب بعث در ماه نوامبر سال ۱۹۶۳ از قدرت برکنار شود. به این ترتیب خونریزی‌های بی‌دلیل در قصر النهایه هم موقتاً متوقف شد.

حزب بعث در دولتی که به ریاست‌جمهوری عارف در ماه فوریه سال قبل تشکیل شده بود، حزب غالبی بود و خیلی زود در دام درگیری‌های تفرقه‌آمیز، گرفتار شد. علت اصلی این اختلاف‌ها پاسخگویی به یک سئوال دشوار بود: آیا عراق باید اهداف معین حزب بعث را به منظور تشکیل اتحاد سراسری عرب دنبال کند و در این صورت با کدام کشور (سوریه، مصر و یا هر دوی آنها) متحد شود؟

شاخه غیرنظامی حزب بعث به رهبری ***علی صالح السعدی***[1]، اتحاد سیاسی را ترجیح می‌دادند. بخصوص که بعثی‌ها در سوریه در ماه مارس موفق شده بودند کودتایی به راه بیندازند. با وجود این شاخه نظامی حزب بعث که محافظه‌کارتر بود با علی صالح السعدی مخالفت می‌کردند و هنوز هم طرفدار سیاست قدیمی «اول عراق» بودند.

در سال ۱۹۶۳ تشکیلات نظامی عراق از رفتار غیرمنسجم و غیرمسئولانه گارد ملی بسیار ناخشنود بود. گارد ملی، شاخه شبه‌نظامی حزب بعث بود و سعدی و باند اشرار او از این گارد برای تهدید مخالفان و مجازات کمونیست‌ها استفاده می‌کردند.

در اوایل ماه نوامبر بود که شاخه نظامی حزب بعث، با تصمیم رهبران حزب، کودتایی را علیه سعدی و وابستگان او ترتیب داد. سعدی را با هواپیما به اسپانیا تبعید کردند. افراد گارد ملی به عنوان اعتراض به خیابان‌ها ریختند و به پایگاه اصلی نظامی به نام **رشید**[2] (در اطراف بغداد) حمله کردند. در این بین، بکر که قصد داشت

---

1. Ali Salih al-Sadi. 2. Rashid.

تفرقه بین شاخه‌های حزب را از میان بردارد، ***هیأت فرماندهی کل***[1] حزب بعث را به جلسه فراخواند. این گروه، هیأت اداره‌کننده حزب بود که کنترل گروه‌های مختلف ملی، مانند حزب بعث سوریه و عراق را به عهده داشت. (احزاب بعثی در کشورهای مختلف، اهداف و منافع خاص خود را دنبال می‌کردند. در نتیجه فرماندهی منطقه‌ای عراق و فرماندهی منطقه‌ای سوریه، پیرو فرماندهی کل بودند که در دمشق مستقر بود.)

در این زمان صدام نه از روی اعتقاد به ایدئولوژی حزب بلکه به دلیل پایبند بودن به اصول خانوادگی از بکر، که همشهری او بود، حمایت می‌کرد، تا اینکه به عنوان محافظ شخصی نخست‌وزیر انتخاب شد. صدام می‌بایست کاملاً مسلح در کنار بکر در بین مردم حضور می‌یافت.

اما باز هم حضور میشل عفلق و دیگر اعضای برجسته حزب بعث سوریه در کنفرانس ویژه‌ای که به منظور حل اختلافات حزبی برگزار می‌شد، نتوانست سیاست «اول عراق» را تغییر دهد؛ بخصوص وقتی عفلق که خودش را رئیس اتحاد سراسری عرب می‌دانست، اظهار داشت که بهتر است او کنترل امور سیاسی عراق را به دست گیرد. رئیس‌جمهور عارف که از گارد ملی به دلیل اختلال در نظم ملی به ستوه آمده بود، تصمیم گرفت وارد عمل شود. او در روز هجدهم ماه نوامبر، واحدهای ارتشی را که به آنها اعتماد داشت، بسیج کرد. بسیاری از اعضای نظامی حزب بعث که سرخورده و ناامید شده بودند (ازجمله ***ژنرال طاهر یحیی***[2]، رئیس ستاد ارتش و سرتیپ ***حردان التکریتی***[3]، فرمانده نیروی هوایی) در حمله عارف به گارد ملی کمک کردند. طی چند ساعت نیروهای عارف، گارد ملی را شکست دادند و رئیس‌جمهور، کنترل شهر را کاملاً در اختیار گرفت.

مداخله سرنوشت‌ساز رئیس‌جمهور عارف، اولین بازی کوتاه حزب بعث، با قدرت را، پایان داد. عارف دوازده نفر عضو بعثی هیأت دولت را اخراج کرد و به جای آنها افسران نظامی‌ای را انتخاب کرد که به آنها اعتماد داشت. بکر که معلم صدام بود، از

---

1. National Command.
2. General Tahir Yahya.
3. Hardan al-Tikriti.

مقامش خلع شد و دولت عراق در چنگ دیکتاتوری نظامی افتاد. گارد ملی نیز منحل شد و گارد جمهوریخواه جای آن را گرفت. گارد جمهوریخواه گروه برگزیده‌ای از نیروهای نظامی بودند که فرماندهی آنان را یکی از اعضای قبیله عارف به عهده داشت. این گروه مجهز، که در حوالی بغداد مستقر بود، وظیفه داشت رژیم را در برابر کودتاهای احتمالی حفظ کند.

اما برای صدام حسین عقب‌نشینی خفت‌بار سال ۱۹۶۳ حزب بعث، آخر خط نبود. اخراج مستبدانه دو سری از رؤسای حزب به این معنا بود که باند بکر ـ که صدام مدافع آن بود ـ در رأس قرار می‌گرفت. در یکی دو سال آینده، بکر پله پله پیش رفت تا اینکه به سمت مدیرکل فرماندهی منطقه ـ فرماندهی حزب عراق ـ برگزیده شد. موقعیت صدام نیز با ارتقاء جایگاه بکر بهتر می‌شد.

عضویت کاملی که در قاهره به او اعطا شده بود، سرانجام در بغداد پذیرفته شد و در تابستان ۱۹۶۴ ـ با حمایت عفلق ـ به سمت فرماندهی منطقه‌ای حزب بعث در عراق منصوب شد.

او از موقعیت خود برای بالا بردن امنیت داخلی حزب استفاده کرد. بحران اواخر سال ۱۹۶۳ که طی آن شاخه نظامی حزب برای تشکیل دیکتاتوری نظامی تبانی کرده بودند، به شاخه غیرنظامی حزب بعث درس بزرگی داد: «اگر نمی‌خواهند تسلیم قدرت برتر نیروهای مسلح شوند، باید اقدام منسجم‌تری انجام دهند.»

سلیم شاکر[1]، ژنرال سابق ارتش عراق که در این برهه در حزب بعث فعال بوده است، می‌گوید: «صدام با دقت از طبیعت نامطمئن و بی‌اعتماد به نفس بکر استفاده می‌کرد تا پایه‌های قدرت خود را استحکام بخشد. تا سال ۱۹۶۳ صدام حسین گانگستری بیش نبود. اگر می‌خواستند کسی را به قتل برسانند به سراغ صدام می‌رفتند. اما بعد از اینکه بکر راه ترقی را پیش گرفت، صدام زیرکانه خود را به او نزدیک‌تر کرد. بکر سیاستمدار قابلی بود. اما در حضور مردم کاملاً بی‌عرضه به نظر می‌رسید. او فقط در اتاق فرمان کار می‌کرد. بکر به کسی احتیاج داشت که دستوراتش را اجرا کند، ازاین‌رو صدام را انتخاب کرد. بکر اعتقاد داشت به دلیل اینکه صدام اهل

1. Salim Shakir.

تکریت است، هیچ‌گاه به او خیانت نمی‌کند و به همین دلیل مسئولیت‌های زیادی را بر عهده‌اش گذاشت. در نتیجه صدام می‌توانست از بکر برای قوی کردن جایگاهش در حزب استفاده کند.

در این زمان صدام سعی می‌کرد موقعیت اجتماعیش را نیز بهتر کند. او با نامزدش ساجده ازدواج کرد. اگر چه این ازدواج فقط براساس سنن خانوادگی انجام شد، اما به نظر می‌رسید عروس و داماد واقعاً به یکدیگر علاقه دارند. عکسی که کمی بعد از عروسی در سال ۱۹۶۳ از آنها گرفته شده زوج جوان و جذابی را نشان می‌دهد. صدام با صورتی کاملاً اصلاح کرده (او هنوز سبیل معروف خود را نداشت) که کت و شلواری سیاه و برازنده با کراوات به تن داشت، در کنار ساجده که قیافه‌ای تقریباً جدی داشت (با موهای سیاه و در لباسی معمولی با طرح گلدار ساده) ایستاده بود.

بعدها ساجده موهای خود را بلوند کرد چراکه همسرش به زنان بلوند علاقه پیدا کرده بود. اما در آن روزهای ابتدایی آنها مثل یک زوج جوان معمولی به نظر می‌آمدند که خود را برای مقابله با مشکلات در زندگی مشترک آماده می‌کردند. قیافه صدام حتی پس از یکی دو قتل، یک ترور نافرجام و چهار سال تبعید در قاهره اصلاً ترسناک به نظر نمی‌رسید.

در ظاهر او مرد جوانی بود با صورتی شاداب، فردی کمرو و خجالتی که در مقابل دوربین راحت نبود. یکی از همدوره‌ای‌های صدام ناتوانی او را در موقعیت‌های اجتماعی به یاد دارد و می‌گوید: «صدام بسیار خجالتی و درونگرا بود. در گردهمایی‌ها زیاد صحبت نمی‌کرد و اگر هم صحبت می‌کرد به جز ابراز عقاید ضدکمونیستی‌اش چیزی نمی‌گفت. ساجده هم، مثل صدام، بر جامعه عراقی تأثیری نگذاشت. قیافه او مثل پدرش بود که کلاه گیسی به سر گذاشته باشد و از آنجاکه مردم پدرش را دوست نداشتند، او هم چندان محبوب نشد.»

با در نظر گرفتن آینده شغلی صدام، ساجده انتخاب خوبی بود. خیرالله طلفاح، پدر ساجده و دایی صدام از وابستگان نزدیک بکر بود. در اولین بازی قدرت بعثی‌ها، بکر به عنوان تشکر از خیرالله در به قدرت رساندن حزب بعث، او را به سمت مدیر کل

وزارت آموزش منصوب کرد. کمی بعد یکی از پسران بکر با خواهر ساجده و یکی از دختران او با برادر ساجده ازدواج کرد و این وصلت‌ها همکاری و وابستگی بین صدام و بکر را بیش از پیش قوی کرد. افراد تکریتی حزب بعث حتی در این مرحله از پیشرفت سعی می‌کردند با ایجاد پیوندهای خانوادگی پایه‌های قدرتشان را در بغداد امنیت ببخشند.

صدام قدرت خود را بر قوی کردن ساختار امنیت درونی حزب متمرکز کرده بود. او بعدها از همین تشکیلات به عنوان یکی از پایگاه‌های مهم برای رسیدن به قدرت استفاده کرد. صدام هم مثل بقیهٔ بعثی‌ها بخصوص آنها که در شاخه غیرنظامی فعالیت می‌کردند از عواقب بی‌نظمی در حزب آگاه بود. او شاهد بود که در اواخر سال ۱۹۶۳ همین بی‌نظمی باعث سقوط قدرت بعثی‌ها شد. صدام با تشویق بکر موفق شد برای رویارویی در برابر دشمنان خارجی و خائنان در حزب، تشکیلات امنیتی محکمی را پایه‌گذاری کند. او در زمان تبعیدش در قاهره، تحت تأثیر شخصیت ژوزف استالین قرار گرفته بود و درباره زندگی و کارهای او مطالعاتی انجام داد.

چون صدام دانش‌آموز ضعیفی بوده است، به همین دلیل سخت است که باور کنیم او دربارهٔ زندگی حاکم مستبد شوروی مطالعاتی عمیق انجام داده باشد. با وجود این به نظر می‌رسد که جنبه‌های بی‌پایه فلسفه استالین توجه این شاگرد مکتب بعث را به خود جلب کرده است.

پس از شکست و سرافکندگی ماه نوامبر سال ۱۹۶۳ ، صدام را می‌دیدند که غالباً از اصول فلسفه استالین صحبت می‌کرد. برای مثال اگر فرد باشد مشکل پیش خواهد آمد، اگر فرد نباشد مشکلی هم نخواهد بود. در سال ۱۹۶۴ ، صدام هم یکی از بعثی‌های متعهدی بود که در برپایی تشکیلات مخفی امنیت حزب نقش داشت. این ساختار مخفی *جهاز حنین*[1] (به معنای دستگاه حسرت) نام داشت. کودتای ماه نوامبر سال ۱۹۶۳ به زندانی شدن اکثر رهبران حزب ــ از جمله بکر ــ انجامید. هیأت عالی حزب از تمامی اعضا خواست به سوریه بازگردند، اما صدام با تصمیمی حساب

---

1. Jahaz Haneen.

شده از دستور سرپیچی کرد و در بغداد ماند. صدام اعتقاد داشت در صورت ترک بغداد به قصد سوریه او را ترسو خطاب می‌کنند و اگر به همراه گروهی دیگر از بعثی‌ها از سوریه تقاضای پناهندگی کند، این عمل او جنایت خواهد بود. صدام و چند تن از بعثی‌های دیگر که زندانی نشده بودند به کمک هم، تشکیلات امنیتی زیرزمینی را تشکیل دادند که در شیوه کار بیشتر به ***نازی‌های قهوه‌ای‌پوش***[1] شباهت داشت تا ***گارد قرمزپوش***[2].

آنها می‌خواستند از جهاز حنین در مقابل افسران نظامی طرفدار عارف در کودتای سال ۱۹۶۳ به عنوان وزنه تعادل استفاده کنند. به این ترتیب ـ و البته به خاطر وجود ناظم کزار در بین مقامات ارشد ـ خیلی زود این تشکیلات امنیتی به یکی از مخوف‌ترین تشکیلات در خاورمیانه تبدیل شد. اما آزادی صدام در سال ۱۹۶۴ دوام نیاورد. بیشتر رهبران حزب یا در تبعید بودند و یا در زندان و بدین ترتیب صدام تک و تنها مانده بود. مدت کوتاهی بعد او در طرح چند کودتا برای براندازی حکومت شرکت کرد (درست مثل برنامه ترور قاسم در سال ۱۹۵۹) این بار هم صدام به همراه عبدالکریم شیخلی، «برادر دوقلویش» در کودتا شرکت کرد.

در سال ۱۹۶۴ طرح‌های بسیاری برای ترور عارف پیشنهاد شد. در یک طرح پیشنهاد دادند که هواپیمای عارف را هنگام صعود از فرودگاه بغداد منهدم کنند. در نقشه دیگری که بسیار مورد توجه صدام بود، پیشنهاد دادند که صدام و گروه دیگری از بعثی‌ها به کاخ ریاست‌جمهوری حمله کنند، به اتاق کنفرانس هجوم برند و در آنجا عارف و دیگر دولتمردان را به قتل برسانند. در این حمله صدام افتخار می‌یافت که با تفنگ اتوماتیک شلیک کند. افراد حزب از اجرای این نقشه منصرف شدند، چرا که شخصی که قرار بود کودتاچیان را به کاخ راه دهد به بخش دیگری انتقال یافت. سرانجام آنها مجبور شدند با اجرای نقشه‌ای ابتدایی و با استفاده از بمب‌های دست‌سازی که از بازار آزاد خریداری کرده بودند به کاخ ریاست‌جمهوری حمله کنند. نیروهای امنیتی این حمله را نیز خنثی کردند. اواسط ماه اکتبر بود که نیروهای

---

1. Nazi Brownshirts.
2. Red Guards.

امنیتی محل اختفای صدام را محاصره کردند. پس از مدتی تیراندازی، مهمات صدام تمام شد و مجبور شد خود را تسلیم کند.

به گفتهٔ یکی از شرح‌حال‌نویسان صدام، او هنگام ورود مأموران امنیتی به اتاقش، بسیار خونسرد و آرام بوده است و در آن حال از مأموران پرسیده است: «دوست عزیز، چه خبر است؟ اسلحه اتوماتیک به دست دارید؟ مگر قانون نداریم؟»

سلیم شاکر که در یکی از نقشه‌های ترور عارف دست داشت و البته بعدها از ژنرال‌های مطرح عراق شد، برای اولین بار صدام را در خانه‌ای در بغداد ملاقات کرد. از این مکان برای طرح توطئه و نقشه‌های ترور استفاده می‌شد. او می‌گوید: «نقشه ترور نسبتاً دشوار و پیچیده بود و صدام سعی می‌کرد مرا وادار کند واحدهای ارتشی را برای حمایت از عاملان کودتا بسیج کنم. حالا که به عقب نگاه می‌کنم همه‌چیز مضحک به نظر می‌رسد. اما باید اعتراف کنم که صدام بسیار باابهت بود. تأثیرگذار بود. او به داخل اتاق آمد و خیلی ساده به همه گفت: "ما تصمیم گرفته‌ایم کنترل رژیم را به دست بگیریم". باید اعتراف کنم که در وجود صدام چیزی بود که باعث می‌شد در میان بعثی‌های دیگر کاملاً به چشم بیاید. در وهله اول به نظرم آمد با یک رهبر بالفطره روبه‌رو هستم که می‌داند چه می‌خواهد و به دنبال چیست؟»

در این مرحله از زندگی صدام نیز ـ مثل دوران کودکی او ـ درباره قهرمانی‌های او در نجات عراق از دست عارف و همچنین خویشتن‌داری او در دوره دو ساله زندان، داستان‌های بسیاری وجود دارد. شرح‌حال‌نویسان رسمی او مفصل نگاشته‌اند که چگونه صدام را مدت‌های طولانی در سلول انفرادی نگاه داشته‌اند؛ و اینکه چگونه به خاطر نافرمانی و عدم همکاری با مأمورین شکنجه شده است. او در جایی ادعا می‌کند مجبورش کرده‌اند به مدت هفت روز روی یک صندلی بنشیند، که از نظر او زیاد هم دشوار نبوده است. او باز هم ادعا می‌کند مسئولان سعی کردند او را متقاعد کنند تا به کابینه عارف بپیوندد.

همان گونه که می‌گویند استالین برای پیشرفت خود در زندان مطالعه می‌کرد و بحث‌های زیادی در زندان به راه می‌انداخت. صدام نیز وقت خود را صرف روحیه دادن به رفقای شکنجه‌دیده‌اش می‌کرد.

او مطالعه می‌کرد و دیگران را هم به این کار تشویق می‌نمود. او همچنین بحث‌هایی را دربارهٔ حزب و آینده آن در زندان شروع کرد. اما این داستان‌های جالب با گزارش‌های افراد هم‌بند صدام در زندان تفاوت بسیاری دارد.

عاید علاوی[1] دانشجوی پزشکی و عضو فعال حزب بعث که هم‌زمان با صدام در زندان به سر می‌برده است، در خاطرات خود می‌گوید: «دوران زندان برای صدام دوران سختی نبود و حتی مسئولان زندان بین ما و او تبعیض قائل می‌شدند.» او می‌گوید: «بیشتر افراد ما در شرایط سخت یکی از اردوگاه‌ها نگهداری می‌شدند. ما را به شدت شکنجه می‌دادند. برای مثال عبدالکریم شیخلی ـ که به برادر دوقلوی صدام معروف بود ـ تحت شکنجه سختی قرار گرفت. یکبار بازجویان او، برای اعتراف گرفتن از او، میخی را در پشتش فرو کردند. بار دیگر او را به جیپی بستند و روی زمین به دور اردوگاه کشیدند که به شدت زخمی شد. اما صدام جدا از دیگر زندانیان بود.»

به گفته علاوی، صدام را به دانشکده تربیت پلیس (افسری) برده بودند. شرایط زندگی در آنجا در مقایسه با اردوگاه دیگر بعثیان زندانی، همچون زندگی در یک اردوگاه تفریحی بود. با اینکه نیروهای امنیتی علیه صدام حداقل سی مورد گزارش داشتند، ـ از جمله اینکه صدام به صورت قاچاق از سوریه سلاح وارد عراق کرده است ـ اما آنها ترجیح دادند که چشم خود را بر همه این گزارش‌ها ببندند.

رفتار تبعیض‌آمیز نیروهای امنیتی با صدام در سال‌های ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۶، شک افراد حزب بعث را برانگیخت. آنها احتمال می‌دادند صدام با دولت عارف، مخفیانه همدست شده باشد. بعضی از اعضای پیشین حزب بعث هم معتقدند که صدام برای گرفتن اطلاعات و استفاده آن به نفع حزب بعث با دولت عارف همکاری داشته است.

در تابستان سال ۱۹۶۳، هنگامی که صدام به محاکمه و شکنجه کمونیست‌ها و چپی‌ها مشغول بود با مسئولان دولت نیز ارتباط داشت. حتی شاید او با مأموران سیا

---

1. Ayad Allawi.

در تماس بوده باشد؟! مسلماً تمامی کسانی که در زمان عارف زندانی شدند، اما در موقعیت متفاوتی نسبت به صدام قرار گرفتند، به این موارد مظنون بودند. با اینکه صدام در براندازی دولت عارف فعالانه تلاش می‌کرد اما به نظر می‌رسید که هنوز هم در میان اعضای دولت و در خارج از کشور دوستانی دارد که نمی‌گذارند در زندان به او سخت بگذرد. اگر چه صدام سعی می‌کرد از خود شخصیتی همچون استالین بسازد، به طوری که مراقب دیگران بود و دیگر همراهان زندانی‌اش را با اصول مکتب آشنا می‌ساخت، اما در میان هم‌سلولی‌ها چندان محبوب نبود. بسیاری از زندانیان تحصیلات بالایی داشتند و خانواده‌های آنها هم از پیشینه بهتری برخوردار بودند؛ و همچنین شمار زیادی از آنها افسر ارتش بودند. در نظر آنها، معاشرت با این جوان شرور تکریتی ـ که موقعیت اجتماعی خوبی هم نداشت و با لهجه غلیظ دهاتی حرف می‌زد و تحصیلات ناچیز داشت ـ کسر شأن محسوب می‌شد. تنها مدرک صدام، مدرک دیپلم بود که در قاهره دریافت کرده بود البته دراین‌باره نیز شواهدی در دست نیست. صدام از دیگر زندانیان همراهش به خاطر شیوه تحقیرآمیز برخورد آنها منزجر بود و هنگامی که به قدرت رسید به خاطر این رفتار از آنها انتقام گرفت. خیرالله طلفاح نیز با اینکه عضو حزب بعث نبود، زندانی شد.

البته علاوی که مدتی با خیرالله در یک سلول بودند می‌گوید بودن با او تجربه جالبی نبوده است. بر اساس گفته‌های علاوی: «خیرالله مردی قوی‌هیکل و بسیار تندخود بود که دائماً ناسزا می‌گفت. او ظاهراً از زندانی شدنش خشمگین بود و مدام به نگهبانان شکایت می‌کرد. او بر سر نگهبانان فریاد می‌زد که چرا مرا زندانی کرده‌اند؟ من مخالف رژیم نیستم.»

ساجده دختر خیرالله به دیدن او می‌رفت. او در آن زمان پسر اول صدام (عدی)[1] را به دنیا آورده بود. او برای خیرالله غذا و کتاب می‌برد و در بخش دیگر زندان، به دیدن صدام می‌رفت.

به نوشته شرح‌حال‌نویسان صدام، ساجده پیغام‌های بکر را در لباس عدی پنهان

---

1. Uday.

مـی‌کرد و بـه دست صـدام مـی‌رساند. بـه ایـن وسیله، صدام از اوضاع حـزب باخبر می‌شد.

صدام در روز ۲۳ جولای سال ۱۹۶۶، به همراه دو همکار بعثی دیگرش از زندان فرار کرد و دوره دوم زندانش را به پایان رساند. براساس گزارش‌های موجود، صدام با نگهبانانش طرح دوستی ریخته بود، آنقدر که از آنها تقاضا می‌کرد در راه رفتن بـه دادگاه و یا برگشتن به زندان به رستوران بروند. یک بار هنگامی که در رستوران بودند صدام و همراهانش ـ که یکی از آنها شیخلی بود ـ از درب پشتی رستوران فرار کردند. در آنجا ***سعدون شاکر***[1] که یک ارتشی فراری بود و با صدام طرح دوستی ریخته بود با ماشین انتظار می‌کشید. آنها به سرعت از آن مکان دور شدند؛ در حالی که نگهبانان مقابل درب جلویی هنوز منتظر آمدن زندانیان بودند. این داستان به شکل دیگری نیز مطرح شده است. می‌گویند صدام و شیخلی در زندان تمارض کردند و نگهبانان را وادار کـردند آن دو را بـه بـیمارستان بـرسانند. صدام و شیخلی از آنجا بـا کـمک شاکر گریختند. فرار بسیار ساده‌ای بود، آیا این دو واقعاً خودشان موفق شدند فرار کنند و یا مسئولان هم در این کار شرکت داشتند؟ حقیقت هر چه بود فرقی نمی‌کرد. صدام پس از فرار آزاد بود دوباره برنامه‌هایش را برای سرنگونی رژیم از سر بگیرد و به قدرت برسد.

---

1. Saadoun Shakir.

سه

انقلابی

کودتای سال ۱۹۶۸ ـ که در طی آن حزب بعث سرانجام به قدرت رسید ـ در مقایسه با خونریزی‌های وحشیانه‌ای که هنگام تغییر دولت‌های قبلی به راه افتاد، تا حدی از خشونت به دور بود. کلمه رمز آنها که قرار بود در این واقعه تاریخی مهم شرکت داشته باشند «راشد» به معنای هدایت بود. در اولین ساعت‌های بامداد روز هفدهم جولای، تعدادی از واحدهای نظامی به همراه فعالان شاخه غیرنظامی حزب بعث، بسیاری از تأسیسات دولتی و نظامی بغداد از جمله: ایستگاه رادیو و تلویزیون، نیروگاه برق، ساختمان وزارت دفاع، تمامی پل‌های شهر و تعدادی از پایگاه‌های نظامی اطراف پایتخت را تصرف کردند.

آنها خطوط تلفن را قطع کردند و رأس ساعت ۳ بامداد، دستور حمله به کاخ ریاست‌جمهوری صادر شد. تعدادی تانک وارد حیاط کاخ شد و زیر پنجره اتاق رئیس‌جمهور توقف کرد. رئیس‌جمهور در خواب عمیقی بود.

شخصی که در تانک جلویی در لباس ستوان ارتش عراق و تفنگ به دست ایستاده بود، کسی نبود جز صدام حسین.

صالح عمرالعلی[1] یکی از کودتاچیانی بود که در شب کودتا همراه صدام بود. در سال ۱۹۶۸ علی هم مثل صدام، عضو هیأت رهبری حزب بعث در عراق بود و در تمامی جلسات سری حزب تا هنگام طرح کودتا شرکت داشت. علی که از سال ۱۹۶۴

1. Saleh Omar al-Ali.

با صدام دوست بود و در زندان هم با او در یک سلول به سر می‌برد، برای صدام ارزش و احترام خاصی قائل بود. او می‌گوید: «صدام اعتماد به نفس بالایی داشت. او شجاع و جسور بود.» کودتاچیان گروه‌بندی شدند و هر گروه مسئولیت خاصی را به عهده گرفت. علی در گروه صدام بود. این گروه وظیفه داشت کاخ ریاست‌جمهوری را تصرف کند. رهبری حزب بعث، اصرار داشت که فعالان غیرنظامی حزب، برای جلوگیری از تکرار اشتباه سال ۱۹۶۳، این قسمت از عملیات را انجام دهند. در سال ۱۹۶۳ نظامیان، نقش اصلی را در براندازی دولت قاسم ایفا کردند و سپس خود قدرت را به دست گرفتند و به این ترتیب غیرنظامیان حزب را به حاشیه راندند.

گروه صدام پس از جمع‌آوری سلاح‌ها از محل اختفای آنها با ماشین شخصی به سمت کاخ رفتند. این گروه گرچه در ظاهر گروهی غیرنظامی بود، اما در بین آنها کسانی چون ژنرال حردان التکریتی (فرمانده سابق نیروی هوایی) هم به چشم می‌خورد. او در سال ۱۹۶۳ در سرکوب بعثی‌ها، به عارف کمک کرده بود (فصل دوم) و هنوز در میان نظامیان اعتبار و احترام خاصی داشت. صدام و همراهانش در راه با هماهنگی قبلی از نظامیان ماشین‌های مسلح را تحویل گرفتند. سپس به سوی مرکز فرماندهی نظامی کاخ پیش رفتند. در آنجا ***سعدون غیدان***[1]، مسئول امنیت کاخ منتظر آنها بود. غیدان عضو حزب بعث نبود اما به کودتاچیان کمک کرد. این افراد لباس ارتشی پوشیدند و با تانک‌های ستاد فرماندهی نظامی کاخ، به سوی کاخ به راه افتادند. علی گفت: «صدام بسیار هیجان داشت. این لحظه‌ای بود که مدت‌ها انتظارش را می‌کشیدیم و صدام مشتاقانه می‌خواست در تمامی مراحل اجرای نقشه شرکت کند. رئیس‌جمهور عبدالرحمن عارف هنگامی که صدای شلیک تیرهای هوایی را شنید، وقوع کودتا را دریافت. این گلوله‌ها را اعضای ***گارد جمهوری***[2] به نشانه پیروزی زودهنگامشان شلیک می‌کردند.»

ژنرال حسن البکر، معلم صدام و برنامه‌ریز کودتا که از ستاد اصلی فرماندهی

---

1. Saadoun Ghaydan.
2. Republican Guard.

نظامی، عملیات را زیرنظر داشت با رئیس‌جمهور تماس برقرار کرد و به او اطلاع داد دولتش سقوط کرده است. بکر از عارف خواست خود را تسلیم کند. عارف مهلت خواست تا این پیشنهاد رابررسی کند. او با چند واحد نظامی تماس گرفت تا ببیند آیا کسی به یاریش می‌شتابد یا خیر. اما به زودی متوجه شد چاره‌ای جز تسلیم ندارد. او به بکر تلفن زد و گفت که از قدرت کنار خواهد رفت و در مقابل بکر هم امنیت او را تضمین کرد. حردان التکریتی و علی، مأمور شدند رئیس‌جمهور را به بیرون کاخ هدایت کنند.

تکریتی با سردی به عارف گفت: «من مأموریت دارم به شما اطلاع دهم که دیگر رئیس‌جمهور نیستید و حزب بعث کنترل کشور را به دست گرفته است. پس اگر بدون دردسر تسلیم شوید در امان خواهید بود.»

عبدالرحمن عارف فرد ضعیفی بود و تنها به دلیل اینکه جانشین برادرش عبدالسلام عارف بود، به ریاست‌جمهوری رسیده بود. او خود را در برابر عمل انجام شده دید و تن به تسلیم داد. عبدالسلام عارف برادر او در سال ۱۹۶۶ در سانحه سقوط هلی‌کوپتر کشته شده بود.

عبدالرحمن عارف ازکودتاچیان تقاضاکرد که ازکشتن او و تنها پسرش (که افسر ارتش بود) صرفنظر کنند. در جریان کودتا صدام مأمور بود از کاخ محافظت کند و به افراد وفادار به عارف اجازه دخالت ندهد.

سپس ژنرال تکریتی و علی، عبدالرحمن عارف را با محافظت کامل به منزل تکریتی بودند. عملیات کودتا بدین ترتیب ساعت ۳:۴۰ دقیقه بامداد بدون کشته شدن حتی یک نفر به پایان رسید؛ چنین کودتای بدون خونریزی برای عراقی‌ها واقعاً موفقیت بزرگی بود. بین عارف و بعثی‌ها مجادله‌ای در نگرفت و بنابراین آنها توانستند به روش محترمانه‌ای مسائل را حل کنند. تکریتی به منزل رفت تا وسایل راحتی عارف را فراهم کند، برایش قهوه درست کند و او را وادار کند که قبل از پروازش به لندن، کمی استراحت کند. همسر عارف در لندن تحت درمان پزشکی بود و عارف هم قرار بود نزد او برود. می‌گویند عارف پس از استراحت گفته است من با تمامی

افسرانم وداع می‌کنم و برایشان آرزوی موفقیت دارم. صبح آن روز مردم عراق از خواب بیدار شدند و از تغییر دولت اطلاع یافتند. رادیوی تحریم شده رژیم بعث اعلام کرد که حزب قدرت را به دست گرفته است و حاکمیت رژیم فاسد افراد بی‌سواد، سودجو، جاسوس و صهیونیست پایان یافته است. داستان کودتا و نقش صدام از زبان خودش مسلماً داستانی پر حادثه است. صدام ادعا کرده است که در اوج نبرد و حمله به کاخ ریاست‌جمهوری، یاد گرفته چگونه باید با تفنگ روی تانک شلیک کند. او عمداً دربارهٔ نقش ***برزان التکریتی***[1] برادر ناتنی‌اش اغراق کرده است که برزان به همراه او در تانک بوده است. (تعداد بسیار زیادی از کسانی که در کودتای هفدهم جولای شرکت کردند، اهل تکریت بودند). براساس گفته کسانی که مأمور تصرف کاخ ریاست‌جمهوری بودند، در آن زمان فقط دو گلوله تانک شلیک شد، آن هم به دلیل اینکه به اشتباه اعلام کردند عارف قصد مقاومت دارد. دیگر گلوله‌های شلیک شده در این کودتا، آنهایی بود که سربازان طبق سنت اعراب به نشان پیروزی آتش کردند.

رهبری حزب بعث می‌خواست که رهبری غیرنظامی در قدرت باشد ازاین‌رو صدام در لباس ارتشی و سوار بر تانک در صحنه ظاهر شد. صدام و دیگر بعثی‌ها ترجیح می‌دادند که کودتا را به تنهایی به انجام برسانند، اما در دوران کوتاه پس از سرنگونی عارف، به این نتیجه رسیدند، کودتا فقط با کمک نیروهای نظامی به موفقیت کامل خواهد رسید.

تشکیلات سرّی و امنیتی صدام ـ جهاز حنین ـ که برای مبارزه با «دشمنان مردم» به وجود آمده بود، می‌توانست با گردن‌کلفتی و قلدری دشمنان صدام را بترساند؛ اما در اداره کشور کاملاً ناتوان بود. در نتیجه این ناتوانی بود که رهبران حزب بعث تلاش کردند با فرماندهان نظامی که با نظر آنها همسو بودند، تماس برقرار کنند. برخی از این نظامیان همچون حردان التکریتی که عضو حزب بعث بود آمادگی خود را برای همکاری اعلام کرد، اما متقاعد کردن دیگران مدتی به طول انجامید.

---

1. Barzan al-Tikriti.

دو تن از افراد مهمی که برای کمک، به حزب بعث پیوستند ***عبدالرزاق نایف***[1]، قائم‌مقام رئیس سازمان جاسوسی ارتش و کلنل ***ابراهیم داود***[2]، فرمانده گارد جمهوری بودند. اگرچه کمک این افراد در موفقیت حزب بسیار مؤثر بود، اما هیچ یک از آنها رسماً عضو حزب نشدند و تعهدی نسبت به ایدئولوژی آن نداشتند. در حقیقت کمک این افراد به حزب فقط حاکی از فرصت‌طلبی آنها بود. با وجود رئیس‌جمهور ضعیفی چون عارف، مسلم بود که دولت او به زودی افول می‌کند. نایف و داود هم به خوبی می‌دانستند بدون کمک آنها، کودتاچیان موفق نخواهند شد، به همین دلیل هر دو در قبال کمک به حزب، تقاضاهایی داشتند. نایف متقاضی سمت نخست‌وزیری بود و داود هم می‌خواست وزیر دفاع شود.

طبیعت مرموز و جو توطئه‌آمیز بغداد طوری بود که حتی رئیس‌جمهور عارف هم که از مسائل سیاسی روز بی‌اطلاع بود، تشخیص داد که توطئه‌ای در شرف وقوع است. در بعدازظهر روز شانزدهم جولای، عارف، نایف و داود را به کاخ ریاست‌جمهوری فراخواند و از آنها دربارهٔ صحت شایعه‌های مربوط به کودتای قریب‌الوقوع سئوال کرد. این مسأله برنامه دقیق کودتاچیان را تا حدی دچار آشفتگی کرد.

نایف و داود هر دو اظهار بی‌اطلاعی کردند و برای اثبات وفاداری خود به رئیس‌جمهور زانو زدند و دست او را بوسیدند. هنگامی که بعثی‌ها از این مسأله مطلع شدند، در نشستی اضطراری و به درخواست بکر در منزل او گرد هم آمدند. اگر قرار بود همه‌چیز طبق برنامه پیش رود، کودتاچیان مجبور بودند خیلی سریع وارد عمل شوند و باز هم برای کسب موفقیت کودتا حضور نایف، داود و دیگر فرماندهان نظامی ضروری بود.

به این ترتیب بعثی‌ها مجبور شدند علی‌رغم میلشان با تقاضای نایف و داود موافقت کنند. صدام هم که گفته می‌شود در آن جلسه حضور داشته، با این تصمیم موافق بوده است. او در صحبت‌هایش خطاب به اعضای حاضر در جلسه گفته است: «من متوجه هستم که این دو فرمانده نظامی به ما تحمیل شده‌اند، اما در این اوضاع

---

1. Abdul Razzak Nayif.
2. Ibrahim Davud.

چاره دیگری نداریم. ما با آنها همدست می‌شویم، اما در زمان کودتا و یا کمی پس از آن آنها را از میان برمی‌داریم. من خودم داوطلب انجام این کار هستم.» استالین هم به این خوبی نمی‌توانست صحبت کند!

کودتای ماه جولای در حقیقت یک کودتای نظامی بود نه یک انقلاب مردمی و مردم عراق نیز همچنان محتاط بودند. آنها هنوز خشونت‌های خونبار حکومت کوتاه بعثی‌ها را در سال ۱۹۶۳ از یاد نبرده بودند و دربارهٔ رژیم جدید چندان اشتیاقی از خود نشان ندادند؛ چرا که منتظر بودند ببینند چه کسی قدرت را به دست می‌گیرد و شانس بقای او چقدر است. بنابراین پس از دو هفته مشخص شد که کودتای نظامی فقط مقدمه‌ای برای تغییرات بیشتر در رژیم بوده است. صدام و دیگر کودتاچیان سوار بر تانک به کاخ ریاست‌جمهوری رفتند تا از پایبندی نایف و داود اطمینان حاصل کنند و موقعیت خود را در دولت جدید هرچه زودتر استحکام بخشند. قرار بر این شد که افراد نایف و داود قدرت را به دست گیرند و در این مرحله بکر و صدام حسین مصمم بودند با همکاری یکدیگر شر آن دو را کم کنند.

سرانجام دقیقاً پس از کودتا، ژنرال احمد حسن البکر به ریاست‌جمهوری عراق انتخاب شد و نایف و داود به ترتیب در سمت نخست‌وزیر و وزیر دفاع قرار گرفتند. بکر که دبیر اول حزب بعث هم بود، وظیفه دیگری را هم عهده‌دار شد. او به ریاست ***شورای فرماندهی انقلاب*** (RCC)[1] برگزیده شد. این شورا یک روز پس از کودتا تشکیل شد و قدرت قانونگذاری و اجرایی بالایی داشت. حزب بعث با شعار جنگ علیه کمونیسم پیش آمده بود و خیلی زود توانست کشور را تحت پوشش یک حزب واحد درآورد. ممکن است صدام در مقام عضو بلندپایه حزب، از اینکه در کابینه پستی به او محول نشد، دلسرد شده باشد. اما او را به سمت مسئول امنیت ملی برگزیدند؛ وظیفه‌ای که برای بقای دولت جدید بسیار مهم و حیاتی بود. صدام که در ایجاد تشکیلات شبه‌نظامی جهاز حنین تجربه بسیار کسب کرده بود، برای این کار مناسب‌ترین

---

1. Revolutionary Command Council.

فرد بود. با روی کار آمدن حزب بعث، این تشکیلات منحل شد تا دستگاه کارآمدتری جایگزین آن شود. صدام اگرچه از مقامات رسمی نبود، اما موقعیتش در دستگاه امنیت ملی به او قدرتی داد که سرانجام او را به ریاست‌جمهوری رساند.

چند روزی از کودتا نگذشته بود که بین بکر و نایف بر سر قدرت کشمکش درگرفت. هر دو معتقد بودند که اکنون بدون کمک نیروی یکدیگر می‌توانند کشور را اداره کنند. به نظر می‌رسد نایف و داود که هر دو از افسران باسابقه بوده و در دستگاه نظامی عراق بسیار شناخته شده بودند، برگ برنده را در اختیار داشتند. بکر سعی کرده بود با زیرکی و سیاست در براندازی حکومت عارف، نایف و داود را با خود همراه کند. او به سعدون التکریتی و سعدون غیدان مأموریت داده بود که نیروی خود را به کار گیرند و این دو نظامی را متقاعد کنند. تکریتی و غیدان آنها را متقاعد کردند که دولت جدید توسط نظامیان اداره خواهد شد و اعضای حزب بعث فقط در حاشیه می‌مانند. در چنین شرایطی بود که نایف و داود قبول کردند در کودتا شرکت کنند.

اما بکر به محض رسیدن به قدرت مصمم بود با از میان برداشتن نایف و داود، قدرت را به بعثی‌ها بسپارد. نایف و داود مهارت و قدرت برترِ تشکیلات بعثی‌ها را دست کم گرفته بودند. بکر حاضر بود افراد نظامیی که از اعضای حزب بعث بودند ـ مانند حردان التکریتی ـ را در دولت جدید وارد کند و در روزهای پس از کودتا سعی کرد با به خدمت گرفتن صد افسر بعثی در گارد جمهوری و دیگر پست‌های کلیدی، نفوذ نظامی حزب بعث را افزایش دهد. در این میان، صدام مشغول برپایی سازمان امنیتی حزب بعث و واحدهای شبه‌نظامی آن بود. او معتقد بود این اقدامات در حفظ دولت بسیار ضروری است.

در روز ۲۹ جولای، داود، که تعبیر اشتباهی از موقعیت بغداد داشت، به منظور بازرسی گروه‌های عراقی که در اردن مستقر بودند، بغداد را ترک کرد. این گروه‌ها افراد پادگانی در عراق بودند که برای حفاظت از مرز اردن در زمان جنگ شش روزه با اسرائیل، به آن منطقه فرستاده شدند. بکر و صدام برای اجرای نقشه‌شان از غیبت داود استفاده کردند.

یکی از شرح‌حال‌نویسان صدام می‌نویسد: «صدام احساس می‌کرد که حضور عبدالرزاق نایف در دولت مانع بزرگی است.»

با اینکه روز قبل از کودتا صدام در خانه بکر قول داده بود به تهدیدهایش علیه نایف عمل کند، اما در عمل بسیار محترمانه‌تر رفتار کرد. در روز ۳۰ جولای، یک روز پس از آنکه داود به اردن رفت، بکر، نایف را برای صرف ناهار به کاخ ریاست‌جمهوری دعوت کرد. پس از صرف ناهار، صدام با تفنگی در دست به همراه سه نفر از افراد گارد امنیت ملی ناگهان به اتاق بکر وارد شدند. نایف با دیدن رولور در دست صدام، دستهایش را روی صورت قرار داد و فریاد زد: «من چهار فرزند دارم.» صدام بسیار مسالمت‌آمیز رفتار کرد. او گفت: «اگر عاقلانه رفتار کنید، برای فرزندانتان اتفاقی نمی‌افتد.» سپس دلیل این اقدامش را این گونه بیان کرد: «می‌دانید، شما با زور در این انقلاب وارد شدید و مانعی بر سر اهداف حزب هستید. باید فوراً عراق را ترک کنید.» مشخص نیست از میان برداشتن نایف دقیقاً تصمیم چه کسی بوده است. شرح‌حال‌نویسان صدام می‌گویند که این اقدام با تصمیم صدام انجام شده است. اما بیشتر افراد باقی‌مانده که در کودتا شرکت داشتند می‌گویند بکر تصمیم‌گیرنده بوده و صدام فقط مأمور انجام آن بوده است. نایف در یکی از سفارتخانه‌های عراق مشغول به کار شد و صدام او را راهی کرد. هنگام ترک کاخ برای احتیاط صدام تفنگی را در جیبش پنهان کرده بود تا مبادا نایف سعی کند با افراد گارد تماس برقرار کند.

گزارش‌های رسمی از نقش صدام در از میان برداشتن نایف چنین می‌گویند: «او به نایف هشدار داد که تفنگی در جیب دارد و با دیدن کوچک‌ترین نافرمانی به او شلیک خواهد کرد.» او از برخی همدستانش درخواست کرد که برای حفاظت از جان رئیس‌جمهور احمد حسن البکر در کاخ بمانند. صدام تمام راه را تا پایگاه نظامی رشید در کنار عبدالرزاق نایف نشسته بود. هواپیما در انتظار آنها بود. پس از آنکه هواپیما به پرواز درآمد، صدام احساس کرد اشک در چشمش جمع شده است. با یک تیر هم می‌شد از دست نایف خلاص شد. اما تقدیر بر آن بود که از آغاز تا پایان عملیات حتی یک تیر هم شلیک نشود.

البته صدام از جدایی نایف ناراحت نبود بلکه از اینکه همه چیز به خوبی پایان یافته بود احساس راحتی می‌کرد. آشفتگی اوضاع پس از ***عزل نایف***[1] در روز ۳۰ جولای نشان داد که اعضای حزب بعث از خطر بزرگی نجات یافتند. اگر نیروهای وفادار به نایف و یا داوود از آنچه در شرف وقوع بود، اطلاع می‌یافتند، حتماً وارد عمل می‌شدند و حمام خون دیگری به راه می‌انداختند (اتفاقی که در سال ۱۹۶۳ هنگام براندازی قاسم از قدرت روی داد.) در بین نظامیان داوود از حمایت بسیار برخوردار بود و اگر بعثی‌ها می‌خواستند به نیروی شبه‌نظامی تعلیم دیده صدام تکیه کنند، تاریخ عراق به شکل دیگری رقم می‌خورد. اما شانس با آنها یار شد و بعثی‌ها موفق شدند. نایف به مراکش تبعید شد. (البته او خود مایل بود به بیروت و یا الجزیره برود، اما این احتمال وجود داشت که ـ به دلیل جو سیاسی در این دو شهر ـ برای خود هواخواهانی پیدا کند و کودتایی را علیه بعثی‌ها ترتیب دهد. ازاین‌رو با پیشنهاد نایف موافقت نکردند.)

ژنرال **حسن نقیب**[2]، فرمانده نیروهای عراقی، داود را در اردن دستگیر کرد، او را با هواپیمای نظامی به بغداد فرستاد و از آنجا نیز به عربستان سعودی تبعیدش کردند. وجود نایف تهدید بزرگی برای بعثی‌ها بود، آن چنان که ده سال بعد ـ پس از اینکه از یک سوءقصد در سال ۱۹۷۳ جان سالم به در برده بود ـ در سال ۱۹۷۸ به دستور صدام در لندن به قتل رسید.

سرانجام شاخه غیرنظامی بعث، پس از میان برداشتن نایف و داود توانستند کاملاً قدرت را به دست گیرند. بکر با تقبل دو وظیفه دیگر به موقعیت خود ثبات بیشتری بخشید. بکر در این زمان ریاست‌جمهوری، نخست‌وزیری و فرماندهی کل قوا را برعهده داشت.

تاریخ‌نگاران این زمان را با نام «مرحله دوم» یاد می‌کنند. در این مرحله بود که تکریتی‌های حزب بعث برای خود شاخه‌ای مستقل تشکیل دادند. علاوه بر بکر، بسیاری از پست‌های کلیدی در اختیار تکریتی‌ها بود. برای مثال

---

۱. عزل نایف به کودتای اصلاحی معروف شد.

2. Hassan Naquib.

حردان التکریتی که در کودتای شاخه غیرنظامی حزب بعث در سال ۱۹۶۴ بسیار مؤثر ظاهر شده بود، به وزارت دفاع برگزیده شد. همچنین عبدالکریم الشیخلی، «دوقلوی صدام» هم که در ترور نافرجام قاسم در سال ۱۹۵۹ شرکت داشت و همراه با صدام در قاهره در تبعید به سر می‌برد، مسئولیت وزارت امورخارجه عراق را به عهده گرفت.

حتی خیرالله هم با اینکه عضو حزب بعث نبود به عنوان شهردار بغداد انتخاب شد. بیشتر پست‌های مهم در اختیار تکریتی‌ها قرار گرفت و تعجب‌آور این بود که بیشتر این افراد با صدام ارتباطی نزدیک داشتند. اما جالب‌ترین انتصاب، به صدام مربوط می‌شود. با اینکه صدام به گفته شرح‌حال‌نویسانش، برای از میان برداشتن نایف و داود نقشی مهمی ایفا کرده بود، اما تنها عضو گروه کودتاچیان بود که سمتی در دولت به او اعطا نشد.

صدام را به عنوان *نایب رئیس شورای فرماندهی انقلاب*[1] انتخاب کردند. RCC هیأت مهمی بود که دولت را زیرنظر داشت. به اصرار صدام انتخاب او به این سمت علنی نشد. سکوت صدام ممکن است به دلیل سن کم او بوده باشد ــ سن صدام جوان در آن زمان باید ۲۹ تا ۳۱ ساله بوده باشد ــ اما احتمال بیشتر آن است که صدام قصد داشته تا وقتی که از موفقیت کودتا و سرنگونی عناصر مخالف دولت اطمینان کسب نکرده، در کناری باشد و به فعالیت‌هایش ادامه دهد. شرح‌حال‌نویسان او می‌نویسند: «صدام وظیفه خود را در به قدرت رساندن حزب انجام داده بود و به همین دلیل هم از قبول پستی دولتی امتناع کرد.»

شواهد دیگری هم وجود دارد که مبنی بر عدم معروفیت صدام در آن زمان است. در جریان کودتا و پس از آن، دیپلمات‌های غربی مستقر در عراق، گزارش‌های مفصلی از وقایع احتمالی در عراق تهیه می‌کردند و به غرب می‌فرستادند؛ ولی در این گزارش‌ها، اسمی از صدام نبود.

اما قتل یک وکیل در بغداد که در سپیده‌دم روز هفدهم جولای به وقوع پیوست،

1. RCC Revolutionary Command Council.

حقایق دیگری را درباره وظیفه واقعی صدام روشن می‌کند. کودتا بدون خونریزی انجام شد، اما در این میان یک استثنا وجود داشت و آن هم قتل **حارث ناجی شوکت**[1] بود که در خانه‌اش در بغداد به انجام رسید.

در ابتدا کسی نمی‌فهمید چرا شوکت را کشته بودند. او مردی با خانواده‌ای محترم از طبقه متوسط بود و مدت کوتاهی نیز عضو حزب بعث بود. اما به طور مستقیم در جریان کودتای ماه جولای شرکت نکرد. او نه طرفدار اجرای کودتا و نه مخالف آن بود. تحقیقات نشان داد که او به دستور صدام و به دست نیروی امنیتی تازه شکل یافته‌اش کشته شده است. سپس روشن شد که هنگام آزادی صدام از زندان در سال ۱۹۶۶، شوکت پرونده‌ای در دست داشته و درصدد بوده است بیست هزار دینار ـ که پول کمی هم نبوده ـ را به حزب برگرداند. صدام نزد شوکت می‌رود و از او می‌خواهد پول را به او بدهد. او ادعا کرده پول را برای بازسازی حزب احتیاج دارد. با وجود این شوکت تقاضای او را رد می‌کند و می‌گوید که این وجه به گروهی از جناح چپ تعلق دارد. صدام این رفتار را هیچگاه فراموش نکرد و به محض استقرار دولت بعثی از او انتقام گرفت.

بنابه گفته یکی از دیگر فعالان حزب که در آن زمان با صدام کار می‌کرد این رفتار معمول صدام بوده است. او می‌گوید: «صدام با نظریه‌پردازی کاری نداشت. او فرد خشنی بود که برای انجام مأموریت‌های پلید انتخاب می‌شد. در حزب هیچ کس او را جدی نمی‌گرفت و البته این بزرگترین اشتباه ما بود و به همین دلیل هم توانست در پشت پرده و در سکوت به فعالیت بپردازد و در آخر هم همه ما را مقهور کند.»

سعدون شاکر، ارتشی فراری، که در سال ۱۹۶۶ با ماشینش صدام را از زندان فراری داد و بعدها به عضویت RCC درآمد، از دیگر خشونت‌های صدام می‌گوید. او به یاد دارد که در اولین روز کودتا، صدام تصمیم گرفت نایف را از سر راه بردارد. صدام در برنامه‌ریزی‌های اولیه از شاکر درخواست کرد که برای ترور نایف، ده نفر از اعضای حزب را در نظر داشته باشد تا در صورت لزوم از آنها استفاده کند. نایف علاوه بر

---

1. Harith Naji Shawkat.

حکومت ناخوانده بعثی‌ها، از مسأله دیگری هم ناراحت بود. او با نیروهای خارجی در تماس بود و احتمال داشت در امور کارشکنی کند. صدام هم که خود با سیا ارتباط داشت، نمی‌توانست اجازه دهد کسی رازش را برملا کند. شیوه کار صدام اصلاً پیچیده نبود، اما در رژیم بکر بسیار کارآمد بود.

ازاین‌رو صدام علی‌رغم سن کمش و حضور افراد بسیار باتجربه‌تری همچون ژنرال حردان التکریتی، به سمت نایب رئیس RCC انتخاب شد. صدام که در جوانی نتوانسته بود از طریق ورود به آکادمی نظامی راه پیشرفت را طی کند، از این انتخاب بسیار خشنود بود.

او شاهد بود که رقبایی مثل تکریتی، از موقعیت و درجه نظامی خود در جهت نیل به اهداف سیاسی خویش بهره می‌برند. با این حال بکر که از نظر کنترل نظامی موفقیت بیشتری یافته بود، به کسی احتیاج داشت که به غیرنظامیان بپردازد. کسی که تضمین کند خفقان نظامی اخیر بر سیاست عراق از بین رفته است. حتی اگر بکر در انتخاب صدام شک داشت، حضور خیرالله طلفاح تمام مشکلات را حل می‌کرد. او که دوست و از وابستگان بکر بود، از هر فرصتی برای تعریف از خواهرزاده خود استفاده می‌کرد. خیرالله که به تازگی شهردار بغداد شده بود، دائماً به بکر می‌گفت: «صدام پسر خود توست. به او اعتماد کن. خانواده‌ات باید از تو محافظت کنند نه ارتش و حزب. ارتش‌ها و احزاب در این کشور تغییر جهت می‌دهند.»

با در نظر گرفتن معیارهای مختلف، پیشرفت صدام از زندان تا رسیدن به مقام رهبری انقلابی، قابل توجه است. پشتیبانی‌های پدرانه بکر و تشکیلات امنیتی او، صدام را در یک قدمی هدف نهایی‌اش قرار داد. جاه‌طلبی عمیق و هدفمندی او باعث شد بر کمبودهای دوران کودکیش غلبه کند و در چنین سنی به بالاترین تشکیلات انقلابی عراق راه یابد. هیچ یک از افرادی که کودتای سال ۱۹۶۸ را ترتیب دادند مثل صدام، روستازاده‌ای یتیم نبوده و همگی تحصیل کرده بودند. از زمانی که در اواسط دهه ۱۹۵۰ صدام به همراه داییش به بغداد رفت، به جز گانگستری و بقای سیاسی، هنر دیگری نیاموخته بود. اصول فردیی که صدام به آن اعتقاد

داشت، نوعی میهن‌پرستی ذاتی بود که به نفرت از بیگانگان تبدیل شده بود. این حس را خیرالله در او به وجود آورده بود. او همچنین عمیقاً اعتقاد داشت که موفقیت سیاسی در عراق فقط با به دست آوردن قدرت مطلق ـ از هر طریق ـ امکانپذیر است. سقوط دولت بعث به دلیل اختلاف‌های داخلی در اواخر سال ۱۹۶۳ و اوایل سال ۱۹۶۴ شرایط را حتی در زمان زندانی شدن صدام و پس از آن به نفع او پیش برد.

بزرگ‌ترین گام سیاسی در این زمان، تیره شدن روابط احزاب عراقی و سوری بود که در ماه فوریه سال ۱۹۶۶ شکل گرفت. در این زمان شاخه مارکسیستی حزب بعث طی یک کودتای نظامی در دمشق قدرت را در دست گرفت.

میشل عفلق و دیگر رهبران باسابقه حزب، دستگیر شدند و فرماندهی ملی حزب که کنترل حزب بعث را در تمامی کشورهای عرب ـ از جمله عراق ـ به عهده داشت، در نتیجه این اتفاقات منحل شد. موفقیت مارکسیست‌ها در سوریه، اعضای حزب عراق را از سازماندهی مجدد کمونیست‌ها در عراق نگران کرد و در این حال هم دولت جدید سوریه صراحتاً اعلام کرد که حزب بعث را در تمامی کشورها تحت انقیاد و نفوذ خود در خواهد آورد.

اجرای دستورات کمونیست‌ها در سوریه، از نظر ملی‌پرستانی چون بکر و صدام غیرقابل تحمل بود. ازاین‌رو صدام پس از فرار از زندان، به تشکیل گروهی با عنوان کنگره فوق‌العاده منطقه‌ای، اقدام کرد. این کنگره در ماه سپتامبر سال ۱۹۶۶ در بغداد شروع به کار کرد. تشکیل این کنگره نقطه عطفی در تاریخ حزب بعث به شمار می‌آید؛ زیرا در این زمان حزب بعث عراق، رسماً همکاری خود را با حزب بعث سوریه قطع کرد. این جدایی باعث تیره شدن روابط بین رقبای سوری و عراقی شد.

این کنگره از اجرای فرمان‌های سراسری صادره از مقر فرماندهی حزب در دمشق سر باز زد و سیستم دستورات منطقه‌ای را در کشورهای عضو جایگزین آن کرد.

نظام دستورات منطقه‌ای جای دو نظام رقیبِ فرماندهی کل در عراق و سوریه ـ که مدعی رهبری احزاب بعث در جهان عرب بودند ـ را گرفت.

بعثی‌های عراقی پس از این مخالفت شدید در ماه فوریه سال ۱۹۶۸، حاکمیت برتر خود را به رسمیت شناختند. بکر، دبیرکل فرماندهی شد و صدام هم به معاونت او برگزیده شد.

صدام نه تنها در استقلال حزب بعث عراق نقش مهمی داشت، بلکه بار دیگر با کمک بکر به مدت دو سال، تا سال ۱۹۶۸ به بازسازی حزب کمک کرد و به پاکسازی باقیمانده احزاب چپی پرداخت. او تشکیلات جهاز حنین ـ شاخه شبه‌نظامی نئونازی حزب ـ را تکمیل کرد. طراح اصلی جهاز حنین، عبدالکریم شیخلی بود. به پیشنهاد او شاخه شبه‌نظامی حزب بعث تشکیل شد و خودش مایل بود صدام اجرای آن را به عهده گیرد.

این تشکیلات زیرنظر صدام فعالیت می‌کرد و از گروه‌های مجزایی تشکیل شده بود که افراد مورد اعتماد حزب بودند و هر گروه به طور مجزا و مستقل دستورات را اجرا می‌کرد. بسیاری از افرادی که صدام در جهاز حنین استخدام کرد آنهایی بودند که در اتاق‌های شکنجه قصر النهایه در سال ۱۹۶۳ با او کار کرده بودند. این اقدامات نشان می‌داد چگونه حزب بعث تحت نظر صدام پا می‌گرفت. برای مثال هر سه برادر ناتنی صدام ـ برزان، سبعاوی و وطبان ـ در اردوگاه‌های آموزشی صدام به یادگیری فنون تیراندازی و آدم‌ربایی مشغول بودند. یکی دیگر از مسئولان جهاز حنین، سعدون شاکر بود. شاکر دوست صدام و راننده ماشینی بود که صدام با آن از زندان فرار کرد.

مسائل حزب بعث، با فرماندهی بکر و صدام، بیشتر به مسائل خانوادگی شباهت داشت و هدف اصلی صدام نه به قدرت رسیدن، بلکه در قدرت ماندن بود.

در زمان سازماندهی جهاز حنین ـ که بعدها صدام را به یکی از افراد برجسته دولت بعثی تبدیل کرد ـ او از نظر اجتماعی همچنان دچار مشکل بود.

کم‌رویی او باعث می‌شد نتواند با دیگر اعضای حزب ارتباط برقرار کند. او اگرچه قدبلند و قوی هیکل بود، اما لهجه دهاتی و طرز صحبت عامیانه، خشن و بی‌ادبانه‌اش باعث می‌شد بین خود و همکاران بغدادیش، تفاوت زیادی احساس کند.

همکاران صدام در حزب بعث ـ که در آن زمان او را می‌شناختند ـ

به یاد می‌آورند که صدام کمتر در جمع صحبت می‌کرد و در معدود دفعاتی که به سخنرانی پرداخت، در صحبت‌هایش فقط کمونیست‌ها را محکوم می‌کرد. همسر او ساجده (که پسر دوم صدام را حامله بود «قصی[1]») اغلب در این مواقع همراهی‌اش می‌کرد.

به طور کلی ساجده زنی فراموش شده بود که در خانه به مراقبت از پسر کوچکش می‌پرداخت. در حالی که شوهر او از هر لحظه برای ترقی در کارش استفاده می‌کرد، ساجده و عدی بیشتر اوقات را در منزل خیرالله به سر می‌بردند.

صدام پس از فرار از زندان در منزل دوستانش ازجمله عبدالکریم شیخلی و دیگر فعالان حزب مخفی شد. او حتی پس از رفع خطر، برای حفاظت از خودش در برابر حملات انتقام‌جویانه در منزل دوستانش باقی ماند؛ البته این سیاستی بود که صدام حتی پس از به قدرت رسیدنش ادامه داد. برای مثال می‌گویند که صدام در جنگ خلیج‌فارس در سال ۱۹۹۱ هر شب اقامتگاه خود را تغییر می‌داد. او که عضو تمام وقت حزب بعث بود، درآمد متوسطی داشت و پانزده دینار ـ سی دلار ـ حقوق می‌گرفت (این درآمد پس از کسر ۵ دیناری بود که تمامی اعضای حزب باید ماهانه پرداخت می‌کردند.). همچنین از طرف حزب به او ماشینی هم دادند. این ماشین فولکس واگنی قدیمی بود که در سال ۱۹۶۳ از کمونیست‌ها به غنیمت گرفته شده بود و صدام قرار بود به کمک آن به انجام وظایف حزبی‌اش بپردازد. بعدها به او یک مرسدس قدیمی دادند که آن را هم به همان شیوه به دست آورده بود.

صدام چند ماه پس از فرار از زندان در مخفیگاه به سر برد. اگرچه به نظر می‌رسید خود دولت هم در فرار او دست داشته است اما او هنوز باید مخفی می‌ماند. بنابراین تا رسیدن پاییز، رسیدگی به پرونده صدام، بی‌سروصدا متوقف شد و او توانست در بین مردم حضور یابد.

دیگر فعالان حزب صدام را مثل «پسر دوم» بکر می‌دانستند. تعداد کمی از آنها نسبت به صدام احترام قائل بودند، چراکه هنوز هم صدام را به خاطر حوادث

---

1. Qusay.

وحشتناک سال ۱۹۶۳ (که با نام حزب بعث انجام شد) مقصر می‌دانستند. اما بکر که سرکرده گروهی از نظامیان بود ــ بخصوص پس از آن که رئیس‌جمهور عارف در ماه آوریل سال ۱۹۶۶ به شیوه مرموزی در یک سانحه هوایی کشته شد ــ می‌توانست حزب را به قدرت برساند.

عارف با اقتدار حکومت کرد اما برادر او که جانشینش شد، هیچ قدرتی نداشت و به تدریج پایه‌های حکومتش سست شد. یکی از بعضی‌های هم‌عصر صدام اظهار داشت: «ما مطمئن بودیم که بکر بهترین کسی است که می‌تواند قدرت را در دست بگیرد. ما چون از بکر حمایت می‌کردیم، روابط او با صدام را زیرسئوال نبردیم.»

هم‌عصران صدام علاوه بر آنکه صدام را به عنوان فردی خشن می‌شناختند، دربارهٔ راحتی او در زندان هم مشکوک بودند. رئیس‌جمهور عبدالسلام عارف خشونت‌های کودتای سال‌های ۱۹۵۸ و ۱۹۶۳ را به یاد داشت و از نظر او بهترین راه مقابله با خشونت، اعمال خشونت بود. ازاین‌رو بانیان کودتا را به سختی مجازات کرد. کمترین مجازات این بود که دست و پای آنها را محکم می‌بستند و با شلنگ به بدن و کف پایشان می‌زدند. حتی آنها را به ماشین‌های ارتش می‌بستند و دور اردوگاه به روی زمین می‌کشیدند و تحت شکنجه‌های وحشیانه دیگری قرار می‌گرفتند؛ برای مثال الشیخلی جزء زندانیانی بود که به بدن او میخ فرو کردند. ولی با اینکه همدستی صدام با کودتاچیان کاملاً ثابت شده بود، هیچ یک از این شکنجه‌ها در مورد او انجام نشد. این رفتار مهربانانه وفاداری او را به حزب زیرسئوال برد.

به طوری که پیشتر هم اشاره شد، صدام با در اختیار داشتن اسامی کمونیست‌ها که سازمان سیا در اختیار او گذاشته بود، در قتل بسیاری از آنها و در پاکسازی سال ۱۹۶۳ ، دست داشت. احتمال دارد که او در این زمان با افراد برجسته دولت عارف هم ارتباط برقرار کرده باشد. صدام نظریه‌پرداز نبود و همیشه برای بهبود موقعیت خود، به دنبال مقامات ارشد بود و سعی داشت که همراه آنها باشد. شاید صدام علیه همکاران بعثی خود و به نفع دولت عارف، جاسوسی می‌کرده است و یا حتی او برای دولت امریکا و یا دولت بریتانیا به عنوان جاسوس فعالیت داشته است (البته

با توجه به روابط صدام با سیا در قاهره، این احتمال بیشتر دربارهٔ سیا می‌توانست صحیح باشد).

تمامی هم‌عصران او در حزب بعث بر این باور بودند که در دوران زندان، یک قدرت خارجی به نفع او در کار بوده است. باز هم یک مسأله دیگر، شبهاتی را که دربارهٔ وفاداری صدام وجود داشت، بیشتر کرد. او پس از زندان با ***رابرت اندرسون***[1]، تماس برقرار کرد. اندرسون کارشناس سیا بود که برای نظارت بر تلاش دولت شوروی به منظور تصاحب ذخایر نفت عراق مرتباً به بغداد می‌آمد.

پرونده اندرسون در عراق پرونده‌ای سنگین بود و سرانجام هم مردم علیه او تظاهرات کردند. آنها فریاد می‌زدند: «اندرسون به کشورت برگرد.»

این مأمور سیا پس از تشکیل حکومت کمونیستی در سوریه، بسیار مشتاق بود تا دولتی غیرکمونیستی را در عراق استوار ببیند. بنابراین جزوه‌هایی تهیه کرد و توسط شبه‌نظامیان صدام، در بین مردم پخش کرد. ماهیت دقیق همکاری صدام و اندرسون مشخص نبود اما اقدام دیگر او باز هم افراد حزب بعث را بیش از پیش سرگردان کرد. صدام به کنسول بریتانیا در شهر بصره نامه‌ای نوشت و در آن برای براندازی دولت عارف درخواست کمک کرد.

صدام غیر از انجام وظایف حزبی‌اش، تصمیم گرفت تحصیلات خود را به پایان برساند و به همین منظور در دانشکده حقوق بغداد ثبت‌نام کرد.

او در ماه سپتامبر سال ۱۹۶۶ در دانشکده نام‌نویسی کرد؛ در آن زمان پایان دوره دبیرستان ـ با هر درجه‌ای ـ برای ورود به دانشگاه کافی بود. تنها مدرکی که صدام می‌توانست ارائه کند، مدرک پایان دبیرستان بود که به همراه بعضی‌های دیگر در تبعید (قاهره) کسب کرده بود. افراد بسیاری در رشته حقوق ثبت‌نام کرده بودند و ازاین‌رو کلاس‌ها در دو شیفت برگزار می‌شد.

طولی نکشید که صدام استعداد خود را نه به عنوان یک دانشجوی ممتاز، در دانشکده نشان داد. صدام با اینکه فردی خجالتی بود، در محفل سیاسی دانشگاه

---

1. Robert Anderson.

پیشتاز شد. قدرت بدنی او و شخصیت محکم و آمرانه او بر کم‌رویی‌اش سرپوش گذاشت.

یکی از دانشجویان هم‌دوره او می‌گوید: «صدام در مقایسه با دانشجویان دیگر بسیار جنگ‌طلب و تندروتر بود. او لبریز از خشونت بود.»

علاوه بر این‌ها صدام به یک دلیل دیگر کاملاً متمایز از دیگران بود. چهار «محافظ» از افراد جهاز حنین، همیشه همراه او بودند و خودش همیشه اسلحه به همراه داشت.

چهار محافظ خشن او دائم در اطرافش بودند و به همین دلیل به نظر می‌رسید که فرد بسیار مهمی است. صدام به همراه محافظانش به رستوران دانشجویان پزشکی ـ مکانی که به آن علاقه داشت ـ می‌رفت. محافظان او افرادی قوی هیکل بودند. هیچ یک از دانشجویان اگر هم با عقاید او موافق نبودند، نمی‌خواستند با او به مشاجره بپردازند. او در دانشگاه تنها بعثی بود که چنین رفتاری داشت.

گروه محافظ صدام در بین دانشجویان به «صدامین» معروف بود. آنها بجز حفاظت رهبرشان در دانشگاه به امر دیگری نیز می‌پرداختند؛ این گروه افرادی که به عضویت شاخه راست حزب بعث (با رهبری بکر) درنمی‌آمدند، تهدید می‌کردند. گروه «صدامین» از بسیاری جهات به «قهوه‌ای‌پوش‌های» نازی شبیه بودند و به طور حتم مثل آنها از کمونیست‌ها و چپ‌ها هم نفرت داشتند. صدام از گروه «صدامین» به منظور ترس مخالفانش استفاده می‌کرد. آنها به منزل چپی‌ها حمله کرده و اموال آنها را غارت می‌کردند. بعضی مواقع هم با اسلحه خودکار منازل آنها را گلوله‌باران می‌کردند. از نمونه این اقدام‌ها می‌توان به ماجرای پاییز سال ۱۹۶۷ اشاره کرد. در این زمان صدام به کافه‌ای که بیشتر بعثی‌ها به آنجا می‌رفتند، وارد شد و اعلام کرد که یکی از اعضای چپی حزب بعث به نام **حسین حزبر**[1] را روی پل ***الجدیره***[2] در بغداد کشته است. صدام با غرور گفت: «من آنقدر او را زدم تا از تکان خوردن ایستاد. او را دیگر نخواهید دید.»

---

1. Hussein Hazbar.
2. Al-Jadiria.

اما برخلاف انتظار صدام، دیگر بعثی‌هایی که در کافه *بلدیه*[1] حضور داشتند وحشت‌زده به او اعتراض کردند و گفتند که این راه مناسبی برای حل اختلاف‌ها نیست. در جواب آنها صدام فقط با صدای بلند خندید و به همراه محافظانش کافه را ترک کرد. اعضای حزب بعث که در کافه بودند فوراً خود را به بیمارستان محلی رساندند. در آنجا حزبر را که به شدت زخمی شده بود، درمان می‌کردند. هر دو دستش شکسته و جمجمه‌اش ترک برداشته بود، او با وجود شدت جراحت‌های وارده، زنده ماند.

بعثی‌های دیگر سعی کردند تا آنجا که می‌توانند او را دلداری دهند. آنها گفتند از شیوه عمل صدام بیزارند. یکی از افراد حاضر گفت: «ما سعی کردیم به او بفهمانیم حزب به دنبال انجام چنین اعمالی نیست.» اما پس از آنچه بر او گذشته بود مشکل می‌توانست باور کند که دیگر اعضای حزب آدمکش و روانی نیستند و با صدام فرق دارند.

عملکرد خشونت‌بار صدام در شکل گرفتن کودتای سال ۱۹۶۸ نقشی مهم داشت. بدون شک این کودتا از اوضاع آشفته و نابسامان دنیای عرب، در روزهای پس از پیروزی بزرگ اسرائیل در جنگ شش روزه ماه ژوئن سال ۱۹۶۷، نشأت می‌گرفت.

نیروهای اعزامی عراقی (که برای شرکت در حمله کشورهای جمهوری متحد عرب با اسرائیل، در اردن مستقر بودند) بدون شلیک حتی یک گلوله برگردانده شدند. قبول پیروزی اسرائیل برای جهان عرب بسیار تلخ بود، چرا که عبدالناصر ادعا کرده بود که جمهوری متحد عرب با یک حمله می‌توانند صهیونیست‌ها ـ که البته منظور ناصر، اسرائیل بود ـ را از صفحه روزگار محو کنند. ناصر هیچ گاه این شکست را فراموش نکرد و در سال ۱۹۷۰، بدون جبران این شکست از دنیا رفت. در دیگر مناطق جهان عرب از دولت‌هایی که مسئول این شکست بودند، انتقاد بسیاری شد. با این شکست کنترل **نوار غربی غزه**[2]

---

1. Baladia.
2. West Bank, Gaza.

و **بلندی‌های جولان**[1] و **شبه‌جزیره سینا**[2] به دست صهیونیست‌ها افتاده بود. در عراق نیز رئیس‌جمهور (عبدالرحمان عارف) مورد انتقاد مردم خشمگین قرار گرفت.

بعثی‌ها منتظر بهانه‌ای بودند و شکست در جنگ شش روزه این فرصت را در اختیار آنها قرار داد. بکر نیز به همراهی صدام از پاییز سال ۱۹۶۷ مشغول طراحی برنامه هماهنگی بود که سرانجام به کودتای سال ۱۹۶۸ انجامید.

در ماه‌های آخر سال ۱۹۶۷، بعثی‌ها بارها علیه فساد رژیم، اعتصاب‌هایی را به راه انداختند. آنها به بی‌لیاقتی رژیم اعتراض می‌کردند و خواستار تغییر آن بودند. صدام در این اعتصاب‌ها ـ بخصوص اعتصاب‌هایی که در محوطه دانشگاه برقرار می‌شد ـ فعالانه شرکت می‌کرد. اما در یکی از اولین اعتصاب‌ها که به درخواست یک گروه مخالف دیگر انجام شد، صدام عملاً اعتصاب را به هم زد و در آن شرکت نکرد. به عقیده آنها، یک حزب موفق باید در کوچه و خیابان اعتبار می‌داشت؛ بنابراین هنگامی که احزاب مخالف مردم را به یک اعتصاب سراسری دعوت کردند، بعثی‌ها تصمیم گرفتند با آن مخالفت کنند. آنها اعتصاب‌کنندگان را وادار کردند که به سر کار برگردند و با این کار قدرت تشکیلاتی خود را نشان دادند.

صدام با حمایت محافظانش «صدامین» بهترین کسی بود که می‌توانست دانشجویان دانشگاه بغداد را به کلاس‌هایشان بازگرداند. یکی از دانشجویان آن زمان می‌گوید: «صدام به محوطه دانشگاه وارد شد و گلوله‌ای به هوا شلیک کرد و به این شکل دانشجویان را تهدید نمود. او به همراه صدامین به هر سو می‌دوید و دانشجویان را وادار می‌کرد به کلاس‌ها برگردند و درس را ادامه دهند. این روش او بسیار کارآمد بود و اعتصاب دانشگاه خیلی زود شکسته شد.»

با اعمال چنین شیوه‌هایی، حزب بعث توانست به مدت کوتاهی اصلی‌ترین حزب مخالف رژیم شود. اکنون آنهایی که با بر هم زدن اعتصاب‌ها توانسته

---

1. Golden Heights.

2. Sinai Peninsula.

بودند قدرت تشکیلاتی خود را نشان دهند، تصمیم داشتند با برپایی تظاهرات و اعتصاب‌های دیگری از طرف حزب بعث، قدرت سیاسی خود را نیز به نمایش بگذارند. در ماه‌های آغازین سال ۱۹۶۸ اوضاع سیاسی بغداد بسیار نابسامان بود و دولت عارف ناامیدانه سعی می‌کرد در قدرت بماند. در ماه آوریل سال ۱۹۶۸، سیزده نفر از افسران بازنشسته ارتش ـ که پنج نفر از آنها بعثی بودند ـ طی نامه‌ای به عارف از او خواستند نخست‌وزیر ***طاهر یحیی***[1] را برکنار کند. آنها همچنین خواستار ایجاد یک ساختار قضایی و تشکیل یک دولت جدید بودند. دولت عارف بسیار ضعیف بود و عارف به جای اینکه از اقتدار روزافزون بعثی‌ها نگران شود و در جهت سرکوبی آنها تلاش کند، به خواسته‌هایشان عمل کرد. یحیی حتی سعی کرد طی چند دیدار سرّی، بعثی‌ها را متقاعد کند تا با دولت توافق کنند. به دنبال پیشنهاد یحیی، در سال‌های ۱۹۶۶ تا ۱۹۶۸، بارها بکر و رهبری حزب بعث ـ که در حقیقت، یک حزب تحریم شده بود ـ در کاخ ریاست‌جمهوری با رئیس‌جمهور در تلاش برای استقرار دولتی متحد محرمانه دیدار و گفتگو کردند. دولت عراق در موضع ضعف قرار داشت و بکر و همدستانش، فقط به دنبال فرصت مناسبی برای اجرای کودتا بودند. در حقیقت اگر جنگ شش روزه پیش نیامده بود، این کودتا در تابستان سال ۱۹۶۷ به انجام می‌رسید.

در گیرودار این ناآرامی و اغتشاش، صدام نهایت تلاش خود را می‌کرد تا موقعیت خود را در حزب مستحکم کند. صدام که تا اینجا به خوبی پله‌های ترقی را طی کرده بود، تلاش کرد در هیأت رهبری حزب بعث انتخاب شود و در ملاقات ویژه مسئولان حزب که در ماه دسامبر سال ۱۹۶۷ در بیروت برگزار می‌شد، شرکت کرد. این نشست بلندپایه، نهمین کنگره سراسری حزب بعث در کشورهای عرب بود که در ظاهر به منظور حل بعضی از اختلاف‌های بین افراد چپی حزب در سوریه و راستی‌ها در عراق برگزار می‌شد. این بار تلاش صدام به نتیجه نرسید. صدام نمی‌توانست در این نشست

---

1. Tahir Yahya.

شرکت کند. دوست صمیمی او عبدالکریم الشیخلی که در این جلسه حضور داشت، صدام را برای عضویت در هیأت رئیسه جدید پیشنهاد کرد. اما سابقه اعمال صدام بخصوص در جریان تجدید ساختار حزب بعث عراق در سال گذشته، مانع او شد. نمایندگان حاضر نه تنها به او رأی ندادند، بلکه حاضر نشدند حتی اسم او را در لیست وارد کنند.

یکی از حاضران نشست بیروت، می‌گوید: «دلیل اصلی رد صدام بی‌اعتباری او بود و اینکه اعضای حزب از او متنفر بودند. در نظر اعضا، او یک جانی شرور بود. همچنین احتمال می‌رفت که با قدرت‌های خارجی در ارتباط باشد. او در حزب به جز بکر پشتیبان دیگری نداشت. هیچ کس نمی‌خواست به او رأی دهد. شیخلی می‌خواست با پیشنهاد صدام، به او لطفی کرده باشد اما با این کار فقط باعث تحقیر او شد. این شکست، غرور صدام را شدیداً جریحه‌دار کرد. البته او هیچگاه نتوانست این مسأله را فراموش کند. بنابراین کسانی که بر سر راه پیشرفت سیاسی او قرار گرفته بودند نیز به لیست انتقام او اضافه شدند» قبلاً در زندان بعضی افراد، صدام را به خاطر بی‌سوادی و طبقه اجتماعی خانواده‌اش تحقیر کرده بودند و صدام کینه‌توز هم منتظر فرصتی برای انتقام‌گیری بود.

در تابستان سال ۱۹۶۸ شرایط به نفع حزب بعث پیش می‌رفت و این گروه رفته رفته محبوب‌تر می‌شد. اجتماع افرادی که در ماه ژوئن، به مناسبت اولین سالگرد جنگ شش روزه در مرکز بغداد جمع شده بودند، به خوبی نشان داد که حزب، طرفداران بسیاری دارد. لازم به ذکر است که این اتفاقات همزمان با تظاهرات دانشجویان در اروپا و امریکا بود و در آن زمان دانشجویان انقلابی واقعاً باور داشتند که می‌توانند دنیا را متحول کنند.

در بغداد بخت با انقلابیون یار بود. در یکی از این تظاهرات در خیابان الرشید، سکویی برپا کردند و بکر به همراه صدام، شیخلی و پنج افسر بازنشسته ارتش برای مردم سخنرانی کردند. بکر در صحبت‌هایش از ضعف دولت‌های عرب در مقابله با اسرائیل انتقاد و ادعا کرد که جاسوسان اسرائیلی در

دستگاه آنها نفوذ کرده‌اند. به دلیل همین اتهام‌ها بود که وقتی بکر به قدرت رسید، به آزار و اذیت یهودیان پرداخت. آنقدر به سخنرانی او توجه شد که حتی فرماندهان پلیس (که برای برقراری نظم به آن مکان آمده بودند) به روی سکو رفتند و بکر را تحسین کردند.

این سخنرانی‌ها، رهبران نظامی کشور را هم ـ که پس از فروپاشی نظام پادشاهی عملاً کنترل کشور را در دست داشتند ـ تحت تأثیر قرار داد. آنها می‌دانستند یا باید از بعضی‌ها حمایت می‌کردند و یا در انقلابی که به طور حتم در پیش بود، باید کنار می‌رفتند و قدرت را به آنها می‌سپردند. ***ایاد علاوی***[1] که در آن زمان دانشجوی پزشکی و مسئول یکی از گروه‌های اجرایی کودتا بود، اظهار داشت که همکاری فرماندهان نظامی باعث شد،کودتا بدون خونریزی به انجام برسد. او می‌گوید: «فرماندهان گارد جمهوری، سرویس جاسوسی ارتش و فرماندهان واحدهای مهم نظامی در اطراف بغداد با ما همراه بودند. حداقل ۲۵ درصد از افسران، عضو حزب بعث بودند و حمایت آنها ما را از اجرای دقیق نقشه کودتا مطمئن ساخت.» علاوی مسئولیت یکی از سه گروه اجراکننده کودتا را در روز هفدهم جولای به عهده داشت. قرار بود یکی از این گروه‌ها که متشکل از افراد گارد جمهوری بود، صدام و تعدادی از بعضی‌های کاخ ریاست‌جمهوری را دستگیر کنند. در حالی که گروهی دیگر به رهبری **تیپ ده گارد**[2] مسئول کنترل اوضاع در مرکز عراق بودند. «گروه سوم هم باید ایستگاه‌های رادیو و تلویزیون و پل‌های اصلی بغداد را کنترل می‌کرد. در حین کودتا هیچ مقاومتی دیده نشد، زیرا همه می‌دانستند انقلابی در شرف وقوع است و منتظر زمان وقوع آن بودند.»

صبح روز بعد از کودتا، علاوی نزد صدام رفت. صدام با هیجان بسیار برای پخش برنامه به ایستگاه تلویزیونی می‌رفت. علاوی که رئیس کمیته دانشجویان حزب بعث بود، می‌گوید: «اکنون که به آن زمان فکر می‌کنم به نظرم می‌آید که ما صدام را

---

1. Ayad Allawi. 2. 10th Armored Brigade.

دست‌کم گرفته بودیم. ما تصور می‌کردیم صدام ضعیف‌ترین فرد در رهبری حزب است و به زودی کنار می‌رود. در حقیقت هیچ‌یک از ما حضور تکریتی‌ها را جدی نمی‌گرفتیم. در درجه اول می‌خواستیم حکومتی مدرن و دمکراتیک را در عراق به وجود آوریم. در آن زمان حتی تصور نمی‌کردم روزی صدام در عراق نقش مهمی ایفا کند! افرادی در حزب بودند که در سیاست تجربه بسیاری داشتند.»

در این زمان اوضاع حزب بعث چنین بود. هنگامی که بکر برای از میان برداشتن نایف اجرای کودتای اصلاحی را پیشنهاد کرد، کسی با او مخالفت نکرد.

به گفته علاوی «کودتای اصلاحی» ایده بکر بود، اما همگی افراد حزب از آن استقبال کردند. علاوی می‌گوید: «بکر تمام مراحل را خودش برنامه‌ریزی کرد. او می‌خواست فردی متواضع جلوه کند اما در حقیقت او مردی دو رو و یک خائن تمام‌عیار بود. همدستی غیرنظامیان بعثی با نایف از روی ناچاری بود و حال وقت جدایی فرا رسیده بود. یک ضرب‌المثل عراقی می‌گوید: بهتر است تا دشمن تو را به شام دعوت نکرده، تو او را به ناهار دعوت کنی.»

علاوی می‌افزاید: «دلیل دیگری هم وجود داشت که بعثی‌ها را به این جدایی ترغیب می‌کرد. می‌گفتند که نایف با قدرت‌های غربی رابطه دارد و ما اگر می‌خواستیم از حمایت مردم برخوردار باشیم، او باید از قدرت کنار می‌رفت.»

بکر با اجرای «کودتای اصلاحی» در روز سی‌ام جولای به قدرت رسید. پرداختن به مسأله سیا و «خارجیان» همانند مسائل یهودیان، از مشخصه‌های بارز حکومت او بود.

جوانانی که با بی‌تجربگی، از کودتای ماه جولای به امید برقراری حکومتی مدرن و دمکراتیک از حزب بعث حمایت کرده بودند، از این اقدام‌ها ابراز نارضایتی کردند. علاوی می‌گوید: «قبل از کودتا حزب بعث با خشونت بیگانه بود. تنها خشونتی که ممکن بود بعدها با آن روبرو شویم جنگ با اسرائیل بود.» علاوی بعدها رهبری یکی از احزاب مهم مخالف حزب بعث را با عنوان ***وفاق ملی عراق***[1]، به عهده گرفت.

1. Iraqi National Accord.

اما هیأت بلندمرتبه‌ای که صدام هم عضو آن بود اهداف دیگری را دنبال می‌کرد. طولی نکشید که اهداف عالی کودتا با کمک صدام به خشونت و خونریزی آلوده شد. صدام مظنون به ارتکاب تنها قتلی بود که در روز کودتا اتفاق افتاد. چهار ماه بعد *ناصر الهانی*[1] که مدت کوتاهی در تابستان سال ۱۹۶۸ وزیر امورخارجه نایف بود، به قتل رسید و دراین‌باره نیز به صدام مظنون بودند. هانی گزارش سیاسی خاصی نداشت.

پس از برکناری او عبدالکریم شیخلی یار همیشگی صدام جای او را گرفت. هانی به این اقدام صریحاً اعتراض کرد و اظهار داشت که حزب از اهداف خود دور شده است و به تعهداتش عمل نمی‌کند. او هم مثل نایف به داشتن رابطه با سیا مظنون بود و می‌خواست مطمئن شود که حزب بعث بدون توجه به سیاست و اعضای آن زیر سلطه شوروی نخواهند بود. عراقی‌ها به شدت نسبت به روابط سیاستمداران با قدرت‌های خارجی حساس بودند. چراکه (برای مثال) اگر هانی با سیا رابطه داشت، می‌توانست به راحتی از رابطه صدام و سیا در دوران تبعید در قاهره و پس از آن پرده بردارد. انگیزه هر چه بود، صدام می‌خواست از شر هانی خلاص شود. به همین منظور شب دهم ماه نوامبر گروهی مسلح به منزل او هجوم بردند، هانی را ربودند و با ضربه‌های چاقو به قتل رساندند.

علاوی که خودش چند بار هدف حمله تروریستی هواخواهان صدام قرار گرفته بود، گفت: «گروهی که هانی را به قتل رساند، همان باندی بود که توسط صدام اداره می‌شد. اعضای حزب بعث از قتل هانی به شدت خشمگین شدند. ما می‌خواستیم کشوری جدید بسازیم، نه اینکه به دوران خشونت بار گذشته بازگردیم. اما با وجود افرادی چون صدام در رأس گروه، تحقق چنین هدفی امکانپذیر نبود. صدام را هیچگاه به اتهام قتل محاکمه نکردند اما همه می‌دانستند هانی به دستور او به قتل رسیده است، زیرا دربارهٔ صدام بیش از حد می‌دانست. صدام شرکت در این قتل را انکار می‌کرد که البته قانع‌کننده نبود. وقتی از

---

1. Naser al-Hani.

او درباره این قتل سئوال می‌کردند او می‌گفت: «ناصر الهانی کسی نبود و از طرف او خطری حزب را تهدید نمی‌کرد. او نه سیاستمدار بود و نه رقیب،... ما اصلاً چرا باید او را می‌کشتیم؟»

مهم نیست دلیل این قتل چه بود، اما سرکوب وحشیانه کسانی که بر سر راه صدام قرار می‌گرفتند به تدریج حکومتی را پایه‌ریزی کرد که علامت مشخصه آن، «ترور» بود.

چهار

انتقام‌جو

دولت جدید در یک اقدام نمایشی، چهارده جاسوس را در ملاءعام بر دار آویخت. صبح روز ۲۷ ژانویه ۱۹۶۹، روز اعدام جاسوس‌ها، افراد پلیس، مرکز عراق را ترک کردند و آن را در اختیار فعالان حزب بعث قرار دادند.

افراد داوطلب با راهنمایی کمیسرهای برگزیده حزب بعث، چوب‌های دار را به فاصله‌های هفتاد متری به دور *میدان آزادی*[1] بغداد برپا کردند. نه نفر از محکومین یهودیان عراقی بودند و به جرم جاسوسی برای اسرائیل در یکی از جنجالی‌ترین دادگاه‌های عراق محاکمه شدند. به همین دلیل مسئولان نظام انتظار داشتند جمعیت زیادی برای دیدن مراسم اعدام به میدان بیایند و همچنین می‌خواستند مطمئن شوند تمامی حضار موافق اعدام هستند. به این منظور یکی از تعطیلات رسمی عراق برای اجرای مراسم انتخاب شد و وسیله رفت‌وبرگشت، برای انتقال حدود صد هزار نفر از روستائیان و کارگران به بغداد فراهم شد. هنگامی که محکومین را به سوی سرنوشت شومشان هدایت می‌کردند، مثل آن بود که در شهر جشنی برپاست و کارناوالی در حرکت است.

خانواده‌ها در باغچه‌های میدان آزادی به پیک‌نیک آمده بودند. برای کسانی که نتوانسته بودند در مراسم حضور یابند، تمامی مراسم به صورت زنده از رادیو، تلویزیون پخش می‌شد. درست قبل از اجرای مراسم اعدام، بکر و صدام حسین،

---

1. Liberation Square.

نماینده لایق او، در میان تشویق دانشجویان بعثی که در خیابان ایستاده بودند، در یک لیموزین روباز میدان را دور زدند. این واقعه وحشتناک ۲۴ ساعت به طول انجامید. پس از اجرای حکم اعدام، بدن قربانیان ـ از جمله یک پسر ۱۶ ساله ـ برای تماشا بر چوبه دار آویزان ماند.

یکی از شاهدان عینی این ماجرا تعریف می‌کند که مردم ساعت‌ها یکدیگر را برای تماشای اجساد به سمت آنها هل می‌دادند. «گردن آنها شکسته بود و بدنشان به اندازه سی سانتی‌متر بلندتر شده بود»

تلویزیون، شبه‌نظامیان و حامیان حزب را نشان می‌داد که در مقابل دوربین با شادی می‌رقصیدند. چند ساعتی بعد، بکر از سکویی بالا رفت و در حالی که اجساد «جاسوسان» پشت سرش بود، خطاب به جمعیت شاد حاضر در میدان سخنرانی پرشوری علیه صهیونیسم و امپریالیسم ایراد کرد.

او در این سخنرانی گفت: «ما بی‌رحمانه و با مشتی آهنین با استثمارگران و ستون پنجم‌ها یعنی دست‌نشاندگان امپریالیسم و صهیونیسم مقابله می‌کنیم.»

دیگر افراد برجسته حزب هم برای مردم سخنرانی کردند و این روستائیان را به آواز خواندن، انداختن آب دهان و سنگ‌پرانی به اجساد تشویق می‌کردند.

صالح عمرالعلی[1] که در جریان کودتای ۱۷ جولای سال قبل (همان‌طور که در فصل سوم اشاره شد) همراه صدام بود، دربارهٔ سخنرانی‌های پرشوری که از تریبون میدان آزادی پخش می‌شد صحبت می‌کند. علی «وزیر ارشاد» دولت بعثی و عضو شورای فرماندهی انقلاب (RCC) بود و اجرای حکم «جاسوسان اسرائیلی» را به عهده او گذارده بودند. علی شخصاً بر بازجویی آنها نظارت داشت و به اجرای محاکمه‌های نمایشی آنها کمک کرد.

«مردم شریف عراق! عراقِ امروز حضور خائنین، جاسوسان و ستون پنجمی‌ها را تحمل نخواهد کرد! شما ای اسرائیلی‌های سرراهی، امریکایی‌های امپریالیست و شما صهیونیست‌ها! خوب گوش کنید! ما از نیرنگ‌های پلیدتان پرده برمی‌داریم! عاملان شما را به مجازات می‌رسانیم! جاسوسانتان را به دار خواهیم آویخت، حتی اگر هزاران

---

1. Saleh Omar al-Ali.

نفر باشند! مردم شریف عراق! این تازه آغاز ماجراست! میادین بزرگ عراق اجساد خائنین و جاسوسان بسیاری را به خود خواهند دید! منتظر بمانید!»

اما اظهارات صدام مختصر و مفید بود. او اظهار داشت جاسوس‌ها به دار مجازات آویخته شدند «تا درس عبرتی برای مردم شوند.»

برای محاکمه و اعدام جاسوسان «اسرائیلی» در عراق تنها یک توضیح وجود دارد؛ اینکه عراقِ پس از انقلاب سال ۱۹۶۸ به شیوه استالین روی آورده بود.

صدام بدون شک از کمونیست‌ها تنفر داشت، اما تأثیر استالین بر شخصیت او غیرقابل انکار می‌بود. او از استالین آموخته بود چگونه دولتی تک‌حزبی به وجود آورد. حزب بعثی که در سال ۱۹۶۸ به قدرت رسید، در ساختار و عملکرد، شیوه‌ای کاملاً استالینی ـ مارکسیستی داشت. رعایت سلسله مراتب، انضباط و پنهانکاری از اصول اولیه و مشخصات برجسته دولت جدید بود. درست مثل اتحاد جماهیر شوروی، در عراق نیز حزب به قدرت رسید. ترفیع مقام فقط با طی سلسله مراتب حزبی ممکن بود، و این ترفیع ساختاری هرمی داشت. در قاعده این هرم ***سلول حزبی***[1]، و ***واحدهای همسایه***[2] قرار داشت. این دوگروه به ترتیب به رده‌های بالاتر بخش، گروه و بالاخره شاخه می‌رسیدند. در سال ۱۹۶۸، در هرم حزب بیست‌ویک شاخه وجود داشت (به‌ازای هر استان یک شاخه و بغداد هم ۳ شاخه داشت). در رأس هرم شورای فرماندهی منطقه (RCC) قرار داشت که بالاترین قدرت اجرایی و قانونگذاری کشور به شمار می‌رفت.

براساس قانون اساسی جدید، که از سوی بعثی‌ها در سال ۱۹۷۰ به تصویب رسید، شورای فرماندهی انقلاب ـ که صدام نایب رئیس آن بود ـ به عنوان عالی‌رتبه‌ترین هیأت در کشور شناخته شد. (این شورا در حقیقت همان گروه فرماندهی بعثی بودند که شورای فرماندهی منطقه‌ای زیرنظر آنها اداره می‌شد.)

شورای فرماندهی منطقه‌ای، قدرت اجرایی بسیاری داشت. برای مثال قادر بود به تصویب قانون و ابلاغ دستورات بپردازد. می‌توانست ارتش را بسیج کند و یا در تصویب بودجه دخالت کند، در قبول قراردادها نیز دخالت می‌کرد. می توانست اعلام

---

1. Individual Cells. 2. Neighbourhood.

جنگ کند و یا صلح را برقرار سازد. RCC همچنین کنترل همه‌جانبه امنیت ملی را برعهده داشت. در قانون اساسی قید شده بود که عزل و نصب اعضای RCC توسط خود شورا صورت می‌گیرد. این شورا به تنهایی اعضایش را انتخاب و یا اخراج می‌کرد و تمامی اعضای جدید باید از افراد شورای فرماندهی منطقه‌ای می‌بودند. از میان اعضای این شورا، صدام تنها کسی بود که بدون گذر از این سلسله مراتب، توسط بکر ـ که او را برای اجرای مأموریت‌های مهم برمی‌گزید ـ به رأس هرم رسید. بلافاصله پس از اینکه موقعیت بکر به عنوان حاکم عراق تصویب شد، صدام برای بقای تنها حزب حاکم در عراق تلاش خود را آغاز کرد. در واقع پس از موفقیت کودتای سال ۱۹۶۸، حزب بعث به هیچ عنوان حرکتی مردمی محسوب نمی‌شد. آمار نشان می‌دهد که تعداد اعضای حزب در اواخر سال ۱۹۶۸ از پنج هزار نفر تجاوز نکرد و از آنجا که رهبران این حزب همگی سنی مذهب و از اهالی تکریت بودند، به نظر نمی‌رسید که تمامی مردم به آنها توجه کنند. صدام از محدودیت‌ها و مشکلات حزب کاملاً آگاه بود و هنگامی که دست راست بکر شد، وظیفه شخصی خودش می‌دانست که تمامی مخالفان حزب و رقبای خودش را به طریقی از میان بردارد.

هم‌عصران صدام می‌گویند که او در این زمان به اصول استالینی پایبند بوده است. می‌گویند هنگامی که بکر او را به عنوان نایب رئیس شورای قدرتمند RCC منصوب کرد، به بکر گفته است: «به من قدرت دهید. من هم کاری می‌کنم حزب در قدرت بماند.» صدام که عاشق اسم و رسم بود، ترجیح می‌داد او را «***آقای معاون***»[1] خطاب کنند.

مثال دیگری که دیدگاه صدام را درباره نظام سیاسی عراق نشان می‌دهد گفته‌های صدام پس از به قدرت رسیدن حزب بعث می‌باشد:

«یک فرماندهی برتر انقلابی باید با قدرت برنامه‌ریزی کند و اجرای تمامی امور را به عهده بگیرد و نباید به احزاب سیاسی دیگر اجازه حضور دهد. فقط یک فرماندهی مطلق باید اداره تمامی ادارات دولتی و ارتش را به عهده گیرد.»

عراق کشوری کمونیست نبود، اما شیوه اداره کشور همان بود که از سوی استالین

---

1. Mr. Deputy.

برای اتحاد جماهیر شوروی اعمال می‌شد. مردم باید «تربیت می‌شدند» و خود را با حزب هماهنگ می‌کردند. رقبا باید از میان می‌رفتند و همچنین حس ترس همراه با احترام باید در دل‌های مردم عراق به وجود می‌آمد. صدام هم که مسئول دستگاه امنیت عراق بود، کارش را به خوبی می‌دانست. این موقعیت برای او فرصتی بود که با استفاده از افسران ارتش ـ که با او رقابت هم می‌کردند ـ خود را به درجات بالاتر حزب برساند. پاکسازی‌ها، تبلیغات و تلقین، مهارت‌هایی نیستند که مردان عمل به طور طبیعی آنها را کسب کنند. این مهارت‌ها را در چنته عروسک‌گردان‌های پشت صحنه مثل صدام می‌توان پیدا کرد.

اعدام «جاسوس‌های» صهیونیستی که در ماه ژانویه سال ۱۹۶۹ به انجام رسید، نشان داد چگونه دولت حزب بعث از محاکمه‌های نمایشی به منظور ارعاب مردم عراق و از میان برداشتن رقبای آنها در سطح وسیعی استفاده کرد.

به دنبال جنگ شش روزه، موجی از احساسات ضدصهیونیستی در جهان عرب به راه افتاد. نیروهای ارتش مستقر در اردن چند بار با اسرائیلی‌ها درگیر شدند و به زدوخورد پرداختند و دولت حزب بعث هم از این درگیری‌ها به عنوان بهانه‌ای برای مجازات جاسوس‌های صهیونیست و ستون پنجمی‌ها استفاده کردند.

هنگامی که در حمله هوایی اسرائیلی‌ها در ماه دسامبر سال ۱۹۶۸ ، شانزده عراقی کشته شدند، بکر مردم را به برپایی تظاهراتی ضداسرائیلی فراخواند و اجساد سربازان عراقی را در خیابان‌های شهر به نمایش گذاشت. او اعلام کرد: «ما با اعمال خائنانه ستون پنجمی‌های پست، حامیان جدید امریکا و اسرائیل، برخورد خواهیم کرد. آنها خودشان را در پشت ظاهر و شعارهایی، پنهان کرده‌اند که مردم عراق کاملاً از آن آگاه هستند.» بکر صحبتش را قطع می‌کرد و از مردم می‌پرسید: «شما چه می‌خواهید؟» و مردم در جواب می‌گفتند: «مرگ بر جاسوس‌ها، محاکمه تمامی جاسوس‌ها، بدون تأخیر!»

شرایط حاکم در بین مردم عراق، کاملاً به نفع صدام بود. وظیفه رئیس دستگاه امنیتی حزب بعث ـ صدام ـ بود که به پیدا کردن و از میان برداشتن «دشمنان کشور» بپردازد. در ماه اکتبر سال ۱۹۶۸ رژیم پس از پیدا کردن یک تیم جاسوسی

صهیونیست در بصره، اعلام کرد که شواهد غیرقابل انکاری وجود دارد که نشان می‌دهد این جاسوس‌ها به کشور عراق خیانت کرده‌اند. «کشف» این تیم جاسوسی البته با برنامه‌ریزی دقیق صدام و به منظور کنار زدن چند تن از رقبای مطرح او انجام گرفت. برنامه صدام برخلاف تصور، به اتهام‌های وارده به جاسوسان صهیونیست ارتباطی نداشت. ماجرا از دو سال قبل آغاز شده بود. دو سال قبل در پی کشته شدن یک جاسوس اسرائیلی در ***هتل شطورا***[1] در بغداد، دفترچه‌ای از او به دست آمد که در آن اسامی تعدادی از رهبران عراقی نوشته شده بود. در آن زمان، صدام هیچ اقدامی نکرد. اما پس از به قدرت رسیدن حزب بعث دفترچه را ارائه داد، با این تفاوت که این بار خود صدام اسامی تعداد دیگری را به دفترچه اضافه کرده بود. بیشتر این افراد کسانی بودند که صدام می‌خواست آنها را از سر راه بردارد. یکی از این قربانیان سعدون غیدان، فرمانده گردان تانک گارد ریاست‌جمهوری بود که در کودتای ماه جولای شرکت داشت.

مدت کوتاهی پس از کشف گروه جاسوسی صهیونیست‌ها، صدام یک «دادگاه انقلابی» ترتیب داد تا به «محاکمه جاسوس‌ها و دشمنان مردم» بپردازد. قاضیان این دادگاه سه افسر نظامی بودند که هیچ تجربه قضایی نداشتند؛ مسلماً محاکمه در چنین دادگاهی نمی‌توانست عادلانه باشد. جالب اینکه وکیل مدافع متهمان، در ابتدا از این که دفاع از جاسوس‌ها را به عهده گرفته بود، معذرت‌خواهی کرد و اظهار داشت امیدوار است تمامی این جاسوس‌ها به مجازات برسند!

پس از دادرسی، متهمان تقاضای عفو کردند و گفتند: «ما گناهکار نیستیم.» حضار و خبرنگاران آنها را تحقیر کردند و همه را به باد تمسخر گرفتند. پس از محاکمه که دو هفته به طول انجامید، چهارده نفر به جاسوسی متهم و به اعدام محکوم شدند. نمایش مراسم اعدام در میدان آزادی که با دقت بسیار طرح‌ریزی شده و به اجرا درآمد، راهی بود که صدام برای جلب حمایت مردمی نسبت به حزب، انتخاب کرده بود. رادیو بغداد مردم را به «شرکت در میهمانی» دعوت می‌کرد و از این اعدام‌ها به عنوان «اولین اقدام جسورانه برای آزادی فلسطین» یاد می‌کرد. رادیو بغداد در جواب

---

1. Hotel Shattura.

به انتقادهای جامعه بین‌المللی درباره اعدام‌ها اعلام کرد: «ما جاسوس‌ها را به دار آویختیم، اما یهودیان مسیح را به صلیب کشاندند.» روزنامه مصری *الاهرام*[1] تنها روزنامه عرب بود که از این اقدام عراق انتقاد کرد. در این روزنامه آمده بود: «دار زدن چهارده نفر در یک مکان عمومی مسلماً نباید صحنه خوشایندی بوده باشد و البته برای تدارک جشن، اقدام خوبی نبود.»

محاکمه صهیونیست‌های به اصطلاح جاسوس، پیش درآمدی بود برای پاکسازی کلی مخالفان دولت که دوازده ماه به طول انجامید. محاکمه و اعدام دیگر مخالفان دولت در روزهای بیستم فوریه، چهاردهم و سی‌ام آوریل، پانزدهم می، بیست‌ویکم و بیست‌وپنجم ماه اوت، هشتم سپتامبر، و روز بیست‌وششم نوامبر به انجام رسید. اجرای مراسم اعدام در میدان آزادی آنقدر عادی شده بود که مردم این میدان را «میدان اعدام» می‌نامیدند. در دادگاهی انقلابی مقابل دوربین تلویزیون قربانیان را وادار می‌کردند که به جرم خود اعتراف کنند و سپس آنها را به جوخه آتش و یا طناب دار می‌سپردند. اگر صدام احتمال می‌داد یکی از قربانیان اعتراف نخواهد کرد، گروه جانیان شبه‌نظامی خود را وارد کار می‌کرد. چنین موردی در محاکمه ناصر الهانی، وزیر امورخارجه سابق اولین کابینه انقلاب جولای، پیش آمد.

تنها تفاوت قابل ملاحظه‌ای که بین پاکسازی صدام و ترورهای استالین وجود داشت این بود که قربانیان صدام، به جز در موارد معدود، شانس نجات نداشتند. پاکسازی‌ها به دو دسته تقسیم می‌شد:

دسته اول، افرادی بودند مثل کردها، شیعه‌ها و حتی بعضی‌های چپی، که از مخالفان رژیم محسوب می‌شدند و دسته دوم اعضای دولت و یا تشکیلات نظامی عراق بودند که به طریقی موقعیت صدام را به خطر می‌انداختند.

از سال ۱۹۵۸ تا سال ۱۹۶۸ که حزب بعث به قدرت رسید، تشکیلات نظامی و ارتش، دولت عراق را اداره می‌کرد و بازجویی و مجازات مخالفان دولت توسط آنها انجام می‌شد. پس از آنکه حزب بعث به قدرت رسید، صدام از تجربیات خود در ایجاد جهاز حنین استفاده کرد و به بازسازی سیستم امنیتی و

---

1. Al-Ahram.

جاسوسی حزب پرداخت و از این طریق توانست کنترل امنیت ملی را در همه جهات به دست گیرد.

ساختار دیگری در سه بخش، جایگزین جهاز حنین شد. این سه قسمت عبارت بودند از: ***امن العام***[۱] و یا بخش امنیت داخلی کشور که مسئول برقراری امنیت در کشور بود و از زمان پادشاهی وجود داشت. بخش دوم ***مخابرات***[۲] بود که فعالیت خود را با نام نامناسب دفتر روابط عمومی آغاز کرد و بعدها با نام سرویس جاسوسی حزب و یا بخش سرویس جاسوسی عمومی، فعالیت می‌کرد. این بخش بازوی امنیتی حزب به شمار می‌رفت و هنوز هم از قوی‌ترین و مخوف‌ترین سرویس‌های جاسوسی محسوب می‌شود.

قسمت سوم ***استخبارات***[۳] و یا سرویس جاسوسی نام داشت که علاوه بر کنترل سیستم نظامی به انجام مأموریت‌هایی ازجمله ترور مخالفان حزب در خارج از کشور می‌پرداخت. بعدها صدام گروه چهارمی هم به نام ***امن الخاص***[۴] و یا سرویس امنیت ویژه ترتیب داد که جایگزین مخابرات شد. این سرویس امنیتی ویژه مستقیماً با دفتر ریاست‌جمهوری در تماس بود و بعدها به پلیس مخفی شخصی صدام تبدیل شد. او برای اطمینان از کنترل همه‌جانبه بر این نظام امنیتی جدید، اقوام نزدیک و دوستان صمیمی‌اش را به ریاست مخابرات و امن الخاص برگزید. اولین رئیس مخابرات، سعدون شاکر بود که در سال ۱۹۶۶ در فرار از زندان و در اداره جهاز حنین به صدام کمک کرده بود. از آنجا که صدام به هیچ کس اعتماد نداشت، برادر ناتنی‌اش، برزان التکریتی را به جانشینی شاکر برگزید. برزان از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۳ مسئول مخابرات بود. سبعاوی برادر ناتنی دیگر او از سال ۱۹۸۹ به بعد مسئولیت این بخش را به عهده داشت. پس از آنکه صدام رئیس‌جمهور شد، امن الخاص زیرنظر ***حسین کامل حسن***[۵]، داماد صدام اداره می‌شد.

---

1. The Amn al-Amn.
2. Mukabarat.
3. Istikbarat.
4. Amn al-Khass.
5. Hussein Kamil Hassan.

مدت کوتاهی پس از آنکه بعثی‌ها به قدرت رسیدند، ناظم کزار که پیش از این نیز قابلیت‌های خود را در شکنجه کمونیست‌ها در سال ۱۹۶۳ نشان داده بود، کنترل امنیت داخلی عراق را به عهده گرفت.

صدام و بکر در مقابل رهبران حزب بعث، از شیوه‌های اهریمنی کزار، برای شکنجه مخالفان کاملاً آگاهی داشتند؛ با این حال به او مسئولیت تام دادند که تمام مخالفان داخلی و خارجی کشور را به هر ترتیبی که می‌تواند سرکوب کند و آنها را از میان بردارد. نیروهای امنیتی کزار صدها نفر را به قتل رساندند و بسیاری نیز در قصر النهایه زیر شکنجه جان باختند. برای مثال در سال ۱۹۷۰ یکی از جناح‌های حزب کمونیست عراق اعلام کرد ۴۱۰ نفر از اعضای این حزب در قصر النهایه به قتل رسیده‌اند. یکی از فعالان سابق حزب بعث اظهار می‌دارد که بکر و صدام به کزار توجهی خاص داشتند: «عمیقاً به او اعتماد داشتند. او تنها عضو حزب بعث بود که می‌توانست با سلاح گرم به کاخ ریاست‌جمهوری وارد شود. البته دلیلش این بود که کزار در بین اعضای حزب دشمنان بسیاری داشت و می‌خواست در برابر ترورهای احتمالی از خود محافظت کند. کزار مردی ساکت بود که هیچگاه نمی‌خندید. در تمام سال‌هایی که او را می‌شناختم، یک بار ندیدم که لبخند بزند.»

کمونیست‌ها، در رأس فهرست دشمنان دیرینه دولت تازه پاگرفته عراق بودند. از ماه نوامبر سال ۱۹۶۸ به بعد، درگیری‌های متعددی بین طرفداران حزب کمونیست و شبه‌نظامیان عراق اتفاق افتاد. کمونیست‌ها نیز مثل کردها از استقرار دولت استبدادی بکر، ابراز نگرانی می‌کردند و طی اعتراض‌های بسیاری، خواستار برگزاری حکومتی دمکراتیک بودند. صدام هم با ظرافت خاص خود به آنها پاسخ داد!

در ماه نوامبر سال ۱۹۶۸ طی اعتصاب کارگران کارخانه‌ها در بغداد، دو کمونیست زیر آتش مأموران کشته شدند و سه نفر دیگر هم روز بعد ــ در تظاهراتی که به مناسبت پنجاه‌ویکمین سالگرد انقلاب بلشویکی برگزار شده بود ــ به قتل رسیدند. در هر دو مورد، نیروهای شبه نظامی صدام در مظان اتهام واقع شدند. کمونیست‌های خشمگین هم در پاسخ به این اقدام‌ها با هدف سرنگونی دولت، گروهک‌هایی تشکیل دادند. این واحدهای چریکی برای به دست آوردن پول به تجارتخانه‌های بغداد و

دیگر شهرها شبیخون زدند؛ چند اتومبیل دولتی را منفجر کردند و حتی منزل صدام را تیرباران کردند. صدام هم در پاسخ دستور داد که در سراسر عراق بـه جسـتجوی گروهک‌های کمونیستی بپردازند.

سرانجام ـ همان طور که انتظار می‌رفت ـ در ماه فوریه، نیروهای امنیتی او موفق شدند دستگیرشدگان را برای بازجویی به قصر النهایه ببرند.

حدود بیست نفر زیر شکنجه جان باختند که دو نفر از آنها اعضای کمیته مرکزی بودند که حزب کمونیست عراق را کنترل می‌کرد. تأثیر شکنجه‌های کزار را می‌توان در عزیز الحاج مشاهده کرد. او رئیس کمیته مرکزی بود و در یک برنامه تلویزیونی به گناهانش اعتراف کرد. او که در سال ۱۹۶۳ شکنجه‌های کـزار را در قـصر النـهایه تجربه کرده بود، هنگام دستگیری فریاد می‌زده: «دیگر تحمل شکنجه را ندارم. من همکاری می‌کنم.»

در طول دو سال پس از این اتفاق‌ها تعدادی از کمونیست‌های معروف یا از سوی مأموران امنیتی صدام به قتل رسیدند و یا در قصر النهایه در زیر شکنجه کشته شدند و این چنین بود که حرکت کمونیست‌ها برای بـرانـدازی رژیـم تـضعیف شـد. خـطر بزرگ‌تری که بعثی‌ها را تهدید می‌کرد، جامعه بزرگ شیعه‌ها در عراق بود که علاوه بر خصومت با حکومت سنی‌مذهبان در عراق، با شاه ایران هـم کـه رهـبر بـزرگ‌ترین جامعه شیعه در دنیا بود، ارتباط نزدیک داشتند. صدام اعتراض‌های سازمان ملل را علیه محاکمه‌های نمایشی «جاسوس‌های اسرائیلی» نادیده گرفت و با شدت بیشتری اعمال خود را دنبال کرد.

در ماه فوریه سال ۱۹۶۹ هفت نفر دیگر را به جرم توطئه علیه رژیم در ملأعام به دار آویختند و به دنبال آن در ماه آوریل، چهارده نفر دیگر به همین سرنوشت دچار شدند. بسیاری از این اعدام‌ها در شهر جـنوبی، بـصره ـ در مـجاورت مـرز ایـران ـ انجام می‌شد.

شاه ایران که برای تضعیف عراق با اسرائیل رابطه حسن همجواری برقرار کـرده بود، قصد داشت از ضعف رژیم عراق استفاده کند و به این صورت بدون هیچ تحریکی از سوی دولت عراق، شاه ایران قرارداد سال ۱۹۳۷ را (که طی آن کنترل ***آبراه مهم***

شط‌العرب[1] به عراق واگذار شده بود) فاقد اعتبار قانونی دانست. او نیروهایش را به مرز عراق فرستاد و ساختمان‌های تهران را سنگربندی کرد.

جنگ‌طلبی شاه در بغداد باعث ناآرامی شده بود. صدام در سال ۱۹۷۰ موفق شد توطئه عده‌ای عراقی را که به پشتیبانی دولت ایران قصد سرنگونی دولت بکر را داشتند، برملا کند و ناآرامی‌های به وجود آمده را پایان بخشد.

روزی که قرار بود کودتا انجام شود، (در روز ژانویه) ***مهدی صالح السامرائی***[2] که ژنرال بازنشسته ارتش عراق بود، با هماهنگی قبلی به همراه یک گروه پنجاه نفری ـ که از قبل در اردوگاه نظامی رشید، در اطراف بغداد جمع شده بودند ـ برای براندازی حکومت به سوی کاخ ریاست‌جمهوری رفتند.

بنابر گفته صدام، کودتاچیان به سرکردگی ژنرال ***عبدالغنی الراوی***[3] (که از ارتشیان بازنشسته و دست‌نشانده عارف اول و دوم بود) تصمیم داشتند طی چند حمله هماهنگ، تعدادی از رهبران و افراد برجسته حزب بعث را ترور کنند. اما در عمل تنها اقدامی که صورت گرفت، ورود السامرائی به کاخ ریاست‌جمهوری بود. السامرائی هنگام ورود به کاخ با استقبال گرم عمرالعلی ـ از فعالان بعثی که در کودتای ۱۹۶۸ با صدام سوار بر تانک بود ـ و ژنرال ***فاضل الناهی***[4] روبه‌رو شد. او تصور کرد این دو نیز با کودتا همراه هستند و ازاین‌رو دعوت آنها را برای ورود به کاخ ریاست‌جمهوری پذیرفت و آنها نیز دروازه کاخ را برای ورود افراد السامرائی باز کردند. اما به محض ورود به مجموعه کاخ، دروازه‌ها را پشت سر آنها بستند و در تله افتادند. بنابر گزارش‌های رسمی از این حادثه، پس از ورود به کاخ، السامرائی را به سالن بزرگی هدایت کردند. کودتاچیان تلاش می‌کردند که موقعیت خود را تشخیص دهند که دری باز شد و صدام و گروهی از ارتشیان به همراه او وارد سالن شدند. کودتاچیان که دریافته بودند به دام افتاده‌اند، به روی افسران آتش گشودند و دو نفر از محافظین کاخ را کشتند. اما طولی نکشید که مغلوب گروه مقابل شدند و خود را تسلیم کردند.

ساعاتی بعد صدام دادگاه ویژه‌ای را برای محاکمه کودتاچیان ترتیب داد. دادگاه

---

1. At the Head of Gulf.
2. Mahdi Saleh al-Samurrai.
3. Abed al-Ghani al-Rawi.
4. Fadhil al-Nahi.

به ریاست ***سرهنگ طه یاسین الجزراوی***[۱] ـ از اعضای RCC و از وابستگان نزدیک صدام ـ تشکیل شد. عضو دیگر هیأت دادرسی، هواخواه محبوب صدام، ناظم کزار بود. در این محاکمه در کل چهل‌وچهار کودتاچی ازجمله السامرائی محاکمه و مجازات شدند. اجرای حکم در روز ۲۱ ژانویه شروع شد و تا روز ۲۴ ژانویه ادامه داشت. نظامیان را تیرباران کردند و غیرنظامیان هم به دار آویخته شدند. آنها را با همان تفنگ‌هایی کشتند که برای انجام کودتا از دولت ایران دریافت کرده بودند. پانزده نفر دیگر زندانی شدند. نایف، نخست‌وزیر تبعیدی که در کودتا دست داشت و همچنین ژنرال راوی غیاباً به مرگ محکوم شدند. به سفیر ایران ۲۴ ساعت وقت دادند تا از عراق خارج شود. کنسولگری‌های ایران را در شهرهای بغداد، کربلا و بصره بستند و ایرانی‌ها نیز از عراق اخراج شدند.

افشای توطئه و مقابله سریع با آن، برای صدام پیروزی بزرگی محسوب می‌شد. نیروهای امنیتی او بودند که از نقشه کودتاچیان پرده برداشتند. شکست یک کودتای نظامی توسط کارشناسان غیرنظامی در برابر رقبای نظامی آنها موفقیت چشمگیری بود که از نظر بکر هم دور نماند. صدام یا «آقای معاون» همیشه مترصد چنین فرصتی بود تا به بکر ثابت کند که نیروهای امنیتی او، نه نظامیان، قدرت حزب را نگاه داشته‌اند. صدام از این ماجرا نیز درست مانند ماجرای «جاسوس‌های اسرائیلی» به عنوان تبلیغی به سود خود استفاده کرد. جزئیات کشف شده از کودتا به طور کامل به مردم ابلاغ و تمامی وسایل در معرض نمایش عموم قرار داده شد.

برای مثال مقادیر زیادی پول، فرستنده‌های حساس الکترونیکی، ۱۳۰ تن اسلحه، همه در سالن نمایشگاه مرکزی بغداد در محفظه‌های شیشه‌ای برای بازدید عموم به نمایش گذاشته شد. مشخص شد که ایرانی‌ها طراح کودتا بودند و تمامی مکاتبه‌های سفیر ایران و ژنرال راوی، برای عموم منتشر شد. بجز مناقشات بر سر آبراه شط‌العرب، صدام انگیزه دیگر ایران را برای انجام این کودتا چنین عنوان کرد:

«کودتاچیان قصد داشتند عراق را دوباره تحت سلطه امپریالیست انگلیس ـ امریکا درآورند و همچنین نیروی عراق را برای جنگ با اسرائیل تضعیف کنند.»

---

1. Captain Taha Yasin al-Jazrawi.

تظاهرات متعددی در دفاع از انقلاب و برای اعلام «شکست‌ناپذیری» آن برپا شد و طی یک مراسم رسمی از دو محافظ کشته شده کاخ تجلیل به عمل آمد. اعتراف‌های ضبط شده کودتاچیان به همراه عکس‌هایی از اسلحه‌های آنان در بین مردم‌دست به دست می‌گشت و دفترچه راهنمای مکاتبات آنان، در دسترس مردم بود. همسران کودتاچیان شوهران خود را محکوم کردند. حتی ادعا می‌شد که کودتاچیان قصد داشتند در صورتی که نتوانستند فوراً تمامی بعثی‌ها را بکشند، به بغداد و شهرهای دیگر حمله کنند. دولتمردان ادعا می‌کردند که فهرست وزرا و مسئولان آینده خود را هم تعیین کرده بودند! صدام از تمامی این مدارک به خوبی علیه کودتاچیان استفاده کرد. روزنامه «الشوره» (انقلاب) از چگونگی کشف این کودتا نوشت:

«در حقیقت برنامه کودتا یک سال پیش، برای دولتمردان عراق روشن شده بود. اما صدام به جای اینکه بلافاصله وارد عمل شود، تعداد سی نفر را به عنوان جاسوس وارد گروه کرده بود. صدام قصد داشت از این وضعیت به بهترین وجه استفاده کند. می‌خواست به مردم عراق نشان دهد که از سوی خارجیان با خطری جدی مواجه هستند و همچنین مایل بود به شاه ایران هشدار دهد که بعثی‌ها از قدرت روزافزون آنها در منطقه هراسی ندارند.» اما مهمترین و مشکل‌سازترین گروه برای دولت بعثی، کردها بودند و اقدامهای آنها نیز می‌بایست خنثی می‌شد. کردها اقلیتی بومی و جدا از اعراب هستند. آنها زبان خاص خود و سنت‌ها و عادات متفاوتی دارند. در طی سال‌های آخر حکمرانی عثمانی‌ها، بیشتر کردها در ترکیه امروزی زندگی می‌کردند. در پایان جنگ جهانی اول متفقین[1] پیروز، حکمرانی منطقه را ـ که قبلاً به کردها قول داده بودند ـ از آنها گرفتند و زمین‌هایی راکه نسل‌ها از آنِ کردها بود، بین کشورهای سوریه، عراق، ترکیه و ایران تقسیم‌کردند. پس از پیدایش کشور عراق، رهبران کرد برای تشکیل دولتی خودگردان، مبارزه کردند. کردها بخصوص هنگامی که از وجود ذخایر غنی نفت در موصل و کرکوک اطلاع یافتند، با اشتیاق بیشتری این امر را دنبال کردند.

---

1. Allied.

از سویی دیگر، کشف این ذخایر نفتی دولت عراق را بیش از پیش به ادامه اعمال نفوذ بر این مناطق مصمم کرد. مسأله کردها «مسأله‌ای همیشگی» بود و دولت بغداد باید زیرکانه با آن روبه‌رو می‌شد. بعثی‌ها که از ضعف قدرت خود اطلاع داشتند و نمی‌خواستند یکباره با تمام رقبا مبارزه کنند، تصمیم گرفتند که عجالتاً کردها را آرام کنند. از سال ۱۹۶۹ به بعد، بکر به صدام اختیار تام داد تا به هر طریق ممکن کردها را به راه بیاورد. از همان ابتدا تلاش‌های صدام برای رویارویی با کردها بی‌نتیجه بود. زیرا ***مصطفی بارزانی***[1]، رهبر کردها از حمایت کمونیست‌ها برخوردار بود. کمونیست‌ها که هنوز هم نسبت به گسترش نفوذ خود در عراق مصمم بودند، کردها را وسیله‌ای برای اعمال فشار بر دولت عراق قرار دادند. صدام در اولین اقدام خود تصمیم گرفت در میدان جنگ با کردها روبه‌رو شود و به همین منظور در ماه آوریل سال ۱۹۶۹ نیروهایش را با پشتیبانی واحد کوچکی از نیروهای هوایی برای حمله آماده کرد.

در روز هشتم ماه اوت نیروهای بعثی روستای کردنشین ***دکان***[2] را در نزدیکی شهر شمالی موصل، با خاک یکسان کردند. اما زمین ناهموار و صخره‌های کردستان برای حرکت نیروها و تانک‌های سنگین سربازان عراقی مناسب نبود. چریک‌های کرد با نام «پیشمرگ‌ها» از معابر کوهستانی و دره‌های پرشیب به نفع خود استفاده کردند. هنگام حمله‌های هوایی نیز به سرعت در غارها پنهان می‌شدند. دره‌ها آنقدر تنگ بود که مانع مانور خلبانان عراقی می‌شد. در بعضی مواقع خلبانان نمی‌توانستند به موقع خود را از دره به بالا بکشند و به دلیل ارتفاع کم پرواز با جنگنده‌های خود به قله کوه‌ها برخورد می‌کردند. کمونیست‌های عراقی هم با کردها همدست شدند که این خود مسأله را بغرنج‌تر کرد. اتحاد نیروهای کرد ـ کمونیست می‌توانست برای عراقی‌ها خطرات بسیاری درپی داشته باشد. صدام که در میدان نبرد با شکست ننگینی روبه‌رو شده بود، تصمیم گرفت برای حل بحران کردها، راه حلی دیپلماتیک را پیش گیرد. در ماه ژانویه سال ۱۹۷۰ برای اولین بار به مسکو رفت. در دهه ۱۹۶۰ مسکو مهمترین تأمین‌کننده اسلحه عراق بود. صدام قصد

---

1. Mustafa Barzani.
2. Dakan.

داشت *الکسی کاسیگین*[1]، نخست‌وزیر را وادار کند از حمایت کردهای عراق دست بکشد. روس‌ها این امر را پذیرفتند، مشروط بر اینکه عراقی‌ها کردهای عراق را قتل عام نکنند. صدام با بی‌میلی به این شرط تن داد و در برگشت به عراق، با غرور از ایجاد یک «طرح خودمختاری» جدید، برای کردستان خبر آورد. با اجرای این طرح که «بیانیه ماه مارس» نامیده شد، کردها به حقوق از دست رفته خود می‌رسیدند. تنها ایراد این قرارداد این بود که صدام آن را فقط به مدت چهار سال معتبر می‌دانست. با عقد این قرارداد صدام به هیچ وجه قصد نداشت که سلطه خود را بر سه استان نفت‌خیز کشور از دست بدهد. اما به این وسیله می‌توانست فرصتی فراهم کند تا بعثی‌ها آسوده‌تر به تهدیدهای دیگر ازجمله کمونیست‌ها، نیروهای نظامی، شیعه مذهبان و البته اسرائیل و ایران بپردازند و با آنها به مقابله بپردازند.

اما یکسال بعد، اعتبار و ارزش «بیانیه ماه مارس» زیر سئوال رفت. سوءقصدی حساب شده به جان ملامصطفی بارزانی صورت گرفت. این سوءقصد از حمله نیروهای امنیتی خبر می‌داد. صدام از انجام تعهدات مطرح شده در بیانیه سر باز زد و به این شکل روابط بین بارزانی و صدام تیره شد. البته صدام هیچ گاه قصد اجرای مفاد این قرارداد را نداشت. برخلاف مفاد قرارداد، نیروهای عراقی «به دلایل امنیتی» در منطقه باقی ماندند و صدام به روش‌های مختلف در اجرای بیانیه‌ای که از سوی بارزانی صادر شده بود، کارشکنی می‌کرد؛ برای مثال او مانع انتخاب سیاستمداران کُرد در پست‌های دولتی در بغداد می‌شد. اما سوءقصد به جان بارزانی او را بی‌نهایت خشمگین کرد.

ماجرا هنگامی رخ داد که بارزانی مشغول پذیرایی از هشت رهبر مذهبی بود که از طرف صدام برای مذاکره درباره اجرای «بیانیه ماه مارس» نزد او آمده بودند. بارزانی مشغول صحبت بود که ناگهان دو انفجار، اتاق را لرزاند و دو نفر از روحانیان کشته شدند. محافظان بارزانی بلافاصله آتش گشودند و پنج روحانی دیگر را هم به قتل رساندند. بارزانی از این سوءقصد جان سالم به در برد.

بعدها مشخص شد که ناظم کزار، همکار صدام، این روحانیان را برای انجام

---

1. Alexci Kosigyn.

سوءقصد اغفال کرده است. گزار به روحانیون ضبط صوت داده بود و از آنها خواسته بود مکالماتشان را با بارزانی ضبط کنند. با روشن کردن ضبط صوت‌ها بمب‌ها منفجر شدند. بارزانی بسیار خشمگین بود. چرا که نه تنها پس از ملاقاتش با صدام قبول کرده بود این روحانیون را ببیند، بلکه بدتر از آن صدام پسر او *عبیدالله*[1] را ـ که با بارزانی قهر بود ـ در این سوءقصد همدست خود کرده بود و به او وعده داده بود در صورت موفقیت، او را جانشین پدرش خواهد کرد. بارزانی که شواهد غیرقابل انکاری درباره مشارکت صدام در این سوءقصد به دست آورده بود، اعلام کرد: «حکومت عراق حکومت پلیسی است که توسط یک دیوانه تشنه قدرت به نام صدام حسین اداره می‌شود.»

اظهارات بارزانی تلنگری بود برای کسانی که به تازگی از قدرت و نفوذ وحشتناک و وسیع نیروهای امنیتی صدام در سراسر کشور اطلاع یافته بودند. درست پس از انقلاب سال ۱۹۶۸، تمامی کارشناسان غیربعثی ادارات دولتی، که ابلاغیه جدید را نپذیرفتند، پاکسازی شدند. برخورد با نظامیان کمی مشکل‌تر بود. اما صدام با کمک یکی از تکنیک‌های لنین مشکل مقاومت نیروهای نظامی را حل کرد. برای این کار تعدادی کمیسر سیاسی مأمور شدند که اقدامات نظامیان را به صدام گزارش دهند. این کمیسرها مستقیماً به صدام گزارش می‌دادند. به این ترتیب، بدون طی مراحل اداری، پیام‌ها خیلی سریع به گوش صدام می‌رسید.

آن دسته از افراد که در وفاداری‌شان تردید وجود داشت، برکنار شدند و بعثی‌ها و یا حامیان آنها جایگزین آنها شدند. بسیاری از نظامیان اخراجی ارتش که چند تن از فرماندهان هم در میان آنها بودند، دستگیر و شکنجه شدند. صدام بر زندگی مردم عادی عراق هم کنترلی بیشتر اعمال می‌کرد. شبه‌نظامیان بعثی در خیابان‌ها گشت می‌زدند و گاه شب‌ها به طور اتفاقی به خانه‌ها می‌ریختند و این فکر را در اذهان مردم به وجود می‌آوردند که همه کس و همه جا تحت کنترل کامل آنهاست.

در عراق حکومتی خودکامه حاکم شده بود؛ حکومتی که اگر کسی ناپدید می‌شد، دوستانش حتی جرأت نمی‌کردند بپرسند چه بر سرش آمد؛ افرادی که به بهانه‌های

---

1. Ubaidollah.

ناچیز دستگیر شده بودند، در زندان خودکشی می‌کردند؛ مقامات رسمی سابق را به طرز مرموزی ترور می‌کردند و سیاستمداران ناپدید می‌شدند.

با این که صدام مشغول سازماندهی این شبکه پیچیده جاسوس‌ها، کمیسرها، شکنجه‌گران و قاتلانش بود، اما فرصتی یافت تا با شیوه‌های شکنجه در قصر النهایه هم آشنا شود. یکی از شیعیانی که از قصر النهایه جان سالم به در برده بود، توضیح می‌دهد چگونه صدام فرد شیعه دیگری به نام *دخیل*[1] را در اتاق‌های شکنجه قصر النهایه زیر شکنجه به قتل رساند.

«او وارد اتاق شد، دخیل را بلند کرد. او را به داخل وان اسید انداخت و تا وقتی بدنش حل شد از تماشای او دست برنداشت.»

اگرچه اثبات چنین گزارش‌هایی امکان‌پذیر نیست، اما نمی‌توان انکار کرد که این داستان‌ها به فعالیت‌های صدام در قصر النهایه در سال ۱۹۶۳ شباهت بسیار دارد. درست یا غلط، از نظر صدام، مهم این بود که این داستان‌ها در میان مردم عراق رواج پیدا کند و تا وقتی که عراقی‌ها از دچار شدن به سرنوشتی مشابه در هراس بودند، دولت حزب بعث در امان بود.

صدام علاوه بر مبارزه با مخالفان حزب بعث، هر کسی که ممکن بود در آینده رقیب حزب شود و یا دربارهٔ او اطلاعاتی داشته باشد و آینده شغلی او را تهدید کند، از میان برمی‌داشت. همان طور که پیشتر اشاره شد، ناصر الهانی را به دلیل مطلع بودن از ارتباط صدام و سیا به قتل رساندند. اما مراجع رسمی گزارش دادند که او توسط جنایتکاران به قتل رسیده است.

چهار ماه بعد، گزارش مشابهی دربارهٔ قتل *سرهنگ عبدالکریم مصطفی نصرت*[2]، پخش شد. او فرمانده سابق نیروهایی بود که در کودتای سال ۱۹۶۳ علیه قاسم شرکت کرده بودند. او متهم بود که هنوز از حزب بعث سوریه حمایت می‌کند. کارشناسان امنیتی صدام به منظور از بین بردن ظن مردم، یک دزد را دستگیر کردند و از او اعتراف گرفتند که در جریان دزدی، نصرت را با ضربات چاقو به قتل رسانده است. بعد هم «اعترافات» او را برای اطلاع عموم منتشر کردند.

---

1. Dukhail.

2. Mustafa Nosrat.

صدام همچنین در قتل فؤاد الرکابی، دبیرکل سابق حزب بعث عراق شرکت داشت. صدام دستور اولین مأموریت خود را ـ در سوءقصد نافرجام به جان قاسم در سال ۱۹۵۸ ـ از فؤاد الرکابی دریافت کرده بود. مدت کوتاهی پس از این شکست، میشل عفلق، نظریه‌پرداز حزب بعث او را از حزب اخراج کرد و فؤاد الرکابی هم به ناصریون گرایید. پس از انقلاب سال ۱۹۶۸، بعثی‌ها با یک اتهام ساختگی او را به یک سال و نیم زندان محکوم کردند. چند روز قبل از آزادیش، مسئولان حزب، فردی لات و قلچماق را با چاقو به زندان آوردند. او رکابی را با ضربات چاقو به سینه‌اش مجروح کرد. رکابی را به بیمارستان رساندند، اما بدون مراقبت رهایش کردند تا بمیرد. صدام در از بین بردن رقبایش روشی بسیار سیستماتیک و حرفه‌ای داشت. ***سمیر الخلیل***[1]، در کتاب خود با نام «**جمهوری وحشت**» داستان‌های جالبی را درباره شیوه‌های سرکوبگرانه ساختار امنیتی حزب بعث ارائه می‌دهد. او نام بیش از سی نفر از مأموران بلندپایه، بعثی‌های بی‌رتبه و سیاستمداران در پست‌های وزارتی و بالاتر را در کتابش ذکر می‌کند که همگی پس از انقلاب ماه جولای ۱۹۶۸ به دستور صدام پاکسازی شدند.

تا زمانی که صدام می‌توانست مدارکی علیه مخالفانش تهیه کند، شیوه محاکمه‌های نمایشی بر روش‌های دیگر برتری داشت. تهیه مدارک هم کار ساده‌ای بود که یا در قصر النهایه با اعتراف گرفتن توسط شکنجه‌گران انجام می‌شد و یا مسئولان قضایی برای جلب رضایت اربابان بعثی خود به جمع‌آوری آن می‌پرداختند. به همین ترتیب بود که ***رشید مصلح***[2] وزیر سابق کشور، در محاکمه علنی‌اش در حضور مردم اعلام کرد که برای سیا جاسوسی می‌کرده است و البته پس از این اعتراف به مجازات رسید.

عبدالرحمان البزّاز[3] ـ که نخست‌وزیر رئیس‌جمهوری عارف دوم بود ـ در تابستان ۱۹۶۹، به همراه عبدالعزیز العقیلی وزیر دفاع سابق، محاکمه شدند. البته این دو نفر، بعثی‌ها را از لذت شنیدن اعترافاتشان محروم کردند؛ ولی برای سالیان طولانی به زندان محکوم شدند.

---

1. Samir al-Khalil.
2. Rashid Muslih.
3. Abed al-Rahman al-Bazzaz.

شیوه‌های بیمارگونه صدام را می‌توان در محاکمه ***طاهر یحیی***[1] نخست‌وزیر عراق در سال ۱۹۶۸، به وضوح مشاهده کرد. یحیی تمام سال‌های زندگی خود را پس از نوجوانی در ارتش عراق خدمت می‌کرد و در گذشته یکی از اعضای برجسته حزب بعث و مافوق صدام بود. یحیی مردی تحصیلکرده بود که در کار خود تخصص داشت. صدام که از یحیی متنفر بود، پس از رسیدن به قدرت او را به زندان انداخت. صدام دستور داده بود یحیی با چرخ دستی در راهروهای زندان به راه بیفتد و در حالی که فریاد می‌زند «آشغال! آشغال!»، سطل‌های پر از زباله زندانیان را جمع‌آوری کند. صدام از تماشای تحقیر ناشایست نخست‌وزیر سابق لذت بسیار می‌برد. سرانجام یحیی در زندان جان باخت. صدام این داستان را برای دوستانش با لذت بسیار تعریف می‌کرد و با قهقهه به تقلید از یحیی می‌گفت: «آشغال! آشغال!»

به هر شکل محاکمه‌های نمایشی وسیله مناسبی برای متقاعد کردن مردم عراق بود. با این محاکمه‌ها به مردم نشان می‌دادند که کشورشان در دست مشتی کودتاچی و خائن اداره می‌شده است؛ ولی اکنون وقت آن بود که صدام تمام مکر و حیله خود را برای روبه‌رو شدن با رقبای سرسخت و قوی‌تری به کار گیرد. ازجمله این رقبا، می‌توان ژنرال حردان التکریتی فرمانده خشن نیروهای هوایی را نام برد که رئیس‌جمهور عارف را وادار به تسلیم کرد و باعث شد کودتای سال ۱۹۶۸ بدون خونریزی به نتیجه برسد؛ و رقیب دیگر ***صالح مهدی عماش***[2] از فعالان قدیمی حزب بعث و دوست نزدیک رئیس‌جمهور بکر بود.

پس از انقلاب، تکریتی مغرور که برای صدام خطری جدی بود، ابتدا به ریاست ستاد کل، سپس به معاونت وزارت دفاع و در آخر هم به جانشینی نخست‌وزیری منصوب شد. در همان حال عماش هم در آغاز به عنوان وزیر کشور و سپس جانشین نخست‌وزیر برگزیده شد.

تکریتی که ارتش را مثل ملک شخصی خود اداره می‌کرد، تصور می‌کرد از دست صدام در امان است. زیرا به عنوان یکی از برنامه‌ریزان و قهرمانان انقلاب سال ۱۹۶۸، اعتماد بکر را جلب کرده بود و به او بسیار نزدیک شده بود. ولی ظن غریزی صدام را

---

1. Tahir Yahya.
2. Salih Mahdi Ammash.

نسبت به نظامیان دست کم گرفته بود. صدام همیشه در هراس بود مبادا نظامیان حزب، دولت غیرنظامی را تحت کنترل خود بیاورند. او بر این باور بود که با از میان برداشتن تکریتی، خطر نظامیان هم وجود نخواهد داشت.

با اینکه تکریتی در دولت و ارتش مقام بلندپایه‌ای بود، اما در کارش یک ایراد وجود داشت. اگرچه از دولت حزب بعث حمایت می‌کرد اما مثل بکر و صدام بر ایدئولوژی حزب چندان پایبند نبود. با این حال تکریتی با زیرکی خاص خود از تهدید صدام، نسبت به خودش مطلع شد و پشت پرده بسیار تلاش کرد که بکر را وادار به برکناری او کند.

یکبار صدام در سال ۱۹۶۹، در مشاجره‌ای در کاخ جمهوری، به شدت خشم تکریتی را برانگیخت. تکریتی هم بکر را متقاعد کرد که صدام را تبعید کند. صدام را با هواپیمایی به بیروت فرستادند. او یک هفته در آنجا ماند تا عصبانیت تکریتی فروکش کرد؛ اما این اقدام تکریتی تحقیری بود که صدام هیچ‌گاه آن را فراموش نکرد.

از سوی دیگر عماش، بعثی متعهدی بود که برخلاف صدام پله‌های ترقی حزب را یکی یکی و با انجام وظیفه، طی کرده بود. او مردی تحصیلکرده بود؛ به شعر علاقه داشت و تا آن زمان دو کتاب تاریخ نگاشته بود.

پس از انقلاب او را به عنوان مسئول امور اداری و اجرایی انتخاب کردند. جلسه‌های مختلف دولت را برپا می‌کرد و مسئول بازسازی و برنامه‌ریزی دولت بود. او علاوه بر وابستگی نزدیکش با عبدالکریم الشیخلی (وزیر امورخارجه) توطئه‌چین قابلی بود و به همین دلیل صدام از او بیم داشت و قصد داشت او را از میان بردارد.

با اینکه صدام بر دستگاه امنیتی مخفی دولت نفوذ بیشتری داشت، اما دیگر اعضای عالی‌رتبه حزب مثل تکریتی، عماش و شیخلی، هنوز هم او را از کارکنان رده پایین، به حساب می‌آوردند. آنها از پاکسازی‌های انجام شده توسط صدام حمایت می‌کردند، غافل از اینکه دور از چشم آنها، صدام در تدارک ایجاد پایگاهی بسیار محکم برای خود می‌باشد.

صدام در این زمان هنوز دچار تجمل‌گرایی نشده بود. دفترش هنوز اتاق کوچکی بود که کنار دفتر بکر در کاخ ریاست‌جمهوری قرار داشت. او حتی منشی هم نداشت.

از نظر دیگر وزرا، صدام بیشتر پادوی بکر بود تا یک مقام مملکتی. او اغلب در اطراف وزارتخانه‌ها پرسه می‌زد تا از وزرا چند لحظه وقت ملاقات بگیرد.

با تمام این اوصاف، صدام در تضعیف موقعیت افراد مافوق بسیار موفق بود. او نیروهای امنیتی را در اختیار داشت و بکر هم به حرف‌هایش عمل می‌کرد. سازمان امنیتی حزب بعث حتی در همان روزهای اول نیز قدرتی فراگیر داشت. یکی از مسئولان پیشین حزب بعث، از تجربه خود دربارهٔ بدگمانی‌های رژیم بعث می‌گوید. در سفارت انگلیس و به میزبانی وابسته تجاری این سفارت میهمانی «کوکتل پارتی» برگزار بود و این شخص را هم به عنوان عضو ارشد حزب بعث دعوت کردند. وزارت امورخارجه عراق دربارهٔ این دعوت، تحقیقاتی به عمل آورد و سرانجام این شخص در میهمانی حضور یافت. او در این میهمانی سعی داشت فرستادگان سیاسی انگلیس را از پیشرفت اقتصاد عراق توسط بعثی‌ها، مطمئن کند. چند روز بعد، سعدون شاکر او را به کافه‌ای دعوت کرد. سعدون شاکر در آن زمان رئیس امن العلم (سازمان امنیت داخلی کشور یکی از پایگاه‌های مهم امنیتی صدام) بود. این دو برای صرف شلم به یکی از کلوپ‌های معروف بغداد رفتند. پس از صحبت‌های متفرقه، شاکر که از افراد مورد اعتماد صدام بود، تعدادی عکس را به او نشان داد. عکس‌ها مربوط به میهمانی سفارت بود و این شخص را در حال صحبت با دیپلمات‌های انگلیسی نشان می‌داد. این عکس‌ها را عکاس خبرگزاری عراق گرفته بود. شاکر پرسید: «این‌ها را می‌شناسید؟» و او تصدیق کرد. سپس شاکر ادامه داد: «پس باید بیشتر مراقب باشید. شرکت شما در چنین محافلی فقط ظن ما را نسبت به شما برمی‌انگیزد.» این فرد کاملاً متوجه موضوع شد و دیگر هیچگاه دعوت سفارت‌های خارجی را نپذیرفت.

بعثی‌ها با نظارت صدام، شبکه گسترده‌ای را برای کنترل روابط دولتمردان خود تشکیل دادند. درست به همان شکل که کمیسرها، مسئول کنترل فعالیت‌های نظامیان بودند، تعدادی افراد برگزیده غیرنظامی هم در اداره‌ها مشغول به کار شدند تا فعالیت‌های وزرا و کارمندان دولت را مستقیماً به صدام گزارش دهند.

این افراد معمولاً از فارغ‌التحصیلان دانشگاه و از افراد مورد اعتماد حزب بعث بودند. آنها بر نحوه عملکرد و نوع روابط کاری و اجتماعی وزرا نظارت داشتند. جدا از

کمیسرها که هویت و شغل مشخصی داشتند، گروه دیگری هم با عنوان پیام‌آور و منشی فعالیت‌های مسئولان دولت را از نزدیک کنترل می‌کردند. تمامی مکاتبه‌ها و مکالمه‌های تلفنی کنترل می‌شد و مسئولان چاره‌ای نداشتند جز آنکه آیین و قوانین حزب بعث را دنبال کنند.

یکی از مسئولان پیشین حزب می‌گوید: «از زمان به دست آوردن قدرت، بعثی‌ها به دنبال خرید ادوات ضدجاسوسی و استراق سمع بودند. آنها جدیدترین ادوات ضدجاسوسی را از کشورهای خارجی ازجمله آلمان خریداری می‌کردند. آنها اعتقاد داشتند هر کس اگر فرصتی یابد، علیه آنها توطئه‌چینی می‌کند. ما هم به زودی متوجه شدیم هر جا که می‌رویم، مراقبمان هستند و هر وقت تلفن را برمی‌داریم، کسی به مکالمهٔ ما گوش می‌کند.»

حال با این تشکیلات وسیع، صدام قادر بود موقعیت رقبای سرسخت خود را تضعیف کند و اعتبار آنها را زیرسئوال ببرد. او سرانجام بکر را متقاعد کرد که جاه‌طلبی‌های تکریتی و عماش، موقعیت بکر را به خطر خواهد انداخت.

به نظر می‌رسد که بکر این تهدیدها را جدی گرفته بود. زیرا در ماه نوامبر سال ۱۹۶۹ دستور تجدید سازمان حزب را ابلاغ کرد. در این اقدام، صدام رسماً به عنوان نایب رئیس RCC منصوب شد. (گرچه از ابتدای سال، صدام عملاً همین وظیفه را به عهده داشت.) همزمان با این انتصاب، پست نمایندگی نخست‌وزیر لغو شد و در نتیجه تکریتی و عماش دیگر اجازه نداشتند به عنوان نماینده بکر (که نخست‌وزیر هم بود) در جلسات هیأت دولت شرکت کنند. در ماه آوریل سال ۱۹۷۰ رقبای آنها جایشان را در کابینه گرفتند و مقام این دو به معاونت وزیر تقلیل یافت. دو رقیب نظامی آنها *حامد شهاب*[1] و سعدون غیدان به ترتیب به ریاست وزارت دفاع و وزارت کشور برگزیده شدند. صدام برای اجرای کودتای بزرگش فقط منتظر زمان مناسب بود.

زمان مناسب برای از میان بردن تکریتی در ماه اکتبر سال ۱۹۷۰ فرارسید. بر اساس بهانه و دستاویزی دروغین، او را از تمامی مسئولیت‌هایش خلع کردند.

---

1. Hamed Shihab.

تکریتی متهم بود در جریان شورش فلسطینی‌ها علیه **شاه حسین** [1] (شاه اردن) در **سپتامبر سیاه** [2] در کمک‌رسانی به فلسطینی‌ها کوتاهی کرده است؛ در حالی که دستور اکید بکر این بود که عراق درگیر این مسأله نشود. تکریتی که برای انجام مأموریتی به مادرید رفته بود، اطلاع یافت که صدام با برنامه قبلی او را از کشور خارج کرده بود. او تکریتی را به فرودگاه رساند، هر دو گونه‌اش را بوسید و از او خداحافظی کرد. روز بعد روزنامه‌ها در صفحه اول عکس صدام و تکریتی را در حال روبوسی چاپ کردند. اما تکریتی به محض رسیدن به مادرید، مطلع شد که از تمامی مسئولیت‌هایش خلع شده است و باید به عنوان سفیر عراق در مراکش، به این کشور برود. صدام خودش ترتیبی داده بود که روزنامه‌ها عکس او و تکریتی را چاپ کنند تا هنگامی که هواداران تکریتی از ماجرا اطلاع می‌یابند، صدام را در مظان اتهام قرار ندهند.

هنگامی که تکریتی از جریان مطلع شد، بدون توجه به دستور، به بغداد بازگشت تا خودش با صدام روبه‌رو شود. اما برخلاف انتظارش، نیروهای امنیتی صدام با هواپیمایی دیگر در فرودگاه منتظر او بودند و بلافاصله به الجزایر تبعیدش کردند. در این ماجرا نکته جالبی وجود دارد. مردی که در روز هفدهم جولای سال ۱۹۶۸ برای براندازی رئیس‌جمهور عارف سوار بر تانک به کاخ ریاست‌جمهوری رفت، دچار سرنوشتی مشابه با همکار خود (اولین نخست‌وزیر حزب عبدالرزاق نایف) شد ـ صدام، نایف را هم به الجزایر تبعید کرد ـ درست همانند نایف که در سال ۱۹۷۸ در اردن به قتل رسید. آدمکشان صدام، حردان تکریتی را نیز در ماه مارس سال ۱۹۷۲ در کویت ترور کردند. تکریتی به کویت رفته بود تا به خانواده‌اش که هنوز در بغداد به سر می‌بردند، نزدیک‌تر باشد. ترور تکریتی در دستور کار حزب بود. زیرا اعضای حزب احتمال می‌دادند حضور او در تکریت باعث تجدید سازمان مخالفان و ناراضیان حزب خواهد شد.

صبح روز بیستم ماه مارس، تکریتی به همراه سفیر عراق در کویت به بیمارستان

---

1. King Hussein.　　2. Black September.

دولتی کویت رفت. با ورود اتومبیل آنها به بیمارستان، چهار مرد مسلح آنها را محاصره کردند. یکی از آنها در اتومبیل را باز کرد و دیگری از فاصله نزدیک با شلیک پنج گلوله او را در دم کشت. این گروه پس از ترور همگی فرار کردند. بعضی‌ها نسبت به آن روزها که شخصی به نام صدام حسین برنامه قتل ژنرال قاسم را برهم زد، در آدمکشی و ترور واقعاً پیشرفت قابل ملاحظه‌ای کرده بودند.

اما برخلاف تکریتی، برکناری عماش با آرامش و بدون خونریزی انجام گرفت. پس از برکناری تکریتی، عماش به خوبی آگاه بود که موقعیت خودش نیز در خطر است. او به شدت از همکاران بعثی‌اش انتقاد کرد. اما با این کار بیش از پیش تنها شد. سرانجام در ماه سپتامبر سال ۱۹۷۱، از تمامی مسئولیت‌هایش خلع شد و به عنوان سفیر اتحاد جماهیر شوروی، او را به این کشور تبعید کردند. عماش که عاقبت تکریتی را دیده بود، موقعیت جدید خود را در مسکو با خوشحالی پذیرفت و در مسکو وظیفه‌اش را به خوبی انجام داد. در حقیقت او آنقدر در انجام مأموریت دیپلماتیک خود به موفقیت رسید که سال بعد، به عنوان سفیر عراق در فرانسه برگزیده شد. او پس از پاریس، مدتی هم در فنلاند خدمت کرد و در همان کشور درگذشت.

با اینکه عماش تا آخر عمر به خدمتش ادامه داد، اما مردم عراق بر این باورند که مأموران امنیتی صدام او را مسموم کرده و به قتل رساندند. می‌گویند عماش پس از آنکه صدام به ریاست‌جمهوری رسید، برای دیدار به بغداد رفت و در آنجا نیروهای امنیتی صدام با استفاده از تالیوم (که در مرگ موش به کار می‌رود) او را به قتل رساندند.

برکناری تکریتی و عماش که هر دو از مقامات ارشد ارتش عراق بودند از پیروزی صدام و شاخه غیرنظامی حزب در برابر نظامیان خبر می‌داد. به این ترتیب نظامیان تحت کنترل دولت بودند و احتمال اجرای کودتا از طرف آنان روز به روز کمتر می‌شد. پس از تبعید تکریتی و عماش، بسیاری از اشخاصی که تصور می‌رفت از همدستان و یا هواداران این دو بودند، از کار برکنار و یا دستگیر شدند.

صدام با کنترل لحظه به لحظه نظامیان و دولتمردان با اعتماد به نفس اعلام کرد

که: «با روش‌هایی که ما در حزب پیش گرفته‌ایم، هیچ گروهی نمی‌تواند سوار بر تانک شود و حکومت را سرنگون کند!»

او که در سال ۱۹۶۸ خودش این کار را انجام داده بود، دقیقاً می‌دانست چه می‌گوید. حال که صدام نظامیان را در اختیار خود داشت، نوبت به کارشناسان غیرنظامی حزب بعث رسیده بود؛ زیرا امکان داشت به طریقی در راه پیشرفت و جاه‌طلبی صدام، مانعی ایجاد کنند. صدام حتی در زمانی که درگیر سرکوب کمونیست‌ها، تله‌گذاری برای شیعه‌ها، سروسامان دادن کردها و آزار نظامیان بود، باز هم برای پاکسازی غیرمنطقی نیروهای غیرنظامی حزب وقت آزاد داشت.

در ماه مارس سال ۱۹۷۰، ***عبدالله سلوم السامرائی***[1] وزیر فرهنگ و اطلاعات که از دهه ۱۹۵۰ به بعد با صدام همکاری نزدیک داشت، پس از برکناری از مقامش به عنوان سفیر عراق در هند به این کشور تبعید شد، تعداد زیادی از اعضای RCC، (حتی تکریتی‌هایی که ادعا می‌کردند از بستگان نزدیک بکر هستند) در تابستان سال ۱۹۷۰ از کار برکنار شدند، اما صدام ادعا می‌کند، مهم‌ترین و دشوارترین برکناری، برکناری عبدالکریم الشیخلی، همراه صمیمی و بسیار قدیمی او و وزیر امورخارجه عراق بود.

شیخلی به همراه صدام در سال ۱۹۵۹ در ترور نافرجام قاسم شرکت کرده بود. او هم مثل صدام به دمشق گریخت و پس از آن به قاهره رفت و در آنجا به فعالیت با حزب ادامه داد. در قاهره جشن نامزدی صدام را با ساجده طلفاح، ترتیب داد و در این جشن، به عنوان میهمان افتخاری صدام شرکت کرد. در سال ۱۹۶۳ به عراق بازگشت و در ایجاد ساختار امنیتی کشور به صدام کمک کرد. پس از آنکه حزب بعث در سال ۱۹۶۳ قدرت را از دست داد، او با همکاری صدام بار دیگر برنامه ترور رئیس‌جمهور عارف را تنظیم کرد. حتی یک بار در سال ۱۹۶۴ شیخلی صدام را از دستگیر شدن نجات داد. ساعت یک نیمه شب بود و صدام می‌خواست از او خداحافظی کند. شیخلی پرسید: «کجا می‌روی؟» صدام جواب داد: «به مخفیگاه اسلحه‌ها.» شیخلی گفت: «نیروهای گشتی این روزها خیلی فعال شده‌اند. بهتر است

---

1. Abdullah Sallum al-Samurrai.

شب را در اینجا بمانی.» آن شب نیروهای گشتی انبار اسلحه را کشف کردند و اگر به خاطر شیخلی نبود، صدام حین ارتکاب جرم دستگیر می‌شد.

هنگامی که در سال ۱۹۶۴ عارف این دو را دستگیر کرد، شیخلی به همراه صدام در یک سلول زندانی بود. او باز هم وقتی که صدام در سال ۱۹۶۶، از زندان فرار کرد، در کنارش بود. شیخلی در به قدرت رساندن حزب بعث و برکناری رئیس‌جمهور عارف دوم، سهمی بسزا داشت. صدام آنقدر خود را به شیخلی نزدیک می‌دانست که در میان مردم او را «برادر دوقلو» ی خود خطاب می‌کرد. به طور خلاصه می‌توان گفت اگر صدام در زندگی نسبت به کسی وفاداری نشان می‌داد، آن شخص ـ البته به استثنای دایی‌اش خیرالله طلفاح ـ نمی‌توانست جز شیخلی، شخص دیگری باشد.

توضیح تمامی خصومت‌های شخصی مربوط به سال‌های ابتدای فعالیت حزب بعث به این می‌ماند که یک تاریخ‌نگار اهل شیکاگو بخواهد در *دوران ممنوعیت* [1] از روابط بین *آل‌کاپون* [2] و رقبایش بنویسد.

شیخلی از تمام نظریه‌پردازان حزب، برجسته‌تر بود. او که تقریباً با صدام هم‌سن بود، در سال ۱۹۳۸ در یکی از خانواده‌های معروف بغداد به دنیا آمد. اجداد او در دوران امپراطوری عثمانی مسئول اداره بغداد بودند. صدام که از تاریخ تولدش بی‌اطلاع بود، تاریخ تولد شیخلی یعنی روز ۲۸ آوریل را برای خود برگزید. او یکی از اولین اعضای حزب و تحصیلکرده بود. از نظر بنیانگذاران حزب، شیخلی از معدود کسانی بود که مفاهیم و اصول حزب را عمیقاً درک می‌کرد. اما در سال ۱۹۷۱، موفقیت بسیار شیخلی برای صدام زنگ خطری بود. او وزیر امورخارجه و از اعضای ارشد RCC بود و پیش‌بینی می‌شد که در آینده نخست‌وزیر و یا حتی رئیس‌جمهور عراق شود. او نیز مثل صدام بالاترین مقام غیرنظامی رژیم محسوب می‌شد. اما با صدام تفاوت‌هایی داشت. وزیر امورخارجه باهوش و جوان عراق در سی‌وچند سالگی هنوز مجرد بود. دنیا را زیر پایش می‌دید و از فرصت نهایت استفاده را می‌کرد تا

---

۱. دوره ممنوعیت یا Prohibition Era (سال‌های ۱۹۳۳ ـ ۱۹۲۰) که تولید و فروش مشروبات الکلی در امریکا ممنوع بود.

2. Al-Capone.

جایی که به زنبارگی مشهور شد. بسیاری از اقدام‌های حزب بعث، از جمله اعدام‌هایی که به طور منظم در میدان آزادی انجام می‌شد، با طبع لطیف او سازگار نبود.

یکی از همکاران شیخلی می‌گوید: «ما با این اقدام‌ها مخالف بودیم. به نظر ما این کارها از تمدن به دور بود. ما با تمام شکنجه‌ها و جنایاتی که به انجام می‌رسید، مخالف بودیم. اما شیخلی آنچنان به کار خود مشغول بود که به کارهای دیگر نمی‌توانست بپردازد و آنقدر به خودش مغرور شده بود که حتی نیازی نمی‌دید دربارهٔ موقعیتش در حزب نگران باشد.»

در روز پاکسازی عماش، شیخلی نیز از مقامش خلع شد و در پستی پایین‌تر به عنوان فرستاده عراق در سازمان ملل برگزیده شد. همگی پذیرفته بودند که شیخلی به دلایل ایدئولوژیک از کار برکنار شده است. شیخلی متهم بود که برای ازسرگیری روابط حزب بعث عراق و سوریه تلاش می‌کند و این اقدامی بود که موقعیت صدام را به عنوان آغازگر این نفاق، تضعیف می‌کرد. مأموریت شیخلی به نیویورک، در حکم تبعید بود. زیرا شیخلی نمی‌توانست از آنجا بر اوضاع عراق تأثیر بگذارد. شیخلی پس از بازنشستگی به بغداد بازگشت. درسال ۱۹۸۰، پس از آنکه صدام رئیس‌جمهور شد، او را هنگامی که برای پرداخت قبض تلفن در دفتر پست بود، به قتل رساندند.

داستان دیگری هم دربارهٔ برکناری شیخلی وجود دارد که نکات جالبی را پیرامون اهمیت روابط خانوادگی در دستگاه حکومتی عراق، در این زمان روشن می‌کند.

صلاح شیخلی[1]، پسرعموی شیخلی بود و قبل از اینکه در دهه ۱۹۷۰ تبعید شود به عنوان نماینده صدام در امور برنامه‌ریزی به کار مشغول بود. او تعریف می‌کند که صمیمیت بین صدام و شیخلی به حدی بود که صدام امیدوار بود (همان طور که در بین مردان عرب رسم است) شیخلی روزی با خواهر او، سهام، ازدواج کند. با اینکه خانواده شیخلی قبلاً ازدواج پسر خود را با دختری روستایی از اهالی العوجه رد کرده

1. Salah al-Shaikhli.

بودند، بزرگترهای فامیل شیخلی را به این کار تشویق می‌کردند. آنها معتقد بودند قدرت از دست برگزیدگان خارج شده است و اکنون در دست روستاییان می‌باشد. البته ارتباط نزدیک صدام و شیخلی فقط در مسائل کاری بود و به روابط خصوصی‌شان مربوط نمی‌شد. شیخلیِ متمدن و باهوش، شجاعت و قدرت جسمی صدام را تحسین می‌کرد و فکر می‌کرد او کسی است که می‌تواند پیروزی حزب بعث را تضمین کند. اما از سیاست که بگذریم، صدام کسی نبود که شیخلی بخواهد با او نشست و برخاست کند.

وقتی مسأله ازدواج به میان آمد، شاید شیخلی برای راضی نگاه داشتن صدام با خواهر او ازدواج می‌کرد؛ اما مسأله دیگری این موقعیت را دشوارتر کرد. بکر هم پنج دختر داشت و مایل بود یکی از آنها را به عقد یکی از دولتمردان روبه رشد درآورد. بکر چندین بار با اشاره به شیخلی فهمانده بود که بهتر است با یکی از دختران او ازدواج کند. شیخلی که در دوراهی مانده بود، تصمیم گرفت با زنی به انتخاب خودش ازدواج کند؛ زنی که نه وابسته صدام باشد و نه وابسته بکر. می‌گویند صدام از این تصمیم شیخلی بسیار عصبانی شد. او در مراسم ازدواج شرکت کرد اما فقط نیم ساعت در آنجا ماند. دو یا سه هفته بیشتر از ازدواج او نگذشته بود که شیخلی را از دولت اخراج و به نیویورک تبعید کردند!

این نکته که اختلافی چنین ناچیز، یکی از برجستگان حزب و دولت را از کار برکنار می‌کند، حکایت از آن دارد که وابستگی‌های قومی و قبیله‌ای در اتحاد برگزیدگان حزب و ثبات حکومت در آینده تأثیر بزرگی داشته است.

هنگام برکناری شیخلی ـ برخلاف حردان التکریتی ـ صدام بسیار خونسردانه عمل کرد. شبی که شیخلی از کار برکنار شد، صدام و او در رستوران *فاروق*[1] با یکدیگر شام خوردند. فردای آن روز صفحه اول روزنامه‌ها عکس‌های این دو را هنگام صرف شام با یکدیگر نشان می‌داد. شیخلی در حزب و ارتش هواداران بسیاری داشت و صدام نمی‌خواست درباره برکناری او مقصر شناخته شود. اگرچه به خاطر ماجرای ازدواج هم که نبود، به هر حال شیخلی مدت زیادی در قدرت دوام نمی‌آورد. به

1. Farouk.

عقیدهٔ صلاح شیخلی برکناری پسرعمویش از قدرت، همان اندازه که به ازدواجش مربوط می‌شد، ناشی از موفقیت بسیار او هم بود.

او می‌گوید: «شیخلی خطری بسیار جدی برای صدام به شمار می‌رفت. او محبوب و بااستعداد بود، اما همانند بسیاری از افراد، باید می‌دانست که چه چیزی در انتظارش است. اگر شیخلی در آن زمان دربارهٔ صدام اقدامی انجام داده بود، عراق روزگاری بسیار خوش‌تر به خود می‌دید.»

برکناری شیخلی که همزمان با پاکسازی و تبعید تکریتی و عماش صورت گرفت حقیقت را بر مسئولان و بزرگان حزب روشن کرد. آنها متوجه شدند که صدام در پشت صحنه و در پناه بکر قدرت بسیاری دارد. اگر صدام توانست علیه شیخلی اقدام کند، پس هیچ کدام از بعثی‌ها در امان نبودند. آخرین کسی که به عنوان مخالف از کار برکنار شد، *عبدالخالق السامرائی*[1] بود و صدام در سال ۱۹۷۳ علیه او وارد عمل شد. او نیز مثل شیخلی از «نظریه‌پرداز»های معروف حزب بود و بسیاری از افراد او را برای رهبری حزب در نظر داشتند. در ماه جولای او را زندانی کردند و در شرایطی بسیار بد، مدت ۶ سال او را در سلول انفرادی حبس کردند. چند روز پس از اینکه صدام به آرزوی دیرینه‌اش یعنی ریاست‌جمهوری رسید، او را از زندان بیرون کشیدند و تیرباران کردند.

السامرائی در سال ۱۹۷۳ تلاش کرده بود دولت بکر / صدام را سرنگون کند و به همین دلیل زندانی‌اش کردند. تا سال ۱۹۷۳، به خاطر وجود صدام تمامی مخالفان رژیم از سر راه برداشته شدند. اشتیاق صدام نسبت به از بین بردن رقبایش، نفرت اعضای حزب را بیش از پیش نسبت به او برمی‌انگیخت. بخصوص با توجه به سرنوشت همکارانشان آنها نیز ممکن بود به همان سرنوشت گرفتار آیند. حس عمیق بدگمانی که صدام موفق شده بود در قلب دولت ایجاد کند، به یکی از عجیب‌ترین و در عین حال خطرناک‌ترین وقایع در تاریخ دولت حزب بعث انجامید.

جالب‌ترین نکته دربارهٔ کودتای سال ۱۹۷۳ این بود که این کودتا توسط یکی از

---

1. Abdul Khaliq al-Samurrai.

نزدیک‌ترین همدستان صدام به انجام رسید. کسی که آوازه شکنجه‌هایش در قصر النهایه در همه جا پیچیده بود و او کسی جز ناظم کزار نبود.

کزار که مانند صدام کمبودهای بسیاری داشت، مثل همکار بعثی خود جاه‌طلبی‌های خاص خود را داشت. پدرش پلیس بود. آنها از اهالی یکی از فقیرترین و محروم‌ترین جوامع عراق به نام *العماره*[1] بودند. کزار شیعه مذهب در سال ۱۹۵۹ به حزب پیوسته بود. در آن زمان او به بغداد آمده بود تا در مؤسسه فنی به تحصیل بپردازد. پس از کودتای سال ۱۹۶۳، و در محاکمه‌های کمونیست‌ها، قابلیت‌های بسیاری بروز داد. در حقیقت عملکرد او در اعتراف گرفتن و شکنجه‌های وحشیانه آنقدر صدام را تحت تأثیر قرار داد که در سال ۱۹۶۹ ــ به اصرار شخص صدام ــ به عنوان رئیس پلیس امنیتی عراق برگزیده شد.

صدام از بسیاری جهات *بریای*[2] حزب بعث محسوب می‌شد. کزارِ نترس و زیرک مسئول دستگیری، شکنجه و محاکمهٔ سرّی صدها مخالف حزب بود. این مخالفان را کمونیست‌ها، کردها، طرفداران حزب ناصری و مخالفان بعثی تشکیل می‌دادند. (به‌طور کلی هر گروهی که به اندازه کافی جسارت داشت که در برابر صدام بایستد.)

از آنجا که کزار به اعمال خشونت معروف بود، تعجبی نداشت که برای رسیدن به اهداف سیاسی‌اش از شیوه‌های خشونت‌آمیز هم استفاده کند. او اعتقاد داشت بهترین راه برای مبارزه با کردها و کمونیست‌ها، اعمال زور است و بارها متقاضی برچیدن دستگاه نظامی کردها شده بود.

این مسأله اختلافاتی را بین او و برخی از بعثی‌ها، ازجمله صدام به وجود آورد. زیرا صدام دربارهٔ کردها، از برخورد نظامی پرهیز می‌کرد و این کار را نه از روی حسن نیت و تعهد در اجرای قراردادها، بلکه به خاطر موقعیت سیاسی خودش انجام می‌داد.

علاوه بر ناآرامی کزار، موج دیگری از نارضایتی هم در حزب وجود داشت. اعضای

---

1. Al-Amara.

۲. «بریا» رئیس پلیس مخفی استالین بود که بیش از دو میلیون نفر از مخالفان استالین را به قتل رساند و یا به سیبری تبعید کرد (مترجم).

حزب از اینکه کشور توسط گروهی از درجه‌داران نظامی و تکریتی‌ها اداره می‌شد، بسیار ناخشنود بودند و آن را مغایر اهداف اولیه‌شان می‌دانستند. کزار و حامیان او همچون السامرائی (که همگی از نظریه‌پردازان باسابقه حزب بودند) به منظور تعیین رهبری جدید تصمیم گرفتند که کنفرانسی ترتیب دهند.

تصمیم کزار کاملاً بجا بود. اما شیوه‌ای که برای تحقق اهدافش انتخاب کرد راه به جایی نبرد. حتی با در نظر گرفتن استانداردهای انقلاب در عراق آن روز نیز طرح و نقشه کزار برای به دست آوردن کنترل کشور، بسیار نسنجیده و احمقانه بود. او که رئیس پلیس امنیتی عراق بود، اعتقاد داشت با ربودن رؤسای ارتش و نیروی پلیس غیرنظامی می‌تواند کنترل دستگاه امنیتی کل کشور را به دست بگیرد. علاوه بر آن اگر می‌توانست بکر و صدام را ترور کند، رؤسای ارتش و نیروی پلیس غیرنظامی را متقاعد می‌کرد تا از او حمایت کنند (که البته این افراد قرار بود در اتاق‌های شکنجه قصر النهایه، متقاعد شوند) به دنبال این اقدام‌ها او می‌توانست کنترل کشور را به دست گیرد.

کزار اولین مرحله از برنامه ساده‌لوحانه‌اش را در روز سی‌ام جولای سال ۱۹۷۳ به اجرا گذاشت. او ژنرال **حمّاد شهاب**[1]، وزیر دفاع و سعدون غیدان وزیر کشور را برای بازدید از لوازم استراق سمع الکترونیکی پیشرفته‌ای که به تازگی در مرکز جاسوسی و ضدجاسوسی جدید عراق به کار می‌رفت، دعوت کرد. این مرکز را کزار به تازگی در اطراف بغداد به راه انداخته بود. غیدان که قبلاً از این مکان دیدار کرده بود از دعوت دوباره کزار متعجب شد. با این حال کزار او را برای بازدید مجدد متقاعد کرد و غیدان به همراه محافظش به آنجا رفت. او به کزار «به عنوان عضو حزب» اطمینان کرد و بدون محافظ وارد ساختمان شد. بلافاصله پس از ورود، چهار مرد مسلح، او را محاصره و دستگیر کردند. او را دستبند زده به سلولی در زیرزمین ساختمان بردند و تا غروب همان روز در این مکان نگه داشتند. پس از مدتی، غیدان متوجه شد شهاب وزیر دفاع، هم در سلول مجاور زندانی است. وقتی از شهاب علت دستگیریشان را پرسید، او در پاسخ گفت که در

---

1. Hammad Shihab.

شهر شورشی در شرف وقوع است. به این دلیل آنها را برای حفاظت از جان خودشان زندانی کرده‌اند.

کزار که با موفقیت توانسته بود شهاب و غیدان را از سر راه بردارد به اجرای مرحله دوم نقشه «یعنی ترور صدام و بکر» پرداخت.

کزار قصد داشت وقتی در ساعت چهار صبح، بکر از دیدار رسمی‌اش از لهستان به بغداد می‌آید، در فرودگاه او و صدام را به قتل برساند. صدام نیز برای استقبال از بکر به فرودگاه می‌رفت. بنابراین کزار یک گروه از نیروهای امنیتی خود را مأمور کرده بود به محض اینکه بکر پایش را از هواپیما بیرون گذاشت، او و صدام را بکشند.

با این حال برنامه به دلخواه کزار پیش نرفت. هواپیمای بکر، ورشو[1] را با تأخیر ترک کرد و هنگامی که برای سوختگیری در بلغارستان توقف کردند با استقبال غیرمنتظره دولت بلغارستان مواجه شدند، بنابراین، این تأخیر باز هم بیشتر شد. در نتیجه هواپیمای رئیس‌جمهوری ساعت ۸ صبح در فرودگاه بغداد به زمین نشست و رئیس جوخه امنیتی تصور کرد که توطئه برملا شده است. او افراد جوخه را متفرق کرد و خودش هم گریخت.

در این میان، کزار با خیالی آسوده در منزلش روبه‌روی تلویزیون نشسته بود تا ترور را تماشا کند. شبکه تلویزیون دولتی عراق موظف بود برنامه‌های عادی را برای پخش فعالیت‌های رئیس‌جمهور ــ هر چند واقعه نه چندان مهم بود، مثل برگشتن از یک سفر عادی ــ قطع کند.

هنگامی که کزار مشاهده کرد بکر صحیح و سالم به همراه صدام فرودگاه را ترک کردند، به غلط تصور کرد که کودتای او برملا شده است و در همان لحظه تصمیم گرفت از کشور بگریزد. او برای اینکه در امان بماند، شهاب و غیدان را به عنوان گروگان با خود برد. این گروه با تعدادی ماشین‌های مسلح مستقیماً به سمت مرزهای ایران به راه افتادند. کزار تصور می‌کرد کشور ایران به دلیل مناقشاتی که بر سر آینده آبراه شط‌العرب با عراق داشته است، به او پناهندگی می‌دهد.

در راه با بکر تماس گرفت و به او پیشنهاد کرد در نشستی صلح‌آمیز به حل

---

1. Warsaw.

اختلافات بپردازند. ازجمله تقاضای او خلع عناصر فرصت‌طلب حزب ـ یعنی صدام ـ بود. او تهدید کرد در صورتی که به تقاضای او عمل نشود شهاب و غیدان را می‌کشد.

بکر تقاضای کزار برای مذاکره را رد کرد و دستور داد او را زنده یا مرده دستگیر کنند. صدام مأمور اجرای دستور بکر شد و با شور و اشتیاق کارش را آغاز کرد.

ارتش و نیروی هوایی پس از اطمینان از امنیت بغداد دست به دست هم دادند تا کزار را قبل از رسیدن به مرز ایران متوقف کنند. گروه کزار با حمله هلی‌کوپترها و هواپیماهای جنگی از حرکت بازماند. کزار قبل از اینکه تسلیم شود، به افرادش دستور داد غیدان و شهاب را بکشند. شهاب کشته شد، اما غیدان با اینکه به شدت زخمی شده بود زنده ماند. بدن شهاب جلوی او بود و جلوی گلوله‌ها را گرفت.

کزار از لحظه دستگیری مطمئناً از سرنوشت خود آگاه بود؛ اما تنها دلگرمی‌اش این بود که برخلاف دیگر خیانتکاران از نوع مجازاتش در قصر النهایه آگاهی داشت طی دادگاه‌هایی متشکل از چهار عضو RCC، در روز هفدهم جولای هشت نفر از مسئولان امنیتی و سیزده نفر از افسران نظامی از جمله کزار به مرگ محکوم شدند و در همان روز هم به مجازات رسیدند.

روز بعد، سی‌وشش نفر دیگر هم ازجمله دو نفر از اعضای فرماندهی منطقه نیز محاکمه شدند. این دو نفر عبدالخلیل السامرائی و *محمد فاضل*[1] بودند.

از بخت بد، کزار با تماس تلفنی این دو را از انجام کودتا باخبر کرده بود. دادگاه ویژه ادعا داشت که این دو نفر می‌بایست به مقامات مربوط اطلاع می‌دادند.

قصور در انجام این کار حکم خیانت را داشت و این دو هم به همراه دوازده نفر دیگر به مرگ محکوم شدند. محکومیت السامرائی به دلیل سابقه او و موقعیتش به عنوان یکی از نظریه‌پردازان برجسته حزب به حبس ابد تقلیل یافت، اما دیگران بلافاصله پس از صدور حکم به مجازات رسیدند.

شکست کودتای کزار موقعیت صدام را به عنوان دومین مرد قدرتمند عراق ـ بعد از بکر ـ تثبیت کرد. برای کسی که در زمان کودتای ۱۹۶۸ در پایین‌ترین رده حزبی قرار داشت، رسیدن به این جایگاه، موفقیت بزرگی بود. در مدتی کمتر از ۵ سال

---

1. Muhammad Fadil.

صدام توانست دوستان و دشمنان رقیب را از میان بردارد و عملکرد گروه‌های مخالف دولت بعثی ازجمله کردها و شیعه‌ها را، خنثی کند.

یکی از اعضای برجسته حزب بعث که مدت‌ها صدام را ندیده بود در همین زمان تصادفاً در بغداد او را دید. از صدام پرسید که چرا این همه مدت در محافل عمومی شرکت نمی‌کرد. صدام در جواب گفت: «داشتم ترتیب شغال‌ها را می‌دادم.»

پس از افشای توطئه کزار، بلافاصله برای اطمینان از موقعیت حزب، به تجدید سازمان در دولت پرداختند. حتی در زمانی که محاکمه‌ها را انجام می‌دادند، با حضور رهبران حزب نشستی اضطراری برپا شد. در این جلسه توافق شد که انتخاباتی برپا شود و نامزدهای وفادار به صدام برای شورای فرماندهی حزب بعث انتخاب شوند. پلیس امنیتی که نتوانسته بود مانع کودتای کزار شود، پاکسازی شد و سپس زیرنظر صدام به فعالیت ادامه داد. قرار بر آن شد که قصر النهایه را خراب کنند. اعضای حزب آنقدر به بقای خود اطمینان داشتند که برای باقی ماندن در قدرت دیگر نیازی به سالن‌های شکنجه کزار احساس نمی‌کردند. مقرر شد که دولت آزادی بیشتری به شهروندان عراقی بدهد و برنامه توسعه اقتصادی ـ اجتماعی کشور را آغاز کند. تمامی این اقدام‌ها باعث می‌شد که موقعیت حزب و دولت تثبیت شود و جوی موافق در کشور به وجود آید.

پنج

سردار ملی

قدرت، ثروت و رفاه را هم به همراه آورد. به مدت دو سال بعد از انقلاب ماه جولای، صدام به خاطر موقعیتش، در دفتر کوچکی در کاخ ریاست‌جمهوری، مشغول به کار بود. با بهتر شدن موقعیتش در حزب، وضعیت ظاهری کارش هم بهتر شد و در اوایل دهه ۱۹۷۰ بود که به دفتری بزرگ‌تر در ساختمان **مجلس ملی**[1] نقل مکان کرد. دفتر وزارت امورخارجه نیز در این ساختمان واقع بود. ساختمان مجلس ملی جزیی از مجموعه کاخ ریاست‌جمهوری بود که در اواخر دهه ۱۹۵۰ ــ زمانی که ایده برپایی مؤسسات دمکراتیک در عراق طرفداران بسیاری داشت ــ کارش را شروع کرد.

از سال ۱۹۷۰ به بعد، پس از برکناری عماش، صدام به دفتر او که در گذشته دفتر نخست‌وزیر کشور بود، نقل‌مکان کرد و کادر منشیان، مشاوران، محققان و معاونان خود را کامل کرد. صدام ساعت‌های طولانی کار می‌کرد؛ صبح بسیار زود به دفترش می‌رفت و تا دیر وقت در آنجا مشغول به کار بود. جدیت او همراه با شبکه فراگیر و قوی جاسوسی‌اش باعث شده بود که او همیشه یک قدم از همکارانش جلوتر باشد.

برای اولین بار صدام در زندگیش طعم رفاه را ــ که موقعیتش برای او به ارمغان آورده بود ــ می‌چشید. درست مثل روستاییان دیگری که یکباره به پول می‌رسند، علایق او هم به لباس‌ها و اتومبیل‌های گران‌قیمت، محدود می‌شد. او مرتب به یکی از

---

1. National Assembly Building.

خیاط‌های معروف بغداد به نام **هاروت** [۱]، در منطقه **چاکیا** [۲] لباس سفارش می‌داد. بسیاری از عراقی‌ها به هیچ عنوان قدرت خرید از این خیاط را نداشتند. بعدها، وقتی به ریاست‌جمهوری رسید هفته‌ای یکبار به سراغ خیاطش می‌رفت و هر بار چند دست لباس سفارش می‌داد!

علاقه او به اتومبیل به خرید سه یا چهار بنز لیموزین آخرین مدل محدود می‌شد که هر سال از کویت می‌خرید ــ البته برای محافظت از گرمای تابستان بغداد اتومبیل‌ها مجهز به کولر بود ــ.

صدام باید خانواده‌اش را هم در منزلی مناسب مسکن می‌داد. تا سال ۱۹۷۲، او به جز دو پسرش عدی (۱۹۶۴) و قصی (۱۹۶۶)، صاحب سه دختر شده بود؛ **رغده** [۳] در سال ۱۹۶۷، **رنا** [۴] در ۱۹۶۹ و **حلا** [5] در سال ۱۹۷۲ به دنیا آمدند.

در سال‌های اولیه پس از انقلاب سال ۱۹۶۸، صدام و خانواده‌اش در خانه‌ای بزرگ در مجموعه کاخ ریاست‌جمهوری زندگی می‌کردند. کاخ ریاست‌جمهوری مجموعه‌ای بزرگ بود و علاوه بر مقر ریاست‌جمهوری و ساختمان مجلس ملی، بیشتر بزرگان رژیم نیز در آن مجموعه، ساکن بودند. خانواده صدام در رفاه زندگی می‌کردند. بیشتر خانه‌های این مجموعه مجهز به استخر شنا و گروهی مستخدم بود. برای رسیدن به مجموعه باید از یکی از دو پل متصل به کاخ رد می‌شدند. برای محافظت از مجموعه نیز مأموران بسیاری روی پل مستقر بودند. اولین پل «پل معلق» نام داشت که در نزدیکی میدان آزادی قرار گرفته بود و دیگری «پل الجمهوریه» بود که بر روی رودخانه دجله واقع بود، این دو پل در دو انتهای مجموعه قرار داشتند.

در این زمان صدام اقدام به خریداری زمین کرد تا برای خود و خانواده‌اش چند خانه بسازد. ــ البته صدام از نفوذ بکر استفاده می‌کرد و زمین‌های بسیار مرغوبی را می‌خرید ــ کار ساخت اولین خانه از خانه‌های صدام در سال ۱۹۷۰ آغاز شد.

---

1. Haroot.
2. Chaakia.
3. Raghda.
4. Ràna.
5. Hala.

این ساختمان‌ها فقط خانه‌های معمولی نبود، بلکه هر یک در جای خود کاخی بسیار مجلل بود؛ مهمتر اینکه صدام از این کاخ‌ها برای سکونت خانواده‌اش استفاده نکرد بلکه آنها را به مخفیگاه و انبار سلاح‌های کشتارجمعی تبدیل کرد. البته چگونگی جمع‌آوری ثروت این تازه به دوران رسیده بعثی، در هاله‌ای از ابهام قرار داشت و به فساد مالی مظنون بود.

صالح عمرالعلی که پس از انقلاب به عنوان وزیر اطلاعات انتخاب شد، ادعا می‌کند که صدام باید به بسیاری از شکایت‌های اعضای حزب (در ناحیه تکریت) رسیدگی می‌کرده است. این شکایت‌ها مربوط به مالکیت زمین‌هایی بود که توسط بکر، صدام و خیرالله طلفاح خریداری می‌شد.

علی می‌گوید: «اول از زمین‌های کوچک شروع شد ولی بتدریج هر زمینی که می‌خواستند، می‌گرفتند. مردم را از زمین‌هایشان بیرون می‌راندند و با این کار وسیله امرار معاش را از آنها می‌گرفتند. در ابتدا خیرالله طلفاح از همه بدتر بود اما خیلی زود صدام و بکر هم درست مثل او شدند. آنها حس نارضایتی عمیقی را بین اعضای حزب به وجود آوردند.

صدام هیچ فرصتی را برای تبلیغ از دست نمی‌داد؛ او به عمد ثبات زندگی خانوادگی‌اش را در تلویزیون دولتی عراق به تصویر می‌کشید و البته این زندگیی بود که طبقه متوسط عراق، آرزویش را داشتند.

صدام تأکید بسیاری داشت که ساجده با اینکه به بزرگ کردن پنج فرزندش مشغول است در مدرسه‌ای به طور نیمه‌وقت تدریس می‌کند. تلویزیون دولتی عراق صدام را نشان می‌داد که در دریا با پسرانش بازی می‌کند.

صدام با این اقدام‌ها سعی می‌کرد که شخصیتی محبوب شود و طرفداران زیادی پیدا کند. محبوبیت در بین مردم، در برنامه‌های او برای به دست آوردن قدرت، جایگاه خاصی داشت. در مراحل ابتدایی، به تصویر کشیدن زندگی آسوده و خانواده خوشبخت او، مدنظر بود. تلویزیون و مطبوعات او را پدری لایق نشان می‌دادند که البته این مسأله به صدام هیچ ضرری نمی‌رساند.

حتی عادت‌های غذایی صدام هم تغییر کرد. این روستایی فقیر که با برنج و غلات

بزرگ شده بود، اکنون غذاهای امریکایی ـ که در بین تازه به دوران رسیده‌ها پرطرفدار بود ـ را ترجیح می‌داد. او علاقه بسیاری به باربکیو داشت و غذای مورد علاقه‌اش دنده کباب بود. او این غذا را به همراه نوشیدنی محبوبش ***شراب رُز ماتئوس پرتغالی***[1] صرف می‌کرد که اگرچه انتخاب خوشایندی محسوب می‌شد ولی برای کسی که قرار بود رئیس دولت شود، انتخاب چندان مناسبی نبود. صدام جوان پیپ می‌کشید؛ این ژستی بود که از دوران اقامتش در قاهره به یادگار داشت. اما بعدها به سیگار برگ روی آورد. هنگامی که وقت آزاد داشت به رستوران‌های بسیار شیک شهر می‌رفت؛ کاری که قبل از استقرار حکومت بعثی توان انجام آن را نداشت.

رستوران‌های مورد علاقه‌اش ***دنانیر***[2] و ***مطعم المطاعم***[3] و تفریحش شکار بود. در دهه ۱۹۷۰ همراهان شکارش همدستان سیاسی او از جمله سعدون شاکر و برادر ناتنی‌اش برزان بودند. آنها برای شکار به ***کوت***[4]، ***سویقه***[5]، ***سامرا***[6]، ***الدور***[7] و تکریت می‌رفتند و شکار هفتگی از برنامه‌های ثابت صدام بود. معمولاً یکی از محافظان او و چند تن از مقامات حزب بعث او را همراهی می‌کردند. شکار آنها بیشتر قرقاول بود که بعد هم گوشت آن را کباب می‌کردند. صدام تیرانداز خوبی بود و گاهی دوستان و خانواده‌اش را به پیک‌نیک دعوت می‌کرد. اما او در عین حال از این میهمانی‌ها برای شناسایی رقبای آینده‌اش استفاده می‌کرد و با سوء استفاده از جو آرام پیک‌نیک سعی می‌کرد که اختلافات عقیده‌ای را برملا کند.

حداقل دو نفر از همراهان صدام از این تجربه خود پشیمان شدند. ***طاهر احمد امین***[8] به جرم خیانت در سال ۱۹۶۹ اعدام شد و ***صالح السامرائی***[9] را هم در سال ۱۹۸۲ ترور کردند. صدام وقتی شکار نمی‌رفت، به یکی از کلوپ های شهر به نام کلوپ ***نادی الصید***[10] (کلوپ شکار) در منطقه ***منصور***[11] می‌رفت.

---

1. Portuguese Mateus.
2. Dananir.
3. Matam al-Mataam.
4. Kut.
5. Swaika.
6. Sammara.
7. Al-Dour.
8. Tahir Ahmed Amin.
9. Saal al-Samurrai.
10. Nadi al-Said.
11. Mansour.

از زمان پادشاهی، بغداد به داشتن کلوپ‌های متعدد معروف بود. در زمان اوج قدرت پادشاهی، بریتانیایی‌ها به کلوپ *العلویه*[1] می‌رفتند. تعدادی کلوپ هم در نزدیکی رودخانه دجله وجود داشت که پذیرای گروه‌های متعدد بود. به عنوان مثال خانواده‌های مسیحی به کلوپ هندی‌ها می‌رفتند. در حالی که افراد تازه به دوران رسیده بغداد عضو کلوپ *المنصور*[2] می‌شدند.

از آغاز دهه هفتاد، کلوپ نادی الصید بیشتر محل رفت و آمد برگزیدگان و دولتمردان بود. ساختمان کلوپ بسیار راحت و مجلل بود و امکانات بسیاری از جمله استخر، زمین تنیس و میدان اسب‌سواری داشت. این کلوپ همچنین برای سرگرم کردن و پذیرایی از میهمانان، برنامه‌های بسیاری مانند مسابقات تیراندازی و یا فعالیت‌های اجتماعی ترتیب می‌داد. آنجا مکانی بود که دولتمردان در زمان استراحت ــ که بسیار مورد نیاز هم بود ــ نیز با یکدیگر دیدار می‌کردند.

صدام پس از تثبیت موقعیتش طوری از کلوپ استفاده می‌کرد که گویی دارایی شخصی اوست؛ به طوری که در اوایل دهه ۱۹۷۰ تصمیم گرفت، امکانات کلوپ را گسترش دهد. او ساخت مجموعه را با علاقه بسیار دنبال می‌کرد و هر جمعه بعد از ظهر برای بازرسی پیشرفت کار به آن سر می‌زد. این بازبینی دقیقاً زمانی انجام می‌شد که خانواده‌های طبقه متوسط عراق در کنار اعضای ارشد حزب در کلوپ به صرف ناهار مشغول بودند.

یکی از اعضای پیشین کلوپ می‌گوید: «عجیب‌تر از همه تعداد زیاد محافظانی بود که صدام هنگام بازبینی ساختمان به همراه خود می‌آورد.»

در تمام مدت حداقل هشت محافظ مسلح اطراف او بودند. چهار محافظ در کنارش و چهار نفر هم در پشت سرش بودند. هیچ یک از اعضای حزب به چنین محافظتی نیاز نداشتند و حضور تعداد زیاد محافظان احساس ناخوشایندی در بینندگان ایجاد می‌کرد. با وجود این، او نزد دیگر اعضای حزب می‌رفت و با آنها صحبت می‌کرد.

---

1. Al-Alwiya.

2. Al-Mansour.

کم‌رویی همیشگی او جای خود را به رفتاری متمردانه داده بود. کلوپ شکار مکانی بود که صدام پس از یک روز پرکار و یا آخر هفته به آنجا پناه می‌برد. او معمولاً به همراه همکاران نزدیکش، مثل عبدالکریم الشیخلی و یا سعدون شاکر و البته محافظان همیشه حاضر، به کلوپ می‌رفت. گوشه‌ای خلوت را انتخاب می‌کرد و در جمع دوستانش به صحبت و نوشیدن ***ویسکی جانی والکر بلک***[1] مشغول می‌شد.

صدام خیلی کم با اعضای کلوپ صحبت می‌کرد. بر خلاف اعضای حزب که بخصوص در زمان اجرای برنامه‌های رقص و کاباره، همسران خود را برای صرف غذا به کلوپ می‌آوردند، صدام هیچ‌گاه ساجده را به آنجا نمی‌برد. صدام تنها پسرانش عدی و قصی را در تعطیلات آخر هفته به کلوپ می‌آورد تا با بچه‌های دیگر بازی کنند. ساجده با داشتن پنج فرزند گرفتار بود و به جز چند باری که در تلویزیون حضور یافت، به ندرت در مجالس عمومی شرکت کرد.

اگر چه صدام فردی خاموش و ساکت بود، اما تمامی اعضای کلوپ را بخوبی می‌شناخت و در صورت لزوم مؤدبانه با آنها به گفتگو می‌نشست. از آنجا که در دهه ۱۹۷۰، بیشتر اعضای کلوپ از فعالیت‌های امنیتی او کاملاً آگاه بودند، حتی از شوخی‌های صدام هم برداشت سوء می‌شد.

یکی از اعضای قدیمی کلوپ که همسری انگلیسی داشت به یاد می‌آورد که روزی با دو دخترش در کلوپ به انگلیسی مشغول صحبت بوده است و صدام صحبت‌های آنها را می‌شنود. او به سمت این سه نفر می‌آید و به مرد می‌گوید: «بهتر نیست با آنها به زبان عربی صحبت کنید؟» صدام این جمله را با لبخند بر زبان آورد اما مرد که از مقامات مهم دولت حزب بعث هم بود صحبت صدام را شوخی تلقی نکرد و از آن پس در اماکن عمومی با دخترانش به زبان عربی صحبت می‌کرد.

دهه هفتاد زمانی بود که صدام سعی کرد در بین مردم از خود چهره‌ای محبوب بسازد. بسیاری از مردم سخاوت‌های غیرمنتظرهٔ «آقای معاون» را به یاد دارند.

در نزدیکی کاخ ریاست‌جمهوری و در وسط روخانه دجله جزیره‌ای به نام جزیره خوک وجود دارد و بسیاری از اهالی بغداد، تابستان‌ها برای پیک‌نیک به این مکان

---

1. Johnnie Walker Black Whiskey.

می‌روند. اما به دلیل نزدیکی این جزیره به مجموعه کاخ، این مکان همیشه تحت مراقبت بود تا مبادا مخالفان رژیم از آنجا به قلب حکومت حمله کنند. صدام بارها با محافظانش با یک قایق موتوری به این جزیره می‌رفت و با مردم صحبت می‌کرد و از حال آنها باخبر می‌شد. اگر چه هدف او بازبینی منطقه بود اما او سعی می‌کرد نظر مساعد مردم را نسبت به خود جلب کند. وقتی که می‌دید کسی ویسکی می‌خورد محافظانش را می‌فرستاد تا از داخل قایق، لیکور بیاورند و بین مردم پخش کنند. این کارها باعث می‌شد مردم تصور کنند صدام کسی است که به مردم عادی عراق اهمیت می‌دهد.

اما صدام باید خرج زندگی مرفه خود و نیازهای روزافزون نیروهای امنیتی‌اش را از راهی تأمین می‌کرد. یکی از این راه‌ها شروع دوبارهٔ مسابقات اسب‌دوانی بود. در دوران پادشاهی، اسب‌دوانی یک ورزش ملی بود و با اینکه شرط‌بندی در اسلام حرام است، دولت از این طریق درآمد بسیاری کسب می‌کرد. رئیس‌جمهور قاسم، این مسابقات را ممنوع اعلام کرد اما با حضور دولت بعثی، صدام دوباره آن را آزاد کرد و شرط‌بندی در این مسابقات دوباره آغاز شد. صدام حیله‌گر ترتیبی داد که قسمتی از درآمد حاصل از شرط‌بندی به حساب او واریز شود و البته او هم این پول را در جهت رفع نیازهای خود و افراد نیروی امنیتی خرج می‌کرد.

اما مهم‌ترین پیشرفت صدام و دولت بعث، ملی کردن صنعت نفت عراق بود. عراق، بعد از عربستان سعودی دارای بیشترین ذخائر نفت در دنیاست. در دهه ۱۹۷۰ تخمین زده شد که صنایع نفت عراق بالغ بر ۱۳۰ بیلیون بشکه نفت می‌باشد. در حالی که عربستان سعودی صاحب ۱۵۰ بیلیون شبکه نفت بود.

در شرایطی مناسب، مشخص شد که عراق روزانه قادر به تولید یازده میلیون بشکه نفت خواهد بود. مهمتر اینکه هزینه استخراج هر بشکه نفت در عراق شش سنت است که این قیمت دو سنت از نفت عربستان سعودی ارزان‌تر تمام می‌شود.

از زمان تشکیل عراق مدرن، کنترل صنعت نفت عراق در اختیار ***کمپانی نفت عراق*** (IPC)[1] بود ـ که در دهه ۱۹۷۰ ترکیبی بود از پنج شرکت بزرگ نفتی در

1. Iraqi Petroleum Company.

جهان: شرکت‌های BP [۱]، *شل*[۲]، *اِسو*[۳]، *موبیل*[۴] و *شرکت نفت فرانسه*[۵] مالکیت خارجی ثروت ملی عراق همیشه برای ملی‌گرایان عراق توهین بزرگی محسوب می‌شد. بسیاری از کودتاها با این انگیزه شکل گرفت که دولت عراق باید مالک ذخائر غنی نفت کشورشان باشد. شرکت‌های عراقی به دفعات تلاش کردند این صنعت را از سلطه IPC درآورند؛ برای مثال در یکی از مهمترین اقدام‌ها رئیس‌جمهور قاسم در سال ۱۹۶۱، ۹۹/۵ درصد این صنعت را از مالکیت IPC ـ که مانع گسترش آن بود ـ بیرون کشید.

در سال ۱۹۶۴ رئیس‌جمهور عارف کمپانی ملی نفت عراق (INOC) را پایه‌گذاری کرد تا از آن طریق منابع نفت این کشور را برای صادرات نفت و فروش آن در بازار آزاد، توسعه دهد. اما کمپانی‌های نفتی بین‌المللی با انجام اقدام‌های تلافی‌جویانه مانع این کار شدند. آنها از فروش نفت به کشورهایی که مستقیماً با دولت عراق وارد معامله می‌شدند، خودداری کردند. در سال ۱۹۶۸ وقتی بعثی‌ها به قدرت رسیدند، وضع به همین ترتیب بود و صدام با پشتیبانی بکر با بستن یک قرارداد لکه ننگی را برجا گذاشت.

از سال ۱۹۷۱ صدام به همراه *مرتضی الحدیثی*[۶] (وزیر نفت) مسئولیت معاملات با ائتلاف شرکت‌های نفتی عراق را به عهده گرفت. بعثی‌ها منتظر موقعیتی بودند که با این ائتلاف برخورد کنند و چنین موقعیتی هنگامی به دست آمد که IPC تصمیم گرفت تولید نفت را در عراق به نفع کشورهای دیگر کاهش دهد. تصمیم IPC به این معنا بود که کشورهای خارجی میزان قدرت درآمد دولت عراق را تعیین می‌کردند؛ چنین وضعیتی برای هیچ دولتی قابل تحمل نبود و نشان از نئوامپریالیسم داشت.

این عمل تحریک‌آمیزی بود که ملی‌گرایانی چون بکر و صدام به راحتی نمی‌توانستند از آن بگذرند. صدام با مهارت بسیار توانست اوضاع را به نفع عراق

---

1. British Petroleum. 2. Shell.

3. Esso. 4. Mobil.

5. Compagnie Francaise des Petroles (CEP).

6. Murtada al-Hadithi.

تغییر دهد و در نهایت صنعت نفت عراق را ملی کند. این موفقیت بیانگر توان صدام برای تغییر شرایط به نفع خودش بود.

حزب بعث تصمیم گرفت با قدرتی غیرامپریالیستی ـ احتمالاً دولت شوروی که اهداف امپریالیستی نداشت ـ متحد شود. با اینکه صدام و بکر هر دو ضدکمونیست بودند، اما می‌دانستند که در صورت متحد بودن با شوروی، دولت واشنگتن نمی‌تواند عراق را تحت فشار قرار دهد. بکر و صدام تمام دهه گذشته را به پاکسازی و سرکوبی عاملین کمونیست گذرانده بودند. اما می‌دانستند که این کار به نفع دولت حزب بعث است.

رسیدن به آب‌های گرم جنوبی، دورنمایی بود که روس‌ها قرن‌ها در آرزوی آن بودند؛ این امر باعث نگرانی شاه ایران بود، زیرا ایران و عراق هزار مایل مرز مشترک داشتند.

پیمان همکاری عراق و شوروی هر گونه احتمال حمله شاه ایران را به مرزهای عراق منتفی می‌کرد. به این ترتیب مناقشات ایران و عراق (بر سر آبراه مهم شط‌العرب که صادرات نفت عراق را از طریق خلیج‌فارس ممکن می‌ساخت) مسکوت می‌ماند.

برقراری روابط حسنه با شوروی به دولت عراق امکان می‌داد با خرید اسلحه از این کشور، نیروی نظامی خود را تقویت کند. برای دولت عراق خرید سلاح در اولویت قرار داشت؛ چراکه آنها می‌دانستند برای مقابله با جنگ‌های احتمالی از جمله جنگ با ایران، اسرائیل و برخورد یا کشمکش‌های داخلی (مثل خطر همیشگی کردها که به دنبال خودمختاری بودند) باید نیروی نظامی خود را بیش از پیش قوی سازند.

در سال ۱۹۷۰ صدام برای حل‌وفصل مسأله کردها به شوروی سفر کرده بود و در همان زمان نیز زمینه این همکاری چندجانبه فراهم شد. در ماه فوریه سال ۱۹۷۲ صدام این بار به عنوان فرستاده مخصوص بکر به مسکو سفر کرد و با آلکسی کاسیگین، نخست‌وزیر اتحاد جماهیر شوروی به مذاکره پرداخت. صدام مأموریتش را با موفقیت به انجام رسانید. با اینکه دولت بعثی به آزار و اذیت کمونیست‌ها پرداخته بود، اما در ماه آوریل سال بعد، کاسیگین به عراق سفر کرد و در آنجا پیمان دوجانبه

دوستی و همکاری بین عراق و شوروی سابق به امضاء رسید. پس از انجام تشریفات، طی یک برنامه بازدید، سالن‌های مرمری کاخ ریاست‌جمهوری را به او نشان دادند و صدام هم زنی بلوند و زیبا را به او هدیه کرد.

عقد این پیمان صدام را مجبور کرد که امتیازهای ناخوشایندی را به روس‌ها اعطا کند. براساس این قرارداد، شوروی می‌توانست از پایگاه‌های هوایی استفاده کند. متقابلاً روس‌ها متعهد شدند افسران عراقی را در آموزشگاه‌های نظامی خود تعلیم دهند. همچنین مقرر شد که عراق و شوروی در تصمیم‌گیری‌ها هماهنگ عمل کنند. این مسأله به طور ضمنی حاکی از آن بود که عراق می‌بایست هنگام رأی دادن در سازمان ملل، از شوروی دستور بگیرد. در مقابل، روسیه نیز به دولت بعث کمک می‌کرد تا در قدرت بماند و حتی آنها را در ملی کردن صنعت نفت عراق یاری کرد.

اظهارات صدام بعدها دربارهٔ امتیازهای اعطایی به شوروی، بسیار واقع‌بینانه بود. او گفت: «ما نمی‌توانستیم بدون اعطای این امتیازها و تضمین همکاری خود با دولت شوروی، از این دولت انتظار کمک داشته باشیم.»

صدام به هیچ وجه مایل نبود تحت سلطه یک ابرقدرت باشد و تحمیل‌های دولت شوروی در تعیین سیاست آتی عراق و شوروی، تأثیر بسیاری بر او گذاشت.

با تمام این احوال، قرارداد مسکو، صدام را در موقعیتی قرار داد که می‌توانست با اطمینان در مقابل صاحبان صنعت نفت قد علم کند. او به خوبی آگاه بود که هر اقدامی به منظور شکستن حصر IPC بر صنعت نفت عراق، با عکس‌العمل خصمانه آنها مواجه خواهد شد و همان طور که بارها اتفاق افتاده بود، عراق را وادار به تسلیم می‌کرد. اما براساس پیمان مسکو، این دولت قول داده بود که تولید اضافی نفت عراق را خریداری کند و این مسأله موفقیت صدام را تضمین می‌کرد.

همچنین *والری ژیسکاردستن*[1] وزیر تجارت فرانسه، قول مساعد داده بود که این کشور تا آنجا که منافع کشور فرانسه به خطر نیفتد در تحریم عراق شرکت نخواهد کرد. در روز اول ماه ژوئن سال ۱۹۷۲، یعنی دو ماه پس از عقد پیمان مسکو، حزب بعث، صنعت نفت عراق را ملی کرد. این رویداد از اهمیت بسیاری برخوردار

---

1. Valéry Giscard d'Estaing.

بود و تأثیر زیادی بر توسعه آینده عراق داشت. به طوری که به حکومت حزب بعث بیش از پیش رسمیت بخشید.

عراق بدون نفت کشوری فقیر بود؛ اما با نفت می‌توانست از ثروتمندترین کشورهای دنیا باشد. عراقی‌های ملی‌گرا مدت‌ها به دنبال ملی کردن صنعت نفت بودند و بدون شک تحقق این امر تنها اتفاق مهمی بود که از زمان تشکیل کشور عراق به وقوع پیوسته بود.

همکاری بین شوروی و عراق و همچنین نیرنگ فرانسه، باعث شد ائتلاف شرکت‌های نفتی نتواند آزادانه عمل کند؛ البته سفر صدام به فرانسه در اواخر ماه ژوئن و عقد قرارداد با ژرژ پمپیدو[1] (رئیس‌جمهور این کشور) در ایجاد این محدودیت بی‌تأثیر نبود. پمپیدو ملی شدن صنعت نفت عراق را به رسمیت شناخت، اما متقابلاً دولت عراق متعهد شد که اجازه دهد شرکت‌های فرانسوی در توسعه و بهره‌برداری منابع نفتی عراق در آینده همکاری کنند و کشور فرانسه بتواند نفت را با قیمتی پایین از عراق خریداری کند.

با آزادی از موانعی که IPC در توسعه میدان‌های نفتی ایجاد کرده بود، عراق به بهره‌برداری از میدان‌های جدید نفتی اقدام کرد. افزایش تولید نفت درآمدهای دولت را به طرز چشمگیری افزایش داد. این درآمدها به دولت حزب بعث، امکان داد تا اقداماتی را در جهت مدرن‌سازی کشور و بهبود وضع زندگی مردم عراق به انجام برسانند. آنها همچنین بودجه هنگفتی را برای آماده‌سازی نیروی مسلح کشور اختصاص دادند. به طوری که بین سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۵ توان ارتش و تعداد افراد آن به دو برابر افزایش یافت.

هیچ کس به خوبی صدام از تأثیرات ملی شدن صنعت نفت در آینده عراق آگاه نبود. البته صدام می‌خواست امتیاز کسب آن را بدون آنکه بر رابطه‌اش با بکر تأثیری بگذارد، به خودش اختصاص دهد. هرچه باشد صدام، این مذاکرات سرنوشت‌ساز را با دولت روسیه و IPC انجام داده بود.

صدام پس از مطالعه راه‌حل‌های موجود، با بکر، شخصاً تصمیم گرفت به IPC

---

1. Georgos Pompidou.

اولتیماتوم بدهد. او می‌دانست که IPC اولتیماتوم آنها را رد خواهد کرد و در نتیجه راهی باقی نمی‌ماند مگر آنکه دولت، صنعت نفت را ملی کند.

رادیو بغداد شعارهای انقلابی مثل «نفت اعراب حق عرب‌هاست» را پخش می‌کرد و صدام هم روز اول ماه ژوئن سال ۱۹۷۲ را «روز پیروزی» نامید. صدام اظهار داشت: «ثروت ما به خودمان برگشت.»

سال‌ها بعد صدام در صحبت با یکی از شرح‌حال‌نویسانش به نقش خود در ملی کردن صنعت نفت و کنترل IPC تأکید کرد. او گفت: «تمام کارشناسان مرا از این کار منع کردند. حتی یک نفر هم موافق ملی شدن صنعت نفت نبود. اما ما تصمیم گرفتیم. اگر به صحبت‌های وزیر نفت عمل کرده بودم، هیچ تصمیمی گرفته نمی‌شد.»

تصمیم و مداخله صدام در ملی کردن IPC، نشان می‌دهد که حتی در همان سال‌های اولیه نیز، صدام مهارت‌های سیاسی بسیاری را کسب کرده بود.

همان طور که دیدیم ملی شدن صنعت نفت یک شبه اتفاق نیفتاد. در حقیقت این اقدام در سال ۱۹۷۰ و توسط مرتضی حدیثی برنامه‌ریزی شده بود و نه صدام و شاید به همین دلیل بود که بعدها حدیثی در پاکسازی‌های صدام کشته شد. بعثی‌ها می‌دانستند باید با احتیاط اقدام کنند و هر حرکت نسنجیده‌ای باعث خواهد شد غرب ــ بزرگ‌ترین خریدار نفت عراق ــ نفت این کشور را تحریم و اقتصاد عراق را فلج کند.

مطالعات و بررسی‌های انجام شده نشان داد که عراق نمی‌تواند به تنهایی صنعت نفت کشور را اداره کند و به این دلیل وزارت نفت عراق با ملی شدن صنعت نفت مخالفت می‌کرد. بنابراین تحقیقات بسیاری برای بررسی راه‌حل‌های ممکن انجام شد.

طبق نظر کارشناسان هنگامی که صدام تصمیم گرفت صنعت نفت را ملی کند، کشور هنوز برای این تغییر ناگهانی و بزرگ آمادگی نداشت. عامل موفقیت صدام در این قمار بزرگ، کمک شوروی بود که صدام به آن اطمینان داشت و حمایت فرانسه که چندان هم قابل اطمینان نبود.

لحظه‌ای که صدام احساس کرد اجرای برنامه ملی کردن صنعت نفت ممکن

است، مرتضی را اخراج کرد و خودش مسئولیت پروژه را به عهده گرفت. یکی از کسانی که مستقیماً در جریان این اقدام‌ها بود، می‌گوید: «صدام قصد داشت شخصاً کنترل ثروت نفت عراق را به دست بگیرد. چرا که می‌دانست از این راه می‌تواند به شهرت برسد. صدام پس از دریافت نظرات کارشناسی، این تصمیم سیاسی را اتخاذ کرد.» در همین مراحل ابتدایی رویه‌ای که صدام برای ملی کردن صنعت نفت پیش گرفت، نشان می‌دهد که او چگونه از موضع سیاستمداران عراقی برای رسیدن به اهداف خود استفاده می‌کرد. اگرچه این تصمیم توسط صدام گرفته شد اما قبل از هر اقدامی، موافقت و حمایت کامل بکر را هم به خود جلب کرد. اینکه چنین تصمیم مهمی توسط صدام اتخاذ شد، نشان می‌دهد چگونه قدرت رئیس‌جمهور به تدریج در دستان نماینده‌اش قرار می‌گرفت.

پس از جلب حمایت بکر، نوبت به شورای فرماندهی انقلاب (RCC) رسید. صدام باید مطمئن می‌شد هیأت قانونگذار حزب از تصمیم او پشتیبانی می‌کند. جلسه‌ای برپا شد و اعضای ارشد RCC حمایت خود را از ملی شدن صنعت نفت اعلام کردند. صدام می‌خواست مطمئن شود اگر این اقدام با شکست مواجه شود، مسئولیت آن با تمامی اعضای حزب باشد و تنها خودش مقصر شمرده نشود. اما در صورت موفقیت، افتخار آن تنها نصیب خود او می‌شد.

صدام این شیوه تقسیم شکست را بعدها در حرفه سیاسی‌اش بارها به اجرا گذاشت. نقش صدام در اجرای مفاد پیمان مسکو برای اولین بار (پس از انقلاب سال ۱۹۶۸ عراق) نام او را در محافل خارجی مطرح کرد. در این زمان که جنگ سرد به اوج خود رسیده بود، در محافل سیاسی امریکا فعالیت‌های نماینده تکریتی شورای فرماندهی انقلاب عراق ــ در روزنامه نیویورک تایمز در سال ۱۹۷۲ از صدام با این عنوان یاد می‌کردند ــ در جهت «عقد پیمان همکاری» با اتحاد جماهیر شوروی اهمیت بسیاری داشت.

در بهار سال ۱۹۷۳ نیروهای عراقی قسمتی از مرز کویت را تصرف کردند و یک بار دیگر مدعی مالکیت این شیخ‌نشین شدند. این اقدام‌ها ماهیت پیمان مسکو و عراق را روشن‌تر کرد. از نظر دولت واشنگتن این اقدام عراق، قسمتی از توطئه‌ای

بود که شوروی برای به خطر انداختن منافع نفتی امریکا در خلیج‌فارس طرح‌ریزی کرده بود.

حفظ منافع نفتی امریکا در خلیج‌فارس از دهه ۱۹۵۰ به بعد، یکی از مسائل مهم سیاستگذاران امریکا به شمار می‌رفت. مناقشه بین کویت و عراق با میانجیگری شوروی به پایان رسید، اما ظن امریکایی‌ها همچنان باقی بود.

در ماه مارس سال ۱۹۷۳، صدام طی سفری به مسکو دربارهٔ ادامه همکاری‌های مسکو ـ عراق بحث و گفتگو کردند و در این زمان بود که کاسیگین با میانجیگری سعی کرد به اختلافات عراق و کویت خاتمه دهد. ولی نقش صدام در ملی کردن صنعت نفت توجه همگان را به او جلب کرد.

دولت واشنگتن از قرارداد همکاری فرانسه با عراق به خشم آمده بود و فرانسه را تهدید کرد که بهای سنگینی بابت این اقدام خواهد پرداخت. صدام در پاسخ به این تهدیدها، در مصاحبه‌ای با گزارشگر روزنامه *لوموند*[1] اعلام کرد: «ما هیچ گونه اقدامی را علیه فرانسه تحمل نخواهیم کرد. هر اقدامی علیه منافع فرانسه، اعلام خصومت علیه کشور عراق محسوب خواهد شد.»

وزارت کشور ایالات متحده و وزارت امورخارجه انگلیس به خوبی از نقش صدام در سیاستگذاری‌های عراق آگاه بودند و مدتی نگذشت که در مقاله‌های مطبوعات غرب با تعریف از صدام او را «ناصر عراق» نامیدند.

اگرچه مردم دیگر کشورها، تازه داشتند با پدیده‌ای به نام صدام آشنا می‌شدند، اما ناظرین خارجی مدت‌ها بود اوضاع سیاسی عراق را از اواخر سال ۱۹۷۰ زیرنظر داشتند و دیدند که چگونه صدام با موفقیت، رقبای خود یعنی تکریتی، عماش و شیخلی را از سر راه برداشت. در مدت دو سالی که عماش در پست نماینده نخست‌وزیر مشغول به کار بود، اعضای بلندپایه حزب، شخصاً با بکر دیدار می‌کردند و جلسه‌های هفتگی در کاخ ریاست‌جمهوری برگزار می‌شد.

بکر رسماً مسئولیت بخش‌ها و کمیته‌های اداری دولت را برعهده داشت و به امور اجرایی مثل تحصیلات، بهداشت و سلامتی و حمل‌ونقل رسیدگی می‌کرد. در عمل او

---

1. Le Monde.

رسیدگی به امور روزمره را به عماش واگذار کرده بود و خودش ریاست جلسه‌ها را به عهده می‌گرفت تا از نزدیک در جریان تحولات قرار گیرد. اما پس از آنکه صدام در جای عماش قرار گرفت، برگزاری جلسه‌ها در کاخ ریاست‌جمهوری کم و کم‌تر شد و در آخر هم متوقف گردید.

صدام مسئولیت مؤسسه‌ها و بخش‌های دولتی را عهده‌دار شد و همچنین جلسه‌های مهم برنامه‌ریزی به ریاست او برگزار می‌شد و بالطبع حضور بکر در دولت روز به روز کم‌رنگ‌تر می‌شد.

دقت صدام در مسائل امنیتی در این زمان به خوبی خود را نشان می‌داد. مسئولانی که در دفتر او در ساختمان مجلس برای شرکت در جلسه‌ها شرکت می‌کردند قبل از ورود، چند بار کنترل می‌شدند. صدام از دری جدا به دفترش رفت‌وآمد می‌کرد. اگرچه او به تدریج از موقعیت بکر استفاده می‌کرد و جای او را در جلسه‌ها می‌گرفت، اما مراقب بود که باعث نشود دیگران تصور کنند او در جایگاهی برتر از بکر قرار دارد. او دفتر کارش را کوچک‌تر از دفتر بکر انتخاب کرد و هنگام سفر نسبت به بکر محافظان کمتری با خود می‌برد.

به طور کلی صدام سعی می‌کرد به هیچ وجه باعث رنجش معلم خود نشود. هنگامی که در یکی از بخش‌های دولتی باید تصمیمی اتخاذ می‌شد، صدام با بکر دیدار می‌کرد. خیلی دوستانه مسأله را با او در میان می‌گذاشت و به او پیشنهاد می‌کرد اقدام قانونی به عمل آورد. توضیحات صدام معمولاً بکر را قانع می‌کرد. همان طور که دربارهٔ ملی کردن صنعت نفت چنین شد. اگر بکر به هر دلیلی پیشنهادهای صدام را رد می‌کرد، صدام نیز سعی می‌کرد از راهی دیگر و در مدتی طولانی‌تر نظر او را تغییر دهد و حرف خودش را پیش ببرد. صدام هنوز هم موفقیت چشمگیر خود را مدیون رئیس‌جمهور ـ همشهری خود ـ بود و او به خوبی می‌دانست نباید قدرت و محبوبیت بکر را دست کم بگیرد.

با شروع دهه ۱۹۷۰ بکر پنجاه ساله بود و از اعمال ملی‌پرستانه خودش به نظر راضی بود. یکی از معدود بازماندگان افسران آزاد که نظام پادشاهی را در سال ۱۹۵۸ سرنگون کرد، اظهار داشت که بکر در سراسر کشور از حمایت زیادی برخوردار است.

بکر شخصیت محکم و با اعتماد به نفسی نداشت و بیشتر به اجرای تشریفات می‌پرداخت. او به صدام اختیار تام داده بود تا پایه‌های رژیم را استوار کند و مخالفان را از میان بردارد.

البته برخی می‌گویند بکر از آغاز کار دولت حزب بعث، بیمار بود. در آغاز سال ۱۹۷۱ او به دلیل «اختلالی کوچک» ـ آن طور که در مطبوعات اعلام کردند ـ در بیمارستان بستری شد. بیماری بکر باعث شد اختیارات صدام بیش از یک نماینده عادی باشد و در مدت کوتاهی حضورش برای بکر کاملاً ضروری بود. البته در دهه ۶۰ نیز خیرالله طلفاح با همین هدف بکر را تشویق می‌کرد که صدام را به خدمت بگیرد. بکر در نظر گرفته بود با در اختیار گرفتن نماینده‌ای که بیست سال از خودش جوان‌تر است، می‌تواند قبل از آنکه مسأله جانشینی‌اش مطرح شود، سال‌ها در قدرت بماند. اما اکنون که به عقب می‌نگریم، می‌بینیم که صدام از ابتدای دهه ۱۹۷۰ به بعد منتظر فرصتی بود که خودش پست ریاست‌جمهوری را عهده‌دار شود.

بکر با اینکه صدام را کاملاً آزاد گذاشته بود اما از دسیسه‌ها و نقشه‌های او به خوبی آگاه بود. بکر به روشنی از تشکیل دستگاه امنیتی وحشت‌انگیزی که در سایه توجهات خود او فعالیت می‌کرد، مطلع بود. او می‌دانست در قصر النهایه چه می‌گذرد و در حقیقت خود او رهبر خشونت علیه مخالفان رژیم بود. هنگامی که صدام، مخالفان را یکی پس از دیگری نابود کرد، مردم عراق دریافتند که کشور توسط یک رهبری دونفره اداره می‌شود: صدام و بکر. این دو، مردانی بودند که سیاست عراق را تعیین و تصمیمات مهم را اتخاذ می‌کردند. البته صدام دراین‌باره نقش مهم‌تری داشت. اما صدام حتی اگر به ریاست‌جمهوری چشم داشت، سعی می‌کرد در روابطش با بکر حدود اختیارات را رعایت کند. برای مثال صدام در یکی از سخنرانی‌هایش در اواخر سال ۱۹۷۱ که از رادیو پخش شد، ادعاهای دیگران را مبنی بر سوءاستفاده‌اش از موقعیت بکر، رد کرد. او گفت: «می‌دانم کسانی هستند که ادعا می‌کنند صدام حسین مرد شماره یک عراق است. اما این رئیس‌جمهوری است که اعمال قدرت می‌کند. در نظر من او مرد شماره یک و حتی برتر از آن پدر و معلم من است.»

***

دوران پس از ملی شدن صنعت نفت، دورانی حیاتی در توسعه و پیشرفت عراق محسوب می‌شود و صدام با نهایت تلاش در اجرای همه‌جانبه این برنامه وسیع حضور داشت. در این زمان حزب بعث، حزب پرطرفدار عراق بود و حامیان بسیاری داشت. مردم عراق برای اولین بار در تاریخ کشورشان نظامی غیر از پادشاهی و حکومت نظامیان می‌دیدند؛ آنها معتقد بودند دولتی به روی کار آمده است که واقعاً به بهبود وضعیت مردم توجه دارد. صدام و حزب بعث مطمئن‌تر به نظر می‌رسیدند. صدام تمامی رقبای خود را از سر راه برداشته بود و حزب نیز از دست مخالفان سیاسی رها شده بود. صدام هم با کمک ***یوری اندروپف***[1] (رئیس سازمان جاسوسی شوروی KGB) کیفیت سیستم‌های مراقبتی ساختار امنیتی عراق را ارتقا بخشید.

حزب بعث از زمان آغاز کارش در سال ۱۹۶۸، وعده داده بود که ثروت مملکت را عادلانه‌تر تقسیم کند. اما درآمدهای ناچیز حاصل از فروش نفت مانع از تحقق این وعده‌ها بود. حتی پس از ملی شدن صنعت نفت، بودجه بسیاری از مؤسسه‌های و اداره‌های دولتی را برای مقابله با واکنش احتمالی غرب کاهش دادند.

در ابتدای جنگ **یوم کیپور**[2] در سال ۱۹۷۳، اوپک قیمت نفت را چهار برابر کرد و عراقی‌ها هم که مدت‌ها منتظر چنین فرصتی بودند، با به دست آوردن بازار نفت، سود سرشاری نصیبشان شد.

صدام رئیس تمام کمیته‌هایی بود که مسئول سازندگی کشور بودند. او بهتر از هر کسی می‌دانست پیشرفت و رسیدنش به شهرت در گرو چگونگی تقسیم درآمد حاصل از نفت در کشور است. در سال ۱۹۸۰ درآمدهای حاصل از نفت کشور عراق پس از به قدرت رسیدن حزب بعث از ۴۷۶ میلیون دلار به ۲۶ بیلیون دلار رسید و این افزایش شگفت‌انگیز تنها مدیون تلاش‌های صدام بود که به ملی شدن صنعت نفت انجامید. در سال ۱۹۶۸ فروش نفت فقط ۲۲ درصد از درآمد ملی را تشکیل می‌داد و تا سال ۱۹۸۰ این میزان به ۵۰ درصد رسید. این افزایش درآمد، دولت را

---

1. Yuri Andropev.
2. Yum Kippur War. اسم یهودی جنگ رمضان.

قادر ساخت تا برای برنامه‌های گسترده عمرانی کشور ـ که رژیم‌های مختلف وعده انجام آن را داده بودند ـ اعتبار تخصیص دهد.

با این حال دولت بعث برنامه بازسازی اقتصاد کشور را به شیوه‌ای خودکامه به انجام رساند. حزب سه هدف عمده را دنبال می‌کرد. این اهداف عبارت بودند از:

۱ ـ از بین بردن طبقه مرفه و حتی متوسط، حذف حقوق انحصاری و تقسیم مساوی درآمد و خدمات.

۲ ـ پایه‌گذاری اقتصاد سوسیالیستی که در آن دولت مالک منابع طبیعی و مسئول تولید می‌باشد.

۳ ـ تنوع در اقتصاد به طوری که به استقلال روزافزون عراق منجر شود.

به این ترتیب انجام هر پروژه‌ای و حتی ساخت یک مدرسه یا بیمارستان باید با بررسی موشکافانه صدام می‌بود و هزینه‌های انجام کار را باید هیأت برنامه‌ریزی ـ البته به ریاست صدام ـ تعیین و تصویب می‌کرد.

صدام قراردادهایی را برای توسعه صنعت نفت عراق با اتحاد جماهیر شوروی به امضا رساند. او همچنین برای احداث مجتمع‌های صنعتی مهم و تهیه تجهیزات کامل آنها ـ از تجهیزات تولیدی و ماشین‌آلات گرفته تا خودکار مدیرعامل ـ با دولت فرانسه قرارداد بست.

صدام برای ساخت راه‌آهن و احداث کارخانه فسفات با بلژیکی‌ها مذاکره کرد و با یوگسلاوی، بلغارستان، آلمان و ژاپن برای توسعه تکنولوژی، تأمین نیروی کار و تخصص‌های ویژه مذاکره نشست.

او مدارس بسیاری ساخت و شبکه رادیو و تلویزیونی عراق را تقویت کرد. به طوری که تمامی کشورهای عرب می‌توانستند برنامه‌های عراق را ببینند که این خود تبلیغی بود برای حزب بعث. او شبکه برق عراق را به روستاهای دوردست کشور گسترش داد.

ناظرین خارجی با دیدن این تغییرات، عراق را کشور موفق خاورمیانه دانستند. برخلاف افریقا که ثروتش بیهوده صرف می‌شد، برنامه همه‌جانبه توسعه صدام در عراق در جهت بهبود وضع زندگی مردم عراق بود.

در عین حال، با اینکه ثروت سرشاری از منابع نفتی در عراق عاید این کشور می‌شد، صدام برای پول ارزش قائل بود. در قراردادها غالباً کاری می‌کرد که شوروی و غرب، پروژه‌ها را در مناقصه بگذارند و صدام بهترین پیشنهاد را انتخاب می‌کرد. او این اقدامها را برای حفظ استقلال ضروری می‌دانست.

صدام در رابطه‌اش با شوروی سابق آموخته بود که نباید به یک راه نجات بیش از حد تکیه کند. او تلاش می‌کرد هجوم خارجی‌هایی که برای کار بر روی پروژه‌های مختلف به عراق می‌آمدند، بر انقلاب تأثیر منفی نگذارد. نیروهای امنیتی او موظف بودند که نگذارند عناصر منحرف با مردم عادی در تماس باشند. آنها کارگران خارجی را تعقیب می‌کردند و در بعضی موارد از آنها بازجویی می‌کردند؛ حتی از آنها می‌خواستند با شهروندان عراقی ارتباط برقرار نکنند. روزنامه‌ها و مجله‌های خارجی را توقیف کردند. علاوه بر آن تمامی کارگران خارجی باید برای خروج از عراق تقاضای روادید می‌کردند که در بعضی از موارد هم به منظور ارعاب این افراد از صدور روادید به آنها خودداری می‌کردند.

صدام در یک مصاحبه با روزنامه‌نگاران عرب در سال ۱۹۷۴، سیاست خود را پیرامون معامله با شرکت‌های خارجی، این‌گونه بیان کرد: «ما در معامله با شرکت‌های خارجی هیچ شرطی نداریم به جز آنکه باید اطمینان حاصل کنیم آنها استقلال کشور ما را محترم می‌شمرند و همچنین معامله‌ها برای هر دو طرف سود عادلانه‌ای به همراه داشته باشد. کشور ما پروژه‌های وسیعی در دست اجرا دارد و ما اهداف بزرگی در سر داریم و برای اجرای آنها از کشورهای دیگر کمک خواهیم گرفت. چرا که امکانات ما به تنهایی کافی نخواهد بود.

بسیاری از تکنسین‌ها و مسئولان عراقی می‌دانستند که صدام برای باقی ماندن در قدرت به نفوذ و قدرت دستگاه امنیتی‌اش متکی است. با وجود این توانایی او در درک پیچیده‌ترین مطالب، همه را تحت تأثیر قرار داده بود. صلاح الشیخلی، پسرعموی عبدالکریم الشیخلی (وزیر امورخارجه خلع شده) در انگلستان اقتصاد خوانده بود و قبل از آنکه در سال ۱۹۷۷ مجبور به ترک عراق شود، در مقام مسئول برنامه ریزی حزب بعث مشغول به کار بود. او مدت هفت سال در جلسه‌های هفتگی

حزب که به ریاست صدام برگزار می‌شد، شرکت می‌کرد. با اینکه حزب بعث ضربات زیادی به خانواده او وارد آورده بود، اما نظر صلاح الشیخلی دربارهٔ صدام تغییر نکرد:

به اعتقاد او «صدام مدیر بااستعداد و تیزهوشی بود. او سئوال‌هایی می‌پرسید که حتی آقایان دکتر هم نمی‌توانستند پاسخی برای آن بیابند. به نظر می‌آمد او وقت زیادی را صرف مطالعه پرونده‌ها می‌کند و عملکرد او بسیار درخور توجه بود. اگر صدام متوجه موضوعی نمی‌شد، از آنها می‌خواست که توضیحات را دوباره تکرار کنند. او می‌گفت: "سپاسگزار می‌شویم اگر برای دیگرانی که مثل من درست متوجه موضوع نشدند، بیشتر توضیح دهید."»

در این جلسه‌ها که به شیوه‌ای کاملاً تجاری برگزار می‌شد، از تهدیدها و مزاحمت‌های دنیای بیرون خبری نبود. شیخلی می‌گفت: «هیچ تهدیدی وجود نداشت. مشکلات فقط زمانی پیش می‌آمد که شخصی کارش را به خوبی انجام نمی‌داد.»

صدام به طور جدی درپی بازسازی عراق بود. «آقای معاون» دربارهٔ ارزش ثروتی که عراق روبه رشد را برای همیشه متحول می‌کرد، هیچ گونه تردیدی نداشت. حتی در برابر کشورهای خارجی نیز اهمیت آن را نشان می‌داد.

او می‌گفت: «تا وقتی نفت داریم، قدرت هم داریم. من می‌خواهم عراق آخرین بشکه نفت را در دنیا داشته باشد. تا وقتی نفت ما دوام دارد ما را به عنوان قدرتی جهانی خواهند شناخت.»

بنابراین صدام پیشنهاد یکی از کارشناسان ارشد را مبنی بر استفاده از منابع انرژی خورشیدی، به طرز تحقیرآمیزی رد کرد. این پیشنهاد با توجه به وجود بیابان‌های آفتابگیر در عراق، بسیار منطقی بود، ولی نظر صدام این بود که: «با انجام این کار، منابع نفت ما بی‌استفاده خواهد ماند.»

صدام مجذوب علم شده بود و مشتاقانه مصمم بود جدیدترین فناوری‌ها را به کشور وارد کند. برخلاف دیگر کشورهای حاشیه خلیج‌فارس که فقط واردکننده تکنولوژی بودند، صدام می‌خواست عراق را از نظر فناوری جدید به خودکفایی برساند. اشتیاق صدام به دیگران هم سرایت کرده بود و کارشناسان و دانشمندانی که به عراق دعوت می‌شدند، تحت تأثیر رهبری صدام قرار می‌گرفتند.

شیخلی می‌گوید: «همه چیز عالی بود. نکته‌های مثبت، نکته‌های منفی را پوشانده بود. ما می‌دانستیم که اطلاعات سانسور می‌شود و اگر شخصی با نیروهای امنیتی درمی‌افتاد، عاقبت خوبی در انتظارش نبود. اما برای ماکه فرصتی یافته بودیم تا در سازندگی کشور شرکت کنیم، این دوران هیجان خاصی داشت.»

صدام همیشه مترصد یافتن افراد بااستعداد بود. هنگامی که تازه واردی برای ارائه طرحی در جلسه شرکت می‌کرد، صدام با دقت به او گوش می‌سپرد. در این مواقع اولین برداشت و احساس او دربارهٔ فرد تازه وارد بسیار مهم بود. اگر کسی در برخورد اول نظر صدام را جلب می‌کرد، می‌توانست به پیشرفتی سریع در کارش امیدوار باشد.

شیخلی در صحبت‌هایش افزود: «صدام به طور عمده به دنبال جوانانی باقابلیت، باهوش و جسور بود.» این افراد کسانی بودند که او برای سازندگی از آنها کمک می‌خواست و وفاداری آنها، چندان مهم نبود و البته نیروی امنیتی صدام به این امر رسیدگی می‌کرد. اگر از شخصی کوچک‌ترین خطایی دیده می‌شد، او دقیقاً می‌دانست با آن شخص چگونه رفتار کند.

صدام در برابر کسانی که باعث رنجش او می‌شدند، عکس‌العملی منحصر به فرد داشت. در پشت دست چپ صدام سه خالکوبی نقطه مانند وجود داشت. این نشانهٔ قبیله مردان تکریتی بود که صدام از کودکی با خود داشت. صدام مشت خود را به سمت شخص خاطی می‌گرفت و او باید فوراً جلسه را ترک می‌کرد. بعدها، نیروهای امنیتی با مشاهده این حرکت می‌دانستند که باید آن فرد را دستگیر و سپس بازجویی کنند. البته معمولاً آن شخص برای همیشه ناپدید می‌شد.

اصلاحات ارضی[1] یکی اولویت‌های دولت محسوب می‌شد. دولت حزب بعث به تقسیم اراضی پرداخت و زمین‌های بزرگ را به قطعه‌های کوچک تقسیم کرد که در شبکه‌های محلی ـ هر یک به طور مستقل ـ با یکدیگر همکاری می‌کردند. به زمینداران خسارتی پرداخت نشد. تا سال ۱۹۷۶ بیش از هفتادویک درصد از زمین‌های تحت مالکیت دولت، همراه با تجهیزات کشاورزی در اختیار دویست و بیست و دو هزار کشاورز جدید گذاشته شده بود. در حالی که تعداد زمین‌های قانونی از ۴۷۳ قطعه در سال ۱۹۶۸ به ۱۸۵۲ قطعه در سال ۱۹۷۶ افزایش یافت.

---

1. Agrarian Reform.

طبیعت عدالت‌خواه حزب، در امر تحصیل ــ که مورد توجه صدام بود ــ خود را نشان داد. آمار ثبت‌نام دانش‌آموزان در مؤسسات آموزشی، طی دهه هفتاد دو برابر شد. صدام مصمم بود بی‌سوادی را در بین افراد بزرگسال ریشه‌کن کند. برای مثال در سال ۱۹۷۷، وقتی که از عدم موفقیت پیشنهاداتش در ریشه‌کن کردن بی‌سوادی سرخورده و ناراضی شده بود، یک روز را به عنوان ***روز دانش***[1] نامگذاری و تعیین کرد. در این روز تمامی عراقی‌ها موظف بودند در امتحان خواندن و نوشتن شرکت کنند. او تهدید کرد کسانی که در امتحان ثبت‌نام نکنند، زندانی خواهند شد.

این برنامه آنقدر موفقیت‌آمیز بود که سازمان یونسکو برای تقدیر از تلاش‌های صدام در مبارزه با بی‌سوادی ***جایزه کروپسکا***[2] را به او اعطا کرد.

درآمدهای کشور هنوز به طور عمده از طریق فروش نفت تأمین می‌شد و صدام همچنان در حال احیای اقتصاد عراق و رسیدن به خودکفایی بیشتر بود. از سال ۱۹۷۵ به بعد دولت بودجه‌هایی را برای سرمایه‌گذاری در توسعه صنایع سنگین از جمله زغال سنگ، نفت سفید و تأسیسات پتروشیمی اختصاص داد. صدام از نزدیک توسعه کارخانه کود شیمیایی، فولاد و مواد شیمیایی ***الزبیر***[3] و مجتمع بزرگ پتروشیمی بصره را دنبال می‌کرد. او برای ایجاد شبکه سراسری لوله‌های نفت تقاضای اعتبار کرد. ترمینال‌های خروجی این شبکه در سوریه، ترکیه و بصره واقع می‌شدند.

در یکی از پروژه‌های پیش‌بینی شده دولت، روستاهای دوردست از شبکه سراسری برق بهره‌مند شدند. بعثی‌ها به خانواده‌های فقیر در جنوب کشور، بخصوص به خانواده‌های شیعه مذهب، یخچال و تلویزیون رایگان هدیه می‌دادند.

آزادی زنان هم جزیی از برنامه‌های دولت بعثی بود. آنها قوانینی تصویب کردند که حقوق افراد بدون توجه به جنسیت آنها پرداخت شود. ***قانون احوال شخصیه (مدنی)***[4] را بازبینی کردند. این قانون چند همسری را برای مردان مشکل‌تر می‌کرد و به زنان اجازه می‌داد که خودشان همسرشان را انتخاب کنند نه اینکه خانواده‌های

---

1. Day of Knowledge.
2. Kropeska Award.
3. Al-Zubair.
4. Code of Personal Status.

آنان چنین کاری را انجام دهند. یکباره، در حالی که در همسایگی عراق زنان عربستان سعودی حتی اجازه نداشتند به تنهایی در اماکن عمومی حضور یابند، زنان عراقی می‌توانستند برای پیوستن به نیروهای نظامی و ارتش خلق، ثبت‌نام کنند.

به‌تدریج توجه همگان از این برنامهٔ همه‌جانبه که به حق، اقتصاد عراق را متحول کرد بر بانیان آن متمرکز شد و البته صدام که تا این زمان بسیار معروف شده بود، در این میان بیش از همه ذی‌نفع بود. تصاویر او و خانواده‌اش را بیش از پیش بر صفحه تلویزیون و در مطبوعات نشان می‌دادند و پیشرفت فوق‌العاده‌اش از چنین خانواده فقیری تا رسیدن به قدرت، به افسانه‌ای تبدیل شده بود.

نوزادان را صدام می‌نامیدند و گفته‌اند که اعضای جوان‌تر حزب، از راه رفتن، لباس پوشیدن و حتی طرز صحبت کردن او تقلید می‌کردند. صدام در برنامه‌های تلویزیونی حاضر می‌شد و ساعت‌ها به سخنرانی می‌پرداخت. او در صحبت‌هایش به همه مسائل می‌پرداخت؛ از مسائل آموزشی و تحصیلات گرفته تا کنترل جمعیت و...

در حقیقت آنچه می‌گفت چندان اهمیت نداشت. بلکه حضور دائم او در تلویزیون باعث می‌شد مردم بدانند حاکم واقعی کشورشان کیست. علاوه بر آن صدام بانی تمامی تحولات مثبتی بود که در جامعه عراقی آغاز شده بود و به همین دلیل هم شایسته این همه تمجید بود. او برای اینکه از ثمربخش بودن اقداماتش باخبر شود، در سراسر کشور جلسه‌هایی را با عنوان «جلسه‌های بهره‌وری» برگزار می‌کرد و شخصاً از پروژه‌ها بازدید به عمل می‌آورد.

ملی شدن صنعت نفت و قرارداد با مسکو اعتماد به نفس بسیاری به دولتمردان بعثی بخشید؛ و اکنون زمان آن رسیده بود که به مسائل سیاسی مهم دیگری نیز بپردازند. مهم‌ترین این مسائل، برخورد با کردها بود که به تازگی هم در حال گسترش روابط با ایران، این مترسک دائمی بعثی‌ها، بودند. صدام و بکر به منظور اعلام حسن نیت در اوایل دهه ۱۹۷۰، با تشکیل جبهه ملی وطن‌پرستان، رهبران بازمانده کمونیست را در دولت استخدام کردند. البته این دو به هیچ عنوان قصد نداشتند به کمونیست‌ها اجازه دهند در اداره کشور دخالتی کنند. اما به هر حال این ژست محترمانه بر روس‌ها مؤثر واقع شد. بنابراین آنها هم در مقابل کردها را تحت فشار

قرار دادند تا از ایجاد مزاحمت برای بعثی‌ها دست بردارند. البته در نتیجه ترور نافرجام بارزانی در سال ۱۹۷۱، رابطه بعثی‌ها و کردها تا حدی تیره شده بود. ولی این تیرگی روابط با ملی شدن صنعت نفت به اوج خود رسید.

صدام با نقض بیانیه ماه مارس، میدان‌های نفتی کرکوک را در اختیار خود گرفت. کردها برای مقابله با این اقدام به امریکایی‌ها روی آوردند. امریکایی‌ها هنوز هم از عقد پیمان مسکو و عراق و بخصوص از دست دادن IPC به شدت ناآرام بودند. بارزانی اظهار داشت اگر امریکایی‌ها برای به دست آوردن خودمختاری کردها از آنها حمایت کنند، شرکت‌های نفتی آنها می‌تواند از میدان‌های نفتی کرکوک بهره‌برداری کند. اما خطر کردها هر روز بیشتر می‌شد. شاه ایران که محتاطانه همکاری مسکو و بغداد را زیرنظر داشت (و خود نیز توسط امریکا حمایت می‌شد) مدتی بود که اسلحه مورد نیاز رهبران کرد را تأمین می‌کرد.

از نظر صدام «خطر کردها» تهدیدی بود از جانب «عاملان امپریالیسم» برای نابودی تمامی دستاوردهای انقلاب بعثی. او می‌دانست که بارزانی فقط با به دست آوردن خودمختاری کامل راضی خواهد شد و مسلم بود که با به دست آوردن استقلال بارزانی با کشورهای متخاصم (عراق) ازجمله ایران، اسرائیل و امریکا همدست خواهد شد.

مسلم بود که در این شرایط ایجاد برخورد اجتناب‌ناپذیر خواهد بود و سرانجام در بهار سال ۱۹۷۴ درگیری‌ها آغاز شد. در این زمان دولت بغداد سعی کرد طرح تحمیلی خودمختاری صدام را که بارزانی آن را رد کرده بود، به اجرا درآورد. اما کردها با نیروهای عراقی درگیر شدند. در ابتدا نیروهای مسلح عراقی از خود حسن رفتار نشان دادند. اما در اواخر سال ۱۹۷۴ مجبور شدند در برابر حمله‌های چریک‌های مسلح کرد، از خود دفاع کنند.

از طرف دیگر، شوروی هم تلاش‌های عراق را عقیم کرد. این کشور که عمده‌ترین تأمین‌کننده سلاح کشور عراق محسوب می‌شد، از فروش سلاح و تجهیزات به دولت بعثی خودداری کرد. سرانجام مسکو فرصتی یافته بود دولت بعثی را به دلیل کشتن عراقی‌های کمونیست تنبیه کند. در این اوضاع که امریکایی‌ها از بارزانی حمایت

می‌کردند و روس‌ها هم از کمک به عراق امتناع مـی‌کردند، هـمدستی دور از ذهـن امریکا و شوروی به شدت دولت بعثی را تهدید می‌کرد. اما اوضاع عراق در سال ۱۹۷۵ از این هم وخیم‌تر شد. ارتش ایران به نفع نیروهای کرد وارد نزاع شد و دو لشگر از نیروهای خود را در خاک عراق مستقر کـرد. جـنگ کـردستان پس از پیروزی‌های دیپلماتیک سال ۱۹۷۲، به بزرگ‌ترین معضل دولت حزب بـعث از زمـان اسـتقرار قدرت در سال ۱۹۶۸ تبدیل شده بود. صدام که طراح نقشهٔ مقابله با کردها بود. بسیار آسیب‌پذیر شده بود. عراقی‌ها هر روز به سوی شکست بزرگتری پیش مـی‌رفتند و هیچ نشانی از پیروزی نیز دیده نمی‌شد. در ماه فوریه سال ۱۹۷۱ صدام سعی کرد تصویری امیدوارکننده از موقعیت کشور ارائه دهد. او اعلام کرد: «وضعیت سیاسی و نظامی در مناطق شمالی هیچ وقت مطلوب نبوده است.»

اما شمار تلفات به شصت هزار تن رسیده بـود و هـزینه‌های جـنگ، بـه‌تدریج اقتصاد نوپای عراق را فلج می‌کرد. دولت بـعثی مـی‌بایست بـرای مـاندن در قـدرت اقداماتی اساسی را پیش می‌گرفت.

راه‌حل‌های پیشنهادی صدام مذاکره با شاه ایران بود. اگر شاه از حمایت نیروهای کرد دست می‌کشید، نیروهای نظامی عراق به تنهایی قادر بـودند نـظامیان کـرد را سرکوب کنند. اما نتیجه مذاکره با شاه کاملاً قابل پیش‌بینی بود. در تهران مسئولان همه از شیوه‌های وحشیانه که بعثی‌ها برای بقای خود به کار می‌گرفتند کاملاً آگاه بودند و شاه رژیم بعثی را رژیم «گروهی دیوانهٔ وحشیِ خشونت‌طلب» نامیده بـود. همچنین شاه از موقعیت برتر خود در عراق کاملاً راضی بـود و مـی‌خواست ضـربه محکمی بر دولت بعثی وارد کند. او مدت‌ها منتظر فرصتی بود که عراق رسماً کنترل آبراه مهم و استراتژیک شط‌العرب را به ایران بسپارد. عراق تا آن زمان ادعای ایران را به شدت رد کرده بود. زیرا می‌دانست چنین اقدامی راه صادرات نفت عراق را خواهد بست. صدام در اوایل سال ۱۹۷۵ پذیرفت با شاه ایران درباره آبراه شـط‌العـرب بـه مذاکره بنشیند و این اقدام از موقعیت بسیار وخیم صدام خبر می‌داد. در روز ششم مارس دیداری بین وزرای نفت دو کشور در الجزیره برگزار شد که به امضای قراردادی با عنوان «موافقت‌نامه الجزیره» انجامید. کنترل آبراه شط‌العرب به ایران واگذار شد و ایرانیان هم در مقابل از حمایت کردها دست کشیدند.

صدام در این قمار برنده شد. شاه ایران طبق قرارداد الجزیره طی ۴۸ ساعت نیروهای خود را از خاک عراق خارج کرد و در مدتی کمتر از دو هفته نیروهای کرد به شدت سرکوب شدند. شاه ایران صدام را تشویق کرد! او پس از چند مذاکره دربارهٔ صدام گفت: «صدام حسین تأثیر خوبی بر من گذاشت. او جوان است و ایده‌های جسورانه‌ای در سر دارد.» اما از جنبه‌های دیگر قرارداد، الجزیره برای صدام و بعثی‌ها یک تحقیر تلخ محسوب می‌شد، زیرا طی آن موافقت‌نامه، ایران کنترل تنها منطقه ساحلی عراق را در دست گرفته بود.

عراقی‌ها در شرایطی غیرقابل قبول گرفتار شده بودند. شرایطی که سرانجام به خونبارترین جنگ خاورمیانه انجامید.

سعدون حمّادی[1]، وزیر امورخارجه عراق، در جمله‌ای احساسات دولت بغداد را نسبت به از دست دادن شط‌العرب بیان می‌کند: «هیچ تفاوتی نداشت. از دست دادن شط‌العرب درست به بدی از دست دادن شمال عراق بود.»

اما تا آنجا که به صدام مربوط می‌شد، عقد آن قرارداد ضروری بود، زیرا علاوه بر شکست کردها، آینده شخصی او را هم تضمین کرد.

در بغداد همه می‌دانستند که صدام مسئولیت حل اختلاف کردها را شخصاً به عهده گرفته است و نافرجامی صدام بخصوص پس از شورش کردها در سال ۱۹۷۴ به نابودی او می‌انجامید. صدام دو راه در پیش رو داشت: یا قربانی کردن منافع مملکت و یا از بین بردن آینده شغلی خود؛ و البته صدام گزینه‌ای را انتخاب کرد که متضمن بقای خودش باشد.

صدام با وجود تمام خطاها توانست این قرارداد را هم به برگی از موفقیت‌هایش تبدیل کند. در حقیقت حلقه گل دیگری علاوه بر ملی شدن صنعت نفت و پیمان همکاری مسکو به گردن او آویخته شد. از بسیاری جهات می‌توان گفت سال ۱۹۷۵ سالی بود که صدام تلاش خود را برای رسیدن به ریاست‌جمهوری به طور جدی آغاز کرد.

همه چیز برای صدام آماده بود. او به پیروزی‌های سیاسی خود مغرور بود؛

---

1. Saadoun Hammadi.

دشمنان مطرح خود را اعم از نظامی و غیرنظامی از سر راه برداشته بود و دستگاه امنیتی او نیز در همه حال فعال بود. او نماینده رسمی بکر بود و در تمامی امور داخلی و خارجی با او مشورت می‌کردند. ولی محاسبه‌های او نشان می‌داد که هنوز زمان نقل مکان به کاخ ریاست‌جمهوری فرا نرسیده است.

البته این بدان معنا نیست که صدام در فکر چنین کاری نبود. او بعدها به یکی از شرح‌حال‌نویسانش گفت: «مسلم است که اگر من پنج سال زودتر رئیس‌جمهور می‌شدم، مشکلات سریع‌تر حل می‌شد. رئیس‌جمهور بکر هم همین نظر را داشت اما من با او مخالفت کردم. چون نمی‌خواستم او از پست ریاست‌جمهوری کنار رود.» صدام می‌گوید: در آن صورت چنین اقدامی از طرف من فرصت‌طلبی تلقی می‌شد؛ گرچه خودش اعتقاد داشت راه درست آن است که او رئیس‌جمهور باشد. «اگر من براساس موازین اخلاقی عمل نمی‌کردم، باید چه جوابی به مردم می‌دادم؟ من هم در موقعیتی مثل انقلاب‌های دیگر در جهان (ازجمله جامعه عرب) قرار می‌گرفتم که اخلاقیات در آنها جایی ندارد. اگر قرار باشد کسی که بهتر است، جای دوستش را بگیرد و فقط به دنبال منافع باشد، ما هم فرقی با دیگر حرکت‌های انقلابی نخواهیم داشت؛ در حالی که حقیقت چنین نیست.»

با در نظر گرفتن رفتار او با بکر، این اظهارات صدام که مدتی بعد از رسیدن به مقام ریاست‌جمهوری عنوان شد، هیچ اعتباری ندارد. حقیقت این بود که در آن شرایط، صدام از موقعیت خود آنقدر مطمئن نبود که علیه بکر اقدام کند. محتاط بودن صدام هم یکی از خصوصیات ذاتی او بود.

در اواسط دهه ۱۹۷۰، صدام و حزب بعث به تدریج به موقعیت بهتری دست یافتند. با تشکیل جبهه خلق، جبهه شبه نظامیان حزب بعث، که توسط عزت دوری[1] نماینده صدام در RCC و یکی از وفادارترین یاران صدام اداره می‌شد، شمار اعضای حزب بعث به صدوپنجاه هزار نفر رسید. حزبی که در سال ۱۹۶۸ فقط پنج هزار نفر عضو داشت، اکنون اعضای جدیدی را از مردم عادی به خود جلب می‌کرد. از نظر این افراد عضویت در حزب بعث راهی به سوی پیشرفت بود. گفته

---

1. Ezzat Doury.

می‌شود حزب بعث در اواخر دهه ۱۹۷۰ یک میلیون نفر عضو داشت. این رقم برای کشوری با جمعیت دوازده میلیون نفری، در آن سال‌ها بسیار قابل ملاحظه می‌باشد.

صدام موقعیت خود را در حزب و در میان نظامیان تثبیت کرده بود. اما به خوبی می‌دانست برای رسیدن به هدف نهایی‌اش باید از حمایت همه‌جانبه مردم برخوردار باشد.

صحبت‌های یکی از روزنامه‌نگاران بریتانیایی که در سال ۱۹۷۵ از بغداد دیدار کرد، بینش صدام را نسبت به شغلش نشان می‌دهد. مترجم رسمی این روزنامه‌نگار به او گفت: «برزان التکریتی برادر ناتنی صدام و رئیس سازمان جاسوسی از او خواسته است برای او کتاب‌هایی درباره حکومت نازی‌ها در آلمان پیدا کند. او معتقد بود صدام به این موضوع علاقه‌مند است. آن هم نه به دلایل نژادپرستانه بلکه به دلیل اینکه دولت آلمان در ساختار اجتماعی بسیار موفق بوده و صدام هم برای رسیدن به اهدافش به چنین ساختاری نیازمند است.» او که پایه‌ریزی قدرتی استبدادی را از استالین آموخته بود، حال می‌خواست برای جلب محبوبیت بیشتر از هیتلر کمک بگیرد.

صدام می‌دانست که هنوز برای رسیدن به هدف نهایی‌اش از چند مرحله دیگر باید بگذرد. او می‌خواست اطمینان حاصل کند که هنگام عمل، هر تلاشی از سوی مخالفانش بی‌فایده خواهد بود. در سال ۱۹۷۷ صدام در اولین اقدام برای تضعیف موقعیت بکر، ده عضو جدید را برای عضویت در شورای فرماندهی منطقه‌ای برگزید. اکنون صدام با داشتن چهارده عضو موافق از بیست‌ویک نفر عضو شورا، آراء بیشتر را در اختیار داشت. هفت ماه بعد تمامی این افراد به عضویت RCC درآمدند و به این ترتیب صدام در معتبرترین هیأت تصمیم‌گیری کشور آراء بیشتر را به دست آورد.

از کسانی که اولین تجربه‌شان را در میان اعضای بلندپایه حزب شروع کرده بودند، یکی از معدود فعالان مسیحی حزب به نام ***طارق عزیز***[1] به چشم می‌خورد. او که مدرک کارشناسی ارشد خود را در ادبیات انگلیسی از دانشگاه بغداد دریافت کرده بود، به کار تدریس مشغول شد. در دهه ۱۹۶۰ یک بار به عضویت حزب درآمد و

---

1. Tariq Aziz.

سپس حزب را ترک کرد. سپس در سال ۱۹۶۸ برای دومین بار به حزب بعث پیوست. او فردی بافرهنگ و تحصیلکرده بود و با خشونت‌ها و خونریزی‌های حزب بعث، بیگانه بود. او به سیاست بین‌الملل علاقه بسیار داشت و درست مثل صدام ملی‌پرستی متعهد و ضدکمونیست بود. در سال ۱۹۶۹ او را به عنوان سردبیر روزنامه حزب بعث «الثوره» انتخاب کردند و در سال ۱۹۷۴ پست وزارت تبلیغات را به او اعطا کردند. طارق عزیز هنگامی که سردبیر روزنامه الثوره بود، با نوشتن مقاله‌هایی در دفاع از سیاست‌های صدام، وفاداری خود را به او ثابت کرد. برای مثال، در سال ۱۹۷۶، هنگامی که صدام بار دیگر با کمونیست‌ها درگیر شد، طارق عزیز نوشت: «در کشور ما جایی برای یک حزب کمونیست وجود ندارد.» چند سال بعد، هنگامی که پسر طارق عزیز به دنیا آمد، برای ادای احترام، نام او را صدام گذاشت.

صدام که از شاخه غیرنظامی مطمئن شده بود، توجهش را بر نظامیان متمرکز کرد تا مطمئن شود از آن سو هم تهدیدی متوجهش نیست.

او در سال ۱۹۷۷، پسردایی خود عدنان خیرالله را به ریاست وزارت دفاع منصوب کرد. عدنان هم مثل طارق عزیز در ماه ژانویه سال قبل به عضویت شورای منطقه‌ای حزب درآمده بود. در برنامه‌هایی که صدام برای مستحکم کردن پایه‌های قدرتش در نظر گرفته بود، انتخاب عدنان به عنوان وزیر دفاع از مهم‌ترین بخش‌ها به شمار می‌آمد.

صدام از زمانی که عدنان او را به مدرسه رفتن تشویق کرده بود، به او احترام می‌گذاشت و پس از نقل مکان به منزل دایی‌اش، صدام و عدنان در کنار هم مثل دو برادر بزرگ شدند. آنها هر دو به بغداد آمده بودند، اما عدنان که از تحصیلات بالاتری برخوردار بود، موفق شد به آکادمی نظامی بغداد وارد شود، در حالی که صدام مجبور بود با کار در حزبی نه چندان معروف، خود را قانع کند.

صدام با خواهر عدنان ازدواج کرده بود، در حالی که عدنان طبق توصیه‌های پدرش و صدام، یکی از دختران بکر را به همسری برگزیده بود. رابطه‌ای از این پلیدتر را نمی‌توان در میان حکمرانان یک جمهوری مردمی یافت.

در سال ۱۹۷۸ بود که ارتباطات خانوادگی بالاخره پیروز شدند و عدنان هم به

جمع دولتمردان آمد و به صدام پیوست. انتخاب عدنان کار ساده‌ای نبود. زیرا او عملاً موقعیت پدرزن خود را تضعیف می‌کرد. تا این زمان بکر علاوه بر داشتن پست‌های مختلف در دولت، مسئول وزارت دفاع هم بود. انتخاب عدنان به عنوان وزیر دفاع قدرت اجرایی مهمی را از دست بکر خارج می‌کرد و از آن به بعد نیروهای مسلح، در دست نظارت و کنترل صدام می‌آمد.

عدنان فقط یک نمونه از کسانی بود که با تصمیم صدام ترفیع یافت. صدام بسیاری از تکریتی‌ها را به تدریج مسئول کنترل امنیت و دفاع کشور می‌کرد. برادر ناتنی او، برزان، در جای کزار، مدیرکل سازمان جاسوسی عراق قرار گرفته بود و کنترل چند بخش دیگر امنیتی را هم در دست داشت. دفتر امنیت ملی توسط دوست صدام، سعدون شاکر ــ که در سال ۱۹۶۶ در فرار از زندان به صدام کمک کرده و عضو گروه صدامین هم بود ــ اداره می‌شد و او مستقیماً به صدام گزارش می‌داد. دو برادر ناتنی دیگر او وطبان و سبعاوی هم به‌ترتیب به عنوان استاندار استان تازه تأسیس تکریت و نماینده رئیس پلیس انتخاب شدند. خیرالله طلفاح، پدر وزیر جدید دفاع هم شهردار بغداد بود.

هر چه قدرت صدام بیشتر می‌شد، دولت هم بیشتر در دست تکریتی‌ها قرار می‌گرفت. به محض تثبیت موقعیت عدنان در مقام فرمانده نیروهای مسلح، دوره‌ای دیگر از پاکسازی‌ها برای از میان برداشتن بقایای مخالفین به راه افتاد.

در سال ۱۹۷۸ عدنان «عملیات پاکسازی» خود را آغاز کرد؛ ده‌ها کارمند عالی‌رتبه ازجمله فرمانده نیروی هوایی و فرماندهان بخش‌های دیگر پاکسازی شدند و حدود شصت نفر از پرسنل ارتش را اعدام کردند.

در سال ۱۹۷۸، RCC دستوری صادر کرد مبنی بر اینکه اجرای هرگونه اعمال سیاسی غیربعثی جرم محسوب می‌شود و مرتکبین ــ اگر نظامی باشند ــ به مرگ محکوم خواهند شد.

در حالی که نظامیان یک یک پاکسازی می‌شدند، صدام برای مقابله با خطرات احتمالی جنگ با ایران، بودجه زیادی را برای آماده‌سازی نیروی نظامی اختصاص می‌داد.

صدام در گذشته نیز قصد داشت نیروی نظامی عراق را تقویت کند، اما در آن زمان با این کار فقط قدرت رقبای سیاسی خود را افزایش می‌داد و البته طبیعت محتاط او مانع از انجام این کار شد. صدام که در گذشته نتوانسته بود به آکادمی نظامی بغداد راه یابد، در سال ۱۹۷۶ بکر را وادار کرد او را به مقام نایب‌رئیس کل این مرکز منصوب کند. البته او اصرار داشت این امر در سال ۱۹۷۳ اتفاق افتاده است! این مقام، معادل رئیس ستاد ارتش بود. مدتی کوتاه پس از آنکه صدام رئیس‌جمهور شد، عنوان ارتشبدی را برای خود انتخاب کرد.

انتصاب عدنان در مقام وزیر دفاع، نیروی نظامی را بیشتر در کنترل صدام درآورد. بنابراین می‌بینیم که در سال‌های ۱۹۷۷ تا ۱۹۷۹ عراق مبالغ هنگفتی را صرف تجهیز نیروی نظامی خود کرد. ارتش عراق تجهیزات نظامی پیشرفته‌ای را از شوروی خریداری کرد. این تجهیزات پیشرفته شامل تانک‌های 450T52، ده‌ها قبضه تفنگ خودکار ۱۲۲ و ۱۵۲ میلی‌متری، بمب‌افکن‌های TV-22، هلی‌کوپترهای Mi-24 و هواپیمای باری بود. اما صدام درسی را که در نبرد با کردها آموخته بود، فراموش نکرد. او می‌دانست که نباید به روس‌ها تکیه کند و به دنبال خرید اسلحه از کشورهای دیگر بود. منطقی‌ترین انتخاب، فرانسوی‌ها بودند که در زمان بحران نفت نیز از عراق حمایت بسیار کردند. عراقی‌ها تعداد چهل جنگنده میراژ ـ F1 و ۶۰ هلی‌کوپتر گَزِل از فرانسه خریداری کردند. بسیاری از این معاملات را یک هیأت سه نفره در مذاکراتی که صدام در سال ۱۹۷۴ ترتیب داده بود، به انجام رساندند. صدام قصد داشت به مدت طولانی کشور را از نظر نظامی بی‌نیاز کند. او خودش رئیس این جلسه‌ها بود و دو عضو دیگر هم پسردایی او عدنان خیرالله و ***عدنان حمدانی***[1] بودند.

عدنان حمدانی نماینده نخست‌وزیر بود که بعدها نقش مهمی را در ساخت و آماده‌سازی سلاح‌های کشتارجمعی در عراق ایفا کرد. کنترل ارتش توسط صدام و عدنان قدرت و نفوذ بکر را بیش از پیش تضعیف کرد و او را در حد یک مقام

---

1. Adnan Hamdani.

تشـریفاتی پـایین آورد. بـه طـوری کـه در اواخـر دهـه هـفتاد، مـردم از کـاخ ریاست‌جمهوری با نام «مقبره سرباز معروف» یاد می‌کردند.

با فرارسیدن سال ۱۹۷۷، موقعیت صدام تقریباً تسخیرناپذیر بود. کشور عملاً با رهبری سه نفره بکر، صدام و عدنان و شبکه پیچیده خانوادگی آنان اداره می‌شد.

از سال ۱۹۷۴ به بعد عواملی ازجمله بیماری و بروز مصیبت‌هایی در خانواده، بکر را به حاشیه راندند و دفتر صدام به مرکز قدرت و تصمیم‌گیری در عراق تبدیل شد.

گزارشات دامنه وسیلع فعالیت‌های حزب (که به دورترین شهرها و روستاها هم کشیده شده بود) سرویس جاسوسی و وزرای کابینه ـ که طبق قانون اساسی می‌بایست به بکر وفادار می‌بودند ـ همگی به صدام گفته می‌شد. صدام به خوبی از موقعیتش در کشور آگاه بود.

همه باید او را «آقای معاون» خطاب می‌کردند. علاوه بر آن او به انجام تشریفات رسمی اصرار می‌ورزید. هنگام ورود به دفتر ریاست‌جمهوری، یک نفر باید رسماً ورود «آقای معاون» را اعلام می‌کرد. صدام فقط منتظر زمان مناسب بود تا این دفتر را از آن خود کند.

شش

تروریست

پس از عراق، نوبت جهان بود. صدام که بر کشور عراق حاکم و مسلط شده بود، هیچ دلیلی نمی‌یافت که نتواند به یک شخصیت غالب و تأثیرگذار در سطح بین‌المللی تبدیل شود. زمانی که به عنوان نفر دوم حکومت بکر، با صبر و حوصله منتظر یک فرصت مناسب بود، تجربیات خوبی نیز در زمینه دیپلماسی به دست آورده بود. ثروت جدید حاصل از فروش نفت نیز در دسترس بود. صدام اعتقاد داشت که سرنوشت عراق به یک قدرت نوظهور در صحنه سیاسی خاورمیانه تبدیل شده است.

هرچه صدام قدرت بیشتری در داخل عراق پیدا می‌کرد، بیشتر به این نتیجه می‌رسید که بایستی در صحنه بین‌المللی نیز یکی از بازیگران اصلی باشد. او مهارت‌های خود را در زمینه گفتگو در توافق‌های به دست آمده با روسها، ایرانی‌ها و کردها نشان داده بود. اگرچه بعدها در هر سه مورد توافق‌های به عمل آمده را زیر پا گذاشت. صدام خود را وارث طبیعی ناصر و شخصیت ممتاز و قدرتمند در میان رهبران دنیای عرب می‌دانست. اما اگر خواستار کسب افتخارات پایدار بود (که به‌شدت هم به دنبال آن بود)، پس به چیزی بیش از توانایی و مهارت پشت میز مذاکره نیاز داشت. در مقایسه با ابرقدرت‌های بزرگی مانند ایالات متحده و شوروی، افزایش توان نظامی برای عراق ضروری بود. از دیدگاه صدام نیز این امر مستلزم دستیابی عراق به زرادخانه سلاحهای هسته‌ای، شیمیایی و بیولوژیک بود.

موضع غرب در برابر رژیم بعث، راحت و آسان بود بنابراین در دهۀ ۱۹۷۰ این سهولت دستیابی صدام به توانایی‌های نظامی در زمینه سلاحهای غیرمتعارف، (بخصوص پس از ملی‌سازی نفت توسط صدام، باعث شد که وزارتخانه‌های دولتی عراق لبریز از پول شود. عراق کشوری ثروتمند بود و شرکتهای غربی مثل مقاطعه‌کاران صنایع دفاعی برای معامله با بغداد صف کشیده بودند. ازجمله تأثیرات بارز ثروت نفتی عراق، افزایش قابل توجه هزینه‌های نظامی کشور از ۵۰۰ میلیون دلار در ۱۹۷۰ به ۴/۵ میلیارد دلار در ۱۹۷۵ بود. شرکتهای غربی در بازار تسلیحاتی جدید عراق بهره‌برداری‌های بسیاری می‌کردند.

بخصوص پس از آنکه صدام به این نتیجه رسیده بود که متحد استراتژیک او یعنی مسکو ـ که در جریان ملی‌سازی صنعت نفت، نقش حیاتی بازی کرده بود ـ دیگر کارآیی خود را از دست داده است. صدام مصمم بود تا وابستگی شدید و فلج‌کننده عراق را به سلاح‌های روسی قطع کند. از اواسط دهه ۱۹۷۰ به بعد ریاست کمیته سه‌نفره‌ای را به عهده گرفت که مسئولیتش متنوع‌سازی منابع تأمین نیازهای تسلیحاتی عراق بود.

زمانی که *آندره گرومیکو*[1]، وزیر امورخارجه وقت شوروی از تغییرات در خرید سلاح توسط عراق ابراز نارضایتی کرد، صدام به سادگی پاسخ داد: «برای من مهم نیست که سلاح‌ها از کجا می‌آیند. مسأله مهم آن است که این سلاح‌ها در خدمت و در راستای کسب مقاصد ما باشد.»

این گفته به خوبی منعکس‌کننده فلسفه ذهنی صدام بوده و فقط مختص قضیه معاملات تسلیحاتی نیست.

هیچ کس از شقاوت‌های بی‌رحمانه رژیم و نقض حقوق بشر توسط صدام احساس ناراحتی نمی‌کرد. عراق در اواخر دهه ۱۹۷۰ اقدام به خریدهای تسلیحاتی از کشورهای فرانسه، ایتالیا، آلمان غربی، بلژیک، اسپانیا، پرتغال، یوگسلاوی و برزیل کرد. در حالی که هنوز روس‌ها مقام اول را در زمینه تأمین نیازهای تسلیحاتی عراق به عهده داشتند سهم آنها در سال ۱۹۷۵ از بیش از ۹۵ درصد ـ در آستانه جنگ

---

1. Andrei Gromyko.

ایران و عراق در سال ۱۹۸۰ که صدام مشغول گفتگو درخصوص پیمان همکاری با روس‌ها بود ــ به ۶۲ درصد کاهش یافته بود!

فرانسه اولین کشور غربی بود که پس از ملی‌سازی صنعت نفت عراق، حالت آشتی‌جویانه در مقابل بغداد به خود گرفته بود. این کشور عمده‌ترین ذی‌نفع این قضیه و دومین تأمین‌کننده تسلیحات مورد نیاز عراق پس از روسیه به شمار می‌آمد.

در تابستان ۱۹۷۷، عراق با فرانسه اولین معامله تسلیحاتی خود را با خرید جنگنده‌های میراژ F1 به لتمام رسانید و یک سال بعد، پس از توافق‌های انجام شده در زمینه فروش هلی‌کوپترهای هجومی *آلوئت*[1]، موشک‌های زمین به هوای *کروتال* I[2] و وسایل الکترونیک، این امر تداوم یافت.

صدام از مراحل اولیه توسعه نظامی و تسلیحاتی عراق به وضوح مشخص ساخت که فقط به سلاح‌های متعارف علاقه‌مند نیست و از اواسط دهه ۱۹۷۰ به بعد، انرژی خود را برای افزایش توان عراق در زمینه سلاح‌های غیرمتعارف صرف کرد.

تلاش‌های عراق برای دستیابی به سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک به سال ۱۹۷۴ و تشکیل کمیته سه نفره‌ای، با عنوان کمیته برنامه‌ریزی استراتژیک بازمی‌گردد که در راستای دستیابی به اهدافش به ریاست شخص صدام تشکیل شده بود. اعضای کمیته همان اعضای کمیته خریدهای تسلیحاتی یعنی عدنان خیرالله و عدنان حمدان بودند؛ که بعدها فرد اخیر پس از کسب تجربه به امین صدام و مذاکره‌کننده اصلی او تبدیل شد.

حمدان از سوی عبدالکریم الشیخلی، وزیر امورخارجه اسبق حمایت می‌شد، که به علت مخالفت در ازدواج عبدالکریم الشیخلی با خواهرش سهام در سال ۱۹۷۰ به حالت تبعید به سازمان ملل در نیویورک فرستاده شد (به فصل ۴ مراجعه شود).

صدام زمانی با حمدان برخورد کرد که به عنوان برنامه‌ریز در یکی از کمیته‌ها مشغول کار بود. صدام تحت تأثیر تیزهوشی و توانایی‌های فنی او قرار گرفت و پس از ارتقاء مقام، او را به عنوان آجودانی شخصی خویش برگزید.

---

1. Alouette.
2. Crotale.

اولین ابتکار حمدان، برقراری تماس با شرکتی به نام توسعه پروژه‌های عرب در بیروت بود که توسط دو فرد پیشرو فلسطینی اداره می‌شد. تخصص آنها یافتن شغل برای اعراب با قابلیت‌های ویژه بود.

تعداد دانشمندان عربی که از سوی عراقی‌ها استخدام شده بودند، تا ۴ هزار نفر تخمین زده می‌شد. مصری‌ها، مراکشی‌ها، فلسطینی‌ها، الجزایری‌ها، سوری‌ها و سایر اعراب تشویق می‌شدند تا شغل‌های مناسب خود را در ایالات متحده، انگلستان، کانادا، برزیل و سایر کشورها رها کنند و تخصص خود را در اختیار عراق قرار دهند. بیشتر آنها در طرح‌های پتروشیمی و زیربنایی به کار گرفته شدند. ولی برخی نیز خود را در کار بررسی طرح‌های علمی حساس‌تر یافتند. دیگر مشارکت اساسی شرکت توسعه و پروژه‌های عرب، کمک به ایجاد سیستم تحقیقات عالی عراق بود که بعدها دانشمندان عراقی خوبی را برای کار روی پروژه‌های مختلف تسلیحاتی در اختیار صدام قرار داد.

علاقه اولیه صدام به سلاح‌های بیولوژیکی و انواع سلاح‌های باکتریولوژیک متمرکز بود که نه تنها ارزان قیمت بود بلکه به راحتی ساخته می‌شد و مرگ‌آور هم بود. برای مثال: خالی کردن یک شیشه کوچک باکتری سیاه‌زخم در سیستم آب شهری، در موقعیت مناسب می‌تواند اپیدمی گسترده‌ای را ایجاد کند و... .

به هر حال در صورت ضرورت می‌توانست به عنوان یک سلاح تروریستی به کار گرفته شود. بنابه درخواست صدام، *عزت الدوری*[1] یکی از مسئولان بلندپایه حزب بعث که به عنوان وزیر کشاورزی در شورای فرماندهی انقلاب مشغول خدمت بود، در نوامبر ۱۹۷۴ به پاریس عزیمت کرد تا به دنبال امضای قراردادی با انستیتوی فرانسوی مریو اولین آزمایشگاه باکتری‌شناسی عراق ساخته شود.

توجیه دروغین مقام‌های عراقی، درخصوص لزوم برخورداری از چنین تأسیساتی، به ساخت مقادیر فراوانی واکسن با هدف افزایش تولیدات کشاورزی و دامی منجر می‌شد.

سازمان رسمی خریدار عراق، اداره کل دامپزشکی بود. هیچ کس در فرانسه

---

1. Izzat al-Douri.

کوچک‌ترین نگرانی نداشت. الدوری به محض بازگشت به عراق پاداش خود را با ارتقاء مقام و احراز مقام وزارت کشور دریافت کرد. در حالی که همچنان مسئولیت خاص توسعه کشاورزی را نیز به عهده داشت.

در حالی که صدام برنامه سلاح‌های بیولوژیک خود را پایه‌ریزی می‌کرد، در سال ۱۹۷۵، کمیته سه نفرهٔ او تصمیم گرفت تا گام بعدی را بردارد: دستیابی به گاز سمی. در جلسه، عدنان خیرالله بحث می‌کرد که سلاح‌های شیمیایی توان نظامی کشور را چند برابر خواهد کرد.

برخلاف سیستم‌های الکترونیکی پیشرفته که فقط توسط ابرقدرت‌ها ساخته می‌شد، فناوری سلاح‌های شیمیایی نیز در دست کشورهای در حال توسعه‌ای مانند عراق قرار داشت.

کمیته مقرر کرد تا تمام تلاش خود را برای دستیابی به تولید انواع متفاوت گازهای سمی ازجمله عامل خفه‌کننده مانند گاز خردل و عامل عصبی پیچیده‌تری مانند *تابون*[1] و *سارین*[2] متمرکز کند.

تابون در سال ۱۹۷۳ توسط دانشمندان شرکت آلمانی *آی.جی. فارین*[3] ساخته شد که به دنبال تأمین گازهای سمی موردنیاز برای اردوگاه‌های مرگ نازی در جنگ جهانی دوم، بدنامی بزرگی را در سطح جهانی کسب کرد. این دانشمندان کشف کردند که برخی از ترکیبات فسفره آلی خاص که ساخت آنها نیز آسان است، قابلیت تبدیل شدن به نوعی گاز کشنده را دارد که به سیستم اعصاب مرکزی حمله می‌کند.

رایش سوم هیتلر نیز مقادیر فراوانی از گاز اعصاب جدید را تولید کرد. اما رهبر آلمان هیچ‌گاه آن را در جنگ به کار نگرفت. پس از پایان جنگ، شرکت آی.جی. فاربن، تولید ترکیب جدید را در انحصار خود درآورد و نام آن را تابون گذاشت.

تابون و هم‌خانواده‌اش سارین از لحاظ ساختاری تقریباً شبیه ترکیب فسفاته آلی

---

1. Tabun.
2. Sarin.
3. I.G. Farben.

پاراتیون[1] است که یک حشره‌کش شناخته شده و بسیار خطرناک است. تابون و سارین به قدری مرگ‌آور است که فقط یک قطره از آنها برای کشتن یک فرد کافی است. همچنین گاز اعصاب این مزیت را دارد که فاقد بو و رنگ است و ساخت و پخش آن نیز آسان می‌باشد. به طوری که توانایی آن در کشتن انسان‌ها بسیار سریع و کارآمد است. این دو ترکیب را می‌توان از ترکیبات فسفاته آلی به دست آورد که به نوبه خود از انواع مختلف مواد معدنی فسفاته قابل تولید هستند. از بخت بلند صدام، عراق در بیابان‌های غربی خویش در نزدیکی مرز سوریه، ذخایر عظیمی از فسفات در اختیار داشت.

به منظور عملی ساختن برنامه سلاح‌های شیمیایی در اواخر ۱۹۷۵، صدام، عدنان حمدان را به ریاست وزارت برنامه‌ریزی منصوب کرد تا بتواند توسعه صنعتی عراق را کاملا تحت نظر خود داشته باشد. وظیفه حمدان قرار دادن پروژه‌های سلاح‌های استراتژیک در دل قراردادهایی بود که ظاهرا با هدف توسعه توان عراق در زمینه‌های صنعتی و کشاورزی اجرا می‌شد. در این مقام، دو عضو ارشد شورای فرماندهی انقلابی یعنی عزت الدوری، وزیر کشور جدید (که هنوز مسئولیت ویژه خود در زمینه توسعه کشاورزی را نیز به عهده داشت) و ***طاها الجزراوی***[2]، وزیر صنعت و مواد معدنی نیز او را یاری می‌کردند.

حمدان با هوشیاری، طرح‌های سلاح‌های استراتژیک ملی را در دل دومین برنامه پنج ساله عراق پنهان کرد. او در برنامهٔ توسعه کشاورزی، ساخت ۶ باب آزمایشگاه برای انجام آزمایش‌های شیمیایی، فیزیولوژیک و بیولوژیک را ذکر کرده بود که توجه چندانی را جلب نکرد.

با هدف راه‌اندازی آزمایشگاه‌ها در برنامه، پیش‌بینی شده بود تا ۵۰۰۰ تکنسین در شرکت‌های خارجی آموزش‌های لازم را ببینند. در طرح صنایع شیمیایی، برنامه ساخت یک کارخانه تولید حشره‌کش‌ها در سامرا با قابلیت تولید یک هزار تن ترکیبات فسفاته آلی نیز پیش‌بینی شده بود. بیشتر

---

1. Parathion.

2. Taha al-Jazrawi.

کشورهای غربی از سال‌ها پیش مصرف این ترکیبات بسیار مرگ‌آور را متوقف کرده بودند. زیرا این ترکیبات سم بسیار بالایی دارند. در واقع همین ترکیبات فسفاته آلی بود که اساس و پایه ترکیبات گاز اعصاب مانند سارین و تابون را تشکیل می‌داد.

اگرچه شرکت توسعه و پروژه‌های عرب، در تأمین نیروهای تخصصی موردنیاز، کمک‌های شایانی انجام داد، ولی عراقی‌ها پی برده بودند که برای دستیابی به خودکفایی در زمینه ساخت سلاح‌های بیولوژیکی و شیمیایی نیازمند کمک‌های خارجی هستند. بنابراین صدام مؤسسه ***الهیثم***[1] را در منطقه مصباح بغداد احداث کرد. این مؤسسه مستقیماً به صدام گزارش‌هایی می‌داد ولی اداره مسائل روزمره آن به عهده سعدون شاکر و سازمان امنیت بود. این مؤسسه با گروه‌های مخالف فلسطینی مانند جبهه ملی آزادیبخش فلسطین، ارتباط نزدیکی برقرار کرده بود که عراقی‌ها را در دستیابی به مواد و ترکیبات حساس (از کشورهایی مانند آلمان شرقی) یاری می‌کردند.

تیم‌های خرید در پوشش ظاهری نمایندگان تجاری شرکت‌های صوری به ایالات متحده و اروپا اعزام شدند. مشخص‌ترین نتیجه به دست آمده از فریفتن یک شرکت خارجی برای ساخت کارخانه گاز سمی، از سوی واسطه‌های فرانسوی و دربارهٔ **شرکت *فالدر***[2]، از رچستر و نیویورک کسب شد؛ که تخصص این شرکت در ساخت وسایل لازم برای مخلوط‌سازی مواد شیمیایی سمی بود. فالدر با این تصور که برای ساخت یک کارخانه حشره‌کش‌سازی فراخوانده شده‌اند، دو مهندس را به بغداد اعزام کرد تا با تیمی از مسئولین وزارت کشاورزی، ملاقات کنند.

یک مقام عراقی، دوستانه به امریکایی‌ها توضیح داد که چگونه عراقی‌ها در تلاشند تا ظرفیت‌های تولیدات کشاورزی خود را افزایش دهند؛ و به دنبال عدم توانایی کشاورزان عراقی در حفاظت از تولیداتشان در برابر هجوم ملخ‌های صحرایی و سایر آفات، عراقی‌ها به مخاطره افتاده‌اند. این مقام عراقی می‌گفت: «یک کارخانه جدید حشره‌کش‌سازی می‌تواند این روند را تغییر دهد.» امریکایی‌ها سخت تحت

---

1. Al-Haythem.

2. Pfaulder.

تأثیر قرار گرفتند، اما به خوبی از مشکلات تولید حشره‌کش‌های بسیار خطرناک در جهان سوم آگاهی داشتند و پیشنهاد ساخت یک کارخانه آزمایشی به منظور آموزش نیروی کار محلی و شناسایی مشکلات بالقوه را مطرح کردند.

با این هدف، شرکت فالدر در ژانویه ۱۹۷۶ پیشنهادی برای ساخت یک کارخانه آزمایشی را با ذکر جزئیات آن ارائه کرد. جدا از اینکه در این پیشنهاد ویژگی‌های ساخت و طراحی کارخانه دقیقا ذکر شده بود، انواع خاص وسایل و دستگاه‌های مورد نیاز برای مخلوط‌سازی مواد شیمیایی سمی نیز مشخص گردیده بود. عراقی‌ها برای ساخت یک کارخانه آزمایشی اصلاً راضی نبودند و خواهان تولید مستقیم و سریع این مواد بودند.

بی‌صبری عراقی‌ها و پافشاری آنها بر این مطلب که پس از آغاز تولید آنها قصد دارند چهار ترکیب بسیار سمی (یعنی *آمیتون*[1]، *دمیتون*[2]، *پارااکسون*[3] و *پاراتیون*) را تولید کنند، باعث ناراحتی دو مهندس امریکایی شد. این ۴ ترکیب شیمیایی اولین خویشاوندان گاز اعصاب بودند و می‌توانستند به آسانی به سلاح‌های کشنده تبدیل شوند.

آخرین ضربه زمانی بر امریکایی‌ها وارد شد که عراقی‌ها مشخص ساختند که قصد ساخت خطوط تولیدی این مواد شیمیایی را با ظرفیت ۱۲۰۰ تن در سال دارند.

در اواسط ۱۹۷۶ عراقی‌ها طی یک جلسه پرتنش در هتل *والدروف آستریای*[4] نیویورک، اظهار داشتند که آنها فوراً خواهان احداث یک کارخانه کامل و حقیقی هستند. پس از آنکه امریکایی‌ها بر ساخت یک کارخانه آزمایشی در مرحله اول تأکید کردند، عراقی‌ها از مذاکرات خارج شدند. البته تیم عراق چندان هم دست خالی این مذاکرات را ترک نکرده بود. عکس‌ها و ویژگی‌های مربوط به پروژه آزمایشی ارائه شده از سوی فالدر برای ساخت کارخانه توسط خود عراقی‌ها، کافی بود.

سپس عراق توجه خود را به اروپا معطوف کرد. صدام همچنان بر این اعتقاد بود

---

1. Amiton.
2. Demeton.
3. Paraoxon.
4. Waldorf-Astoria.

که عراق در صورت دستیابی به توانایی تولید سلاح‌های شیمیایی به استقلال کامل در برابر تأمین‌کنندگان اسلحه دست خواهد یافت.

در اواخر ۱۹۷۶ تیم‌های خرید صدام با دو شرکت انگلیسی، صنایع شیمیایی ***امپریال (آی.سی.آی)***[1] و ***باب کوک***[2] و ***ویلکوکس***[3] وارد گفتگو شدند. باز هم داستان پوشالی عراقی‌ها تقاضای ساخت یک کارخانه تولید حشره‌کش‌ها با توان تولید آمیتون، دمیتون، پاراآکسون و پاراتیون بود. عراقی‌ها حتی طرح‌های ترسیم شده توسط فالدر در سال گذشته را نیز ارائه کردند و ظروف رآکتورهای مقاوم در برابر خردگی، لوله‌ها و پمپ‌های مورد نیاز برای تولید گاز اعصاب را نیز نشان دادند.

مسئولان آی.سی.آی بلافاصله مشکوک شدند و پیشنهاد عراقی‌ها را به علت ماهیت حساس ترکیبات درخواستی و پتانسیل موجود برای سوءاستفاده احتمالی، رد نمودند. در عین حال آی.سی.آی نیز مطلب را به اطلاع مسئولین اطلاعاتی در سرویس اطلاعات مخفی لندن رسانید.

پس از مواجه شدن با شکست در انگلستان، عراق از دو شرکت ایتالیایی یعنی شرکت شیمیایی ***مونتدیسون***[4] و شرکت ***تکنیپترول***[5]، برای رفع نیازهای مهندسی، بازدید نمودند. هر دو شرکت از کمک به عراق برای دستیابی به سلاح‌های شیمیایی دوری کردند. اگرچه بعدها اسامی هر دو شرکت در فهرست کمیته روابط خارجی سنای ایالات متحده در مورد تأمین‌کنندگان سلاح‌های شیمیایی عراق ذکر گردید.

عراق همچنان ناامید از دریافت تخصص و وسایل مورد نیاز، سرانجام توجه خود را به آلمان، زادگاه اصلی گاز سمی معطوف کرد.

عراقی‌ها طی ملاقاتی با ***کارل هاینس لهس***[6]، رئیس مؤسسه مواد شیمیایی

---

1. Imperial Chemical Industry (ICI).
2. Bobcock.
3. Wilcox.
4. Montedison.
5. Technipetrole.
6. Karl Heinz Lohs.

سمی **لایپزیک**[1] (که آن موقع بخشی از آلمان شرقی بود)، به طور آشکار از مقاصد خود پرده برداشتند. «شما آلمانی‌ها تجربه زیادی در زمینه کشتار یهودیان با گاز دارید. ما علاقه‌مندیم بدانیم که چقدر می‌توانیم از این مواد برای نابودی اسرائیل بهره بگیریم.»

لهس بارها از عراق دیدن کرد و در خصوص آثار نابودکننده‌ای که بر اثر استفاده سلاح‌های شیمیایی ایجاد می‌شود، سخنرانی کرد. اگرچه بعدها ادعا نمود که بازدیدهایش در واقع پوششی برای اعزام کارشناسان سلاح‌های شیمیایی به بغداد، توسط مقامات آلمان شرقی بوده است که در برنامه توسعه سلاح‌های شیمیایی عراق مشارکت داشتند.

آخرین قطعه از پازل سلاح‌های شیمیایی عراق، توسعه ذخایر فسفات در غرب عراق بود که عراقی‌ها قصد داشتند از آن برای تولید گاز اعصاب بهره جویند. قرارداد ساخت یک معدن عظیم فسفات در ***آکاشت***[2] با یک شرکت مهندسی بلژیکی به نام ***سایبرتا***[3] بسته شده بود. بهره‌برداری از معادن فسفات به خودی خود امر کاملاً پذیرفته شده‌ای برای یک کشور در حال توسعه مانند عراق محسوب می‌شد و کشورهای متعددی ازجمله مراکش نیز به صادرکنندگان عمده کود تبدیل شده بودند. در مراکش این کودها از ذخایر فسفات واقع در صحرا ساخته و تولید می‌شد.

پس از آغاز کار معدن، عراق قرارداد دیگری را برای ساخت یک مجتمع تولید کود در ۱۵۰ کیلومتری القیم امضاء کرد. برای انتقال مواد اولیه از آکاشت به القیم، ساخت خطوط راه‌آهن ارتباطی به یک شرکت برزیلی واگذار گردید. هزینه اجرای این طرح موردنظر صدام به طور کامل پرداخت می‌شد. هیچ یک از شرکت‌هایی که در این طرح شرکت داشتند درخصوص ویژگی‌های غیرعادیی که از سوی مقامات عراقی درخواست شده بود (مثل استحکام بخشیدن به برخی از ساختمان‌ها با استفاده از بتون مسلح) دچار شک و تردید نگشتند.

---

1. Leipzig.
2. Akasht.
3. Syberta.

شـرکت‌های فـرانسـوی، امریکایی، اتـریشی، آلـمانی، سـوئیسی، دانـمارکی و سوئدی همگی با این تصور که مشغول ساخت یک کارخـانه تـولید کـود شـیمیایی هستند، در طـرح القیـم ـ آکـاشت از لحـاظ فـنی شـرکت داشـتند. امـا ایـن طـرح به یکی از نمونه‌های کلاسیک فناوری‌های با کاربری دوگانه تـبدیل گـردید. بـعدها مسئولین اطلاعاتی امریکا و انگلستان تأیید کردند که اولین کارخانه تولید گاز اعصاب عراق با هزینه تقریبی ۴۰ میلیون دلار در آکاشت و کارخانه دیگری نـیز در القیم ساخته شده بود.

کارخانه همزمان با احراز مقام ریاست‌جمهوری عراق توسط صدام، تکمیل شد و در ده سال بعد نیز صدام می‌توانست با استفاده از تخصص تعدادی از شـرکت‌های خارجی به تولید مقادیر قابل توجهی از سلاح‌های شیمیایی (ازجمله شکل تصفیه شده خردل تقطیر شده، همچنین گاز اعصاب تابون و گاز اعصاب قوی‌تر VX) در عراق بپردازد.

در زمینه سـاخت و تـولید سـلاح‌های بـیولوژیک نـیز پـیشرفت قـابل تـوجهی بـه دست آمـده بـود. تـا حـدی کـه عـراق تـوانست بـه تـولید عـوامـل بـیماری‌های سـیاه زخـم، تـیفوس و وبـا بـپردازد. تـیم‌های مـتشکل از بـازرسان سـازمان مـلل مـتحد کـه وظـیفه آنـها نـابودسازی سـلاح‌های کشـتارجـمعی صـدام پس از بـروز جنگ خلیج‌فارس در سـال ۱۹۹۱ بـود، در کـمال تأسـف و تـعجب پـی بـردند کـه سرچشمهٔ بسیاری از ترکیباتی که به دنبال ردیابی آنـها بـودند، از اروپـا یـا ایـالات متحده است.

از میان تمامی نقشه‌های مربوط به ساخت و تـوسعه سـلاح‌های غـیرمتعارف، مهم‌ترین نقشه و مطلب برای صدام، تلاش‌های عراق برای دسـتیابی بـه زرادخـانه سلاح‌های هسته‌ای بود. از اواسط دهه ۱۹۷۰ صدام و سایر رهبران حزب بـعث در خصوص ضرورت دستیابی عراق به آخرین پیشرفت‌های علمی سخن می‌رانـدند و ادعا می‌کردند که فقط از ایـن راه است کـه مـی‌توان بـه یـک مـلت نـوین و امـروزی تبدیل شد.

صدام اعلام کرده بود که: «برای ملت‌های عرب، نیاز به پیشرفت علمی هـمانند

نیاز به زندگی است. چراکه هیچ ملتی به اوج افتخار و پیروزی دست نمی‌یابد مگر آنکه برای علم و دانش احترام قائل باشد و در تحقیق و به‌کارگیری و بهره‌برداری از علم سرآمد باشد.»

علم نقش مهمی را در انواع فعالیت‌های اقتصادی عراق صدام، از توسعه صنعت پتروشیمی گرفته تا برنامه‌های گسترده بازسازی جاده‌ها، خانه‌ها و اماکن عمومی بازی می‌کرد. اما آن بخش از علم که توجه صدام را به طور کامل به خود جلب می‌کرد، فناوری هسته‌ای بود. این جلب توجه تا حدی بود که صدام به این مطلب حتی بیشتر از فرزندانش علاقه نشان می‌داد.

در سال ۱۹۸۰، به یکی از شرح‌حال‌نویسان اصلی صدام این فرصت داده شد تا با خانواده صدام ملاقات کند. وی در طول این ملاقات با عدی، پسر بزرگ صدام نیز مواجه شد که در آن موقع ۱۶ سال بیشتر نداشت. او به شخص مصاحبه‌گر گفت که فیزیک و شیمی او خوب است و قصد دارد به دانشگاه برود و در رشته فیزیک هسته‌ای مشغول تحصیل شود. او علت انتخاب این رشته خاص را، نیاز عراق به دانشمندانی در این زمینه ـ پس از ورود عراق به جرگه کشورهایی که از این فناوری برخوردارند ـ ذکر کرد.

در جلسه ویژه‌ای در سال ۱۹۷۵ صدام به اتفاق کمیته سه نفره خریدهای تسلیحاتی، هدفی را برای خود تعیین کردند؛ به این ترتیب که ظرف ده سال آینده یعنی تا سال ۱۹۸۵ به سلاح‌های اتمی دست یابند.

صرفنظر از موقعیت کسب شده پس از دستیابی به توانایی هسته‌ای، پافشاری صدام برای دستیابی به این زرادخانه خاص، علل دیگری هم داشت. برای مثال در دنیای عرب همواره این اعتقاد حاکم بود که در راستای مقابله با توانایی‌های هسته‌ای اسرائیل ـ که عمدتاً تصور می‌شد پس از خرید راکتور ***دی‌مونا***[1] از فرانسه در دهه ۱۹۵۰ به این توانایی رسیده باشد ـ بایستی توانایی‌های لازم در این زمینه را کسب کرد.

از سوی دیگر این امر می‌توانست عامل بازدارنده خوبی برای تهدیدهای آینده از

---

1. Dimona.

جانب ایران باشد، همسایه‌ای که وسعت آن سه برابر عراق بود. صدام به خوبی آگاه بود که با پیوستن به جرگه کشورهای به اصطلاح قدرتمند هسته‌ای مثل: امریکا، انگلستان، فرانسه، چین و شوروی، موقعیت عراق به عنوان قهرمان مطلق دنیای عرب تضمین خواهد شد.

مقامات عراقی برای دستیابی به فناوری هسته‌ای تلاش خود را از اواخر دهه ۱۹۶۰ آغاز کردند. زمانی که دولت عارف به خرید یک دستگاه راکتور تحقیقاتی از شوروی اقدام کرد، عراقی‌ها یک مرکز تحقیقاتی هسته‌ای را در بیابان‌های طویطه، حدود ۱۵ مایلی جنوب بغداد احداث کردند که گنجایش یک راکتور آب سبک IRT 2000 متوسط‌الجثه را داشت.

بعدها، روس‌ها راکتور مذکور را ارتقاء دادند و یکصد دانشمند فیزیک هسته‌ای عراقی را نیز تربیت کردند. اما زمانی که در آوریل ۱۹۷۵ عراقی‌ها درخواست خرید فناوری پیشرفته‌تری را کردند، **برژنف**[1] و **کاسیگین**[2] مؤدبانه و با تأکید این درخواست را رد کردند.

براساس نوشته‌های مؤلف فلسطینی سعید ابوریش، که خود نیز از یاری‌رسانده‌های صدام برای تقویت بنیه تسلیحاتی عراق در دهه ۱۹۷۰ بود، صدام شخصاً به مقامات خود اختیار داده بود که جستجوی وسیعی را در سطح جهانی با هدف یافتن وسایل مناسب در این زمینه به عمل آورند. به ابوریش نیز دستور داده شد تا به سازمان انرژی اتمی کانادا نزدیک شود که البته با موفقیت همراه نبود.

صدام در جستجوی خود برای دستیابی به سلاح‌های کشتارجمعی به خوبی توسط افراد فرصت‌طلبی مانند ابوریش یاری می‌شد. آنها نه تنها کمیسیون‌های قابل توجهی نصیبشان می‌گردید بلکه بسیار خوشنود می‌شدند که بخشی از تلاش به عمل آمده برای ایجاد «تعادل وحشت» میان اسرائیل و اعراب باشد.

اما تلاش‌های ابوریش و همکارانش نتیجه چندانی دربرنداشت. صدام ناامید از جانب روس‌ها و سایر کسانی که به آنها مراجعه کرده بود، سرانجام با روی آوردن به

---

1. Brezhnev.
2. Kosygin.

صمیمی‌ترین متحد خود در سطح بین‌المللی یعنی فرانسه به آنچه که می‌خواست، دست یافت.

صدام رابطه دوستی و درک عمیقی را با نخست‌وزیر فرانسه ژاک شیراک برقرار کرده بود. اگر چه صدام در تلاش‌های خود در زمینه ایجاد یک حکومت دیکتاتوری در عراق به جوزف استالین اقتداکرده بود ولی در درون خویش همان ملی‌گرایی بود که دایی‌اش خیرالله تربیتش کرده بود. به همین علت جای تعجب نبود که او مجذوب شخصیتی مانند شیراک (که از طرفداران پروپا قرص ژنرال دوگل بود) گردیده بود. ژنرال دوگل به جای آنکه سلاح‌های هسته‌ای فرانسه را تحت اختیار ناتو قرار دهد، فرانسه را از ساختار فرماندهی نظامی یکپارچه ناتو، خارج ساخته بود. او مرد دلخواه و محبوب صدام بود.

طرفداران دوگل اعلام می‌داشتند که استقلال ملی، یک امر مقدس است و همان‌گونه که برای شیراک و مشاورانش این مطلب مهم بود برای جناح صدام در حزب بعث نیز فناوری هسته‌ای یک امر مقدس و مرتبط با استقلال عراق محسوب می‌شد.

صدام و شیراک طی مذاکرات و گفتگوهای طولانی مدت، در سال ۱۹۷۵ به درک دوستی عمیق و نزدیکی دست یافتندکه به خرید جنگنده‌های میراژ F1 جدید از فرانسه منجر گردید. در واقع نوع پیشرفته‌تری از جنگنده‌هایی که توسط نیروی هوایی اسرائیل برای شکست اعراب در جنگ سال ۱۹۷۳ به کار گرفته شده بود.

در سال ۱۹۷۵ صدام در بازدید خود از پاریس، برای انعقاد قرارداد خرید میراژها، توسط شیراک جهت بازدید از نقاط دیدنی همراهی می‌شد. شیراک در سر راهش هنگام تماشای یک مسابقه گاوبازی در ***باکس***[1]، صدام را برای بازدید از یک مرکز تحقیقات هسته‌ای در چند مایلی شمال مارسی برد. کمیسیون انرژی اتمی فرانسه (CEA) مشغول انجام اولین آزمایش‌ها بر روی راکتورهای جدید با عنوان ***راپسودی***[2] بود. اصل حاکم در این راکتورها تولید سوخت هسته‌ای بیش از میزان مصرف راکتور بود.

---

1. Les Baux.

2. Rapsodie.

در این روند، مقادیر قابل توجهی از اورانیوم به پلوتونیوم تبدیل می‌شد که بعداً برای ساخت سلاح‌های اتمی قابل استفاده بود. علت علاقه‌مندی عراق به این نوع راکتورها بسیار ساده بود: دستیابی به پلوتونیوم مورد نیاز برای ساخت بمب اتمی.

همانند تلاش‌های به عمل آمده در ارتباط با سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک، عراقی‌ها این بار نیز ادعا کردند که خواستار استفاده از فناوری هسته‌ای برای مقاصد صلح‌طلبانه هستند. علی‌رغم برخورداری از دومین ذخایر نفتی جهان، عراقی‌ها ادعا می‌کردند که علاقه‌مند به ساخت یک نیروگاه هسته‌ای هستند. مقامات فرانسوی در ابتدا توجیه‌های صدام را پذیرفتند و پیشنهاد فروش راکتور تحقیقاتی **اُسیریس**[1] و یک مدل آزمایشی به نام **آیسیس**[2] را مطرح کردند که هر دو مقادیر اندکی از پلوتونیوم قابل مصرف در بمب‌های هسته‌ای را تولید می‌کرد.

صدام موافقت کرد که به یک شرط آنها را خریداری کند، اینکه فرانسه موافقت کند تا در ابتدای کار سوخت مورد نیاز راکتور برای یک سال آتی را نیز تحویل دهد. در صورتی که سوخت مذکور به خوبی فرآوری می‌شد، حتی مواد مورد نیاز برای ساخت چندین بمب با ابعاد کمی که روی هیروشیما انداخته شد را فراهم می‌کرد.

راکتور مشابه، راکتوری بود که در سال ۱۹۵۶ به اسرائیلی‌ها فروخته شده بود. با توجه به اینکه سوسیالیست‌های فرانسوی مسئول تأمین راکتور تحقیقاتی هسته‌ای دی‌مونا برای اسرائیل بودند، شیراک نیز حساب کرده بود که حزب‌طرفدار دوگل کاملاً حق دارد که اعراب را با چنین فناوری تجهیز کند. در حالی که سایر کشورهای جهان ناامیدانه تلاش کردند تا خاورمیانه را به عنوان یک منطقه عاری از مواد هسته‌ای نگه دارند.

فرانسوی‌ها با اتخاذ شیوه‌ای منحصر به فرد با خوشدلی، مشغول مذاکره برای انجام معامله‌ای بودند که هدف آن، ایجاد توانایی‌های لازم در دو کشور متخاصم، برای بمباران یکدیگر بود! با توجه به خصوصیات و ویژگی‌های بدبینانه شیراک (طرفدار سیاست دوگل) تنها علت فروش یک راکتور پیچیده به

---

1. Osiris.
2. Isis.

صدام البته برای مقاصد صلح‌آمیز، صرفاً مسائل تجاری بود. راکتور در واقع هدیه‌ای از سوی فرانسویان بود که از مزایای خاص تجاری در بغداد (شامل تخفیف در قیمت نفت و ادوات گسترده اتومبیل‌های فرانسوی) بهره می‌بردند و همچنین پیش‌بینی اینکه عراق سرانجام قرارداد خرید سند جدید جنگنده‌های میراژ را نیز منعقد خواهد کرد.

به نظر نمی‌رسید که هیچ فردی در حکومت فرانسه کوچک‌ترین نگرانی درخصوص تضاد آشکار موجود داشته باشد که کشوری سرشار از ذخایر نفتی مثل عراق، چرا برای ساخت یک نیروگاه هسته‌ای تلاش می‌کند. صدام نیز برای هیچ کس کمترین شک و تردیدی در خصوص اهداف واقعی خویش باقی نگذاشته بود. او طی مصاحبه‌ای با هفته‌نامه لبنانی ***الاسبوع العربیه***[1] در سپتامبر ۱۹۷۵ (یعنی مدت کوتاهی پس از انعقاد قرارداد راکتورها) با غرور اعلام کرد که توافق با فرانسه به منزله اولین گام محکم به سوی تولید اولین بمب اتمی عربی خواهد بود.

اگرچه در ابتدا عراقی‌ها، راکتور را ***اُسیراک***[2] نامیدند ولی بعداً و یک ماه پس از به دست گرفتن قدرت توسط صدام، نام آن را به **«تموز ۱»**[3] و **«تموز ۲»**[4] تغییر دادند. گفته شد که این تغییر نام از سوی اُسیراک بنابه درخواست دولت فرانسه انجام شد. زیرا یک روزنامه فکاهی فرانسوی اقدام به سرودن یک شعر با به‌کارگیری نام نخست‌وزیر یعنی شیراک و نام این راکتور کرد. صدام با برپایی جشن به دنبال انعقاد این قرارداد به برگزاری یک ضیافت خاص به افتخار متحد ویژه فرانسوی خویش تأکید داشت.

سال گذشته که شیراک از بغداد بازدید کرده بود، نسبت به طعم یکی از ماهی‌های رودخانه عراق به نام **مسقوف**[5] ابراز علاقه کرده بود. صدام به آشپزش دستور داد تا با هواپیمای ریاست‌جمهوری به بغداد بازگردد و یک محموله یک و نیم تنی از این ماهی را به فرانسه بیاورد. پس از بازگشت آشپز، صدام از مسئولین کاخ

---

1. Al-Usbu al-Arabia.
2. Osirak.
3. Tammuz I.
4. Tammuz II.
5. Masgouf.

مارینی، محل استقرار هیأت عراقی، خواست تا کباب خاصی را برای شیراک تهیه ببینند. در حالی که گاردهای امنیتی صدام با مسلسل‌های آماده شلیک مشغول نگهبانی از آشپزخانه بودند، آشپزها نیز این کپور ماهی چرب و عظیم‌الجثه را روی آتش کباب می‌کردند!

شیراک که مجبور بود اهانت دوربین‌های تلویزیونی فرانسوی را تحمل کند، (چون از او در حال خوردن ماهی‌هایی که به شیوه بغدادی در داخل پوشش آلومینیومی سرو می‌شد، فیلم گرفتند.) بعداً به یکی از همکارانش گفته بود که هیأت عراقی واقعاً در قصر مارینی افتضاح به راه انداخته بودند. از همه جا بوی ماهی سوخته به مشام می‌رسید. اگرچه سرگرم‌کننده بود ولی یک افتضاح واقعی بود.

دیدار صدام نتایج بسیار درخشانی را برای تجار فرانسوی دربرداشت که ارزش بالقوه آن میلیاردها دلار بود. فقط قرارداد مربوط به راکتور هسته‌ای که در نوامبر ۱۹۷۵ در بغداد به امضاء رسید، ارزشی معادل ۲ میلیارد دلار داشت. علاوه بر آن، قراردادهایی در زمینه احداث کارخانه‌های پتروشیمی، کارخانه‌های تولید آب شیرین، یک فرودگاه جدید و یک سیستم متروی زیرزمینی برای بغداد بسته شد. تمام اینها جدا از معامله‌های وسیع تسلیحاتی بود که تاکنون بر سر آن توافق شده بود.

جامعه تجاری فرانسه به قدری از عایدات ناشی از معامله‌های شیراک با صدام هیجان‌زده شده بود که به او لقب آقای عراق را دادند.

هنگامی که صدام پاریس را ترک کرد، شیراک با یک سخنرانی بلیغ اعلام کرد که سیاست فرانسه فقط معطوف به کسب منفعت نیست بلکه دوستی و عشق را نیز درون خود دارد. همچنین فرانسه برقراری ارتباط میان تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان، با رعایت منافع هر دو طرف را ضروری می‌شمارد.

جزئیات پیمان همکاری‌های هسته‌ای عراق ـ فرانسه تا ۸ ماه بعد فاش نگردید. یکی از بندهای پیمان این بود که شرکت افراد یهودی و بهایی در این برنامه چه عراقی و چه فرانسوی ممنوع است. همچنین در این پیمان طرف فرانسوی متعهد

شده بود تا ۶۰۰ تکنسین هسته‌ای عراقی را آموزش دهد که بسیار فراتر از تعداد لازم برای ساخت یک برنامه تولید بمب اتمی بود.

خضیر حمزه [1]، یکی از دانشمندان عراقی که از آغاز بر روی طرح هسته‌ای عراق کار می‌کرد و در ۱۹۹۴ به غرب پناهنده شد، آشکار کرد که قصد و نیت عراق از ابتدای کار کاملاً هویدا و مشخص بوده است.

براساس گفته‌های حمزه، صدام شخصاً از اواسط دهه ۱۹۷۰، مسئولیت کمیسیون انرژی اتمی عراق (AEC) را به عهده گرفته بود و برای اولین بار تیمی از دانشمندان را برای ساخت بمب عراق گردهم آورده بود. بیشتر دانشمندان عراقی در انگلستان، ایالات متحده و کانادا تحصیل کرده بودند و در تلاش‌های خود به طور سخاوتمندانه‌ای از جانب کمیسیون انرژی اتمی ایالات متحده (تحت پوشش برنامه اتمی در خدمت صلح، که آن زمان اجرا می‌شد) نیز حمایت می‌شدند. به طوری که در سال ۱۹۵۶ مجموعه کاملی از گزارش‌های پروژه مانهاتان که به تولید اولین بمب اتم در سال ۱۹۴۵ منجر گردید، به کمیسیون انرژی اتمی عراق هدیه شد.

حمزه می‌گفت که عراقی‌ها قصد تقلید از اسرائیلی‌ها را داشتند که در ابتدا یک راکتور تحقیقاتی کوچک را خریداری کردند و سپس مخفیانه کاربری آن را تغییر دادند.

بدون شک صدام نیروی محرکه اصلی در پشت پروژه هسته‌ای عراق بود. او ریاست جلسه‌های ای.یی.سی را به عهده داشت و همانند سایر جلسه‌های دولتی که ریاست آنها را به عهده داشت و وظیفه آنها مدرن‌سازی عراق بود، با مهارت و به خوبی آن را اداره می‌کرد. او از دانشمندان جزئیات برنامه‌ها را درخواست می‌کرد و اینکه چگونه در نظر دارند در راه ساخت بمب عراقی قدم بردارند. او به دقت گزارش‌های را مطالعه و با مهارت فراوان از آنها خلاصه‌برداری می‌کرد. به شکلی که در زمان ملاقات با دانشمندان قادر بود سوآل‌های مهم و اساسی را مطرح کند.

به دنبال ابتکارهای صدام بود که عراق در شورای حکام سازمان بین‌الملل انرژی

---

1. Khidhir Hamza.

اتمی (IAEA)، دستگاه بین‌الملل، توانست در زمینهٔ صنعت هسته‌ای (مسئول سیاستگذاری) جایگاهی کسب کند.

صدام حساب کرده بود که اگر عراق نقش سازنده در سازمان به عهده داشته باشد، این سازمان کمتر به فعالیت‌های تحقیقاتی هسته‌ای عراق مشکوک خواهد شد. صدام پیشنهاد ارائه شده توسط دانشمندانش مبنی بر ساخت یک شهر اتمی را رد کرد. چرا که با تمرکز به تمامی منابع تحقیقاتی هسته‌ای عراق در یک محل، هدف بسیار سهلی برای نابودسازی توسط دشمنانش ایجاد می‌شد. صدام مانند پروژه سلاح‌های شیمیایی، خواستار پراکنده‌سازی منابع موجود در چندین محل متفاوت در سراسر کشور بود تا از شر حمله دشمنان در امان باشد.

صدام پس از کسب توافق کلی جهت خرید یک راکتور فرانسوی در طول ملاقاتش با شیراک، حمزه و گروه کوچکی از متخصصان عراقی را به ساکلی، مقر اصلی سازمان انرژی اتمی فرانسه در حومه پاریس اعزام کرد تا بر سر ویژگی‌های فنی به توافق برسند. پس از آنکه دانشمندان عراق نتوانستند توجیه‌های متقاعدکننده‌ای را به طرف فرانسوی خود ارائه دهند که علت نیازشان به یک راکتور تحقیقاتی هسته‌ای چیست؟ فرانسوی‌ها صرفاً با دو برابر کردن قیمت‌ها به این امر پاسخ گفتند. با وجود اینکه فرانسوی‌ها هیچ مشکلی در معامله هسته‌ای خود نیافته بودند ولی به محض آگاهی عمومی از این امر، طوفانی از اعتراض‌های بین‌المللی به خصوص از جانب اسرائیل، انگلستان، عربستان سعودی و سوریه به راه افتاد. برای رفع این انتقادها، رئیس‌جمهور **ژیسکاردستن**[1] به کمیسیون اتمی فرانسه دستور داد تا یک سوخت پاکیزه را برای راکتور تموز در نظر بگیرند که فقط برای راه‌اندازی آن کافی باشد و همچنین به طور کامل برای ساخت سلاح بدون استفاده باشد.

صدام برآشفت و تهدید کرد که تمامی قراردادهای تجاری موجود را لغو خواهد کرد، مگر آنکه فرانسوی‌ها تمامی شرایط ذکر شده در قرارداد اولیه را اجرا کنند.

---

1. Giscard d'Estaing

سرانجام توافقی بر این اساس حاصل شد که فرانسوی‌ها با تأمین مواد اولیه به صورت محموله‌های کوچک‌تر موافقت کردند.

صدام در سال ۱۹۷۹ برای کسب اطمینان خاطر از عدم بروز مشکلات بعدی با فرانسوی‌ها، به طور مخفیانه در حال گفتگو با برزیل برای دستیابی به یک توافق همکاری‌های هسته‌ای ده ساله بود که برزیلی‌ها را به تأمین مقادیر بالایی از اورانیوم طبیعی و غنی شده، فناوری‌ها و وسایل و آموزش‌های مربوط به راکتور، متعهد می‌کرد. علاوه بر این، مقامات اطلاعاتی امریکا ادعا می‌کردند که صدام با چین و هند نیز قراردادهای مخفی هسته‌ای به امضاء رسانیده است. اگرچه جزئیات این قراردادها هیچ‌گاه منتشر نشد.

تنها وسیله‌ای که صدام برای تکمیل ماجراجویی هسته‌ای خود به آن نیاز داشت، آزمایشگاه لازم برای استخراج پلوتونیوم از سوخت مصرف شده در راکتورها بود. این مشکل نیز در آوریل ۱۹۷۹ و پس از موافقت شرکت **سنیا تِکینت**[1] (عضو گروه صنعتی فیات) مبنی بر فروش ۴ آزمایشگاه هسته‌ای به کمیسیون انرژی اتمی عراق، حل شد. معامله با ایتالیایی‌ها در طول یک سال مقدار کافی پلوتونیوم برای ساخت یک بمب را در اختیار عراقی‌ها قرار داد و پروژه در اواسط ۱۹۸۱ وارد فاز عملیاتی خود شد.

تلاش عراق برای دستیابی به بمب در دهه ۱۹۷۰ نیز ادامه یافت و دانشمندان شرکت‌کننده در پروژه به دقت تحت نظر عوامل امنیتی صدام قرار داشتند. در یک مورد که صدام جهت سخنرانی برای دانشمندان (در خصوص ضرورت اجرای تعهداتشان) به طور کاملاً مخفیانه وارد مقر اصلی تأسیسات تحقیقات هسته‌ای گردیده بود، اعلام کرد که یک دانشمند بایستی کاملاً از لحاظ امنیتی مراقب باشد. در غیر این صورت به درد نخور است و ما او را نمی‌خواهیم. مسائل امنیتی بایستی در ذهن شما در بلندترین درجه قرار داشته باشد که اشکال متفاوت و مختلفی دارد. یکی از این اَشکال آن است که تظاهر کنید که مطلب زیادی نمی‌دانید.

---

1. Snia Techint.

پافشاری صدام در این مورد که کارهای دانشمندان بایستی در پنهان‌کاری کامل صورت گیرد، از سرعت پیشرفت پروژه کاسته بود. چرا که دانشمندان عملاً با همکارانشان در خارج از کشور قطع رابطه کرده بودند و از آخرین پیشرفت‌های علمی بی‌خبر بودند. از طرف دیگر شانس کسب موفقیت پروژه به دنبال خرابکاری در آوریل ۱۹۷۹ در کارخانه **سین سورم**[1] نزدیکی **تولون**[2] ـ محل ساخت راکتورهای اتمی عراق ـ نیز کاهش یافت که باعث شد قسمت مرکزی راکتورها به شدت آسیب ببیند. خرابکاری کار موساد، سازمان اطلاعاتی اسرائیل بود که با انتقال مخفی ۷ متخصص به فرانسه این کار را انجام داده بود. کد عملیاتی این خرابکاری عملیات برداشت بزرگ بود و اسرائیلی‌ها به دقت بمب‌های خود را کار گذاشته بودند تا بدون اینکه بقیه کارخانه آسیب‌ببینند، بیشترین آسیب به قسمت‌های مرکزی راکتور وارد آید.

مشکل دیگری که دستیابی به اهداف پروژه را به تأخیر انداخته بود، این بود که تمام دانشمندان مشغول به کار در پروژه ساخت بمب از هدف نهایی این پروژه آگاهی نداشتند. این امر در اواخر ۱۹۷۹ و زمانی آشکار شد که صدام مدت کوتاهی پس از احراز پست ریاست‌جمهوری به طور غیرمنتظره از مقر اصلی آی.یی.سی (که در مجتمع نظامی در جنوب بغداد واقع شده بود) بازدید کرد. دانشمندان زمانی از حضور قریب‌الوقوع صدام خبردار شدند که گاردهای مسلح، ناگهان ظاهر شدند و درب‌ها را قفل کردند و در تمام قسمت‌ها مستقر شدند.

سگ‌های **ژرمن شپرد**[3] بویاب تمام ساختمان را در جستجوی بمب‌های احتمالی جستجو کردند. سرانجام کاروان اتومبیل‌های متشکل از بنزهای سیاه رنگ مملو از عوامل امنیتی با لباس شخصی مسلح به اسلحه‌های نیمه خودکار وارد محوطه مجتمع شدند. صدام وارد ساختمان شد و مستقیماً به سمت دفتر رئیس آی.یی.سی، عبدالرزاق الهاشمی رفت و به او دستور داد تا تمام مقامات ارشد هسته‌ای را گردهم آورد. پس از آنکه این مقامات کنار هم جمع شدند، صدام مقدمه را

1. La Seyne-Sur-Mer.
2. Toulon.
3. German Shepherd.



کنار گذاشت و یکراست سر اصل مطلب رفت: «چه زمانی پلوتونیوم لازم برای ساخت بمب را به من تحویل می‌دهید؟»

وجود پلوتونیوم برای کسب موفقیت در پروژه ساخت بمب، ضروری بود. راکتورهای فرانسوی نیز با هدف یاری رساندن به عراقی‌ها برای استخراج منابع خودی از مواد ممنوع در سطح بین‌الملل، خریداری شده بود. مسئولیت تولید این ماده یک امر علمی بسیار پیچیده بود و به ***حسین الشهرستانی***[1] یکی از دانشمندان برجسته عراق سپرده شده بود که در رشته فعال‌سازی نوترون تخصص داشت.

با وجود اعطای پست مذکور به شهرستانی، هیچ‌کس به او نگفته بود که او در حال کار روی پروژه‌ای است که هدف از آن ساخت بمب اتمی است. برای همین، شهرستانی با تعجب پاسخ داد که: «بمب؟ ما نمی‌توانیم بمب بسازیم.»

سپس شروع به سخنرانی برای صدام کرد که: «به کارگیری راکتورهای فرانسوی برای تولید پلوتونیوم مخصوص تولید سلاح‌های اتمی، امری غیرممکن است. چون این راکتورها تحت پوشش پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای قرار دارند و در این صورت ما از تعهدات خویش عدول کرده‌ایم.»

صدام با بی‌تفاوتی به دانشمند بیچاره نگاهی انداخت و گفت: «پیمان؟! این گونه مسائل مشکل ماست و خودمان آن را حل می‌کنیم. شما دانشمندان نبایستی ذهنتان را مشغول این مسائل کنید. شما بایستی کار خود را انجام دهید و دیگر این بهانه‌ها را نیاورید.»

در این زمان صدام سر خود را کج کرد و علامتی داد که نیروهای امنیتی‌اش شهرستانی را از محل خارج کنند. در حالی که دانشمند مذکور ترسان و لرزان به بیرون از اتاق راهنمایی می‌شد، صدام نیز به صحبت‌های خود ادامه داد. شهرستانی به مقر اصلی «مخابرات»، سازمان امنیت داخلی در منطقه اعیان‌نشین بغداد برده شد و چنان تحت شکنجه و آزار قرار گرفت که فرزندانش پس از آنکه اجازه یافتند با او ملاقات کنند، نتوانستند صورت متورم او را بشناسند. سرانجام وی پس از یک محاکمه فرمایشی در دادگاه امنیتی ویژه قرار گرفت و به زندان ابد محکوم شد.

---

1. Hussein al-Shahristani.

انگیزه اصلی صدام در دستیابی به سلاح‌های کشتارجمعی آن بود که عـراق در زمینه تولید سلاح‌ها به خودکفایی دست یابد و در سطح سیاست جهانی و منطقه‌ای به یک نیروی غالب تبدیل گردد. سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک از وابستگی شدید عراق به تأمین‌کنندگان خارجی اسلحه‌ها می‌کاست و توانایی پاسخگویی به حملات را هم در اختیارش قرار می‌داد.

سلاح‌های هسته‌ای، عراق را بـه اولیـن ابـرقدرت عـرب تـبدیل مـی‌ساخت کـه قدرت غلبه بر همسایگانش را داشت و به مـوقع اهـداف و سیاست‌های درازمـدت بعثی‌ها را که ایجاد یک جمهوری متحد عربی به ریاست صدام حسین بـود، جـامه عمل می‌پوشاند.

با اینکه هنوز در اواسط دهه ۱۹۷۰ نگرانی اصلی صدام تقویت انقلاب بعثی در عراق بود، اما علاقه‌مند بود که اهداف و سیاست‌های بعثی در خارج از مرزها را نیز تحت حمایت خویش قرار دهد.

او یک بار گفته بود که: «افتخار و سربلندی اعراب از افتخار و سـرافـرازی عـراق نشأت خواهد گرفت. در طول تاریخ هر زمان که عراق قدرتمند و سرافراز بوده است، ملت عرب نیز همین‌گونه بوده است. دقیقاً به همین علت است که ما در راه دستیابی به عراقی قدرتمند، قوی، توانا و توسعه‌یافته تلاش می‌کنیم و از هـیچ امـری بـرای ارتقاء سطح رفاه مردم و افزایش افتخارات عراق، دریغ نخواهیم کرد.»

صدام همچنان به افکار اولیه ناصر به عنوان یک رهبر تندگرای عرب پایبند بود ولی از محدودیت‌های عراق بخصوص در رویارویی با اسرائیل نیز، به خوبی آگاهی داشت. در این زمان، صدام راضی شده بود که رهیافت واقع‌گرایانه‌ای در پیش گیرد. او آشکارا پذیرفته بود که آزادسازی فلسطین به شیوه‌های نظامی، پیش از ایجاد یک عراق قوی از لحاظ نظامی، اقتصادی و علمی، عملاً امکانپذیر نمی‌باشد.

صـدام بـایستی در آرزوی تسـلط بـر دنـیای عـرب، نـهایتاً بـه شکـلی خـود را در نـزاع اعـراب و اسـرائـیل درگـیر مـی‌کرد. عـراق در جـایگاهی قـرار داشت کـه از تـاریخچه قـابل قـبول و انکـارناپذیری در زمـینه مشـارکت در جـنگ بـا اسـرائـیل برخـوردار بـود. نـیروی اعـزامـی بـا هـدف یـاری رسـاندن بـه عـرب‌های فـلسطینی

در راه جنگ با دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ آنقدر بد عمل کرد که نهایتاً دولت عراق متهم شد که با انگلیسی‌ها توافق نموده است و فلسطینی‌ها را به یهودی‌ها فروخته است. نیروی اعزامی عراقی‌ها نتوانست اسرائیل را از حمله رعدآسایشان به اعراب در سال ۱۹۶۷ بازدارد ولی عملکرد نیروهای عراقی در طول جنگ *رمضان*[1] ۱۹۷۳ بهتر شد.

عراقی‌ها برای کمک به سوری‌ها ۳۰ هزار نیرو و یک تیپ زرهی را اعزام کردند که قصد عقب راندن اسرائیلی‌ها از ارتفاعات جولان داشتند؛ ولی عدم وجود ماشین‌های سنگین حمل‌کننده تانک به این معنا بود که تانک‌ها دیر به صحنه نبرد رسیدند. سوری‌ها که با عدم آگاهی عراقی‌ها درباره نقشه‌هایشان خصومت را آغاز کرده بودند، با سردی از نیروهای تقویتی عراق استقبال کردند. حتی به عراقی‌ها نقشه جنگ هم داده نشد، فقط به طور نامفهوم به آنها مسیر خط مقدم را نشان دادند. آنها به هدفی ثابت و خوب برای اسرائیلی‌ها تبدیل شده بودند و بیش از یکصد دستگاه تانک را از دست دادند و متحمل تلفات سنگینی گردیدند. صدام شکایت داشت که در طول جنگ او بایستی برای شنیدن اخبار مربوط به سرنوشت نیروهای عراقی به رادیو اعتماد می‌کرد. او پس از خاتمه جنگ نیروهایش را سریعاً از سوریه خارج کرد.

مسأله آزادسازی فلسطین از چنگال صهیونیست هنوز هم مهم‌ترین موضوع روز باقیمانده بود و با توجه به فقدان یک راه‌حل نظامی برای ختم این غائله، در دهه ۱۹۷۰ اعراب روشی ارزان‌تر ولی بسیار کارآمدتر را برگزیدند: یک جنگ فرسایشی یعنی تروریسم همانند سلاح‌های شیمیایی. ایجاد گروه‌های تروریستی نسبتاً ارزان بود و مشکلات زیادی را برای دشمن ایجاد می‌کرد. با وجود آنکه جنبش‌های افراط‌گرای فلسطینی از اواخر دهه ۱۹۶۰ در تروریسم بین‌الملل دست داشته‌اند، ولی دخالت عراق در این زمینه جنبه کاملاً حاشیه‌ای داشت. برای مثال عدم تمایل عراق به حمایت از جنبش فتح به رهبری یاسر عرفات (در جریان جنگ‌های داخلی اردن در طول سپتامبر سال ۱۹۷۰) هنوز از خاطر رئیس سازمان آزادیبخش

---

1. Yom Kippur.

فلسطین نرفته بود. عامل دیگری که به شدت علیه تلاش‌های عراق در زمینه دخالت مستقیم در نزاع آزادسازی فلسطین عمل می‌کرد، عدم وجود مرزهای مشترک با اسرائیل بر خلاف کشورهای اردن، سوریه، لبنان و مصر بود. بنابراین اجرای عملیات مستقیم از طریق بغداد برای گروه‌های فلسطینی به آسانی میسر نبود، زیرا آنها بایستی قبل از اجرای حملات به اسرائیل از کشورهای ثالث و واسطه‌ای عبور می‌کردند.

نقطه عطف برای صدام زمانی حاصل گردید که عواقب دیپلماتیک جنگ یوم کیپور ۱۹۷۳ به همراه دیپلماسی مشهور **دکتر هنری کیسینجر**[1] (وزیر امورخارجه وقت امریکا) سبب شد تا ***انورسادات***[2]، رئیس‌جمهور جدید مصر گفتگوهای صلح با اسرائیل را آغاز کند که سرانجام به انعقاد پیمان صلح کمپ دیوید منجر گردید. به نظر می‌رسید که عرفات نیز از ابتکار مصری‌ها حمایت می‌کند. حکومت عراقی که به‌شدت خواهان انزوای مصری‌ها و نشان دادن خود به عنوان یک رژیم حقیقتاً تندگرا بود، تلاش کرد تا با فلسطینی‌ها متحد شود.

در این راستا عراقی‌ها آنقدر پیش رفتند که از یاسر عرفات دعوت کردند تا به عنوان وزیر امور فلسطینی‌ها به دولت عراق بپیوندد. همچنین قول کمک‌های مالی قابل توجه به فلسطینی‌ها را دادند. عرفات که هنوز از عدم یاری‌رسانی بعثی‌ها در طول سپتامبر سیاه عصبانی بود و تمایل نداشت که عراقی‌ها رهبری مسأله فلسطین را به عهده گیرند، این پیشنهاد را نپذیرفت.

صدام برآشفت. او دستور بسته شدن دفاتر عرفات در بغداد را صادر کرد و حمایت از تعدادی از گروه‌های تندگرای فلسطینی را نیز آغاز کرد که نه تنها آنها مخالف هرگونه سازشی با اسرائیلی‌ها بودند بلکه مخالف سازمان فتح عرفات هم بودند.

به این ترتیب زمینه برای مشارکت صدام در دنیای تروریسم بین‌المللی برای اولین بار باز شد. تا این زمان تاکتیک‌های ایجاد وحشت صدام فقط به مردم و کشورش محدود می‌شد و هنگامی که عملیات صدام در خارج از کشور

---

1. Dr. Henry Kissinger.
2. Anwar Sadat.

انجام می‌شد، هدف عراقی‌های در تبعید بودند. برای مثال می‌توان به قتل ژنرال‌های اسبق حردان التکریتی در کویت در سال ۱۹۷۱ و ژنرال مهدی صالح السامرائی در بیروت در سال پیش از آن نام برد. اما صدام با حمایت خود از تروریست فلسطینی به نام ***صبری البناء***[1] یا ***ابونضال***[2] یا پدر جنگ‌ها، هدایت شبکه پیچیده‌ای از تروریست‌های متعصب را به عهده گرفت. حتی براساس استانداردها و معیارهای تروریسم خاورمیانه‌ای نیز ابونضال از وضعیت و شهرت افسانه‌ای در این میان برخوردار بود. به عنوان مثال او با بمب‌گذاری در پشت میز کنترل بلیط خطوط هواپیمایی اسرائیل ال‌عال در فرودگاه‌های رم و ایتالیا در دسامبر ۱۹۸۵، ۱۸ نفر را به قتل رسانید و ۱۱۰ نفر را مجروح کرد که بسیاری از آنها توریست‌های امریکایی بودند. او همچنان مسئولیت قتل دیپلمات‌های انگلیسی به نام‌های ***کن ویتی***[3] و ***پرسی نوریس***[4] به ترتیب در آتن و بمبئی و قتل بی‌رحمانه روزنامه‌نگار انگلیسی ***آلک کالت***[5] را به عهده گرفته بود که مورد اخیر به تلافی بمباران‌های هوایی لیبی توسط امریکایی‌ها صورت گرفت و نوار ویدئویی اعدام این خبرنگار نیز برای بستگانش فرستاده شده بود.

ابونضال برای اولین بار در ۱۹۷۰ به عنوان رئیس نمایندگی جنبش فتح یاسر عرفات (که جناح غالب در سازمان آزادیبخش فلسطین بود) به بغداد اعزام گردید. در این راستا او با بکر و سپس با صدام ارتباط نزدیکی برقرار کرد. اما همزمان با افزایش قدرت صدام، این دو بایستی بیشتر با یکدیگر در ارتباط می‌بودند. ارتباط‌های میان دو مرد همواره رو به فزونی بود. چراکه عمدتاً هر دو پی برده بودندکه جاه‌طلبی‌های بلندپروازانه‌ای داشتند. ابونضال به طارق عزیز و سعدون شاکر، پسرعموی صدام و رئیس اطلاعات عراق نیز بسیار نزدیک بود. شاکر که دستورات خود را مستقیماً از صدام دریافت می‌کرد، از اواسط دهه ۱۹۷۰ با ابونضال روابط نزدیکی داشت. آن هم

---

1. Sabri al-Banna.
2. Abu Nidal.
3. Ken Whitty.
4. Percy Norris.
5. Alec Collett.

زمانی که ابونضال تمام انرژی خود را صرف قتل عام مخالفان خود در جنبش فلسطینی‌ها کرده بود.

ابونضال با حمایت صدام در اواخر دهه ۱۹۷۰ جنگ فرسایشی را علیه سازمان آزادیبخش فلسطین هم در اروپا و هم در خاورمیانه در پیش گرفته بود. نماینده این سازمان در لندن به نام سعید حمدانی (یکی از رهبران طرفدار آغاز گفتگو با اسرائیل در ۱۹۷۸) و دیگر نمایندگان سازمان در پاریس و کویت ترور گردیدند. ابونضال که به دلایل خوب و کافی، ارتباط خود با بغداد را نوعی اتحاد نزدیک و صمیمی بیان می‌کرد نیز دست به یک سری حملات تروریستی در رژیم بعث کشور همسایه یعنی سوریه زد، که به دنبال آن به دشمن قسم‌خورده صدام تبدیل گردید. دو نوبت به جان وزیر امورخارجه سوریه، ***عبدالحلیم خدام***[1] سوءقصد شد و در سال ۱۹۷۶ نیز تروریست‌های ابونضال هتل **سمیرامیس**[2] در دمشق را منفجر کردند.

دیگر تروریست فلسطینی مشهوری که در طول این دوره از سوی صدام حمایت شد، دکتر **ودیع حداد**[3]، یکی از پایه‌گذاران جبهه ملی آزادیبخش فلسطین (PFLP) بود. او رئیس گروهی از اعضای سازمان آزادیبخش فلسطین و عامل تبدیل حرکت فلسطینی‌ها به محملی برای تروریسم بین‌المللی در اوایل دهه ۱۹۷۰ بود. وی به همراه **جورج حبش**[4]، یکی دیگر از بنیانگذاران PFLP مسئول چندین نوبت هواپیماربایی (سه فروند هواپیما) در فرودگاه ***دائسون***[5] در اردن و کشتار دسته‌جمعی ۲۶ نفر در فرودگاه **لاد**[6] در اسرائیل بود. فعالیت‌های گروه چنان وحشیانه بود که حتی شوروی و چین نیز آن را محکوم کردند و سبب شدند تا شاه حسین اردن، در سپتامبر سیاه نسبت به اخراج سازمان آزادیبخش فلسطین از کشورش تصمیم بگیرد.

PFLP به دمشق نقل مکان کرد، اما زمانی که حبش نیز بر ضد سیاست اجرای

---

1. Abdul Halim Khaddam.
2. Samiramis.
3. Dr. Wadi Haddad.
4. George Habash.
5. Dawson.
6. Lod.

حملات تروریستی بین‌المللی قد علم کرد، حداد نیز در سال ۱۹۷۲ به بغداد آمد و شاخه گروه‌های عملیات ویژه را تشکیل داد. از همانجا بود که او جریان معروف آدم‌ربایی وزرای نفت اپک را در طول اجلاس وین در دسامبر ۱۹۷۵ و هواپیماربایی یک فروند هواپیمای خطوط هوایی اسرائیل به *اِنتبه*[1] ـ *اوگاندا*[2] را سازماندهی کرد. یکی از همکاران نزدیک حداد در طول این دوره، تروریست ونزوئلایی افسانه‌ای، کارلوس (معروف به) شغال بود.

حداد علاوه بر انجام عملیات تروریستی خاص خود، با بسیاری از گروه‌های تروریستی اروپایی ازجمله گروه *بادر ماینهوف*[3] آلمان و ارتش سرخ ژاپن نیز ارتباط‌هایی برقرار کرده بود.

در سال ۱۹۷۷ که صدام به خوبی عراق را اداره می‌کرد، از حداد به عنوان مرد عنکبوتی در شبکه به هم پیوسته گروه‌های تروریستی در جهان نام برده می‌شد. پس از مرگ حداد در سال ۱۹۷۸ (به دلایل طبیعی) جسد او با انجام تشریفات کامل نظامی در بغداد به خاک سپرده شد. براساس گفته‌های یکی از پناهندگان عراقی و عضو سابق سازمان اطلاعات عراق که در اواخر سال ۲۰۰۰ از بغداد فرار کرده و مسئولیت ویژه آموزش گروه‌های تروریستی خارجی را به عهده داشته است، در دهه ۱۹۹۰ حداقل ۱۵ عضو از PFLP در عراق استقرار داشتند و به طور مداوم از تأسیسات آموزشی تروریست‌ها در مخابرات بهره می‌بردند.

رابطه عراق با گروه‌های تروریستی مانند گروه‌هایی که توسط ابونضال و ودیع حداد اداره می‌شد از طریق دفتر شخصی صدام صورت می‌گرفت؛ بر اثر حمایت مستقیم صدام از این گروه‌های محکوم بین‌المللی در دهه ۱۹۷۰، وزارت امورخارجه ایالات متحده، اسم عراق را به فهرست کشورهای حامی تروریسم افزود.

دیوید ماک[4]، مسئول بخش سیاسی دفتر حفظ منافع ایالات متحده در بغداد در اواخر دهه ۱۹۷۰ می‌گوید که عراق تلاشی برای پنهان‌سازی روابط خود با گروه‌های مختلف تروریستی نمی‌کرد. او می‌گفت: «ما همه دقیقاً می‌دانستیم که خانه ابونضال

---

1. Entebbe.
2. Uganda.
3. Baader-Meinhof.
4. David Mack.

کجا قرارگرفته است؛ اگرچه مشخص است که هیچ کس حق رفتن به آنجا را نداشت. صدام دوست داشت که این گروه‌ها را لااقل برای نمایش هم که شده در عراق داشته باشد.»

صدام طی مصاحبه‌ای با مجله نیوزویک در جولای ۱۹۷۸، تقریباً به طور کامل پذیرفت که از گروه‌های تروریستی فلسطینی حمایت می‌کند. وقتی از او پرسیده شد که چرا بغداد به مأمنی برای گروه‌های تروریستی فلسطینی و اروپایی تبدیل گردیده است، صدام پاسخ داد که دربارهٔ فلسطینی‌ها هیچ پنهانکاری وجود ندارد. آغوش عراق به روی آنها گشوده است و آنها می‌توانند (برای حمله‌های تروریستی) در کمال آزادی در اینجا آموزش ببینند و برنامه‌ریزی کنند. در تابستان ۱۹۷۸ دیگر هفته‌ای نبود که بگذرد و یکی از گروه‌های وابسته به بغداد عملیاتی را در پاریس، لندن یا اسلام‌آباد انجام ندهد.

یک مسئول سابق سیا، متخصص در امور عراق در طول دهه ۱۹۷۰ گفت: «هیچ گونه شک و تردیدی در ذهن مقامات امریکایی باقی نمانده بود که صدام شخصاً در صدور دستور حمله‌های تروریستی دخیل بوده است.»

صدام از اواسط دهه ۱۹۷۰، کنترل همه چیز را در بغداد در دست گرفته بود. صدام که برای این گروهها جایگاه امنی را فراهم کرده بود، صددرصد به جای آن چیزی طلب می‌کرد. از دیدگاه صدام، اهدای غذا و مکان مجانی مفهومی نداشت. در حقیقت، در اواخر دهه ۱۹۷۰، شهرت صدام به عنوان یک حامی سخاوتمند سبب شد تا بسیاری از گروه‌های مخالف در عراق استقرار یابند؛ که از آن جمله می‌توان به جنبش افراطی کرد PKK، اعضای الاخوان‌المسلمین سوریه و حتی آیت‌الله خمینی، مخالف اصلی حکومت شاه در ایران اشاره کرد که همگی تحت حمایت صدام قرار داشتند.

براساس گفته‌های یکی از مسئولان میز عراق در سیا: «صدام تمایل داشت تا از این گروه‌ها بهره‌برداری کند. زیرا قدرت انعطاف‌پذیری بسیار زیادی را برای او به ارمغان آورده بودند. او می‌توانست مطابق میل و اراده خویش آنها را فعال یا غیرفعال کند. تا زمانی که آنها کارکرد خاص خود را داشتند، با کمال میل از آنها حمایت می‌کرد.»

گروه ابونضال یکی از گروه‌هایی بود که اغلب با صدام مخالفت می‌ورزید، بخصوص اینکه صدام بر تداوم حمله‌های تروریستی فلسطینی علیه سوریه تأکید داشت. ابونضال که خود را به عنوان یکی از بازیگران اصلی در صحنه سیاسی فلسطین تلقی می‌کرد، گاهی اوقات از دستورات صدام سرپیچی می‌کرد. در نتیجه، دفاترش به طور موقت در بغداد بسته می‌شد و به مکان‌های دیگری مانند تریپولی در لیبی انتقال می‌یافت. زیرا **سرهنگ قذافی**[1] کمتر در کارهای او دخالت می‌کرد. سرانجام صدام و ابونضال، به توافق رسیدند و فلسطینی مذکور مجدداً به بغداد بازگشت. تمامی عملیات تروریستی صدام در طول این دوران محدود به خبرنگاران آزادی نبود که از سازمان‌های اطلاعاتی عراق پول دریافت می‌داشتند؛ ***دکتر ایاد علاوی***[2] از اعضای بلندپایه سابق حزب بعث که در اعتراض به شقاوت صدام در اداره کشور به لندن فرار کرده بود، یک شب یکی از تروریست‌های صدام را در حالی که تبری در دست داشت، در بالای سر خود و همسرش در خانه‌اش یافت.

دکتر به یاد می‌آورد که: «هر دوی ما به شدت توسط این مرد نقاب به چهره مورد ضرب‌وشتم وحشیانه قرار گرفتیم. او بارها و بارها با تبر به ما ضربه وارد کرد و ما را نیمه جان رها کرد و رفت. خوشبختانه پس از رفتن او، من خودم را هر جوری که بود به نزدیکی تلفن رسانیدم و درخواست کمک کردم.»

دکتر علاوی یکی از رهبران مبارزان عراقی بود که هدف آنها سرنگون ساختن صدام بود. ولی ***عبدالرزاق نایف***[3]، نخست‌وزیر اسبق عراق که به بعثی‌ها در کسب قدرت در ۱۹۶۸ یاری رسانیده بود، آنقدر خوش‌شانس نبود. او در جولای ۱۹۷۸ در حالی که قصد خروج از هتل اینترکنتینانتال در لندن را داشت، به قتل رسید. تروریست‌ها دو گلوله را از فاصله نزدیک در سر او خالی کردند. پلیس بعداً دو عراقی مظنون به مشارکت در این قتل را بازداشت کرد.

بعدها مشخص شد که آنها از اعضای استخبارات (معادل عراقی سازمان اطلاعات

---

1. Colonel Gadhafi.
2. Dr. Ayad Allawi.
3. Abdul Razzak Nayif.

ویژه بریتانیا) هستند که از عوامل اطلاعاتی نظامی تشکیل شده و مسئولیت اجرای عملیات برون‌مرزی را به عهده دارد.

این ترور، رویارویی دیپلماتیک میان لندن و بغداد را درپی داشت. بخصوص که دولت انگلستان میزبانی آخرین دور گفتگوهای صلح اسرائیل و مصر را به عهده داشت.

انگلستان هشت افسر اطلاعاتی عراق را اخراج و ورود سه تن دیگر از آنان را به کشور ممنوع اعلام کرد و علت آن را افزایش نگرانی در زمینه تهدیدهای حاصل از عملیات تروریستی در لندن، بخصوص علیه اهداف عربی، اعلام کرد.

حضور تعدادی از افسران اطلاعاتی عراقی شناخته شده در لندن، آنها را به این نتیجه رسانید که بهترین کار آن است که انگلستان را ترک کنند. عراقی‌ها هم کوتاه نیامدند و تعدادی از دیپلمات‌های انگلیسی را از بغداد اخراج کردند.

یک تاجر انگلیسی مشغول به کار براساس یک قرارداد در عراق توسط عراقی‌ها بازداشت شد. فرد تاجر که متهم به جاسوسی بود به زندان بلندمدت محکوم گردید.

همچنین صدام بخشنامه‌ای صادر کرد که براساس آن تمام وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی از انجام معامله با انگلستان منع شدند و بلافاصله تحریم تجاری کامل بر ضد کالاهای انگلیسی اجرا شد.

سرانجام پس از آنکه روابط دیپلماتیک میان لندن و بغداد مجدداً احیاء شد، دیپلمات‌های انگلیسی با ارائه درخواست‌های متعدد خواستار آزادی تاجر زندانی بودند ولی عراقی‌ها اعلام کردند تا زمانی که انگلستان با آزادی دو افسر اطلاعاتی عراقی ـ به اتهام قتل نایف ـ موافقت نکند، این امر صورت نخواهد پذیرفت.

یک دیپلمات انگلیسی که مسئولیت انجام گفتگوها را در آن زمان به عهده داشت، به خاطر می‌آورد که: «نمایندگان متعدد عراقی به لندن آمدند. آنها درک نمی‌کردند که چرا ما قادر به آزادی این قاتل‌ها نیستیم. آنها فکر می‌کردند که این مسأله نوعی تبادل دوجانبه است. ولی هیچ راهی وجود نداشت که دولت انگلستان بتواند در روند و کار دستگاه قضایی دخالت کند.» بیش از ۳۰ سال بعد نیز هنوز دو تروریست در حال گذراندن دوران محکومیت خویش در زندان‌های انگلستان بودند.

به تدریج در اواخر ۱۹۷۸ اولین تجربه صدام در دنیای تروریسم بین‌المللی به پایان رسید. امضای قراردادهای کمپ دیوید در سپتامبر ۱۹۷۸ میان رئیس‌جمهور مصر، انورسادات و نخست‌وزیر اسرائیل *مناخم بگین*[1] نیز نقطه عطفی در تاریخ دیپلماسی خاورمیانه بود. در حالی که بیشتر کشورهای جهان پیمان صلح میان اسرائیل و مصر را تحسین می‌کردند، صدام آن را فرصتی برای مطرح ساختن عراق به عنوان چهره اصلی مخالفت اعراب با اسرائیل می‌دانست. فرصتی که زمانی در اختیار ناصر بود.

صدام قبلاً در مصاحبه نادری با یک مجله خبری امریکایی مخالفت خود را با پیمان صلح بیان کرده بود و از سوی دولت کارتر به مناظره دعوت شده بود.

تا آن زمان قابل توجه‌ترین پیام حاصل از مصاحبه، دشمنی شخصی صدام با موجودیت دولت اسرائیل بود. صدام در حالی که تأکید می‌کرد که شخصاً با یهودیان مشکلی ندارد، اعلام کرد یک ضدصهیونیست مصمم و متعهد است. او گفت: «ما هیچ گاه حق موجودیت اسرائیل به عنوان یک دولت صهیونیستی مستقل را به رسمیت نخواهیم شناخت.»

یک سال بعد، صدام خیانت انورسادات را فرصتی برای تثبیت موقعیت خویش در صحنه سیاسی اعراب یافت و در همین راستا گردهمایی را در اواخر ۱۹۷۸ به منظور گفتگو برای اتخاذ موضع صحیح در برابر مصر، در بغداد تشکیل داد. این امر مستلزم بهبود روابط صدام با عربستان سعودی و دولت‌های حوزه خلیج‌فارس بود. صدام به رئیس‌جمهور سوریه نیز پیشنهاد کرد تا اختلافات ـ درون حزبی بعثی ـ که عامل سردی روابط میان دو کشور در سال‌های دهه ۱۹۷۰ بوده را کنار بگذارد.

صدام همچنین علاقه‌مند بود تا روابط خود را با یاسر عرفات (که هنوز رهبر بلامنازع حرکت فلسطینی‌ها شمرده می‌شد) ترمیم کند. عرفات که به دنبال انعقاد پیمان کمپ دیوید، شدیداً احساس می‌کرد که به او خیانت شده ـ زیرا به او گفته شده بود که مسأله فلسطینی‌ها نیز در طول گفتگوهای صلح، حل خواهد شد ـ ناگهان متوجه شد که سادات برای انعقاد قرارداد صلح یک طرفه، با اسرائیل اقدام

---

1. Menachem Begin.

کرده است. وقتی که در بغداد گردهمایی صورت می‌گرفت، صدام، عرفات را به دفترش فراخواند تا سیاست جدید خود را برای او مطرح کند.

براساس گفته‌های مسئولین فلسطینی حاضر در این جلسه، صدام قول داد دیگر از ابونضال که هنوز مشغول ترور مقامات کلیدی عرفات بود، حمایت نکند در صورتی که عرفات هم قول دهد تا از ابتکار بر ضدسادات در عراق، پشتیبانی کند. صدام به عرفات اطمینان داد که: «من همین الان به شما می‌گویم که از این پس هیچ گونه عملیاتی بر ضد شما از طرف بغداد صورت نخواهد پذیرفت. ما دیگر مسئول اعمال او (ابونضال) نیستیم و این مطلب را نیز به او گوشزد کرده‌ایم.»

تصمیم صدام مبنی بر کاهش پیوندها باگروه‌های تروریستی فرصتی را به او داد که موقعیت عراق در سطح بین‌المللی را مجدداً احیاء کند. علی‌رغم برقراری ارتباط دیپلماتیک با انگلستان در تابستان ۱۹۷۸، عراق هنوز از لحاظ برقراری ارتباط با دو قدرت اصلی غرب در انزوا به سر می‌برد. زیرا عراق به دنبال جنگ شش روزه ۱۹۶۷ اقدام به قطع روابط با ایالات متحده کرده بود.

نشانه‌های تغییرات عمده در روابط دیپلماتیک بغداد از اواسط دهه ۱۹۷۰ پدیدار گشت. صدام که مسئول مذاکره و دستیابی به قرارداد همکاری با روس‌ها در ۱۹۷۲ بود، هر روز در این شک و تردید به سر می‌برد که آیا حفظ روابط حزب با مسکو ضروری است؟ بخصوص پس از آنکه روس‌ها در طول تهاجم او به کردها در ۱۹۷۵ ـ ۱۹۷۴ به شدت ناامیدش ساخته بودند.

اولین نشانه نرمی موضع بغداد در برابر ایالات متحده در آوریل ۱۹۷۵ زمانی هویدا شد که صدام با خبرنگار برجسته نیویورک تایمز *سی.ال.سالزبرگر*[1] مصاحبه کرد؛ با اینکه موضع رسمی عراق همچنان ضدامریکایی بود. زیرا امریکا از اسرائیل حمایت می‌کرد ولی صدام به علت آنکه خواستار بهره بردن از فناوری پیشرفته غربی بخصوص فناوری امریکایی در برنامه مدرن‌سازی عراق بود، مشتاق بود تا پیام‌های نرمش‌آمیزی را ارسال کند.

با وجود عدم برقراری پیوندهای دیپلماتیک، حجم مبادلات تجاری میان ایالات

---

1. C.L. Sulzberger.

متحده و عراق بین سال‌های ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۵ تقریباً ده برابر شده بود. تا جایی که به صدام مربوط می‌شد، هیچ‌گونه تضادی میان حفظ موضع عراق به عنوان یک منتقد جدی سیاست امریکا و تبدیل شدن به بزرگ‌ترین مشتری کالاهای امریکایی در خاورمیانه وجود نداشت.

او به سالزبرگر گفت: «هم‌اکنون سیاست امریکایی‌ها به شکلی ضد و دشمن ماست. ولی اعراب (که ما نیز جزیی از آنها هستیم) ضددولت یا مردم امریکا نیستند و فقط با سیاست امریکایی‌ها مخالفند. ما از دخالت‌های ایالات متحده در امور داخلی‌مان و سیاست منطقه‌ای او در خاورمیانه احساس عدم آرامش می‌کنیم. اگر او سیاست خود را تغییر دهد، ما نیز بلافاصله پاسخ خواهیم داد.»

صدام در طول مصاحبه سال ۱۹۷۸ خود با نیوزویک، مجدداً شیوه قبلی خود را در پیش گرفته بود. زمانی که از او درخصوص دورنمای احیای روابط دیپلماتیک میان بغداد و واشنگتن پرسیده شد، وی دوباره تأکید کرد: «ایالات متحده بایستی از حمایت‌های خود از اسرائیل بکاهد. البته مطالب مهم دیگری هم هست. از جمله می‌توان به استراتژی عمومی شما در ایجاد تفرقه در دنیای عرب اشاره کرد که به عنوان مانعی در سر راه برقراری روابط طبیعی قرار گرفته است.»

دیوید ماک، دیپلمات امریکایی و مسئول بررسی تمایلات بغداد برای برقراری روابط با واشنگتن، نمی‌دانست که تا چه حدی باید صحبت‌های صدام را جدی تلقی کند.

او گفت: «در حالی که آنها از تمامی گروه‌های تروریستی که مشغول بمب‌گذاری در سراسر اروپا هستند، حمایت می‌کنند، هیچ‌گاه فرصتی را برای محکوم کردن ما به جهت حمایت از اسرائیل از دست نمی‌دهند. از طرف دیگر آنها بسیار مشتاقند تا با امریکا روابط تجاری داشته باشند. ولی مشکل اساسی ما در آن زمان با رژیم عراق، حمایت بغداد از تمامی گروه‌های تروریستی بود. آنها باید دقیقاً مشخص کنند که در حال بازی دادن ما نیستند که البته ما این نکته را به طور کامل روشن کرده‌ایم. حقیقتاً برقراری ارتباط میان واشنگتن و بغداد تا تابستان ۱۹۸۴ امکانپذیر نبود؛ سرانجام عواقب مخرب جنگ ایران و عراق، صدام را

مجبور ساخت تا از موضع مخالفت خود در برابر سیاست حمایت از اسرائیل واشنگتن دست بردارد.»

در اواخر دهه ۱۹۷۰ موقعیت صدام به عنوان مرد قدرتمند بغداد در خارج از عراق نیز مورد پذیرش همگان قرار گرفته بود و تمامی دیپلمات‌ها یا روزنامه‌نگاران غربی که خواهان ملاقات با رهبری حزب بعث بودند، به جای بکر به طرف صدام هدایت می‌شدند. مسلماً در این زمان صدام کنترل کامل سیاست خارجی را در دست داشت و به خوبی آن را در معاملات و توافقات خود با مسکو نشان داده بود.

صدام آشکارا مصمم بود تا از وابستگی خود به حمایت مسکو بکاهد و در ماه می ۱۹۷۸ با اعدام ۲۱ افسر نظامی کمونیست که از سال ۱۹۷۵ در زندان بغداد به سر می‌بردند، تیر خلاصی را به روابط خود با مسکو شلیک کرد.

حزب بعث اعلام کرده بود که هیچ گونه فعالیت سیاسی به جز فعالیت‌های سیاسی بعثی در داخل ارتش صورت نمی‌گیرد. اگرچه این نظامیان قبل از اعلام سیاست حزب بعث بازداشت شده بودند، ولی صدام دربارهٔ آنها تصمیم گرفت که استناد به گذشته کند و همه آنها را اعدام کرد.

در آغاز ۶ نفر از آنها اعدام شدند. سفیر روسیه برآشفت و شخصاً به ملاقات صدام رفت. به دنبال این ملاقات، ده نفر دیگر از این زندانیان نیز اعدام شدند. در این زمان روس‌ها دستور دادند تا سفیران کشورهای بلوک شرق از عراق درخواست کنند تا افسران باقیمانده را عفو کند. به درخواست آنها توجه نشد و ۵ افسر باقیمانده در مقابل جوخه آتش قرار گرفتند. صدام که هنوز از نابودسازی چهره مسکو راضی نشده بود، در راستای حمایت مسکو از جنگ در برابر شورشیان اریتره، استفاده هواپیماهای ترابری روسی حمل‌کننده تجهیزات نظامی به اتیوپی را از آسمان عراق ممنوع اعلام کرد. در همین راستا وی از جنبش اریتره نیز حمایت کرد و اجازه داد تا گروه‌های شورشی در خاک عراق آموزش ببینند.

سرانجام صدام درخواست جابه‌جایی سفارت روسیه را مطرح کرد. سفارت روسیه در کنار کاخ ریاست‌جمهوری واقع شده بود. در واقع صدام این شک و تردید را در ذهن داشت که کا.گ.ب گفتگوهای او را درون کاخ که در مقر اصلی حزب بعث

است، زیر نظر دارد. پس از مخالفت روس‌ها با جابه‌جایی، صدام با قطع آب و برق به این حرکت پاسخ گفت. چند روز بعد روس‌ها اعلام کردند آنها جابه‌جایی را پذیرفته‌اند و سرانجام به محل جدید نقل مکان کردند.

پس از موافقت صدام برای انجام مصاحبه در سالگرد انقلاب ۱۷ جولای، تیرگی روابط با مسکو یکی از موضوعات اصلی گفتگو بود که دقیقاً یک سال پیش از گرفتن قدرت از دست بکر بود. وقتی از او پرسیده شد که آیا علت اعدام افسران و هشدار به مسکو، برای عدم دخالت در امور داخلی عراق بود؟ صدام بدون درنگ پاسخ داد: «آری!» سپس نفرت درونی صدام از کمونیسم که ویژگی اصلی او در طول دوران عضویت وی در حزب بعث تلقی می‌شد، سر باز کرد و ادامه داد: «آنها (روس‌ها) تا زمانی که همه دنیا را کمونیست نکنند، از پای نخواهند نشست.» وقتی از او سئوال شد که با توجه به خصومت آشکار و قاطع بغداد در برابر اسرائیل، آیا بر این عقیده است که جنگ تنها راه موجود است، صدام صریح گفت: «دقیقاً!»

همچنین پیش‌بینی کرد که: «در طی ده سال آینده یعنی تا سال ۱۹۸۸ دولت‌های عرب آنقدر قوی خواهند بود که اسرائیل را شکست دهند. اعراب همواره ضعیف باقی نخواهند ماند. توان آنها روزبه‌روز در حال افزایش است. در ده سال آینده شاهد تغییر کامل معادلات موجود خواهید بود.»

این گفته اشاره آشکاری به پروژه سری صدام برای دستیابی عراق به زرادخانه هسته‌ای خودش بود. پروژه‌ای که دنیای خارج چیز زیادی درباره آن نمی‌دانست.

در حالی که پیمان کمپ دیوید عراقی‌ها را واداشته بود تا در اهداف سیاست خارجی خود بازنگری کنند، پایان کار شاه در کشور همسایه یعنی ایران، عامل تعیین‌کننده‌ای در محاسبه‌های صدام بود که دیگر زمان حرکت او بر ضد رئیس‌جمهور بکر فرارسیده است.

صدام به این نتیجه رسیده بود که بکر پیر، قادر به مقابله با آشوب ناشی از روی کار آمدن یک حکومت اسلامی افراطی در تهران نیست. تمامی اصلاحات به عمل آمده در طول دهه ۱۹۷۰ با هدف تبدیل عراق به کشوری مدرن و غیردینی بود، حتی اگر توسط یک حکومت استبدادی اداره می‌شد. دورنمای حاصل از وقوع یک

انقلاب اسلامی در کشور همسایه (ایران) نگرانی‌های عمیقی را در درون بعثی‌ها ایجاد کرده بود. به عنوان بزرگ‌ترین ملت مسلمان شیعه در جهان، وجود یک رژیم اسلامی در تهران به طور اجتناب‌ناپذیری موجب بروز ناآرامی‌هایی در میان جامعه بزرگ شیعیان در جنوب عراق می‌شد؛ زیرا از رژیم بعث، مادی‌گرا و سنی مذهب عراق دل خوشی نداشتند.

علی‌رغم تلاش‌های بعثی‌ها برای خریدن شیعیان با اهدای تلویزیون‌ها و یخچال‌های خارجی، شیعیان همانند کردها و کمونیست‌ها به صورت خاری در چشم رژیم باقی مانده بودند. در سال ۱۹۷۷، رویارویی خونینی در شهر مقدس شیعیان یعنی نجف به وقوع پیوست که برای مدتی محل تبعید رهبر اسلامی ایران، آیت‌الله روح‌الله خمینی بود. درگیری‌ها میان شیعیان و حکومت، به بازداشت ۸ روحانی انجامید که پس از محاکمه در یک دادگاه انقلابی، به اعدام محکوم شدند. بیش از دو هزار شیعه نیز بازداشت شدند و حدود دویست هزار نفر نیز به وسیله صدام به زور به ایران فرستاده شدند؛ بر این اساس که آنها اصلاً عراقی نیستند!

در اکتبر ۱۹۷۸ عراقی‌ها بنابه درخواست شاه، آیت‌الله خمینی را که از سال ۱۹۶۰ به حالت تبعید در جنوب عراق به سر می‌برد، از کشور خود اخراج کردند. در تلاش برای برقراری روابط بهتر با شاه، صدام حضور ملکه فرح را در بغداد با شکوه و جلال فراوان پذیرفت. اگرچه شاه هیچ گاه نظر خوبی نسبت به رژیم بعث عراق نداشت، ولی به هر حال امضاءکننده توافقنامه الجزیره با صدام در مورد شط‌العرب مورد اختلاف دو کشور بود و صدام بر این عقیده بود که حفظ توافقنامه و سر کار ماندن شاه برای بقای او جنبه حیاتی دارد.

ولی تمام این ژست‌های حمایتی کارگر نیفتاد و به زودی آشکار شد که سلسله پهلوی در حال انقراض است. در فوریه ۱۹۷۹ [امام] خمینی پیروزمندانه به تهران بازگشت. علامتی که حاکی از آغاز انقلابی بود که ایران را به یکی از افراطی‌ترین رژیم‌های اسلامی تبدیل می‌کرد. چالش حاصل از توافقنامه کمپ دیوید و ظهور حکومت تندرو اسلامی در ایران، صدام را به این فکر انداخت که دیگر نمی‌تواند کشور را تحت لوای پست خود یعنی آقای معاون اداره کند.

چالش‌های پیش رو، نیازمند وجود یک حکومت مستحکم بود و بکر دیگر نمی‌توانست کشور را در این مسیر رهبری کند. با توجه به تصاحب تدریجی مقام‌ها و قدرت او توسط صدام، بکر اکنون به یک شخصیت همراه تبدیل شده بود که صدام هرچه را پیش روی او می‌گذاشت، امضاء می‌کرد. صدام شنیده بود که بکر اظهار می‌دارد که دیگر حق و حقوقش را هم دریغ می‌کنند. احساس سبک و خوار شمردن بکر از سوی صدام در پایان رابطه کاریشان به خوبی توسط یکی از شرح‌حال‌نویسان صدام به رشته تحریر درآمده است:

«این فرد نظامی وقت بیکاری خود را صرف اموری می‌کند که هیچ ارتباطی با مسائل مملکتی ندارد. او صبح زود از خواب برمی‌خیزد و به باغچه‌اش می‌رود. به گیاهان آب می‌دهد و بوته‌ها و درختان را اصلاح می‌کند. هنگامی که خسته می‌شود، مدت کوتاهی در کنار نوه‌هایش به استراحت می‌پردازد. او با خاطراتش زندگی می‌کند.»

هفت

آقای رئیس‌جمهور

تمام صبرها، تلاش‌ها، برنامه‌ریزی‌ها، توطئه‌ها، خیانت‌ها، قتل‌ها، اعدام‌ها و ترورها سرانجام در جولای ۱۹۷۹ به بار نشست و صدام‌حسین رئیس‌جمهور عراق شد.

این واقعه توسط رئیس‌جمهور وقت احمد حسن البکر و در زمان بسیار مناسبی یعنی در آستانه جشن ملی سالیانه بزرگداشت انقلاب ۱۷ جولای اعلام شد. این تاریخ به دقت توسط صدام به عنوان سمبلی از تداوم انقلاب انتخاب شده بود و نتیجه ماه‌ها برنامه‌ریزی دقیق بود. صدام نحوه در دست‌گرفتن قدرت را به صورت یک راز بزرگ حفظ کرده بود. زیرا آقای معاون بسیار شکاک، می‌دانست که کوچک‌ترین خلل در لحظات آخر، می‌تواند همه چیز را خراب کند.

عمل صدام واقعاً یک شاهکار بود؛ چراکه نه تنها بکر را به قبول واگذاری قدرت تشویق کرد، بلکه با نمایش او در صحنه تلویزیون، به قدرت رسیدن خود را یک انتقال طبیعی قدرت قلمداد کرد.

رئیس‌جمهور ۶۵ ساله به بینندگان گفت: «مدت‌هاست که با همرزمان خود در رهبری حزب بخصوص همرزم عزیزم صدام حسین، دربارهٔ وضعیت سلامتی خود صحبت می‌کنم که به من اجازه نمی‌دهد مسئولیت‌های واگذار شده از طرف رهبری حزب را به درستی انجام دهم. اخیراً وضعیت سلامتی من به پایه‌ای رسیده است که دیگر نمی‌توانم مسئولیت‌های خود را به گونه‌ای که وجدانم را ارضاء می‌کند انجام دهم.»

بکر با صدایی که از شدت احساسات می‌لرزید، از صدام به عنوان مربی نام برد که برای رهبری بیشترین صلاحیت را دارد. قبل از کناره‌گیری از زندگی عمومی، بکر آخرین باج را نیز به دست‌پرورده قبل از خود (صدام) پرداخت.

در سال‌های تلخ درگیری‌های پیش از انقلاب، رفیق صدام حسین یک جنگجوی شجاع و با ایمان بود که احترام و اعتماد زیادی میان همرزمان حزبی خود داشت. در آستانه انقلاب، او در رأس مردان شجاعی قرار داشت که به پایگاه‌های دیکتاتوری و اختناق هجوم می‌بردند. در طول دوران انقلاب نیز او رهبر شایسته‌ای بود که با تمام مشکلات مواجه می‌شد و تمام مسئولیت‌ها را بر عهده می‌گرفت.

صدام در چهل‌ودو سالگی (حدوداً) کنترل یکی از ثروتمندترین کشورهای خاورمیانه را در دست گرفت. عراق که روی دریایی از نفت قرار گرفته است، به سرعت به صورت یکی از قدرت‌های غالب سیاسی، نظامی و اقتصادی منطقه درآمد. دولت توانست میزان منابع خارجی خود را به ۳۵ میلیارد دلار برساند و به زودی ثروت ناشی از نفت در جنبه‌های مختلف زندگی عراق، نمود پیدا کرد. نیروهای مسلح به سرعت گسترش یافتند و با سلاح‌های جدید و تجهیزات پیشرفته خریداری شده از کشورهایی مانند اسپانیا و فرانسه تجهیز گردیدند.

در دنیای اعراب، بعثی‌ها اولین دولتی بودند که سیستم تأمین اجتماعی را پایه‌گذاری کردند. در این سیستم تحصیلات برای تمام کودکان از دوران مهدکودک تا دانشگاه رایگان بود و همچنین سیستم ملی تأمین اجتماعی، کلیه هزینه‌های مربوط به بهداشت و درمان عراقی‌ها را تأمین می‌کرد. سطح زندگی مردم عادی عراق نیز به تدریج پیشرفت کرد و موادغذایی اساسی به وفور و با قیمت ارزان در اختیار مردم قرار می‌گرفت.

عراقی‌هایی که با سیستم بعثی مشکل و چالشی نداشتند، بهترین و خوش‌ترین روزگار را در کشور خود می‌گذرانیدند. موفقیت بعثی‌ها در تبدیل هدایت ثروت جدید نفتی در راه ساخت یک کشور صنعتی و امروزی با نیروی نظامی قوی، ساختار سیاسی متحد، سبب شد تا بعضی از مفسرین از عراق به عنوان پروس شرقی دنیای عرب یاد کنند.

صدام بهترین زمان را برای کنترل کشور انتخاب کرده بود. برخلاف پیشینیان صدام هیچ گونه قصدی برای تقسیم قدرت با دیگران نداشت. او یک دیکتاتور مطلق بود. به غیر از مقام ریاست‌جمهوری، صدام پست‌های حساس و کلیدی ریاست شورای رهبری انقلاب، دبیرکلی رهبری منطقه‌ای حزب بعث، نخست‌وزیری و فرماندهی نیروهای مسلح را در اختیار داشت. او با قیاس خود با استالین، رهبر بلامنازع عراق بود.

اینکه صدام چگونه توانست بکر را وادار به کناره‌گیری از قدرت کند، همیشه در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. موضوع وخامت سلامتی بکر ـ که علت رسمی کناره‌گیری او تلقی شد ـ را نمی‌توان به طور کامل دروغ پنداشت و نفی کرد. در میان جامعه دیپلماتیک شایعه‌زده بغداد، شایعه‌هایی نیز به طور مداوم درخصوص سلامتی جسمی بکر در چرخش بود. او در سال ۱۹۷۱ به خاطر آنچه در مطبوعات عراق به ناخوشی جزیی نامیده شد، در بیمارستان بستری شد. در سال ۱۹۷۴ نیز با مسأله‌ای که از آن به عنوان یک خونریزی مغزی یاد شد، نتوانست در مراسم خاکسپاری همسرش شرکت کند. همچنین ناخوشی او سبب شد تا نتواند ژاک شیراک، نخست‌وزیر وقت فرانسه را که مشغول بازدید از بغداد بود، به حضور بپذیرد؛ و صدام که از طرفداران پروپا قرص فرانسوی‌ها بود به راحتی این خلاء را پر کرد.

در ماه می ۱۹۷۷ یک تیم پزشکی برجسته از دانشگاه جرج واشنگتن به صورت کاملاً سری روانه بغداد شدند تا به معالجه یک مقام برجسته عراقی بپردازد؛ که تصور همگان از این مقام برجسته، همان بکر بود. صرفنظر از ناخوشی، بکر به دنبال مرگ همسر و دامادش با غم و غصه‌های بسیار شدیدی مواجه شد. اگرچه این احتمال وجود نداشت که بدون جنگ و نزاع از مقام خود کناره‌گیری کند، ولی بر اساس گفته‌های اعضای قبلی حزب بعث ـ که برای اولین بار توسط نویسنده این کتاب مصاحبه شدند ـ ملاقاتی که در طی آن بکر تشویق شد تا از قدرت کناره‌گیری کند به سرعت به خشونت کشیده شد. صدام که تصمیم گرفته بود تا در سالگرد انقلاب قدرت را به دست گیرد، همراه پسرعمویش عدنان، وزیر دفاع و عمویش خیرالله طلفاح، در عصر روز ۱۶ جولای ۱۹۷۹ جهت ملاقات با بکر به دفترش در کاخ ریاست‌جمهوری رفتند.

یکی از بعثی‌های سابق چنین اظهار می‌دارد که آنها او را در مقابل عمل انجام شده قرار دادند و به او گفتند اگر داوطلبانه از قدرت کناره‌گیری کنی برای تو اتفاقی نخواهد افتاد. اما اگر مجبور به اعمال زور شدیم، حوادث بسیار ناخوشایندی برایت رخ خواهد داد. در این لحظه پسر بکر، هیثم که در اتاق پدرش بود با اسلحه خودیک تیر هوایی به عنوان اخطار به گروه صدام شلیک کرد که بعدها به عنوان یک خائن محکوم شد. او به سرعت خلع سلاح گردید و صدام و همراهانش، راه خود را ادامه دادند. روز بعد صدام مقام ریاست‌جمهوری را پذیرفت و بکر نیز با وقار کامل سخنرانی استعفائیه خود را خواند.

بکر بایستی این حرکت صدام را پیش‌بینی می‌کرد. او گزارش‌های زیادی را درخصوص جاه‌طلبی‌های صدام برای جانشینی دریافت کرده بود و در اوایل همان سال، تفکر اتحاد حزب بعث سوریه و عراق را با هدف تضعیف صدام دوباره به جریان انداخته بود. چرا که صدام به شدت موضع ضد سوریه‌ای داشت. صرفنظر از هدف به جای خود نشاندن صدام، انگیزه قوی‌تر پیشنهاد این اتحاد، تمایل رژیم‌های حاکم بر دمشق و بغداد بود که برای ایجاد یک جبهه متحد عربی با توان مقابله و چالش با موافقت‌نامه تاریخی صلح مصر و اسرائیل، سال گذشته پیرامون آن در کمپ دیوید بحث و بررسی کرده بودند. عراق و سوریه که از نظر ایدئولوژیکی و احساسی به شدت مخالف اسرائیل بودند، به موافقتنامه کمپ دیوید به دیده یک خیانت می‌نگریستند، حداقل از این لحاظ که (اسرائیل) مسأله فلسطین را حل نشده باقی گذاشته بود. از آنجایی که دیگر مصر در نزاع با هدف نابودی اسرائیل یک هم‌پیمان محسوب نمی‌شد، احزاب بعث سوریه و عراق در اکتبر ۱۹۷۸ موافقت کردند تا اختلافات ایدئولوژیک دیرینه خود را به منظور ایجاد و برقراری یک عزم مشترک با هدف اقدام ملی، علیه اسرائیل کنار گذارند.

مسئولیت گفتگو با رئیس‌جمهور سوریه برای دستیابی به چنین اتحادی بین دو کشور، شخصاً به صدام حسین سپرده شد و در ژانویه، صدام به عنوان اولین سیاستمدار ارشد عراقی که طی ده سال گذشته از دمشق دیدار کرده بود، پیمانی را با هدف ادغام وزارتخانه‌های امورخارجه، دفاع و اصلاحات، امضاء کرد. این عمل به

عنوان اولین قدم در راه کسب اتحاد کامل دو کشور تلقی می‌شد که قرار بود تا آوریل سال آینده به وقوع بپیوندد.

صرفنظر از چالش حاصل از کمپ دیوید، عراق می‌خواست با تحکیم رابطه خویش با سوریه به مقابله با تهدید جدید ناشی از انقلاب اسلامی ایران و بدست‌گیری قدرت توسط آیت‌الله خمینی در فوریه ۱۹۷۹ بپردازد.

مدت کوتاهی پس از کسب قدرت توسط [امام] خمینی، صدام که با شور و اشتیاق در خصوص پیشنهاد اتحاد عراق و سوریه سخن می‌گفت، اعلام کرد که این اتحاد یک سیستم نیست بلکه بخش اساسی از انقلاب دنیای عرب را شکل خواهد داد. او همچنین با اتخاذ یک موضع دوستانه در خصوص رژیم جدید در تهران، اظهار داشت که عراق از هر آنچه که مردم ایران تصمیم بگیرند، حمایت خواهد کرد. انقلاب ایران بدون شک بعضی‌ها را تکان داده بود و حتی صدام نیز آماده بود که با کنار گذاشتن تمایلات طبیعی ضد سوریه‌ای خود، جبهه مشترکی را در برابر اسلامگرایان افراطی ــ که کنترل را در تهران در دست گرفته بودند ــ ایجاد کند.

با وجود مسئولیت صدام برای گفتگو دربارهٔ اتحاد میان عراق و سوریه، او نتوانست بر تمایلات شدید خود برای کسب قدرت فائق آید؛ این مطلب با هر چه طولانی‌تر شدن سیر مذاکرات، بیشتر نمود می‌یافت. بیشترین نگرانی او، محدود شدن دایره قدرت پس از اتحاد با سوریه بود. اگرچه صدام در ظاهر خود را به شدت متعهد به پیشبرد پروژه نشان می‌داد ولی در عمل شروع به سنگ‌اندازی کرد. برای مثال رئیس‌جمهور اسد در ۱۶ ژوئن ۱۹۷۹ برای گفتگو دربارهٔ آخرین پیشنهادات، وارد بغداد شد؛ ولی صدام با قصد تحقیر او، از رفتن و استقبال از او در فرودگاه امتناع کرد و بکر به جای او این کار را انجام داد. پس از سه روز گفتگو و مذاکره، بکر و اسد اعلامیه اتحاد را منتشر کردند که طبق آن دولت‌های حاکم بر دو کشور به عنوان شیوه‌ای برای مواجهه با تهاجم صهیونیسم ــ امپریالیسم ــ سادات به صورت یک فدراسیون آزاد در خواهند آمد و بکر در رأس، اسد به عنوان معاون و صدام نفر سوم این مجموعه خواهند بود. این مسأله برای صدام غیر قابل قبول بود. در وضعیت فعلی، نفر اول کشور درْ واقع صدام بود و دورنمای تنزل به رتبه سوم در یک ملت

متحد، به مذاق او خوش نمی‌آمد. بخصوص که می‌دانست با توجه به وخامت وضعیت جسمی بکر، این اسد خواهد بود که قدرت اصلی در اتحاد جدید را در دست خواهد داشت. (همان طور که صدام در این زمان قدرت بلامنازع در عراق بود.) تنها راه جلوگیری از تشکیل این فدراسیون برای صدام و در نتیجه رفع تهدید برای رسیدن به آینده درخشان، در دست گرفتن کامل قدرت بود.

علاقه‌مندی و پیگیری بکر برای ایجاد اتحاد میان عراق و سوریه مهم نبود، زیرا زمان اجرای آن گذشته بود. از اواسط دهه ۱۹۷۰ به بعد، این صدام بود که بر کشور حکومت می‌کرد و جاه‌طلبی‌های بی‌پایان او با مقدمه‌چینی‌های اساسی و جدید و در حال پیشرفت این همکار بعثی در تضاد کامل قرار داشت.

نویسنده سوری، ***پاتریک سیل***[1]، می‌نویسد: «مدت کوتاهی قبل از آنکه صدام قدرت را در دست بگیرد، بکر پیامی برای اسد فرستاد و از او خواست تا روند اتحاد میان دو کشور را تسریع بخشد. بکر قصد داشت قبل از انجام این اتحاد، آن را در نطفه خفه کند. مسلماً حدس زدن پیرامون هویت واقعی این جریان، کار چندان دشواری نیست.»

اصل مطلب آن بود که در تابستان سال ۱۹۷۹ بکر توانی برای باز پس‌گیری قدرت از صدام نداشت؛ قدرتی که به تدریج و در طی دهه گذشته در اختیار صدام قرار داده بود. مقامات قبلی حزب بعث بر این نکته تأکید دارند که حمایت‌های خیرالله طلفاح و پسرعمویش عدنان برای تلاش بر کسب قدرت، یک عامل اساسی و تعیین‌کننده در تشویق بکر به کناره‌گیری از قدرت بود. آنها قادر بودند تا بکر را تحت فشار قرار دهند تا برای مصلحت حزب از مقام خود استعفاء دهد.

هیأت رهبری انقلاب (RCC) در تاریخ ۱۱ جولای ۱۹۷۹ یک جلسه اضطراری و سری را تشکیل دادند و طی آن مقرر گردید تا طی هفته بعد، بکر تمام قدرت و بیشتر عناوین و مقام‌های خود را به صدام حسین منتقل کند.

نابودی بکر با کناره‌گیری از مقامش پایان نیافت. سه ماه پس از اینکه صدام به قدرت رسید، بکر از آخرین عنوانی که برایش باقی مانده بود یعنی معاونت دبیرکلی

---

1. Patrick Seale.

حزب بعث کنار گذاشته شد. این همان مقامی بود که بکر در اواخر دهه ۱۹۶۰ به صدام جوان واگذار کرده بود.

بکر سه سال بعد در سال ۱۹۸۲ و در یکی از تاریک‌ترین لحظات تاریخ عراق (زمان جنگ ایران و عراق) در ابهام کامل فوت کرد. زمانی که دربارهٔ لزوم بازگشت او به قدرت شایعه‌هایی شنیده می‌شد، براساس اطلاعاتی که تاکنون انتشار نیافته (و در اختیار مؤلف این کتاب قرار گرفته است) بکر توسط یکی از پزشک‌هایی که برای دستگاه امنیتی صدام کار می‌کردند، به قتل رسید. این پزشک‌ها زمانی برای معالجه او اعزام شدند که دربارهٔ به قدرت رسیدن دوبارهٔ بکر، شایعه‌هایی بر سر زبان‌ها افتاده بود.

علاوه بر مشکل قلبی، همگان می‌دانستند که بکر از بیماری‌های مختلفی نظیر مرض قند، فشار خون و مشکلات کلیوی رنج می‌برد. پزشک‌های معالج او از حضور بر بالینش به مدت یک ماه منع شدند. در طول این مدت تیم اعزامی توسط صدام مقادیر بالایی از انسولین را به او تزریق کردند که موجب بروز حالت کما در او گردید. او دیگر هیچگاه به هوش نیامد و پزشکان صدام آنقدر در کنار او ماندند تا از مرگ او اطمینان حاصل کردند. صدام به این ترتیب سخاوت‌ها، دلگرمی‌ها و حمایت‌های حامی و خویشاوند خود راکه مهمترین تأثیرات را بر زندگی‌اش گذاشته بود، بی‌پاسخ نگذاشت!

اگرچه به قدرت رسیدن صدام به آرامی صورت گرفت، ولی نمی‌توان گفت که اصلاً با مخالفت روبه‌رو نشد. در جلسه اضطراری RCC که به برکناری بکر انجامید، ***محی عبدالحسین مشهدی***[1]، دبیرکل RCC جرأت کرد تا در برابر ارتقاء صدام مخالفت کند. در طول گفتگو و بحث، مشهدی به طور ناگهانی از جای خود برخاست و درخواست کرد تا عزل رئیس‌جمهور بکر و انتقال مسئولیت‌های حزبی و دولتی او به صدام حسین به رأی گذاشته شود. او بر این نکته تأکید می‌کرد که این رأی‌گیری باید به صورت مخفی صورت پذیرد.

---

1. Muhie Abdul Hussein Mashhadi.

او به بکر گفت که کناره‌گیری شما غیرقابل قبول است. اگر بیمار هستید چرا استراحت نمی‌کنید؟

چنین مخالفت‌هایی باید در جا سرکوب و حذف می‌شد و صدام خیلی سریع عمل کرد. در پانزدهم جولای، یعنی روز قبل از استعفای بکر، اعلام شد که مشهدی از تمام مسئولیت‌هایش در RCC خلع شده است.

حتی در مقایسه با استاندارد تطهیر و پاکسازی بزرگ استالین در دهه ۱۹۳۰، روشی که صدام برای نابودی سایر رقبای بعثی در آستانه دستیابی به قدرت در پیش گرفته بود، ابعاد تازه‌ای را به مفهوم ترور و وحشت دولتی بخشید.

مشهدی تنها مخالف دستیابی صدام به قدرت نبود و بسیاری از مقامات ارشد حزب بعث صرفنظر از احساساتشان در قبال پیمان کمپ دیوید، از تلاش‌های بکر برای احیاء اتحاد با سوریه به عنوان روشی برای تضعیف صدام، حمایت می‌کردند. آنها مصرانه از بکر درخواست می‌کردند که به آنها اجازه دهد تا استراتژی را برای مقابله با هجوم ظاهراً غیرقابل مهار صدام، برای کسب مقام ریاست‌جمهوری در پیش گیرند. ولی بکر بسیار پیر، ضعیف و خسته‌تر از آن بود که بتواند در مقابل معاون خود ایستادگی کند. این آخرین تلاش حزب بعث برای متوقف ساختن تلاش صدام فقط او را که منتظر دستیابی به مقام ریاست‌جمهوری بود، آگاه کرد که در میان تمامی اعضای حزب محبوب نیست.

صدام با توجه به خلق و خوی واقعی خود، تصمیم گرفت هیچ گونه رحم و شفقتی در برابر دشمنانش از خود بروز ندهد. شیوه‌ای که در پاکسازی حزب به کار گرفت، نه تنها نشانگر مهارت او در روانشناختی ترور و وحشت بود، بلکه از توانایی‌های او در سازماندهی‌های بسیار دقیق و سخت حکایت می‌کرد.

اولین حرکت او، خلع مشهدی از مسئولیت دبیرکلی RCC بود. برکناری مشهدی عمل بسیار زیرکانه‌ای بود. چراکه او تنها بعثی مخالف صدام بود که صلاحیت لازم را برای تشکیل جلسه RCC دربارهٔ بحث پیرامون جانشینی بکر داشت. پس از خلع مشهدی، قدرت حزب برای چالش و مقابله با صدام به شدت محدود شد. بنابراین مشهدی تحت بازجویی معمولی همراه با شکنجه قرار گرفت که از سال ۱۹۷۹ بر

شدت آن افزوده شد. خانواده مشهدی را به اتاقی بردند که دبیرکل قبلی RCC به آرامی در آنجا نشسته بود. مشهدی دو انتخاب در پیش رو داشت: یا با صدام همکاری کند و فهرست افرادی را که او می‌خواست در اختیارش بگذارد و یا بازجوهایش در پیش روی او به همسر و دخترانش تجاوز کرده و سپس آنها را می‌کشتند و مشهدی نیز به عنوان یک جاسوس اسرائیلی اعدام می‌گردید.

مشهدی راه اول را برگزید. او نه تنها به انجام توطئه‌ها و نقشه‌های شوم بسیاری اعتراف کرد، بلکه با میل و رغبت برای خشنودی رئیس‌جمهور جدید نام تمام همدستان خود را که به صورت اتفاقی همگی از مخالفان به قدرت رسیدن صدام بودند، ذکر کرد.

صحنه برای نمایش توانایی و قدرت آزاررسانی و اذیت صدام به شیوه دولتی کاملاً مهیا بود. صدام آنقدر از مقدماتی که برای طرح پاکسازی بزرگ خود آماده کرده بود، خوشحال بود که دستور داد برای عبرت آیندگان از تمام لحظات گردهمایی فیلمبرداری شود تا هم هشداری باشد برای مخالفان آینده و هم قدرت کامل او بر ساختارهای سیاسی و امنیتی رژیم به نمایش گذاشته شود.

محل منتخب او برای اجرای بی‌رحمانه‌ترین و گسترده‌ترین پاکسازی در طول زندگی‌اش، مرکز همایش‌های الخُلد در بغداد بود. این مکان که همیشه یک سالن سینمای بزرگ بود درست مقابل کاخ ریاست‌جمهوری واقع شده بود. در ۲۲ جولای، پنج روز قبل از به قدرت رسیدن صدام، او به برگزاری یک کنفرانس غیرمترقبه با حضور اعضای حزب بعث اقدام کرد. حدود یک هزار نماینده حزبی از تمام نقاط کشور در این گردهمایی تاریخی حاضر بودند آنها به طور مبهم چیزهایی دربارهٔ درگیری و اختلافات میان مقامات ارشد حزب می‌دانستند، ولی هیچکدام نمی‌توانستند حتی حدس بزنند که چه حوادث عظیمی در حال رخ دادن است.

فیلم این کنفرانس که به طور خاص برای صدام ساخته شد با نشان دادن تصویر صدام که به آرامی بر روی یک صندلی در گوشه سِن نشسته است، آغاز می‌گردد. با آغاز جلسه، او بدون اینکه جلب‌نظر کند فقط به سیگار کوبایی خود پک می‌زند.

کنفرانس با سخنرانی طه یاسین رمضان، هم‌پیمان نزدیک صدام آغاز شد. او جدیداً به سمت معاون اول رئیس‌جمهور و ریاست شاخه نظامی حزب، یعنی ارتش مردمی برگزیده شده بود. سایر وفاداران کلیدی صدام حاضر در صحنه عبارتند از: عزت الدوری، معاون دوم صدام در حزب بعث و معاون دبیرکل RCC، طارق عزیز، وزیر جدید امورخارجه، ژنرال عدنان خیرالله، رئیس ستاد مشترک و پسرعمویش که با او در تکریت بزرگ شده بود.

صدام در حالی که چهره‌اش در پشت دود سیگار پنهان شده بود، به رمضان نگاه می‌کرد. رمضان از آشکار شدن یک توطئه دردناک و شرارت‌آمیز خبر داد. او با صدایی غمگین و افسرده به شدت تلاش می‌کرد که نشان دهد که خیانت به حزب توسط برخی از برجسته‌ترین اعضایش موجب افسردگی شخصی او شده است.

زمانی که رمضان اعلام کرد؛ تمامی توطئه‌گران در اتاق کنفرانس حضور دارند و از آنها برای حضور در گردهمایی دعوت شده است، بدون آنکه بدانند به عنوان توطئه‌گر به همگان معرفی خواهند شد. افراد شرکت‌کننده که به دقت به سخنان او گوش می‌دادند، غرق حیرت شدند.

رمضان که برای تأثیرگذاری بیشتر، مدتی سکوت کرده بود، صدام را جهت سخنرانی برای حضار دعوت کرد. صدام سیگار خود را کنار گذاشت و به طرف تریبون رفت. او لباس دست‌دوز بسیار آراسته‌ای به تن کرده و کرواتش نیز به دقت گره خورده بود. در حالی که دست‌ها را به پشت زده بود، شروع به سخنرانی کرد. صدای او به وضوح به گوش می‌رسید و رفتارش نیز حاکی از اعتماد به نفسش بود. به آرامی و بدون هیجان سخن می‌گفت و برای افزایش اثر سخنانش، پس از هر جمله برای مدت نسبتاً طولانی مکث می‌کرد.

صدام آغاز کرد: در گذشته به حس ششم خود تکیه می‌کردم تا در مشکلات به من کمک کند. در این مورد علی‌رغم وجود خطر برای حزب، به علت برنامه ادغام با سوریه، قبل از آنکه حرکتی علیه دشمنان حزب انجام دهم، تا زمان رسیدن به زمان مناسب، صبر کردم. ما قبلاً می‌توانستیم توطئه را با قلب‌هایمان احساس کنیم، قبل از آنکه حتی شواهدی جمع کنیم.

او گفت: با این حال ما صبور بودیم و حتی برخی از رفقا ما را متهم کردند که دراین‌باره به جز جمع‌آوری اطلاعات کاری انجام ندادیم. امّا در حال حاضر بر این عقیده‌ام که شواهد کافی برای محکوم کردن خائنین در دست داریم. در این هنگام صدام از مشهدی ــ که برای حضور در گردهمایی از زندان به آنجا آورده شده بود ــ خواست که برای بیان جزئیات جنایت هولناک به روی صحنه بیاید. مشهدی که یک مرد میانسال با موی خاکستری و سبیل منظم بود، لباس مرتبی پوشیده بود و با صدای بلند صحبت می‌کرد و جزئیات توطئه را توضیح می‌داد. گاهی اوقات نیز برای تأکید بر سخنانش انگشت خود را در هوا تکان می‌داد.

صدام به مشهدی قول داده بود تحت هیچ شرایطی در ازای موافقت او برای ایراد سخنرانی در کنفرانس و محکوم کردن همکاران سابقش، او را نکشد. به طور مشخص اگر او از سرنوشت واقعی که در انتظارش بود، آگاهی داشت، هیچ گاه نمی‌توانست چنین نمایش قابل قبولی را اجرا کند. همچنان که مشهدی به سخنان خود ادامه می‌داد، دوربین صدام را نشان می‌داد که به صندلی خود تکیه زده و به سیگارش پک می‌زد و به جلسه نگاه می‌کرد، گویی قبلاً این سخنان را شنیده است.

سخنرانی مشهدی به خوبی اجرا شد. او تمام جزئیات توطئه شامل تاریخ، محل تجمع و از همه هولناک‌تر، اسامی شرکت‌کنندگان را گفت. او که عضو شیعه باسابقه بیست ساله در حزب بعث بود، آشکار کرد که چگونه از سال ۱۹۷۵ جزیی از نقشه سوریه، برای سرنگونی صدام و بکر به منظور هموارسازی راه اتحاد سوریه ــ عراق بوده است. مشهدی ابراز داشت وقتی توطئه‌گران پی بردند که بکر در حال کناره‌گیری از قدرت به نفع معاون خویش است، آنها او را ترغیب کردند که نظر خود را تغییر دهد؛ زیرا می‌دانستند اگر صدام قدرت را در دست بگیرد، امید به اتحاد با سوریه بر باد خواهد رفت. رئیس‌جمهور اسد نیز در معرض اتهام قرار گرفت که ملاقات‌های متعددی با توطئه‌گران داشته است و آنها را برای نحوه برخورد با صدام راهنمایی کرده است.

پس از اتمام شهادت مشهدی، صدام بار دیگر به پشت تریبون بازگشت. او به حضار اعلام کرد که چقدر از کشف خیانت نزدیک‌ترین همکارانش

شگفت‌زده شده است. او گفت: پس از بازگشت جنایت‌کاران، من با قصد آگاهی یافتن از انگیزه رفتارشان به ملاقات آنها رفتم. از آنها پرسیدم که تفاوت‌های سیاسی میان من و شما چیست؟ آیا از لحاظ قدرت و پول در تنگنا بوده‌اید؟ اگر عقیده متفاوتی داشتید، شما که جزء رهبران حزب بودید، چرا آن را به حزب نگفتید؟ آنها برای دفاع از خود چیزی نداشتند که بگویند و گناه خود را پذیرفتند. سرانجام صدام سخنان خود را با این جمله به پایان برد که افرادی که نام آنها را خواهم برد پس از تکرار شعار حزب، سالن را ترک کنند. حس وحشت و ترس تمام فضا را گرفت. صدام فهرست را ارائه کرد و فهرست توسط یکی از مسئولین امنیتی قرائت شد.

عملیات امنیتی توسط برزان التکریتی، برادر ناتنی صدام پیش‌بینی و ترتیب داده شده بود، کسی که با صدام برای تهیه مقدمات پاکسازی همکاری نزدیکی داشت. نمایندگان محکوم شده یک به یک توسط محافظان برزان به بیرون از سالن هدایت می‌شدند و صدام در حالی که گاهگاهی به سیگارش پک می‌زد، این منظره را تماشا می‌کرد.

در کل ۶۶ نفر، از جمله برخی از نزدیک‌ترین همکاران صدام در حزب بعث، جزو محکوم‌شدگان بودند. قبل از ترک سالن کنفرانس مردان محکوم شده بایستی سوگندنامه حزب را تکرار می‌کردند: ***یک امت عربی با یک پیام مقدس اتحاد، آزادی و سوسیالیزم!*** صدام زمانی به سخن درآمد که یکی از متهمین تلاش کرد تا در برابر بی‌عدالتی این حادثه اعتراض کند.

صدام بدون آنکه صدای خود را بلند کند، صحبت‌های او را قطع کرد و ضمن اشاره به سخنرانی مشهدی گفت: «شاهد همین الان اطلاعاتی را درخصوص رهبران این سازمان در اختیار ما قرار داد. از دیگر رهبران نیز اعتراف‌های مشابهی به عمل آمده است.» سپس در حالی که لحن تهدیدآمیزی به خود گرفته بود، فقط گفت: «برو بیرون، برو بیرون.»

همزمان با ادامه این مراسم عجیب و غریب، اعضای حاضر تازه متوجه اهمیت واقعه شدند: نمایش قدرت بی‌حدوحصر رهبر جدیدشان. عراق بی‌مدعا از یک

دیکتاتوری نظامی به یک رژیم استبدادی در حال حرکت بود که در آن خواست و اراده رهبر عالیقدر برتر از هر چیزی بود.

پس از خروج اجباری همقطاران محکوم شده بعثی از سالن، جمع حاضر به پا خاستند و نسبت به رهبر بلامنازع کشور ادای احترام کردند. آنها فریاد کشیدند: «زنده باد صدام! خداوند صدام را در برابر توطئه‌گران حفظ کند.» آنها گریه می‌کردند و فریاد می‌زدند: «جانمان فدایت! زنده باد پدر عدی!»

برخی از نمایندگان شرکت‌کننده آنقدر دچار احساسات شدند که به هق‌هق افتادند. حتی صدام هم تحت تأثیر این همه ابراز وفاداری ناگهانی قرار گرفته و در حالی که در یک دست سیگار به دست داشت، با دست دیگرش به دنبال دستمال می‌گشت تا اشک خود را پاک کند.

پس از اینکه توطئه‌گرانِ خیالی، به بیرون از سالن برده شدند، صدام از حضار دعوت کرد تا به بحث و گفتگو پیرامون مسائل روز بپردازند که فرصت بسیار خوبی برای اعضای متملق نزد صدام بود.

یک نماینده اعلام کرد که صدام حسین بسیار دل رحم است و این امر در طولانی مدت برای حزب مشکلاتی را ایجاد خواهد کرد... میان شک و وحشت و دمکراسی نامتعادل حدومرزی وجود دارد. مشکل دل‌رحمی بسیار زیاد بایستی توسط حزب بحث و بررسی شود. در این هنگام صدام به حود اجازه داد تا لبخند معنی‌داری بزند.

یکی دیگر از سخنرانان، علی حسن المجید که یکی از پسرعموهای صدام نیز بود (بعدها به خاطر استفاده از سلاح‌های شیمیایی در برابر کردها در سال ۱۹۸۸، لقب علی شیمیایی به خود گرفت) گفت: «هر کاری که شما در گذشته انجام داده‌اید، خوب بوده است و بنابراین هر کاری که در آینده نیز انجام دهید، خوب و به صلاح ما خواهد بود. من این گفته را از روی ایمان خود به حزب و رهبری شما بیان می‌کنم.»

پس از چند سخنرانی دیگر که طی آن، نمایندگان خواستار معرفی سایر خائنین شدند، صدام با اعلام این مطلب که ما برای برخورد با خائنین در اینجا نیازی به استفاده از روش‌های استالینی نمی‌بینیم، ختم گردهمایی را اعلام کرد.

صدام گفت: «ما روش‌های بعثی را به کار خواهیم بست.» او پس از این ژست استقلال‌مآبانه، از پشت تریبون پایین آمد و در سالن اصلی کنفرانس و در کنار اعضای باقیمانده RCC نشست. صدام به عنوان آخرین کلام از حضار دعوت کرد تا به جوخه‌های اعدام که وظیفه تیرباران توطئه‌گران محکوم را به عهده داشتند، کمک کنند.

در میان برخی از افرادی که در این روز فراموش‌نشدنی از تاریخ عراق امروزی از صحنه حذف شدند، می‌توان به تعدادی از مقامات ارشد بعثی نام برد که گروهی از آنان از همپیمانان قدیمی صدام بوده و در واقع او را برای دستیابی به قدرت، کمک هم کردند. برای مثال، پنج عضو از مجموع بیست‌ویک عضو RCC ازجمله مشهدی و مرتضی، الحدیثی وزیر نفت سابق و بنیانگذار ملی‌سازی IPC در سال ۱۹۷۲، در میان قربانیان قرار داشتند.

تعجب‌برانگیزترین نام در فهرست، عدنان حسین الحمدانی بود که صدام پنج روز پیش او را به سمت معاونت نخست‌وزیری و ریاست دفتر رئیس‌جمهور برگزیده بود. حمدانی یکی از اعضای فداکار و کوشا در حزب بعث بود که پیشرفت خود را مدیون حمایت‌های صدام می‌دانست. پس از پاکسازی حزب بعث در سال ۱۹۷۳ و به دنبال قضیه کزار، حمدانی مسئولیت دفتر شخصی صدام را برعهده گرفته بود و دربارهٔ مسائل اساسی و کلیدی مختلفی از جمله کمک به اجرای برنامه سلاح‌های غیرمتعارف عراق کار کرده بود.

براساس گفته‌های یکی از همکاران سابق حمدانی، صدام به او به عنوان یکی از حلال مشکلات خود توجه می‌کرد. حمدانی همه‌کاره اصلی صدام بود. اگر صدام می‌خواست مشکلی را حل کند، به حمدانی رجوع می‌کرد. او دربارهٔ اداره کشور بیشتر از شخص صدام می‌فهمید. حمدانی خادم بی‌مثال و نمونه صدام بود و آنقدر مورد اعتماد بود که او و همسرش سناء به طور منظم با صدام و ساجده به صرف شام دعوت می‌شدند.

همانند بسیاری از مقامات کارآمد و قابل حزب بعث، هرچه حمدانی به موفقیت‌های بیشتری دست می‌یافت، طبیعت شکاک صدام نیز بیشتر برانگیخته

می‌شد. فرضیه‌های مختلف درخصوص برکناری مردی که چنین نقش مهمی را تا آخر دهه ۱۹۷۰ ـ بخصوص به عنوان طراح اصلی برنامه سلاح‌های کشتارجمعی صدام به عهده داشته است ـ مطرح شده است. یکی از فرضیه‌ها آن است که حمدانی در معامله با دلال‌های اسلحه نه چندان آبرومند، در دریافت رشوه و پول افراط می‌کرد. فرضیه دیگر این است که به عنوان یکی از معدود شیعیانی که در چرخه داخلی صدام وارد شده بود، به طور مخفیانه با همکیشان انقلابی خود همدردی و به آنها کمک می‌کرد. اینکه چرا صدام بایستی فقط چند روز قبل از محکوم ساختن حمدانی، او را ارتقای مقام دهد نیز یکی از رازهایی است که در ارتباط با این کار عجیب هنوز لاینحل باقی مانده است.

مقامات صدام ادعا می‌کردند که خیلی قبل از زمانی که عکس‌العملی نشان دادند از موضوع به اصطلاح توطئه سوریه آگاهی داشته‌اند و بنابراین صدام در زمان انتصاب وی به مقام جدیدش به خوبی آگاهی داشته است که حمدانی در پایان راه قرار دارد. شاید بتوان چنین توجیه کرد که صدام نمی‌خواست هیچ گونه شک و تردیدی در خصوص نمایش بی‌رحمانه‌اش ـ که قصد داشت برای اعضای حزب بعث انجام دهد ـ به وجود آید.

یکی از همکاران سابق حمدانی ادعا کرد که دو تن از نزدیک‌ترین خویشاوندان صدام در سقوط او دخالت داشته‌اند. «من معتقدم که دلیل اصلی پاکسازی او مخالفت با برزان التکریتی و عدنان خیرالله یعنی برادر ناتنی و پسرعموی صدام بود. آنها از او خوششان نمی‌آمد و از قدرت او نیز وحشت داشتند. به همین علت او را محکوم کردند.»

حمدانی عقیده داشت که می‌تواند از طریق ذهنش هم با صدام صحبت کند، ممکن است از شک و تردیدهای خود درخصوص نقشه صدام برای جانشینی با بکر نیز صحبت‌هایی کرده باشد. حمدانی طرفدار اتحاد با سوریه بود و می‌ترسید که ارتقای صدام موجب نابودی این طرح شود. مسلماً نه حمدانی و نه خانواده‌اش هیچ کدام تصور نمی‌کردند که صدام دست به چنین عمل مرگباری بزند. روز اعدام حمدانی، همسرش همراه با ساجده حسین در پاریس مشغول خرید بودند.

روزی که صدام توطئه را آشکار کرد، یک دادگاه خاص متشکل از هفت عضو باقیمانده RCC با ریاست نعیم حداد، معاونت نخست‌وزیر تشکیل گردید. مجموعاً ۵۵ بعثی به دست داشتن در توطئه محکوم شدند که ۲۲ نفر از آنها به اعدام دمکراتیک محکوم شدند.

این شیوه اجرای مجازات سنگین، مخصوصاً توسط خود صدام طرح‌ریزی شده بود که بعثی‌های وفادار، در اعدام همقطاران خائن خود مشارکت کنند.

تاریخ اعدام ۸ آگوست تعیین شد و از جوامع منطقه‌ای حزب بعث نیز ثدعوت کردند تا هر یک نسبت به اعزام یک نماینده جهت شرکت در اجرای مراسم اعدام اقدام کنند. اعدام‌ها در حیاط همان ساختمان انجام شد که محکومین در آنجا به خیانت متهم شده بودند. هر یک از شرکت‌کنندگان در مراسم اعدام، اسلحه‌ای از صدام دریافت می‌کردند که مسئولیت هدایت این نمایش کشتار را به عهده داشت.

نوار ویدئویی که بعداً توسط صدام درخصوص محکومیت همقطارانش انتشار یافت، حاوی صحنه‌های اجرای مراسم اعدام بود. دوربین نشان می‌داد که مردان محکوم، در حالی که نواری روی چشمانشان قرار داشت و دست‌هایشان نیز از پشت به هم بسته بود، روی زمین زانو می‌زدند. سپس دوربین نزدیک‌تر می‌رفت و مردی اسلحه به دست را نشان می‌داد که گلوله‌ای را به طرف شقیقه محکومین شلیک می‌کرد. محکومین تکانی خورده و در حالی که خون از سرشان روی زمین فواره می‌زد، روی زمین می‌غلتیدند و گاه شلیک‌ها کار را تمام نمی‌کرد و محکومین زنده می‌ماندند. چرا که برخی از اعدام‌کنندگان، تیراندازان ماهر و حرفه‌ای نبودند و یا هدف را به درستی نشانه نمی‌رفتند و یا در آخرین لحظه کنترل خود را از دست می‌دادند. در این هنگام دوربین یک اعدام‌کننده حرفه‌ای را نشان می‌داد که با شلیک یک گلوله به ناحیه سر، تیر خلاص را خالی می‌کرد. بعدها گفته شد که اعدام حمدانی نیز یکی از این موارد خطا رفتن تیر بوده است و او پس ار اینکه اولین گلوله نتوانست کار را تمام کند، روی زمین در حال جان کندن بود. در این هنگام، برزان التکریتی، برادر ناتنی

صدام که در واقع مسئول محکومیت حمدانی از ابتدا بود، کار او را با شلیک دو گلوله در سر تمام کرد.

فکر دعوت از رهبری حزب بعث برای مشارکت در اعدام‌های دمکراتیک یک مانور و حرکت هوشمندانه از جانب صدام بود تا این کشتار را به یک جلسه پیوند میان قبیله‌ای و با افتخار تبدیل کند. در کشوری که مجازات‌ها، عداوت‌ها و کینه‌های خونی ریشه عمیق در قانون دارد، صدام با شریک ساختن باقیمانده سلسله بعثی در پاکسازی حزب، آنها را مجبور ساخت تا وفاداری کامل خود را به او ابراز کنند. برای مثال به کارگیری نعیم حداد (یکی از شیعه‌های فعال در دولت جدید) تمام قضاوت‌های موجود دربارهٔ دو فرد شیعه شاخص در حزب بعث یعنی محمد عایش و حمدانی را از میان برد. ضمن اینکه وجهه حداد را در میان شیعیان کاهش و در عوض وابستگی او به رئیس‌جمهور جدید را افزایش داد. این تاکتیک بعدها به یکی از ویژگی‌های اصلی حکومت صدام تبدیل گشت: مجبور ساختن افسران و مقامات به شرکت در عملیات بی‌رحمانه، شهرت آنها را به صورت غیرقابل برگشتی لکه‌دار می‌کرد و در واقع سرنوشت آنها را به رژیم خود پیوند می‌زد.

صدام پس از کنار گذاشتن آخرین رقیب، این واقعه را به یک حرکت تبلیغاتی برای خود تبدیل کرد. نسخه‌های نوار ویدئویی این کنفرانس خاص در میان اعضای حزب بعث در سراسر کشور توزیع شد. جزئیات توطئه تا صبح روز اعدام‌ها، آن هم به شکل پخش یک اطلاعیه رسمی از رادیوی دولتی به اطلاع عموم رسید. از اعدام‌ها به عنوان یک واقعه فراموش‌نشدنی و بی‌سابقه در تاریخ حزب یاد شد که با حضور صدها نماینده رئیس‌جمهور و تمامی اعضای RCC صورت گرفته بود.

اعدام‌ها در میان فریادهای زنده‌باد حزب و انقلاب، زنده‌باد رهبر، رئیس‌جمهور جنگجو و با حضور صدام حسین انجام گرفت. پس از شرکت در مراسم اعدام صبحگاهی، صدام آسوده خاطر در صحنه تلویزیون ظاهر شد تا دربارهٔ کشف این توطئه، برای ملت سخنرانی کند.

در سخنان صدام تصورات آزاردهنده یک بعثی قدیمی موج می‌زد. نه تنها

آشکار شدن توطئه دستاورد بزرگی برای انقلاب بعث بود بلکه شکست عظیمی برای نیروهای خارجی حامی آن محسوب می‌شد. صدام به جمعیت عظیمی که در باغ کاخ ریاست‌جمهوری گرد آمده بودند، گفت: «ما دلمان برای خائنان و توطئه‌گران خارج از عراق می‌سوزد، زیرا آنها پنج سال زحمت کشیدند و فقط توانستند بر این ۵۵ نفر فائق آیند.» درست همانند شوروی پس از انقلاب ۱۹۱۷، صدام عمداً در تلاش بود تا با شعله‌ور کردن آتش تنفر از بیگانگان، ملت را حامی خود کند.

اما در دمشق، رئیس‌جمهور اسد که به نوبه خود نیمی از چهره‌های شاخص و نیرومند حزب بعث تلقی می‌شد، بسیار ناراحت بود، زیرا می‌دید که رابطه خوب میان سوریه و عراق در قربانگاه جاه‌طلبی‌های مقاومت‌ناپذیر صدام قربانی می‌گردد. پس از سخنرانی صدام که اسد را به برنامه‌ریزی توطئه علیه حزب بعث عراق متهم کرد، اسد به شدت به این مسأله معترض شد و خواستار ارائه شواهد و مدارک مربوط گردید. او وزیر امورخارجه خود، عبدالحلیم خدام و رئیس ستاد مشترک ارتش سوریه را به بغداد فرستاد تا به صدام اطمینان دهد اگر عراق مدرکی را دال بر خطاکاری سوریه ارائه دهد، افراد مسئول مجازات خواهند شد. تنها چیزی که آنها با خود به سوریه برگرداندند، نوار اعتراف‌های مشهدی بود که هیچ ارتباطی با موضوع نداشت.

صدام پیشنهاد اسد را دراین‌باره که اتهامات عراق توسط کمیته اتحادیه عرب بررسی شود، نپذیرفت. البته احتمال ندارد که سوریه کاملاً از اتهامات صدام مبری باشد ولی اسد شخصاً ترجیح می‌داد که به جای صدام شخصیت همکاری و موافقی مانند بکر، حاکم رژیم بعث در کشور همسایه باشد. اما زمانی که صدام از بازی قدرت در بغداد پیروز بیرون آمد، گزینه سیاستمدارانه‌تر آن بود که حاکم جدید عراق، گذشته را فراموش کند و از تمایل سوریه به گسترش روابط، حداکثر استفاده را به عمل آورد. تأکید صدام بر تحقیر سوریه، موجب نابودی روابط حسنه با سوریه و علت اصلی شکل‌گیری یک اتحاد با ایرانِ آیت‌الله خمینی گردید، اتحادی که در سال‌های بعد بارها قلب صدام را به درد آورد.

در واقع پاکسازی هیأت رهبری انقلاب که در جولای ۱۹۷۹ با به قدرت رسیدن صدام به مقام ریاست‌جمهوری همراه بود، آغاز پاکسازی اعضای حزب و ارتش در سطح کشور به شمار می‌رفت. صدام از ابتدای حکمفرمایی خویش مصمم بود تا اطمینان حاصل کند که حزب و نیروهای مسلح، خطری را متوجه او نخواهند کرد. با اینکه افراد خاصی مدنظر نبودند، گمان می‌رود که صدها تن از کارمندان حزب و افسران ارتش از مقام خود عزل شدند، برخی شکنجه و اعدام شدند و بسیاری نیز محکومیت‌های طولانی‌مدت در زندان را تحمل کردند.

با توجه به اینکه در اوایل دهه ۱۹۷۰ نیروهای امنیتی صدام به پاکسازی گسترده‌ای در میان حزب بعث و ارتش پرداختند، یافتن قربانیانی که به پاکسازی نیاز داشته باشند واقعاً یک دستاورد مهم تلقی می‌شد!! تفاوت اساسی میان پاکسازی ۱۹۶۹ و ۱۹۷۹ آن است که دور اولیه پاکسازی، علیه دشمنان حزب بعث اعمال شد ولی پاکسازی سال ۱۹۷۹ بر ضد هر کسی بود که تصور می‌رفت مخالف صدام حسین باشد.

دستیابی صدام به قدرت مطلق، فرصتی را به دستش داد تا تصفیه‌حساب‌های قدیمی خود را که کم هم نبود، به انجام برساند. در همین زمان او تصمیم گرفت تا آدمکش‌های خود را برای قتل دوست و هم‌پیمان قدیمی‌اش عبدالکریم الشیخلی (که از سال ۱۹۷۱ به سازمان ملل متحد فرستاده شده بود و عملاً از صحنه سیاست خارج بود) اعزام کند. درس‌هایی که شیخلی در اوایل دهه ۱۹۷۰ هنگام اقامت در بغداد دربارهٔ سبک زندگی بی‌بندوبارش باید می‌آموخت موجب تغییر رویه او در نیویورک نشده بود! او باید می‌فهمید که هرچه در جمع و در خفا اظهار می‌کند ــ حتی در زمان دوری از بغداد که در نیویورک به سر می‌برد ــ توسط عوامل امنیتی، به گوش صدام می‌رسد. اما شیخلی همچنان نمونه‌ای از بی‌احتیاطی بود که در بیان نظرات خود پیرامون وضعیت حزب بعث ابا نمی‌کرد. شاید او تصور می‌کرد که دوستی نزدیک و شخصی قبل او با صدام او را حفظ خواهد کرد. سرانجام در اواخر ۱۹۷۸ صبر صدام به پایان رسید و به شیخلی دستور داده شد تا به بغداد بازگردد. حتی این فراخوانی شوم نیز آرامش و بی‌خیالی شیخلی را

به هم نزد و او به این فراخوانی گردن نهاد. به محض ورود، او بازداشت و به زندان انداخته شد.

با توجه به اینکه او هنوز در کشور و حزب، طرفداران پروپاقرصی داشت، دولت تصمیم گرفت که به جای برگزاری محاکمه‌ای نمایشی از سوی یک دادگاه نظامی، تا حد امکان یک محاکمه عادی برای او ترتیب دهد. قاضی با این امر موافقت کرد و سرانجام هنگام برگزاری محاکمه به مردم عراق چنین وانمود شد که متهم حقیقتاً دفاعیات خوب و مستحکمی از خود به عمل آورد. پس از گذشت ده روز، شیخلی چندین شاهد را فراخواند تا به نفع او شهادت دهند، ولی نتیجهٔ محاکمه مشخص نبود و چه بسا که اگر اوضاع به همین ترتیب پیش می‌رفت، شیخلی تبرئه می‌شد. در این وضعیت مقامات دولتی دخالت کردند و با ارسال یک نامه محرمانه به قاضی، به او دستور دادند سریعاً موضوع را فیصله دهد. به این ترتیب شیخلی به جرم انتقاد غیرقانونی از دولت مجرم و به ۶ سال زندان محکوم شد. اما یک سال بعد که صدام به مقام ریاست‌جمهوری رسید، شیخلی از زندان آزاد شد. او فکر می‌کرد مشکلاتش با صدام، مربوط به گذشته است و کوشید تا به صورت یک فرد معمولی به زندگی خود ادامه دهد. چند هفته بعد از آزادی‌اش، برای پرداخت قبض تلفن به اتفاق همسر باردارش به بانک رفت و هنگام خروج از اتومبیل، توسط دو تن از تروریست‌های صدام به قتل رسید.

این روش برای بعثی‌های سرشناس قبلی نیز در پیش گرفته شد. یک بعثی بازنشسته دیگر به نام مرتضی سعد عبدالباقی الحدیثی که به تازگی پست سفیر عراق در شوروی را (علی‌رغم از دست دادن عضویت در RCC در سال ۱۹۷۴) به دست آورده بود، در ژوئن ۱۹۸۰ در بغداد اعدام شد. همانند شیخلی، حدیثی نیز در جولای ۱۹۷۹ از مسکو فراخوانده شد و پس از بازداشت به زندان انداخته شد. صدام مصمم بود که ریاست‌جمهوریش براساس وحشت مطلق اداره شود. سیاستی که بعدها در کل دوران ریاست‌جمهوریش به شدت آن را پیگیری می‌کرد. از دیدگاه صدام هیچ اختلاف عقیده‌ای کوچک و اندک تلقی نمی‌شد. هرگونه

عقیده و نظری مخالف صدام بایستی به شدیدترین وجه و با کمترین گذشتی سرکوب می‌گردید.

سلیم شاکر، افسر سابق ارتش عراق که به خاطر نقش خود در جنگ رمضان ۱۹۷۳ یک قهرمان ملی شده بود، به دنبال پاکسازی سیاسی سال ۱۹۷۹ صدام یکی از معدود افراد باقیمانده بود. شاکر از اواخر سال ۱۹۵۰ عضو فعال حزب بعث بود و همراه صدام در به قدرت رسانیدن حزب بعث تلاش می‌کرد. او به عنوان یک افسر کارآزموده ارتش، فرماندهی یکی از واحدهای زرهی اعزامی به جنگ با اسرائیل را در جنگ رمضان به عهده داشت. پس از اتمام جنگ او به عنوان وابسته نظامی در خارج از کشور فعالیت می‌کرد و در سال ۱۹۷۹ سفیر عراق در سنگال بود و بلافاصله پس از به قدرت رسیدن صدام، ناگهان به خیانت متهم شد.

براساس تخمین سلیم شاکر هزار نفر از سایر افسران و مقامات دیگر نیز همین سرنوشت را پیدا کرده بودند. مشابه بسیاری از سایر سفیران وقت عراق، او هم برای مشاوره با صدام به بغداد فراخوانده شد. شاکر فکر می‌کرد که بازگشت به عراق صرفاً برای آشنایی او با اهداف سیاسی دولت جدید است. ولی به محض فرود هواپیما در فرودگاه بین‌المللی بغداد، بازداشت شد و او را برای بازجویی به زندان بردند. سال‌ها بعد، این مرد کوتاه قد و خوش‌لباس که با مؤلف این کتاب مصاحبه می‌کرد به علت ضرب‌وشتم‌هایی که در مراکز بازجویی صدام شده بود، به کری نسبی و شنیدن صدای ممتد در گوش مبتلا گردیده بود.

«بیان شدت ترس و وحشت حاکم در آنجا بسیار مشکل است. برای صدام، شکنجه یک شیوه و رسم زندگی است. من خوش‌شانس بودم که فقط کتک خوردم ولی دیگران اینقدر خوش‌شانس نبودند. من معتقدم که فقط به این خاطر به کتک زدن من بسنده کردند که به عنوان یک قهرمان شناخته شده بودم و حتی شکنجه‌گران نیز تا حدودی برای من احترام قائل بودند.»

شاکر به توطئه علیه صدام متهم شد و در یک دادگاه انقلابی به ریاست نعیم حداد حاضر گشت. محاکمه به قدری کوتاه مدت بود که شاکر حتی اجازه نیافت تا اعتراف‌نامه خود را ببیند که البته یادش نمی‌آمد اصلاً چنین چیزی را نوشته باشد!

شاکر گفت: «به من هیچ فرصتی داده نشد تا از خودم دفاع کنم. محکمه از قبل تصمیم گرفته بود که دربارهٔ من باید چه حکمی صادر کند. من به عنوان یک خائن محکوم شدم و از دیدگاه آنها همین مسأله کافی بود.»

او به هفت سال زندان با اعمال شاقه محکوم شد. شاکر هیچ گاه از جزئیات کارهای خلافی که انجام داده بود، آگاهی نیافت و هنوز هم نمی‌داند که چه کاری انجام داده بود که صدام را ناراحت کرده بود. شاکر به یاد می‌آورد که صدام همیشه به او می‌گفت که چقدر به خدمات نظامی و نقش او در جنگ ۱۹۷۳ افتخار می‌کند.

«شاید به من حسودی می‌کرد. او برای اینکه هیچ گاه در ارتش خدمت نکرده بسیار حساس بود و شاید به همین خاطر ممکن است سوابق من موجب رنجش خاطر او شده باشد.»

توجیه دیگری که شاکر برای این رفتار آزاردهنده داشت، به ملاقات او با صدام در سال ۱۹۶۹ بازمی‌گردد که طی آن، صدام از او خواست فهرست افسران شایسته ارتقاء درجه را تهیه کند. صدام تمامی اسامی ارائه شده از سوی شاکر را به جز یک نفر پذیرفت و ادعا کرد که افسر مذکور از تمایلات طرفدار سوریه‌ای برخوردار است. شاکر تلاش کرد تا از آبروی این افسر دفاع کند ولی صدام صحبت‌های او را قطع کرد که: «مشکل میان سوریه و ما سیاسی، اقتصادی یا فلسفی نیست. موضوع مرگ و زندگی است.»

شاکر نتیجه گرفت که ممکن است صدام از آن زمان کینه او را به دل گرفته باشد و تصمیم گرفته تا پس از کسب قدرت، عکس‌العمل نشان دهد. به خاطر داشته باشید که صدام هیچ دوست واقعی نداشت و تمامی اطرافیانش از او می‌ترسیدند؛ و از هر کسی که به صدام نزدیک بود، خواسته می‌شد تا وفاداری خود را نسبت به او در همه حال ثابت کند.

براساس گفته‌های شاکر، یکی از ادعاهایی که صدام می‌کرد، آن بود که می‌گفت من فقط با نگاه کردن به چشمان هر کسی می‌توانم بگویم که او یک خائن است و یا یک وفادار! صدام خیلی زود ابراز احساسات می‌کرد مثلاً اگر هر یک از فرزندانشان به شکلی آسیب می‌دیدند، گریه می‌کرد. او در واقع دارای چند

شخصیت بود و می‌توانست در حالی که برای فرزندانش گریه می‌کند، در همان حال فرمان اعدام پنجاه نفر را امضاء کند. یکبار شاکر از صدام می‌پرسد که اگر فردی را به اشتباه اعدام کند، چه حسی به او دست خواهد داد؟ صدام در یک پاسخ صریح می‌گوید: خیلی بهتر است که یک بی‌گناه را بکشیم تا اینکه بگذارید یک گناهکار زنده بماند.

پاکسازی‌ها به اتمام رسید و مخالفت‌ها با حکمرانی صدام از میان رفت. صدام به سرعت شروع به سازماندهی مجدد حکومت را در جهت تقویت هرچه بیشتر پایگاه قدرتی خود آغاز کرد. اولین حرکت او، افزایش قدرت کابینه (کابینه‌ای متشکل از وزیران وفادار) و کاهش تعداد اعضای آن به تعداد انگشتان یک دست بود. بسیاری از وزارتخانه‌ها در هم ادغام شدند و روزی که صدام قدرت را در دست گرفت، پست معاون اول نخست‌وزیر و ۵ پست دیگر معاونت نخست‌وزیر را ایجاد کرد.

طه یاسین رمضان اولین پست را در اختیار گرفت، عدنان خیرالله به پست وزارت دفاع رسید و طارق عزیز پست وزارت امورخارجه را به عهده گرفت و پست‌های بعدی را به ترتیب نعیم حداد، سعدون غیدان و حمدانی نگون‌بخت به دست گرفتند. ترمیم کابینه (با ریاست صدام به طور منظم) با هدف کاهش قدرت RCC صورت گرفت اما صدام علی‌رغم پاکسازی دشمنانش، هنوز به این کابینه شک داشت.

در مارس ۱۹۸۰ صدام با احیای مجلس ملی، مجلس قانونگذاری دولتی عراق که پس از سرنگونی حکومت پادشاهی در سال ۱۹۷۸ تاکنون بلاتکلیف مانده بود، یک تغییر اساسی دیگر را ایجاد کرد. مجلس جدید از ۲۵ عضو تشکیل شده بود که به شیوه رای‌گیری مخفی برای مدت ۴ سال انتخاب می‌شدند. اگرچه احیاء مجلس، این پیام را فقط و فقط به خارج از کشور منتقل می‌کرد که: رژیم جدید عراق هدف‌های دمکراتیک را دنبال می‌کند. ولی واقعیت بسیار متفاوت بود، زیرا روند انتخاب کاندیداهای احتمالی در شرایط سختی قرار داشت. هر منطقه فقط مجاز به ارائه یک فهرست انتخاباتی بود. بنابراین در عمل، رقابت میان گروه‌ها و احزاب از میان می‌رفت. تمامی کاندیداهایی که از قبل پذیرفته می‌شدند، بایستی معیارها و شرایط مختلفی را دارا می‌بودند و ملزم به رعایت

دقیق اصول انقلاب جولای ۱۹۶۸ بودند. آنها موظف بودند که درخواست خود را جهت بررسی به کمیسیون انتخاب، ارائه کنند تا مجوز شرکت در انتخابات را دریافت کنند.

برای اینکه کوچک‌ترین تردیدی در ذهن رأی‌دهندگان درخصوص رأی‌گیری باقی نماند، صدام اعلام کرد که: «ما بایستی اطمینان حاصل کنیم که ۱۳/۵ میلیون نفر (واجد شرایط رأی دادن در عراق) همگی در یک راه قدم برمی‌دارند.»

به عبارت دیگر او اظهار داشت که شمشیر راست، خط کج را اصلاح خواهد کرد. انتخابات در ۲۰ ژوئن ۱۹۸۰ برگزار شد. تعداد اندکی از رأی‌دهندگان به راه کج رأی دادند و مجلس جایگاه طرفداران حزب بعث شد. گفته طعنه‌آمیز صدام در خصوص روند انتخابات مؤثر افتاد، به نحوی که پیروزی حزب او در انتخابات نشانه‌ای از تأیید مصرانه مردم عراق بر کاندیداهای حزب بعث و اصول بعث‌گرایی بود.

دستیابی صدام به قدرت با افزایش قابل توجه در فعالیت‌های دستگاه‌های اطلاعاتی عراق همراه بود. نوسازی بدنه امنیتی صدام با تشکیل امن الخاص (یا دستگاه امنیتی خاص) به نیروی امنیتی دولتی با قدرت مطلق تبدیل شد. امن الخاص جایگزین مخابرات، شد که ابعاد و قدرت آن به میزان قابل توجهی کاهش یافت.

امن الخاص در عمل نیروی امنیتی اختصاصی و شخصی صدام بود که، مستقیماً به دفتر ریاست‌جمهوری گزارش می‌داد و آنقدر گسترش یافت تا بتواند تمام مسئولیت‌های محوله از جانب رئیس‌جمهور جدید را به انجام برساند.

در پایان دهه ۱۹۷۰، تخمین زدند که وزارت امور ریاست‌جمهوری که امن الخاص را نیز شامل می‌شد، حدود پنجاه‌وهشت هزار کارمند را در فهرست دریافت‌کنندگان حقوق خود داشته باشد.

برای اطمینان از کارکرد مناسب رژیم وحشت، زندان‌های جدید ساخته شد و روش‌های شکنجه نیز مورد بازنگری قرار گرفت. شکنجه از لحاظ فنی، مطابق بند ۲۲ (الف) قانون اساسی عراق و بند ۱۲۷ قانون، مسائل و موارد جنایی ممنوع بود؛

ازجمله شکنجه‌هایی دستی به شکل ضرب‌وشتم، کشیدن مو، وارد آوردن ضربه به کف پا به وسیله میله و پیچاندن اعضا که منجر به شکستن اعضاء بدن می‌شد و... ولی براساس آمار در زمان به حکومت رسیدن صدام، رژیم بعث ۱۰۷ نوع روش شکنجه را دربارهٔ دشمنانش اعمال می‌کرد. به طور معمول شوک الکتریکی، برای اعتراف‌گیری و طیف وسیعی از شکنجه‌های روانی نیز اجرا می‌شد.

شکنجه استاندارد، قرار دادن قربانیان در سلول‌های انفرادی برای مدت‌های طولانی بود. برخی از زندانیان در سلول‌های سرد نگهداری می‌شدند تا اینکه دست و پایشان یخ بزند و یا بعضی از قسمت‌های بدن زندانیان را می‌سوزانیدند. یکی دیگر از تخصص‌های عراقی‌ها، تجاوز به خویشاوندان افراد بازداشتی، مرد یا زن بود در حالی که متهم را مجبور به تماشای این صحنه می‌کردند. شکنجه‌گران صدام می‌توانستند با انواع وسایل موجود اندام‌های مختلف از انگشت گرفته تا پا را جدا کنند.

در سال ۱۹۸۱ سازمان عفو بین‌الملل شهادت ۱۵ عراقی تبعیدی را که ۱۲ مرد و ۳ زن بودند، گزارش داد. آنها توسط مقامات امنیتی صدام شکنجه شده بودند. بعداً تمامی آنها از سوی پزشکان در لندن معاینه شدند. در طول معاینهٔ بدنی، نشانه‌های شکنجه دیده می‌شد، به طوری که با عوارض بعدی همراه بود.

گزارش عفو بین‌الملل تصویر دهشتناکی از رنج یکی از قربانیان عراقی را ترسیم می‌کند. او را در دو روز اول به اتاق‌های مختلف بردند و با مشت، میله، شلاق و... کتکش زدند. قبل از آنکه او را برای ضرب‌وشتم و مشت‌ولگد خارج کنند، در یک اتاق دیگر با قصد بهره‌برداری جنسی نوازشش کردند. سپس شکنجه‌ها منظم‌تر می‌گردید و هر یک یا دو ساعت تکرار می‌شد. با شلاق یا سایر وسایل آنقدر به سر او ضربه می‌زدند تا بیهوش شود. در یک مورد پس از به هوش آمدن، متوجه شد که شلوارش را درآورده‌اند و به او تجاوز کرده‌اند. سپس او را مجبور کردند تا روی یک شیء سرد و بطری مانند بنشیند، به طوری که داخل مقعدش فرو برود. همچنین بدنش را به وسیله یک وسیله به اندازه یک مداد می‌سوزاندند.

هر چقدر دستگاه رسمی شکنجه کشور گسترش می‌یافت، مقامات امنیتی صدام نیز درخصوص نوع قربانیانشان کمتر تمایز قائل می‌شد.

یکی دیگر از گزارش‌های عفو بین‌الملل مربوط به بررسی جزئیات یک مادر عراقی است که در سپتامبر ۱۹۸۲ برای تحویل گرفتن جنازه پسرش به مرده‌شورخانه بغداد رفته بود. این پسر در دسامبر ۱۹۸۱ بازداشت و بدون فهمیدن اتهام یا محاکمه‌اش در زندان به سر می‌برد، بی‌آنکه خانواده‌اش از محل او اطلاع داشته باشند. وقتی زن وارد مرده‌شورخانه شد، نمی‌توانست آنچه را که می‌بیند، باور کند.

«من دورم را نگاه کردم، دیدم که ۹ جسد روی زمین قرار گرفته است، ولی پسر من به حالت نشسته روی زمین قرار داشت؛ یعنی نه دراز کشیده بود و نه خم شده بود. تمام بدنش خونی و قسمت‌هایی از آن کنده شده و خون از آنها بیرون زده بود. من به سایر جسدهای روی زمین در کنار جسد پسرم نگاه کردم. بدنشان پر از علائم سوختگی بود ولی نمی‌دانم با چی. در روی جسد دیگری علائم اطوی معمولی روی تمام ناحیه سر و پاها دیده می‌شد.»

بازداشت زنان و کودکان یک شیوه معمول توسط نیروهای امنیتی صدام بود بخصوص در مورد افرادی که قادر به دستگیری خود آنها نبودند. موارد مستندی از شکنجه زنان در حضور خانواده‌هایشان یا شکنجه مردان یا کودکان در حضور همسران یا مادران وجود دارد. زمانی که یک خبرنگار زن عراقی بازداشت شد، بازجویان او برای فشار روانی، از دادن غذا به نوزادش خودداری می‌کردند. یکی دیگر از نجات‌یافتگان زن از اتاق‌های شکنجه صدام بیان می‌کند که چگونه علیه زنان و کودکان شکنجه جنسی اعمال می‌شد. حتی کودکان را به همراه گربه‌های بسیار گرسنه در داخل یک کیسه قرار می‌دادند.

در اواسط دهه ۱۹۸۰ مقامات عراقی به طور رسمی اقرار کردند که مجموعاً برای ۲۴ جرم مجازات مرگ در نظر گرفته شده است. ده جرم با عنوان جرایمی که به امنیت خارجی حکومت لطمه می‌زند و ده جرم با عنوان جرایم مرتبط با امنیت داخلی و بقیه نیز تهدید علیه ملت بود. تعریف این جرایم سنگین گنگ و نامفهوم بود تا هرگونه افشای بدون مجوز از سازمان اطلاعات، به عنوان خیانت تلقی شود. برای نمونه، براساس بند ۱۷۷ قانون مجازات عراق، اگر زمان جنگ از سوی کارمندان برای

منافع یک دولت خارجی اطلاعات سری فاش می‌شد، مرگ آن کارمند مجاز بود. تقریباً تمامی اطلاعات مربوط به حکومت، اقتصاد و اجتماع در عراق به عنوان اطلاعات سری محسوب می‌شد و در حقیقت افشای هرگونه اطلاعاتی به یک دیپلمات یا خبرنگار خارجی می‌توانست خیانت محسوب گردد.

رژیم نظامی و ضدصهیونیستی صدام در بند ۲۰۱ قانون مجازات عمومی را پیش‌بینی کرده بود. یعنی اجرای مجازات مرگ برای هر فردی که اصول صهیونیستی یا فراماسونری را ترویج می‌کرد یا عضو یا هوادار عضویت در سازمان‌های صهیونیستی و فراماسونری بود. علاوه بر این، مجازات مرگ برای تعدادی از جرم‌های مدنی مانند قتل عمد، تجاوز، خرابکاری، سرقت مسلحانه و لواط نیز در نظر گرفته شده بود.

در دهه ۱۹۹۰ هر عراقی که ابتلایش به ویروس ایدز مشخص می‌گردید، مشمول اجرای سریع مجازات اعدام می‌شد.

احتمال محاکمه عادلانه برای متهمین که جرایم سنگین انجام داده بودند، بسیار اندک بود. اگرچه ساختار دادگاه‌های مذهبی، مدنی، جنایی و نظامی دست‌نخورده باقی مانده بود ولی آنها فقط حق برخورد با موارد معمولی را داشتند.

هر موردی که ابعاد سیاسی داشت احتمالاً به دادگاه انقلاب در بغداد ارجاع داده می‌شد که از سال ۱۹۶۹ تشکیل شده بود و از سه قاضی نظامی یا سه قاضی غیرنظامی تشکیل شده بود. احکام صادره از این دادگاه‌ها قطعی بوده و غیرقابل استیناف بود. همچنین دادگاه‌های خاص و موقتی نیز تشکیل شده بود که به طور مستقیم توسط دفتر ریاست‌جمهوری اداره می‌شد. در این دادگاه‌ها نیازی به حضور وکلای حرفه‌ای نبود، بلکه وکلا از میان اعضای هیأت رهبری انقلاب انتخاب می‌شدند. همچنین صدام در گرفتن حکم دلخواهش از دادگاه‌هایی که برای محاکمه افراد درگیر در کودتاها برپا می‌شد، هیچ مشکلی نداشت.

سازمان عفو بین‌الملل اسامی ۵۲۰ تن از اعدام‌شدگان جرایم سیاسی، بین سال‌های ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۱ را منتشر کرد که بعداً اسامی ۳۰۰ نفر دیگر نیز در سال ۱۹۸۲ به آن افزوده شد.

وقتی که به هر دلیلی نیروهای امنیتی قادر به محاکمه مخالفان سیاسی نبودند، از سم استفاده می‌شد. تالیوم که فاقد بو، رنگ و مزه بود، متداول‌ترین سم‌ها بود. از سال ۱۹۸۰ به بعد گزارش‌هایی در ارتباط با مسمومیت افراد فعال عراقی با تالیوم شنیده می‌شد. در می ۱۹۸۰ دو ناراضی بازداشتی در عراق راهی لندن شدند. پزشکان پس از معاینه آنها دریافتند که به وسیله تالیوم مسموم شده‌اند. یکی از آنها مجید جهاد مدت کوتاهی قبل از مرگ بر اثر سم شهادت داد که در پاسگاه پلیس بغداد زمانی که می‌خواست پاسپورت خود را تحویل بگیرد، به او یک آب پرتقال تعارف کرده بودند.

با توجه به کنترل شدید حکومت بر مطبوعات، آزادی بیان در عراق غیرقابل تحمل بود. هدف مطبوعاتی حزب بعث از سال ۱۹۶۸ به بعد این بود که مطبوعات را برای تحریف مطالب آن کنترل کند؛ زیرا این کار، وسیله‌ای برای تبلیغات ایدئولوژی حزب بعث به شمار می‌آمد. اما در گزارش منتشره در سال ۱۹۷۴ حزب پذیرفت که هنوز نتوانسته است به این اهداف دست یابد. با تأسف بیان کرد که هنوز هم بسیاری از عناصر منفعل در رسانه‌ها در تکاپو هستند و تعداد عناصر با صلاحیت و انقلابی بسیار کم است. با مشروط کردن عضویت در سازمان جوانان حزب بعث بغداد برای ورود به مدرسه روزنامه‌نگاری، سرانجام در اواخر دهه ۱۹۷۰ این کمبودها رفع شد. صدام در سال ۱۹۸۰ فرهنگستان عمومی نویسندگان و برگزیدگان را تأسیس کرد که تمام روزنامه‌نگاران، نویسندگان و هنرمندان بایستی عضو آن می‌شدند و سایر سازمان‌های ادبی و فرهنگی مستقل موجود منحل اعلام شدند. صدام تمام تولیدهای هنری ازجمله موسیقی را در کنترل شدید و مشمول سانسور دولتی قرار داد.

در سال ۱۹۸۱ یکی از طرفداران حقوق بشر دربارهٔ عراق نوشت: «برای کسانی که سر خم می‌کردند، پاداش‌های قابل توجهی در نظر گرفته می‌شد.»

برای اولین بار در تاریخ این کشور، شاعران جزو معدود افراد طبقه ثروتمند قرار گرفتند. ولی قیمت این سر خم کردن، نگارش ابیاتی برای فستیوال‌ها و مراسم ستایش از حزب حاکم بعث و رهبرانش، تا سرودن اشعاری در مدح صدام بود.

برای صدها نویسنده و متفکر عراقی عدم معامله با صدام اغلب به زندان یا شکنجه منجر و یا به مرگ ختم می‌شد.

طومار امضاء شده توسط متفکران عرب در روزنامه لبنانی *السفیر*[1] در دسامبر ۱۹۸۶ بیان می‌داشت که در عراق بیش از ۵۰۰ نویسنده و متفکر خلاق مورد بازجویی و شکنجه قرار گرفتند تا از آنها به زور اعتراف گرفته شود یا مجبور به تغییر عقاید خود شوند.

با توجه به کنترل سیستم دولت بر مطبوعات و قوه قضاییه، تنها چاره‌ای که برای افراد عادی عراقی باقی مانده بود، پیوستن به حزب بعث بود. از آنجا که نیروهای امنیتی صدام بر تمام فعالیت‌ها نظارت می‌کردند، تنها انتقادهای قابل تحمل آنها بر مواردی بود که دستاوردهای رهبری عراق را ستایش و مدح می‌کرد. مباحث بر اساس اصول کلاسیک، نظم و سلسله مراتب مارکسیسم و لنینیسم بنا شده بود و زمانی که صدام قدرت را به دست گرفت، حزب بعث به دولت درون دولت تبدیل گردید. این حزب تأسیسات و امکانات آموزشی یا مدارس کسب آمادگی خاص خود را داشت که جوانان برای فراگیری ایدئولوژی، اقتصاد و سیاست وارد آن می‌شدند. همچنین حزب دفاتری داشت که در راستای اداره‌های دولتی، برای اطمینان از همخوانی و وفاداری به اصول بعث، مشغول به کار بودند. دفاتر دیگر نیز مسئولیت سازمان‌دهی و تعلیم گروه‌های کلیدی مردم مانند نظامیان، کارگران، کشاورزان و پیشه‌وران را به عهده داشتند.

به همراه نظامیان، حرفه آموزگاری نیز یک هدف اصلی برای عضوگیری در حزب بعث تبدیل می‌شد. زیرا بعثی‌ها مصمم بودند تا از تداوم آموزش و تعلیم جوانان عراقی اطمینان کسب کنند.

در سال ۱۹۷۹ از تمامی آموزگاران خواسته شد تا به حزب بپیوندند و کسانی که امتناع کردند، برای حرفه آموزگاری نامناسب تشخیص داده شده و اخراج شدند.

گروه شبه‌نظامی حزب یعنی ارتش مردمی به عنوان یک وزنه متعادل‌کننده تشکیلات ارتش به شمار می‌رفت که در طول سال‌ها علی‌رغم تمامی پاکسازی‌های

---

1. Al-Safir.

به عمل آمده باز هم از جانب بعثی‌ها به دیده شک و تردید به آن نگریسته می‌شد. صدام بخصوص مفتون پدیده ارتش مردمی بود و در اولین دوره ریاست‌جمهوری‌اش تعداد نفرات این ارتش را از یکصد هزار نفر به دویست‌وپنجاه هزار نفر، یعنی به بیش از دو برابر افزایش داد.

وضعیت عراق با ریاست صدام، توسط گروهی از نویسندگان میانه‌رو و مخالف در تبعید، طی یادداشتی ارسالی به سازمان ملل چنین بیان شد:

«دیکتاتوری صدام حسین فاقد اصول و مرام اخلاقی و یکی از سختگیرترین و بی‌رحمانه‌ترین رژیم‌های حاکم در جهان است. این حکومت یک مجموعهٔ تک‌حزبی استبدادی بر پایه ستایش و مدح شخصیت صدام حسین است. این مرد، خانواده و خویشاوندانش بر ارتش، ارتش مردمی، نیروهای امنیتی و پلیس مسلط هستند. تمامی رسانه‌های خبری در کنترل شدید رژیم است و فرصتی برای آزادی بیان وجود ندارد. سازمان‌های سیاسی، محدود به حزب بعث است که تعدادی سازمان پیش‌پا افتاده و مطیع می‌باشند. اتحادیه‌های تجاری وجود ندارد. عضویت در هر نوع حزب مخالف، مجازات مرگ به همراه دارد. هرگونه انتقاد از ریاست‌جمهور نیز مستحق مجازات مرگ است. شکنجه امری طبیعی محسوب می‌شود. سیستم امنیتی بسیار قدرتمند و در همه جا حاضر و از قدرت نامحدودی برخوردار است.»

تا سال ۱۹۸۰ تلاش همه ستادها، سازمان‌های دولتی و تمامی جنبه‌های عمومی، خصوصی و فردی، صرفاً به منظور تجلیل از دستاوردهای صدام بود. اگرچه تلاش عمومی صدام از اواسط دهه ۱۹۷۰ به ایجاد یک حالت مدح و ستایش عمومی در عراق منجر گردید، اما پس از آنکه وی در کاخ ریاست‌جمهوری مستقر شد، جریان ستایش از صدام، حیات تازه‌ای به خود گرفت. ستایش و تمجید از رهبری صدام، از تمامی موارد مشابه در دنیای عرب پیشی گرفت و فقط کره شمالی از این لحاظ فراتر از عراق بود. تجلیل از رئیس‌جمهور عراق به صورت کار اصلی روزنامه‌ها، رادیو و تلویزیون درآمده بود و برای تولید پوسترها، تصاویر و سایر نشانه‌های پدر انقلاب، یک صنعت فعال راه‌اندازی شده بود.

روزنامه‌نگاران خارجی که برای پوشش انتخابات مجلس ملی سال ۱۹۸۰ دعوت شده بودند، از تعداد پوسترهای صدام که در دفاتر پایین‌ترین مقامات عراقی نصب شده بود، شگفت‌زده شده بودند. روزانه تمامی روزنامه‌ها در صفحه اول خود تصویر صدام حسین را چاپ می‌کردند، بدون توجه به اینکه آیا مطلبی برای همراهی آن دارند یا خیر؟ تا اوایل دهه ۱۹۸۰ حدود ۲۰۰ ترانه در ستایش صدام نوشته شده بود. اخبار شبانگاهی تلویزیون، هر شب برنامه‌هایش را با آنچه که آهنگ صدام می‌خواندند، شروع می‌کرد، که به همراه تصاویر زمینه سربازان پیروز و آتش‌بازی بود. یک چهره خندان ترانه ذیل را زمزمه می‌کرد:

ای صدام، ای پیروزمند
ای صدام، ای دوست‌داشتنی
میان دو چشم تو فجر ملت جای گرفته است
ای صدام، همه چیز خوب است وقتی با تو باشیم
خدایا، خدایا، ما خوشحالیم
صدام به زندگی ما نور سعادت بخشید

برای کسانی که جرأت مخالفت با صدام را به خود می‌دادند، جزای ترس همیشگی از اتاق‌های شکنجه و برای افرادی که با او بودند نوید مشارکت در افتخار و پیروزی در عراق صدام حسین وجود داشت. هر عملی که از جانب حکومت انجام می‌شد، به عنوان یکی از ابتکارهای شخصی صدام برای مردم انعکاس می‌یافت. صدام با هوشیاری انگیزه‌های مادی مختلفی را برای افزایش محبوبیت خویش بخصوص در نیروهای مسلح به کار می‌گرفت. صدام اغلب بی‌خبر از کارخانه‌ها، مدارس، بیمارستان‌ها و مزارع بازدید می‌کرد. از دیدارهای او به منظور پخش در تلویزیون عراق به طور کامل فیلمبرداری می‌شد.

بسیاری از مکان‌های عمومی به یاد او نامگذاری شد؛ و در همین زمان زندگی‌نامه او منتشر گردید که در آن توجه خاصی به تجلیل از اعمال دوره جوانی‌اش شد. (مثل دخالت در ترور ناکام ژنرال قاسم در ۱۹۵۹ و...) صدام حتی در آن دوران

اولیه ریاست‌جمهوری نیز تصویر و حس بسیار دقیقی از مقصد و هدف نهایی خود داشت. او به یکی از نویسندگان زندگی‌نامه‌اش گفته بود که به آنچه مردم در زمان حال دربارهٔ او فکر می‌کنند، چندان اهمیت نمی‌دهد، بلکه آنچه مردم در پانصد سال بعد راجع به او خواهند گفت، دارای اهمیت است. یک شماره اختصاصی از روزنامه الجمهوریه بغداد به زندگی او اختصاص یافت و نمایش دایمی زندگی او در بغداد برپا بود.

درخصوص عشق و فداکاری صدام به خانواده و رفتارهای او با فرزندانش مطالب زیادی در رسانه‌های عراق به چاپ می‌رسید. عراقی‌ها دربارهٔ سرگرمی‌های او مانند ماهیگیری و باغبانی چیزهای زیادی می‌دانستند. صدام هر چه می‌گفت یا هر کاری که می‌کرد خود را الگویی برای تمامی خانواده‌های عراقی قرار می‌داد. زمانی که گروه تبلیغاتی صدام در بزرگداشت اولین سالگرد ریاست‌جمهوریش آگهی را در ۱۷ جولای ۱۹۸۰ در روزنامه نیویورک تایمز به چاپ رسانید، هیجان و همهمه پیرامون صدام حتی راه خود را به ایالات متحده نیز گشود.

در این آگهی ادعا می‌شد که عراق با رهبری صدام در آستانه تکرار افتخارهای گذشته کشور است و صدام را با خلفای اوایل دوران اسلامی همچون ابوسعید، خلیفه آل‌منصور و هارون‌الرشید مقایسه کرده بود.

تعلیم و آموزش کار خود را کرده بود. دیپلمات‌های غربی که دوران مأموریت خود را در عراق می‌گذرانیدند، گزارش می‌دادند که با وجود آگاهی اغلب عراقی‌ها از روش‌های غیرمصالحه‌جویانه نیروهای امنیتی، صدام یک رهبر کاملاً مردمی به شمار می‌رفت. «او در سطح مردم عادی از حمایت و محبوبیت خوبی برخوردار است.» این جمله توسط یکی از سفرای سابق در بغداد بیان شده بود. این سفیر در ادامه گفته بود که: «او از شهرهای جدید در حال ساخت در سراسر عراق دیدارهای غیرمنتظره‌ای به عمل می‌آورد. کیفیت و سطح زندگی برای بسیاری از مردم به صورت غیرقابل وصفی بهبود یافته بود. در آنجا مدرسه، درمانگاه، جاده، آب و برق وجود دارد. صدام در میان عراقی‌های معمولی از محبوبیت زیادی

برخوردار است. از لحاظ ظاهری همه چیز خوب است و آنها از کاری که صدام برای آنها انجام داده است، متشکرند. عراقی‌هایی که در طول بازدیدهای غیرمنتظره او قصد اظهار تشکر از رهبرشان را داشتند، بایستی مواظب خود می‌بودند. زیرا مدت کوتاهی پس از آنکه وی رئیس‌جمهور شد، نیروهای امنیتی استفاده از باتوم و میله‌های الکتریکی را برای مردمی شروع کردند که بیش از حد به این مرد ــ که رسانه‌های عراقی او را شوالیه، رهبر، جنگجو و پسر مردم می‌نامیدند ــ نزدیک می‌شدند.

توسعه مداوم مکتب ستایش شخصیت صدام و محدودیت زمانی مردی که مسئولیت‌های بی‌شماری داشت و بایستی معقولانه بخشی از وقت خود را برای دیدار مردمش صرف می‌کرد، موجب پدید آمدن یکی از ویژگی‌های عجیب و غریب ریاست‌جمهوری صدام یعنی به کارگیری افراد بدل گردید.

یک عراقی تبعیدی که خود را میخائیل رمضان می‌نامید، ادعا کرد که قبل از پناهندگی به غرب مدت ده سال به عنوان بدل صدام عمل کرده است. او داستان عجیبی را بیان می‌کرد، که چگونه مدت کوتاهی پس از رئیس‌جمهور شدن صدام و توجه مقامات امنیتی به شباهت‌های چهره‌ای فراوان او با رهبر عراق، از روستایش در جنوب عراق به بغداد انتقال پیدا کرد. رمضان می‌گوید که برای ملاقات با صدام به منزل او در بغداد برده شد و وقتی صدام او را برای اولین بار دید، به شدت از شباهت‌های موجود با چهره خود جا خورد و به شوخی پرسید: «آیا پدرش رابطه نامشروعی با مادر رمضان داشته است؟» سپس صدام از رمضان خواسته بود که آیا تمایلی برای شرکت به جای او در برخی از مشغولیت‌های رسمی و معمولی ریاست‌جمهوری دارد یا خیر؟

«من می‌دانم که مردم عراق رئیس‌جمهور خود را می‌پرستند، اما مسئولیت‌های من به قدری زیاد است که نمی‌توانم مدت زمانی را که می‌خواهم با مردم بگذرانم. آیا تو در حق من و مسلماً مردم عراق یک خدمت شایسته را انجام می‌دهی تا به جای من در برخی از این بازدیدها شرکت کنی؟»

رمضان موافقت کرد و سپس او را ماه‌ها تحت آموزش قرار دادند. به طوری که قبل از به عهده گرفتن مسئولیت‌های کم‌اهمیت از طرف رهبر خویش، نوارهای ویدئویی حضور صدام در جمع مردم را می‌دید و بررسی می‌کرد.

کیفیت زندگی صدام و خانواده‌اش نیز به طور غیرقابل وصفی بهبود یافته بود. حسین در کاخ ریاست‌جمهوری اقامت داشت و در آنجا معمولاً وقت خود را در داخل دفتر خود می‌گذرانید. صدام ۱۶ تا ۱۷ ساعت در روز در دفتر کوچکش کار می‌کرد که در طبقه همکف قصر قرار داشت. صدام لباس‌های دست‌دوزی را می‌پوشید که از خیاطان مورد علاقه‌اش در بغداد یا ژنو خریداری می‌شد. او همواره شیک‌پوش و خوش‌لباس بود.

یکی از همقطاران بعثی سابق او ادعا می‌کند که صدام بیش از ۴۰۰ نوع کمربند داشت. صدام علی‌رغم تمایلش به برخورداری از یک زندگی سطح بالا، در مورد روش‌های کاری خود کاملاً ساده عمل می‌کرد.

محمود عثمان[1]، یک سیاستمدار کرد که سال‌ها با صدام مراوده داشت، به یاد دارد که چگونه با رهبر جدید عراق مدت کوتاهی پس از استقرارش در کاخ ریاست‌جمهوری ملاقات کرده بود. وقت ملاقات برای ساعت ۷ صبح تنظیم شده بود و وقتی او به آنجا رسید، صدام هنوز لباس خواب به تن داشت. صدام شب را در حال کار در اتاقش گذرانیده بود و عثمان زمانی که یک تخت سربازی کوچک را در گوشه اتاقی دید که رئیس‌جمهور در آن می‌خوابید، تعجب کرد. در کنار تخت دوازده جفت کفش گرانقیمت قرار گرفته بود و در فضای باقیمانده این دفتر کوچک یک کتابخانه کوچک حاوی کتاب‌هایی دربارهٔ استالین قرار داشت.

با مشاهده کتاب‌ها عثمان گفته بود: «به نظر می‌رسد شما به استالین علاقه‌مند هستید؟» صدام دوستانه پاسخ داده بود که: «من به شیوهٔ حکومتی او علاقه‌مندم.» عثمان بی‌پروا پرسیده بود که آیا صدام یک کمونیست است؟ و صدام با لحنی پرسشگر پاسخ داده بود که: «استالین، یک کمونیست؟» برداشت

---

1. Mahmoud Othman.

عثمان از این پاسخ صدام آن بود که او استالین را بیشتر یک ملی‌گرا می‌داند تا یک کمونیست.

در سال ۱۹۸۰، دو پسر صدام، عدی و قصی به ترتیب ۱۶ و ۱۴ ساله بودند و در دبیرستان **خرخ**[1]، مشغول تحصیل بودند که قبل از رسیدن صدام به مقام ریاست‌جمهوری توسط همسرش ساجده اداره می‌شد. همکلاسی‌های قبلی عدی به یاد می‌آورند که او شخصی پرسروصدا و مبتذل بود. در حالی که قصی آرام و حسابگر بود. با هر دو پسر در مدرسه به شیوه خاصی رفتار می‌شد. آنها مانند سایر دانش‌آموزان مجبور نبودند از قوانین موجود اطاعت کنند. به نظر می‌رسید که عدی کاملاً خارج از کنترل است. هر دو پسر همیشه توسط گاردهای حفاظتی همراهی می‌شدند و عدی اغلب از حضور آنها بر انجام رفتارهای ناپسند بهره می‌برد.

دانش‌آموزان سابق ادعا می‌کردند که گاهی اوقات عدی قطار و حمایل فشنگی به تن می‌کرد که مهمات واقعی به آن متصل شده بود. او علاقه دیوانه‌واری به اتومبیل داشت. وقتی اتومبیل همکلاسی‌ها یا خانواده‌شان، چشم او را می‌گرفت، به محافظانش دستور می‌داد اتومبیل را از آنها بگیرند. در یک مورد که پای او دچار شکستگی شد، از مدرسه خواستند تا کلاس در طبقه پایین ساختمان تشکیل شود. او به تقلید از پدر، سیگار کشیدن را شروع کرده بود. علاقه افسانه‌ای او به جنس مخالف نیز از دوران دبیرستان آغاز شده بود. گفته می‌شد از میان دخترانی که با او قرار ملاقات می‌گذاشتند، کمتر کسی سالم باقی می‌ماند.

ساجده حسین که در طول ده سال تلاش صدام برای کسب منصب ریاست‌جمهوری، کمتر خود را نمایان می‌ساخت، مزه زندگی مرفه را می‌چشید. این آموزگار سابق خجالتی در ۱۹۸۱، برای انجام خریدهای خارجی خود از هواپیمای جت ریاست‌جمهوری استفاده می‌کرد. او یک بار به همراه بیست تن از دوستانش مخفیانه به لندن پرواز کرد و بیشتر وقت خود را در هتل **هرمس**[2] در خیابان **باند**[3]

---

1. Kharkh.
2. Hermes.
3. Bond.

گذرانید. (عراقی‌های در تبعید ادعا می‌کردند که صورت حساب‌های مربوط به او سر به میلیون‌ها پوند می‌زد.)

چند ماه بعد ساجده در یک بوئینگ ۷۴۷ اختصاصی متعلق به دولت عراق به همراه پسرعموی خود (کامل المجید که بعدها دامادش نیز شد) و ۳۰ نفر دیگر به نیویورک عزیمت کرد. در این سفر او عاشق فروشگاه ***بلومینگ دیل***[1] شد و مبلغ فوق‌العاده‌ای را صرف خرید لباس کرد. در زمان اقامت او در نیویورک، شوهر عاشق‌پیشه‌اش صدام، مرتب به او تلفن می‌کرد تا از آسایش خیال و کارهایی که انجام داده بود، اطلاع کسب کند.

1. Blomingdale.

هشت

جنگ سالار

همزمان با آغاز تابش خورشید در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰، چندین اسکادران از جنگنده‌های عراقی به ده پایگاه هوایی ایران از جمله بخش نظامی فرودگاه بین‌المللی تهران حمله‌ور شدند. هدف، نابودی نیروی هوایی ایران و هموار کردن راه برای حمله زمینی توسط قوای عراقی بود. این تاکتیک با زیرکی توسط اسرائیلی‌ها در جریان جنگ شش روزه ۱۹۶۷ به کار گرفته شده بود و صدام حسین که به تازگی توسط خودش به مقام سپهبدی ارتقاء یافته بود، اطمینان داشت که این تاکتیک پیروزی باشکوهی را برای نیروهای مسلح عراق به ارمغان خواهد آورد.

در طول روز، خلبان‌های عراقی با استفاده از جت‌های میراژ فرانسوی که به تازگی تحویل گرفته بودند، پروازهای متعددی انجام دادند تا پایگاه‌های هوایی و ایستگاه‌های رادار هشداردهنده اولیه ایران را نابود کنند.

ایرانی‌ها که در ابتدا از این حمله‌ها غافلگیر شده بودند، سریعاً در تدارک حمله متقابلی برآمدند و به خلبانان جنگنده‌های اف ـ ۴ ساخت آمریکا خود دستور دادند تا دست به حمله‌های تلافی‌جویانه علیه عراق بزنند و آنها نیز دو پایگاه هوایی عراق را بمباران کرده و چهار قایق موشک‌انداز مستقر در خلیج‌فارس را منهدم کردند. ایرانی‌ها همچنین به یک کارخانه تصفیه گاز و برخی از تأسیسات نفتی در نزدیکی مرز ایران و عراق حمله‌ور شدند.

صدام حسین بدون اعتنا به پاسخ شدید ایران، روز بعد به فرماندهان رزمی خود دستور حمله زمینی به ایران را صادر کرد. شش واحد مکانیزه ارتش عراق وارد ایران شدند و بدین ترتیب یکی از خونین‌ترین، طولانی‌ترین و پرهزینه‌ترین جنگ‌ها از زمان جنگ جهانی دوم تاکنون آغاز شد. تا پایان جنگ ایران و عراق در هشت سال بعد، بیش از یک میلیون نفر کشته شدند و اقتصاد دو کشور از غنی‌ترین ممالک نفت‌خیز در جهان در آستانه فروپاشی قرار گرفت.

مسئولیت اصلی اتخاذ تصمیم حمله به ایران (که تمام پیشرفت‌های بعثی‌ها در مدرن‌سازی عراق را نابود کرد) تماماً به عهده شخص صدام حسین بود. روابط میان این دو دولت بخصوص پس از به قدرت رسیدن آیت‌الله خمینی در ایران، رو به سردی گذارده بود.

از آوریل ۱۹۸۰ به بعد و پس از درخواست عمومی آیت‌الله خمینی از مسلمانان شیعه برای به پا خاستن و سرنگونی رژیم بعثی، وقوع درگیری‌هایی در طول مرز مشترک یک هزار مایلی دو کشور گزارش شده بود. علت اصلی تشدید درگیری‌ها، تداوم اختلاف در خصوص شط‌العرب بود. اگر چه صدام و شاه در سال ۱۹۷۵ با موافقت‌نامه الجزیره در جهت رفع این اختلاف توافق کرده بودند ولی صدام که آن زمان در موضعی قرار نداشت که بتواند با همسایه قدرتمندش در چالش باشد، همواره احساس می‌کرد که در این معامله بازنده بوده است.

با تغییر رژیم در تهران، صدام فرصتی یافت تا موافقت‌نامه را به نفع عراق تغییر دهد، حرکتی که از طرف ایران به شدت با مقاومت روبه‌رو شد. سردی و وخامت روابط بین دو کشور تداوم یافت و به نقطه اوج رسید. در ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰، صدام خواستار برگزاری جلسه اضطراری مجلس ملی تازه تأسیس شد که در آن به طور یک‌جانبه، فسخ موافقت‌نامه الجزیره را اعلام کرد. او این اتهام را مطرح کرد که تخطی‌های مکرر و خشن ایران، استقلال عراق را به خطر انداخته است. صدام که به آرامی صحبت می‌کرد و گاهی برای تأکید انگشتانش را تکان می‌داد، در خصوص اهدافی که در سر داشت، کوچکترین شکی برای شنوندگانش باقی نگذاشت.

او گفت: «هویت عراقی ـ عربی این رودخانه بایستی احیاء گردد. همان گونه که در طول تاریخ چنین بوده است.» پنج روز بعد، جنگ عراق با ایران آغاز گشت.

صدام علی‌رغم کسب موفقیت‌های فراوان و پیشرفت بی‌رحمانه‌اش در قدرت و سلسله مراتب حزب بعث، به تنهایی به عنوان یک جنگ سالار، فرد موفقی نبود. برخلاف یونیفرم‌ها، عناوین و درجه‌های افتخارآمیزی که به خود داد، از جمله درجه سپهبدی و... صدام از هیچ تجربه نظامی برخوردار نبود و چه بسا حتی یک کتاب نظامی هم نخوانده بود و حتی در خصوص نکات ریز انتخاب تاکتیک یا استراتژی فکر نکرده بود. افزون بر این، او هیچ‌گاه در یک درگیری نظامی شرکت نکرده بود. در دوران دانش‌آموزی نیز به علت نرسیدن نمره به حدنصاب لازم، از راه یافتن به دانشکده نظامی بغداد بازماند که حاصل آن یک عدم اعتماد عمیق آمیخته با حسادت به افسران نظامی موفق بود که در روابط با فرماندهان عراقی در طول جنگ، مشکلاتی را ایجاد کرد.

برای جبران این کمبودهای اساسی به عنوان یک جنگ سالار، ماشین تبلیغاتی صدام مشغول ساختن تصویر و نمادی از او برای مردم عراق به عنوان یک فرمانده شجاع و لایق شد.

استراتژی اساسی صدام برای حمله شدید به ایران و تصرف مناطق، آنقدر بود که بتواند بر سر دستیابی به یک توافق بهتر در خصوص شط‌العرب، با تهران به چانه‌زنی بپردازد. صدام با مجموعه‌ای از ژنرال‌های تبعیدی که از زمان شاه در عراق ساکن بودند، مشاوره کرد. به او گفتند که رژیم جدید ایران چنان دچار آشفتگی است که او می‌تواند به سرعت در عرض دو یا سه هفته به پیروزی دست یابد.

نقشه حمله براساس یک تمرین نظامی که توسط استادان انگلیسی فنون نظامی در دانشکده جنگ بغداد در سال ۱۹۴۱ طرح‌ریزی شده بود، اجرا شده بود. علاوه بر هدف امن‌سازی حاشیه شرقی شط‌العرب، صدام چشم طمع به تصرف منطقه عرب‌نشین خوزستان ایران داشت. با این امید که این امر بتواند ناآرامی را در میان سایر اقوام و گروه‌های غیرفارس در ایران ایجاد کند. اگر صدام به اهدافش دست می‌یافت، شانس زیادی برای سرنگونی رژیم [امام] خمینی وجود داشت.

در چند هفتهٔ ابتدای جنگ، به نظر می‌رسید که عراقی‌ها به اهداف جنگی خود دست یافته‌اند. همان‌طور که صدام به درستی حساب کرده بود، آشفتگی‌های حاصل از انقلاب ایران، آمادگی ساختارهای نظامی کشور ایران را برای رویارویی با جنگ سلب کرده بود و در وضعیتی نبودند که در برابر یک حمله تمام‌عیار ایستادگی کنند.

عراقی‌ها به سرعت پیشروی کردند و بسیاری از شهرهای کلیدی و مرزی ایران را به تصرف خود درآوردند و همچنین شهر دزفول واقع در شمال میدان‌های نفتی ایران و راه ارتباط کلیدی میان تهران و جنوب بود را شدیداً بمباران کردند.

در جنوب، نیروهای عراقی از رودخانه کارون عبور کردند و به سوی آبادان پیشروی کردند و پس از یک جنگ سخت و درگیری‌های خانه به خانه و وارد آمدن تلفات قابل توجه به هر دو طرف، در اواخر اکتبر، خرمشهر را به تصرف خود درآوردند.

جنگاوران ایرانی که فقط به سلاح‌های سبک و کوکتل مولوتف مجهز بودند با غیرت و اشتیاق می‌جنگیدند و هر طرف حدود ۷۰۰۰ کشته و زخمی دادند. در حالی که عراق حدود ۱۰۰ دستگاه تانک و وسایل زرهی را نیز از دست داد. زمانی که خرمشهر در تاریخ ۲۴ اکتبر به دست عراقی‌ها افتاد، هر دو طرف جنگ، آن را خونین‌شهر به معنای شهر خون نامیدند. در این زمان عراق بخشی از خاک ایران به طول ۶۰۰ کیلومتر (عرض ۱۰ کیلومتر در شمال و ۴۰ کیلومتر در جنوب) را در اختیار گرفته بود.

بی‌تجربگی صدام در امور نظامی او را از کنترل مستقیم بر مسائل جنگی باز نداشت. همانند هیتلر، او اهداف را برای ژنرال‌ها مشخص می‌کرد و به آنها می‌گفت که چه زمانی دست به حمله بزنند. از آغاز جنگ او به جبهه می‌رفت و عملیات نظامی را از مقرهای واقع در این مکان‌ها هدایت می‌کرد. هر زمانی که او به خط مقدم می‌رفت، از تمامی حرکاتش فیلم‌برداری و در همان شب از طریق تلویزیون عراق پخش می‌شد.

اگر چه صدام می‌توانست ادعا کند که مرحله اول جنگ برای او یک موفقیت بوده

است ولی علائم نگران‌کننده‌ای از عدم دستیابی به اهداف مطلوب، مشاهده می‌شد. دستاوردهای حاصل از حملات نیروی هوایی عراق اندک بود و قسمت عمده نیروی هوایی ایران، فعال باقی مانده بود و به حملات تلافی‌جویانه خود به عراق ادامه می‌داد.

عراقی‌ها به سرعت دریافتند که سیستم دفاع ضدهوایی آنان کارآمد نیست. اگرچه ارتش ایران در موقعیتی نبود که بتواند در جنگ شرکت کند ولی مهاجمان عراقی، با مقاومت دلاورانه و شدید مردم روبه‌رو شده بودند. تلفات سنگین در حمله به خرمشهر بدان معنا بود که عراقی‌ها قادر به تصرف آبادان واقع در ده مایلی جنوب این شهر نخواهند بود. این مسأله یک ضعف آشکار و جدی بود. زیرا در این حالت اشغال ساحل شرقی شط‌العرب و در نتیجه کنترل کامل بر تمام نقاط استراتژیک آبراه امکان‌پذیر نبود. بنابراین صدام دستور توقف حمله و اتخاذ یک وضعیت دفاعی را صادر کرد. این دستور سرآغاز محاسبات غلطی بود که صدام مرتباً آنها را تکرار می‌کرد. با توقف در اطراف مواضع جدید، عراقی‌ها این پیام را برای ایرانیان فرستادند که آنها دیگر تمایلی برای ادامه خصومت ندارند. صدام تصور می‌کرد که برای مجبور کردن ایرانیان جهت نشستن بر سر میز مذاکره، به قدر کافی زمین تصرف کرده است.

صدام سرمست از دستاوردهایی که به دست آورده بود، احتمالاً در این تصور بود که سقوط رژیم [امام] خمینی قریب‌الوقوع است. اما تصور صدام از موقعیت موجود کاملاً نادرست بود. شکست عراقی‌ها در تصرف دزفول یا آبادان به این معنی بود که خطوط ارتباطی ایرانی‌ها آسیب ندیده و این امر بازسازی نیروهایشان را امکان‌پذیر ساخته بود. علی‌رغم تحمل تلفات سنگین، روحیه در ارتش و نیروهای نامنظم سپاه پاسداران [ایران] بسیار بالا بود. حمله عراق نه تنها موجب تضعیف رژیم [امام] خمینی نگردید، بلکه فرصت مغتنمی را در اختیار عناصر «نظامی‌گرا» در تهران قرار داد تا بتوانند کنترل سیاسی ایران را نیز در دست بگیرند.

صدام دیر یا زود بایستی با نقایص استراتژی اتخاذی خود روبه‌رو می‌شد. تلفات

سنگین عراقی‌ها در اولین حملات یعنی حدود ۴۵ هزار کشته در دو ماه اول جنگ موجب شد تا صدام برای پیشگیری از تلفات بیشتر از حمله به آبادان خودداری کند. اما انجام این کار از فردی مثل صدام که به ندرت ارزشی برای زندگی آنها قائل می‌شد، کمی عجیب به نظر می‌رسید. روحیه سربازان عراقی نیز یک مسأله نامشخص بود. چون بسیاری از این نیروها شیعه مذهب بودند، در صورت دریافت فرمان حمله به هم‌کیشان شیعه خود در ایران، در وفاداریشان هیچ تضمینی نبود. تعداد عراقی‌های مخالف جنگ زیاد بود و آنها به این اعتقاد بودند که اهداف صدام را می‌توان به شیوه‌های دیگر نیز دنبال کرد.

با طولانی شدن جنگ، صدام نیز به آرامی پی می‌برد که ناشیانه ابعاد چالش و رویارویی با کشوری که بیش از ۳ برابر عراق وسعت دارد را دست‌کم گرفته است. توان عراق در حفظ و تداوم‌بخشی به خطوط طویل ارتباطی در عمق خاک ایران، مستلزم صرف نیروی فراوان و تلفات بود که این مسأله بسیار قابل تأمل بود.

تحلیل‌گران نظامی غرب پیشنهاد کردند که اصرار صدام بر اِعمالِ کنترل مرکزی از بغداد، ممکن است قابلیت فرماندهان محلی را در اجرای صحیح عملیات، از میان ببرد و در عدم توان آنها در پیشروی و تصرف مؤثر باشد.

محدودیت‌های استراتژیک عراق نیز بخصوص در جنگ هوایی یک عامل مهم محسوب می‌شد. بجز تأسیسات مستقر در خوزستان، نیروی هوایی عراق بایستی برای هدف قرار دادن اهداف مهم صدها کیلومتر وارد خاک ایران می‌شد ولی نیروی هوایی ایران فقط پس از یکصد مایل می‌توانست به تمام اهداف مهم دسترسی پیدا کنند.

شش ماه پس از آغاز جنگ، سرانجام صدام درخصوص استنباط‌های استراتژیک خود به زبان آمد و اعلام کرد که در این جنگ، جغرافیای موجود دشمن ماست.

یک ارزیابی واقع‌گرایانه از شکست صدام در دستیابی به اهداف جنگ آن است که اصول تهاجم عراق با دلسردی و فاقد اهداف مشخص بود. فقط نیمی از ارتش عراق یعنی ۶ واحد از ۱۲ واحد موجود در حمله واقعی شرکت داشتند و صدام از آغاز تلاش می‌کرد تا با محدودسازی اهداف و روش‌های ارتش، جنگ را محدود کند. او مخصوصاً

مراقب بود که از ایجاد تلفات در میان افراد غیرنظامی ایران پرهیز کند، زیرا امیدوار بود که حمله عراقی‌ها به نحوی از انحاء ایرانی‌ها را برای سرنگونی رژیم [امام] خمینی ترغیب می‌کند.

در حقیقت به نظر می‌رسید که انگیزه اصلی صدام، سرنگونی رژیم [امام] خمینی قبل از سرنگونی خودش توسط این رژیم بود. صدام به جنگ با ایران رفته بود و در همان حال تلاش می‌کرد با نشانه‌هایی به مردم ایران بگوید که او نمی‌خواهد با ایران به طور تمام‌عیار وارد جنگ شود.

موضع عراق به طور مختصر از سوی طارق عزیز (که در آن زمان معاون نخست‌وزیر صدام بود) به این صورت بیان شد که: «استراتژی نظامی ما انعکاسی از اهداف سیاسی ماست. ما نه می‌خواهیم ایران را نابود کنیم و نه قصد داریم به صورت دائم آن را اشغال کنیم. زیرا ایران همسایه ماست و ما از نظر جغرافیایی و تاریخی پیوندها و منافع مشترکی داریم که ما را به یکدیگر متصل کرده است. بنابراین ما مصمم هستیم تا از برداشت گام‌های غیرقابل برگشت پرهیز کنیم.»

جالب این است که مردم ایران که به وضوح از اهداف عراقی‌ها در جنگ پریشان و گیج شده بودند، همچنان به حکومت خود وفادار باقی ماندند.

عامل دیگری که در شکست تهاجم ناگهانی عراقی‌ها مؤثر بود، این ادعاست که ایرانی‌ها نقشه جنگ عراقی‌ها را دو ماه قبل از شروع تهاجم در اختیار داشتند. طبق گفته ابوالحسن بنی‌صدر، رئیس‌جمهور سابق ایران که بلافاصله پس از تهاجم عراق به سمت رئیس شورای عالی جنگ منصوب شد، نقشه [تهاجم] عراقی‌ها در میان مدارکی بود که توسط وزیر امورخارجه ایران به مبلغ دویست هزار دلار از امریکای لاتین خریداری گردید. جزئیات نقشه جنگی از روس‌ها به واسطه‌ها در امریکای لاتین داده شده بود، زیرا آنها تصور می‌کردند که عراق برای حمله به ایران از ایالات متحده چراغ سبز دریافت کرده است. همه چیز مطابق مدارک موجود رخ داد. ملاقاتی در پاریس انجام شد. در این ملاقات، امریکایی‌ها، اسرائیلی‌ها و سلطنت‌طلبان ایران شرکت داشتند و آنجا بود که نقشهٔ حمله طراحی گردید.

عواقب اقتصادی جنگ برای هر دو طرف قابل توجه بود ولی این عواقب برای عراق بیش از ایران بود. پالایشگاه نفت آبادان به همراه بسیاری از تأسیسات در بندرعباس به طور کامل نابود شد. ایستگاه پمپاژ در کرکوک و موصل و همچنین مجتمع عظیم پتروشیمی که صدام در بصره ساخته بود، آسیب جدی دید. در نهایت، صادرات نفت هر دو کشور متوقف گردید. حتی پس از شروع مجدد صادرات، مقادیر آن بسیار کمتر از مقادیر قبل از جنگ بود. اما صادرات نفت ایران در زمان جنگ، از برتری استراتژیک عمده‌ای نسبت به عراق برخوردار بود، زیرا هم در خلیج‌فارس و هم در اقیانوس هند دارای هزاران مایل خط ساحلی بود. از طرف دیگر عراق به دریای آزاد راهی نداشت و عدم توانایی در تسخیر آبادان به معنای از دست رفتن تنها راه دسترسی به دریا بود.

بدترین اتفاقی که برای صدام افتاد آن بود که سرانجام ایرانی‌ها در می ۱۹۸۱ در جبهه‌های مرکزی شمالی دست به ضدحمله زدند و نیروهای عراقی را به عقب‌نشینی از خرمشهر مجبور کردند.

ایرانی‌ها در اکتبر، عراقی‌ها را به پشت رودخانه کارون عقب راندند و در نوامبر یک تهاجم جدید را آغاز کردند و در آن استراتژیی را به کار گرفتند که تأثیر بسیار وحشت‌آوری در میان سربازان عراقی داشت. صدها هزار داوطلب سپاه پاسداران انقلاب ایران که مجهز به سلاح‌های سبک بودند و آموزش اندکی دیده بودند، ولی در عوض مملو از تعصبات مذهبی بودند، وارد جبهه جنگ شدند. داوطلبان که توسط روحانیون رهبری می‌شدند، ترسی از مرگ نداشتند. چرا که رژیم به آنها آموخته بود که پاداش شهادت، رفتن به بهشت است. همان شیوه‌ای که بعدها از سوی رزمندگان اسلامی در حملات انتفاضه دوم به کار گرفته شد تا نوجوانان عرب را به تبدیل شدن به بمب‌گذاران انتحاری ترغیب کنند.

سربازان عراقی برای مقابله با این سپاه متشکل از داوطلبان مرگ، اصلاً آمادگی نداشتند. بعدها یک افسر عراقی به یک ناظر نظامی انگلیسی گفت که: «آنها یکباره همانند جمعیتی که روز جمعه از مسجد بیرون می‌آید بر سر ما هجوم می‌آوردند. ما

همگی آنها را می‌کشتیم، بعضی‌ها خود را به روی خطوط دفاعی سیم‌های خاردار می‌انداختند و دیگران نیز پس از عبور داوطلبانه از میدان مین، روی زمین به خون می‌غلتیدند.»

یکی دیگر از فرماندهان عراقی دربارهٔ تأثیر این ترفند ایرانی‌ها در از دست رفتن روحیه سربازان خویش چنین می‌گوید: «سربازان من ۱۸، ۱۹ ساله و یا چند سال بزرگ‌تر از جوانان ایرانی بودند. من می‌دیدم که آنها گریه می‌کردند و گاهی اوقات افسرانم برای اینکه آنها را وادار کنند که اسلحه به دست بگیرند، با لگد آنها را می‌زدند. زمانی که جوانان ایرانی سوار بر موتورسیکلت‌های خود به سمت ما هجوم می‌آوردند، تمام سربازان من شروع به خندیدن می‌کردند، ولی زمانی که آنها نارنجک‌های دستی خود را به سوی ما پرتاب می‌کردند، خنده متوقف و تیراندازی شروع می‌شد.» این تاکتیک‌ها مؤثر افتاد و به دنبال تهاجم ایرانی‌ها، عراقی‌ها کم‌کم به عقب رانده شدند.

در ماه دسامبر ایرانی‌ها یک جاده اصلی را که تنها جاده ارتباطی با تمام بخش جنوبی بود، به تصرف خود درآوردند. یک ماه تلاش عراقی‌ها در ماه فوریه برای تسخیر مجدد این محل حتی با وجود عزیمت شخص صدام به جبهه برای رهبری ضدحمله، عقیم ماند.

در پایان ماه مارس ۱۹۸۲، ایرانی‌ها به یک پیروزی مهم دیگر دست یافتند و با عقب راندن عراقی‌ها، به میزان ۳۰ مایل، ۱۵۰۰۰ عراقی را به اسارت گرفتند. ولی موفقیت‌آمیزترین دستاورد نظامی ایران در می ۱۹۸۲ و به دنبال یک ماه درگیری به دست آمد که طی آن عراقی‌ها از سایر مواضع باقیمانده خود به عقب رانده شدند و شهر خرمشهر به همراه ۲۲۰۰۰ نیروی عراقی به تصرف نیروهای ایرانی درآمد.

ماه مارس در بغداد شایعات گسترده‌ای رواج یافت مبنی بر اینکه چیزی نمانده بود که شخص صدام نیز به دست ایرانی‌ها اسیر شود. در پشت صحنه جنگ و نزدیک مرز عراق، کاروان حامل صدام توسط نیروهای ایرانی محاصره شده بود، بدون آنکه نیروهای ایرانی اطلاعی از حضور صدام در کاروان داشته باشند. تنها نیروی عراقی که

آنقدر نزدیک بود که بتواند صدام را رهایی بخشد، توسط ژنرال ماهر عبدالرشید، یک هم‌قطار تکریتی و یکی از کارآزموده‌ترین سربازان عراقی فرماندهی می‌شد. ولی رشید ارتباط خوبی با صدام نداشت. زیرا چند سال قبل، صدام مقدمات لازم را فراهم کرد تا عموی ژنرال در جریان یکی از پاکسازی‌ها به قتل برسد. قبل از نجات صدام، رشید کاری کرد که صدام برای نجات خود التماس کند و به اسم خویشاوند کشته شده او قسم بخورد. زیر بمباران شدید و در حالی که محافظان شخصی برای حفاظت از او پیرامونش را گرفته بودند، صدام تسلیم خواسته‌های ژنرال شد. رشید بلافاصله رئیس‌جمهور محاصره شده را نجات داد و علی‌رغم آنکه دخترش بعدها با پسر او یعنی قصی ازدواج کرد، این دو مرد هیچ گاه بر خصومت دوجانبه میانشان فائق نیامدند. قبل از پایان جنگ، صدام، رشید را در مزرعه‌اش در نزدیکی تکریت بازداشت خانگی کرد و او سال‌ها در آن محل باقی ماند.

برنامه جنگی صدام به سرعت در حال فروپاشی بود. مگر اینکه روش‌هایی را برای رفع نقص‌های موجود پیدا می‌کرد. او با این مسأله مواجه بود که ایرانی‌ها قصد داشتند تا با انجام یک حمله او را از مسند خویش پایین بکشند. تابستان ۱۹۸۲ یکی از حساس‌ترین دوره‌های حکومت صدام بود. از آغاز جنگ، ضربات مداوم طبل تبلیغاتی صدام، به وضوح اعلام می‌کرد که این جنگ، جنگ صدام است. اگر در جنگ پیروز می‌شد، عامل پیروزی صدام بود و اگر شکست می‌خورد، نیز مسئولیت شکست بر عهده او بود.

عدم پاسخگویی ایرانی‌ها در برابر کینه‌جویی و تهاجم عراق به شیوه‌ای که صدام انتظارش را می‌کشید، برای رهبر عراقی بسیار غیرمنتظره بود. اکنون صدام پی برده بود که رهبری ایران از قبول قوانین و مقررات پیش‌بینی شده برای جنگ سر باز می‌زند. او اعلام کرد که علی‌رغم شکست نظامی ۱۹۸۰، رژیم تهران بر موضع خصمانه و تمایلات توسعه‌طلبی خود تأکید دارد. در ژوئن ۱۹۸۲ صدام با اعلام آتش‌بس یک جانبه به این پافشاری‌ها پاسخ داد و اعلام کرد که عراق به هدف خود برای نابودی قدرت نظامی ایران رسیده است. هیچ کس نه در داخل و نه در خارج عراق فریفته این موضعگیری نشد. بخصوص ایرانی‌ها که با خطر تغییر موضع و

مطرح شدن به عنوان تحمیل‌کننده جنگ به عراق مواجه بودند. هدف آنها سرنگونی صدام حسین و رژیم بعث و جایگزینی آن با یک جمهوری اسلامی مطلق، مشابه رژیمی بود که در تهران توسط آیت‌الله خمینی بنیانگذاری شده بود. در این زمان صدام بایستی آرزو می‌کرد ای کاش هیچ گاه به ایران حمله نکرده بود. بخصوص این که از این مرحله به بعد، این جنگ ـ همانند جنگ‌های خندقی در جریان جنگ جهانی اول ـ به یک جنگ فرسایشی تبدیل شد و هر دو طرف متحمل خسارات سنگین با دستاوردهای اندک می‌گردیدند.

از بسیاری جهات می‌توان جنگ ایران و عراق را دور دیگری از کینه‌جویی قدیمی میان فارس‌ها و عرب‌ها برای تسلط بر منطقه خلیج‌فارس دانست. ریشه‌های این درگیری را می‌توان به قیام ایرانیان در قرن هفتم در برابر عرب‌ها جستجو کرد که در سطوح و شدت‌های مختلف تا قرن بیستم (زمانی که کشف ذخایر عظیم نفت در منطقه بر شدت این خصومت افزود) تداوم یافت.

صرفنظر از تفاوت‌های فرهنگی که دو ملت فارس و عرب را از یکدیگر متمایز می‌سازد، آنها هر یک زبان و ادبیات خاص خود را دارند و همچنین چشم و همچشمی بسیار شدیدی دربارهٔ اعتقادات اسلامی میان این دو ملت حاکم است. ایرانی‌ها شیعه هستند و تعصب شدیدی پیرامون سلسله مراتب مذهبی دارند و به همین دلیل است که آیت‌الله‌ها (رهبران اسلام شیعه) از قدرت بسیار فراوانی برخوردارند. ولی از سوی دیگر عرب‌ها عمدتاً سنی‌مذهبند و علاوه بر تأکید به قرآن و قوانین مذهبی از ساختار مذهبی دمکراتیک‌تری برخوردار هستند. یکی از اشتباه‌های غیرقابل تحمل در ایجاد یک عراق مدرن آن بود که علی‌رغم وجود اکثریت شیعه در عراق، رژیم حاکم از زمان سلطنت به بعد، از گروه‌های سنی مذهب مانند صدام تکریتی تشکیل شده بود.

از آغاز درگیری، ماشین تبلیغاتی صدام حداکثر استفاده از بستر غنی تاریخی حاصل از قرن‌ها جنگ و نزاع را به عمل آورده بود، صدام جنگ با ایران را با جنگ قادسیه در سال ۶۳۵ پس از میلاد مقایسه می‌کرد که طی آن سپاه اندک اعراب ضمن تحمیل شکست سهمگینی بر ایرانی‌ها آنها را مجبور به پذیرش اسلام کردند. صدام

که ادعا می‌کرد تاریخ تولدش با صلاح‌الدین، جنگاور بزرگ کرد که صلیبیون را از سرزمین مقدس بیرون راند، یکی می‌باشد؛ و همچنین خود را پیرو سعد ابن ابی‌وقاص می‌دید که فرماندهی سپاه شکست‌دهنده ایران را به عهده داشت. از جنگ با ایران به عنوان جنگ دوم قادسیه نام برده می‌شد. رسانه‌های عراقی به صورت هماهنگ از جنگ با عنوان قادسیه جدید صدام حسین نام می‌بردند. در واقع صدام میان خود و اسطوره‌های افسانه‌ای در تاریخ (یعنی آنهایی که پیش از دوران اسلامی می‌زیسته‌اند) مقایسه انجام داد.

امپراطوری عظیم و باستانی بین‌النهرین در منطقه‌ای که هم‌اکنون عراق نامیده می‌شود، حاکم بوده است و صدام علاقه خاصی به بخت‌النصر داشت. حاکم بابلی فاتح بیت‌المقدس در سال ۵۸۷ پس از میلاد که کنیسه و یهودیان را نابود و یهودیان را به کنار رودخانه‌های بابل تبعید کرد.

اتهام آغاز جنگ مسلماً بر عهده صدام است. او به اشتباه فکر کرده بود که ایران از تعصبات اسلامی فلج شده است و می‌تواند از ضعف تهران استفاده کند و عراق را به عنوان یکی از قوی‌ترین نیروهای نظامی در منطقه خاورمیانه و خلیج‌فارس مطرح سازد. اگرچه صدام به جرم غرق شدن در گستاخی خویش مجرم و محکوم است، ولی از سوی دیگر می‌توان گفت که بروز درگیری به هر شکلی پس از به قدرت رسیدن آیت‌الله خمینی در ایران، اجتناب‌ناپذیر بود.

از دیدگاه عراق اکثریت جامعه مسلمانان شیعه عقیده داشتند که بایستی حق بیشتری در اداره کشور داشته باشند و همواره در تکاپوی افزایش سهم خود در اداره کشور بودند. ظهور رژیم انحصاری شیعه در ایران بر تکاپوی روحانیون عراقی که از همقطاران نزدیک [امام] خمینی در مدت ۱۵ سال تبعیدش در عراق بودند، افزوده بود و در این زمان آنها آشکارا در طلب برقراری یک جمهوری اسلامی در بغداد بودند.

عجیب نیست که صدام به [امام] خمینی به عنوان یک تهدید برای رژیم بعث و شخص خود می‌نگریست. درخصوص ضرورت بروز درگیری میان صدام و [امام] خمینی مسأله بیشتر یک درگیری ایدئولوژیکی بود تا درگیری شخصی، زیرا

قهرمانان مادی‌گرا و ملی‌گرای عرب عراقی با ایران مبلّغ انقلاب اسلامی، مواجه شده بودند و صدام و [امام] خمینی خواستار سرنگونی یکدیگر بودند.

به طور رسمی علت اصلی بروز جنگ میان ایران و عراق دعوای موجود بر سر شط‌العرب بود و همچنین غفلت ایران دربارهٔ اجرای دستورالعمل حاصل از موافقتنامه ۱۹۷۵ الجزیره که صدام را ترغیب به اتخاذ این تصمیم کرد. طبق مفاد این موافقت‌نامه هر دو کشور بایستی سیاست عدم دخالت در امور داخلی طرف دیگر را در پیش می‌گرفتند و مرزهای مشترک را به شدت کنترل می‌کردند. با وقوع انقلاب [امام] خمینی، ایرانی‌ها دیگر برای این شرایط احترامی قائل نبودند.

فقدان نظارت کافی بر مرزها، شورشیان کرد را قادر ساخت تا مجدداً مسلح شوند و رهبران اصلی کردها که در تبعید بودند، در جولای ۱۹۷۹ توسط ایرانی‌ها اجازه عبور از مرز را دریافت کردند. رهبران کرد عراقی در شمال به روحانیون جنوب پیوستند که خواستار سرنگونی رژیم بعثی بودند. حکومت عراق نیز در تلافی، حمایت خود را از گروه‌های عرب شورشی استان غربی خوزستان از سر گرفت.

صدام برای دستیابی به آنچه مدنظر داشت از راه و روش خود دست برداشت و رویه دوستی با حکومت جدید ایران را پس از به دست‌گیری قدرت در پیش گرفت. بلافاصله پس از رسیدن به مقام ریاست‌جمهوری، او علاقه خود را برای برقراری روابط نزدیک‌تر با ایران بر اساس احترام دوجانبه و عدم دخالت در امور داخلی بیان کرد. اگرچه این گفتار با بی‌اعتنایی تهران مواجه شد، ولی صدام همچنان به سخنوری‌های خوش‌بینانه خود ادامه می‌داد. او اعلام کرد که انقلاب اسلامی یا هر انقلابی با مضمون اسلامی بایستی دوست انقلاب عرب یعنی انقلاب بعثی‌ها در بغداد تلقی گردد.

صدام که ماهیتی غیردینی داشت، تعداد دفعات نماز خود را افزایش داد و این کار به طور کامل از تلویزیون عراق پخش می‌شد. صدام ابتکارها و عملیات اسلامگرایانه‌اش را با هدف آرام کردن شیعیان و آیت‌الله‌های عراقی اجرا می‌کرد. از رادیو بغداد نیز خواسته شد تا بخش‌هایی از قرآن را پخش کند. صدام از اماکن

مقدسه شیعه و سنی بازدید می‌کرد. روز تولد امام علی، بنیانگذار مذهب شیعه، تعطیل عمومی اعلام شد و علائم اسلامی بیشتر استفاده شد. صدام حتی خود را موظف به «مبارزه با بی‌عدالتی با شمشیر امامان» می‌دانست. در حالی که در همان حال برای احیای ارزش‌های والا شعار می‌داد. صدام بی‌دین و دنیاپرست به یکباره به صدام دیندار و مسلمان تبدیل گشت.

اما روحانیون انعطاف‌ناپذیر بودند. حتی قبل از اینکه صدام رئیس‌جمهور شود، روحانیون ارشد از او به عنوان یکی از اهداف خود یاد می‌کردند.

در ۱۹۷۸، پس از آنکه [امام] خمینی به پاریس تبعید شد، وقتی از او طی مصاحبه‌ای پرسیده شد که فهرستی از دشمنان خود ارائه کند، اعلام کرد: «اول شاه، دوم امریکای شیطان و سوم صدام حسین و حزب بعث کافر.»

پس از به دست گرفتن قدرت توسط آیت‌الله‌ها، یک عضو نظامی‌گرای رهبری جدید به نام حجت‌الاسلام صادق خلخالی ادعا کرد که: «صدام در مقابل تلاش‌های آنان برای صدور انقلاب ایستادگی می‌کند. ما راه اسلام حقیقی را خواهیم پیمود و هدف شکست و سرنگونی صدام حسین در گرو این مطلب است که ما او را مانع اصلی پیشرفت اسلام در منطقه می‌دانیم.»

از ژوئن ۱۹۷۹، تهران، مردم عراق را (بخصوص شیعیان که حدود ۶۰ درصد از جمعیت را تشکیل می‌دادند) تشویق به برپا داشتن انقلاب و سرنگونی رژیم صدام می‌کرد.

مبارزه ضدصدام ایرانی‌ها در پاییز نیز تداوم یافت. متحد اصلی [امام] خمینی در عراق محمدباقر صدر، رئیس حزب الدعوه، یک مسلمان شیعه بود که زمان تبعید در نجف با او دوست شده بود. از صدر به عنوان یک مزاحم همیشگی در حکومت بعث نام برده می‌شد که بارها زندانی شده بود و آخرین بار آن در ناآرامی‌های خونین شیعیان در سال ۱۹۷۷ بود. (به فصل ششم مراجعه شود.)

در گذشته مشکل بعثی‌ها آن بود که هر زمان آنها صدر را بازداشت می‌کردند (برای مثال در ۱۹۷۲، ۱۹۷۴ و ۱۹۷۷) فقط بر محبوبیت او می‌افزودند. اما دیگر صدر پا را از حد خود فراتر گذاشته بود و اعلام کرده بود که او [امام] خمینی را به

عنوان رهبر بلامنازع شیعیان قبول دارد؛ در واقع او به عنوان معاون رسمی آیت‌الله ایرانی عمل می‌کرد.

عمل خیانت‌آمیز صدر به همراه افزایش روزافزون تعداد تظاهرات ضدبعثی در نجف، چالشی بود که صدام از آن گذشت نمی‌کرد.

رویارویی صدام و صدر در آوریل ۱۹۸۰ به اوج رسید، زمانی که اعضای حزب الدعوه صدر (که تا آن زمان چند تن از مقامات حکومتی را در سال ۱۹۷۹ به قتل رسانیده بودند) سعی کردند طارق عزیز ـ یکی از اعضای اصلی RCC ـ و معاون نخست‌وزیر صدام را به قتل برسانند. طارق عزیز آسیب چندانی ندید ولی تعداد نامعلومی کشته و زخمی شدند. چند روز بعد، گروه الدعوه با حمله به مراسم ترحیم کشته‌شدگان حمله ناکام به طارق عزیز، ضمن نشان دادن شدت کوته‌فکری و تعصب خود، موجب کشته شدن چند نفر دیگر شدند.

پاسخ صدام همان‌گونه که انتظار می‌رفت، بی‌رحمانه و بدون مصالحه بود. زمان تقیه اسلامی در برابر آیت‌الله‌ها به پایان رسیده بود. او اعلام کرد: «مردم ما حاضرند برای حفاظت از شرف و استقلال خود و همچنین حفظ صلح میان ملت‌های عرب بجنگند.»

صدام ضمن اعلام اینکه عضویت در حزب الدعوه مجازات مرگ به همراه دارد، صدها تن از نظامیان اسلامی عراق مشکوک را اعدام کرد. او نیروهای مخصوص خود را به نجف فرستاد تا صدر و خواهرش را بازداشت کنند. آنها که با دستور شلیک و کشتار به آنجا اعزام شده بودند، بر محافظان صدر غلبه یافتند و زندانیان را با خود به بغداد آوردند.

شکی نیست که مرد روحانی و خواهرش قبل از آنکه مخفیانه پس از یک محاکمه مختصر به دار آویخته شوند، توسط برادر ناتنی صدام، برزان التکریتی (رئیس اطلاعات) شکنجه شدند. تا به امروز هیچ مدرکی درخصوص سوابق مربوط به محاکمه منتشر نشده است.

با انتشار خبر دار زدن‌ها، به سرزمین‌های شیعه‌نشین جنوب عراق، شورش‌های

گسترده‌ای ایجاد شد که بی‌رحمانه توسط نیروهای امنیتی صدام سرکوب گردید. صدها نفر کشته و هزاران نفر نیز بازداشت شدند و دیگر کسی آنها را ندید.

صدام برنامه اخراج دسته‌جمعی را که از ۱۹۷۷ آغاز شده بود، مجدداً از سر گرفت و بیش از ۳۵ هزار عراقی شیعه را از خانه‌هایشان بیرون کشید و آنها را به ایران تبعید کرد. عکس‌العمل [امام] خمینی، زمانی که خبر اعدام دوست و همکارش را دریافت کرد، بسیار خشمگینانه بود. «جنگی که رژیم بعث عراق می‌خواهد آن را آغاز کند، جنگ علیه اسلام است. مردم و ارتش عراق بایستی به رژیم بعث پشت کرده و آن را سرنگون کنند. چرا که رژیم به ایران، اسلام و قرآن حمله کرده است.» از این زمان به بعد شدت درگیری‌های مرزی افزایش یافت و مشخص شد که دو کشور در مسیر برخورد با یکدیگر قرار گرفته‌اند که نهایتاً منجر به جنگ خواهد شد.

این اختلافات منحصر به تهران و بغداد نبود. انقلاب ایران اثرات گسترده بین‌المللی به همراه داشت، بخصوص زمانی که انقلابیون ایران مسئولیت حوادثی نظیر حمله به سفارت امریکا در تهران را در ۱۷ دسامبر ۱۹۷۹ به عهده گرفتند که طی آن ۶۶ دیپلمات امریکایی گروگان گرفته شدند.

سال بعد افزایش کشمکش میان عراق و ایران به خیابان‌های لندن کشیده شد. در ماه می، یک گروه ۶ نفره شورشی طرفدار عراق متولدین خرمشهر واقع در استان عرب‌نشین ایران (خوزستان) کنترل سفارت ایران را به دست گرفتند، کارکنان آنجا را نیز به گروگان گرفتند. این گروگانگیری با هجوم واحد ویژه نیروهای مخصوص انگلستان به سفارت ـ بعد از کشته شدن یکی از گروگان‌ها به دست گروگانگیرها ـ پایان یافت. در طول عملیات نجات، ۵ تن از تروریست‌ها کشته و فقط یک تن زنده باقی ماند. در زمان محاکمه تنها شخص زنده این ماجرا در، *اُلد بیلی*[1] لندن در سال ۱۹۸۱، خرمشهر تحت کنترل عراقی‌ها بود. او پس از محکوم شدن به اتهامات تروریستی، به زندان ابد محکوم شد. بعدها مشخص شد که تمام این عملیات توسط سازمان اطلاعات عراق طراحی شده بود و افراد مسلح ایرانی در عراق

---

1. Old Baily.

آموزش‌های لازم را دیده و پاسپورت‌های جعلی را از مربیان عراقی خود دریافت کرده بودند.

گاهی اوقات موقعیت‌های ناامیدکننده نیازمند چاره‌اندیشی ناامیدکننده است و صدام که دورنمایی از پایان جنگ ویرانگر با ایران را نمی‌دید، دست به یک قمار زد و امیدوار بود که سرانجام ابرقدرت‌ها را وادار به دخالت کرده و به این ترتیب به خصومت‌ها پایان دهد. در تابستان ۱۹۸۲، حکومت بگین در اسرائیل آماده می‌شد تا با هدف نابودی سازمان آزادی‌بخش فلسطین به لبنان حمله کند. سازمان آزادی‌بخش فلسطین، با آگاهی از این مطلب، بهترین رفتار را در پیش گرفت و راهی را انتخاب کرد تا به اسرائیلی‌ها برای آغاز یک حمله بهانه‌ای ندهد. سپس در عصر روز ۳ ژوئن ۱۹۸۲، ***شولومو ارگوو***[1]، سفیر اسرائیل در لندن هنگام ترک هتل درچستر ترور شد. او در آنجا مشغول گفتگو پیرامون وضعیت جاری خاورمیانه بود.

ارگوو به شدت مجروح شد ولی مقامات انگلیسی تروریست‌ها را دستگیر کردند. بررسی انگلیسی‌ها نشان داد که سه مرد مسلح شرکت‌کننده در این تیراندازی همگی از اعضای سازمان تروریستی ابونضال هستند که مقر اصلی آن هنوز در بغداد قرار داشت. یکی از افراد مسلح از خویشاوندان ابونضال و شخص دیگری که حمله را طرح‌ریزی کرده بود، سرهنگ اطلاعات عراق بود. همچنین مشخص شد که بیشتر سلاح‌های استفاده شده در این عملیات از سوی دفتر وابسته نظامی عراق در سفارت عراق در لندن تأمین شده است.

مسلماً غیرممکن بود که این حمله بدون اطلاع صدام صورت گرفته باشد. ابونضال هنوز به طور منظم با دفتر خصوصی صدام تماس داشت و عمدتاً بر حمایت‌ها و پشتیبانی‌های صدام تکیه کرده بود. هم صدام و هم ابونضال از پیامدهای احتمالی تلاش در راه قتل سفیر اسرائیل به خوبی آگاهی داشتند. ***مناخم بگین***، نخست‌وزیر اسرائیل و ***آریل شارون***[2]، وزیر دفاع او از آن دسته افرادی نبودند که بنشینند و منتظر بمانند تا ببینند که نتیجه تلاش مقامات انگلیسی برای اطمینان از مسئولیت تیراندازی به کجا می‌انجامد. از دیدگاه آنان، متهمین به نحوی از انحاء با

---

1. Shlomo Argov.
2. Ariel Sharon.

سازمان آزادی‌بخش فلسطین در ارتباط بودند و این تلاش برای ترور، بهانه لازم را برای آنچه به دنبالش بودند، در اختیارشان قرار داد.

در صبح روز ۶ ژوئن ۱۹۸۲ بگین دستور حمله ارتش اسرائیل به لبنان را صادر کرد. در دهم ژوئن صدام آتش‌بس یکطرفه در جنگ با ایران را اعلام کرد و به نیروهایش دستور داد تا از بخش‌های کوچکی از خاک ایران که هنوز در تصرف عراقی‌ها بود، عقب‌نشینی کنند. او پیشنهاد کرد که هم عراق و هم ایران بایستی از این آتش‌بس استفاده کرده و منابع خود را برای کمک به فلسطینی‌ها برای دفاع از خودشان در برابر حمله اسرائیل به کار گیرند. اگرچه صدام در اوج ناامیدی و برای رهایی خود از جنگ با ایران، آغاز درگیری جدیدی را در خاورمیانه شکل داده بود، ولی این نقشه نیز با شکست مفتضحانه‌ای مواجه گردید.

در ۱۴ جولای، آیت‌الله خمینی پیشنهاد آتش‌بس صدام را رد کرد و تهاجم جدیدی را علیه عراق آغاز کرد. از دیدگاه [امام] خمینی، این جنگ، جنگ تا پای مرگ بود.

ترور ارگوو تنها اقدام ناامیدانه صدام برای پایان دادن به جنگ نبود. زمانی که مشخص شد ایران به آسانی شکست نمی‌خورد، اشتیاق صدام برای به‌کارگیری انواع سلاح‌های غیرمتعارف به شدت افزایش یافت. مطابق معمول، پروژه تحقیقات هسته‌ای علاقه او را برانگیخت. قبل از آغاز جنگ به صدام قول داده شده بود که تا جولای ۱۹۸۱ راکتور اتمی عراق قادر به تولید مواد موردنیاز برای تولید سلاح‌های اتمی خواهد شد. اگرچه فرانسوی‌ها در پاسخ به فشارهای بین‌المللی در تأمین اورانیوم غنی شده مورد نیاز جهت فعال کردن راکتورهای تموز تعلل می‌ورزیدند، ولی در جولای ۱۹۸۰، اولین محموله به التویته در حومه بغداد وارد شد که تأسیسات تحقیقات هسته‌ای در آنجا ساخته شده بود.

عراق در تلاش جهانی برای دستیابی به اورانیوم بود. ابتدا در سال ۱۹۸۰ مقدار ۱۲۰ تن اورانیوم خام از پرتغال و سپس دویست تن اورانیوم نیز از جمهوری نیجر تهیه کرد.

صدام آشکارا امیدوار بود تا در اواخر ۱۹۸۱ یا اوایل ۱۹۸۲ از بمب اتمی استفاده

کند. با توجه به موفقیت دانشمندان عراقی در مأموریت خود، کمترین شکی بر استفاده از این سلاح علیه ایران وجود نداشت. زمانی که بعداً یعنی در دهه ۱۹۸۰ صدام تلاش‌های خود را برای دستیابی به توانایی هسته‌ای تجدید کرد، سرویس اطلاعاتی مخفی انگلستان ارزیابی‌ای را منتشر کرد که اگر عراقی‌ها در تولید سلاح اتمی توفیق یابند، صدام احتمالاً برای سرعت بخشیدن به روند جنگ با ایران، از این سلاح استفاده خواهد کرد.

امیدهای صدام برای دستیابی به زرادخانه هسته‌ای نیز به شدت از طرف اسرائیلی‌ها تعقیب می‌شد. زیرا در صورت کسب موفقیت در تکمیل و ساخت بمب اتمی در عراق، آنها در صدر فهرست صدام قرار داشتند. عوامل اسرائیلی که در سال ۱۹۷۹ به شدت به راکتور آسیب رسانده بودند، در ژوئن ۱۹۸۰ به قتل یحیی المشاط ـ دانشمند هسته‌ای متولد مصر که جهت کار روی برنامه هسته‌ای عراق استخدام شده بود ـ در هتلی واقع در پاریس متهم شدند.

صدام با بی‌اعتنایی بر این مسائل، بر تداوم پیشرفت پروژه راکتورهای تموز پافشاری می‌کرد. دشمنان می‌بایستی بدانند که ملتی که امروز در مقابل آن ایستاده‌اند، در پنج سال آینده دگرگون خواهد شد. سه ماه بعد در ۳۰ سپتامبر و مدت کوتاهی پس از آنکه صدام به ایران حمله کرد، فرانسوی‌ها اولین محموله اورانیوم غنی شده را تحویل عراق دادند.

ایرانی‌ها یک حمله هوایی ناگهانی و غیرمنتظره را بر ضد التویته انجام دادند که ضربه دیگری بر طرح داخلی صدام بود. این حمله ناکام ماند ولی در ۷ ژوئن ۱۹۸۱ اسرائیلی‌ها کاری که ایرانی‌ها در انجام آن ناکام مانده بودند را تمام کردند. نیروی هوایی اسرائیل با موفقیت این کارخانه را بمباران کرد و درست یک ماه قبل از اینکه فعال شود، راکتور به طور کامل نابود گردید. اما بیشتر اورانیوم غنی‌شده‌ای که در کانال‌های زیرزمینی در عمق زمین نگهداری می‌شد، دست‌نخورده باقی ماند. این امر صدام را قادر می‌ساخت تا طرح سلاح‌های هسته‌ای مورد علاقه‌اش را در زمان دیگری در آینده پیگیری کند.

این شکست‌های شدید نیز نتوانست صدام را از تصمیم خویش برای دستیابی به

زرادخانه سلاح‌های کشتارجمعی بازدارد. او در سخنرانی سالیانه‌اش به مناسبت انقلاب بعث در ماه جولای اظهار داشت که: «ما تسلیم تهاجم صهیونیست‌ها نخواهیم شد و از جنگی که آن را برگزیده‌ایم، منصرف نخواهیم شد.»

او همچنین فرصت را غنیمت شمرد و با انجام یک مصاحبه تلویزیونی نادر، با *باربارا والتر*[1] از شبکه خبری ای.بی.سی امریکا موافقت کرد. او در این مصاحبه ادعا کرد که اسرائیل می‌خواهد اعراب را در عدم توسعه‌یافتگی و فقر نگه دارد تا بتواند همیشه بر آنها غالب باشد و موجبات آزار و اذیت آنها را فراهم کند.

در حالی که طرح سلاح هسته‌ای، بایستی به فراموشی سپرده می‌شد، صدام با تلاش‌هایی که انجام شده بود موفقیت بسیار بیشتری را در دستیابی به سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک به دست آورده بود. تمام فکر و ذهن صدام دستیابی به سلاح‌های باارزش استراتژیک بود که بتواند ضربه مهلک و نابودکننده‌ای را بر دشمنانش ایران یا اسرائیل وارد کند. بسیاری از پیشنهادهای اولیه برای ایجاد کارخانه‌های تولید سلاح‌های شیمیایی، توسط عدنان حمدان طی برنامه پنج ساله پنهانی عراق مسکوت مانده بود.

به دنبال بمباران راکتورهای تموز توسط اسرائیلی‌ها، صدام این پروژه‌ها را مجدداً به جریان انداخت و به دانشمندانش دستور داد تا تلاش‌های خود را برای ساخت سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک دو چندان کنند. این بار آنها در تلاش‌های خود از سوی بسیاری از شرکت‌های آلمانی حمایت شدند؛ به طوری که آنها برای چند سال آینده، شانه به شانه شیمیدانان عراقی، مهندسین ساخت سلاح‌های بالستیک و دانشمندان علوم هسته‌ای، برای ایجاد یکی از متنوع‌ترین زرادخانه‌های سلاح‌های غیرمتعارف روی زمین کار کردند.

جسی هلمز[2]، سناتور امریکایی ـ که به همراه کارمندانش ماه‌ها در تلاش برای ردیابی این شرکت‌ها بودند ـ این شرکت‌ها را لژیون خارجی صدام می‌نامیدند و همین به اصطلاح لژیون خارجی متشکل از شرکت‌های آلمانی بودند که مسئول اصلی ساخت مجتمع نظامی سلمان پاک در سویره واقع در سی کیلومتری جنوب

---

1. Barbara Walters.
2. Jesse Helms.

بـغداد و نـزدیک مکـان بـاستانی تـیسفون، بـودند. عـلی‌رغم ادعـای عـراقـی‌ها مبنی بر ماهیت دانشگاهی پروژه، کار روی پروژه در اواخر ۱۹۸۱ آغاز شد و دو سال بعد که طرح به اتمام رسید، بـه اولیـن کـارخـانه تـولید گـاز اعـصاب صـدام تـبدیل گشت. همچنین یک شرکت آلمـانی، مسئول ساخت کـارخـانه اصـلی سـلاح‌های شیمیایی عراق واقع در سامرا بود. توجیه رسمی آن بود که کارخـانه سـامرا تـوسط یک شرکت جدید عراقی با نام کارخانه دولتی تولید آفت‌کش‌ها و بـا هـدف کـمک در تـوسعه و افـزایش تـولیدات کشـاورزی عـراق سـاخته شـده است. اگـرچـه آنـها می‌دانستند که این ادعا کاملاً دروغ است، ولی آلمان‌ها در ساخت خط تولید مستقل شش سلاح شیمیایی دیگر در سامرا به اسامی احمد، عانی، محمد، عـیسی، مـدا و غازی کمک کردند.

اولین خطوط تولید در سال ۱۹۸۳ و آخرین آن در سال ۱۹۸۶ تکمیل شد. این کارخانه‌ها همه چیز را از گاز خردل و اسید پروسیک تا ترکیبات گاز اعصاب سارین و تابون را تولید می‌کرد.

با توجه به بهره‌وری بالای فناوری آلمان‌ها، کارخانه به شکلی طراحی شده بود که سموم مستقیماً از راکتورهای تولیدی به کـارخـانه بسته‌بندی در زیـرزمین انـتقال می‌یافت و در همین محل به درون گلوله‌های توپ، راکت‌ها و سایر مهمات هدایت می‌شد. پس از اتمام کار ساخت مجتمع، عراق می‌توانست ظرفیت کارخانه را به یکی از بالاترین ظرفیت‌های ساخت در سراسر جهان افزایش دهد. سومین کارخانه تولید سلاح‌های شیمیایی بنابه دلایل مستحکمی در بیابانی رُتبه نـزدیک مـرز سـوریه، ساخته شد.

عراقی‌ها هیچ فرصتی را برای افزایش توانایی‌های خود از دست نمی‌دادنـد. بـه طوری که در آوریل ۱۹۸۳ فرماندهی ارشد عراق که صدام رهبری آن را بـه عـهده داشت، طی یک هشدار صریح به ایرانی‌ها اعلام کرد که دیگر عـراق بـه سـلاح‌های امروزی مجهز گردیده و آنها برای اولین بار در جنگ به کار گرفته خواهد شد. آنـها افزودند که به دلایل بشردوستانه و اخلاقی در حملات قبلی از این سلاح‌ها استفاده نکرده بودند.

در تلاش ناامیدانه عراقی‌ها برای رهایی از حملات بعدی ایرانی‌ها، در این اخطار ادعا شده بود که: «اگر شما دستورات رژیم [امام] خمینی را اجرا کنید، مرگتان حتمی خواهد بود، زیرا این بار ما از سلاحی استفاده خواهیم کرد که هر نوع موجود زنده‌ای را در جبهه‌ها نابود خواهد کرد.»

آلمان‌ها تنها کشور غربی نبودند که صدام را در جنگ علیه آیت‌الله‌ها یاری می‌کردند. فرانسوی‌های خشمگین از حمله اسرائیل به راکتورهای تموز نیز، بلافاصله قول تجدید بنای آن را دادند. رئیس‌جمهور جدید فرانسه، *فرانسوا میتران*[1] تسلیم خواسته‌های وزرا و طرفدار اعراب شده بود. این وزرا خواهان تلافیی بودند که از سوی امریکا حمایت نامتعادل از اسرائیل خوانده می‌شد.

اولین محموله از جنگنده بمب‌افکن‌های جدید میراژ F1 که صدام در طول مذاکرات خود با ژاک شیراک خریداری کرده بود، در فوریه ۱۹۸۱ به عراق تحویل داده شد. از آن پس، ماهیانه دو میراژ جدید به بغداد تحویل داده می‌شد. با توجه به زمینگیر شدن قسمت عمده نیروی هوایی کشور ایران، به علت تحریم تسلیحاتی امریکا بر ضد تهران، جنگنده بمب‌افکن‌های جدید، نقش مهمی در تلاش‌های جنگی عراق بازی کردند.

در فوریه ۱۹۸۲، رئیس‌جمهوری فرانسه، «میتران» قرارداد جدید ۲/۶ میلیارد دلاری با بغداد را امضاء کرد. چیزی برای پنهان کردن باقی نمانده بود. در سپتامبر ۱۹۸۰، درست چند روز قبل از حمله عراق به ایران، ایتالیایی‌ها با امضای یک قرارداد ۲/۶ میلیارد دلاری، یک نیروی دریایی جدید و تقریباً با هدف قبلی را در اختیار صدام قرار دادند.

قراردادهای جدید خرید سلاح، انعکاسی از تصمیم جدی صدام بر عدم تکیه بر یک کشور بود؛ طرز تفکری که از مشکلات اوایل دهه ۱۹۷۰ درخصوص تکیه بر شوروی به عنوان عمده تأمین‌کننده سلاح‌ها حاصل گردیده بود. در دوره آغاز خصومت‌ها با ایران، روس‌ها مجدداً غیرقابل اعتماد بودن خود را به عنوان یک متحد بغداد با به تعلیق درآوردن حمل هر گونه سلاح به عراق، بار دیگر اثبات کردند. موضع

---

1. Francois Mitterrand.

رسمی روسیه آن بود که مسکو خواهان حفظ بی‌طرفی در جنگ است. در حالی که **لئونید برژنف**[1] خواستار تنبیه صدام برای رفتار نامناسب او با کمونیست‌های عراق بود.

درخصوص تلاش‌های صدام برای ازسرگیری روابط صمیمانه با غرب در مسکو نارضایتی و ناخشنودی وجود داشت. زیرا روس‌ها آن را به عنوان تهدیدی علیه نقشه‌های خود برای گسترش نفوذ بر منطقه خلیج‌فارس می‌پنداشتند. شاید این امر ممکن است این ادعا راکه روس‌ها به طور مخفیانه ایرانی‌ها را از نقشه حمله عراق آگاه ساخته بودند، توجیه کند. (به مطالب فوق‌الذکر در همین فصل مراجعه شود.)

ابوالحسن بنی‌صدر، رئیس‌جمهور سابق ایران ـ که تلاش‌های جنگی ایران در سال‌های آغازین آن را زیر نظر داشت ـ تأکید دارد که روس‌ها پس از اینکه پی بردند صدام باب گفتگوهای محرمانه با واشنگتن را باز کرده است، مقدمات لازم را فراهم آوردند تا تهران جزئیات نقشه حمله عراق را دریافت کند.

با اینکه ایالات متحده و بریتانیا به طور رسمی بی‌طرفی خود را در جنگ حفظ کرده بودند، ولی شواهد آشکاری نشان می‌داد که لندن و واشنگتن بیشتر به بغداد متمایل هستند تا به تهران. بخصوص رئیس‌جمهور کارتر که از یافتن متحد برای رهایی از وضعیت سیاسی حاصل از بحران گروگانگیری سفارت امریکا در تهران، ناامید شده بود و همین امر به شدت دورنمای انتخاب مجدد او را برای دور دوم ریاست‌جمهوری در پاییز ۱۹۸۰ به خطر انداخته بود.

با وجود اینکه واشنگتن هنوز عراق را از فهرست کشورهای حامی تروریسم حذف نکرده بود و از زمان جنگ شش روزه اعراب ـ اسرائیل ۱۹۶۷ فاقد روابط دیپلماتیک کامل با این کشور بود، از اواسط ۱۹۸۰ به بعد تغییر واضحی در موضع دولت کارتر مشاهده شد که صدام را نه تنها به عنوان یک وزنه تعادل بالقوه در برابر آیت‌الله‌ها می‌دانست، بلکه او را به عنوان یک متحد که احتمالاً در برابر توسعه‌طلبی روس‌ها در خلیج‌فارس سد و مانعی خواهد بود، مدنظر قرار داد.

---

1. Leonid Brezhnev.

براساس گفته‌های رئیس‌جمهور بنی‌صدر و روزنامه نیویورک تایمز، تمایل کارتر برای آگاهی از احتمال ایجاد یک اتحاد مخفیانه با صدام، باعث شد که یک ملاقات بسیار محرمانه در اولین هفته جولای ۱۹۸۰ میان برژینسکی، مشاور امنیت ملی کارتر و صدام حسین در شهر «امان» اردن برقرار شود.

روزنامه تایمز اظهار می‌دارد؛ هدف از انجام این ملاقات، بحث پیرامون راههایی بود که چگونه ایالات متحده و عراق می‌توانند برای مقابله با سیاست‌های غیرعاقلانه ایران فعالیت‌هایشان را با یکدیگر هماهنگ کنند. برژینسکی و دستیار سابقش همواره انجام مذاکرات رودررو را انکار می‌کنند. اگرچه برژینسکی شاه حسین را در اردن ملاقات کرد و حس درونی تمایل شاه حسین به بقاء او را وادار ساخته بود تا با همسایه و هم نامش دوست باشد. البته احتمال دارد که یک نماینده بلندپایه عراقی در مذاکرات بوده باشد.

با حمله عراق به کویت در ده سال بعد، بسیاری از مقامات دولت کارتر از جمله **گری سیک**[1]، مشاور سابق امنیت ملی، ادعا کردند که امریکایی‌ها طوری به عراق قبولاندند که گویی چراغ سبزی را برای حمله به ایران در تابستان ۱۹۸۰ نشان داده‌اند. مسلماً از آن پس گشایش مشخص در روابط امریکا و بغداد رخ داد. با اینکه سنای امریکا به تلاش خود برای جلوگیری از هرگونه تلاشی برای صادرات وسایل نظامی به بغداد ادامه می‌داد، ولی در ماه جولای، کارتر خودش ۵ فروند هواپیمای بوئینگ را برای استفاده در خطوط هواپیمای ملی عراق تأیید کرد که اولین قرارداد تجاری قابل توجه با عراق از زمان به قدرت رسیدن بعثی‌ها محسوب می‌شد.

در تابستان ۱۹۸۲، شکوه و عظمتی که صدام امیدوار بود از قادسیه دوم حاصل شود، به خاطره‌ای دور از ذهن تبدیل گردیده بود. ناکامی‌های شدید در جنگ که صدام پیش‌بینی می‌کرد فقط دو تا سه هفته به درازا بکشد، در پایان سال دوم جنگ به بحرانی برای رهبری عراق تبدیل شده بود.

با تلفاتی بیش از یکصد هزار نفر و تعداد بسیار زیادتری مجروح و تعداد بالای

---

1. Gary Sick.

اسیران (در بغداد در اردوگاه‌های نگهداری از اسیران جنگی) بقای شخص صدام برای اولین بار در طول ریاست‌جمهوری‌اش، در معرض تهدید قرار گرفته بود.

اولین نشانه کاهش محبوبیت صدام در ماه آوریل و به دنبال تلاش برای ترور وزیر اطلاعات، لطیف جاسم (عضو گروه مسلح الدعوه شیعیان عراقی) پدیدار شد. این تلاش به خودی خود به دنبال اعدام صدر، خواهرش و رهبران آنها نوعی انتقام‌گیری تلقی می‌شد. صدام به شیوه متداول خود با دستگیری صدها شیعه که بسیاری از آنها هرگز دیده نشدند، به این عمل پاسخ داد.

چند ماه بعد نیز تلاش جدی توسط الدعوه برای ترور شخص صدام به عمل آمد؛ هنگامی که او مشغول بازدید از روستای دجیل در منطقه بلاد عراق، واقع در ۴۰ مایلی شمال شرقی بغداد بود، در این حمله که بیش از دو ساعت به طول انجامید، به کاروان ریاست‌جمهوری به شدت حمله شد به طوری که آنها مجبور شدند برای نجات خود، از ارتش کمک بگیرند. بسیاری از همراهان صدام و هشت تن از تروریست‌ها در این حمله کشته شدند. تروریست‌ها اسم این عملیات را به یاد و خاطره خواهر اعدامی آیت‌الله صدر توسط صدام، «بنت الهدی» نامیده بودند.

چند روز بعد ساکنان دجیل از خانه‌هایشان بیرون رانده شده و در شهر جدیدی اسکان داده شدند و روستا به طور کامل توسط ارتش منهدم گردید. براساس یک گزارش، به وسیله هلی‌کوپترهای پرتاب‌کننده بمب‌های ناپالم به روستا حمله شد. بولدوزرها نیز بعداً به محل اعزام شدند تا روستا را به اراضی کشاورزی تبدیل کنند.

این ترور ناکام، تأثیر جاودانی را بر شیوه ریاست‌جمهوری صدام گذاشت. تا قبل از این حمله، صدام عادت داشت که به صورت غیرمنتظره و به عنوان بخشی از برنامه جاری خویش، برای جلوه دادن خود به عنوان یک فرد مردمی، در سراسر کشور حضور یابد ولی از زمان وقوع این حادثه، دیگر از دیدارهای غیرمنتظره خبری نشد.

صدام از آغاز جنگ به سختی تلاش می‌کرد تا مردم عراق را از واقعیت‌هایی که در جبهه‌ها رخ می‌دهد، دور نگه دارد.

مردم عراق به طور مداوم و به نوعی تکراری، جیره |فکری، فرهنگی| خود را از ماشین تبلیغاتی طرفدار صدام دریافت می‌کردند. آنها از زمانی که به روزنامه صبح نگاهی می‌کردند یا در طول مسیر برای رفتن به سر کار و در جمع خانوادگی‌شان مقابل تلویزیون، همواره و به صورت غیرقابل اجتنابی حضور شخص رئیس‌جمهور جنگاور را حس می‌کردند. او به صور مختلف: در حالی که یک دستگاه پرتاب موشک را در جبهه‌ها بر روی دوش خود گذارده بود، یا پدرانه کودکان را به آغوش کشیده بود و یا به صورت یک رئیس حکومت که با رؤسای سایر کشورها ملاقات می‌کند و یا به عنوان یک رهبر نظامی که در حال گفتگو در خصوص نقشه‌های جنگی است، توسط عراقی‌ها رؤیت می‌شد.

صدام در نقش‌های مختلف از یک بوروکرات کارآمد در یک لباس شکیل گرفته تا کشاورزی معمولی داس به دست که به سایرین در درو محصول کمک می‌کند، ترسیم شده بود. تصاویر او چنان در سراسر کشور فراوان بود که مطابق یک لطیفه مشهور عراقی، جمعیت عراق ۲۶ میلیون نفر بود: ۱۳ میلیون نفر عراقی و ۱۳ میلیون تصویر صدام!

علاوه بر تداوم تبلیغات در رسانه‌های متعلق به دولت، در مدح و ستایش نیروهای مسلح و رهبر کشور، صدام از ثروت نفت برای اطمینان از حفظ سطح زندگی در سطح بالا بهره می‌برد. در آغاز خصومت‌ها، به نقل از صدام گفته می‌شد که عراق برای مصرف دو سال کشور کالاهای اساسی را ذخیره‌سازی کرده است. علی‌رغم تمرکز و صرف بیشتر منابع عراق برای مقاصد نظامی (همانند ایران) تأکید بر روحیه گذشت و فداکاری رئیس‌جمهور عراق، برای اثبات این مطلب در نزد مردمش بود که او قادر است اداره جنگ و حفظ وضعیت تجاری معمول را در یک زمان و به صورت همزمان انجام دهد. نقشه‌های جاه‌طلبانه توسعه که قبل از جنگ آغاز شده بود، تداوم یافته بود و میزان هزینه‌های عمومی از ۲۱ میلیارد در سال ۱۹۸۰ به ۲۹/۵ میلیارد در سال ۱۹۸۲ افزایش یافته بود.

قسمت عمده این بودجه با هدف پیشگیری از کمبود کالاها، صرف واردات آنها از

خارج می‌شد. این سیاست کره و اسلحه بدین معنا بود که عراقی‌ها به طور نسبی از جنگ خانمانسوز در حال انجام در صحنه‌های نبرد در امان بودند.

علی‌رغم اوضاع بحرانی کشور، وضعیت برای مقاطعه‌کاران خارجی کاملاً مطلوب و خوشحال‌کننده بود. پروژه‌های ساختمانی در انواع مختلف که قبل از جنگ آغاز شده بود، همچنان تداوم یافته و موجب شده بود که چهره بغداد با سرعت سرسام‌آوری از یک شهر قرون وسطایی به یک شهر مدرن و امروزی تبدیل شود. زندگی روزمره در پایتخت تأثیر چندانی از جنگ ندیده بود. سنگرهای بنا شده در آغاز جنگ، خیلی زود از سطح خیابان‌ها جمع‌آوری شد، پس از آنکه مشخص شد که نیروهای هوایی ایران متشکل از هواپیماهای ساخت امریکا به علت نبود قطعات یدکی ناشی از تحریم امریکا، قادر به کشاندن جنگ به عمق خاک عراق نیستند. موادغذایی به وفور در دسترس بود و رنگ سیاه ماتم و عزا چندان در خیابان‌های بغداد جلب توجه نمی‌کرد.

صرفنظر از سپر حفاظتی که صدام به دور جمعیت غیرنظامی کشیده بود، او بسیار تلاش می‌کرد تا از کسانی که به طور مستقیم تحت تأثیر جنگ قرار گرفته‌اند، بیشترین مراقبت به عمل آید. صدام که با تعداد ۱۲۰۰ کشته و مجروح در ماه مواجه بود، به همه آنها پاداش‌های قابل توجهی اعطا می‌کرد. حتی استاندارد زندگی افسران ارتش ارتقاء یافته بود و اعضای نیروهای مسلح در خرید ماشین و خانه از اولویت‌هایی برخوردار بودند. افسرانی که اقدام به انجام اعمال شجاعانه در جبهه‌ها می‌کردند، ساعت رولکس جایزه می‌گرفتند که طبیعتاً تصویر صدام روی صفحه آن نقش بسته بود.

خانواده‌های ماتم دیده، یک دستگاه اتومبیل، یک قطعه زمین و وام بدون بهره را برای ساخت منزل دریافت می‌کردند. برای اطمینان از اینکه بعثی‌ها همگی وضعیت جنگی کشور را درک کرده‌اند، صدام به تمام مقامات اصلی حزب دستور داده بود تا لباس‌های دست‌دوز را کنار گذاشته و یونیفرم جنگی به رنگ سبز زیتونی را به تن کنند که خیلی زود به یکی از ویژگی‌های اصلی گردهمایی‌های حزب بعث که در تلویزیون پخش می‌شد، تبدیل گردید.

نمونه دیگر تلاش‌های صدام برای حفظ نمای وضعیت عـادی، پـافشاری او بـر نـقشه خـود بـرای مـیزبانی کـنفرانس غـیرمتعهدها در بـغداد در پـاییز ۱۹۸۲ بـود. علاقه صدام به جنبش غیرمتعهدها ـ که در دهه ۱۹۵۰ به منظور نـمایش عـلایق کشورهای در حال توسعه که برای عدم وابستگی به ابرقدرت‌ها شکل گرفته بود ـ به سال ۱۹۷۸ بازمی‌گردد که او در کنفرانس چـهارجـانبه در هـاوانـای کـوبا شـرکت کرده بود. علی‌رغم تنفر صدام از کمونیسم، گفته می‌شد که او روابط دوستانه‌ای بـا ***فیدل کاسترو***[1] و علاقه خاصی به سیگارهای هاوانا داشته است، که از آن پس به طور منظم به بغداد ارسال می‌شد.

در راستای تمایل صدام مبنی بر عدم وابستگی عراق به ابرقدرت‌ها، طبیعی بود که توجه صدام به سوی جنبش کشورهای غیرمتعهد جلب شود. در راستای فراهم آوردن مقدمات برای برگزاری کنفرانس غـیرمتعهدها کـه قـرار بـود در بـغداد انـجام پذیرد، صدام امیدوار بود که بتواند پس از پایان دوره ریـاست کـاسترو بـر جـنبش غـیرمتعهدها، جـای او را بگـیرد. در اوایـل دهـه ۱۹۸۰، سـاخت‌وساز بـه صـورت گسترده‌ای در حال انجام بود و هتل‌ها و مراکز جدید برای برگزاری کنفرانس مذکور در حال احداث بودند. اگر نگوییم میلیاردها ولی میلیون‌ها دلار در سر راه پروژه‌های گوناگون ساخت‌وساز، هزینه شد و ساختمان‌ها و تأسیسات موجود نیز مورد بازسازی کامل قرار گرفتند.

اما در اواسط ۱۹۸۲ که ایران به شدت حملات خود بر عراق افزود، سیاست کره و اسلحه که عامل اصلی حفظ روحیه ملی عراق بود، دیگر حفظ‌نشدنی بود. موفقیت ایران در حمله و نابودسازی بسیاری از تأسیسات نفتی عراق در حوالی بصره، یکی از دلایلی بود که نشان می‌داد دیگر ذخایر ملی کشور قادر به تأمین همزمان جنگ و اقتصادی پررونق داخلی نیست.

علت دیگر، تصمیم همقطاران بعثی رقیب بغداد در دمشق بود که دستور بستن لوله نفتی عـراق بـه ***بـانیاس***[2] در مـدیترانـه را کـه از خـاک سـوریه عـبور مـی‌کرد، صادر کردند.

---

1. Fidel Castro.
2. Banias.

رئیس‌جمهور اسد همواره در جستجوی فرصتی برای تلافی پاکسازی و اعدام بعثی‌های طرفدار سوریه در زمان رسیدن به مقام ریاست‌جمهوری در سال ۱۹۷۹ بود و دمشق در طول جنگ عراق و ایران اثبات کرد که یکی از متحدان سرسخت تهران است. با کاهش ذخایر خارجی عراق از ۳۵ میلیارد دلار در قبل از جنگ به ۳ میلیارد دلار در پایان سال ۱۹۸۳، صدام مجبور شد که در تمام هزینه‌های مربوط به کالاهای غیرضروری به شدت تجدیدنظر کند. در نتیجه واردات از اوج آن یعنی از ۲۱/۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۲ به ۱۲/۲ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۳ و ۱۰ ـ ۱۱ میلیارد دلار بین سال‌های ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۷ تقلیل یافت. صدام حتی مجبور شد تا از نقشه خود برای برگزاری کنفرانس جنبش غیرمتعهدها در بغداد دست بردارد. این کنفرانس در دهلی‌نو برگزار شد و در غیاب صدام، ***ایندیرا گاندی***[1] از هند، رهبری دنیای غیرمتعهدها را برای چهار سال آینده به عهده گرفت.

ناکامی‌های عراق در جنگ به همراه افت شدید اقتصادی، باعث شد که برای اولین بار شک و تردیدهای اساسی درخصوص صلاحیت‌های رهبری صدام پدید آید. ضربه‌هایی که عراقی‌ها به دنبال ضدحملات ایرانی‌ها متحمل شدند، بدان معنی بود که صدام به طور مستقیم مسئول شکست نیروهای مسلح است. او همچنین مسئول مستقیم قضاوت سیاسی نامناسب در خصوص اعلان جنگ به ایران در ابتدای کار بود.

اصرار او در گرفتن قدرت انحصاری فرماندهی نظامی برای آن بود که هیچ جایگزینی به جز قبول مسئولیت برای شکست نیروهای نظامی وجود نداشت. صدام از آغاز خصومت‌ها دستور داده بود که فرماندهی نظامی بایستی مشمول کنترل حزب بعث باشد. او در اولین هفته‌های جنگ، به طور مشخصی بر عملیات ساخت یک پناهگاه، واقع در زیر کاخ ریاست‌جمهوری در بغداد نظارت می‌کرد. هر دستور بایستی به بغداد ارسال می‌شد. صدام پافشاری می‌کرد که در اتخاذ هرگونه تصمیم نظامی، از فعالیت‌های جوخه‌ها تا بمباران اهداف مهم دخالت کند. حتی عدنان

1. Indira Gandhi.

خیرالله، پسرعمو و برادرزن صدام که مقام ریاست ستاد را به عهده داشت، می‌بایست برای کوچک‌ترین مسائل از سپهبد صدام کسب تکلیف کند.

با گسترش جنگ، صدام RCC را به مقر شخصی خویش تبدیل کرد تا به این ترتیب کنترل کاملی بر عملیات جنگی داشته باشد. نتیجه این عمل، فقدان انعطاف‌پذیری و ابتکار در میان فرماندهان عراقی جنگ بود که عملاً از لحاظ پاسخگویی سریع و مؤثر به تاکتیک‌های احتمالی اتخاذ شده توسط ایرانی‌ها فلج شده بودند. پافشاری صدام به فرماندهان نظامی که کشته‌ها و مجروحان عراقی را به حداقل سطح ممکن برسانند، بنا به دلایل سیاسی فقط نمونه‌ای از انواع دخالت‌های بی‌مورد بود که از آن طریق موجبات کاهش کارایی فرماندهان خود را سبب می‌گردید. جدا از کاهش تلفات، دخالت‌های صدام که اغلب در تضاد کامل با نظرات سربازان کارکشته بود، عوارض بسیار نابودکننده‌ای دربرداشت.

عراقی‌ها که قادر به بهره‌برداری صحیح از موقعیت‌های اولیه خود در جنوب ایران نبودند، مجبور شدند تا همزمان با تقویت خطوط دفاعی ایران، نیروهای خود را در شرایط عملیاتی نابودکننده و وخیمی قرار دهند که تلفات غیرضروری هزاران نفر از عراقی‌ها را دربرداشت. حتی زمانی که صدام در اشتباه بود، تسلطش بر ارتش نیز به قدری کامل و زیاد بود که اغلب فرماندهان ارشد از ترس ناراحتی مقام ریاست ارتش، تمایل به تصمیم‌گیری‌های مستقل نداشتند. در عوض آنها نظرهای خود را برای تأیید به بخش‌ها و قسمت‌های مقر اصلی می‌فرستادند و نظرات بالاترین مقام فرماندهی در بغداد را جویا می‌شدند. بایستی به خاطر داشت که نمایندگان سیاسی منصوب شده توسط حزب بعث، برای نظارت بر فرماندهان عالی نظامی در تمامی قسمت‌ها حاضر بودند و درخصوص کار آن، تک‌تک افسران با ارسال گزارش به RCC اظهارنظر می‌کردند.

صدام به خوبی آگاه بود که محبوبیتش در نزد بیشتر عراقی‌ها عمیق و زیاد است و حقیقتاً تمامی اقدام‌های لازم را برای حفظ خود در مسند قدرت انجام داده بود. دستگاه امنیت ملی حدود ۲۰۸ هزار نفر، معادل دو برابر کل نفرات ارتش انگلستان و حدود ۱۵ درصد از کل مستخدمین دولتی را در استخدام خود داشت. سازمان

امنیتی خاص ریاست‌جمهوری «امن الخاص» تحت نظارت دقیق و تیزبین برادر ناتنی صدام، برزان التکریتی قرار داشت. علی‌رغم بار سنگین ناشی از جنگ، جوخه‌های اعدام صدام حتی یک لحظه را از دست نمی‌دادند. در سال‌های ۱۹۸۱ و ۱۹۸۲، در حدود سه هزار نفر غیرنظامی (به غیر از افراد اعدام شده) فقط به علل جرایم سیاسی، اعدام شدند.

افزایش شک و تردید حتی به بدنه داخلی حکومت بعث نیز سرایت کرده بود و در یک حادثه مشهور در مارس ۱۹۸۲ (زمانی که صدام یکی از وزرای خویش را در یکی از جلسات هفتگی کابینه به ضرب گلوله به قتل رسانید) انعکاس پیدا کرد. اگرچه حکومت بعدها ادعا کرد که این وزیر به اتهام احتکار و گرانفروشی ــ جرمی که برای آن مجازات مرگ تعیین شده بود ــ به مرگ محکوم گردیده است؛ ولی علت اصلی عمل دیوانه‌وار صدام، آن بود که *ریاض ابراهیم حسین*[1]، وزیر بهداشت، جسارت کرده بود و پیشنهاد داده بود که صدام به نفع رئیس‌جمهور سابق (احمد حسن البکر) کناره‌گیری کند تا امکان گفتگو پیرامون آتش‌بس در جنگ ایران و عراق مهیا گردد.

در این مرحله از جنگ، خصومت به صورت یک درگیری بسیار گسترده و شدید میان صدام و [امام] خمینی درآمده بود و با خارج کردن صدام از خط مقدم، شاید عراقی‌ها در وضعیت بهتری برای تعقیب قضیه صلح قرار می‌گرفتند.

پس از ارائه پیشنهاد، صدام از خود هیچ ناراحتی نشان نداد. او جلسه کابینه را قطع کرد و از سایر وزرا خواست که با او از اتاق بیرون آیند و سپس گفت: «بیا با هم به اتاق دیگری برویم و موضوع را بیشتر بحث و بررسی کنیم.»

لحظه‌ای بعد، صدای یک گلوله شنیده شد و صدام به تنهایی برگشت، انگار نه انگار که اتفاقی افتاده است! زمانی که آژانس خبری عراق خبر اعدام وزیر بهداشت را منتشر کرد، اعلام کرد که وی به خاطر واردات داروهایی که عراقی‌های بی‌گناه را کشته است، به عنوان یک خائن تنبیه شده است. زمانی که همسر وی برای تحویل گرفتن جنازه همسرش مراجعه کرد، بدن تکه‌تکه‌ای به او تحویل داده شد.

---

1. Riyadh Ibrahim Hussein.

مدت کوتاهی پس از این واقعه، صدام یک تیم پزشکی که برای نیروهای امنیتی او کار می‌کردند را برای کسب اطمینان از اینکه سلف بیمار (رئیس‌جمهور سابق بکر) برای او مشکلاتی را در آینده ایجاد نکند، به سراغ او فرستاد. پافشاری صدام در حفظ کنترل مستقیم عملیات نظامی به این دلیل بود که او شخصاً بایستی با اولین نشانه‌های نارضایتی در نیروهای مسلح روبه‌رو شود. جنگ هیچ‌گاه از ابتدا بخصوص در نزد سپاهیان آموزش‌دیده که دربارهٔ آغاز یک حملهٔ فاقد اهداف مشخص و تعریف شده شک و تردید داشتند، محبوبیتی نداشت.

دربارهٔ اعدام افسران که آشکارا با اهداف جنگی صدام مخالفت کرده بودند، گزارش‌های متعددی موجود می‌باشد و این موضوع در تابستان ۱۹۸۲ به اوج خود رسید. گروهی از افسران تلاش کردند تا انتقادهای سازنده خود را با هدف اداره بهتر و کارآمدتر جنگ بیان کنند. صدام که هنوز مشغول تقویت مشکل حقارت درونی خویش دربارهٔ مسائل نظامی بود، به این مسأله چنین نمی‌نگریست و حدود سیصد تن از افسران عالی‌رتبه را به همراه تعداد اندکی از مقامات حزب که از نظرات این افسران حمایت کرده بودند، اعدام کرد.

صدام دربارهٔ افسرانی که مظنون به عدم اجرای وظیفه خود در جبهه‌ها بودند، هیچ رحم و شفقتی نشان نمی‌داد. یک مورد گزارش شد که صدام شخصاً افسری را که دستور یک عقب‌نشینی تاکتیکی را صادر کرده بود، اعدام کرد. این افسر را پیش صدام برده بودند. او به آرامی اسلحه‌اش را درآورد و گلوله‌ای در مغز افسر خالی کرد!

بعثی‌ها با تعداد روزافزونی از ناراضی‌ها روبه‌رو می‌شدند، که البته نیروهای امنیتی عراقی با این مشکل خاص برخورد می‌کردند. در ابتدا افرادی که بدشانس بودند، دستگیر می‌شدند و آنها را به خانه‌هایشان بازمی‌گرداندند و در آنجا اعدام می‌شدند. بعدها آنها را به زندان ابوغریب به حومه بغداد منتقل کردند که خیلی سریع به عنوان *لوبینکای*[1] صدام مشهور گردید.

براساس گفته‌های زندانیان نجات یافته از این زندان وحشتناک که جایگزین کاخ

---

1. Lubianka.

آخرت مرکز اصلی بازجویی بعثی‌ها گردیده بود، بخشی از زندان ابوغریب (که مخصوص نگهداری از زندانیان محکوم به مرگ بود) به صورت سرسرا به وسیله اتاق‌های ۴ متر در ۴ متر محاصره شده بود و حدود ۱۵ تا ۲۰ زندانی در هر یک نگهداری می‌شد. آنها مجبور بودند تا از همان اتاق‌ها به عنوان دستشویی و سطل آشغال استفاده کنند. نور آفتاب هیچ گاه به داخل این اتاق‌ها راه نمی‌یافت. فقط گروه بسیار اندکی از این زندانیان، مجرمین معمولی بودند، ولی بیشتر آنان را نظامیانی تشکیل می‌داد که مخالف جنگ ایران و عراق بودند. سایر هم‌سلولی‌ها بیان می‌کنند که قسمتی در زندان بود که وظیفه برخورد با جرایم خاص را به عهده داشت. در واقع طبقه‌بندی خاصی برای تمامی اعضای مخالف دولت بخصوص حزب الدعوه و کمونیست‌ها بود. بسیاری از این افراد در سیاهچال‌های زیرزمینی نگهداری می‌شدند و فقط ماهی یک بار برای گردش در هوای آزاد بیرون آورده می‌شدند.

عراق در تلاش بود تا مسئولیت شکست خود را (به دلیل عدم دستیابی به اهداف جنگی) تخفیف بخشد. بنابراین صدام در ماه ژوئن اقداماتی را انجام داد به منظور کسب اطمینان از اینکه پلکان حاکمیتی بعث نیز سهم عادلانه خود را در این اتهام دریافت داشته و افرادی را حذف کرده که دیگر استفاده‌ای نداشتند. صدام با تشکیل گردهمایی‌های RCC کار خود را آغاز کرد. او از اعضا دعوت کرد تا درخواست خود را برای قبول آتش‌بس به ایرانی‌ها اعلام کنند. این درخواست توسط ایرانی‌ها رد شد و مشخص شد که حذف صدام از صحنه به معنای اتمام جنگ نخواهد بود. در گردهمایی بعدی، صدام یک پاکسازی کوچک در RCC را ترتیب داد و هشت عضو از ۱۶ عضو را حذف کرد. مشخص‌ترین تغییر، حذف ژنرال سعدون غیدان، آخرین باقیمانده از نسل افسرانی بود که در سال ۱۹۶۸ حزب بعث را به قدرت رسانیده بودند.

دیگر نشانهٔ خوی قاتلانه صدام در تابستان ۱۹۸۲ و با وقوع حادثه‌ای در طول گردهمایی شورای ملی آشکار گردید. در طول برگزاری گردهمایی، صدام مشاهده کرد که مردی از حضار، یادداشتی را به مرد دیگری داد. بدون یک لحظه تأمل، صدام

اسلحه خود را کشید و هر دو را به قتل رسانید. صدام تصور کرده بود که آنها نقشه ترور او را کشیده بودند. پس مطالعه آن یادداشت، مشخص شد که قضیه صحت داشته است. این داستان چه راست و چه دروغ، به سرعت در قهوه‌خانه‌های بغداد پخش شد و این عقیده را تقویت کرد که رئیس‌جمهور صدام کسی نیست که بتوان به او بی‌احترامی کرد.

مهم‌ترین چالش برای مقام صدام از سوی خانواده‌اش و در سال آتی بروز یافت. زمانی که مجبور شد سه برادر ناتنی خویش یعنی برزان، وضبان و سبعاوی را بازداشت خانگی کند. علت دقیق این اختلاف خانوادگی هیچ گاه به خوبی مشخص نگردید، ولی گفته شد که برزان در یک تلاش برای کودتا بر ضد برادر ناتنی‌اش شرکت داشته است که در آن گروهی از افسران ارتش پس از مراجعه به او، در صورت حمایت از توطئه براندازی صدام مقام ریاست‌جمهوری را پیشنهاد کردند.

در داستان دیگری، عدم توفیق برزان (به عنوان رئیس نیروهای امنیتی) به دلیل کشف توطئه علیه صدام بود که در واقع موضوع طعنه‌آمیز و مسخره‌ای محسوب می‌شد، زیرا سال گذشته، برزان کتابی را با عنوان تلاش‌های به عمل آمده برای ترور صدام حسین به رشته تحریر درآورده بود. در آن کتاب جزئیات هشت فقره توطئه به طور کامل تشریح شده بود ــ که برخی از آنها قبل از به قدرت رسیدن صدام رخ داده بود ــ و نیروهای سرخورده و ناامیدی مانند سوریه، اسرائیل و ایالات متحده را به عنوان طراحان پشت صحنه این توطئه‌ها معرفی کرده بود.

توجیه قابل‌قبول‌تر این است که صدام و برادران ناتنی‌اش در یک کینه خانوادگی گرفتار آمدند. شاید تصادفی نباشد که این کشمکش‌ها بلافاصله پس از مرگ مادر دوست‌داشتنی صدام در آگوست ۱۹۸۳ رخ داده است. او به شدت از طرف پسرانش برای ازدواج دومش حمایت می‌شد. رقابت‌های المجید (از خویشاوندان خونی صدام از پدر حقیقی) و الابراهیم (از خویشاوندان سببی ناشی از ازدواج دوم مادرش) یکی از علل اصلی بروز کشمکش در رژیم او بود.

صبحه طلفاح در طول حیات خویش مورد علاقه تمام پسرانش بود و اینکه هر سه برادر ناتنی صدام مقامات کلیدی را در حکومت در دست داشتند، عمدتاً به خاطر

سفارش‌های صبحه بوده است تا تمایل صدام به واگذاری پست‌های کلیدی به تکریتی‌ها و خانواده‌اش! شاید یکی از دلایل کدورت میان صدام و برادران ناتنی‌اش این باشد که در اواخر ۱۹۸۳، انتخاب داماد برای بزرگ‌ترین دخترش رغده توسط صدام بود. علی‌رغم تبلیغات بعثی‌ها برای آزادی زنان، در خانواده سنتی صدام هنوز سنت‌ها غالب بود و به تبع آن انتخاب یک داماد مناسب وظیفه پدر بود. برای این منظور صدام، حسین کامل المجید یکی از پسرعموهایش را برگزید. حسین به عنوان یک افسر با استعداد محدود، طوری رفتار کرده بود که مورد توجه صدام و ساجده بود. او ساجده را در مسافرت‌های مربوط به خریدهای خارجی به نیویورک همراهی می‌کرد و به لطف ارتباط‌های خانوادگی، پست‌های کلیدی متعددی را در دستگاه امنیتی صدام کسب کرد. انتخاب حسین از سوی صدام، موجب تحقیر شدید برزان گردید که امیدوار بود پسرش همسر رغده شود. برزان به قدری از شنیدن خبر برگزیده شدن حسین کامل از سوی صدام برآشفت که به شیوه کاملاً مشخص و رایج تکریتی تهدید کرد که حاضر است صدام را بکشد به جای اینکه اجازه دهد پسرش از عروس منتخب او محروم شود. بنابراین کشوری که در میانه یک جنگ قرار داشت و در حال تکمیل زرادخانه سلاح‌های شیمیایی، بیولوژیک و هسته‌ای بود، به طور ناگهانی و به واسطه یک درگیری خانوادگی بر سر مقدمات عروسی قبیله‌ای فلج گردید.

اینکه چنین اختلافی بیشتر ماهیت قبیله‌ای داشته است تا توطئه‌ای، چند روز بعد آشکار شد، به این ترتیب که سه برادر، بازداشت خانگی شدند. صدام اعلامیه عمومی را در حمایت از وفاداری برزان منتشر کرد. کاری که حتی اگر کوچک‌ترین دلیلی برای دخالت سه برادر در توطئه علیه صدام وجود داشت، اقدام به انجام آن نمی‌کرد. در صورتی که بعداً نیز چنین مدرکی به دست می‌آمد، آنها به همان سرنوشت خائنین دچار می‌شدند. یعنی به دست یکی از جوخه‌های اعدام صدام سپرده می‌شدند.

پس از فروکش عصبانیت‌ها، با برزان متمرد به همان گونه‌ای برخورد شد که با بعثی‌های عالی‌رتبه قبلی رفتار شده بود و هر یک بنابه علتی، از چشم

حزب بعث افتاده بودند. برزان را به حالت تبعید به عنوان نماینده رسمی عراق در یونسکو (ژنو) منصوب کردند. سه سال بعد، دو برادر ناتنی دیگر دوباره روی کار آمدند. به غیر از پست قبلی برزان را به عنوان رئیس امن الخاص و وضبان پست ریاست اداره امنیت داخلی را به عهده گرفتند. اولین بحران قابل توجه در روابط صدام با خانواده‌اش بدون خونریزی رفع گردیده بود. از این حادثه به عنوان نمونه یاد می‌شود برای سال‌های پر از مشکل آتی که برای رفع مشکلات به این شکل عمل نشد.

نُه

فاتح

جنگ ضربه‌های خود را بر صدام وارد کرده بود. شکست‌های نظامی سال ۱۹۸۲ همچنین علائم اولیه ناآرامی‌های مردمی، بر دیدگاه صدام تأثیر گذاشته بود. صدام همواره این توهم را در سر داشت که بغداد پر از توطئه و دسیسه است، اما فشار حاصل از جنگی که هیچ نشانه‌ای از پایان به همراه نداشت، فقط موجب تشدید این حس توهم عمیق شده بود.

روزهای آرامش و بی‌خیالی که صدام با بازدیدهای ناگهانی مردم را خوشحال می‌کرد ـ کاری که در سال‌های اولیه ریاست‌جمهوری خود انجام داده بود ـ به سر آمده بود. دیگر نمی‌توان به هیچ کس یا سازمانی حتی افراد خانواده اعتماد کرد. نوار گسترده و مجهز امنیتی، به منظور حفاظت از جان رئیس‌جمهور از گزند تروریست‌های متعدد داخلی و خارجی تشکیل شده بود. زیرا صدام به خود قبولانده بود که همه خواهان خون او هستند. کاروانی از لیموزین‌های ضدگلوله شیشه مشکی احاطه شده توسط مأمورین امنیتی تا دندان مسلح، منظره احمقانه‌ای را هر زمان و هر جایی که صدام به آنجا مسافرت می‌کرد، تشکیل می‌داد. این کاروان‌ها در واقع تلاش می‌کردند تا به عنوان تله تروریست‌های احتمالی را از پناهگاه‌هایشان بیرون بکشند. با توجه به تجربه شخصی صدام در توطئه‌چینی‌ها و اجرای نقشه‌های ترور، صدام کم‌وبیش چیزهایی را دربارهٔ فکر و ذهن یک تروریست می‌دانست و همین طبیعت ثانویه او بود که می‌خواست تروریست‌ها را در این بازی شکست دهد.

مقامات عالی که قصد شرفیابی به حضور صدام را داشتند نیز بایستی یک سلسله بازرسی‌های دقیق و طولانی مدت را پشت سر می‌گذاشتند. هیچ کس حتی نزدیک‌ترین دوستان صدام نمی‌توانستند پیش‌بینی کنند که صدام الآن کجاست. صدام اطمینان داشت که بمب‌ها مستقیماً به سمت او نشانه‌گیری شده است. در نتیجه رئیس‌جمهور هر شب در خانه‌های امن اطراف بغداد می‌خوابید. عادتی که در طول سال‌هایی که به عنوان یک سازمان‌دهنده فعالیت‌های زیرزمینی بعث در دهه ۱۹۶۰ کسب کرده بود و در آینده نیز با حس اینکه امنیت شخصی‌اش در معرض خطر قرار دارد، آن را تکرار می‌کرد. توهم روزافزون صدام، جلوه‌های غریبی به همراه داشت. هر گاه لباس‌های مخصوص شکار مورد علاقه‌اش را به تن می‌کرد، در کلاهش مواد ضدگلوله قرار داده می‌شد!

از اواخر دهه ۱۹۷۰ او آشپزهای مخصوص داشت. ولی پس از مدتی آنها با افراد خاصی که غذا را قبل از او می‌خوردند، جایگزین شده بودند. این افراد در مسافرت‌های خارج از شهر بغداد او را همراهی می‌کردند. به جای مشاوره با پزشک‌های عراقی که ممکن بود به آسانی توسط دشمنان به کار گرفته شوند، صدام برای مراقبت از سلامتی خویش از پزشک‌های خارجی استفاده می‌کرد. مقامات سابق ادعا می‌کردند که او به طور روزافزونی بر به‌کارگیری افراد بدل به جای خود، جهت شرکت در مراسم رسمی تأکید داشت.

گفته می‌شد که یکی از این افراد بدل که خود صدام تصور شده بود، در سال ۱۹۸۴ به قتل رسید. حتی گزارش می‌شد که پسر بزرگ صدام، عدی، نیز فرد بدل خاص خود را دارد. ژنرال وفیق السامرائی که برای مدتی در دهه ۱۹۸۰ یکی از با اعتمادترین افسران نظامی صدام بود و روابط بسیار صمیمی با او می‌کرد، تأکید داشت که بارها شاهد بوده است که افراد بدل در نقش صدام، در مراسم رسمی نه چندان مهم ایفای نقش کرده‌اند.

صدام که تا این زمان سرویس اطلاعاتی خویش، امن الخاص را تشکیل داده بود، با ایجاد ارتش اختصاصی که در واقع نسخه بازسازی شده گارد ریاست‌جمهوری مربوط به دهه ۱۹۶۰ بود، وضعیت امنیتی شخص خود را به اوج جدیدی رسانید.

رژیم بعث در ابتدای جنگ، از داشتن شاخه نظامی با عنوان ارتش مردمی در حدود ۲۵۰ هزار عضو به خود می‌بالید. در سال‌های اولیه جنگ، ارتش مردمی که در حقیقت چیزی بیش از مجموعه‌ای از آماتورهای بعثی احساساتی نبود، وظایف دفاع داخلی را برعهده داشت و هیچ گاه خطر شرکت در یک جنگ واقعی را تجربه نکرد.

در ۱۹۸۴ صدام تصمیم گرفت که شاخه نظامی بعث را با واحدهای ارتش شخصی خود جایگزین کند. این نیروها فقط نسبت به ریاست‌جمهوری سوگند وفاداری ادا می‌کردند. این ارتش که در ابتدا فقط از دو جوخه تشکیل شده بود، به سرعت به ارتشی درون ارتش تبدیل گشت.

گارد ریاست‌جمهوری با بهترین وسایل و ابزار نظامی موجود، تانک‌های تی ۵۵، تی ۶۲ و تی ۷۲ ساخت شوروی، اسلحه‌های ۱۵۵ میلی‌متری ساخت فرانسه و موشک‌های زمین به هوای پیشرفته مجهز گردید.

اعضای گارد صدام از میان خانواده‌های سنی مذهب معمولی و برخوردار از شرایط بدنی خاص انتخاب می‌شدند. آنها در مقایسه با سربازان عادی آموزش و حقوق بهتری دریافت می‌کردند و وجود خود را به طور کامل مدیون صدام بودند. اگر ایرانی‌ها آنقدر پیشرفت می‌کردند که به بغداد حمله کنند، انتظار می‌رفت که گارد ریاست‌جمهوری مانند نیاکان رومی خود، تا سرحد مرگ از جان رئیس‌جمهور دفاع کنند.

ساختار امنیتی بسیار دقیقی بر نیروهای مسلح عادی اعمال می‌شد، تا از اجرای عملیات ترور و کودتا جلوگیری شود. واحدهای ارتش حق ورود به محدوده یکصد مایلی بغداد را نداشتند. جابه‌جایی‌ها نیز بدون مهمان انجام می‌شد.

نمایندگان سیاسی و عوامل امنیتی مستقیماً در خصوص کارآیی تک‌تک افسران به دفتر صدام گزارش می‌دادند و خودشان نیز برای پیشگیری از نزدیکی بیش از اندازه به سایرین مرتب از واحدی به واحد دیگر منتقل می‌شدند.

صدام به شدت از حمله هوایی اسرائیل در سال گذشته که برنامه سلاح‌های هسته‌ای عراق را نابود ساخته بود، تکان خورده بود و برای حفظ خود و رژیمش در

برابر حمله‌های هوایی آتی، برای ساخت پناهگاه‌های زیرزمینی جهت حفاظت از خود و منابع استراتژیک کشور برنامه‌ای پرهزینه را ترتیب داده بود.

اگرچه صدام ادعا می‌کرد که این برنامه در راستای منافع امنیت ملی انجام می‌شود ولی بیشتر به نظر می‌رسید که تفکر پناهگاهی صدام پشت منافع این پروژه خوابیده است. شرکت‌های انگلیسی طراحی‌هایی را ارائه کردند که مطابق آن پناهگاه‌های زیرزمینی از گنجایش پذیرش ۴۸ هزار سرباز برخوردار بود.

یکی از پناهگاه‌های شخصی صدام زیر سینمایی در مجتمع اداری السجود در نزدیکی کاخ ریاست‌جمهوری ساخته شد. اگرچه براساس معیارهای صدام، کوچک بود (۳۰×۵۰ فوت) ولی به وسایل الکترونیک، کامپیوترها، چاپگر و شبکه‌های ارتباطی فیبر نوری مجهز بود، به طوری که صدام می‌توانست ارتباط خود را با نیروهایش در سراسر کشور حفظ کند.

یکی دیگر از پناهگاه‌های صدام در نزدیکی یک مجتمع جدید کاخ ریاست‌جمهوری در حال ساخت، بنا شده بود. این پناهگاه که توسط یک شرکت آلمانی ساخته می‌شد، در ۶۰۰ فوتی زیر رودخانه فرات قرار داشت و دیواره‌های آن به قطر ۶ تا ۸ فوت از بتن مسلح بود و کل بنا به گونه‌ای ساخته شده بود که بر روی فنرهای عظیم‌الجثه‌ای به قطر ۲ فوت و یک بالشتک سخت از جنس لاستیک قالب‌ریزی شده، قرار داشت. در صورت انفجار یک بمب مشابه با بمب اتمی که روی هیروشیما انداخته شد، در فاصله یک مایلی از این پناهگاه، صدام فقط یک تکان کوچک را حس می‌کرد. این پناهگاه مجهز به دو راه فرار ازجمله یک آسانسور ضدزلزله بود. هر دو ورودی این پناهگاه فانتزی و جیمز باندی، توسط آشیانه‌های مسلسلی با کنترل خودکار حفاظت می‌شد.

صدام دستور داده بود که مسائل امنیتی خاصی در ساخت جایگاه VIP (افراد بسیار مهم) در فرودگاه بین‌المللی صدام ــ که در حال ساخت بود ــ در نظر گرفته شود. او به مقاطعه‌کاران فرانسوی دستور داد تا یک راه فرار زیرزمینی و یک جاده جداگانه را برای این جایگاه بسازند.

یکی از مهندسان فرانسوی به یاد می‌آورد که اگر به فرودگاه حمله می‌شد، صدام می‌توانست از طریق یک تونل ۱۵ کیلومتری زیر جایگاه VIP متصل به باند فرود هلی‌کوپتر در بیابان فرار کند.

نزدیکان درجه اول صدام به سنی رسیده بودند که دیگر می‌توانستند پست‌های مسئولیتی را در حکومت به دست گیرند. در حکومت‌های استبدادی و مادی‌گرای عرب، انتخاب پسران به عنوان وارث سیاسی دیگر به صورت یک رسم درآمده است. بشار اسد پس از مرگ پدر، رئیس‌جمهور سوریه شد. رئیس‌جمهور مبارک در مصر و سرهنگ قذافی در لیبی به پسرانشان پست‌های حکومتی مناسبی اعطا کرده‌اند به این امید که آنها بتوانند اثبات کنند که جانشینان مناسب و ارزشمندی برای پدران خود هستند.

برای صدام نیز چنین اتفاقی رخ داد. پس از آنکه عدی در سال ۱۹۸۴ در یکی از رشته‌های مهندسی از دانشگاه بغداد فارغ‌التحصیل شد، او را به سمت رئیس کمیته المپیک عراق منصوب کرد. حتی برای پروپاقرص‌ترین طرفداران ورزش به یاد آوردن آخرین باری که یک ورزشکار عراقی برای حضور در المپیک برگزیده شد، بسیار مشکل است. اما کمیته المپیک چیزی بیش از یک مقام نمایشی نبود تا عدی بیست سال هنر حکومت‌داری را بیاموزد.

در حقیقت بیشتر مسئولیت‌های عدی در ارتباط با رشد و ارتقای وضعیت جوانان بود. وظیفه‌ای که با توجه به روحیهٔ بی‌رحمانه، خودخواهانه و آدمکشانه ــ که هم در دوران دبیرستان و هم در دوره دانشگاه از خود ظاهر ساخته بود ــ مسلماً به تنهایی قادر به انجام آن نبود. عدی با نمره ۹۸/۵ فارغ‌التحصیل شده بود که به هیچ وجه با تمایل شناخته‌شده‌اش در نزد همکلاسی‌ها برای شرکت در مجالس شبانه همخوانی نداشت. می‌گویند استادانی که حاضر به اعطای بالاترین نمره به او نبودند، پس از شکنجه از کار اخراج می‌شدند.

پس از اینکه هر دو پسر صدام به سن ازدواج رسیدند، صدام فرصتی یافت تا جاه‌طلبی‌های سلسله‌ای و خانواده‌ای خود را به پیش ببرد. در اواخر ۱۹۸۴، صدام

مقرر داشت تا عدی با دخترعمویش سجیٰ[1] ـ دختر برادر ناتنی صدام یعنی برزان ـ ازدواج کند. همان گونه که صدام خودش با دخترعمویش ازدواج کرده بود، برای مردان عراقی ازدواج با خویشاوندان نزدیک یک امر معمول و متداول به شمار می‌آید. اگرچه حزب بعث در ۱۶ سالی که قدرت را در دست داشت، تلاش قهرمانانه‌ای برای مدرن‌سازی ساختار اقتصادی و اجتماعی عراق انجام داده بود ولی پیوندهای خانوادگی و قبیله‌ای هنوز پابرجا بود و ازدواج‌های از قبل تعیین شده نیز یک امر عادی تلقی می‌شد.

برزان به دنبال دعوا و اختلاف خانوادگی‌ای که سال گذشته، به دنبال مخالفت صدام با ازدواج پسر برزان با بزرگ‌ترین دخترش (رغده) رخ داده بود، در ژنو در تبعید به سر می‌برد. صدام به وضوح امیدوار بود که با اعطای اجازه به یکی از دخترانش به ازدواج با پسر بزرگ برزان، این اختلاف خانوادگی را حل کند و برزان را تشویق به بازگشت به خانه کند؛ تا به این ترتیب پشتیبانی روحیی را که به شدت به آن نیازمند بود، در روزهای تاریک جنگ نیز به دست آورد.

ازدواج عدی و سجیٰ این گونه شکل گرفت و همه چیز برای آشتی رسمی میان صدام و برادر ناتنی‌اش مناسب به نظر می‌رسید. اما صدام نفهمیده بود که وضعیت پسر ارشدش حتی پس از بلوغ نیز بسیار فراتر از حد کنترل است.

هیچ یک از پسران صدام در دوران کودکی و نوجوانی خود نظم را تجربه نکرده بودند و قهوه‌خانه‌ها و بازارهای بغداد اغلب محفل بیان آخرین خلافکاری‌های عدی و قصی بود. پاتوق آنها دیسکوتک واقع در طبقه آخر هتل منصور بود. دربارهٔ قصی (که در انتخاب دوستانش سختگیرتر بود) گفته می‌شود که برای تفریح شخصی، دختران موطلایی را از کشورهای اسکاندیناوی وارد می‌کرد.

با اینکه هر دو پسر از یک زندگی به سبک لاابالی‌گری برخوردار بودند، در مدت کمتر از سه ماه شکست عدی در ازدواج حتی براساس استانداردهای پایین اخلاقی خانواده صدام نیز حقیقتاً بسیار مفتضح و جنجال‌برانگیز بود. علت دقیق این طلاق هیچ گاه به طور کامل مشخص نگردید ولی در میان مردم عراق عموماً چنین

1. Saja.

پذیرفته شده بود که علت اصلی این جدایی، عدم توانایی جنسی عدی بوده است.

علی‌رغم عشق و علاقه شدید عدی به اتومبیل‌های تندرو و کلوپ‌های شبانه، شنیده می‌شد که او به ندرت از لحاظ جنسی رضایت لازم راکسب می‌کرد، که این امر می‌تواند علت روانشناختی رفتار خشن و تهاجمی او باشد.

پس از بازگشت سجی دل‌شکسته به خانه پدر در ژنو، عموماً چنین پذیرفته شده بود که ازدواجی صورت نگرفته است. او در حالی به خانه بازگشت که کتک‌های ددمنشانه عدی به عنوان یک هدیه عروسی سراسر بدنش را دچار بریدگی و کبودی کرده بود.

با توجه به درماندگی ناشی از عدم توانایی جنسی، ابراز رفتارهای خشن به طور ناگهانی به یکی از ویژگی‌های بارز عدی تبدیل شده بود. برزان نیز بیش از هر زمانی، کوچک‌ترین تمایلی به آشتی با برادر کوچکش نداشت.

صدام در تهیه مقدمات ازدواج پسر دیگرش، قصی که طبعی آرام‌تر و کوشاتر در مقایسه با برادر بزرگ‌تر داشت، موفقیت بیشتری کسب کرد. برای اولین بار یکی از فرزندان صدام اجازه یافت تا با غیر از خویشاوندان وصلت کند. البته این ازدواج نیز خارج از جماعت تکریتی‌ها نبود.

قصی با سحر، دختر یکی از معدود قهرمانان واقعی جنگ با ایران، ژنرال ماهر عبدالرشید، ازدواج کرد. افسر عراقی که پس از نجات صدام از احتمال اسارت به دست ایرانی‌ها در ۱۹۸۲ اعتباری برای خود کسب کرده بود؛ اگرچه صدام و رشید اختلاف‌های خاصی داشتند (به فصل هشتم مراجعه شود) ولی به هر حال رشید یک تکریتی بود و بی‌تردید ازدواج با یکی از خانواده‌های قابل احترام نظامی موجب افزایش وجهه اجتماعی صدام حسین می‌شد. این مسأله هم برای صدام و هم برای همسرش ساجده مهم تلقی می‌شد.

ازدواج قصی در سال ۱۹۸۵ بیشتر یک مسأله سیاسی بود تا یک مسأله سلسله‌ای و دودمانی، گویا هیچ مسأله عشق و عاشقی مطرح نبوده است. به محض اینکه دو فرزند از این ازدواج حاصل شد، ازدواج به طلاق منجر گردید!

شکست این ازدواج ممکن است با این موضوع بی‌ارتباط نباشد که پس از اتمام

جنگ، صدام که همواره به موفقیت‌های افسران خویشاوند خویش حسادت می‌ورزید، پدرزن خود را تحت بازداشت خانوادگی قرار داد.

آخرین بخش از پازل سلسله صدام زمانی چیده شد که در همان سال دومین دختر صدام، رنا با پسرعموی صدام، (صدام کامل المجید، برادر کوچک‌تر شوهر خواهرش یعنی حسین کامل المجید) ازدواج کرد.

با تقویت پیوندهای خانوادگی با المجیدها که خویشاوندان پدر واقعی صدام بودند، صدام بر بیزاری الابراهیم‌ها که خویشاوندان ناپدری‌اش بودند، افزود. زیرا هر سه برادر ناتنی او در این تصور بودند که پسرانشان روزی یکی از دامادهای صدام خواهند شد.

مشغولیت‌های ذهنی صدام، برای ساخت یک آشیانه خانوادگی در حالی که بقیه کشور از عواقب تلخ جنگ رنج می‌برد! تأثیر مناسبی در افزایش محبوبیتش در نزد عراقی‌ها نداشت. دربارهٔ پستی خاندان حسین بخصوص اشتیاق شدیدشان به کسب مال و منال در همه جا داستان‌هایی شنیده می‌شد.

در ۱۹۸۵، برای اسکان خانواده در حال توسعه‌اش، گفته شد که صدام یک شهر را در حاشیه فرات در تملک خود درآورد. به مالکان خانه‌ها و برای زمین‌های ارزشمندشان مبلغی پرداخت شد که توسط خانواده صدام تعیین شده بود. البته نه مبلغی که براساس ارزش واقعی آن در بازار باشد. زمانی که این خبرها به گوش صدام رسید که صاحبان زمین رانده شده، از غرامت دریافتی رضایت ندارند، او برآشفت که: «آنها قبل از من حتی پیراهن و کفش برای پوشیدن نداشتند.»

افسانه‌های غریب و بی‌شماری درخصوص خانواده صدام شنیده می‌شد. اگرچه هرگز تأیید نگردید ولی بسیاری بر این باور بودند که صدام مرد جوانی را که کوچک‌ترین دختر صدام ـ حلا، دوست‌داشتنی‌ترین و تنها فرزند مجرد صدام ـ را طعمه هوسرانی خویش قرار داده بود، تا گردن زیر خاک کرده و سپس سنگسار کرده بود. برخلاف اینکه صدام قوانین ضدفساد بسیار شدیدی را برای جلوگیری عراقی‌ها از سوءاستفاده از قراردادهای خارجی تصویب کرده بود، اما حلقه حاکم هیچ گونه ابایی از نمایش مغرورانه ثروت خود نداشتند.

عدنان خیرالله، پسرعموی صدام و وزیر دفاع، تعداد بی‌شماری از اتومبیل‌های گرانقیمت را در اختیار داشت. یک بار او دوازده اتومبیل مرسدس بنز را وارد کرد و برای هر یک از آنان یک راننده مخصوص به کار گماشت. حرص و طمع عدنان بر عموزاده‌هایش عدی و قصی تأثیر عمیقی داشت و آنها جمع‌آوری کاروان‌های اتومبیل‌های مخصوص خود را شروع کردند. اصولاً اعضای جوان‌تر خاندان حسین بیشتر به اتومبیل‌های اسپرت علاقه‌مند بودند. از دیدگاه صدام، ثروت و مکنت تجمع یافته در خانواده کمتر از حقشان بود. او در یک مورد اعلام کرد که: «ما امواج نورانی خورشید را در دست گرفته‌ایم و آنها را از دست نخواهیم داد.»

تا جایی که به صدام مربوط بود، ثروت عظیم نفتی عراق مالکیت انحصاری خانواده او محسوب می‌شد. هزینه‌های سرسام‌آور خانواده صدام کاملاً با درخواست فداکاری از عراقی‌ها برای اهدای دارایی‌های خود در راه جنگ تضاد داشت. برای مثال در سال ۱۹۸۳، صادرات نفت عراق در پایین‌ترین حد قرار گرفت و صدام از مردم عراق خواست تا جواهرات و پس‌اندازهای خود را به ملت هدیه کنند! یا به عبارتی، شرایط لازم برای زنان و افراد مسن نیز برای مشارکت در جنگ براساس توانایی‌هایشان فراهم آید.

طه یاسین رمضان، معاون نخست‌وزیر عراق به صورت خلاصه‌تر بیان کرد که: «این درخواست نوعی همه‌پرسی به نفع حزب، انقلاب و رهبری صدام حسین بود. عکس‌العمل مردم بی‌سابقه بود. ازکشاورزان فقیر (که تمام پس‌انداز خود را اهدا می‌کردند) گرفته تا بانوان ثروتمندان بغداد (که جعبه‌های چرمی حاوی جواهرات‌شان را به مراکز جمع‌آوری اهداء کردند) همگی در این امر مشارکت کردند. وزیر اقتصاد چنان تحت تأثیر اموال جمع‌آوری شده قرار گرفت که ادعا کرد طلاهای جمع‌آوری شده به منزله ذخیره جدیدی برای تقویت پول ملی عراق تلقی خواهد شد.

در گفتار، تمامی پول‌ها و اموال گرانبهای تحویل گرفته شده به منزله وام در طول دوران جنگ محسوب می‌شد و پس از پایان جنگ بایستی

بازگردانیده می‌شد. اما بیشتر عراقی‌ها در ازای سخاوت خود هیچ چیزی را دریافت نکردند.

تاکنون بزرگ‌ترین دستاورد صدام در اواسط دهه ۱۹۸۰ نمایش عملکرد بسیار پایین عراق در جنگ با ایران با خرج و هزینه صدام و ملت عراق بود. خروج داوطلبانه عراق از جنگ با ایران در تابستان ۱۹۸۲ ـ که رژیم از آن به عنوان شکستی تحمیل شده به ایرانی‌ها، یاد می‌کرد ـ نتوانست هیچ کس، حتی مردم عراق را فریب دهد.

قادسیه دوم که بیشتر از آن به عنوان جنگ صدام نام برده می‌شد و همچنین عدم توفیق کامل ارتش عراق در دستیابی به اهداف اعلام شده در جنگ، مسئولیت شخص صدام تلقی می‌شد. اما این شکست‌ها فقط صدام را بیش از هر زمانی مصمم ساخته بود تا خود را حاکم بلامنازع مردم عراق و سرنوشت آنها بداند.

پاکسازی‌های انجام شده افسران عالی‌رتبه نظامی در تابستان وحشتناک ۱۹۸۲ به همراه سازماندهی مجدد RCC، وضعیت صدام را به عنوان رهبر معظم کشور تحکیم بخشیده بود.

در اواخر ۱۹۸۲ او یک گردهمایی منطقه‌ای را تشکیل داد که با هدف اعمال کنترل مطلق بر ماشین حکومت بود و البته از این امر مطمئن شد و به هدفش رسید.

گزارش نهایی نهمین کنگره حزب به طور صریح بیان می‌کند که صدام حسین مظهر آزادی، استقلال، غرور، یکپارچگی و امید برای آینده بهتر عراق و امت عرب است. ولی قدرت مطلق، مسئولیت‌پذیری مطلق را به همراه خواهد داشت و مسئولیت وضعیت وخیم عراق، بر اثر مواجهه با آیت‌الله‌ها کاملاً بر شانه‌های صدام سنگینی می‌کرد.

از تابستان ۱۹۸۲ به بعد، هدف اصلی ضد حملات ایرانی‌ها به سمت بصره، (دومین شهر بزرگ عراق و پایتخت جامعه شیعه مذهب کشور) معطوف گردیده بود. هدف ایرانی‌ها قطع شاهراه بصره ـ بغداد و به دست گرفتن کنترل بخش‌های شیعه‌نشین عراق بود. ولی عراقی‌ها نشان دادند که در دفاع از مواضع خود بهتر از

اتخاذ مواضع تهاجمی عمل می‌کنند و قادر به دفع حملات ایرانی‌ها و وارد آوردن تلفات سنگین به آنها هستند.

از این مرحله به بعد، جنگ در یک حالت بلاتکلیفی قرار گرفت که هیچ یک از طرفین قادر نبود پیشرفت کند. مهندسان عراقی مشغول ساخت یک شبکه کارآمد از مواضع دفاعی بودند که تفاوت چندانی با مواضع بناشده در شمال فرانسه در طول جنگ جهانی اول نداشت. حفر خندق همراه با به‌کارگیری مقادیر بالایی از مهمات در خط مقدم، برای حفاظت از خاک عراق بود. اگر ایرانی‌ها پیشرفت می‌کردند، راه‌حل صدام مجبورسازی ایرانی‌ها به پذیرش درخواست صلح بود.

پافشاری ایرانی‌ها در به‌کارگیری یک تاکتیک خاص، موجب خروج عراقی‌ها از خرمشهر شد. داوطلبان جوان ایرانی شهادت‌طلب که آماده رفتن به داخل میدان‌های مین در طلب جایگاه خود در بهشت بودند، همچنان در حملات موج انسانی خود علیه مواضع عراق اصرار می‌کردند. اما عراقی‌ها نیز درس‌های خوبی از عقب‌نشینی مفتضحانه خود از خرمشهر گرفته بودند و به راحتی روش مبارزه با این تاکتیک‌های ***کامیکازه***[1] را آموخته بودند. در موارد نادری که ایرانی‌ها پیشرفت‌های خوبی به‌دست آوردند، عراقی‌ها توانستند ابتکار به خرج دهند و از هلی‌کوپترهای مجهز به مسلسل‌های سنگین و جنگنده‌ها استفاده کردند و مواضع خود را پس گرفتند.

در این دوره صدام به نفع خود مهارت‌های سیاسی قابل توجهی را در بهره‌برداری از ضدحملات ایرانی‌ها نشان داد. حملات ایرانی‌ها برای تصرف قلمرو عراق به هر صورت دولت عراق را قادر ساخت که اتحاد ملت عراق را به دست آورد. اتحادی که در سال‌های اولیه جنگ نتوانست کسب کند. مردم عراق تغییر کرده بودند و با وارد شدن به صحنه‌ها در جهت دفاع از قلمرو خویش و جلوگیری از حملات ایرانی‌ها به جنگ و مبارزه می‌پرداختند. نه تنها ارتش با روحیه بالاتری به جنگ ادامه می‌داد، بلکه در بغداد میزان مخالفت‌ها کم شده بود.

به طوری که یکی از دیپلمات‌های غربی مقیم بغداد درباره این دوران به یاد

---

1. Kamikaze.

می‌آورد: «خلاصه کلام اینکه عراقی‌ها آنقدر که از ایرانی‌ها می‌ترسیدند از صدام وحشت نداشتند. عراقی‌ها به خوبی آگاهی داشتند که صدام یک دیکتاتور است. در صورت کلک زدن به او با مردم بسیار بدرفتار می‌کند ولی آنها به شدت از دورنمای صدور انقلاب ایرانی‌ها به عراق واهمه داشتند. آنها خواستار قدرتمند ماندن صدام و پیروزی او در جنگ بودند.»

حمله سه‌جانبه ایران به بصره در اواخر تابستان ۱۹۸۲ درس‌های خوبی را به ایرانی‌ها آموخت. ایرانی‌ها منطقه‌ای را به تصرف خود درآوردند که در نهایت متوقف و به عقب رانده شدند. ضمن اینکه در طی این مراحل تلفات بسیار زیادی نیز بر جا گذاشتند. عراقی‌ها که به خوبی در پشت محکم‌کاری‌های خود استقرار یافته بودند، روحیه جدیدی را به نمایش گذاشتند و با مهارت و عزم به جنگ پرداختند، زیرا به جای حفظ پایگاه خود در خطوط غیرمعمول و غریب داخل خاک ایران، در واقع مشغول دفاع از سرزمین مادری خویش بودند.

صدام در انعکاس موفقیت نظامی متوقف‌سازی حملات ایرانی‌ها، به عنوان یک پیروزی بزرگ برای عراق، بسیار موفقیت‌آمیز عمل کرد. در بغداد و شهرها و روستاهای سراسر کشور جشن‌ها و گردهمایی‌های بزرگی برگزار شد. در سخنرانی‌های صدام، همواره ایران مسئول آغاز خصومت‌ها در سال ۱۹۸۰ قلمداد می‌شد. درخواست‌های مطرح شده در آغاز جنگ مانند بازگشت به مرزهای قبلی در شط‌العرب و تأکید بر ادعای عراق بر مناطق عرب‌نشین کاملاً از صحنه حذف شده بود. تنها چیزی که صدام در آن زمان می‌خواست، احیای وضعیت پیش از سال ۱۹۸۰ بود.

اما موفقیت عراق در دفع حملات انسانی ایران، تأثیر چندانی بر آیت‌الله‌ها در تهران نداشت. هدف اصلی ایران همچنان تصرف بصره و سرنگونی حکومت صدام حسین بود. استراتژی آنها محاصره شهر و نابودی پادگان‌ها یا مجبور ساختن آن به تسلیم و یا دور زدن کامل آن و روانه شدن به سوی غرب بود که به طور مؤثری عراق را به دو قسمت تقسیم می‌کرد.

ایرانی‌ها استدلال می‌کردند که با تصرف منطقه قابل توجهی از قلمرو

شیعه‌نشین جنوب عراق، اعلام حکومت استانی را که مخالفان صدام کنترل آن را در دست خواهند داشت، امکانپذیر خواهد کرد. اما ترس از اینکه ایرانی‌ها استراتژی مشابهی را در سال ۱۹۹۱ به دنبال عملیات طوفان صحرا در پیش گیرند، متحدان پیروزمند، از حمایت شورش شیعیان در برابر صدام، امتناع کردند.

ایرانی‌ها با اینکه به هیچ پیشرفت قابل توجهی دست نیافته بودند، ولی همچنان مصمم به تصرف بصره بودند. در بخش‌های مختلف حملات متعددی صورت گرفت و در تمام آنها پیشرفت زمینی اندکی حاصل شده بود که بعدها کم‌کم به مناطق مرزی با عراق برگردانیده شد. آیت‌الله‌ها از هدف خود کوتاه نمی‌آمدند و برایشان میزان تلفات مهم نبود. بنابراین تلفات هر دو طرف نجومی بود. تا سال ۱۹۸۴، عراق ۶۵ هزار کشته، ۳ تا ۵ برابر آن مجروح و ۵۰ تا ۶۰ هزار اسیر جنگی داده بود. در مقابل ایرانی‌ها ۱۸۰ هزار کشته و ۵۰۰ هزار مجروح از دست داده بودند. ارقام کشته‌ها و تلفات از زمان کسب استقلال تاکنون بسیار بالاتر از اعدادی بود که عراقی‌ها حتی تصورش را می‌کردند و کمتر خانواده‌ای در کشور بود که عزیزی را از دست نداده باشد. وضعیت نیروی انسانی آنقدر خراب بود که در پایان ۱۹۸۴، دولت مجبور شد تا اولاد ذکور ۱۷ ساله را نیز به خدمت سربازی فراخواند.

صدام برای خانواده‌های عزادار و بیوه‌ها، تلاش می‌کرد تا از طریق پرداخت مبالغ سخاوتمندانه و افزایش مزایای قابل دسترس، نارضایتی ناشی از تلفات روزافزون در جبهه‌ها را تسکین بخشد.

با وجود این، ناآرامی‌های عمومی بیشتری در اعتراض به سطح تلفات رخ داد و از ۱۹۸۴ صدام دستور داد تا به منظور کاهش میزان تلفات جبهه‌ها، در تاکتیک‌ها تغییراتی داده شود.

عراقی‌ها برای دفع حملات انسانی ایرانی‌ها بیشتر بر توپخانه سنگین و حملات هوایی تکیه می‌کردند. همچنین قصد داشتند با انجام حملاتی در عمق قلمرو ایران و با این امید که عدم توانایی مقامات تهران را در حفاظت از مردم خود نشان دهند، از حملات ایرانی‌ها بکاهند.

تنها پیشرفت قابل توجهی که ایرانی‌ها در این دوره جنگ فرسایشی، کسب

کردند، در اوایل ۱۹۸۴ بود. ایرانی‌ها جزایر مجنون واقع در نوار باریکی از یک منطقه غنی از ذخایر نفتی را در شمال شهر بصره به تصرف خود درآوردند. عملیات ایرانی‌ها بسیار دقیق و خوب اجرا شد. در این حمله که در شب انجام شد، کماندوهای ایرانی سوار بر قایق‌های فایبرگلاس به آرامی راه خود را از باتلاق‌های هویزه می‌گشودند و عراقی‌های محافظ خاکریزها را به صورت ناگهانی و غیرمترقبه اسیر می‌کردند. ایرانی‌ها تا سحر، کنترل کامل هر دو جزیره را در شمال و جنوب و همچنین خندق میانی را در دست گرفتند. آنها با ساخت یک پل موقت، نیروهای تازه‌نفس را وارد جزیره کردند.

با گذشت چند روز، تعداد نیروهای ایرانی مستقر در جزیره به حدود ۳۰ هزار نفر رسید. آنها یک راه خاکی را احداث کردند که جزایر مجنون را به خاک ایران متصل می‌کرد.

ضدحملات مکرر عراقی‌ها با هدف عقب راندن ایرانی‌ها به داخل باتلاق‌ها و به پشت مرزها انجام می‌شد، اما باتلاق‌های پوشیده از نی به نفع ایرانی‌ها عمل می‌کرد. پوشش گیاهی سنگین، از پیشروی تانک‌های آبی ـ خاکی عراق جلوگیری می‌کرد و آنها را به صورت هدف‌های آسانی برای سربازان ایرانی درآورده بود.

صدام آشفته از اینکه نیروهایش توانایی عقب راندن ایرانی‌های لجوج را ندارند، متقاعد شد که فقط یک انتخاب در پیش رو دارد؛ به کارگیری گاز سمی که مدتی بود توسط کارخانه‌های سلاح‌های شیمیایی در سلمان پاک و سامرا ساخته می‌شد.

خلبانان عراقی بمب‌ها را از هلی‌کوپترهای ساخت شوروی، آلمان و فرانسه بر سر ایرانی‌ها ریختند. پمپ الکتریکی کوچکی که داخل بمب‌ها قرار داشت پس از اصابت به زمین، مخلوط موجود را به صورت ابری کشنده به اطراف پخش می‌کرد.

در سایر حملات، هلی‌کوپترها مایع زرد گریس مانندی را روی ایرانی‌ها می‌پاشیدند که همزمان بوی سیر در فضا پخش می‌شد. ایرانی‌ها، که فاقد پوشش حفاظتی بودند، به سرعت بیمار شدند. در عرض چند دقیقه سربازان ایرانی مایع زرد رنگی را استفراغ کردند و پوستشان قرمز شد. تا قبل از رسیدن واحدهای پزشکی به

صحنه جنگ، برخی از سربازان تلف شده و صورتشان به شدت سیاه شده بود. روی بدن دیگر سربازان نیز تاول‌های کهربایی رنگی ظاهر شده بود و در تنفس نیز با مشکل مواجه شده بودند.

در آن زمان عراقی‌ها شدت به‌کارگیری سلاح‌های شیمیایی را انکار می‌کردند. ولی در مارس ۱۹۸۴ گروهی از کارشناسان سازمان ملل متحد برای این ادعا از ایران بازدید کردند. گروه اعزامی سازمان ملل متحد به این نتیجه رسید که عراق از گاز خردل و عامل گاز اعصاب استفاده کرده است که برای اولین بار توسط نازی‌ها تولید و در آن زمان در مجتمع نظامی سلمان پاک در سوریره با کمک تعدادی از شرکت‌های آلمانی ساخته شده بود. اگرچه تابون به وسیله نازی‌ها تولید شده بود، ولی هیتلر نیز از کاربرد آن در صحنه جنگ خودداری کرده بود. صدام در این مورد هیچ گونه ابایی نداشت!

عواقب حاصل از به‌کارگیری سلاح‌های شیمیایی در برابر ایران، برای صدام بی‌شمار بود. برای نمونه، استفاده از گاز سمی، اثرات بالعکس نیز دربرداشت. اگرچه اولین نوبت به‌کارگیری گاز، موجب غافلگیری ایرانی‌ها شد و تلفات بالایی را بر جای گذاشت، ولی شرایط آب و هوایی برای استفاده از آن به ندرت مناسب بود و با تغییر جهت باد، گاز به طرف نیروهای عراقی حرکت می‌کرد.

براساس گفته‌های یک وابسته سابق نظامی غربی در عراق، در آن زمان، عراقی‌ها از به‌کارگیری گاز سمی متنفر بودند. استفاده از آن مشکل بود و تهدید مشابهی را نیز متوجه نیروهای خودی می‌کرد. ایرانی‌ها هم ثابت کردند که در تغییر تاکتیک برای مقابله با تهدید جدی، بسیار بامهارت و قدر هستند. پس از کاربرد گاز سمی توسط عراق در سال بعد، نیروهای مقدم جبهه با ماسک‌های ضدگاز ساخت آلمان غربی و آمپول‌های انفرادی تاتروپین، برای مقابله سریع با گاز اعصاب، مجهز شدند.

تأییدیه بازرسان سازمان ملل درخصوص استفاده عراق از سلاح‌های شیمیایی بر ضد نیروهای ایرانی موجب شد تا بیشتر کشورهای غربی سیاست خود را دربارهٔ حمایت از عراق، بازبینی کنند.

قبل از اینکه افتضاح به کارگیری گاز اعصاب در میدان‌های جنگ، عراق را

دربرگیرد، صدام تلاش خود را در داخل و خارج برای برگرداندن مسیر جنگ به نفع خود به کار گرفته بود. در آغاز جنگ، دیدگاه کلی دربارهٔ کسانی که به طور مستقیم درگیر نبودند، به بهترین وجه توسط **دکتر *هنری کیسینجر*** (وزیر امورخارجه سابق امریکا) بیان گردید که در این جنگ هیچ یک از طرفین بازنده نخواهد بود.

ولی در سال ۱۹۸۴، به لطف مهارت‌های تبلیغاتی قابل توجه صدام، بیشتر قدرت‌های غربی به همراه اغلب کشورهای عربی پشت سر صدام قرار گرفته بودند. عادلانه است اگر بگوییم که در آغاز جنگ ایران و عراق فقط تعداد معدودی از افراد در خارج از حوزه دیپلماسی بین‌المللی (علی‌رغم تبلیغات و خودبینی شخصی صدام) راجع به او چیزهایی شنیده بودند. ولی از سوی دیگر در اوایل دهه ۱۹۸۰ بیشتر مردم اطلاعات خوبی دربارهٔ انقلاب ایران و اصولگرایی پاسداران انقلاب [امام] خمینی داشتند.

حمله به سفارت امریکا در تهران و حمله نافرجام نیروهای نظامی امریکا برای نجات جان گروگان‌ها در اواخر ۱۹۸۰ که به نابودی ریاست‌جمهوری جیمی کارتر منجر گردید؛ و همچنین تلاش‌های به عمل آمده توسط ایرانی‌ها برای صدور انقلابشان به کشورهای خلیج‌فارس و لبنان که موجب تشکیل سازمان شبه‌نظامی حزب‌الله با سرمایه، وسایل و آموزش سپاه پاسداران انقلاب اسلامی گردید و برای کشورهای غربی در شرق مدیترانه تهدید مستقیمی بود، ایران را به یک دولت منفور تبدیل کرده بود. اگرچه گناه بروز خصومت‌ها بر عهده صدام بود ولی در اوایل ۱۹۸۳ عراقی‌ها می‌توانستند با توجیه کافی و مستدل ادعا کنند که ایرانی‌ها مسئول ادامه جنگ هستند.

صرفنظر از ظاهر ناخوشایند رژیم استبدادی صدام در دنیای خارج، بغداد شاهد یک تجمع ناگهانی از حامیانی بودکه عراق را به عنوان یک دیوار دفاعی ضروری و حیاتی در برابر اصولگرایی اسلامی پیش‌رونده به دنبال حضور آیت‌الله‌ها در تهران می‌دانستند.

اولین پیشرفت صدام بر اثر توافق او با روس‌ها به دست آمد که به طور سنتی بزرگ‌ترین تأمین‌کننده وسایل نظامی عراق بودند. روس‌ها قبلاً با اعلام بی‌طرفی در

جنگ و برقراری تحریم تسلیحاتی نسبت به حمله عراق به ایران، عکس‌العمل نشان داده بودند. روابط میان مسکو و بغداد به علت ناخشنودی روزافزون از آزار و اذیت صدام به حزب کمونیست عراق در دوران قبل از جنگ، به تیرگی گراییده بود. اما عقاید ضدکمونیستی صدام در مقایسه با سخنان ضدشوروی و ضدکمونیستی شدیدی که از تهران نشأت می‌گرفت، قابل گذشت بود.

روس‌ها در سال ۱۹۸۱ ارسال اسلحه به بغداد را در سطح متوسطی از سر گرفتند. اما در سال ۱۹۸۳ مسکو آماده بود تا وسایل پیشرفته‌ای مانند موشک‌های بالستیک SS-12 با بُرد ۸۰۰ کیلومتر را هم به عراق بفروشد و آنها به این ترتیب قادر به هدف قرار دادن اهدافی در عمق قلمرو ایران بودند. روس‌ها همچنین برای کمک به صدام اقدام به اعزام ۱۲۰۰ مشاور نظامی به بغداد کردند.

روابط با مصر که به دنبال موافقت‌نامه صلح کمپ‌دیوید تیره شده بود، پس از ترور رئیس‌جمهور سادات در ۱۹۸۱ ترمیم گردید. *حسنی مبارک*[1]، رئیس‌جمهور جدید مصر که در تلاش برای سرکوبی اسلام‌گرایان مصری بود، موافقت کرد تا قطعات یدکی سیستم‌های تجهیزات نظامی شوروی مانند تانک و سایر ادوات را تأمین کند.

فرانسوی‌ها که تجارت سودآوری را در زمینه اسلحه و تجهیزات از اواسط دهه ۱۹۷۰ با عراق داشتند، مشغول مذاکره با عراقی‌ها بودند، جهت فروش قسطی ۵ فروند هواپیمای جنگی سوپر اتاندارد مجهز به موشک‌های جستجوگر گرما و سیستم‌های هدایت‌کننده‌ای که عمدتاً برای حملات به کشتی‌ها در خلیج‌فارس به کار گرفته شد.

از سال ۱۹۸۳ به بعد عراق کمک‌های قابل توجهی از کشورهای حوزه خلیج‌فارس دریافت کرد. کشورهایی که بسیار مشتاق بودند تا تهدید حاصل از انقلاب ایران را مهار کنند. درآمدهای نفتی عراق به دنبال عدم توانایی در صدور نفت از طریق دریا و پس از بستن لوله‌های منتهی به مدیترانه توسط سوریه به شدت کاهش یافته بود. در مقابل درآمدهای نفتی ایران

---

1. Hosni Mubarak.

بین سال‌های ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۳ با توجه به این مطلب که بنادر جنوبی ایران در مراحل اولیه جنگ آسیب چندانی ندیده بودند تقریباً ۳ برابر شده بود. با توجه به هزینه‌های ماهیانه یک میلیارد دلاری جنگ، مبالغ اهدایی که از سوی کشورهای حوزه خلیج‌فارس دریافت می‌کرد برای حفظ و تداوم اقتصاد عراق ـ حتی پس از تصمیم صدام مبنی بر قطع سوبسید کالاهای مصرفی در سال ۱۹۸۲ ـ نقش حیاتی داشت.

اگر ایرانی‌ها موفق به شکستن خطوط دفاعی عراقی‌ها می‌شدند، کشورهای بی‌دفاع حوزه خلیج‌فارس به خوبی می‌دانستند که نفرات بعدی حضرت آیت‌الله‌ها خواهند بود. در نتیجه عراق ۲۵ میلیارد دلار را در دوران جنگ از این کشورها دریافت کرد که بیشتر آن صرف تجهیزات مجدد نیروهای مسلح شد. قدرت‌های غربی به استثناء فرانسه در ظاهر به سیاست بی‌طرفی کامل را در جنگ پیش گرفتند، اما در خفا از عراقی‌ها حمایت می‌کردند. یک اجماع عمومی حاکم شده بود. پیروزی ایران در جنگ عواقب ناخوشایندی بر ثبات و امنیت خلیج‌فارس ایجاد می‌کرد. شاید مهمترین و عجیب‌ترین گشایش دیپلماتیک در این زمان، ازسرگیری روابط دوستانه میان بغداد و واشنگتن باشد. وزارت امورخارجه امریکا با بررسی حوادث ناخوشایند جنگ، اعلام هشدار کرد. امید اولیه دولت کارتر مبنی بر اینکه حمله عراق ممکن است ایرانی‌ها را از تلاش در جهت صدور انقلاب به خاورمیانه باز دارد، از میان رفته بود.

در حقیقت انتظار همگان در واشنگتن آن بود که اگر به عراق کمک نشود، ایران ممکن است برنده این جنگ باشد. در سال ۱۹۸۲ وزارت امورخارجه نام عراق را به عنوان اولین نام برای رفع ۱۵ سال خصومت دو جانبه میان واشنگتن و بغداد، از فهرست کشورهای حامی تروریسم بین‌المللی حذف کرد. کشورهای موجود در این فهرست در معرض کنترل‌های سیاست خارجی قرار داشتند و با حذف نام عراق از این فهرست، ایالات متحده از آزادی بیشتری برای هدایت کمک به سمت عراق برخوردار شد. در همان سال، تغییر سیاست در دولت ریگان سبب شد تا مجوز فروش شصت هلی‌کوپتر هوگس نیز صادر شود که اختصاصاً برای مراقبت دقیق از

صحنه‌های جنگ طراحی شده بود. مدت کوتاهی پس از اینکه هلی‌کوپترهای جدید در سال ۱۹۸۳ به عراق تحویل داده شود، با تغییرات اندکی توانایی پرتاب موشک‌های ضدتانک تاو را پیدا کردند و در جهت افزایش ظرفیت تهاجم بر ضد مواضع ایرانی‌ها به کار گرفته شدند.

بازی ظریف دیپلماتیک واشنگتن با بغداد ادامه یافت تا اینکه در تابستان ۱۹۸۳، ***عصمت کتانی***[1]، معاون وزیر امورخارجه عراق از واشنگتن بازدید کرد. در پاسخ این دیدار در دسامبر آینده، ***دونالد رامسفلد***[2] که از آن پس نماینده ویژه رئیس‌جمهور رونالد ریگان در خاورمیانه شد، از بغداد بازدید کرد. با توجه به جایگاه رامسفلد به عنوان یکی از رهبران اصلی موافق با اقدام نظامی علیه صدام به دنبال وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ (حوادث تروریستی علیه ایالات متحده) کمی عجیب است که رامسفلد چنین نقش کلیدیی را در یاری رساندن به خروج عراق از انزوای دیپلماتیک سال ۱۹۸۰ بازی کرده باشد.

براساس گفته‌های دیوید ماک، دیپلمات سابق امریکا که رامسفلد را در مأموریتش به بغداد همراهی می‌کرد: «تمایل امریکا برای بازگشایی مجدد کانال‌های رسمی با عراق نشانگر اولویت‌های متفاوت ژئوپلتیکی امریکا در خاورمیانه در آن زمان بوده است. ما درصدد وارد آوردن فشار بر سوریه بودیم و به نظرمان رسید که کنار گذاشتن اختلافات با بغداد روش خوبی باشد. رژیم سوریه که روابط حسنه‌ای با مسکو داشت از گروه‌های مسلمان شیعه لبنانی افراطی، مانند حزب‌الله حمایت می‌کرد. آنها سفارت امریکا و مجتمع نیروی دریایی امریکا را در سال ۱۹۸۳ در بیروت منهدم کرده بودند. روابط با بغداد از اواخر دهه ۱۹۷۰ به بعد رو به بهبود بود. ولی روند آن مشکل و کُند بود. برای ما درک علایم دریافتی از بغداد بسیار مشکل بود. با وخامت اوضاع جنگ در عراق و با توجه به اینکه سوری‌ها مشکلات زیادی را برای ما در بیروت ایجاد کرده بودند، ما دریافتیم که در حال حاضر موقعیت مناسبی برای برقراری ارتباط با صدام است. درصدد بودیم که یک محور قاهره ـ عمان ـ بغداد ایجاد کنیم تا رئیس‌جمهور اسد را دیوانه کند.»

---

1. Ismat Kittani.
2. Donald Rumsfeld.

بمب‌گذاری سفارت امریکا و مجتمع نیروی دریایی امریکا در بیروت در حقیقت نقطه عطف تصمیم واشنگتن برای برقراری پله‌های دوستی با بغداد بود. بمب‌گذاری آوریل ۱۹۸۳ سفارت امریکا در جریان بازدید رئیس ایستگاه خاورمیانه‌ای CIA رخ داد. در یک حمله بیشتر کارشناسان ارشد CIA در خاورمیانه کشته شدند.

پس از هفته‌ها استراق سمع مکالمات تلفنی، شک امریکا به یقین تبدیل شد. تروریست‌های مسئول این بمب‌گذاری از سوی تهران رهبری می‌شدند. ایالات متحده دیگر به طور غیررسمی در جنگ با ایران بود. حرکت ایالات متحده بسیار سریع بود.

ماه بعد **جرج شولتز**[1] وزیر امورخارجه وقت امریکا مخفیانه با طارق عزیز، وزیر امورخارجه عراق در پاریس ملاقات کردند. شولتز و عزیز هر دو درصدد جمع کردن منابع موجود برای مبارزه با آیت‌الله‌ها موافق بودند. ولی ایالات متحده هنوز درخصوص عادی‌سازی روابط تا زمانی که صدام به ابونضال پناه می‌داد، شک و تردیدهایی داشتند. او در سال گذشته طرح تلاش برای ترور شلومو اگروو، سفیر اسرائیل در لندن را طراحی کرده بود (به فصل هشتم مراجعه شود). برای جلب توجه واشنگتن جهت عادی‌سازی روابط با بغداد، شولتز تأکید کرد که صدام بایستی ابتدا از شر ابونزال خلاص شود. رهبر عراق نیز از این امر خشنود بود اما این کار را به عجیب‌ترین وجه ممکن انجام داد. مدت کوتاهی پس از ملاقات شولتز و عزیز، رسانه‌های متعلق به حکومت عراق اعلام کردند که ابونضال به دنبال یک حمله قلبی درگذشته است.

این گزارش توسط منابع نزدیک به تروریست‌های فلسطینی نیز تأیید شد. یک ماه بعد، درست زمانی که این گزارش در جامعه بین‌المللی اطلاعاتی، داشت مورد قبول قرار می‌گرفت؛ سرهنگ قذافی در لیبی اعلام کرد که ابونضال زنده است و در تریپولی زندگی می‌کند. بدین وسیله تلاش استادانه صدام برای خلاصی از قضیه ابونضال با شکست مواجه شد.

برقراری مجدد روابط دوستانه امریکا با صدام در دسامبر ۱۹۸۳ و با پرواز

---

1. George Shultz.

رامسفلد به بغداد به نقطه اوج خود رسید. در طی دیدار رامسفلد از عراق، او ضمن ملاقات با صدام، یک نامه خصوصی را از طرف رئیس‌جمهور ریگان تسلیم صدام کرد.

این بازدید را بایستی یک موفقیت تلقی کرد؛ چراکه پس از بازگشت رامسفلد به واشنگتن، ایالات متحده به متحدانش فشار می‌آورد تا از ارسال تسلیحات به ایران خودداری کنند.

در نوامبر ۱۹۸۴ روابط گرمتر عراق و امریکا موجب احیای کامل روابط دیپلماتیک میان دو کشور گردید و شرکت‌های امریکایی تشویق می‌شدند تا در ساخت لوله نفتی جدید عراق که از اردن و عربستان سعودی عبور می‌کرد، شرکت کنند تا معبر جدیدی برای فروش نفت عراق فراهم گردد. صدام با اعزام طارق عزیز، وزیر امورخارجه‌اش به واشنگتن عکس‌العمل نشان داد و پیامی را از سوی صدام به رئیس‌جمهور ریگان و سایر اعضای کلیدی دولت او تسلیم کرد.

ایالات متحده احتمالاً از ۱۹۷۹ دفتر CIA در بغداد را دایر کرده بود و مشخصاً CIA از ۱۹۸۴ به بعد در بغداد فعال بوده است. اما تا این زمان ایالات متحده از مسلح سازی مستقیم عراق، خودداری کرده بود و سیاست بی‌طرفی خود را به جز در مورد شصت فروند هلی‌کوپتر فروخته شد در سال ۱۹۸۲ (با مقاصد کشاورزی) حفظ کرده بود.

دیوید هاک اصرار می‌کرد که واشنگتن هیچ سلاحی به عراق نفروخته است. او می‌گفت که: «ما هرگز هیچ نوع تسلیحات نظامی را برای عراق فراهم نکردیم. تنها وسیله ساخت امریکا که ما برای ارسال آن به بغداد اقدام کردیم دو قبضه ششلول دسته مرواریدی بود که صدام برای اهداء به شخصی، از ما درخواست کرده بود. این تمام چیزی بود که ما به عراق ارسال کردیم.»

مشارکت ایالات متحده در جنگ عراق بدون شک اطلاعات بسیار مهمی در خصوص وضعیت استقرار نیروهای ایرانی توسط ماهواره‌های جاسوسی CIA در اختیار عراق قرار می‌داد. مدت کوتاهی پس از احیاء روابط کامل دیپماتیک، امریکایی‌ها یک گروه از کارشناسان سیا را به بغداد اعزام کردند تا تصویر ماهواره‌ای و سایر مدارک اطلاعاتی حاصل از هواپیماهای جاسوسی آواکس امریکایی مستقر در

عربستان سعودی را به عراقی‌ها تحویل دهد. ارتباط اطلاعاتی میان لانگلی ـ ویرجینیا، مقرهای اصلی CIA و بغداد به زودی برقرار شد و آن قدر منظم گردید که صدام سه افسر ارشد استخبارات (اداره اطلاعات ارتش عراق) را برای ارتباط مستقیم با امریکایی در نظر گرفت. کمک امریکایی‌ها بسیار زود نتیجه داد. زمانی که در ژوئن ۱۹۸۴ جنگنده‌های عربستان سعودی یک فروند اف ۴ ایرانی ـ که تلاش می‌کرد تا به هدفی در آب‌های متعلق به عربستان سعودی حمله کند ـ را سرنگون ساختند، واشنگتن متوجه شد که این حمله متوجه هواپیماهای آواکس مستقر در عربستان سعودی و پرسنل امریکایی درون آن بوده است.

ژنرال ***وفیق السامرائی***[1] (یکی از افسران عراقی) ارتباط عراق با ایالات متحده را به یاد می‌آورد که اطلاعات مذکور در تلاش‌های جنگی عراق بسیار مفید واقع شده بود.

زمانی که برای انجام یک حمله آماده می‌شدند، افسران به طور معمول اطلاعات خاصی را از امریکایی‌ها درخواست می‌کردند. او می‌گوید برای مثال قبلاً می‌گفتم اطلاعاتی را در خصوص ناحیه بصره در اختیار ما قرار دهید. با اینکه امریکایی‌ها به ما اطلاعات می‌دادند، صدام هنوز در خصوص این ارتباط شدیداً مشکوک بود تا آنجا که او السامرائی را توسط نیروهای امنیتی امن‌الخاص تحت مراقبت شدید قرار داده بود. صدام شخصاً به ژنرال‌هایش توصیه کرده بود که چگونه از متحدان CIA خود اطلاعات کسب کنند. برای مثال زمانی که صدام اطلاعاتی در خصوص ناحیه بصره می‌خواست او به السامرائی می‌گفت: «از آنها بخواه تا اطلاعاتی را از شمال تا جنوب عراق در اختیار ما قرار دهند. زیرا اگر از آنها راجع به بصره بپرسی، آنها به ایرانی‌ها خواهند گفت السامرائی گاهی اوقات خلاصه ملاقات‌های خود با رابطین امریکایی را یادداشت می‌کرد که صدام مصرانه آنها را درخواست می‌کرد و صدام پس از مطالعه و مرقوم کردن جملاتی نظیر، مراقب باش، امریکایی‌ها توطئه‌گر هستند آنها را به او باز می‌گرداند.»

شک و تردیدهای صدام در خصوص دوگانگی اطلاعاتی امریکایی با آشکار

---

1. Wafic al-Samurrai.

شـدن جـنجال *ایـران ــ کـنترا*[1] معروف در ۱۹۸۶ تأیید شد. یکی از عللی که این افشاءسازی در اواخر ۱۹۸۶ چنین جنجالی را در واشنگتن برانگیخت آن بود که سیاست امریکا جهت حمایت از عراق در جنگ علیه ایران بود؛ ولی ایالات متحده به طور مخفیانه موشک‌های ضد تانک را از ۱۹۸۵ به ایران ارسال می‌کرد. این جنجال که به نام ایران گیت معروف گردید و توسط سرهنگ اولیور نورت مشاور امنیت ملی اجرا شد، به منظور آزادی گروگان‌های امریکایی در لبنان طراحی شده بود. ولی با آشکار شدن جزئیات معاملات بلافاصله متوقف شد. در واقع برخی از موشک‌های ضدتانک تاو ارسالی از سوی امریکا سر از جبهه‌های ایران درآوردند و ایرانی‌ها را در دستیابی به پیشرفت‌های استراتژیک در صحنه جنگ بصره کمک فراوان کردند.

در اوایل دهه ۱۹۸۰ انگلستان هنوز تلاش می‌کرد تا موضع بی‌طرفانه خود را در جنگ حفظ کند. *سر جان مابرلی*[2] که طی سال‌های ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۵ سفیر انگلستان در عراق بوده است، می‌گوید: «بر خلاف ایالات متحده، انگلستان بر این عقیده نبود که عراق در معرض خطر شکست از سوی ایران قرار دارد. دیدگاه امریکایی‌ها آن بود که خطر شکست عراق توسط ایرانی‌ها جدی است و بنابراین آنها هر کاری که می‌توانستند برای تقویت عراقی‌ها انجام می‌دادند. ولی ما دربارهٔ مسائل کلی بیشتر شکاک بودیم. با توجه به عدم تمایل انگلستان به مسلح‌سازی عراق با تسلیحات جدید، مابرلی فقط در موارد نادری با صدام ملاقات می‌کرد و پس از ملاقات با صدام تحت تأثیر آنچه دیده بود قرار گرفت. او مردی را دید که از شخصیت قوی برخوردار بود و همه‌چیز را به شدت تحت کنترل خویش داشت. هر کسی در عراق می‌دانست که در چه جایگاهی قرار دارد و همگان آگاه بودند که اگر پای خود را فراتر از گلیم خود بگذارند، پایان کارشان خواهد بود. بیشتر عراقی‌ها قبول داشتند که عراق جهت حفظ نظم و قانون و یکپارچگی کشور نیازمند برخورداری از یک رهبری قوی است. صدام از تمام این شرایط برخوردار بود اما مابرلی در تماس دائم با طارق عزیز (وزیر امورخارجهٔ

---

1. Iran-Contra.

2. Sir John Moberly.

صدام) بود و همواره فرستاده انگلیس را در مورد موضع دولت تاچر سرزنش می‌کرد. عزیز همواره شکایت داشت که پذیرش امریکایی‌ها بسیار بیشتر از انگلیسی‌ها بوده است و ما به عنوان قدرت حاکم بیش از استقلال عراق، بایستی درک بهتری از وضعیت مردم عراق می‌داشتیم. عزیز می‌گفت: «شما انگلیسی‌ها باید ما را درک کنید ولی در عمل ما دریافتیم که پاسخ امریکا درمقایسه با پاسخ انگلستان بسیار بهتر است.»

در حقیقت، موضع انگلستان در قسمت اعظم دوران جنگ پیرامون ناحیه خلیج فارس در چارچوب راهنمایی‌های مشهور ارائه شده به مجلس عوام در خصوص فروش سلاح‌ها توسط ***جفری هاو***[1]، وزیر امور خارجه وقت در سال ۱۹۸۵ قرار داشت که انگلستان از تأمین وسایل دفاعی کشنده برای هر یک از طرفین به عنوان بخشی از سیاست خود مبنی بر انجام هر کار ممکن برای پایان دادن به این جنگ غم‌انگیز در کوتاهترین زمان خودداری می‌کند. در اواخر ۱۹۸۴، شواهد روزافزونی در دست بود که عراقی‌ها از سلاح‌های شیمیایی به عنوان روشی برای مقابله با ایرانی‌ها استفاده کرده‌اند و به همین دلیل سازمان‌های حقوق بشر شروع به بررسی این ادعاها کردند. گزارش‌های سازمان ملل به خصوص در لندن سر و صدای زیادی به پاکرد. با تأیید استفاده عراق از سلاح‌های شیمیایی به همراه سوابق ناخوشایند عراق در زمینه حقوق بشر، دولت تاچر وادار به اعمال تحریم‌های سختی در مورد تجارت انگلستان با عراق شد. چند معامله برای تأمین وسایل غیر کشتاری (مانند فروش وسایل الکترونیکی) با بغداد در جریان بود که به تأیید دولت انگلستان رسیده بود. فقط در اواخر جنگ دولت تاچر یک تفسیر آزادانه ــ دربارۀ آنچه که وسایل غیر کشتاری تلقی می‌گردید ــ را اتخاذ کرد و تصمیم گرفت تا شرکت ماتریکس ــ چرچیل را نسبت به صدور وسایل طراحی شده جهت ساخت تسلیحات پیچیده تشویق کند که بعدها به جنجال عراق گیت تبدیل گردید.

با توجه به جاری شدن پول و اسلحه به بغداد، جنگ از سال ۱۹۸۴ به بعد وارد

---

1. Geoffrey Howe.

دوره جدیدی شد. صدام برای مجبور کردن ایرانی‌ها برای نشستن بر سر میز مذاکره، کوشید تا از طریق نابودسازی اقتصاد ایران، روحیه افراد غیرنظامی ایران را ضعیف کند.

صدام در فوریه ۱۹۸۴ جهت حمله به شهرهای ایران از موشک‌هایی که از روسیه خریداری شده بود، استفاده کرد. او به همان شیوه و مقداری که موشک‌های وی ۲ آلمانی را در مراحل پایانی جنگ جهانی دوم به سمت بریتانیا شلیک کردند، این عمل را انجام داد. این کار آتش جنگ شهرها را برافروخت. زیرا ایرانی‌ها نیز به سرعت دست به تلافی زدند. دومین جنگ شهرها در مارس و آوریل ۱۹۸۵ و از دیدگاه صدام برای پرداخت سهم مردم با هدف قرار دادن دائم تهران به وسیله موشک‌های عراقی آغاز شد و تظاهرات گسترده‌ای را بر علیه دولت ایران ایجاد کرد.

هدف دیگر صدام از اواسط دهه ۱۹۸۰ به بعد، صرفنظر از تلاش برای کاهش روحیه ایرانی‌ها، بین‌المللی کردن جنگ با این ایده بود که غرب برای اتمام جنگ در جهت منافع او ترغیب شود. بر این اساس در مارس ۱۹۸۴، او به جنگنده‌های فرانسوی سوپر *اتاندارد*[1] ــ که تازه خریداری شده بود ــ دستور داد تا حملات وسیعی را علیه ترمینال‌های نفتی ایران و نفتکش‌ها در خلیج فارس آغاز کنند.

حملات عراقی‌ها در ابتدا بر نفتکش‌های عازم بنادر ایران، به خصوص ترمینال جزیره خارک متمرکز بود. در ماه‌های اولیه شروع درگیری، حدود هفتاد کشتی توسط موشک‌های اگزوسه با کارآیی فوق‌العاده هواپیماهای اتاندارد هدف قرار گرفتند.

جنگ به همین شیوه تا فوریه ۱۹۸۶ ادامه یافت تا اینکه ایرانی‌ها به پیشرفت قابل توجه در صحنه نبرد دست یافتند و شبه جزیره فاو در جنوب بصره را به تصرف خود درآوردند و دومین شهر بزرگ عراق در آستانه سقوط قرار داشت. اگر چه جزیره فاو از لحاظ نظامی ارزش چندانی نداشت ولی پیشرفت ایرانی‌ها شکست سیاسی قابل توجهی برای صدام محسوب می‌شد. آن هم در زمانی که به نظر می‌رسید عراق در جبهه‌های جنگ جلو افتاده است. صدام به ژنرال‌هایش دستور داد که جزیرهٔ فاو را

---

1. Etendard.

پس بگیرند. او با دستور نادرست خود این شکست را پیچیده‌تر کرد. اگر چه دستور را زمانی صادر کرده بود که دیگر دیر شده بود.

ایرانی‌ها آنقدر در محل مستقر شده بودند که بیرون راندن آنها به آسانی امکان‌پذیر نبود. ژنرال‌های عراقی با اطاعت از فرمان صدام، نفرات، وسایل و تجهیزات را روانه شبه جزیره کردند و تلفات سنگینی را متحمل شدند. در اوایل ۱۹۸۶ مجموع تلفات به ۸۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ نفر رسید و ارتش عراق مجبور شد تا برای انتقال مجروحان خویش راه‌آهن خاصی بسازد. برای ایران نیز آمار تلفات به ۲۰۰۰۰ رسید.

شکست صدام در پس گرفتن جزیره فاو، وی را به اتخاذ یک اشتباه استراتژیک دیگر کشانید. او سرخورده و ناامید از دستیابی به پیروزی، به ارتش عراق دستور داد تا برای تصرف شهر ایرانی مهران، یک حمله در جبهه مرکزی انجام دهند. استراتژی صدام دو جنبه داشت. او می‌خواست به مردم عراق نشان دهد که نیروهای مسلح هنوز قادر به اجرای عملیات تهاجمی هستند و دیگر اینکه او قصد داشت با تصرف بخش‌هایی از ایران، بهانه‌ای برای چانه‌زنی برای پس گرفتن فاو در دست داشته باشد. در ابتدا عراقی‌ها در ماه می و از ۴ جناح به این شهر حمله کردند و چون توسط پنج هزار سرباز ایرانی محافظت می‌شد، بر آنها غلبه کردند و تلفات سنگینی به ایرانی‌ها وارد شد. این پیروزی مسلماً موجب افزایش روحیه نیروهای مسلح گردید و صدام سریعاً از پتانسیل تبلیغات بهره‌برداری کرد. اما این پیروزی دوامی نیافت. ایرانی‌ها پیشنهاد صدام را برای تبادل مهران با فاو نپذیرفتند و در پایان ژوئن دست به ضدحمله زدند که موجب غافلگیری نیروهای عراقی شد. در اوایل ژوئیه دوباره مهران تحت کنترل نیروهای ایرانی درآمد و تلفات سنگینی بر عراقی‌ها وارد آمد.

از دست دادن فاو و تلفات بالای عراقی‌ها بر اثر تقاضای صدام مبنی بر انجام چندین تلاش بیهوده برای باز پس‌گیری منطقه، صدمات بسیار کاریی بر پیکر او وارد ساخت. ماجرای مهران نمونه دیگری از مشکلات ناشی از سپردن مسئولیت به افراد غیرنظامی بود. پافشاری صدام برای هدایت شخصی امور جنگ در عراق، علی‌رغم

برخورداری از برتری تجهیزات نظامی در برابر اولین حملات ایرانی‌ها، بسیار مؤثر بود. از دست رفتن شبه جزیره فاو موجب بروز واکنش از سوی رئیس‌جمهور عراق ـ که در آستانه دیوانگی قرار داشت ـ شد. از تمام عراقی‌ها خواسته شد تا پول و خون خود را اهدا کرده و سخاوت خود را افزایش دهند. حدود یکصد هزار مرد، زن و کودک عراقی برای قطع نی‌های موجود در باتلاق‌های جنوبی در راستای کمک به تسهیل عملیات‌های نظامی عراق در منطقه به کار گرفته شدند. در این تلاش که برای کاهش نفرات ایران انجام شد، صدام یک برنامه ملی تشویقی برای زادوولد، آغاز کرد: شعار ما بایستی آن باشد که هر خانواده ۵ فرزند داشته باشد و هر خانواده‌ای که قادر نباشد چهار فرزند داشته باشد، بایستی به شدت سرزنش شود. او شدیداً به دانش‌آموزان دختر توصیه می‌کرد که تربیت فرزندان را بر تحصیلات ترجیح دهند. تلفات سنگین در طول ضد حملات عراق در فاو، مقامات عراقی را وادار کرد که از سر ناچاری دست به اقداماتی بزنند از جمله می‌توان به اجبار در اهداء خون، تلاش برای سربازگیری از کارکنان برخی از هتل‌های توریستی، اجبار به‌کارگیری تاکسی‌های خالی برای سفر از بصره به شمال برای حمل اجساد در داخل ماشین یا روی باربند و... اشاره کرد.

در این دوره از جنگ، فرماندهان نظامی عراق بر اثر دخالت‌های مداوم صدام از هدایت جنگ عاجز شده بودند و در واقع داشتند به مرحله قیام و شورش علیه او می‌رسیدند. نمونهٔ نارضایتی ارتش از صدام در زمستان ۱۹۸۶ بروز یافت که او با ژنرال ماهر عبدالرشید از سپاه هفتم عراق درگیر شد. رشید یک همقطار تکریتی و پدرزن پسر دوم صدام، عدی و یکی از موفق‌ترین افسران کارآزموده عراق بود. مشهور بود که رشید هر چه در ذهن دارد بیان می‌کند. او که تلفات بالای عراقی‌ها در فاو ـ که قابل پیشگیری بود ـ را می‌دانست، در جمع دیگران تاکتیک‌های صدام را مورد انتقاد قرار می‌داد.

رشید طی مصاحبه بی‌پرده‌ای که در روزنامه‌های کویتی به چاپ رسید، با صراحت بیان کرد که تلفات بالای عراقی‌ها در جنگ فاو اصلاً ضرورتی نداشته است. صدام آتش گرفته بود و دستور داد تا رشید برای ادای توضیحات به بغداد

برود.افسران رشید که به خوبی از معنای پس پرده این احضار خبردار بودند، به صدام هشدار دادند که در صورت هر اتفاقی برای فرمانده‌شان، از شرکت در جنگ خودداری خواهند کرد. به محض ورود رشید به کاخ ریاست‌جمهوری، او از صدام متبسم مدالی را دریافت کرد. او زمان انتقام خود را به بعد موکول کرده بود. پس از اتمام جنگ، رشید وادار به استعفا از مقامش شد و تحت بازداشت خانگی قرار گرفت. کاملاً آشکار بود که بر خلاف کودتاهای نظامی قبلی در عراق، افسران برای رسیدن به قدرت سیاسی، به دنبال درگیری با صدام نبودند. آنها فقط می‌خواستند تا در ادامه جنگ با ایران، نظرات کارشناسی‌شان مدنظر قرار داده شود و از آن پس در این کار موفق شدند. در باقیمانده دوران جنگ، فرماندهان می‌توانستند به جای سیاستمداران به ادامه جنگ تأکید کنند. صدام روز به روز کمتر در هیأت عالی دفاع ظاهر می‌شد. او در آنجا مسئولیت نظارت بر جنگ را بر عهده داشت و علی‌رغم تداوم بازدیدهایش از خطوط مقدم، کاملاً آشکار بود که این سفرها با قصد افزایش روحیه سربازان صورت می‌پذیرد. بنابراین افسانه‌های هدایت عملیات موفقیت‌آمیز توسط شخص صدام نیز به شدت کاهش یافته بود.

او نه تنها در رفتارهای خود، بلکه در مسائل نظامی و تمامی مسائل، روز به روز غیرمنطقی‌تر می‌شد و نشانه‌های آن قابل مشاهده بود. در اواسط دهه ۱۹۸۰ گزارش شد که صدام مغرور، ***حمدالجبیره***، وزیر امورخارجه‌اش را پس از آنکه دو بار به دفترش تلفن کرده و پاسخی دریافت نداشت از کار برکنار کرده است. با این تصور که او دیر سر کارش می‌آید، به محض ورودش به دفتر او را از کار برکنار کرد. صدام حتی زمانی که وزیر به او اعلام کرد که عدم حضورش در محل کار، علت موجهی داشت و در فرودگاه بغداد مشغول پذیرایی از یک هیأت رسمی بوده است، از تصمیم خود بازنگشت. علی‌رغم فساد و دزدی در خانواده صدام، او با یک حرکت فشرده برای عراقی‌های متهم به دریافت کمیسیون‌های غیرقانونی در قراردادهای دولتی، یک حکم جدید صادر کرد. از دهه ۱۹۷۰ به بعد، فساد مالی به عنوان یکی از جرائم سنگین توسط بعثی‌ها شناخته شده بود. اما در سال‌های شکوفایی اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰

این قانون دربارهٔ شرکت‌های عراقی که به دنبال دریافت کمیسیون‌های کلان از قراردادهای بزرگ با مقاطعه‌کاران خارجی برای خود ثروتی به هم زده بودند، اجرا نمی‌شد. تلخ‌کامی‌های اواسط دهه ۱۹۸۰ صدام را وادار کرد تا نسبت به احیاء قسمت عمده‌ای از قوانین ضدفساد اقدام کند؛ این کار موجب شد تا ***عبدالوهاب مفتی***[1]، شهردار بغداد که جانشین خیرالله طلفاح شده بود، به دنبال اتهاماتی مبنی بر دریافت رشوه از یک شرکت انگلیسی ـ که به بغداد کامیون‌های مخصوص حمل زباله و ماشین‌های آتش‌نشانی می‌فروخت ـ به دار مجازات آویخته شود. توقف در کسب درآمدهای نفتی موجب شد تا عراقی‌ها در پرداخت صورت حساب‌های مربوط به سلاح‌های دریافتی، با مشکل مواجه شوند. قبل از آغاز جنگ با ایران، بغداد به عنوان یک کشور خوش‌حساب مشهور بود که یکی از دلائل اصلی تمایل کشورهای غربی برای معامله با بعثی‌ها به شمار می‌آمد. اما با این وجود، در اواسط دهه ۱۹۸۰ پولی در بساط نبود و صدام قادر به پرداخت هزینه سلاح‌های مورد نیاز برای تداوم جنگ نبود. بنابراین فرانسوی‌ها و روس‌ها بیشترین ضرر را متحمل می‌شدند و شکایات دائمی آنها به منابع دیپلماتیک بغداد، نتوانسته بود عراقی‌ها را وادار به پرداخت بدهی‌های خود کند، زیرا توجه چندانی به این نوع شکایات نمی‌شد. یکی از دیپلمات‌های غربی می‌گوید که: «ما و بخصوص فرانسوی‌ها بر این عقیده‌ایم که همگان آنچه حقشان بوده است را دریافت داشته‌اند.»

صدام با پی بردن به این مطلب که موضع او روز به روز تضعیف می‌شود، برای برقراری صلح تلاش جدیدی انجام داد. اما آیت‌الله‌ها هنوز تأکید داشتند که یکی از اصلی‌ترین شرایط توقف جنگ، برکناری صدام از قدرت است. از آنجایی که تمام هدف صدام حفظ بقای خود بوده، برآوردن تقاضای ایرانی‌ها امکان‌پذیر نبود. صدام با یک حمله هوایی شدید به مراکز پرجمعیت ایران، یعنی تهران، اصفهان و کرمانشاه به این امر پاسخ گفت و حمله به زیرساخت‌های اقتصادی آیت‌الله‌ها را از سر گرفت.

---

1. Abdul Wahab Mufti.

در اگوست ۱۹۸۶ هواپیماهای عراقی اولین حمله موفقیت‌آمیز خود را به ترمینال نفتی ایران در جزیره سیری ـ واقع در ۱۵۰ مایلی شمال تنگه هرمز در دهانه خلیج‌فارس ـ انجام دادند و به تهران نشان دادند که هیچ یک از اهداف استراتژیک ایران برای عراقی‌ها غیرقابل دسترسی نمی‌باشد.

با گسترش جنگ به قسمت‌های پایین خلیج‌فارس، صدام تلاش دیگری را برای تشدید درگیری آغاز کرده بود. با این امید که مداخله بین‌المللی برای توقف جنگ آغاز شود. بخصوص او امیدوار بود که ایران را وادار به تلافی‌جویی کند تا به این ترتیب کشتیرانی در خلیج‌فارس ناامن گردد و یکی از مهم‌ترین شاهرگ‌های نفتی مهم دنیا بسته شود.

ابتدا ایرانی‌ها در دامی که صدام پهن کرده بود، گرفتار نشدند و تنگه هرمز همچنان باز باقی مانده بود. ولی با تداوم حمله صدام به زیرساخت‌های اقتصادی ایران، ایرانی‌ها به این نتیجه رسیدند که چاره‌ای به جز تلافی‌جویی ندارند.

در اواخر ۱۹۸۶، ایرانی‌ها شروع به تهدید کویتی‌ها کردند که به عراق در صدور نفت کمک می‌کرد؛ به طوری که کویتی‌ها از هر دو ابرقدرت، تقاضای کمک و یاری کردند. روس‌ها اولین کسانی بودند که حاضر به ارائه کمک شدند و دورنمای حضور نیروی دریایی روسیه به عنوان نگهبان خطوط کشتیرانی در خلیج‌فارس، ایالات متحده را وادار ساخت تا در قضیه کویت دخالت کند.

تا اوایل ۱۹۸۷ هر دو ابرقدرت و تعدادی از کشورهای غربی مانند انگلستان و فرانسه حدود ۵۰ فروند کشتی جنگی را در خلیج‌فارس به کار گرفته بودند. صدام راه خود را در پیش گرفته بود و قصد داشت تا قدرت‌های جهانی را نیز در این قضیه درگیر کند در حالی که آنها ناامیدانه می‌خواستند از آن حذر کنند. صدام در این فکر بود که بندرهای دریایی سایر کشورها، او را در حالی که به اهداف ایرانی حمله می‌کند، از مصونیت برخوردار سازد. حتی زمانی که یک فروند هواپیمای سوپر اتاندارد به اشتباه دو فروند موشک اگزوسه را به ناو جنگی یواس‌اس استارک شلیک کردند و ۳۷ نفر از نظامیان امریکایی را به قتل رساند، هیچ گونه تعللی در تلاش‌های حفاظت بین‌المللی پدید نیامد.

دخالت بین‌المللی در حفاظت از منابع نفتی عراق به همراه تداوم بمباران شدید شهرهای ایران به وسیله صدام، به تدریج سبب تضعیف روحیه ایرانی‌ها شد و رژیم تهران روز به روز بیشتر احساس انزوا کرد. کاهش ناگهانی در تعداد جوانان داوطلب ایرانی برای حضور در جبهه‌ها ـ بخصوص پس از شکست سنگین سال ۱۹۸۷ ـ به منظور تصرف بصره پدیدار شد.

بمباران مداوم عراقی‌ها سبب شد تا بسیاری از ایرانی‌ها از شهرهای اصلی خود فرار کنند. لابی صلح در تهران همزمان با تغییر موضع تدافعی و بیرون راندن مهاجمان عراقی به حمله تهاجمی و تصرف قلمرو عراقی و سرنگونی صدام بسیار قوی‌تر شده بود. صدام به خوبی حساب کرده بود که یک حمله تهاجمی بزرگ، چیزی است که می‌تواند ایرانی‌ها را به میز مذاکره بنشاند و در فوریه ۱۹۸۸، بزرگ‌ترین حمله خود را در طول تاریخ جنگ آغاز کردند.

در طول دو ماه پرتاب حدود ۱۵۰ موشک و تعداد بی‌شماری حملات هوایی علیه مراکز پرجمعیت اصلی ایران صورت پذیرفت. در آوریل، عراقی‌ها اولین تهاجم زمینی خود را در عرض تقریباً شش سال انجام دادند و شبه جزیره فاو را به تصرف مجدد درآوردند.

غیر از کمک‌های دریافتی از اداره اطلاعات ارتش امریکا، عراقی‌ها به طور مستقیم از امریکا کمک دریافت می‌کردند یعنی مشاوران نظامی امریکا جهت یاری فرماندهان ارشد عراقی در طی عملیات به جبهه‌ها اعزام می‌شدند. عراق که از این موفقیت سرمست شده بود، تهاجم‌های بیشتری در فصل بهار انجام داد و موفق شد تا ایرانی‌ها را از بخش‌هایی از خاک عراق که از سال ۱۹۸۲ در تصرف آنان بود، بیرون براند.

در اوایل جولای نیروهای عراقی باقیمانده، نیروهای ایرانی را از کردستان بیرون راندند و حتی نوار کوچکی از خاک ایران را در بخش مرکزی نوار ایران و عراق به تصرف خود درآوردند. این تهاجم عراق به ایران پس از گذشت سال‌ها از آغاز جنگ در سال ۱۹۸۰ بود.

در طول این دوره، ایرانی‌ها قادر به پاسخگویی مناسب در برابر تهاجمات

عراقی‌ها نبودند. فقدان افراد داوطلب برای حضور در جبهه‌ها به این معنا بود که ایرانی‌ها دیگر قادر به انجام تهاجم زمینی نیستند و نیروی هوایی آنها نیز با توجه به نبود قطعات یدکی زمینگیر شده بود. تنها تاکتیک باقیمانده برای آنها حمله به کشتی‌های عراقی بود ولی در آن زمان صدام مجموعه‌ای از کشتی‌های غربی را برای محافظت از کشتی‌هایش در خلیج‌فارس در اختیار داشت. هرگونه حرکت ایرانی‌ها خطر مواجهه مستقیم با ایالات متحده و متحدانش را در پی داشت. گروه‌های کوچکی از سپاه پاسداران با استفاده از قایق‌های تندرو و کوچک حملات متعددی انجام دادند و همچنین موفق به مین‌گذاری مسیر کشتی‌ها شدند. این تاکتیک‌ها از ایران تصویری به عنوان تهدید اصلی برای منافع کشورهای غربی ترسیم کرد. وضعیت آماده‌باش کامل نیروهای امریکایی در برابر حملات احتمالی نیروهای ایرانی در اوایل جولای، موجب شد تا ناو یو.اس.اس وینسنت یک هواپیمای خطوط مسافربری ایران را هدف حمله قرار دهد که مرگ بیش از سیصد نفر را به همراه داشت.

ترکیبی از تمامی عوامل ذکر شده، تیم صلح تهران را بر آن داشت تا در نهایت آیت‌الله خمینی را ترغیب کنند که دیگر زمان توقف جنگ فرارسیده است. آیت‌الله پیر با ناخشنودی موافقت کرد که لازم نیست دشمن خونی‌اش (صدام حسین) در زمان حیات او از قدرت خلع شود.

در ۱۸ جولای ۱۹۸۸، ایران قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد را برای آتش‌بس در جنگ ایران و عراق پذیرفت و یک ماه بعد آتش سلاح‌ها در طول مرزهای مشترک خاموش شدند. [امام] خمینی ادعا کرد که موافقت با آتش‌بس برای او همانند سرکشیدن جام زهر بود. صدام صرفاً خود را فاتح جنگ اعلام کرد. جنگی که به قیمت زندگی یک میلیون نفر و نابودی اقتصاد عراق تمام شده بود و نزدیک بود ریاست‌جمهوری صدام حسین را نیز باطل کند، اکنون به عنوان یک پیروزی برای مردم عراق تلقی می‌شد و از بسیاری جهات نتایج حاصل از جنگ به عنوان دستاوردهای قابل توجهی تعریف گردید.

علی‌رغم دیکتاتوری بی‌رحمانه‌ای که ویژگی این رژیم بود، صدام در نظر داشت تا

دنیای خارج را به نحوی تشویق کند که یک عراق مادی‌گرا و پیش‌رونده قطعاً بر انقلاب اسلامی اصول‌گرا برتری دارد. او توانست حمایت اقتصادی اخلاقی همسایگانش در خلیج‌فارس را جلب کند و حتی ابرقدرت‌های جهان نیز با یکدیگر در رقابت بودند تا از کسب موفقیت او در جنگ با ایران اطمینان حاصل کنند. صدام از نظر داخلی نیز نشان داده بود که هیچ گونه واهمه‌ای از سرکوبی مردم حتی در زمان جنگ ندارد. او این نکته را کاملاً مشخص ساخته بود که هیچ قربانی هرچند بزرگ برای حفظ قدرت او بزرگ تلقی نمی‌گردد.

تنها نقطه سیاه در کارنامه پیروزی صدام، به کارگیری سلاح‌های غیرمتعارف در یک جنگ متعارف بود. در دوران جنگ ایران و عراق، صدام به طور دائمی از سلاح‌های شیمیایی بر ضد ایرانی‌ها استفاده نمی‌کرد، زیرا می‌ترسید دیدگاه بین‌المللی نسبت به عراق تغییر کند. به این ترتیب سلاح‌های شیمیایی فقط در موارد محدود استفاده می‌شد. مانند زمانی که عراق با حملات موج انسانی توسط داوطلبان شهادت‌طلب مواجه می‌شد و یا برای بیرون راندن ایرانی‌ها از اهداف حساس از لحاظ استراتژیکی مانند جزایر مجنون، صدام از این سلاح‌های شیمیایی استفاده می‌کرد. صرفنظر از گزارش ۱۹۸۴ سازمان ملل متحد درخصوص استفاده از گاز خردل و عامل گاز اعصاب تابون، از سوی عراق، بازرسان به این نتیجه رسیدند که بار دیگر سلاح‌های شیمیایی توسط عراقی‌ها علیه نیروهای ایرانی به کار گرفته شده است و باعث تلفات سنگین در میان آنها شده است. با این حال، صدام در به‌کارگیری سلاح‌های غیرمتعارف نسبتاً محتاطانه عمل می‌کرد تا از حمایت بیشتر قدرت‌های غربی برخوردار شود. قدرت‌هایی که چشمان خود را بر شواهد آشکار اعلام شده از سوی تیم بازرسان سازمان ملل متحد کاملاً بسته بودند.

شاید بتوان صدام را برای استفاده از سلاح‌های شیمیایی در برابر ایرانی‌ها محق دانست، اما محق بودن او برای به کارگیری این سلاح‌ها در برابر مردم عراق صادق نخواهد بود. در طول جنگ کردها امیدوار بودند که از درگیری‌های موجود به نفع هدف غایی خود یعنی کسب استقلال کامل بهره جویند.

یک بار صدام چنان از دست آنها عصبانی شد که در حقیقت با ترک‌ها و ایالات متحده هم پیمان شد و اجازه داد تا ترک‌ها به قلمرو کردها حمله کنند. از سال ۱۹۸۳ ایرانی‌ها که از آسیب‌پذیری نیروهای صدام در منطقه آگاه بودند، بخشی از نیروی خود را صرف پیشرفت در کردستان عراق کردند. صدام در ابتدا با تکرار پیشنهادش مبنی بر اعطای خودمختاری محدود به این وضعیت پاسخ گفت ولی کردها این پیشنهاد را رد کردند و صدام با انجام یک تهاجم شدید برای کنترل منطقه، به این امر پاسخ داد. این حمله توسط ژنرال علی حسن المجید، پسرعموی صدام که بعدها با توجه به تمایلش در به‌کارگیری سلاح‌های غیرمتعارف به علی شیمیایی معروف شد، رهبری می‌شد.

المجید که از طرف پدری پسرعموی واقعی صدام بود، از زمان تبعید برزان التکریتی و تیرگی روابط با خاندان ابراهیم، در رأس مخابرات سرویس امنیتی دولتی قرار داشت. با وخامت اوضاع کردها، صدام، المجید را به عنوان حاکم شمال عراق تعیین کرد و به او دستور داد که برای حل مشکل کردها از هر وسیله‌ای استفاده کند.

این حرکت با اعدام هشت هزار زندانی کرد که از سال ۱۹۸۳ به بعد دستگیر و زندانی شده بودند، آغاز شد. دولت همچنین سیاست کوچ اجباری جمعیت شورشی و انتقال آنها به مناطق جنوبی را برای اینکه که تهدید کمتری برای بغداد باشند، اجرا کرد. در پایان جنگ در سال ۱۹۸۸، تخمین زده می‌شد که بیش از نیمی از شهرها و روستاهای کردستان پاکسازی شده و جمعیت ساکن در آنها به شهرهای بزرگ یا اردوگاه‌های بزرگ بیابان‌های جنوب غرب عراق تبعید شدند. وقتی کردها از خود مقاومت نشان دادند، المجید طیف وسیعی از سلاح‌های شیمیایی را در برابر جمعیت بی‌دفاع غیرنظامی به کار می‌برد.

در می ۱۹۸۷ و در اولین حملات شیمیایی گزارش شد که حدود بیست روستای کردنشین با تلاش برای همکاری با نیروهای در حال پیشرفت ایرانی، در معرض گاز قرار داده شده‌اند.

با وجود این، معروف‌ترین حمله در مارس ۱۹۸۸ رخ داد زمانی که دورنمای

پیشرفت ایرانی‌ها در کردستان، صدام را واداشت تا در روستای کردنشین حلبچه از مقادیر زیادی سلاح‌های شیمیایی استفاده کند. همزمان با بلند شدن ابرهای ضخیم و قطور گاز از بمب‌هایی که هواپیماهای عراقی در محل انداخته بودند، خبرنگاران تلویزیون‌های غرب توسط ایرانی‌ها به محل برده شدند و دنیا به طور کامل این کشتار جمعی را مشاهده کرد.

پنج هزار، مرد، زن، کودک و نوزاد در این روز به هلاکت رسیدند و حدود ده هزار نفر نیز زخمی شدند. در این حمله عراقی‌ها از ترکیب سیانید هیدروژن استفاده کردند که آن را با کمک مشاوران آلمانی در کارخانه جدید تولید سلاح‌های شیمیایی خود در سامرا تولید کرده بودند. عامل کشنده مذکور شباهت فراوانی با گاز سمی داشت که قبلاً نازی‌ها چهل سال پیش برای کشتن یهودی‌ها از آن استفاده می‌کردند. حمله به حلبچه، سابقه شک‌برانگیز دیگری را در تاریخچه غم‌انگیز به کارگیری تسلیحات شیمیایی توسط صدام به ثبت رسانید. به عنوان اولین رهبر جنگی که به کارگیری گاز اعصاب در صحنه‌های نبرد را مجاز اعلام کرده بود (در جنگ در جزایر مجنون)، اکنون صدام می‌توانست ادعا کند که اولین رهبر ملی است که از این سلاح‌ها برای سرکوب مردم خود نیز استفاده کرده است. سرانجام، دنیا نیز مجبور شد تا با این واقعیت یعنی حضور صدام حسین در عراق مواجه شود.

برخلاف اینکه باید به طور کامل به جنگ توجه می‌شد، صدام برای نابودی دشمنانش با توجه به برنامهٔ بسیار فشرده‌اش، هنوز وقت داشت. اگرچه اقدامات بی‌رحمانه‌ای که علیه شیعیان اتخاذ کرده بود، به طور مؤثری از توانایی آنها برای مخالفت با حکمرانیش کاسته بود ولی صدام درخصوص فعالیت‌های آیت‌الله سیدمهدی الحکیم، یک روحانی شیعه بسیار محترم و پرنفوذ که با همسر و فرزندانش در لندن زندگی می‌کرد، نگران بود.

حکیم از سال ۱۹۶۹ که توسط بعثی‌ها به جاسوسی متهم گردید و مجبور به فرار از عراق شد و به حالت تبعید در انگلستان زندگی می‌کرد. ۱۷ تن از اعضای خانواده‌اش، زن و مرد، پیر و جوان توسط حکومت صدام اعدام شده بودند. حکیم در طول جنگ ایران و عراق، در تلاش‌های انجام شده برای تشویق گروه‌های

مخالف که تشدید فعالیت‌هایشان با هدف سرنگونی صدام بود، دخالت داشت. فعالیت‌های او خیلی زود مورد توجه نیروهای سرویس امنیتی همیشه هوشیار صدام قرار گرفت.

در اواخر ۱۹۸۷، حکیم برای سخنرانی در یک کنفرانس اسلامی در سودان دعوتنامه‌ای دریافت کرد. پس از قبول این دعوت، او ۱۷ ژانویه ۱۹۸۸ وارد سودان شد. همان طور که در سالن انتظار هتل هیلتون خارطوم منتظر ایستاده بود، سه عضو یک تیم ترور عراقی وارد محل شدند. یکی از این افراد، او را از فاصله نزدیک هدف قرار داد و دو تن دیگر دو تیر هوایی شلیک کردند. هر سه تروریست به آرامی از هتل خارج شده و روانه اتومبیلی شدند که پلاک سیاسی داشت و آنها را به سفارت عراق در خارطوم انتقال داد. چند روز بعد، آنها به بغداد بازگشتند.

ده

مهاجم

صدام جنگ را برده بود و تنها نکته و مسأله مهم برای او همین بود. کشور حقیقتاً ورشکسته بود و تمامی ساختارهای آن نابوده شده بود. عراقی‌ها نیز از جنگ خسته شده بودند. در حالی که هنوز صدای شلیک تفنگ‌ها در جبهه‌ها خاموش نشده بود، صدام فقط علاقه داشت تا اطمینان حاصل کند که پیروزی در جهت منافع اوست. طاق پیروزی در مرکز بغداد شکسته شد. این بنا از دو جفت شمشیر متقاطع تشکیل شده بود که مشت‌های برنزی عظیمی در داخل یک دیوار سیمانی آن را نگه داشته بود. کمترین تردیدی باقی نمانده بود که مسئول پیروزی در جنگ با ایران کیست. مشت‌های نگهدارنده شمشیرها در واقع دست‌های رئیس‌جمهور عراق بود. در طول جنگ، ماشین تبلیغاتی صدام به طور مداوم در تلاش بود تا دستاوردهای رئیس‌جمهوری عراق را با شخصیت‌ها و قهرمانان باستانی مقایسه کند. با اتمام جنگ، صدام تلاش می‌کرد تا از طریق برگزاری مراسم رسمی خاکسپاری برای بقایای پادشاهان بابلی و ساخت مقبره‌های جدید، نسبت به این نیاکان خیالی ادای احترام کند. در عین حال او دستور بازسازی گسترده محل تمدن باستانی بابل را صادر کرد. تمامی بقایای باستانی موجود با بولدوزر تخریب شدند تا دیوارهای ساخته شده از آجرهای زرد رنگ جای آنها را بگیرد. ده‌ها هزار آجر به کار رفته در این بنا دارای نقوشی بود که به نسل آینده یادآوری می‌کرد که بابل بخت‌النصر در عصر رهبر و رئیس‌جمهور صدام حسین بازسازی شده است.

ولی علی‌رغم تلاش‌های صدام برای نمایش پیروزی، علایم واضحی نشان می‌داد که هشت سال جنگ مداوم، اعتماد به نفس او را کاملاً تحلیل برده است. حس توهم صدام با گذشت زمان به شدت رشد کرده بود و فشار ناشی از جنگ حتی او را بیش از پیش شکاک ساخته بود. او کمتر در مجامع عمومی ظاهر می‌شد و بیشتر از شبکه پناهگاه‌ها و کاخ‌هایش - که در طول جنگ و برای محافظت از خود در برابر هر نوع کودتا ساخته بود - استفاده می‌کرد.

در حالی که صدها هزار عراقی پس از اعلام آتش‌بس با شادی به خیابان‌های بغداد ریختند، صدام به خوبی می‌دانست که این شادمانی کوتاه مدت است و مدت زمانی نخواهد گذشت که مردم پرسش‌های اساسی دربارهٔ اقدام‌های رئیس‌جمهورشان مطرح خواهند کرد. برای مثال: آیا سختی‌هایی که در جنگ ۸ ساله متحمل شده‌اند، ضروری بوده است؟ صدام شک داشت که همقطاران نظامی و سیاسی‌اش بزودی دست به کار سرنگون کردن او خواهند شد. دیپلمات‌های خارجی مستقر در بغداد در پایان جنگ ایران و عراق متوجه شدند که صدام روز به روز گوشه‌گیرتر می‌شود. از نظر آنان، او از میوه‌های پیروزی لذتی نمی‌برد بلکه خود را دور از انظار نگه می‌داشت. یکی از دیپلمات‌های غربی می‌گفت که در بغداد پس از جنگ، نمادهای پیروزی چندان به چشم نمی‌آمد.

طی مراحل مختلف جنگ ایران و عراق، صدام عادت کرده بود تا هر چند روز یک بار از یک کاخ ریاست‌جمهوری به کاخ دیگر نقل مکان کند. تمام کاخ‌ها تقریباً مشابه هم بود و باغ و باغچه سبزیجات داشت که در واقع منبع تضمینی غذا محسوب می‌شد. دیوارهای تمام کاخ‌ها در برابر حملات موشکی مقاوم بود. هر کاخ واحدهای امنیتی خاصی داشت. دقیقاً مشخص نبود که در طول دهه ۱۹۸۰ چند کاخ ساخته شد. یکی از نکات عجیب در مورد این کاخ‌ها آن است که در شعاع ۳۱ مایلی شمال کردستان بیش از ۱۵ کاخ برای صدام ساخته شده بود.

یک دیپلمات غربی که در اواخر دهه ۱۹۸۰ به عراق زیاد مسافرت می‌کرد، گزارش داد که تقریباً از هر جایی که بازدید می‌کرد، حتی دورافتاده‌ترین نقاط کشور برج و باروهایی با دیواره‌های بلند در حال ساخت بود. همه برج‌ها یک شکل بوده و زمانی

که او از مردم محلی در خصوص آنها پرسیده بود، گفته بودند که مراکز منطقه‌ای حکومت هستند. دیپلمات بعداً شنیده بود که این ساختمان‌ها در واقع کاخ‌های جدید صدام هستند که او می‌تواند در آنها از شر دشمنانش در امان باشد.

کاخ‌های مستحکم صدام نه تنها به عنوان مأمنی برای رئیس‌جمهور، بلکه محل‌های مناسبی برای پنهان‌سازی ذخایر نظامی عراق بخصوص سلاح‌های غیرمتعارف بود. تمام کاخ‌ها از طریق چند سیستم ارتباطی متفاوت به یکدیگر مرتبط بودند. بنابراین اگر یک سیستم از کار می‌افتاد، حداقل دو یا سه سیستم دیگر می‌توانست گروه ریاست‌جمهوری را از رویدادهای در حال وقوع آن زمان در کشور مطلع کنند.

ملاقاتی که از سوی صدام با مدیران کل وزارتخانه‌های کلیدی کشور در اواخر دهه ۱۹۸۰ برگزار شد، به خوبی از دیدگاه عجیب و مرموز ذهن او در این زمان حکایت دارد. به این مقامات دستور داده شد تا در ساعت ۸ صبح در نقطه‌ای مشخص تجمع کنند. سپس به وسیله یک دستگاه اتوبوس که شیشه‌های مشکی داشت، از آن محل به سوی حومه بغداد حرکت کردند. آنها دو نوبت اتوبوس خود را عوض کرده و دوباره به حرکت خود ادامه دادند. سپس به کاخی در حومه شهر برده شدند و همگی تفتیش بدنی شدند. از آنها خواسته شد تا جیب‌های خود را خالی کنند و محتویات آن را درون پاکت‌هایی که نامشان به روی آن نوشته شده بود، قرار دهند. مجدداً با اتوبوسی به کاخ دیگری برده شدند که در آنجا نیز تفتیش شده و از آنها خواسته شد دست‌هایشان را با مواد ضدعفونی‌کننده بشویند. سپس به اتاق بزرگی هدایت شده و به آنها دستور داده شد که هر یک روی صندلی خود بنشینند و سه ساعت در این حالت انتظار کشیدند.

تا اواخر بعدازظهر هیچ یک از مقامات چیزی نخورده بودند و حتی اجازه رفتن به دستشویی هم نداشتند. یکی از مقامات حاضر به یاد می‌آورد که: «ما آنقدر می‌ترسیدیم که جرأت درخواست هیچ چیز را نداشتیم. ما فکر می‌کردیم صدام می‌خواهد یک جنگ جدید یا مطلب مهم دیگری را اعلام کند. تمامی محافظانش خیلی خشک و جدی به نظر می‌رسیدند.

سرانجام حدود ساعت ۶ بعدازظهر، صدام وارد اتاق شد و مقامات نیز از جای خود برخاستند و شروع به دست زدن کردند. صدام نطق کوتاه و بی‌ربطی دربارهٔ وضعیت ملت و لزوم انجام وظایف خود به درستی، ایراد کرد. او مطلب جالب توجه یا چیز جدیدی نگفت. پس از سی دقیقه او محل را ترک کرد. مقامات پریشان و متحیر در کنار یک سکو به یک صف شدند. در این زمان مشاهده کردند که در یک گوشه از سکو ستون‌های بزرگی از دینار عراقی انباشته شده است. هر یک از مقامات به روی سکو دعوت می‌شد و به او مشتی از دینارهای عراقی می‌دادند که ارزش آن هزاران دلار بود.

پس از دریافت هدایای خود از صدام، به باغ مجاور اتاق برده شدند که مهمانی باشکوهی در آن ترتیب داده شده بود. تنها مشکل آن بود که در شکل عرضه غذاها سلیقه چندانی به خرج داده نشده بود. کیک‌ها و ژله‌ها با مرغهای شکم‌پر و گوشت بره مخلوط شده بود؛ بنابراین غذاها ظاهر چندان خوشمزه‌ای نداشت. با وجود این، مقامات گرسنه آن را خوردند. سپس آنها را به خارج قصر بردند و سوار بر اتوبوس به محل تجمع اولشان بازگرداندند و در طول راه از راه‌های فرعی مختلفی عبور داده شدند. «به عنوان مقامات حکومتی همگی ما به خوبی کشور را می‌شناختیم ولی هیچ کدام از ما از اینکه کجا بودیم کمترین اطلاعی نداشتیم.»

یکی از مقامات حاضر در این ملاقات ابراز داشت که: «تنها هدف این نمایش تهدید و ارعاب بود. صدام صرفاً می‌خواست به ما یادآوری کند که رئیس واقعی کیست. او به ما پول داد و در ضیافتی میهمانمان کرد تا نشان دهد که اگر آنچه را که از ما خواسته انجام دهیم، به ما پاداش خواهد داد.»

اگرچه همه چیز در عراق پس از جنگ سیر نزولی داشت، ولی امنیت شخصی صدام سیر صعودی داشت. تا زمانی که در عراق جنگ بود، صدام حساب می‌کرد که احتمال برپا شدن حرکت مردمی برای خلع وی از قدرت وجود ندارد. او با قتل وزیر بهداشت در یک جلسه هیأت دولت در ۱۹۸۲ اطمینان داشت که هم‌قطاران نزدیکش را ترغیب کرده تا از دست زدن به چنین اقداماتی پرهیز کنند. پس از جنگ صدام خود را متقاعد کرد که در معرض خطر است. بنابراین مسائل امنیتی شدیدتر

شد. او هنوز وضعیت کوچ کردن خود را که در سال‌های جنگ انجام می‌داد، حفظ کرده بود.

اینکه کاخ‌ها کاملاً شبیه هم بودند کاملاً به نفع صدام بود. برای مثال، اگر او یک مصاحبه تلویزیونی می‌کرد، ممکن نبود که بتوان از پشت صحنه فهمید محل استقرارش کجاست. جزئیات حضور صدام در ملأ عام (که بسیار نادر بود و نسبت به گذشته روز به روز کمتر می‌شد) فقط بعد از واقعه در روزنامه‌های بغداد به چاپ می‌رسید. اگر دشمنان صدام می‌خواستند از شر او خلاص شوند، باید اول او را پیدا می‌کردند.

از میان مشکلاتی که صدام بایستی در پایان جنگ با آنها مواجه می‌شد، مشکلی که خیلی سریع بیشترین اشکال را برای او ایجاد کرد، حل‌وفصل مسائل خانوادگیش بود. صدام در طول سال‌های جنگ رقابت‌های میان گروه‌ها و قومیت‌های مختلف حاضر در خانواده‌اش را ـ که همواره برای افزایش قدرت و نفوذ خویش در هیأت حاکمه تکریتی در تلاش بودند ـ خوب و موفق کنترل کرده بود.

ارتباط‌های ابراهیم‌ها و مجیدها مسلماً به سطح ارتباط مونتاگ‌ها[1] و کاپولت‌ها[2] در رومئو و ژولیت شکسپیر نرسیده بود. ولی صدام شکافی که به دنبال انتخاب داماد برای بزرگ‌ترین دخترش، رغده، با سه برادر ناتنی‌اش ایجاد کرده بود را به خوبی ترمیم کرده بود. (به فصل هشتم مراجعه شود)

صدام در دوران پایانی جنگ با شاخهٔ ابراهیم (از خانواده خویش) آشتی کرد و دوباره سه برادر ناتنی‌اش برزان، وضبان و سبعاوی مورد لطف قرار گرفته و به مناصب بالایی در رژیم رسیدند. سبعاوی، شغل قبلی برزان رئیس مخابرات را به عهده گرفت و وضبان ریاست امنیت داخلی دولت را و برزان عنوان نماینده عراق در سازمان ملل در ژنو را به عهده داشت.

ولی موفقیت صدام در کنترل خانواده‌اش دوام چندانی نداشت. در اکتبر ۱۹۸۸ تنها دو ماه پس از آتش‌بس با ایران خیانت مسلم صدام به زنش ساجده بار دیگر خانواده را در معرض خطر قرار داد.

---

1. Montagues.　　2. Capulets.

شایعات درخصوص عیاشی‌های صدام حتی در دوران جنگ نیز در بغداد شنیده می‌شد. همه می‌دانستند که صدام به زنان موطلایی تمایل زیادی دارد و ساجده در اواسط دهه ۱۹۸۰ به عنوان تلاش برای کنترل همسر، حتی رنگ موهایش را تغییر داد. شایعه‌هایی دربارهٔ خیانت صدام از جمله ادعای رابطه صدام با همسر یک تاجر امریکایی ساکن بغداد و یا ارتباط او با دختر یکی از سفرای سابق عراق به گوش می‌رسید. اما موضوعی که بزرگترین بحران خانوادگی صدام را ایجاد کرد، ارتباط او با *سمیرا شه‌بندر*[1]، همسر رئیس خطوط هواپیمایی عراق بود.

دقیقاً کسی از زمان آغاز این ارتباط خبر ندارد. ولی شاید به قبل از ۱۹۸۶ بازگردد، زمانی که صدام درگیر جنگ قدرت با فرماندهان نظامی خود بود و اولین نشانه‌ها و علایم بی‌ثباتی روحی او برای آنها آشکار می‌شد.

سمیرا تمام انتظارات صدام از یک همسر را برآورده می‌ساخت. او بلندقد، موطلایی، خوش‌بیان، سی‌وچندساله و متأهل بود. بسیاری از عراقی‌های در تبعید که در آن زمان مناصبی را در رژیم در اختیار داشتند، ادعا می‌کردند که از اواسط دهه ۱۹۸۰ به بعد، عیاشی‌های صدام آنقدر مشخص بود که به صورت یک عادت برای او درآمده بود.

یکی از مقاماتی که سال‌ها در کاخ ریاست‌جمهوری کار می‌کرد، می‌گوید: «او بخصوص از داشتن ارتباط با زنان متأهل لذت می‌برد. زیرا روش او برای نابودسازی شوهران آنها بود. زنان برخلاف میلشان و در حالی که شوهرانشان بیرون از منزل بودند به یک خانه خاص در منطقه منصور بغداد برده می‌شدند که فاصله چندانی با کلوپ شکار ـ که پاتوق عمومی و محبوب صدام در اوایل دهه ۱۹۷۰ بود ـ نداشت. پس از اینکه صدام تکلیف خود را انجام می‌داد، بعداً در همان شب به خانه‌هایشان بازگردانده می‌شدند!»

بیشتر عیاشی‌های صدام توسط یکی از محافظان شخصی‌اش به نام *کامل هنه جوجو*[2] ترتیب داده می‌شد که حدود بیست سال در سمت‌های مختلف به صدام خدمت کرده بود. جوجو، پسر آشپز شخصی صدام بود و یکی از وظایفش این بود که

---

1. Samira Shahbandar.
2. Kamel Hana Geogeo.

قبل از صدام از غذاها می‌خورد. صدام فکر می‌کرد که آشپز در عمل هیچ گاه پسر خودش را مسموم نمی‌کند. صدام از طریق جوجو با سمیرا آشنا شد. ولی برخلاف موارد قبلی، صدام درگیر یک ارتباط جدی با سمیرا شد که برخلاف همسرش، از یک خانواده اصیل و مورد احترام بغداد بود. در گذشته، ساجده، مادر پنج فرزند صدام، از عیاشی‌های صدام آگاه بود؛ اما فقط در مواردی دخالت می‌کرد که فکر می‌کرد ازدواج او را به خطر خواهد انداخت. در موارد قبلی، او به یکی از برادران ناتنی صدام یعنی برزان یا سبعاوی که نیروهای امنیتی پرقدرت کشور را اداره می‌کردند، متوسل می‌شد تا در این امر دخالت کنند. برای مثال: در یک مورد، برزان یکی از دوستان مونث صدام را بازداشت کرد و او را در حالت تبعید به ترکیه فرستاد.

زمانی که ساجده پی برد که صدام جذب سمیرا شده است، درصدد قطع این ارتباط برآمد. با توجه به حضور برزان در ژنو، ساجده به اشتباه از پسر بزرگش، عدی، خواست که در این مسأله دخالت کند. براساس یکی از شایعات رایج در بغداد در آن زمان، ساجده از شدت حسادت دچار یک شوک عصبی شده بود. او به عدی گفته بود که اگر سریعاً عمل نکند، صدام با سمیرا ازدواج خواهد کرد و میراث آنها به خطر خواهد افتاد.

عدی با توجه به ماهیت حقیقی خویش عمل کرد. او می‌دانست که جوجو به یک مهمانی با میزبانی یکی از معاونین ریاست‌جمهوری در «جزایر خوک» ـ جزیره‌ای واقع در مرکز فرات و با فاصله اندکی از کاخ ریاست‌جمهوری که تفریحگاه دوست‌داشتنی عراقی‌ها بود ـ دعوت شده است. این مهمانی به افتخار همسر رئیس‌جمهور مصر، حسنی مبارک و به عنوان بخشی از تلاش‌های عراق در راستای ارتقای روابط با دنیای عرب پس از جنگ با ایران برگزار می‌شد. عدی همراه با محافظان شخصی‌اش وارد مهمانی شد و مستقیماً به طرف جوجو رفت و با ضربهٔ چماقی سنگین او را نقش زمین کرد. عدی به زدن قربانی بیهوش خود که روی زمین افتاده بود، ادامه می‌داد. جوجو بعداً در بیمارستان فوت کرد.

صدام در گذشته همواره چشمان خود را بر روی خطاهای فرزندانش می‌بست. هیچ کدام از فرزندان صدام در دوران کودکی خود نظم را تجربه نکرده بودند. عدی از

زمان انتصاب به مقام ریاست کمیته المپیک در ۱۹۸۴ هیچ کاری برای محبوب شدنش نزد مردم عراق انجام نداده بود. اگرچه پدرش او را به عنوان جانشین خود انتخاب کرده بود. تنها شرکت او در جنگ، تداوم کار کلوپ‌های شبانه بغداد بود در حالی که بیشتر عراقی‌های جوان هم سن او در جبهه‌ها مشغول نبرد بودند. گزارش‌های بسیاری از دخالت او در نزاع‌های کلوپ‌های شبانه موجود بود. او قبل از کشتن خدمتکار پدرش، حداقل در دو فقره قتل دیگر نیز دست داشت. اولین قربانی، یک سرهنگ ارتش بود که در برابر تلاش‌های عدی جهت سوءاستفاده از دختر جوانش، مقاومت کرده بود. دومین قربانی نیز یک افسر ارتش بود که در یک دیسکوتک بغداد درخصوص نحوه رفتار او با همسرش معترض شده بود. قتل‌های قبلی عدی به طور شریرانه‌ای مورد تأیید کاخ ریاست‌جمهوری قرار گرفته بود و به نظر می‌رسید پدرش از این لحاظ که دست پسر و وارثش به خون آلوده شده، مغرور است!

اگرچه صدام زیاده‌روی‌های قبلی را نادیده می‌گرفت، ولی آمادگی نداشت که چنین موضعی را در مورد دخالت در زندگی عشقی خود تکرار کند. قتل جوجو واکنش بسیار خشنی از صدام را به دنبال داشت. او بلافاصله در تلویزیون ظاهر شد و عمل پسر خود را محکوم کرد و دستور داد که به اتهام این قتل محاکمه شود.

مطبوعات عربی خیلی زود داستان‌های زیادی را به رشته تحریر درآوردند که صدام به خانه پسرش رفته است و او را به باد کتک گرفته است و وقتی همسرش در موضوع دخالت کرده است، او را هم بی‌نصیب نگذاشته است.

یکی از بدل‌های عدی، شکل دیگری از داستان را بیان کرد. عدی چنان دچار پریشانی شد که یک قوطی قرص خواب‌آور را بلعید و سپس به همان بیمارستانی انتقال داده شد که جوجو پس از مضروب شدنش توسط عدی به آنجا برده شده بود. برخلاف جوجو، عدی توسط کارکنان بیمارستان نجات یافت. زمانی که آنها مشغول شستشوی معده او بودند، صدام به اتاق اورژانس رسید و پزشکان را کنار زد و پس از آنکه به صورت عدی سیلی زد، به او گفت: «خون تو همانند دوستان من ریخته خواهد شد.»

با توجه به فشار سیاسی قابل توجهی که صدام به دنبال جنگ ویرانگر با ایران تحمل می‌کرد و جنجال داخلی که بر اثر قتل خدمتکار رئیس‌جمهور به دست عدی ایجاد شده بود، موجب کاهش محبوبیت رئیس‌جمهوری گردید.

صدام با آگاهی از اینکه او می‌بایست عکس‌العمل شدیدی نشان دهد، برای احیای محبوبیت و شهرت خانواده، دستور داد که همسر و فرزندش دیگر در انظار عمومی ظاهر نشوند.

اجرای این دستور مخصوصاً برای ساجده سخت بود. چون در آن زمان مشغول برگزاری مراسم خاص دولتی به افتخار سوزان همسر رئیس‌جمهور مبارک در بغداد بود.

زمانی که همسر مبارک در ۲۱ اکتبر برای بازگشت به مصر به فرودگاه بغداد رفت، بانوی اول عراق به طور محسوس در مراسم خداحافظی شرکت نداشت. یک روز پس از قتل، نام عدی از سردبیری یک روزنامه ورزشی محلی که اسماً در آن مشغول بود، حذف شد. چند روز بعد نیز او مقام‌های رسمی خود مانند ریاست کمیته ملی المپیک و ریاست فدراسیون فوتبال عراق را از دست داد.

در یک اطلاعیه رسمی کوتاه، بیان شد که وی بنابه دلایل شخصی از این پست‌ها استعفا داده است. استعفای عدی از فدراسیون فوتبال عجیب بود. زیرا اخیراً او با رأی مثبت تمامی اعضا که عضو حزب بعث بودند، برای یک دوره چهار ساله دیگر انتخاب شده بود. همچنین از او خواسته شد تا از پست جدیدش ریاست دانشگاه علوم و فناوری صدام در بغداد نیز کناره‌گیری کند.

در ابتدا صدام تلاش می‌کرد که این جنجال را به عنوان یک راز خانوادگی حفظ نماید ولی بعداً گزارش‌هایی در مطبوعات خارجی منتشر شد که صدام از عمومی شدن این مطلب استقبال می‌کند. عدی به زندان انداخته شد و کمیسیون خاصی به منظور بررسی قتل تشکیل گردید. صدام اعلام کرد اگر کمیسیون، عدی را گناهکار و مسئول بشناسد، او را به پای میز محاکمه می‌کشاند. شیوه تشکیل دادگاه و حمایت‌های پشت پرده به منظور کسب اطمینان از آزادسازی عدی در پایان کار، به خوبی نشانگر ماهیت بیزانسی سیاست‌هایی است که در قلب رژیم صدام اجرا می‌شد.

قاضی مسئول بررسی این پرونده، ***عبدالوهاب حسین الدوری***[1]، پسرعموی قائم مقام ریاست RCC (یعنی عزت ابراهیم الدوری) بود. خیلی زود کمیسیون در خصوص رأی خود و با درخواست پدر جوجو که به هر حال آشپز شخصی صدام بود و درخواست برائت از اتهامات را مطرح کرده بود، به نتیجه رسید. علاوه بر این، پدر جوجو در مراسم قومی و قبیله‌ای که به درخواست صدام برای گذشت از جان عدی اجرا شد، شرکت کرد. صدام از جانب ساجده و برادرش عدنان خیرالله (وزیر دفاع عراق که پسرعموی او بود) تحت فشار قرار داشت. ساجده به صدام ناسزا می‌گفت و می‌خواست بداند که چرا عدی را به خاطر قتل یک خدمتکار این چنین مجازات می‌کند در حالی که برای قتل‌های قبلی عدی هیچ عکس‌العملی نشان نداده است. «چرا او را بازداشت کردی؟» او مرتباً از همسر خود می‌پرسید: «به هر حال، اولین باری نیست که مرتکب قتل می‌شود و تنها کسی از خانواده هم نیست که مرتکب این عمل شده است». جمله اخیر به وضوح بر تخلفات صدام در دوران جوانی اشاره می‌کند.

عدم تمایل هیأت داوری کمیسیون برای ناخشنود کردن رئیس‌جمهور، حمایت‌های شدید خویشاوندان عدی موجب شد تا از او رفع اتهام شود. صدام همچنان از عدی به دلیل جرأت در دخالت روابط عشقی‌اش، بسیار عصبانی بود و به همین علت پسر ارشدش را نزد برادر ناتنی‌اش، برزان التکریتی تبعید کرد، که هنوز از عدم تمایل صدام به ازدواج پسرش با یکی از دختران او ناراحت بود.

تبعید عدی به کشوری مانند سوئیس که به تمدن خود افتخار می‌کند، بدون شک با هدف تعدیل خوی وحشی و گستاخ او صورت گرفته بود. اما امیدهای صدام مبنی بر اینکه ژنو به منزله یک مدرسه ادب‌آموزی برای پسر گستاخش است، نقش بر آب شد. گزارش‌ها مربوط به رفتار عدی در بغداد توجه مقامات سوئیسی را جلب کرد. آنها برزان را تأیید کردند ولی اتخاذ تصمیم دربارهٔ عدی را به تعویق انداختند. چند هفته بعد، سوئیس طی یک درخواست رسمی از عدی خواست تا کشور را ترک کند. حتی زمانی که درخواست عدی برای برخورداری از موقعیت دیپلماتیک بررسی

1. Abdel Wahab Hussein al-Douri.

می‌شد، وی به دنبال چاقوکشی و نزاع در یک رستوران ژنو با یک پلیس سوئیسی مجادله کرده بود. خروج عدی به قدری ناگهانی بود که هواپیمای او از کنار هواپیمای مادرش که بدون اطلاع از خروج او، برای دیدارش به این کشور سفر می‌کرد، از کنار هم عبور کردند. او به بغداد برگشت و با پدرش آشتی کرد. عدی مشمول عفو ریاست‌جمهوری گردید. او به اتفاق آرا دوباره ریاست کمیته ملی المپیک را به عهده گرفت و اجازه یافت تا بسیاری از اعمال سابق خود را از سر گیرد. مقامات قبلی عراق که پس از جنگ به خلیج‌فارس تبعید شده بودند، گزارش دادند که عدی دقیقاً کپی پدرش بود. او گستاخ بود و برای هیچ کس احترامی قائل نبود. او همگان را تهدید می‌کرد و یک آدمکش بود.

اگرچه صدام با پسرش کنار آمد ولی نتوانست روابط خود را با همسرش سروسامان دهد. چون در واقع حسادت ساجده در مورد رفیق مؤنث صدام بود؛ و همین امر عدی را به قتل جوجو تشویق کرده بود. در واقع ساجده به عنوان بانوی اول عراق، از هر نوع مجازاتی در امان بود، بخصوص که طبق گزارش‌های مطبوعات، قتل جوجو مشخص ساخت که صدام مسئول اصلی این جنجال به علت داشتن ارتباط نامشروع بوده است نه همسرش. صدام که نمی‌توانست مستقیماً از همسر خود انتقام بگیرد، با تلافی بر سر برادر زن و دوست دوران کودکی خود، عدنان خیرالله دست به تلافی‌جویی زد.

تا سال ۱۹۸۹ صدام و عدنان که با یکدیگر در خانه خیرالله طلفاح در تکریت بزرگ شده بودند، دوست، همدم و همکار ۳۰ ساله بودند. عدنان متحد اصلی صدام در دستیابی او به قدرت بود. انتصاب او به مقام وزیر دفاع در سال ۱۹۷۷ در واقع به منزله نقطه عطفی در مقدمه‌سازی‌های صدام برای دستیابی به ریاست‌جمهوری بود. زیرا این کار به معنای عدم مواجهه صدام با هرگونه تهدیدی از جانب نیروهای نظامی بود.

عدنان همکاری بسیار نزدیکی با صدام در طول جنگ ایران و عراق داشت. او مانند پدرش خیرالله طلفاح، هیچ فرصتی را برای استفاده شخصی از مقام و پست خویش از دست نداده بود. علاوه بر کسب ثروت فراوان در معاملات املاک به همراه

پدرش، میلیون‌ها دلار کمیسیون از طریق معاملات اسلحه ـ که از طرف دولت در آن مسئولیت داشت ـ به جیب زده بود. در سال ۱۹۸۹ که تمام کشور ریاضت‌های زمان جنگ را تحمل می‌کرد، عدنان ۵۰۰ دستگاه اتومبیل برای استفاده شخصی در اختیار داشت.

روابط میان صدام و عدنان قبل از افشای درگیری مربوط به عدی نیز به تیرگی گراییده بود. عدنان به عنوان وزیر دفاع، ادعا می‌کرد که در پیروزی علیه ایران نقش داشته است؛ و روز به روز بیشتر باور می‌کرد که وارث و جانشین صدام است. صدام همیشه به همقطاران خود که مقام‌های حساس دولتی داشتند، مظنون و مشکوک بود. عدنان، برخلاف صدام، از زمانی که مرد جوانی بود، در آکادمی پرافتخار علوم نظامی بغداد حضور داشت و به عنوان یک افسر نظامی کارآمد و ذی‌صلاح از شهرت خوبی برخوردار بود. عدنان مؤدب به عنوان یکی از اعضای قدیمی حزب بعث، قادر بود عقاید خود را به شیوه کاملاً حرفه‌ای و نظامی مطرح کند. قبل از انتصاب به مقام وزیر دفاع، او در گردان دهم زرهی یا گردان طلایی خدمت کرده بود و برخلاف بیشتر اعضای رژیم در بدنامی‌ها و شکنجه‌های اعمالی از سوی مقامات امنیتی صدام خود را دخیل و درگیر نکرده بود. بنابراین در میان افسران دیگر محبوبیت بیشتری داشت.

در طول جنگ با ایران، برتری او از لحاظ قابلیت‌ها و آگاهی‌های نظامی باعث تنش دایمی میان او و صدام شده بود. برای مثال، اگر افسری از درگیری با دشمن خودداری می‌کرد، عدنان می‌توانست توجیه تاکتیکیی برای این مانور ارائه کند. صدام که تحصیلات نظامی نداشت، این عمل را به عنوان خیانت می‌شناخت و می‌خواست که افسر مسئول اعدام گردد. روابط میان صدام و عدنان آنقدر در طول جنگ ایران و عراق تیره شد که عدنان به طور جدی می‌خواست از مقام وزارت دفاع استعفا دهد، ولی به توصیه پدرش خیرالله طلفاح ـ که علی‌رغم کهولت سن و ناتوانی جایگاه خود را به عنوان پدرخوانده غیررسمی صدام تا زمان مرگش در دهه ۱۹۹۰ حفظ کرده بود ـ در مقام خویش باقی ماند.

پس از جنگ، همزمان با افزایش انتقادها از صلاحیت رهبری صدام، مقالاتی در

روزنامه‌های عربی به چاپ رسید که مسأله احتمال جایگزینی عدنان خیرالله را به جای صدام به عنوان رئیس‌جمهور مطرح کرده بود. محتوای این مقالات مشابه بود.

چون عدنان تحصیلات بهتری داشت و حرفه‌ای‌تر و معقول‌تر از صدام بود، از صلاحیت بیشتری برای اداره کشور برخوردار بود. علاوه بر آن، عراق کشوری بود که در آن به طور معمول افسران ارتشی موفق کنترل حکومت را در دست می‌گرفتند. افسران اطلاعاتی صدام، به خوبی او را از مقالات منتشرشده در مطبوعات خارجی و همچنین تأثیرات ناشی از آن بر خاندان حاکم در بغداد مطلع می‌کردند. ظن او به عدنان زمانی بیشتر شد که گزارش‌هایی دریافت کرد مبنی بر اینکه عدنان در طول جنگ با مقامات سیاسی مستقر در بغداد آشنایی خوبی پیدا کرده است و آنها اطلاعات حیاتی و مهمی را در اختیار عراق قرار می‌دادند.

تصمیم عدنان به طرفداری آشکار از خواهرش در جدال بر سر رفقای مؤنث صدام نیز آخرین تیر بود. صدام آگاه بود که عدنان مطابق با آداب و رسوم اعراب همواره در درگیری و نزاع از خویشاوندان خونی خویش حمایت خواهد کرد. عدنان به عنوان وزیر دفاع مسئول حفاظت شخصی صدام هم بود. این مقام عدنان باعث نشد که صدام به او شک نکند. زیرا در ژانویه ۱۹۸۹ زمانی که صدام مجبور به لغو جشن‌های سالیانه بزرگداشت روز ارتش شد ــ که برای اولین بار پس از خاتمه جنگ برگزار می‌گردید ــ عوامل امنیتی همیشه هوشیار او نقشه قتل صدام در طول مراسم نظامی را کشف کردند. گروهی از افسران ناراضی ارتش، که بدون شک هنوز از ندانم کاری‌های صدام در طول جنگ عصبانی بودند، می‌خواستند که در طول مراسم رژه به جایگاه حمله کنند. حتی شنیده شد که خلبانان شورشی در نظر داشتند این جایگاه را بمباران کنند.

اگرچه توطئه به موقع کشف شد، ولی علت عدم کشف زودتر توطئه این برداشت را به همراه داشت که عدنان در انجام وظایف خود کوتاهی کرده است. مدت زیادی طول نکشید تا صدام نسبت به عدنان تلافی‌جویی کند. چهار ماه بعد او در یک حادثه سقوط هلی‌کوپتر کشته شد. توضیح رسمی منتشر شده آن بود که عدنان در حالی که

از مأموریت بازدید از کردستان بازمی‌گشت و خودش خلبان هلی‌کوپتر بوده است، به دنبال یک توفان شن از مسیر حرکت منحرف شده و پس از از دست دادن کنترل، سقوط کرده است.

حقیقت داستان مرگ عدنان، چند سال بعد توسط حسین کامل المجید، پسرعمو و داماد صدام بیان شد. براساس گفته‌های حسین کامل، عدنان در یک گردهمایی خانوادگی نزدیک موصل در شمال عراق با حضور صدام و ساجده شرکت کرده بود. صدام این مهمانی را برای رفع مشکلات خانوادگی‌اش ــ که بر اثر نزاع‌ها و درگیری‌های مربوط به عدی ایجاد شده بود ــ ترتیب داد. ولی با این وجود، در طول مهمانی صدام و عدنان با یکدیگر درگیر شدند و عدنان تصمیم گرفت که مهمانی را ترک کند. در این زمان، صدام به حسین کامل گفت: «ترتیب کارها را بده». حسین کامل پذیرفت که او مواد منفجره را به همراه یک ساعت در هلی‌کوپتر عدنان قرار داده تا در حال پرواز منفجر شود.

قتل عدنان نشانگر پایان ارتباط صدام با همسر اولش بود. قبل از سوار شدن عدنان به هلی‌کوپتر، ساجده دلشوره داشته که مبادا پرواز او به بغداد امن نباشد به خصوص اینکه هوا در شرف تاریکی بود. صدام تلاش کرد که او را مطمئن سازد و گفت: «عدنان بایستی وظیفه خود را انجام دهد.» و همسرش را با این کلمات تسلی داد که خداوند است که ما را حفظ می‌کند. پس از مرگ عدنان، ساجده کوچک‌ترین تردیدی نداشت که چه کسی مسئول مرگ برادر اوست و او قسم خورد که هیچ‌گاه با صدام صحبت نکند. جدایی رسمی صدام و ساجده بعدها صورت پذیرفت که طی آن عنوان رسمی بانوی بانوان را دریافت کرد و سمیرا بلافاصله همسر دوم صدام شد و عنوان بانوی اول را نصیب خود کرد.

بدون شک مشکلات داخلی صدام بر تصمیم‌های سیاسی او بلافاصله پس از اتمام جنگ تأثیر گذاشته است. صدام به طور ناگهانی موضعی دفاعی به خود گرفته بود، زیرا به خوبی می‌دانست که در جایگاه فعلی، در معرض چالش‌های سیاسی از جانب خاندان حکومتی و ارتش قرار دارد. میان تاریخ اتمام جنگ با ایران تا ۱۹۹۰ تلاش‌های متعددی جهت ترور صدام به عمل آمد. اولین آنها در نوامبر ۱۹۸۸ بود.

براساس گزارش‌های موجود، قرار بود که هواپیمای صدام هنگام بازگشت او از بازدید رسمی از مصر، هدف قرار گیرد.

دومین تلاش در روز رژه ارتش عراق صورت پذیرفت. این مورد برای صدام بسیار ناراحت‌کننده بود. چون برخی از افسران گارد ریاست‌جمهوری یعنی واحد محافظان شخصی برگزیده‌اش در این توطئه شرکت داشتند. صدها افسر به دنبال این واقعه اعدام شدند. سومین تلاش جدی نیز در سپتامبر ۱۹۸۹ عقیم ماند، زمانی که رهبر عراق در یک فستیوال ملی برای ساخت بابل به عنوان یک بخت‌النصر جدید ستایش شد. او در ژانویه ۱۹۹۰ از برنامه ترور توسط افسران ارتش در حالی که در بغداد مشغول رانندگی بود، جان سالم به در برد.

وی با آگاهی از اینکه محبوبیت‌اش در پایین‌ترین سطح خود قرار گرفته بود، شکل عراقی پرستوریکا را (که در واقع برنامه آزادسازی برخی از سازمان‌های دولتی بود) اجرا کرد. یکی از اولین گام‌های او برگزاری انتخابات جدید، در آوریل ۱۹۸۹ برای مجلس ملی بود. دستگاهی که وظیفه‌اش فراهم آوردن جایگاه کاملاً دمکراتیک برای بیان سیاسی توده مردم است. همانند انتخاب‌های قبلی تمامی کاندیداها به دقت توسط دستگاه‌های امنیتی کنترل شدند. هیچ یک از افرادی که عضو حزب بعث نبودند اجازه شرکت در انتخابات به عنوان «افراد مستقل» را نداشتند و تعداد زیادی از این نامزدهای مستقل انتخاب شدند. مقامات مشتاق نبودند این موضوع را مطرح کنند که: نامزدهایی که برای حکومت خطرناک تلقی می‌شوند، نباید در انتخابات شرکت کنند.

غیر از تهیه مقدمات برگزاری انتخابات، رژیم مشخص ساخت که در آینده در صورت انتقاد از وزراء و سیاست‌های دولت، میزان مشخصی از انتقاد را تحمل خواهد کرد. همچنین تأکید کردند که این انتقادها بایستی فقط از وزرا و تکنوکرات‌های مسئول اداره کشور به عمل آید.

رئیس‌جمهور، خویشاوندانش و سایر اعضای هیأت حاکمه از انتقادها در امان بودند که از دیدگاه تمسخرآمیز برخی از خویشاوندان کله‌گنده‌تر صدام، بی‌اشکال بود.

یک دیوار آزادی در دانشگاه بغداد ساخته شد و دانشجویان تشویق شدند که نارضایتی‌های خود را در آنجا ابراز کنند. رسانه‌هایی که از سوی دولت کنترل می‌شد تعداد قابل توجهی از مقالات را که مربوط به جزئیات شکایات مردم از وضعیت زندگی روزمره‌شان می‌شد، منتشر کرد؛ این کار باعث شد که وزیر فرهنگ و اطلاعات، *لطیف نوسیف الجاسم*[1] بدون کوچک‌ترین شکی ادعا کند که در عراق سانسور وجود ندارد. از هیچ کس به خاطر آنچه می‌نوشت بازخواست نمی‌شد. تنها محدودیت موجود دربارهٔ مسائل مربوط به امنیت ملی بود.

به منظور نمایش تغییرات ایجاد شده در عراق به دنیای خارج، تعدادی از روزنامه‌نگاران خارجی جهت مشاهده شاهکار روند دمکراتیک او به کشور دعوت شدند. صدام همچنین تهاجم مناسبی را به سمت روزنامه‌های عربی آغاز کرد. به این ترتیب که سردبیران اصلی این روزنامه‌ها در مصر که به بغداد دعوت شده بودند، اتومبیل‌های مرسدس بنز سفید، آبی، قرمز و قهوه‌ای روشن هدیه گرفتند و افرادی که نفوذ کمتری داشتند، تویوتا هدیه گرفته بودند.

تلاش‌های صدام در آزادسازی ساختارهای سیاسی کشور با پاکسازی سیستماتیک نیروهای مسلح همراه بود. در سال ۱۹۸۸ عراق چهارمین ارتش بزرگ دنیا را در اختیار داشت. اداره ناکارآمد جنگ توسط صدام و بخصوص دخالت‌های بی‌مورد او در بحران شبه‌جزیره فاو در اواخر ۱۹۸۶ سبب شد تا رهبری ارشد نظامی بر قدرت سیاسی او افسار بزند. (به فصل نهم مراجعه کنید)

با توجه به حوادث گذشته این زمان می‌توانست لحظه مناسبی برای ارتش جهت حرکت علیه صدام باشد. اما پس از یک دهه نظارت دقیق عوامل امنیتی و با توجه به شکل بسیار کارآمد مأموران حزب بعث، افراد ارتش عراق حقیقتاً شستشوی مغزی شده بودند و از هرگونه انگیزه‌ای برای دستیابی به جاه‌طلبی‌های سیاسی تهی بودند. با اینکه محدودیت‌های تحمیل شده بر او در پیروزی نهایی جنگ مؤثر واقع شد، اما صدام تحقیر خود به دست فرماندهان نظامی را فراموش نکرده بود و آنها را نبخشیده بود.

---

1. Latif Nusseif al-Jasim.

کشف توطئه‌های نظامی مختلف برای سرنگون کردن صدام میان سال‌های ۱۹۸۸ و ۱۹۹۰ او را قادر ساخت تا قدرت خویش را بر ساختار ارتش مجدداً تحکیم بخشد. به غیر از اعدام تمام افسرانی که در تلاش‌های نافرجام دخالت داشتند، سایر افسران نیز دچار حوادث اسرارآمیزی شدند. تعداد افسران عراقی که در عرض یک سال به دنبال سقوط هلی‌کوپتر کشته شدند، بیش از مجموع افسرانی بود که در درست هشت سال جنگ با ایران کشته شدند!!

صدام مصمم بود تا رشته‌های رفاقتی راکه در طول سال‌های جنگ شکل گرفته بود، پاره کند. زیرا او بر این عقیده بود که اگر رفاقت‌ها ادامه پیدا کند، چالشی اساسی درخصوص رهبری او ایجاد خواهد شد. به این ترتیب پاکسازی ارتش توسط او با بی‌رحمی تمام انجام شد. برای مثال، **سرتیپ *عمر الهزاع*** [1] پس از آنکه شنیده شد که از رئیس‌جمهور عراق بدگویی کرده است، به اعدام محکوم شد. صدام دستور داد قبل از اعدام او، زبانش بریده شود. همچنین پسر الهزاع را اعدام و خانه‌اش را منهدم و همسر و فرزندانش را آواره خیابان‌ها کردند.

حتی افسرانی که هم‌ولایتی صدام بودند یا از طریق ازدواج و یا به طور مستقیم با هیأت حاکمه و رئیس‌جمهور مرتبط بودند نیز از اذیت و آزار او در امان نبودند. رفتار صدام با ژنرال ماهر عبدالرشید یک نمونه بارز از این موارد بود. رشید نه تنها یک تکریتی بود بلکه دخترش عروس صدام و همسر قصی بود. اما رشید بسیار بیشتر از آنچه صدام می‌خواست، قدرتمند شده بود و باید بال و پرش را می‌چید. در ابتدا برادر رشید در یک تصادف مرموز کشته شد. سپس خود رشید مجبور شد تا از پست خود استعفا دهد و در مزرعه‌اش در حومه تکریت بازداشت خانگی شد. از تداوم تماس او با تعداد قابل توجهی از افسران وفادار به او، جلوگیری کرد. با اینکه صدام دلایل دیگری نیز برای از میان برداشتن پسرعمو و وزیردفاعش عدنان خیرالله داشت، ولی مرگ او در بهار ۱۹۸۹ در یک حادثه سقوط هلی‌کوپتر، دقیقاً در راستای پاکسازی‌هایی بود که در سطوح مختلف نیروهای مسلح انجام می‌شد.

از میان تمامی مشکلاتی که صدام با آنها مواجه بود، از دردسرهای خانوادگی تا

---

1. Omar al-Hazzaa.

کنترل ارتش، بزرگ‌ترین چالش پیش روی او مسائل اقتصادی بود. جنگ، اقتصاد عـراق را فـلج کـرده بـود. در آغـاز جـنگ، عـراق یکـی از ثـروتمندترین کشـورهای جهان و در پایان آن یکی از ورشکسته‌ترین آنها بود. به طوری که صـرفنظر از ۸۰ میلیارد دلار بدهی، هـزینه بـازسازی کشـور ۲۳۰ مـیلیارد دلار بـرآورد شـده بـود. درآمدهای نفتی ۱۳ میلیارد دلاری نمی‌توانست هزینه‌های مـلت را تأمـین کـند و رژیم فقط برای ایجاد تعادل در حساب و کتاب‌هایش نیازمند ۱۰ میلیارد دلار درآمد اضافی سالیانه بود.

از آنجایی که صدام به شدت وابسته به کمک‌های دیگران بود، کمبود بودجه در اقتصاد مصرفی عراق نارضایتی گسترده را فراهـم سـاخت و در نـتیجه حکـومت در معرض اتهام بی‌لیاقتی قرار گرفت.

حجم بالای بدهی‌های عراق بدان معنا بود که صدام بر خـوش‌طینتی حـامیان خود حساب باز کرده بود که این امر بعدها تصویر ترسیم شده از رئیس‌جمهور را به عنوان یک مرد بسیار قدرتمند تضعیف کرد.

صدام در تلاش بـه مـنظور احـیاء اقـتصاد و بـا هـدف تسـریع رونـد آزادسـازی اقتصادی ـ که در طول جنگ آغاز شده بود اجرای چـند طـرح را سـرعت بـخشید. نظارت بر قیمت‌ها از میان رفت و فـعالیت‌های اقـتصادی بـا تشـویق روبـه‌رو شـد. تعدادی از کارخانه‌های دولتی به بخش خصوصی واگذار شد و هـمین اتـفاق بـرای برخی منابع نه چندان مهم دولتی هم افتاد.

برداشت کلی حاصل از این تغییرات آن بود که صدام درصدد کاهش دادن حجم وسیع بخش دولتی است. مجوزهای لازم برای پروژه‌های صنعتی خـصوصی صـادر شد و سبب شد یک چهارم واردات توسط بخش خصوصی انجام پذیرد. رژیم راه خود را برای جلب سرمایه‌های عظیم کشورهای همسایه حوزه خلیج‌فارس ـ که سرشار از نفت بودند ـ ادامه می‌داد. ولی، تنها نتایج حاصل از این تغییرات، ایجاد یک گـروه کوچک از تاجران ثروتمند بود که بیشتر آنها نیز روابط نزدیکی با رژیم حاکم داشتند. آنها قادر شده بودند تا به بهره‌برداری شـخصی از فـرصت‌های ارائـه شـده در رونـد خصوصی‌سازی بپردازند.

بنابراین، اصلاحات صدام از لحاظ بهبود وضعیت اقتصادی عراق تأثیرات اندکی به همراه داشت. تغییرات اقتصادی باعث شده بود که مردم با تورم بالا مواجه شوند در نتیجه صدام وادار شد تا روش‌های نظارت بر قیمت‌ها را تغییر دهد.

در بهار ۱۹۸۹ او تلاش می‌کرد تا اتهام‌های وضعیت اقتصادی نامناسب کشور را متوجه وزرای خود کند. بنابراین دو تن از وزرا به اتهام بی‌لیاقتی از مقام خود خلع شدند. اما نیمی از درآمد نفتی عراق صرف پرداخت بدهی‌ها می‌شد و وضعیت اقتصادی به جای بهبودی روبه وخامت می‌رفت. صدام برای خودنمایی مجبور شد چند طرح را اجرا کند. مجبور به اجرای کارهایی مانند کاهش تعداد کارکنان دولت و اخراج بسیاری از نیروهای نظامی که فقط تعداد بیکاران را افزایش داد و به هیچ وجه حس بی‌قراری روبه افزایش مردم عراق را کاهش نداد.

سال‌های پس از دوران جنگ، دوران جاه‌طلبی‌های دوردست برای رژیم بعث بود. اما در یک مورد صدام اعلام کرد که درصدد ساختن سیستم متروی زیرزمینی مجهز برای بغداد است. پروژه‌ای چند میلیارد دلاری که بعدها ادعا کرد که قصد داشته یک سیستم راه‌آهن ملی بسیار مناسب نیز به دنبال آن ایجاد کند. تنها مانع برای اجرای این پروژه‌های عظیم، فقدان منابع مالی لازم بود. به هر حال کشور آه در بساط نداشت.

براساس گفته‌های *سعد البازا*[1] (سردبیر سابق بزرگ‌ترین روزنامه بغداد که ریاست وزارتخانه ناظر بر برنامه‌های رادیو و تلویزیون را نیز به عهده داشت) اقدامات آزادسازی پیشنهادی توسط صدام عمدتاً ظاهری بود. سعد در سال ۱۹۸۹، به طور غیرمنتظره از سوی صدام فراخوانده شد. افسران امنیتی او را به ویلای بزرگی در حومه بغداد بردند. در بدو ورود تفتیش بدنی‌اش کردند و از او خواستند که روی مبل بنشیند. سعد به مدت نیم ساعت رفت‌وآمد افراد از دفتر رئیس‌جمهور را تماشا می‌کرد. وقتی نوبتش رسید، یک مداد و زیردستی به او دادند و گفتند فقط زمانی صحبت کند که صدام به طور مستقیم از او چیزی می‌پرسد و سپس به اتاق صدام هدایتش کردند. ظهر بود و صدام یک یونیفورم نظامی به تن داشت، پشت میزش

---

1. Saad al-Bazza.

نشسته بود و از سعد استقبال نکرد؛ حتی تمایلی برای دست دادن با او نشان نداد. در ابتدا صدام درخصوص یک سریال خنده‌دار مصری که از یکی از کانال‌های تلویزیون عراق پخش می‌شد، مطالبی را بیان کرد. او گفت: «این سریال خیلی احمقانه است و نباید آن را برای مردم پخش کنیم.» سعد نیز در حال نوشتن بود. سپس صدام به مطلبی پرداخت که باعث نگرانی او شد.

حتی در عصر جدید آزادسازی نیز رادیو تلویزیون در اختیار دولت بود و اشعار و آوازهایی که در مدح صدام نوشته می‌شد را هر روز پخش می‌کرد. بیشتر این کارهای آماتوری و توسط عراقی‌هایی نوشته شده بود که قدرت ستایش رئیس‌جمهور در آنها به صورت قابل توجهی بیش از توانایی نوشتاری آنان بود. با اینکه این اشعار هنوز پخش می‌شد اما سعد البازا و تهیه‌کنندگان از تعداد اشعار کاسته بودند و در انتخاب موارد سختگیر شده بودند. صدام که این تغییر سیاست را متوجه شده بود ناگهان به سعد گفت که: «من فهمیده‌ام که تو اجازه نمی‌دهی برخی از اشعار مربوط به من پخش شود.»

سعد البازا ناگهان احساس ترس کرد و پاسخ داد: «آقای رئیس‌جمهور، ما هنوز این اشعار را پخش می‌کنیم ولی من برخی از آنها را پخش نمی‌کنم چرا که بسیار بد نوشته شده‌اند.»

صدام بدون توجه به پاسخ سعد گفت: «اینها همش مزخرفه. تو قاضی نیستی.» او به کارگردان برنامه‌ها که تصور می‌کرد الان او را می‌برند و اعدام می‌کنند گفت: «چگونه مردم را از بیان احساساتشان نسبت به من محروم می‌کنی؟» تنها چیزی که سعد البازا توانست بگوید: «بله قربان» بود و هرچه صدام می‌گفت، یادداشت می‌کرد.

صدام به نطق خود ادامه داد و درخصوص نحوه اداره کردن رسانه‌ها و انواع هنرها به او دستوراتی ابلاغ کرد. در اواخر همان روز به سعد اجازه داده شد تا به محل کارش در بغداد مراجعت کند و او بلافاصله سیاست اولیه خود را تغییر داد. عصر همان روز تعداد بی‌شماری از اشعار و آهنگ‌ها با موضوع صدام از رادیو و تلویزیون پخش شد.

بلافاصله پس از اتمام جنگ، یکی دیگر از اولویت‌های کلیدی صدام، ارتقا و بهبود موضع بین‌المللی عراق بخصوص در میان کشورهای عربی بود که عراق را در

جنگ یاری کرده بودند. در فوریه ۱۹۸۹ هیأت همکاری عرب متشکل از مصر، یمن شمالی، اردن و عراق، به عراق کمک کردند. صرف نظر از هدف تشویق همکاری‌های اقتصادی، این هیأت به منظور ایجاد یک بلوک متحد در برابر اهداف گسترش‌طلبانه ایران، ارتقای وضعیت فلسطینیان، انزوای سوریه دشمن قسم‌خورده صدام ایجاد شده بود. تشکیل این هیأت با استقبال غرب مواجه شد، زیرا شاهد تغییر موضع یکباره عراق بخصوص در ارتباط با مسأله فلسطین بود. سخنوری‌های اعتراض‌آمیز صدام دربارهٔ فلسطین به قدری کم شد که حتی عراق به صورت حامی اعلامیه تاریخی سازمان آزادیبخش فلسطین درآمد؛ حمایت از این اعلامیه که در دسامبر ۱۹۸۸ دربارهٔ حق حیات اسرائیل توسط یاسر عرفات بود، باعث شد صدام برای خود اعتبار کسب کند.

غرب به همراه بیشتر رژیم‌های میانه‌رو عرب و شوروی همگی در مراحل پایانی جنگ با ایران، از عراق حمایت کرده بودند. آنها خطر ناشی از آیت‌الله‌های تندرو در تهران را حس کرده بودند. در واقع بیشتر این کشورها می‌خواستند به حمایت خود از عراق ادامه دهند تا بتواند به عنوان یک سپر حفاظتی در برابر گسترش اصولگرایی اسلامی در خاورمیانه عمل کند. اگرچه بیشتر قدرت‌های غربی به ادامه تجارت خود با بغداد تمایل داشتند، ولی دو موضوع مانع طبیعی‌سازی کامل روابط آنها با عراق بود: یکی، سوابق ناخوشایند عراق در زمینه حقوق بشر و دیگری تداوم تلاش‌های عراق برای دستیابی به سلاح‌های کشتارجمعی بود.

سال ۱۹۷۵ که توافق صدام با شاه او را قادر ساخت تا یک حمله نابودکننده در برابر کردها اجرا کند، به همین ترتیب آتش‌بس با ایران نیز سبب شد تا دشمنی خود با کردها را از سربگیرد. در عرض چند ماه پس از پایان جنگ، حدود ۶۵ پارچه روستای کردنشین مورد حمله شیمیایی ـ مشابه حمله نابودکننده حلبچه در مارس سال قبل ـ قرار گرفت. چون صدام تصمیم گرفته بود دربارهٔ مسأله مشکل‌برانگیز استقلال کردها یک راه حل نهایی را اتخاذ کند. حدود ۵۰۰۰ نفر در حملات شیمیایی کشته شدند و یکصدهزار نفر نیز به سوی مرزهای ایران و ترکیه گریختند.

در پاییز ۱۹۸۹ تعداد پناه‌جویان کرد در ایران و ترکیه به ۲۵۰ هزار نفر رسید. آزار و اذیت کردها خشم بین‌المللی را برانگیخت. ایالات متحده دو تن از اعضای خارجی کمیته روابط سنا: *پیتر گالبرایت*[1] و *کریستوفر وان هاولن*[2] را برای مشاهده وضعیت به محل اعزام کند. پس از اینکه آنها در اکتبر ۱۹۸۸ گزارش دادند که عراق از سلاح‌های شیمیایی به عنوان بخشی از سیاست جمعیت‌زدایی در منطقه استفاده کرده است، کنگره امریکا با درخواست برقراری تحریم‌ها به این امر پاسخ گفت. در فرانسه دانیلی میتران، همسر رئیس‌جمهور فرانسه، وضعیت کردها را تحت حمایت اتحادیه آزادیخواهان فرانسه قرار داد و دربارهٔ امور کردها به کردها در اکتبر سال ۱۹۸۹ یک کنفرانس در پاریس تشکیل داد. در انگلستان نیز وزیر امورخارجه، سر جفری هاو، با انتشار اطلاعیه‌ای رفتار صدام با کردها را محکوم کرد.

نگرانی دربارهٔ نقص حقوق بشر در عراق با شواهد فزاینده‌ای انعکاس می‌یافت. چون علی‌رغم وضعیت نامناسب و خطرناک اقتصاد کشور پس از جنگ، عراق به جای تمرکز منابع در بازسازی کشورش منابع را صرف توسعه نظامی می‌کرد. در سال ۱۹۸۹ ، واردات نظامی عراق حدود ۵ میلیارد دلار در سال بود که حدود نیمی از درآمد نفت را می‌بلعید.

در پایان جنگ، سازمان جدیدی تشکیل شد که سازمان صنعتی‌سازی ارتش نام داشت. این سازمان وظیفه نظارت بر توسعه و ایجاد یک صنعت تسلیحاتی عراق را داخل کشور به عهده داشت. مسئولیت این سازمان و بودجه عظیم آن با حسین کامل المجید بود. همان مردی که مسئول بمبگذاری در هلی‌کوپتر عدنان خیرالله بود. صدام از تجربیات تلخ گذشته آموخته بود که عراق نمی‌تواند در مواقع بحران بر تأمین‌کنندگان خارجی تسلیحات تکیه کند و بنابراین مصمم به تداوم اجرای برنامه خویش بخصوص سلاح‌های کشتارجمعی بود.

به نظر می‌رسید که او در این زمینه موفقیت زیادی کسب کرده است. زیرا در اکتبر ۱۹۸۹ مؤسسه سیاست خاورمیانه (مستقر در واشنگتن) برای یک بنیاد

1. Peter Galbraith.
2. Christopher Van Hollen.

تحقیقاتی خصوصی، گزارشی را با عنوان «جن رها شده» منتشر کرد. این گزارش به بررسی وضعیت تولید سلاح‌های بیولوژیکی و شیمیایی در عراق می‌پرداخت و گفته بود که احتمالاً غرب در جنگ متوقف‌سازی گسترش این سلاح‌ها با شکست مواجه شده است. همچنین ذکر شده بود که: «به طور قابل توجهی عراق از زمان توقف جنگ با ایران در جولای ۱۹۸۸ به تلاش‌های خود ادامه داده و حتی بر شدت آنها افزوده است.»

در اداره گزارش آمده است که تلاش‌های بین‌المللی برای کوچک نشان دادن برنامه سلاح‌های شیمیایی، ضمن وابستگی شدید آن به تأمین منابع اولیه به طور روزافزون مصداق ندارد. زیرا عراق در آستانه خودکفایی در این زمینه قرار دارد. تمایل بغداد برای سرمایه‌گذاری قابل توجه در برنامه‌های مربوط به سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک نشانگر آن است که رهبران عراق معتقد بودند که این برنامه‌ها همچنان اهمیت استراتژیک قابل توجهی دارد. نشانه‌های دیگری موجود بود که برنامه سلاح‌های بیولوژیکی عراق به خوبی پیش رفته است و تأسیسات سلمان پاک واقع در بیست مایلی جنوب شرقی بغداد در حال تولید سم بولیتن می‌باشد.

همچنین در سامرا یک مرکز بیولوژیک به تحقیق و بررسی دربارهٔ استفاده نظامی از عوامل تیفوئید، وبا، سیاه زخم، تولارمی و آنسفالیت اسبی می‌پرداخت.

اعتقاد اغلب کارشناسان دربارهٔ حمله اسرائیل به کارخانه اُسیراک در ۱۹۸۱ این است که جاه‌طلبی‌های هسته‌ای، عراق را نابود کرده است. بنابراین توجه اندکی در این زمان به برنامه‌های هسته‌ای صدام می‌شد. اما در اواخر دهه ۱۹۸۰ مقامات اطلاعاتی امریکا و انگلیس به این نتیجه رسیدند که عراق به پیشرفت خوب خود در زمینه برنامه تحقیقات هسته‌ای، ادامه می‌دهد و این امر باعث شده است که در اوایل دهه ۱۹۹۰ بغداد بتواند بمب اتمی خاص خود را بسازد. این مطلب که صدام هنوز مصمم است اولین قدرت هسته‌ای دنیای عرب باشد، در سال ۱۹۸۹ تأیید شد. در نتیجه محققان امریکایی و انگلیسی از برنامه عراق برای دستیابی به تعدادی

کرایتون[1] و سوئیچ‌های ولتاژ بالا با قابلیت استفاده از چاشنی سلاح‌های اتمی، پرده برداشتند.

پیشرفت برنامه خودکفایی عراق در زمینه ساخت سلاح‌های کشتارجمعی با موفقیت‌های عراق در زمینه ایجاد سیستم موشکی خاصی همزمان شده بود. در طول جنگ با ایران، عراق با کمک مصری‌ها نوع پیشرفته‌ای از موشک اسکادبی ساخت شوروی را با برد ۱۸۰ مایل تولید کردند و توانستند با آن نقاط مختلف ایران را هدف قرار دهند. عراقی‌ها همچنین برای تولید بدر ۲۰۰۰ کار می‌کردند که موشکی با برد ۳۷۵ مایل مشابه موشک آرژانتینی کندور ۲ بود. در دسامبر ۱۹۸۹، عراق برای نمایش قدرت و توان فنی خود، اعلام کرد که یک موشک سه مرحله‌ای با توانایی قرار دادن ماهواره در فضا و دو نوع موشک با برد ۱۲۰۰ مایل را آزمایش کرده است.

جالب‌توجه‌ترین پروژه نظامی که عراقی‌ها به دنبال انجام آن بودند، ساخت «اسلحه مافوق» بود که می‌بایست توانایی پرتاب کلاهک‌های غیرمتعارف با مسافت‌های چندین هزار مایلی را داشته باشد. این پروژه در مارس ۱۹۹۰ با قتل *دکتر جرالد بول*[2] (متخصص کانادایی امور بالستیک در بروکسل و مسئول طراحی این وسیله) به طور ناگهانی متوقف شد. با وجود اینکه سازمان اطلاعات اسرائیل (موساد) بیشتر از سایرین متهم به انجام این قتل بود ولی به هر حال هیچ گونه کمبودی از لحاظ تعدد متهمین در مظان اتهام نیز وجود نداشت!!

چند هفته بعد مسئولان گمرک‌های انگلستان تعداد هشت لوله فولادی عظیم را به مقصد بغداد مصادره کردند که تصور می‌شد قطعات تشکیل‌دهنده لوله «اسلحه مافوق» باشد. مدت کوتاهی پس از آن نیز سایر قطعات این پروژه هوشمند در یونان و ترکیه کشف شد.

با اینکه تمام شواهد مقصر بودن عراق در زمینه نقض گسترده حقوق بشر و گسترش سلاح‌های کشتارجمعی نشان می‌داد هیچ گونه تلاش جدی توسط غرب برای منزوی ساختن صدام در این برهه زمانی به عمل نیامد. زمانی که سیاستمداران

---

1. Krytons.
2. Gerald Bull.

غربی با انتشار اعلامیه‌های مختلف، شیوه عراق را محکوم می‌کردند، تجار غربی به انجام معامله با بغداد تشویق می‌شدند.

در واشنگتن، دولت ریگان سیاست خنثی‌سازی خود را برای عکس‌العمل در برابر بغداد ادامه می‌داد. اما در انگلستان تونی نیوتن (وزیر تجارت) با دو برابر کردن اعتبارات صادراتی انگلستان از ۱۷۵ میلیون پوند در سال ۱۹۸۸، به ۳۴۰ میلیون پوند در ۱۹۸۹ به انتقادهای موجود از نحوه رفتار صدام با کردها به خوبی پاسخ داد! و زمانی که در آوریل ۱۹۸۹ صدام نمایشگاه تجهیزات نظامی را در بغداد توسط دامادش حسین کامل سازماندهی و برگزار کرد، صدها شرکت غربی، نمایندگی خود را به امید به چنگ آوردن معاملات سودآور به بغداد اعزام کردند.

سر هارولد واکر که در فوریه ۱۹۹۱ سفیر انگلستان در عراق شد، به یاد می‌آورد که هدف اصلی او حفظ ارتباطات انگلستان با عراق در یک سطح مناسب بود تا شرکت‌های انگلیسی بتوانند به خوبی به تجارت بپردازند. غرب هنوز بیشتر نگران ایران بود تا عراق و این دیدگاه فزاینده وجود داشت که عراق می‌تواند حقیقتاً یک عامل تثبیت‌کننده در نزاع اعراب و اسرائیل باشد.

سرهارولد گفت: «من متأسفم که تمام مسائل حقوق بشر یکباره فراموش شد. اولویت اصلی ما تجارت بود. ولی حفظ روابط دیپلماتیک طبیعی با رژیم کار آسانی نبود.» از اواسط دهه ۱۹۸۰ به بعد، صدام تصمیم گرفت تا مراسم خوشامدگویی به سفرای خارجی را پس از ورود آنها به خاک عراق متوقف کند! چون او در زمان جنگ مشغولیت‌های زیادی داشت. این روند پس از جنگ نیز ادامه یافت و سفرای جدید بایستی اعتبارنامه‌های خود را به طارق عزیز، وزیر امورخارجه در کاخ ریاست‌جمهوری تقدیم می‌کردند.

واکر به یاد می‌آورد زمانی که او در اوایل ۱۹۹۱ به کاخ رفت، مدت‌ها از آتش‌بس در جنگ ایران و عراق می‌گذشت ولی او از شدت مسائل امنیتی در محل حیرت‌زده شده بود. او از جایگاه‌های کنترلی متعددی عبور کرد و سرانجام زمانی که به جایگاه آخر رسید، مشاهده کرد که تمام محافظان مجهز به ماسک ضدگاز هستند. انگار که منتظر یک حمله شیمیایی به کاخ بودند!

با وجود این صدام همچنان از برداشت منفی مطبوعات و رسانه‌ها بخصوص غربی‌ها ناخشنود بود. سفیران دولت‌های غربی که در موارد نادر، برای ملاقات با او فراخوانده می‌شدند، درخصوص پوشش خبری و رسانه‌ای عراق فهرست بلندبالایی از شکایت‌های او را دریافت می‌کردند. بخش عربی بی.بی.سی برای او بسیار آزاردهنده و ناخوشایند بود. سفیران مختلف انگلستان، سخنرانی‌های طولانی مدت او را گوش می‌کردند.

او نمی‌توانست اعتراض بین‌المللی به دنبال مشاهده شواهد مربوط به به‌کارگیری سلاح‌های شیمیایی توسط عراق علیه اکراد را درک کند. او ضمن رد انتقادها به عنوان یک توطئه صهیونیستی برای بی‌اعتبار کردن پیروزی افتخارآمیز بر ایران، حرکت تبلیغاتی را آغاز کرد که هدف از آن تصویرسازی از عمل جابجایی اکراد به عنوان یک عمل بشردوستانه بود. رفتارهای آزاردهنده صدام به هیچ وجه از سرنگونی و سپس اعدام بی‌رحمانه دیکتاتور رومانی، **نیکلای چاشسکو** در دسامبر ۱۹۸۹ متأثر نگردید. چاشسکو دیکتاتوری بود که حکومتش به ارتقای روزافزون ستایش و موج شخصیت دیکتاتور و کارآیی استفاده امنیتی‌اش متشکل از افراد اطلاعاتی کارآمد و آموزش‌دیده در آلمان شرقی وابسته بود و همانند صدام، چاشسکو به طور روزافزون از مردم فاصله می‌گرفت و به سمت تنهایی موجود در کاخ‌های مجلل و امن پناه می‌برد تا از خود در برابر حقیقت مردم فقیر و ناراضی خود محافظت نماید. صدام به شدت از سقوط چاشسکو حیرت‌زده شد و به روسای امنیتی‌اش دستور داد تا نوارهای ویدئویی سقوط او را مورد بررسی قرار دهند تا او به چنین سرنوشتی دچار نگردد.

با این وجود، تمامی امیدهای صدام برای آشتی با غرب به دنبال رفتار او با فرزاد بازفت روزنامه‌نگار انگلیسی که در سپتامبر ۱۹۸۹ در مسیر فرودگاه بغداد به اتهام جاسوسی دستگیر شد، به طور غیرقابل برگشتی نقش بر آب شد.

بازفت که متولد ایران بود به عنوان یک روزنامه‌نگار آزاد برای مجله آبزرور در لندن کار می‌کرد و مشغول تحقیق در خصوص انفجار مرموزی بود که در کارخانه نظامی در الهیلا واقع در جنوب بغداد رخ داده بود.

انفجار به قدری شدید بود که در بغداد نیز شنیده شد و با وجود دستور صدام مبنی بر اینکه اخبار این حادثه بایستی محرمانه باقی بماند، بزودی مشخص شد که انفجار در یک خط تولید موشک رخ داده است. در این انفجار تعداد زیادی از تکنسین‌های مصری مشغول به کار در پروژه فوق محرمانه موشک کشته شدند و بازفت به امید دستیابی به یک تیتر خبری بزرگ در لباس یک دکتر هندی برای وضعیت به الهیلا سفر کرد. مدت کوتاهی پس از بازگشت در حالی که سعی داشت از کشور خارج شود، دستگیر و متهم به خیانت گردید.

بازفت طی اعتراف تلویزیونی که به وضوح با اعمال فشار و زور مجبور به انجام آن شده بود، اظهار داشت که جاسوس اسرائیل بوده است. او امیدوار بود تا با این اعتراف، تخفیف‌هایی در مورد او اعمال گردد، اما شیوه صدام در این موارد این گونه نبود. در طول حکومتش صدام از تاکتیک اعتراف‌گیری به دروغ از مخالفانش برای توجیه پاکسازی آنها استفاده کرده بود و این امر را به وضوح در روزهای اولیه به دست‌گیری قدرت در سال ۱۹۷۹ به نمایش گذاشته بود. زمانی که پاکسازی گسترده همقطارانش را در حزب بعث به مورد اجرا گذاشت. در پانزدهم مارس ۱۹۹۰، یک روز پس از محاکمه‌ای که دادستان نتوانست هیچ مدرک قانع‌کننده‌ای درخصوص گناه و جرم او نشان دهد، بازفت به دست جوخه اعدام سپرده شد.

از میان تمامی اعمال بی‌رحمانه‌ای که توسط صدام و از زمان به دست‌گیری قدرت توسط حزب بعث در سال ۱۹۶۸ انجام گرفته بود، اعدام سریع فرزاد بازفت سرانجام موردی بود که توجه غرب را به سمت خود جلب کرد و ماهیت و خُلق آدمکشی رژیم صدام را روشن ساخت.

اینکه موقعیت بازفت به عنوان یک روزنامه‌نگار به این معنا بود که مورد او توجه بیشتری را در مقایسه با قربانیان بی‌شمار صدام جلب نمود یا اینکه اعدام او زمانی انجام شد که نگرانی بین‌المللی درخصوص حقوق بشر در عراق و گسترش سلاح‌های کشتارجمعی بیان شده بود، به هر حال قتل به اصطلاح دادگاهی و قانونی بازفت نقطه سیاهی در روابط غرب با بغداد بود. دیدگاه غرب از عراق تحت حاکمیت صدام حسین در سال ۱۹۹۰ به بهترین شکل توسط مارگارت تاچر نخست‌وزیر انگلستان

بیان شد. عراق کشوری است که از سلاح‌های شیمیایی نه در جنگ بلکه در برابر مردم کشور خودش استفاده نموده است. صدام حسین نه تنها یک جنایتکار بین‌المللی است بلکه یک بازنده هم هست که آسیب شدیدی را به حرکت فلسطینی‌ها و عرب‌ها وارد نمود و در جنگ هشت ساله و بی‌ثمر با ایران دسته دسته جوانان عراقی را به کشتن داد.

اقتصاد در حال نابودی، مواجهه با توطئه‌های دائمی در سر راه تلاش‌هایش برای دستیابی به سلاح‌های کشتارجمعی و کشف موارد جدید کودتا، صدام را در بهار ۱۹۹۰ در موضع دفاعی فرو برده بود. با اعدام بازفت، هیچ شکی باقی نماند که همانطور که بارها در گذشته اثبات نمود، صدام به ارسال پیام‌های تهدیدآمیز برای دشمنانش چه در خارج و چه در داخل و تمام کسانی که علیه او توطئه می‌کردند ادامه و اطمینان می‌داد که بالاخره به سزای اعمالشان خواهند رسید. در این وضعیت روحی و توهم شدید، صدام دقیقاً بر این باور بود که توطئه بین‌المللی برای نابودی رژیم او در جریان است و بر همین اساس دست به ابتکارات جدیدی زد تا اقتصاد کشور و ایمان مردم به رهبر خویش احیاء گردد.

در شش ماهه اول ۱۹۹۰، صدام به طور روزافزونی فشار دیپلماتیک بر کشورهای حوزه خلیج، بخصوص کویت و عربستان سعودی را افزایش داد تا در تسکین وضعیت وخیم اقتصادی عراق به او کمک کنند. تا پایان جنگ ایران و عراق رهبران کشورهای حوزه خلیج‌فارس، ۴۰ میلیارد دلار کمک در اختیار بغداد گذاشته بودند. پایین بودن قیمت نفت در اواخر دهه ۱۹۸۰ نیز نگرانی شدیدی برای مقامات عراقی ایجاد کرده بود، زیرا نفت ۹۵ درصد از درآمد دولت را تأمین می‌نمود. در فوریه ۱۹۹۰ در گردهمایی هیأت همکاری عرب در عمان به مناسبت اولین سالگرد تشکیل این هیأت، صدام از کشورهای حوزه خلیج‌فارس درخواست نمود تا مشکلات اقتصادی او را حل کنند.

صدام علاوه بر تمدید فوری زمان بازپرداخت وام‌های زمان جنگ، درخواست مبلغ ۳۰ میلیارد دلار وام برای بازسازی کشورش را نمود. «بگذارید کشورهای حوزه خلیج‌فارس بدانند که اگر پول را به من ندهند، من می‌دانم که چگونه آن را بگیریم.»

تنش موجود در میان عراق و کشورهای حوزه خلیج‌فارس در بهار ۱۹۹۰ بخصوص زمانی افزایش یافت که صدام قانع شد که اسرائیل با پشتیبانی امریکا درصدد حمله به تأسیسات تولید سلاح‌های کشتارجمعی او، شبیه حمله به اسیرک در سال ۱۹۸۱ است. اما کشورهای حوزه خلیج‌فارس توجهی به تهدیدات صدام نداشتند و حتی اوضاع را با ادامه سیاست تولید بیش از سهمیه‌های تعیین شده از سوی اوپک وخیم‌تر نمودند و موجبات کاهش قیمت بین‌المللی نفت را در زمانی که برای صدام قابل تحمل نبود، فراهم آوردند. طی گردهمایی سران عرب در بغداد در می ۱۹۹۰ که به بحث پیرامون مهاجرت اخیر یهودیان روسیه به اسرائیل و تأثیرات منطقه‌ای آن پرداخته بود، صدام مستقیماً به رهبران کشورهای حوزه خلیج‌فارس بخصوص کویتی‌ها که عمداً از سهمیه‌های تعیین شده توسط اوپک تخطی کرده بودند، حمله نمود.

با این سیاست، صدام اعلام کرد که این سیاست مشابه اعلام جنگ به عراق است. ولی باز هم کشورهای حوزه خلیج‌فارس از این تهدیدها باکی نداشتند. امیر کویت اصرار داشت که نه تولید نفت خود راکاهش می‌دهد و نه وام‌های عراق در زمان جنگ را می‌بخشد و نه کمک دیگری به عراق می‌نماید.

اگرچه خشم صدام به سوی کشورهای تولیدکننده نفت خلیج‌فارس نشانه‌گیری شده بود، ولی او بخصوص از موضع و وضعیت کویتی‌ها ناراضی بود که از دیدگاه او از نظر تاریخی مسئولیت داشتند تا از بغداد حمایت کنند.

از زمان تشکیل کشور عراق، رژیم‌های گذشته شکایت داشتند که در کویت دوران عثمانی به عنوان بخشی از منطقه اداری بصره شکل گرفت، به صورت غیرقانونی از عراق جدا گردیده است. با توجه به محدودیت طبیعی عراق در زمینه خط ساحلی در خلیج‌فارس، ساحل گسترده کویت بخصوص پس از کشف و توسعه میدان‌های نفتی مورد حسادت عراقی‌ها واقع شده بود. تعیین اجباری مرزهای میان عراق و کویت که در دهه ۱۹۲۰ به وسیله سرپرسی کاکس انجام شد، دستمایه دیگری برای شکایت بود زیرا عراق ادعا می‌کرد که واگذاری میدان غنی نفتی رومیله به کویتی‌ها عادلانه نبوده است.

در گذشته عراق بارها تهدید کرده بود که در برابر کویت دست به اقدام خواهد زد. در ۱۹۳۷، پادشاه عراق، غازی شاه با طرفداری از الحاق کویت به عراق، موجبات نارضایتی انگلیسی‌ها را فراهم ساخت. زمانی که در سال ۱۹۶۱ انگلستان به کویت استقلال بخشید، رئیس‌جمهور قاسم با اصرار بر اینکه کویت بخشی جداناپذیر از عراق است، به این استقلال پاسخ گفت و حاکم جدیدی را برای حکومت بر این استان عراق تعیین کرد.

در اوایل دهه ۱۹۷۰ نیز اختلاف میان عراق و کویت درخصوص دو جزیره کویتی ***واربا***[1] و ***بوبیان***[2] سبب شد تا نیروهای عراقی آنها را به اشغال خود درآورند. این دو جزیره در مدخل ورودی بندر جنوبی عراق یعنی ام‌القصر قرار گرفته‌اند و مالکیت آنها به منزله افزایش نوار ساحلی عراق و فراهم آوردن فرصت لازم برای ایجاد یک بندر با عمق بیشتر بود که عراق به شدت به آن نیاز داشت. نیروهای عراقی سرانجام و با دخالت اتحادیه عرب و عربستان سعودی، جزایر مذکور را تخلیه کردند ولی عراق همچنان به ادعای خود ادامه می‌داد.

در آخرین تلاش برای تهدید کویتی‌ها، در ماه جولای، در بیست‌ودومین سالگرد انقلاب بعث، صدام فهرستی از تقاضاهای خود را تسلیم کویتی‌ها کرد که ازجمله آنها تثبیت قیمت‌های بین‌المللی نفت، تمدید زمان بازپرداخت بدهی‌های عراق و تشکیل یک برنامه عربی مشابه طرح مارشال برای کمک به برنامه‌های بازسازی عراق بود. او هشدار داده بود که در صورت سر باز زدن کویتی‌ها، او چاره‌ای جز اتخاذ یک عکس‌العمل کارآمد و مؤثر برای روبه‌راه کار کردن اوضاع و اطمینان از احقاق حق خود ندارد.

دکتر قاضی القصیبی، یک دیپلمات سعودی که در بحران تابستانی ۱۹۹۰ مشاور نزدیک شاه فهد بود، گفت که پادشاه عربستان به شدت از موضع صدام در برابر کویت و سایر همسایگان حوزه خلیج‌فارس آزرده خاطر بود...

براساس گفته‌های القصیبی، نه سعودی‌ها و نه کویتی‌ها اصلاً انتظار نداشتند که وام‌های پرداختی به عراق را پس بگیرند و هر دو کشور معتقد بودند که اعلام

---

1. Warbah.
2. Bubiyan.

عمومی این مسأله که از حق خود گذشته‌اند، عادت بدی را پایه‌گذاری خواهد کرد. پادشاه عربستان دربارهٔ وضعیت روحی صدام نگرانی‌هایی داشت و متقاعد شده بود که صدام درصدد انجام دادن یک عمل عجیب و ملال‌آور است. ولی با توجه به چارچوب ذهنی و در اختیار داشتن بهترین ارتش خاورمیانه، سعودی‌ها در نظر داشتند که برای این مسأله استثنا قائل شوند و از کویتی‌ها هم خواستند که این کار را انجام دهند.

در طول ماه جولای شاه فهد به طور مداوم در تماس تلفنی با امیر کویت بود و سرانجام او موفق شد تا امیر کویت را برای پذیرش شروط صدام متقاعد کند. شاه فهد به صدام تلفن کرد و گفت: «من خبر باورنکردنی برای تو دارم. امیر با تمام شرایط تو موافقت کرده است.» ولی شاه فهد در کمال تعجب به جای اینکه خیالش راحت شود که بحران خاتمه یافته است (به‌گفتهٔ القصیبی) پی برد که سرنوشت سیاهی در انتظار کویت است. صدام از ابتکار سعودی‌ها چندان هیجان‌زده نشد.

به احتمال زیاد، صدام قبل از اولتیماتوم ۱۸ جولای تصمیم حمله به کویت را گرفته بود. در ۲۱ جولای حدود ۳۰ هزار نیروی عراقی در نزدیک مرز کویت مستقر شدند. تنها مطلبی که عراقی‌ها را از حمله همه‌جانبه به کویت بازداشته بود، تمایل صدام برای کسب اجازه از واشنگتن برای ماجراجویی جدید خویش بود.

با فروپاشی شوروی در سال قبل از حمله، صدام معتقد بود ایالات متحده تنها قدرتی است که می‌تواند در برابر برنامه‌ها و نقشه‌های او ایستادگی کند. واشنگتن حتی پس از اعدام بازفت نیز هنوز درخصوص موضعش در مقابل بغداد علایم متناقضی می‌فرستاد. در حالی که سنا درصدد برقراری تحریم‌هایی علیه عراق بود، رئیس‌جمهور بوش هنوز از علایق موجود در ارتباط با گسترش روابط دوجانبه با بغداد طرفداری می‌کرد.

در ماه ژوئن، *جان کلی*[1]، معاون وزیر امورخارجه امریکا در امور خاور نزدیک در برابر تلاش کنگره به منظور برقراری تحریم‌هایی علیه عراق، مقاومت کرد و اظهار داشت که این حرکت برخلاف مصالح ملی امریکا در منطقه است.

---

1. John Kelly.

صدام در ۲۵ آوریل، *خانم آپریل گلاسپی*[1]، سفیر وقت امریکا در بغداد را فراخواند و در محل کاخ ریاست‌جمهوری با او به مدت یک ساعت مذاکره کرد. صدام می‌خواست عکس‌العمل او را دربارهٔ ماجراجویی‌اش در کویت بداند. گلاسپی هنوز درگیر برنامه فوریه گذشته صدای امریکا یعنی مقایسه مستقیم صدام با چاشسکو بود که گفته بود: «موفقیت حکومت دیکتاتوری، در گرو وجود یک نیروی پلیس قوی و گسترده است؛ در حالی که موفقیت یک دمکراسی، مستلزم نابودسازی چنین نیروهایی است»، و در واقع تازه یک برخورد و کشمکش را با صدام پشت سر گذاشته بود.

گلاسپی با درخواست عذرخواهی به اعتراض صدام پاسخ گفته و تأکید کرده بود که ایالات متحده هیچ‌گونه قصد و نیتی برای دخالت در امور داخلی مربوط به مردم و حکومت عراق ندارد.

صدام در ملاقات جولای خود مشخص کرد که اختلاف او با کویت می‌تواند به یک جنگ تبدیل شود. او ایالات متحده را به حمایت از جنگ اقتصادی کویت علیه عراق متهم کرد، زمانی که امریکا بایستی به خاطر ایستادگی در برابر ایران اصولگرا، تقدیر و تشکر می‌کرد. او سپس ایالات متحده را به انجام عملیات تلافی‌جویانه تروریستی تهدید کرد، در صورتی که همچنان به سیاست خصمانه خود در قبال عراق ادامه دهد.

صدام گفت: «اگر از اهرم فشار استفاده کنید، ما نیز از اهرم فشار و زور استفاده خواهیم کرد. ما نمی‌توانیم با توجه به بُعد مسافت به ایالات متحده حمله کنیم ولی اعراب می‌توانند این کار را انجام دهند.»

براساس دست‌نوشته‌های ملاقات صدام و گلاسپی (که از طریق عراقی‌ها درز پیدا کرد و صحت آن هیچ‌گاه توسط وزارت امورخارجه امریکا نیز مورد تردید قرار نگرفت) گلاسپی به جای پاسخ به ستیزه‌جویی صدام، صرفاً پاسخ داد که ما نظری درخصوص نزاع‌های میان اعراب، ازجمله اختلافات مرزی شما با کویت، نداریم.

گلاسپی سپس از تلاش‌های بی‌شائبه صدام برای بازسازی عراق پس از اتمام

---

1. April Glaspie.

جنگ با ایران تقدیر و تشکر کرد. زمانی که صدام ادعای خود را در خصوص حمایت از تلاش‌های کویت برای ضربه زدن به اقتصاد عراق مطرح کرد، او پاسخ داده بود: «رئیس‌جمهور بوش مرد باهوشی است، او قصد ندارد به جنگ اقتصادی علیه عراق دست بزند.» در نهایت، گلاسپی گفته بود که به او دستور داده شده است در موضع کاملاً دوستانه از مقاصد صدام ـ در ارتباط با کویت که از دیدگاه امریکایی‌ها علت اصلی این ملاقات بود ـ اطلاع کسب کند. صدام اتهام‌های خود را دربارهٔ رفتار خصمانه و تهاجمی کویت تکرار کرد که از روی عمد قیمت نفت را پایین آورده و به این ترتیب حیات عراق را در معرض خطر قرار داده است، چون کویت نیز می‌خواست شیر خشک نوزادان عراقی و کمک‌های مالی به بیوه‌هایی که شوهرانشان را در جنگ از دست داده بودند، قطع کند. صدام ملاقات را با بیان این جمله خاتمه داد که: «اگر خواسته‌های ما توسط کویت تأمین نگردد، آن گاه طبیعی خواهد بود که عراق مرگ تدریجی را پذیرا نباشد.»

گلاسپی به وضوح پس از خروج از این ملاقات بر این عقیده بوده است که صدام کله‌اش پر از باد است و قصدی برای حمله به کویت ندارد. پنج روز بعد او برای مشورت با رئیس‌جمهور بوش عازم واشنگتن شد. سه روز بعد عراق به کویت حمله کرد. پس از انتشار جزئیات ملاقات گلاسپی با صدام توسط عراقی‌ها در بغداد، دیپلمات ۴۸ ساله که کوله‌باری از تجربه در مورد دنیای عرب را به همراه داشت در بهترین شکل به بی‌تجربگی و در بدترین شکل به نشان دادن چراغ سبز به صدام برای حمله به عراق متهم شد.

او به شدت این اتهام را رد کرد. او در مصاحبه‌ای که در اواخر ۱۹۹۰ در نیویورک تایمز به چاپ رسید، اظهار داشت: «من فکر نمی‌کردم و هیچ کس دیگر نیز تصور این را نداشت که عراقی‌ها قصد تصرف تمام خاک کویت را دارند. تمامی کویتی‌ها، سعودی‌ها و تحلیلگران دنیای عرب در اشتباه بودند.»

سر هارولد واکر، سفیر وقت انگلستان در بغداد با موضع گلاسپی اظهار همدردی کرد. از دیدگاه او نیز هیچ یک از هیأت‌های دیپلماتیک غربی ژست صدام را جدی نگرفته بودند. علاوه بر آن، رئیس‌جمهور مبارک، شخصاً به واشنگتن و لندن اطمینان

داده بود که صدام هیچ گونه قصدی برای حمله به کویت ندارد و این بحران از طریق دیپلماسی عربی حل خواهد شد.

واکر گفت: «به همین علت ما همگی بر این عقیده بودیم که صدام در این بازی خطرناک تا لحظات آخر درگیر شده است؛ بازیی که به طور ناگهانی با یک موافقتنامه پایان می‌یابد. همگی طوری رفتار می‌کردند که انگار هیچ چیز اتفاق نخواهد افتاد.» زمانی که گلاسپی گفت از کار کناره گیری کرده است، واکر نیز بدون درنگ همان کار را انجام داد.

اما عجیب است که گلاسپی تصرف تمام کویت از جانب صدام را باور نداشت! زیرا قبل از تهاجم عراق، این انتظار عمومی وجود داشت که اگر صدام دست به اقدام نظامی بزند، این اقدام شامل میدان نفتی رومیله و جزایر تحت اختلاف نخواهد بود. در حقیقت، اگر او فعالیت‌های خود را به این مناطق محدود می‌کرد، احتمال نمی‌رفت که سازمان ملل متحد فراتر از اعمال تحریم‌ها کاری انجام دهد یا ایالات متحده حتی یک سرباز را به منطقه اعزام کند.

اما در این ارزیابی‌ها، اصول اساسی اتحاد عربی و ایدئولوژی بعث که هدف آن نابودی کامل مرزهای تحمیلی بر خاورمیانه در پایان جنگ جهانی اول بود، دست کم گرفته شده بود. حمله صدام با هدف تصرف کامل کویت کاملاً با ایدئولوژی بعث همخوانی داشت. این مطلب سیاستی بود که در ابتدا پشتیبانی کامل مردم عراق را هم به همراه داشت.

یازده

بازنده

ساعت ۲ بامداد روز دوم آگوست ۱۹۹۰، یکصد هزار نیروی عراقی با پشتیبانی سیصد دستگاه تانک، با درهم شکستن ارتش ۱۶ هزار نفری کویت، کنترل این کشور کوچک را در دست گرفتند. برخلاف حمله ده سال پیش به ایران، عراقی‌ها با مقاومت اندکی روبه‌رو شدند. در مرز عراق با کویت هیچ مقاومتی مشاهده نشد و نیروهای عراقی فقط هنگام ورود به شهر کویت با تعدادی از جنگاورهای کویتی مواجه شدند که تلاش داشتند از پیشرفت آنها جلوگیری کنند، در نتیجه با آتش برتر نیروهای عراقی به راحتی سرکوب شدند. هواپیماهای کویتی به پرواز درآمدند (البته فقط به این منظور که به محل امنی در عربستان سعودی بروند) و نیروی دریایی کویت از لنگرگاه خود تکان نخورد. تنها نقطه شکست صدام این بود که امیر کویت و وزرایش به لطف یک برنامه دقیق که با کمک سیا چند ماه قبل طراحی شده بود، فرار کرده بودند.

به یک واحد ویژه از گارد ریاست‌جمهوری صدام دستور داده بودند که پس از ورود به کویت، مستقیماً به کاخ دسمان رفته و خانواده سلطنتی را دستگیر کنند. در نتیجه امیر کویت برای اینکه زنده بماند، باید با مهاجمان همکاری کرده و دستور توقف مقاومت را صادر می‌کرد و به سمت رئیس دولت دست‌نشانده بغداد انتخاب می‌شد. اگر همان طور که انتظار می‌رفت، امیر از همکاری خودداری می‌کرد، در محوطه کاخ او را اعدام می‌کردند. تنها عضو خانواده سلطنتی که در کویت باقی ماند

شیخ فهد، برادر امیر بود که مسئولیت هدایت تیم ملی فوتبال کویت را به عهده داشت. او به همراه چند نگهبان در بالای پله‌های کاخ ایستاده بودند و به محض ورود اولین سربازان عراقی، آنها را به رگبار بستند. یکی از عراقی‌ها نیز با شلیک گلوله‌ای او را از پای درآورد.

در عرض هشت ساعت تهاجم به پایان رسید و کویت به کنترل کامل عراقی‌ها درآمد. هیأت دولت کویت به همراه سی هزار نفر شهروند این کشور فرار کرد. مقاومت مسلحانه پایان یافته و فرودگاه هم بسته شده بود. صدام افتخار تصرف یک هواپیمای خطوط هوایی انگلستان را هم کسب کرد. این هواپیما به طور اتفاقی به قصد سوخت‌گیری درست در آغاز حمله در فرودگاه به زمین نشسته بود. هواپیما از لندن به دهلی پرواز کرد و با وجود اطلاع دستگاه‌های اطلاعاتی غرب از قصد حمله عراق به کویت، هیچ کس فکر نکرده بود که بایستی به هواپیما هشدار می‌دادند. با فرود هواپیما در کویت، خدمه و مسافران به گروگان گرفته شدند و مردان برای تشکیل سپر انسانی به منظور حفاظت از اهداف حیاتی در برابر حملات به عراق منتقل شدند.

با وجود خوشحالی اولیه صدام از تصرف کویت، این امر مدت زیادی دوام نیافت. او حساب کرده بود که کسی او را به خاطر این عمل تشویق نخواهد کرد، و در عین حال با مقاومت روبه‌رو نخواهد شد؛ و تصاویر ماهواره‌های جاسوسی امریکا ــ که مدت کوتاهی پس از حمله برداشته شده است ــ به وضوح صفوف تانک‌های عراقی مستقر در مرز عراق با عربستان سعودی را نشان می‌داد. یکی از بزرگترین رازهای تهاجم عراق به کویت آن است که چرا صدام به پیشرفت خود به سمت امارات ادامه نداد و چرا میدان‌های نفتی امارات متحده عربی در جنوب را تصرف نکرد؟ صدام همان طور که در طول جنگ با ایران نشان داد، از نظر تاکتیکی فرد ممتازی نبود و اعمالش همواره با احتیاط همراه بود. او معتقد بود که برای اشغال کویت از آپرید گلاسپی چراغ سبز دریافت کرده است و با انجام این کار تصمیم گرفته بود که شدت و قدرت پاسخ بین‌المللی در برابر تهاجم را قبل از آغاز حرکت بعدی خود

ارزیابی کند. به همین علت علایم صادر شده از سوی بغداد بلافاصله پس از اشغال کویت بسیار پریشان و درهم بود.

صدام در ابتدا یک حکومت موقت تشکیل داد و چنین وانمود کرد که عراق پس از برآورده شدن نیازهای استراتژیک خود یعنی الحاق جزایر واربا و بوبیان به همراه مناطق خاصی در طول مرز مشترک از جمله میدان‌های نفت رومیله جنوبی، از کویت خارج خواهد شد. بی‌تردید صدام حتی یک لحظه هم دربارهٔ خروج از شهر کویت فکر نکرده بود و اگر در برقراری حکومت مورد نظر بغداد موفق می‌شد نیز راضی به انجام این کار نبود.

اعراب می‌گفتند که صدام قصد داشت سر موقع از کویت خارج شود ولی به دنبال دریافت پاسخ قاطع بین‌المللی، مجبور به الحاق این امیرنشین شد. با توجه به سوابق حرکات قبلی صدام، بعید بود که عراق به صورت داوطلبانه از کویت بیرون رود. از لحاظ تاریخی، عراقی‌ها کویت را جزیی از قلمرو خود قلمداد می‌کردند و آن را استان نوزدهم خود می‌نامیدند، ولی خیانت انگلیسی‌ها در هنگام تعیین مرزهای اولیه عراق در دهه ۱۹۲۰ آنها را از این حق مسلم محروم کرده بود. در زمان عثمانی نیز کویت در کنترل حکومت استان بصره قرار داشت و تقریباً عراقی‌ها ملکه ذهنشان شده بود که بایستی کویت در حاکمیت آنها باشد.

تهاجم صدام به کویت به عنوان یکی از محاسبات نظامی غلط در تاریخ امروزی به ثبت رسیده است. در واقع این تهاجم به همسایه بی‌آزاری بود که هیچگونه آمادگی دفاع از خود را نداشت و تمام جهانیان این تهاجم را به صورت گسترده‌ای محکوم کردند. عمل عراقی‌ها چنان خشم و محکومیت جهان را برانگیخت که وسعت و شدت آن تا به آن روز بی‌سابقه بود. در عرض چند ساعت پس از حمله، بوش تحریم اقتصادی را بر ضد عراق برقرار کرد و به ناو هواپیمابر ایندیپندنت دستور داد تا از طریق اقیانوس هند عازم خلیج‌فارس شود.

تمام دارایی‌ها و صنایع عراق در بانک‌ها و شرکت‌های امریکایی توقیف و ارسال کالا و عزیمت مسافر نیز به این کشور ممنوع گردید. نخست‌وزیر انگلستان، مارگارت تاچر که در روز حمله در کنفرانسی به میزبانی بوش در آسپن کلرادو حضور

داشت نیز بلافاصله اشغال کویت را با اشغال سودتلند توسط هیتلر در دهه ۱۹۴۰ برابر دانست و اصرار کرد که پاسخ انگلستان براساس سیاست تنبیه متجاوز استوار خواهد بود.

ایالات متحده و شوروی با برداشت یک گام غیرمعمول به صدور یک اعلامیه مشترک در محکومیت مهاجم اقدام کردند. سازمان ملل و اتحادیه عرب نیز عراق را محکوم کرده و شورای امنیت سازمان ملل تحریم کاملاً اقتصادی و تجاری بر ضد عراق را تصویب کرد و لوله‌های صادرات نفت عراق که از ترکیه و عربستان سعودی عبور می‌کرد به طور ناگهانی بسته شدند.

به علاوه، عربستان سعودی پس از اطلاع از استقرار واحدهای مسلح عراق در کنار مرزهایش از ایالات متحده درخواست کمک نظامی کرد. ایالات متحده که مصمم به اخراج بی‌قید و شرط عراقی‌ها از کویت بود، انتقال تجهیزات نظامی از راه هوا به منطقه را آغاز کرد که سرانجام به استقرار ششصد هزار نفر سرباز خارجی در عربستان سعودی در شش ماه بعد منجر شد. صرفنظر از نوع دیدگاه‌های موجود، محاسبه تهاجم صدام به کویت یک اشتباه محض بود.

بی‌تردید شدت پاسخ بین‌المللی در برابر تهاجم صدام تعجب‌برانگیز بود. اگرچه او پذیرفته بود که اشغال کویت انتقادهایی را به همراه خواهد داشت ولی هنوز هم بر این عقیده بود که به هر حال تهاجم نهایتاً به نفع او خواهد بود؛ اگر هم مجبور به خروج از کویت می‌شد، بی‌شک در مذاکرات به او امتیاز تعلق می‌گرفت. ازجمله بخشودگی بدهی‌های خارجی، شناسایی و تأیید ادعای عراق برای میدان نفتی رومیله یا به طور جایگزین و شناسایی و تأیید ادعای عراق بر جزایر مورد اختلاف واربا و بوبیان. حداقل انتظار صدام این بود که به شکایت همیشگی عراق دربارهٔ عدم کفایت خطوط ساحلی پنجاه‌کیلومتری در خلیج فارس توجه شود. صدام هیچ‌گاه در محاسبات خود دربارهٔ دریافت یک پاسخ قاطع از جانب غرب فکر نکرده بود.

در این میان یکی از عوامل کلیدی که به شدت ضدصدام عمل کرد آن بود که در ۱۹۹۰ جامعه بین‌المللی با حقایق سیاسی دنیای پس از جنگ سرد مواجه شده و موقعیت جدیدی بر آن حاکم شده بود. نابودی پرده آهنین در پاییز ۱۹۸۹ موجب

آزادی تعدادی از کشورهای اروپای شرقی شده بود که بیش از چهل سال تحت سیطره کمونیست‌های مسکو قرار داشتند. با پایان کار یک دژخیم در اروپا، رهبران دنیای آزاد به هیچ وجه تمایل نداشتند تا شاهد ایجاد دژخیم دیگری در خاورمیانه باشند.

صدام در تلاش برای مقابله با انتقاد روزافزون بین‌المللی، ادعا کرد که نیروهای عراقی بنا به درخواست یک جنبش انقلابی مخالف با خانواده حاکم الصباح وارد کویت شده‌اند. اما عدم صحت این ادعا خیلی زود آشکار شد. زیرا او نتوانست حتی یک کویتی را پیدا کند که حاضر به همکاری به عنوان دولت دست‌نشانده با او باشد. با وجود این، عراق به کار خود ادامه داد و در ۴ آگوست یک کابینه استانی را تشکیل داد که ۳ روز بعد در کویت اعلام جمهوری کرد.

روز ۶ آگوست در حالی که واشنگتن در جستجوی بهترین راه محافظت از عربستان سعودی بود، جوزف ویلسون، کاردار امریکا در بغداد (در غیاب گلاسپی به عنوان سفیر عمل می‌کرد) با صدام ملاقات کرد و در تلاش برای کسب تضمین امنیت عربستان سعودی بود. صدام از اعطای چنین تضمینی خوشحال شد و به ویلسون گفت به سعودی‌ها اطلاع دهید ما به آنها حمله نمی‌کنیم چون آنها به ما حمله نکرده‌اند و به آنها آسیب نمی‌رسانیم چون به ما آسیب نرسانده‌اند.

در ۷ آگوست، بوش در نطق تلویزیونی خود خطاب به ملت امریکا، اعلام کرد که تیپ ۸۲ هوابرد به عربستان سعودی اعزام شده است. این آغاز عملیات «طوفان صحرا» بزرگترین عملیات خارجی نیروهای امریکایی پس از جنگ ویتنام بود.

بوش در سخنرانی جدی و آشتی‌ناپذیر خود، ضمن متهم کردن صدام به دست زدن به یک تهاجم بی‌رحمانه و غیرقابل توجیه، به عمد اظهارات مارگارت تاچر در مقایسه غیرمستقیم صدام با هیتلر را تکرار کرد. او اعلام کرد که پاداش دادن دیگر کارساز نیست، همانند هیتلر دهه ۱۹۳۰ ما در وجود صدام یک دیکتاتور مهاجم می‌بینیم که همسایگان خود را تهدید کرده است.

نتیجه‌گیری واضح آنکه اگر امروز غرب صدام را از کویت بیرون نکند، او نهایتاً کنترل خلیج فارس با بیش از ۵۰ درصد از منابع شناخته شده نفت جهان را در

اختیار خواهد گرفت. سپس بوش در ادامه، چهار اصل سیاست شش ماه آینده خود را اعلام کرد:

۱ ـ خروج بی‌قیدوشرط و فوری تمام نیروهای عراقی از کویت

۲ ـ احیاء و بازگشت حکومت قانونی به کویت

۳ ـ تأکید مجدد بر تعهد ایالات متحده برای حفظ ثبات در خلیج فارس

۴ ـ تصمیم جدی امریکا برای حفاظت از جان اتباع خویش

پاسخ صدام در روز بعد، اعلام عمومی الحاق کویت به عراق بود که اولین الحاق یک کشور مستقل از زمان جنگ جهانی دوم به بعد محسوب می‌شد. در ۸ آگوست، شورای رهبری انقلابی (RCC) بازگشت شاخه جدا شده کویت به ریشه اصلی خود یعنی عراق را تأیید کرد. سه‌هفته بعد در ۲۸ آگوست، کویت به طور رسمی نوزدهمین استان عراق اعلام شد. اعلام این ادغام جامع و جاودانه (توصیفی که عراقی‌ها از این عمل داشتند) یک اشتباه تاکتیکی کشنده دیگر از سوی صدام بود. دیگر متحدین احتمالی او در شورای امنیت یعنی کوبا و یمن نیز دفاع از کارهای عراق را بسیار مشکل می‌یافتند.

در طول پاییز ۱۹۹۰، صدام با هدف انحراف افکار از سیاستش در قبال کویت، دست به ابتکارهای دیپلماتیک بی‌نتیجه زد که ویژگی مشخص آن تضمین بقاء خودش بود. صدام با انتصاب پسرعمویش علی حسن المجید (فرد مسئول حمله شیمیایی به اکراد حلبچه در سال ۱۹۸۸) به عنوان فرماندار جدید کویت، انرژی خود را برای نجات از بن‌بست کویت متمرکز کرده بود. چون می‌خواست حداقل شهرتش در دنیای غرب به عنوان قهرمان ملی‌گرای عرب حفظ شود.

صدام از آغاز متحدان عجیبی مثل شاه حسین پادشاه اردن پیدا کرد. او در گفتگوهایش با لندن، اصرار داشت بحران کویت یک مشکل عربی است که به بهترین وجه توسط خود اعراب حل خواهد شد. صدام همچنین از سوی یاسر عرفات، رئیس سازمان آزادیبخش فلسطین حمایت می‌شد؛ و با توجه به اینکه صدام انرژی زیادی را برای نابودی پایگاه قدرتی عرفات به کار گرفته بود، جای تعجب بسیار داشت. عرفات با به نمایش گذاشتن ویژگی و خصلت فرصت‌طلبی خویش حساب کرده بود

که موقعیت جدید صدام به عنوان قهرمان بلامنازع ملی‌گرایی عرب، می‌تواند موقعیت او را مقابل اسرائیل بهبود بخشد که البته اشتباه بودن حسابش بعدها مشخص شد.

صدام مشخصاً تلاش می‌کرد تا مسأله کویت را با نزاع اعراب و اسرائیل ارتباط دهد. صدام ماه‌ها پیش از تهاجم به کویت قانع شده بود که اسرائیل درصدد حمله به زیرساخت‌های نظامی عراق است. حساسیت صدام در برابر فرضیه توطئه، او را به این نتیجه رسانده بود که ایالات متحده مشوق اسرائیل در حمله به عراق و در همان حال مشوق کویتی‌ها برای تضعیف اقتصاد عراق است. در حقیقت صدام، تئوری پیچیده خود را در ارتباط با دودوزه‌بازی امریکایی‌ها در اوایل آگوست در دیدارش با جوزف ویلسون (کاردار سفارت امریکا) ابزار داشته بود. در ماه‌های بعد بیشتر سخنوری‌های بغداد در راستای ارتباط دادن اشغال کویت با آزادسازی بیت‌المقدس بود.

صدام با الحاق کویت چنین استدلال می‌کرد که به یک هدف مقدس اعراب یعنی از میان برداشتن مرزهای مستعمراتی تحمیل شده بر کشورش، دست یافته است ولی این عمل شایسته و افتخارآمیز با مخالفت ایالات متحده امپریالیست، مواجه شده که با حمایت متحد خویش، اسرائیل، قصد داشت با جلوگیری از دستیابی اعراب به حق و حقوقشان تسلطش را بر منطقه حفظ کند. در ۱۲ آگوست، صدام ابتکار صلح خویش را مطرح کرد که مطابق آن پیشنهاد داد عراق فقط زمانی از کویت خارج می‌شود که تمامی سرزمین‌های اشغالی در خاورمیانه آزاد شده باشد. بر اساس این طرح، اسرائیل بایستی از سرزمین‌های عربی اشغالی در فلسطین، سوریه و لبنان و سوریه نیز از خارج می‌شدند. پیشنهاد صلح صدام را غرب قبول نکرد. ولی تلاش او برای ارتباط وضعیت خویش با مسأله فلسطین، موفقیت‌هایی کسب کرده بود. سیاستمداران ایالات متحده، انگلستان و فرانسه همگی در سپتامبر بیانیه‌هایی را در تأیید برگزاری یک کنفرانس صلح خاورمیانه برای حل مسأله اعراب ـ اسرائیل (البته پس از خروج صدام از کویت) انتشار دادند.

تاکتیک دیگری که صدام به‌کار برد، تلاش در جهت بهره‌برداری از اختلاف عقاید موجود میان اعضای ائتلاف بین‌المللی علیه خودش بود. تقریباً بیست سال قبل، زمانی که طرح ملی‌سازی نفت را در عراق به اجرا گذاشته بود، صدام در بهره‌برداری از رقابت میان ابرقدرت‌ها استاد شده بود. در دهه ۱۹۷۰ به منظور اطمینان از موفقیت در برنامه ملی‌سازی نفت با اتحاد جماهیر شوروی و فرانسه متحد شد و در پاییز ۱۹۹۰ یک روند دیپلماتیک مشابه را به امید ایجاد شکاف در جبهه متحد ـ به رهبری امریکا برای بیرون راندنش از کویت ـ اجرا کرد.

رهبر شوروی ***میخاییل گورباچف***[1] از آغاز بحران، انرژی فراوانی را در راه یافتن یک راه‌حل غیرنظامی مصروف کرده بود. ***یوگنی پریماکوف***[2] (فرستاده ویژه گورباچف و کارشناس سابق KGB در امور خاورمیانه و از پشتیبانان اولیه وجود ارتباط میان مسأله کویت و حل نزاع اعراب و اسرائیل بود) او می‌خواست برای انجام مانور به صدام فرصت دهد. صدام همچنین به شوروی‌ها که پس از هفتاد سال سوءمدیریت کمونیست‌ها، اقتصادشان در آستانه فروپاشی بود، ارسال نفت جهانی را پیشنهادکرد.

فرانسوی‌ها که هنوز پایبند ارتباط خاص خود با بغداد بودند نیز به همین شیوه توسط صدام هدایت می‌شدند. رئیس‌جمهور فرانسه ***فرانسوا میتران*** در ماه سپتامبر با قبول مشروعیت برخی از ادعاهای ارضی عراق پیرامون کویت، در سخنرانی خویش در گروه‌های عمومی سازمان ملل تعجب واشنگتن را برانگیخت. اواخر نوامبر، صدام با سرمایه‌گذاری با قبول آنچه به عنوان مقاصد نیک فرانسه در قبال عراق خوانده شد، ۳۲۷ کارگر فرانسوی را آزاد کرد. آنها از ابتدای تهاجم به کویت به عنوان مهمان در عراق نگهداری می‌شدند.

آزادی گروگان‌های فرانسوی به عمد به طور همزمان با بازدید جیمز بیکر (وزیر امورخارجه امریکا) از پاریس به منظور بحث پیرامون استراتژی متحدین در قبال عراق، انجام گرفت. ژست خوش‌طینتی صدام به طور اجتناب‌ناپذیر این تردیدها را برانگیخت که فرانسوی‌ها به توافق دوجانبه خاصی با صدام دست یافته‌اند. همان

---

1. Mikhail Gorbachev.
2. Yevgeny Primakov.

طور که قبلاً در گفتگوهای مربوط به ملی‌سازی نفت نیز چنین کاری کرده بودند. اگرچه فرانسوی‌ها به شدت چنین موضوعی را انکار می‌کردند ولی عراقی‌ها جزئیات یک ملاقات محرمانه در کشور را با وزرای امورخارجه تونس منتشر ساختند. صدام انتظار داشت با انتشار جزئیات معامله، تنش میان اعضاء مختلف ائتلاف بین‌المللی تشکیل شده برای مقابله با عراق را تشدید کند. ولی در حقیقت، این مطلب تأثیر بالعکسی داشت و دوست مغموم فرانسه، احساس می‌کرد که دیگر برای چالش با اهداف متحدین، صلاحیت اخلاقی ندارد.

تا آن زمان بدترین تاکتیک صدام برای مواجهه با تهدید عکس‌العمل نظامی از سوی غرب، استفاده از سپرهای انسانی برای دفاع از تأسیسات کلیدی خود بود. صدام خود را قانع می‌کرد که غرب در صورت مواجهه با تلفات، جرأت ادامه جنگ را نخواهد داشت. صدام تا آنجایی که توانسته بود در ملاقاتش با سفیر گلاسپی (در ماه جولای) تهدید کرده بود و با اشاره به تعداد بالای تلفات در جنگ با ایران اظهار می‌کرد که جامعه شما، جامعه‌ای است که نمی‌تواند تلفات چند هزار نفری در یک نبرد را تحمل کند. او به این نکته هم اشاره کرده بود که در دهه ۱۹۸۰، تعدادی از دولت‌های غربی از جمله ایالات متحده در کمال ناامیدی آماده گفتگو پیرامون دستیابی به توافقات محرمانه بودند برای اینکه می‌خواستند آزادی شهروندان به گروگان گرفته شده خود در لبنان را شاهد باشند.

صدام در آگوست فرمان داد تمام کارگران خارجی تا زمان رفع تهدید نظامی در عراق، بازداشت شوند. تاکتیک او با هدف آزمایش جرأت دولت‌های تشکیل‌دهنده ائتلاف بین‌المللی، برای آزادسازی کویت اجرا شد. سیاست سپر انسانی صدام، به منظور حفاظت از حساس‌ترین مکان‌های عراق در برابر حملات غرب طراحی شده بود.

صدام حساب کرده بود که اگر در تأسیسات حکومتی و نظامی کلیدی خود گروههایی از گروگان‌های خارجی را مستقر کند. احتمال اینکه غرب آنها را بمباران کند، از میان خواهد رفت. اگرچه این تاکتیک او را در مرکز توجهات جهانی قرار داد، ولی نیت او (یعنی بهره‌برداری از آگاهی عمومی برای دفاع از تصمیم

خویش برای حمله به کویت به شیوه‌ای که می‌خواست) حاصل نشد. به زودی مشخص شد که سرنوشت گروه‌های مختلف گروگان‌ها صرفاً به موضع‌گیری آنها در برابر صدام بستگی دارد. به این ترتیب که فرانسوی‌ها که هنوز مایل به حفظ محور فرانسه ـ عراق بودند و منافع تجارتی خوبی هم کسب می‌کردند به طور دسته‌جمعی آزاد شدند. ولی انگلیسی‌ها که مارگارت تاچر نخست‌وزیرشان جدی‌ترین مخالف سازش با صدام بود از یک نقطه استراتژیک عراق به نقطه دیگر انتقال داده شدند. چندش‌آورترین لحظه این بازی زمانی آغاز شد که صدام تصمیم گرفت تا بازدیدی دوستانه از بعضی گروگان‌های انگلیسی داشته باشد. صدام دوباره ادعاهای خود را مطرح کرد که حضور آنها در عراق برای حفظ صلح ضروری است یعنی تا زمانی که آنها در عراق هستند، ائتلاف آنها را بمباران نخواهند کرد. یک لحظه در طول این مراسم که به صورت زنده در سراسر دنیا پخش می‌شد، صدام به یک پسر هفت ساله انگلیسی به نام استوارت لاکسورد نزدیک شد و پس از نوازش سرش به زبان عربی از او پرسید آیا استوارت امروز شیرش را خورده است؟ ترس در چهره پسرک موج زد، احساس تمامی افراد بدشانسی که در عراقِ صدام گیر افتاده بودند.

تاکتیک‌های ارعاب‌آور صدام اگرچه سال‌ها در ایجاد رعب و ترس، برای مردم عراق مؤثر واقع شده بود، اما در غرب فقط موجب از میان رفتن حمایت‌هایی شد که هنوز ممکن بود از او به عمل آید. سیاست سپر انسانی در جلب بسیاری از چهره‌های درخشان بین‌المللی برای بغداد مؤثر بود زیرا برخی از آنها نه با صدام، بلکه با وضعیت و شرایط او اظهار همدردی هم می‌کردند.

اولین بازدیدکننده **کورت والت‌هایم**[1]، رئیس‌جمهور اتریش بود. او در یک کنفرانس خبری مشترک با صدام شرکت کرد و پاداش خود را با آزادی ۱۴۰ نفر از اتریشی‌های به گروگان گرفته شده در عراق و کویت دریافت کرد. پس از والت‌هایم، کشیش **جسی جکسون**[2] از عراق بازدید کرد و به دنبال آن زنان و کودکان و مردان بیمار امریکایی آزاد شدند. سایر بازدیدکنندگان شامل محمدعلی، مشت‌زن سابق و

1. Kurt Waldheim. 2. Jesse Jackson.

نخست‌وزیران سابق آلمان و انگلستان *ویلی برانت*[1] و *سر ادوارد هیس*[2] بودند که همگی با از گروگان‌های رهایی یافته، به کشورشان بازگشتند.

با این حال سیاست گروگان‌گیری صدام تغییری در دیدگاه غرب ایجاد نکرد. بخصوص دولت‌های تاچر و بوش از عزم و نظر خود مبنی بر خروج بی‌قیدوشرط از کویت کوتاه نیامدند. آنها برای اینکه عراق را به زور بیرون کنند بر شورای امنیت سازمان ملل برای صدور مجوز لازم برای حمله متحدین فشار می‌آوردند. صدام نیز ناامیدتر از آن بود که از در آشتی درآید. او پیشنهاد داد که در صورت رفع تمام تهدیدها به جنگ، او در یک دوره سه ماهه تمام گروگان‌ها را آزاد خواهد کرد. در آستانه رأی‌گیری سرنوشت‌ساز شورای امنیت، او در تلاشی عمومی برای تغییر نظر مسکو پیرامون حمایت از قطعنامه، یک هزار کارگر روس را آزاد کرد. اما این کار نتیجه‌ای دربرنداشت و در ۲۹ نوامبر شورای امنیت قطعنامه ۶۷۸ را تصویب کرد. این قطعنامه خواستار خروج بی‌قیدوشرط عراق از کویت تا ۱۵ ژانویه ۱۹۹۱ بود؛ و در صورت عدم اجرای این قطعنامه از سوی عراق، به‌کارگیری نیروی نظامی مجاز بود. با اینکه صدام همچنان ظاهر جسورانه خود را حفظ کرده بود ولی اوضاعش بدتر شده بود. پخش تبلیغات مشابه جنگ با ایران، درباره دلاوری‌ها و عظمت صدام از رسانه‌های عراقی از سر گرفته شده بود. ***ای عراق باعظمت، با رهبری صدام حسین و هدایت عالی او در جنگ، باثبات و محکم خواهیم ایستاد و ائتلاف دژخیمان و بدکاران را به مبارزه خواهیم طلبید.*** کشوری که هنوز از خرابی‌های جنگ هشت ساله با ایران رنج می‌برد، دوباره پا در مسیر جنگ گذاشته بود.

دستور بسیج گسترده نیروهای ذخیره ارتش صادر شد و تلاش‌های بسیار شدیدی برای تبدیل کویت به یک دژ غیرقابل نفوذ به عمل آمد. همچنین فرمانی تصویب شد بر این اساس که ذخیره‌سازی انبار مواد غذایی مجازات مرگ به همراه خواهد داشت.

کویت که دیگر به عنوان استان نوزدهم عراق شناخته شده بود، حکومت استانی و

---

1. Willy Brandt.

2. Sir Edward Heath.

جدید عراق به ریاست علی حسن المجید به سختی تلاش می‌کرد تا هر گونه علامت حاکی از استقلال ملت کویت را از میان بردارد. حدود سیصد هزار نفر کویتی، تقریباً یک سوم جمعیت کشور، متواری بودند و بقیه نیز در معرض یک جریان تروریستی منظم قرار داشتند. نیروهای امنیتی صدام، زیرزمین‌های کاخ‌های خالی را به اتاقک‌های موقت شکنجه تبدیل کرده بودند. وسایل معمولی در فروشگاه‌ها نظیر گیره‌ها و اره‌های برقی، همچنین فازهای برق به عنوان ابزار شکنجه به کار گرفته می‌شد. اسامی خیابان‌ها تغییر یافته بود و کویتی‌ها نیز مجبور بودند تا از مدارک هویتی و شماره پلاک‌های جدید استفاده کنند. اختلاف زمانی میان بغداد و کویت نیز حذف شده بود. همچنین براساس یک دستور، کویتی‌ها حق گذاشتن ریش نداشتند و ریش متخلفین با استفاده از انبردست از صورتشان کنده می‌شد.

تا آن زمان نابودکننده‌ترین امتیازی که صدام به دنبال بحران کویت مجبور به انجام آن شده بود، اعلام پیشنهاد صلح به ایران بود. با اینکه از سال ۱۹۸۸ با ایران آتش‌بس برقرار کرده بود ولی هنوز موافقتنامه صلح پنهانی میان عراق و ایران به امضاء نرسیده بود. با توجه به تشکیل یک ائتلاف بین‌المللی برای بیرون راندن صدام از کویت، صدام می‌دانست که بایستی به هر شکل ممکن خیال خود را از جبهه ایران آسوده کند. صدام با گذشت دو هفته از آغاز تهاجم عراق به کویت و پس از پی بردن به مخالفت قاطع بین‌المللی با رئیس‌جمهور وقت ایران ***علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی*** تماس گرفت و پیشنهاد کرد که براساس توافقنامه ۱۹۷۵ با شاه، معاهده صلحی با ایران به امضاء برسد.

صدام در گذشته ادعا کرده بود که موافقتنامه ۱۹۷۵ الجزایر بسیار ناعادلانه کنترل عراق بر شط‌العرب را به رسمیت نشناخته و این امر را انگیزه اصلی خود برای اعلام جنگ با ایران در ۱۹۸۰ می‌دانست. اما پس از اتمام یکی از خونین‌ترین جنگ‌های قرن بیستم و پیروزی اسمی صدام، آماده قبول همان شرایط بود. پیشنهاد معامله با ایران بار دیگر نشان داد که تنها سیاست مهم برای صدام، تضمین ادامه بقاء خودش است.

صدام و رژیم او آماده چالش نظامی اجتناب‌ناپذیری بودند اما بی‌تردید انجام این توافق اولویت اصل صدام محسوب می‌شد. ابتدا سیاست او در قبال مسأله کویت، خروج از کویت پس از گرفتن امتیازها (یعنی حفظ جزایر مورد اختلاف و میدان نفتی رومیله برقراری یک حکومت طرفدار عراق در شهر کویت) بود. ولی حرکات دیپلماتیک بین‌المللی در پاییز ۱۹۹۰ به رهبری واشنگتن و لندن دورنمای دستیابی به چنین نتایجی را به طور روزافزونی نامحتمل کرده بود. با توجه به اینکه جنگ، غیرقابل اجتناب به نظر می‌رسید، ولی صدام پس از کسب امتیاز سیاست خود را از عقب‌نشینی تغییر داد و شاید بتوان آن را بهترین شکل عقب‌نشینی تا پای مرگ نامید.

صدام به جای دفاع از کشور، انرژی خود را صرف کسب اطمینان از بقا در رژیم بعث کرده بود. علی حسن المجید برای کمک به نقشه دفاع از سرزمین بعثی‌ها به بغداد بازگردانیده شد. یک خویشاوند مورد اعتماد دیگر، حسین رشید التکریتی (از فرماندهان گارد ریاست‌جمهوری و کاخ ریاست‌جمهوری) به فرماندهی ستاد مشترک ارتش برگزیده شد. تیپ‌های گارد ریاست‌جمهوری به شیوه‌ای استقرار داده شدند تا اطمینان لازم از حفاظت قسمت‌های کلیدی رژیم در مرکز و شمال عراق حاصل شود و احتمال هر گونه حمله از جنوب کشور نیز منتفی گردد.

برادران ناتنی صدام، برزان، وضبان و سبعاوی تمامی پست‌های کلیدی در دستگاه‌های امنیتی کشور را اشغال کرده بودند و صدام را در برابر هر گونه احتمال شورش داخلی محافظت می‌کردند. با برگزیدن این نیروها، صدام مطمئن بود که می‌تواند در مقابل هر حمله‌ای مقاومت کند. در صورت ضرورت او حتی آماده بود تا نیروهای عراقی مستقر در کویت را فدا کند. البته اگر این امر، امنیت سرزمین مادر یعنی عراق را تضمین می‌کرد.

آخرین تلاش برای حل‌وفصل دیپلماتیک این مسأله، توسط ایالات متحده در پایان ماه نوامبر انجام شد. بوش که تأیید سازمان ملل برای اقدام نظامی را پشت سر خود داشت، پیشنهاد کرد که جیمز بیکر، وزیر امورخارجه‌اش را به بغداد اعزام کند و در عوض طارق عزیز نیز به واشنگتن برود. با وجود اینکه ایالات متحده اصرار می‌کرد

که برای خروج بی‌قیدوشرط عراقی‌ها از کویت تلاش می‌کند، ولی این ابتکار نابهنگام امید تازه‌ای را در دل صدام روشن کرد. این اولین باری بود که از زمان آغاز بحران تا کنون از صدام برای مذاکره مستقیم با امریکا دعوت می‌شد و او پیشنهاد بوش را نوعی اعطای امتیاز به بغداد تلقی کرد.

صدام در تلاش برای سرمایه‌گذاری بر آنچه موضع امریکا تلقی می‌کرد، دستور آزادی تمامی گروگان‌های خارجی باقی‌مانده در عراق و کویت را صادر کرد. به عنوان یک علامت ضعف، اما او در تغییر پیشنهاد مذاکره امریکا اشتباه‌کرده بود. در بدترین وضعیت انتظار داشت که قبل از عقب‌نشینی، امتیازاتی را نظیر تغییر خطوط مرزی به نفع بغداد کسب کند. اگر صدام بی‌قیدوشرط از کویت خارج می‌شد اعتبارش را به کل در نزد دوستان عرب خویش از دست می‌داد. او استدلال می‌کرد در صورتی که با ائتلاف بین‌المللی روبه‌رو شود و یا امتیازاتی را برای عراق به ارمغان آورد، موقعیت و شانس او برای بقاء به مقدار زیادی افزایش خواهد یافت.

واشنگتن امکان وقوع گزینه اخیر را از میان برده بود، بنابراین جنگ مسلحانه اجتناب‌ناپذیر بود. دیکتاتور هیچ‌گاه مجبور به انجام این جنگ نبود.

حمله متحدین که در ۱۶ ژانویه ۱۹۹۱ آغاز شد، عراق را آماج یکی از شدیدترین بمباران‌های هوایی شناخته شده در دنیای امروزی قرار داد. برای مدت ۶ هفته هواپیماهای متحدین به طور منظم و بدون وقفه اهداف نظامی، سیاسی، استراتژیک و اقتصادی را در عراق و کویت بمباران کردند. عراق علی‌رغم برخورداری از رتبه ششم نیروی هوایی جهان از لحاظ بزرگی و سیستم دفاع ضدهوایی وگسترده به هیچ وجه قادر به مواجهه با نیروی هوایی قدرتمند متحدین نبود. نیروی هوایی عراق کوچکترین تلاشی برای چالش با هواپیماهای متحدین به عمل نیاورد و هواپیماهای به پرواز درآمده نیز فقط با هدف فرار به فضای شمال عراق، از زمین برخاستند!

نقشه جنگی ائتلاف، یک عملیات تهاجمی هوایی، دریایی و زمینی بود که چهار مرحله داشت و در طول یک ماه اجرا می‌شد. اولین مرحله این عملیات که آن را طوفان صحرا نامیده بودند با هدف تضعیف سیستم‌های دفاعی عراق و همچنین

کسب آمادگی برای انجام یک تهاجم زمینی با هدف آزادسازی کویت انجام گرفت. با کسب برتری کامل هوایی، بمب‌افکن‌های متحدین به طیف وسیعی از اهداف دلخواه حمله کردند.

اولین موج بمباران، پایگاه‌های ارتباطی و رادار، ایستگاه‌های هشدار سریع و آتشبارهای ضدهوایی را هدف قرار داد. سپس با استفاده از هواپیما و موشک‌های کروز برای اهداف استراتژیک مانند پایگاه‌های هوایی، مراکز کنترل و هدایت، مراکز تجمع نیروهای عراق در داخل و اطراف کویت، پالایشگاه‌های نفت عراق و آتشبارهای موشک‌های دوربرد زمین به زمین بمباران‌های دقیقی انجام شد. در اولین روزهای بمباران، بغداد صدمه‌های سختی را از حملات متحدین دید و عراقی‌هایی که پس از اولین شب بمباران از پناهگاه‌هایشان خارج شدند، مشاهده کردند که کاخ ریاست‌جمهوری، مقرهای حزب بعث و ساختمان وزارت دفاع تقریباً به طور کامل ویران شده است.

حدود ۲ ساعت پس از آغاز تهاجم متحدین، صدام با یک بیانیهٔ جسورانه آغاز مادر جنگ‌ها را به اطلاع مردم عراق رسانید و از آنها خواست تا شهرت افتخارآمیز خود را حفظ کنند. چند ساعت بعد تلویزیون عراق، رئیس‌جمهور را در حال بازدید از یکی از خیابان‌های بغداد نشان داد. در حالی که پیرزنی با احترام تمام با او دست می‌داد. صدام به خوبی مردم عراق را برای جنگ آماده کرده بود و دستورالعمل‌های مناسبی دربارهٔ نحوه محافظت خود در برابر حملات شیمیایی و اتمی صادر کرده بود. به شهروندان گفته شده بود تا پنجره‌های منازل خود را بپوشانند و در هر آپارتمان یک قفسه دارو نگهداری کنند. به افراد و سازمان‌ها دستور داده بود تا پناهگاه‌ها را برای استفاده عموم تخلیه کنند و فرآورده‌های نفتی را برای مواقع اضطراری ذخیره نمایند. حتی تمرینات دفاع غیرنظامی نیز با تخلیه گسترده و وسیع بغداد و خروج صدها هزار نفر اجرا می‌شد.

صدام علی‌رغم جسارت‌هایی که در انظار عمومی نشان می‌داد، درخصوص چالشی که پیش رو داشت دچار هیچ گونه خیالبافی و توهم نبود. این جنگ با جنگ ایران بسیار تفاوت داشت. غیر از حمله‌های هوایی آن هم به طور موردی و

موشک‌های شلیک شده به بغداد در طول جنگ شهرها، بیشتر جمعیت غیرنظامی عراق از عواقب جنگ محفوظ مانده بودند. ولی در حقیقت کمبودهایی وجود داشت و بیشتر خانواده‌ها از جنگی که در جبهه‌ها در جریان بود متأثر شده بودند؛ البته صدام در گرد هم آوردن مردم پشت سر خودش موفق شده بود.

مواجهه با ائتلاف قوی بین‌المللی که بوش با قیمومیت سازمان ملل گرد هم آورده بود کاملاً تفاوت داشت. متحدین از امکانات و اراده لازم برای کشاندن جنگ به قلب کشور عراق برخوردار بودند و از آغاز جنگ، بغداد در معرض بمباران‌های شدید قرار گرفته بود. با تداوم بمباران‌ها آسیب‌های وارده به زیرساخت‌های عراق نیز رو به فزونی می‌گذاشت. یکی از دلایل اصلی حمله صدام به کویت، منحرف کردن افکار از بحران عمیق اقتصادی در عراق بود که به دنبال هشت سال جنگ با ایران به وجود آمده بود.

عملیات طوفان صحرا فقط وضعیت اقتصادی و نظامی عراق را وخیم‌تر کرد. این امر بدون شک در دنیای پس از جنگ، برای صدام عواقبی به دنبال داشت. البته اگر فرض کنیم که او از این جنگ جان سالم به در می‌برد. بنابراین صدام از آغاز جنگ درصدد بود تا متحدین را در کوتاه‌ترین زمان ممکن به جنگ زمینی بکشاند. او همان گونه که برای سفیر گلاسپی در جولای سال پیش توضیح داده بود، عقیده داشت قدرت‌های غربی قادر به تحمل تلفات بالا نیستند و اگر می‌توانست متحدین را به استفاده از نیروهای زمینی‌شان وادار کند، مطمئن بود که نیروهایش حتی در بدترین وضعیت ممکن قادر خواهند بود تلفات سنگینی را به آنها وارد سازند. این امر به نوبه خود یا لااقل آن گونه که صدام استدلال می‌کرد، نیروهای متحدین را سریعاً مجبور به درخواست آتش‌بس می‌کرد و آنها را به سر میز مذاکره می‌کشاند. همان گونه که در یکی از نطق‌های آتشین خود در آغاز جنگ اظهار داشته بود؛ نه فقط چند قطره خون بلکه رودخانه‌های خون جاری خواهند شد و سپس بوش، افکار عمومی امریکایی‌ها و سازمان‌های جاسوسی امریکا را خواهد فریفت.

دربارهٔ دیدگاه واقعی صدام هنگام وقوع جنگ، ژنرال وفیق السامرائی (ریاست اطلاعات ارتش در زمان جنگ خلیج فارس و یکی از مورد اعتمادترین مشاورین

نظامی صدام) مطالبی را بیان کرده است. بر طبق گفته السامرائی اندکی قبل از آغاز حمله متحدین، صدام ژنرال‌هایش را برای حضور در جلسه‌ای به بصره دعوت کرد تا تاکتیک‌های خود را مشخص کنند. صدام پیشنهاد نمود که پس از به اسارت درآوردن سربازان امریکایی آنها را به تانک‌های عراقی ببندند و از آنها به عنوان سپرهای انسانی استفاده کنند. او پیروزمندانه اعلام کرد: «امریکایی‌ها هیچ گاه به طرف سربازان خودشان شلیک نمی‌کنند.»

صدام پیش‌بینی می‌کرد که در جنگ هزاران دشمن را اسیر خواهد کرد و عراقی‌ها می‌توانند با به کارگیری آنها به مقاصد خود دست یابند. به این ترتیب نیروهای صدام قادر می‌شدند تا بدون کوچکترین مخالفتی وارد بخش شرق عربستان سعودی شده و نیروهای متحدین را به عقب برانند.

السامرائی و دیگر ژنرال‌ها از بی‌تجربگی و فقدان حس انسانیت در وجود صدام بسیار متعجب شده بودند. برای عراقی‌ها به اسارت درآوردن نیروهای متحدین که از طرف پایگاه‌هایشان در عربستان سعودی به خوبی محافظت می‌شدند، تقریباً غیرممکن بود. حتی اگر چنین امری تحقق می‌یافت، فکر استفاده از سربازان به عنوان سپرهای انسانی برای افسران کارکشته نظامی، امری بسیار مطرود و ناپسندیده بود. انجام چنین کاری به منزله تخطی از تمامی قوانین و موافقت‌نامه‌های بین‌المللی بود و می‌توانست چنان موجبات خشم متحدین را فراهم آورد که به تلافی جدی از طریق به کارگیری سلاح‌های غیرمتعارف وادار شوند. با وجود آگاهی ژنرال‌های صدام دربارهٔ فقدان هرگونه منطق و خطرات حاصل از اجرای این نقشه و غیرقابل اجرا بودن آن، هیچ یک از آنها کلمه‌ای به زبان نیاوردند. آنها فقط سر تکان دادند و طبق معمول یادداشت‌برداری کردند. پرسش درخصوص استراتژی صدام به معنای پذیرش شک و تردید و در واقع خیانت بود. این امر می‌توانست همچنین به معنای تنزل درجه یا مرگ باشد. اما در آستانه وقوع جنگ، السامرائی به عنوان ریاست اطلاعات ارتش وظیفه خود دانست تا فرماندهی ارتش را از خطرات کشنده ناشی از مواجهه با بیش از سی کشور جهان که به طور فعال در عملیات سپر صحرا شرکت داشتند، مطلع سازد. در غروب ۱۴ ژانویه، ژنرال برای ملاقات با صدام

به دفتر او واقع در کاخ ریاست‌جمهوری رفت. رئیس‌جمهور که لباس سیاه و خوش‌دوختی به تن داشت، در طول قرائت ارزیابی شوم سامرائی در پشت میز کار خود نشسته بود.

سامرائی گفت: دفاع در برابر حمله قریب‌الوقوع برای عراق بسیار مشکل خواهد بود. هیچ یک از سربازان دشمن به اسارت نیامده و درنخواهند آمد. عراق برای دفاع از خویش با توجه به تعدد و تنوع سلاح‌های دشمن، فاقد وسایل و تجهیزات لازم است. وضعیت دفاعی عراق نیز بسیار نامناسب است، چون صدام قبول نکرده بود که قسمت عمدهٔ نیروهایش را از کویت خارج کنند و آنها را به داخل مرزهای عراق بفرستند. بااینکه در این حالت کارآیی آنها بیشتر می‌شد.

براساس گفته‌های سامرائی، نیروهای عراقی آنقدر در بیابان پراکنده شده بودند که در واقع انگار چیزی نمی‌توانست جلوی پیشرفت متحدین به طرف بغداد را بگیرد. سپس ژنرال شواهدی را برای صحت گفته‌هایش به شکل عکس و گزارش خبری ارائه کرد. او نتیجه‌گیری کرد که عراق، نمی‌تواند جز یک شکست سریع چیز دیگر را متصور باشد. همچنین احتمال بهره‌برداری ایران از ضعف کشور و حمله به شمال را هم نبایستی از نظر دور داشت.

پس از اتمام جمع‌بندی سراسر بدبختی و فلاکت سامرائی، صدام پرسید: آیا اینها نظرات شخص توست یا حقایق است؟ سامرائی گفت: اینها تحلیل‌های علمی براساس حقایقی است که در اختیارم قرار داشته است. صدام گفت: نظر من این است که ایران هیچ‌گاه دخالت نخواهد کرد. نیروهای ما برخلاف تصور تو در جنگ پیروز خواهند شد. آنها با حفر سنگر و ایجاد پناهگاه‌ها در مقابل حملات هوایی امریکا ایستادگی کرده و مدت‌های طولانی خواهند جنگید و تلفات دو طرف بالا خواهد بود. ولی این فقط ما هستیم که توانایی تحمل این تلفات بالا را داریم و امریکایی‌ها فاقد این توان و تحمل هستند. امریکایی‌ها ضعیف هستند. آنها تلفات بالای سربازان خود را تحمل نمی‌کنند. صدام همان بحث تکراری با سفیر گلاسپی (در جولای گذشته) را مطرح کرد.

اگر صدام در ابتدای نبرد برای به تله انداختن متحدین برای ورود به مخمصه

جنگ زمینی موفق می‌شد، در صورت موفقیت صدام آیا او برای تحمیل تلفات سنگین به آنها، از زرادخانه قابل توجه سلاح‌های کشتار جمعی خود نیز استفاده خواهد کرد یا خیر؟ تا آن زمان، صدام افتخار داشت اولین سپهبدی است که در میدان جنگ از گازهای اعصاب استفاده کرده است. بعدها مشخص شد که در مراحل اولیه نبرد او مقادیری از عوامل بیولوژیک شاربن، سم بوتولینیوم و آفلاتوکسین را به همراه سیستم‌های موشکی لازم را در اختیار داشته ولی تصور عمومی بر این است که از آن استفاده نکرده است؛ توجیه آنکه ایالات مُتحده به بغداد هشدار داده بود در صورت هر گونه تلاش از سوی عراق برای استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی، این کشور با حملات اتمی اقدام به تلافی‌جویی خواهد کرد. حسین کامل المجید (داماد صدام و رئیس برنامه تجهیز تسلیحاتی عراق که به اردن فرار کرد) طی مصاحبه‌ای با مجله تایمز در سپتامبر ۱۹۹۵ این مطلب را تأیید کرد. وقتی از او پرسیده شد که چرا صدام از سلاح‌های غیرمتعارف استفاده نکرد؟ پاسخ داد: چگونه می‌توانید زمانی که با تمام دنیا در حال جنگ هستید این سلاح‌ها را به کار ببرید. کوچکترین اشتباه در استفاده از این سلاح‌های غیرمتعارف، ابرقدرت‌ها را به استفاده از سلاح‌های اتمی تشویق می‌کرد که به معنای پایان کار کشور عراق بود.

اسرائیل یکی دیگر از کشورهایی بود که در گذشته مشخص کرده بود که در صورت مواجهه با سلاح‌های غیرمتعارف، حق استفاده از سلاح‌های اتمی را برای خود محفوظ می‌دارد. در طول عملیات نظامی طوفان صحرا، ماشین تبلیغاتی صدام اسرائیل را متهم کرد که طراح حمله متحدین به عراق بوده است. صبح روز نخست حملات هوایی متحدین به عراق، صدام در سخنرانی خود اسرائیل را مقصر قلمداد کرد. او ضمن اشاره به بمباران‌های هوایی گفت که بوش این پیرو شیطان، به همراه صهیونیست‌های جنایتکار، جنایت‌های دهشتناکی را انجام داده‌اند. عراقی‌ها در همان روز، عربستان سعودی را (که عملیات طوفان صحرا از آنجا آغاز شده بود) متهم ساختند که به اسرائیل اجازه داده است شصت فروند از هواپیماهای خود را در خاک مقدس پیامبر مستقر کند.

در چنین موقعیتی چندان عجیب نبود که صدام علیه اسرائیل دست به حملات

موشکی بزند. این استراتژی دو هدف دربرداشت: اول آنکه امیدوار بود با حمله به دولت صهیونیستی حمایت توده‌های مردمی عرب را به دست آورد که همواره حامی رهبران عرب درگیر با اسرائیل بودند. دوم آنکه با شلیک چندین موشک اسکاد به سواحل اسرائیل او منتظر پاسخ اسرائیل بود که براساس محاسبات او به نوبه خود متحدین را برای آغاز سریعتر از زمان دلخواه حمله زمینی مجبور می‌کرد چون متحدین می‌خواستند به هر ترتیب از گسترش جنگ در سایر قسمت‌های خاورمیانه جلوگیری کنند. البته تمامی رهبران قدرت‌های غربی در ائتلاف بین‌المللی به شدت می‌خواستند که این نبرد به رویارویی اعراب و اسرائیل تبدیل نشود.

سرانجام، در ساعات اولیه ۱۸ ژانویه، ۳ موشک دوربرد عراقی در تل‌آویو و دو موشک دیگر نیز به بندر حیفا فرود آمد و تلاش‌های دیپلماتیک بسیار شدیدی به عمل آمد تا از تلافی‌جویی دولت اسرائیل در این زمینه خودداری شود. البته انتخاب این گزینه برای اسرائیلی‌ها آسان نبود. پس از تشکیل دولت اسرائیل، اولین بار بود که مراکز پرجمعیت و اصلی اسرائیل از سوی یک حکومت عربی تحت حملات شدید قرار می‌گرفت. ولی رهبر اسرائیل اسحاق شامیر از سوی واشنگتن تشویق شد که مزایای درازمدت خودداری از حمله و تلافی، بر لذت انتقام می‌چربد و با وجود تداوم حملات صدام با موشک‌های اسکاد به اسرائیل، اسرائیلی‌ها از کشیده شدن پایشان به نبرد خودداری کردند.

صدام پس از مواجهه با شکست در تلاش‌های اولیه برای وادار ساختن متحدین به انجام تهاجم زمینی، تاکتیک‌های دیگری را به کار گرفت. او در اواخر ژانویه بسیاری از تأسیسات نفتی کویت را به آتش کشید و پمپاژ نفت خام به شمال خلیج فارس را آغاز کرد و بدین ترتیب بزرگترین لکه نفتی جهان را به طول بیش از ۲۴۰ مایل مربع ایجاد کرد. همچنین تعدادی از خلبان‌های اسیر متحدین در تلویزیون ظاهر شدند، با اغلب آنها بدرفتاری شده بود و آنها را مجبور کردند تا متن‌های از قبل آماده شده را در انتقاد از تلاش‌های جنگی متحدین قرائت کنند.

تمام این اعمال، به جای اینکه متحدین را وادار به آغاز تهاجم زمینی زودهنگام

کند افکار عمومی غرب را در پشت سر تلاش‌های جنگی قرار داد. اعمال سبوعانه صدام، فریادهایی را از نقاط مختلف جهان بلند کرد که خواستار گسترش اهداف جنگ از آزادسازی کویت به خلع صدام از قدرت بودند. جان میجر، که مدت کوتاهی قبل از آغاز جنگ جانشین مارگارت تاچر نخست‌وزیر انگلیس شده بود اشاره کرد در صورتی که صدام همچنان به رفتارهای غیرانسانی و غیرقانونی خود ادامه دهد، می‌توان او را پس از جنگ به جرم انجام جنایات جنگی به پای میز محاکمه کشانید.

علی‌رغم تمام این شکست‌ها، صدام اطمینان داشت که سرانجام راه خود را خواهد یافت. در ۲۰ ژانویه او هشدار داد: «نیروهای زمینی ما تاکنون وارد جنگ نشده‌اند، زمانی که این نبرد به جنگی تمام‌عیار با به‌کارگیری انواع سلاح‌های موجود تبدیل شود، تلفات نیروهای متحدین با الطاف خداوند بالا خواهد بود. زمانی که مرگ به سراغشان بیاید و کشته‌هایشان روی هم تلنبار شود، کافران، کشور ما را ترک خواهند کرد.» چند روز بعد، صدام در مصاحبه‌ای با *پیتر آرنت*[1]، خبرنگار CNN خیلی آرام و مطمئن به نظر می‌رسید. او گفت: «عراق درصدد است فقط با به‌کارگیری سلاح‌های متعارف خویش نه‌تنها تعادل را برقرار سازد بلکه بدون شک با سلحشوری و جنگاوری مردمانش باعث تحسین جهانیان خواهد شد.»

وقتی از او پرسیدند آیا درباره پیروزی عراق در این جنگ کوچکترین شکی دارد یا خیر؟ پاسخ داد: «خیر، حتی یک در میلیون». صدام همچنین ضمن مطرح کردن مسأله سلاح‌های غیرمتعارف ادعا کرد عراق توانایی استفاده از کلاهک‌های هسته‌ای، بیولوژیک و شیمیایی روی موشک‌های خود را دارد. او گفت من از خدا می‌خواهم که مجبور به استفاده از این سلاح‌ها نشوم، اما مطمئناً در صورت نیاز در کاربرد آنها تعلل نخواهم کرد.

صدام علی‌رغم این لاف زدن‌ها، به شدت از وضعیت واقعی جنگ جا خورده بود. شدت بمباران‌ها بر کشور تأثیر گذاشته بود. با توجه به اینکه هواپیماهای متحدین، تمام اهداف دلخواه خود حمله می‌کردند. تا پایان ژانویه، چهار راکتور عمده

---

1. Peter Arnet.

تحقیقات هسته‌ای عراق به طور کامل نابود شد و تأسیسات سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک نیز به شدت آسیب دید. با حمله به جاده‌ها، پل‌ها، نیروگاه‌ها و تأسیسات نفتی، تمام زیرساخت‌های اقتصادی و استراتژیک کشور در حال نابودی بود. نیروهای مسلح نیز انجام هر گونه عملیاتی را با توجه به از کار افتادن سیستم‌های کنترل و هدایت، بسیار مشکل می‌یافتند.

در این میان نیروهای مسلح نیز فاقد روحیه بودند، زیرا حدود یکصد هواپیمای ترابری و جنگی نیروی هوایی عراق از جمله چندین فروند از پیشرفته‌ترین هواپیماها مانند میگ ۲۹ روسی، میراژ F1 فرانسوی به ایران پناهنده شد. صدام تلاش کرد این تصور را ایجاد کند که این خیانت عظیم یک نقشه از پیش طراحی شده برای حفظ برخی از بهترین تجهیزات نظامی است. البته با توجه به اینکه هواپیماها هنوز در ایران بود. این تصویرسازی صدام چیزی جز یک داستان خیالی و دروغین نبود. توجیه محتمل‌تر اینکه خلبان‌ها پس از شکست در جنگ‌های هوایی که (این کارشان مجازات اعدام از جانب صدام را به همراه داشت) فرار را بر قرار ترجیح دادند.

صدام در وضعیت اسفباری بود و در آخرین تلاش به منظور واداشتن متحدین به آغاز نبرد زمینی، در اواخر ژانویه به چند موقعیت متحدین حمله کرد. در اولین حمله دو لشکر پیاده نظام و یک گردان تانک پس از عبور از مرز کویت، خفجیه ـ یک شهر در بیابانی در فاصله دوازده مایلی مرز ـ را به تصرف خود درآوردند. علی‌رغم موفقیت اولیه، این نیروها به سرعت توسط آتش برتر نیروهای متحد تارومار شدند و ده‌ها نفر از آنها کشته و صدها نفر نیز اسیر گردیدند. با وجود این صدام توانسته بود به نوعی ادعای پیروزی خود را مطرح کند و نیروهایش نیز نشان داده بودند که توانایی نفوذ به خطوط دشمن را دارند.

چند روز بعد، ۴ تیپ مکانیزه عراق مجهز به ۲۴۰ دستگاه تانک و ۶۰ هزار نفر سرباز در نزدیک شهر مرزی وفرا در کنار مرز کویت تجمع یافتند. به این واحدها که ستونی به طول ده مایل را تشکیل می‌دادند، حمله شد و چنان تلفاتی به صدام وارد آمد که مجبور شد طرح خود را برای دومین نوبت حمله به متحدین کنار بگذارد.

بوش این مانورها را به عنوان تلاش‌های مذبوحانه و ناامیدانه صدام تلقی می‌کرد. تلاش برای درگیر ساختن متحدین در جنگ زمینی قبل از آنکه بمباران‌های هوایی تمام منابع او را نابود سازد. این امر صدام را بسیار آزرده خاطر کرده بود. رئیس‌جمهور امریکا گفت که متحدین از جنگ هوایی دست نخواهند کشید و جنگ زمینی فقط زمانی آغاز خواهد شد که زمان مناسب برای آن فرا برسد. صدام ناامید از اینکه متحدین در تله‌های متعدد او به دام نیفتاده‌اند، بجز استعداد قابل توجه در زمینه به کارگیری ماشین تبلیغاتی‌اش (که هر پیشرفت و تغییری در جنگ را پیروزی رئیس‌جمهور قهرمان می‌نامید) دیگر چیزی در بساط نداشت.

به این ترتیب شکست عراق در خفجیه برای متحدین یک آبروریزی جلوه داده شد. بوش در تلاش برای جلوگیری از جنگ تن به تن فناوری مواجهه از طریق آتشباری از راه دور را برگزیده است. خبرنگاران برای بازدید از آسیب‌های ناشی از حملات هوایی به بغداد دعوت شدند و این امر به طور اجتناب‌ناپذیری بر افکار عمومی جوامع غربی تأثیر گذاشت. اعتراض دنیای غرب را برانگیخت. بخصوص پس از آنکه ۱۳ فروند از بمب‌افکن‌های امریکایی پناهگاهی را در حملات هوایی بغداد نابود کردند و سیصد شهروند غیرنظامی کشته شدند. جنبش‌های ضدجنگ فعال‌تر شدند. حتی شاه حسین که طرفدار غرب محسوب می‌شد نیز نیروهای متحد را به انجام جنایت‌های جنگی متهم کرد. بمباران متحدین بدون شک در کاهش توانایی‌های نظامی صدام مؤثر بود و بمباران روزانه، تأثیر عمیقی بر زندگی روزمره شهروندان عراقی گذاشته بود.

در اوایل فوریه دیگر اثری از آب آشامیدنی و برق در بغداد و سایر شهرهای اصلی عراق دیده نمی‌شد. حکومت، فروش سوخت را به طور نامحدودی ممنوع اعلام کرد که باعث فلج شدن کشور شده بود. مسلماً صدام بیشتر از آنکه محاسبات غلط خود را دربارهٔ حمله به کویت مقصر بداند، متحدین را مسوول تمام بدبختی‌های خود می‌دانست.

ناخشنودی‌های فزاینده درخصوص روند جنگ هوایی و ناامیدی صدام از این که بتواند خود را از شکست محرز نجات دهد، موجب شد تا شوروی به منظور یافتن

احتمال یک آتش‌بس دست به یک ابتکار دیپلماتیک بزند. رهبر شوروی، میخاییل گورباچف از شروع جنگ مشتاق بود که واسطه اعلام آتش‌بس باشد. در اواسط فوریه عراقی‌های به شدت پشیمان که پیشنهادات میانجیگری را رد کرده بودند، نشان دادند که آماده‌اند فرستاده ویژه گورباچف، یوگنی پریماکوف را ملاقات کنند که بیشتر دوران کاری خود را صرف توسعه روابط خاص مسکو با بغداد کرده بود.

پریماکوف در ۱۲ فوریه وارد عراق شد و با صدام ملاقات کرد و بلافاصله بازدیدی از نابودی‌های حاصل از بمباران بغداد به عمل آورد. فرستاده روسیه متوجه شد که صدام نسبت به ملاقات خود در اکتبر ۱۹۹۰ ، ۱۵ کیلوگرم از وزن خود را از دست داده است. صدام آرام و حتی سرشار از اعتماد به نفس بود. او برای تأکید بر حس آرامش درونی خویش پریماکوف را نه در پناهگاه بلکه در میهمان‌پذیری در مرکز بغداد ملاقات کرد و در مقابل چهره‌های کلیدی رژیم و با توجه به موضع‌گیری شوروی، زخم‌زبان‌های سختی نیز نثار روس‌ها کرد.

پریماکوف با این تصور که این سخنان بیشتر متوجه همکاران صدام در (RCC) است تا او، از صدام درخواست یک ملاقات خصوصی کرد. براساس گفته‌های پریماکوف، او به شدت تحت تأثیر جنبه و ماهیت عملی دیدگاه صدام در طول گفتگوهای خصوصی قرار گرفت که کاملاً با جسارت‌هایش در سخنرانی‌های عمومی متفاوت بود. صدام پرسید: «در صورت خروج از کویت آیا عراقی‌های در حال عقب‌نشینی از پشت سر مورد حمله قرار نخواهند گرفت؟ آیا حملات هوایی متوقف خواهند شد؟ آیا تحریم‌ها لغو خواهند شد؟ آیا امکان تغییر رژیم کویت وجود دارد؟» (یعنی دولتی در کویت بر سر کار آید که در مقایسه با خانواده حاکم‌الصباح موضع‌گیری بهتری نسبت به بغداد داشته باشد).

پریماکوف با این احساس از جلسه خارج شد که صدام به طور جدی به حل و فصل صلح‌آمیز جنگ علاقه‌مند است و به مسکو بازگشت تا موضوع را به گورباچف گزارش دهد. دو روز بعد (RCC) ضمن انتشار اطلاعیه‌ای در بغداد از تمایل عراق به عقب‌نشینی پرده برداشت، حرکتی که شگفتی و هیجان زیادی را میان متحدین ایجاد کرد، زیرا تصور کردند که به هر حال از خطرات حمله زمینی در امان مانده‌اند.

ولی به زودی مشخص شد که صدام برای خروج از کویت شرایطی را مانند تقاضا از اسرائیل برای خروج از فلسطین و سرزمین‌های عربی اشغال شده در لبنان و سوریه، لغو تمامی تحریم‌های سازمان ملل علیه عراق، بخشودگی بدهی خارجی ۸۰ میلیارد دلاری عراق مطرح نموده است. اینکه صدام چگونه بر این باور بوده است که می‌تواند به این شرایط و خواسته‌ها دست یابد هنوز هم یک راز باقی مانده است. چون پریماکوف به صراحت به او گفته بود که متحدین در آزادسازی کویت کاملاً مصمم هستند.

به هر حال، پیشنهاد صدام به عنوان یک «حقه جفاکارانه» از سوی بوش رد شد که از ارتش و مردم عراق خواسته بود به دست خودشان صدام حسین دیکتاتور را به پایین آمدن از اریکه قدرت مجبور کنند. دعوت صریح بوش از مردم عراق برای تغییر حکومت به مذاق صدام حسین خوش نیامد و او با تکرار تهدید خود در به کارگیری سلاح‌های شیمیایی به این امر پاسخ گفت. با جستجو در گزینه‌های دیپلماتیک موجود به همراه روس‌ها، صدام امیدوار بود تا از اختلافات بالقوه در دیدگاه‌های اعضای شورای امنیت نهایت استفاده را ببرد. صدام که در گذشته با موفقیت، حمایت روس‌ها را جلب کرده بود، معتقد بود که در آینده نیز می‌تواند این کار را تکرار کند. ولی تنها کاری که توانست انجام دهد آن بود که مسکو را شگفت‌زده کند؛ درست در زمانی که شوروی پس از کمونیسم، به آرامی راه خود را به سوی نظم نوین جهانی (طبق گفتهٔ جرج بوش) طی می‌کرد.

رجزخوانی برای یوگنی پریماکوف در حضور سایر اعضاء دولت عراق یک مقوله بود و خام جلوه دادن مسکو در دیدگاه بین‌المللی چیز دیگری بود. پریماکوف برای صدام روشن ساخته بود که امریکا به دنبال معامله نیست و بوش هیچ چیزی را به جز خروج بی‌قید و شرط قبول ندارد. تنها چند روز پس از اعلام روس‌ها مبنی بر دستیابی به پیشرفت‌های قابل توجه در بغداد، صدام چندین شرط را مطرح کرد که بدین معنا بود که نه صدام و نه روس‌ها دیگر در زمینه بین‌المللی از اعتباری برخوردار نیستند.

با اینکه متحدین برای انجام تهاجم زمینی تمام‌عیار در حال کسب آمادگی

بودند، صدام آخرین تلاش خود را برای پیشگیری از فاجعه به عمل آورد. در ۱۸ فوریه، طارق عزیز به مسکو رفت و پیشنهاد مسکو برای خروج کامل و بی‌قیدوشرط از کویت را پذیرفت. اما این خروج کاملاً بی‌قیدوشرط نبود. زیرا عراق خواستار آن بود که تمامی قطعنامه‌های سازمان ملل بر ضد عراق لغو و دیگر تحریم‌های برقرار شده بر ضد عراق قبل از هنگام خروج از کویت برداشته شود. دیگر شکی باقی نمانده بود که در این زمان صدام آماده تخلیه کویت است و تحت هر شرایطی پیشنهاد شوروی می‌تواند اساس و پایه یک راه‌حل دیپلماتیک برای این مسأله باشد. صدام در جستجوی راهی بود که نه‌تنها امکان حفظ ظاهر در دنیای عرب را به او می‌داد بلکه از وقوع یک شکست غم‌انگیز برای عراق نیز جلوگیری می‌کرد. او آماده ترک کویت بود اما نمی‌خواست تسلیم یک اولتیماتوم امریکایی شود. از دیدگاه او انجام این کار، امضای حکم اعدام خودش بود. صدام از آغاز ماجراجویی خود در کویت در تابستان ۱۹۹۰ آنقدر حرف‌های متفاوت و دوپهلو زده بود که هیچ یک از رهبران عربی دیگر به سخنان او اعتمادی نداشتند. آنها خواستار عمل بودند تا حرف و مصمم به اتمام کارشان بودند مگر اینکه صدام تخلیه فیزیکی نیروهایش را از کویت آغاز می‌کرد.

با این طرز تفکر، بوش آخرین فرصت را به صدام داد. ائتلاف به صدام حسین تا ظهر شنبه (۸ بعدازظهر ۲۳ فوریه به وقت عراق) فرصت داد تا بلافاصله و بی‌قیدوشرط از کویت خارج شود. «ما بایستی از سوی صدام قبول این شرایط را آمرانه و آشکارا بشنویم و شاهد آن باشیم. کار از کار گذشته.» صدام در حالی که طارق عزیز را روانه می‌کرد تا باقی‌مانده ابتکار دیپلماتیک روس‌ها را جمع و جور کند، ذهن خود را برای پذیرش عواقب اجتناب‌ناپذیر پیش رو آماده می‌کرد. در راستای پیش‌بینی‌های به عمل آورده دربارهٔ تهاجم زمینی، صدام به نیروهای اشغالگر در کویت دستور داد تا میدان‌های نفتی کویت را به آتش بکشند. همچنین زندانی‌های کویتی به صورت دستجمعی اعدام می‌شدند.

مدت زیادی طول نکشید که صدام شاهد پاسخ متحدین بود. در ساعت ۴ صبح

روز یکشنبه ۲۴ فوریه به وقت محلی بوش به *ژنرال نرمان شوارتسکوف*[1] (فرمانده نیروهای متحد در عربستان سعودی) دستور داد تا از تمام نیروهای موجود از جمله نیروهای زمینی برای بیرون راندن ارتش عراق از کویت بهره جوید. در کمتر از ۴۸ ساعت از آغاز نبرد، ستون اصلی ارتش عراق درهم شکست. آنچه صدام از آن به عنوان یک خط دفاعی مستحکم در کویت و با عنوان خطوط دفاعی صدام نام می‌برد، پس از گذشت فقط چند ساعت از آغاز تهاجم متحدین درهم شکست. پس از ۶ هفته بمباران سنگین، نیروهای عراقی در وضعیتی نبودند که قادر به جنگیدن باشند و بسیاری از سربازان عراق با آغاز جنگ تسلیم نیروهای متحدین شدند. در پایان دومین روز، متحدین ۲۰ هزار اسیر گرفته بودند و حدود ۳۷۰ تانک عراقی را نابود کرده بودند و ۷ تیپ ارتش عراق با حدود یکصد هزار سرباز قادر به ادامه جنگ نبودند.

حال که آینده رژیم به شدت در معرض خطر قرار داشت، صدام به فرماندهان نظامی‌اش دستور داد تا به شیوه‌ای سازمان یافته به مواضع قبل از اول آگوست ۱۹۹۰ خود بازگردند. ولی پس از اعلام گزارش‌هایی از سوی واحد اطلاعات ارتش امریکا مبنی بر اینکه تعدادی از واحدهای عراقی مستقر در کویت مشغول عقب‌نشینی به طرف خاک عراق هستند، بوش از اعلام آتش‌بس تا زمانی که صدام شخصاً و به طور آشکار متعهد به انجام یک خروج سریع گردد، خودداری می‌کرد. صدام حتی در این مرحله از نبرد که نیروهایش به طور کامل زیر آتشباری برتر متحدین قرار داشتند نیز نتوانست خود راضی کند تا آشکارا و عمومی چیزی را بیان کند. چون نشان داد که در اشغال کشور کویت دچار اشتباه شده است. از نظر او، بهتر بود متحدین ارتش او را نابود کنند تا اینکه شهرتش به عنوان یک رئیس‌جمهور قهرمان از میان برود. بنابراین، در ۲۶ فوریه، اعلام کرد که نیروهای مسلح عراقی در ۲۴ ساعت آینده به طور کامل از کویت عقب‌نشینی خواهند کرد. صدام فرصت را غنیمت شمرد و از ملت خواست که قدر شجاعت و فداکاری خود را بدانند: «شهروندان عزیز من، پیروزی خود را جشن بگیرید. شما با بیش از ۳۰ کشور جهان و نیروهای

---

1. Norman Schwarzkopf.

شیطانی آنهاکه به منطقه آمدند، به تنهایی مواجه شدید. شما ای عراقی‌های بزرگوار با تمام دنیا رودررو شدید. شما پیروز شدید. شما پیروزمند هستید. پیروزی چه شیرین است.»

جنگ تا دو روز دیگر نیز ادامه یافت. با اینکه متحدین ادعا کردند به سربازهای غیرمسلح و در حال عقب‌نشینی حمله نمی‌کنند ولی آنها به حملات خود به واحدهای جنگی در حال عقب‌نشینی عراقی ادامه دادند که البته اثرات بسیار زیانباری نیز دربرداشت. تا این زمان تعداد اسرای عراقی جنگ به ۵۰ هزار رسیده بود و ۸ تیپ دیگر ارتش عراق نیز نابود شده و تعداد تلفات کل ارتش عراق به ۱۵۰ هزار نفر رسیده بود. ارتش عراق روبه احتضار بود و صدام مرتب از سازمان ملل می‌خواست در پاسخ به بازپس‌گیری مسأله الحاق کویت، جنگ را متوقف کند. اما تمامی درخواست‌های او با تقاضاهای مختلف همچون لغو فوری تحریم‌ها همراه بود که البته برای متحدین غیرقابل قبول بود.

جنگ سرانجام در صبح روز ۲۵ فوریه و زمانی متوقف شد که بوش احساس کرد تداوم حمله‌های متحدین در برابر دشمن بی‌دفاع عراقی توجیه ندارد و اعلام کرد که دستور توقف تمامی عملیات تهاجم نظامی را صادر کرده است. تصمیم نابودکنندهٔ بوش پس از حمله هواپیماهای متحدین به یک کاروان بی‌دفاع و در حال عقب‌نشینی عراق از کویت در بلندی‌های میتلا (یک تقاطع اصلی در جاده بصره) اتخاذ شد. فرماندهان متحدین با تصور اینکه این کاروان، یک واحد عراقی است که قصد الحاق به گارد ریاست‌جمهوری را دارد، به هواپیماهای امریکایی دستور دادند تا به آن حمله کنند. این حمله که فرماندهان امریکایی آن را شکار بوقلمون نامیدند با صف‌آرایی هواپیماهای امریکایی در آسمان کویت و حمله به کاروان بی‌دفاع صورت پذیرفت. صدها دستگاه وسیله نقلیه از بین رفت و سربازان بسیاری نیز کشته شدند.

با توجه به همزمانی حمله به ***بلندی‌های میتلا***[1] و ورود کارکنان تلویزیون‌های غربی که همراه با نیروهای آزادیبخش متحد وارد کویت شده بودند، حادثه، انعکاسی جهانی یافت.

---

1. Mitla Ridge.

حمله به بلندی‌های میتلا به طور موثری به جنگ پایان داد. با اینکه ژنرال شوارتسکوف تأکید کرد که نیروهای متحدین قادرند به راحتی با غلبه بر عراق، بغداد را نیز به تصرف خود درآورند، ولی ناخشنودی‌های روزافزونی میان اعضای ائتلاف درخصوص ادامه جنگ در خارج از کویت بروز یافته بود. دیدگاه عمومی در غرب دربارهٔ تلفات غیرضروری، منفی بود و این ترس وجود داشت که اگر جنگ به شیوه‌ای نامناسب تمام شود، وضعیت سیاسی پس از جنگ در منطقه پیچیده گردد. بنابراین رئیس‌جمهور تصمیم گرفت به جنگ پایان دهد.

او گفت: «کویت آزاد و ارتش عراق شکست خورده است. ما به اهداف نظامی خود دست یافته‌ایم. این پیروزی متعلق به ملل کشورهای متحد، سازمان ملل و بشریت و با هدف حکومت قانون بر جهان است.» این اطلاعیه امریکایی با استقبال صدام روبه‌رو شد و او با انجام یک سخنرانی پیروزمندانه برای مردم عراق به آن پاسخ داد. صدام اعلام کرد: «عراقی‌ها شما برنده جنگ هستید. عراق کشور پیروز این جنگ است. عراق در نابودی شخصیت ایالات متحده این امپراتوری شیطان، ترور و تهاجم، موفق گردیده است.»

برخلاف ادعاهای صدام، متحدین به پیروزی جامع و خیره‌کننده‌ای دست یافته بودند. نیروهای متحدین در کمتر از یکصد ساعت ۷۳/۷۰۰ کیلومتر مربع یعنی ۱۰ درصد از کشور عراق را به تصرف خود درآورده بودند. ارتش عراق نابود شده بود به طوری که از مجموع ۴۳ تیپ ارتش فقط ۷ تیپ هنوز آمادگی انجام عملیات نظامی را داشتند. پیروزی متحدین فقط زمانی برای عراقی‌ها آشکار شد که در سوم مارس، گردهمایی برای آتش‌بس در پایگاه هوایی صفوان برگزار شد. فرماندهان عراقی در سکوتی خطرناک به توضیحات ژنرال شوارتسکوف برای به اسارت درآوردن ۵۸ هزار نفر و اشغال منطقه وسیعی از کشور عراق گوش می‌کردند. عراقی‌ها فقط یک خواسته را مطرح کردند. به آنها اجازه داده شد با توجه به نابودی جاده‌ها و پل‌ها در کشور، هلیکوپترهای خود را به پرواز دربیاورند. شوارتسکوف با این پیشنهاد موافقت کرد.

چند روز پس از این شکست، بار دیگر ژنرال وفیق السامرائی برای دیدار با

فرماندهی ارتش فرا خوانده شد. او به خوبی از شرکت در مذاکرات صلح غیبت کرده بود. در این زمان صدام، در یک دفتر مخفی در حومه بغداد کار می‌کرد. وی در طول جنگ تقریباً هر شب جابه‌جا می‌شد تا از حملات بمب‌های هوشمند عراقی در امان باشد که به درستی تصور می‌کرد در صدد نابودی او هستند.

السامرائی با کمال تعجب صدام را بسیار آرام یافت که خیلی عجیب و با هیجان پرسید: «ژنرال ارزیابی شما چیست؟» سامرائی به آرامی پاسخ داد: «من فکر می‌کنم که بزرگترین شکست در تاریخ نظامی بود؛ حتی از شکست خرمشهر هم بدتر بود. (شکست در جنگ ایران و عراق)»

در ابتدا صدام چیزی نگفت. او بهتر از هر کس دیگری از شدت شکست عراق خبردار بود. او می‌دانست که نیروهایش به طور دستجمعی تسلیم شده‌اند. او از کشتار در بلندی‌های میتلا و ویرانی‌های حاصل از بمباران‌های متحدین اطلاع داشت. ولی اگر با ارزیابی‌های ژنرال موافق بود، به هیچ وجه قصد نداشت تا آن را بیان کند. او در گذشته ژنرال‌هایش را مسئول شکست عراق قلمداد می‌کرد و آنها را به مجازات رسانده بود (مانند شکست خرمشهر) و به این ترتیب وانمود کرده بود که شخصاً مسوول شکست‌های نظامی کشور نمی‌باشد. اما این بار می‌دانست که مسوولیت شکست کاملاً بر عهده خود اوست و این حقیقتی بود که هیچ گاه قادر به پذیرفتنش نبود.

بنابراین پاسخ صدام به سامرائی کوتاه و مختصر بود: «این نظر شماست.»

دوازده

بازمانده

بزرگترین تهدید برای بقای صدام عملیات طوفان صحرا نبود بلکه شورش و ناآرامی‌های پس از آن بود. سخنرانی‌های آتشین صدام دیگر اثری بر ملت نداشت. فاجعه تحمیل شده به دنبال ماجراجویی احمقانه او، آنها را به عمق ناامیدی و یأس فرو برده بود. برای اولین بار در تاریخ عراق امروزی، مردم با قدرت علیه رهبر خودرای و مستبد خویش قد علم کردند. اولین شورش در بصره رخ داد و در عرض چند روز بخش‌های شیعه‌نشین جنوب عراق شامل شهرهای مقدس نجف و کربلا در برابر بغداد به پا خاستند. بسیاری از شهرها به دست شورشیان افتاد. تعداد زیادی وسایل زرهی نابود شد و برخی از واحدهای گارد ریاست‌جمهوری نیز از خدمت فرار کردند. شورش‌ها خیلی سریع به شهرهای سنی‌نشین مجاور و حتی بغداد سرایت کرد و درگیری‌های خیابانی شدیدی در این شهر گزارش گردید.

خیلی زود انقلاب به شمال کشور نیز سرایت کرد و کردها دلگرم از شورش شیعیان در جنوب، تصمیم گرفتند که مقامات دولتی را سرنگون کنند تا به حقوق ملی و حق خویش دست یابند. شورش کردها با این اعتقاد آغاز شد که از حمایت دولت بوش برخوردار شود، زیرا وی قبلاً تعهد خویش را بر خلع صدام و حمایت از کردها نشان داده بود. در عرض دو هفته کردها ۹۵ درصد از کردستان را آزاد و از گروه‌های مختلف مخالفین عراقی برای تشکیل یک حکومت جدید، دعوت به عمل آوردند. با وجود امتناع رهبران مخالف عراقی در ۱۰ مارس، حدود سیصد نماینده از

۲۳ گروه مخالف در تبعید، در تلاشی بی‌سابقه برای ایجاد هماهنگی و اتخاذ یک استراتژی مشترک در برابر صدام، در بیروت گردهم آمدند.

شورش سراسری علیه رهبری بعث در بغداد، تعجب رهبران ائتلاف متحدین را به همراه داشت. در طی عملیات طوفان صحرا بسیاری از رهبران ائتلاف از جمله بوش و نخست‌وزیر جان میجر خواستار سرنگونی حکومت صدام شده بودند. در اواسط فوریه، بوش صریحاً از مردم عراق خواست تا صدام حسین دیکتاتور را از اریکه قدرت پایین بکشند، در حالی که آقای میجر نیز در پارلمان اظهار داشته بود که صدام احتمالا توسط مردم عراقی سرنگون خواهد شد. در حقیقت، مدت کوتاهی پس از امضای قرارداد آتش‌بس بوش یک ارزیابی اطلاعاتی با این پیش‌بینی دریافت کرده بود که صدام در عرض یک سال از قدرت خلع خواهد شد. تنها پرسش قابل طرح دربارهٔ توانایی صدام برای حفظ بقاء آن بود که آیا این دستگاه امنیتی قوی می‌تواند در برابر یک قیام گسترده، آن هم در زمانی که کشور در هرج و مرج و در معرض نابودی کامل است، ایستادگی کند یا خیر؟

با اینکه متحدین به شدت خواستار سرنگونی صدام بودند، شورش‌های همزمان شیعیان و کردها آنها را در حیرت فرو برده بود. اگرچه رهبران ائتلاف از عراقی‌ها خواسته بودند تا صدام را سرنگون کنند، ولی فاقد آمادگی لازم برای اعزام نیروهای متحدین در حمایت از شورشیان بودند. جنگ با این هدف پایه‌ریزی شده بود که عملیات نظامی موجب آزادسازی کویت گردد. خلع صدام از قدرت فاقد مشروعیت لازم و خارج از برنامه بود. بحث و گفتگو در مخالفت با گسترش عملیات طوفان صحرا و گنجانیدن طرح سرنگونی رژیم صدام توسط نیویورک‌تایمز مطرح شد. برای مثال نوشته بود که گسترش اهداف نظامی می‌تواند افزایش تلفات متحدین و بی‌ثباتی منطقه را به همراه داشته باشد و در این حالت همسایگان عراق مانند ایران در راستای اهداف خود درصدد بهره‌برداری از ضعف حکومت بغداد برخواهند آمد. کشورهای حوزه خلیج فارس که با تهدید داخلی از جانب شبه‌نظامیان اسلامی با حمایت ایران مواجه بودند، با دورنمای توسعه و گسترش نفوذ ایران به مناطق شیعه‌نشین جنوب عراق اصلاً موافق نبودند.

منطق عدم دخالت به بهترین وجه توسط **ریچارد چنی**[1] (وزیر دفاع ایالات متحده آن زمان) بیان شد. او ده سال بعد به صورت یکی از مهره‌های اصلی در تعهد و تلاش جدید امریکا برای خلع صدام از قدرت درآمد. اگر ما برای خلاص شدن از شر صدام به بغداد برویم، (اگر فرض کنیم که بتوانیم او را پیدا کنیم) بایستی نیروهای زیادی را وارد عراق کنیم و طی جنگ زمینی او را مغلوب کنیم. دستگیری صدام کار آسانی نیست. پس بایستی حکومت جدیدی را در عراق برقرار سازیم. سپس با این سئوال مواجه خواهیم شد: «چه حکومتی را می‌خواهید در عراق برقرار سازید؟» یک حکومت کرد یا یک حکومت شیعه یا یک حکومت سنی؟ تعداد نیروهای مورد نیاز در عراق برای تداوم بقاء حکومت چقدر خواهد بود؟ میزان تلفات قابل قبول در طول این عملیات چقدر خواهد بود؟ چنی ده سال بعد به دنبال پاسخ این پرسش‌های کلیدی بود. زمانی که به عنوان معاون اول رئیس‌جمهور جرج دبلیو بوش، فرزند رئیس‌جمهور امریکا انتخاب شده بود و رهبری عملیات طوفان صحرا را به عهده داشت.

اگرچه متحدین طرفدار تغییر رژیم در بغداد بودند، تمایل آنها تکرار کودتاهای متوالی بود که از لحاظ تاریخی عامل تغییر حکومت در عراق بودند تا یک انقلاب مردمی. اصولا یک انقلاب مردمی خطرات زیادی به همراه داشت. هیچ کسی نمی‌توانست پیش‌بینی کند که چه نوع حکومتی جایگزین بعثی‌ها می‌گردد. همچنین وزارت امورخارجه معتقد بود که ایرانی‌ها تلاش خواهند کرد تا از هر گونه موفقیت انقلابیون (چه شیعه‌های ساکن جنوب و چه کردهای ساکن شمال عراق) بهره‌برداری کنند. بعلاوه متحدین علاقه‌مند بودند به زرادخانه سلاح‌های غیرمتعارف عراق دست پیدا کنند. چون در درازمدت، بیشتر از خود صدام برای منطقه خطراتی به همراه خواهد داشت. عملیات طوفان صحرا با هدف حذف تهدیدهای دایمی حکومت عراق در به کارگیری سلاح‌های غیرمتعارف صورت گرفت، که صدام تا آن زمان برخی از این سلاح‌ها را علیه ملت خویش نیز به کار گرفته بود.

---

1. Richard Cheney.

با این تفکر، ایالات متحده، انگلستان و فرانسه در ۳ آوریل ۱۹۹۱، قطعنامه ۶۸۷ شورای امنیت سازمان ملل متحد را پیشنهاد کردند که طولانی‌ترین قطعنامه در تاریخ این سازمان بود و مادر تمام قطعنامه‌ها خوانده شد.

غیر از تأکید بر غیرقابل تغییر بودن وضعیت مرزهای عراق با کویت، که به وسیله یک کمیسیون بین‌المللی مشخص می‌شد، قطعنامه درخواست می‌کرد که عراق جزئیات کامل مربوط به تأسیسات و سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک، ذخیره موشک‌های بالستیک و ظرفیت‌های تولیدی آن (با برد بیش از ۱۵۰ کیلومتر) و مدار بسته‌ای خود را به سازمان ملل ارائه کند. عراقی‌ها بایستی در نابودی زرادخانه‌های سلاح‌های غیرمتعارف خود به طور کامل همکاری می‌کردند. علاوه بر این بغداد بایستی بازگردانیدن دارایی‌های کویت و پرداخت بدهی به افراد و شرکت‌های خارجی ـ که در نتیجه اشغال کویت متضرر شده بودند ـ را هم تقبل و تسهیل می‌کرد. تحریم‌ها برای همه چیز به جز دارو و اقلام بهداشتی همچنان برقرار بود و بایستی هر شصت روز یک بار بازنگری می‌شد. تطبیق عراق با قطعنامه‌های سازمان ملل بخصوص برنامه نابودی سلاح‌ها و اتخاذ هر گونه تصمیمی با هدف کاهش یا لغو تحریم‌ها، اهمیت اساسی داشت. در عین حال عراق اجازه نداشت که نفت خود را به فروش برساند.

عراق در حال نابودی بود و بخشی از کشور نیز در شورش و ناآرامی به سر می‌برد و از سوی دیگر کشور با شدیدترین تحریم‌ها ـ که شورای امنیت سازمان ملل تا به آن روز انجام داده بود ـ دست و پنجه نرم می‌کرد. اغلب رهبران غربی، این ارزیابی کلی را پذیرفته بودند که صدام در عرض یک سال از حکومت خلع خواهد شد. تنها اشکال کار عدم آمادگی آنها برای حمایت از این خلع قدرت بود. بوش به بیان عبارات متداول و معمولی بسنده کرده بود: «صدام قادر به تداوم حکومتش نیست، مردم از او خسته شده‌اند. مردم عراق، او را به عنوان یک دیکتاتور جنایتکار می‌بینند اما حمایت از قیام‌های شیعیان و کردها یک مقوله دیگر بود.»

وقتی از ***مارلین فیتزواتر***[1] (سخنگوی کاخ سفید) پرسیده شد که موضع امریکا

---

1. Marlin Fitzwater.

در قبال شورش‌ها چیست؟ تقریباً همانند یک فرد بی‌تجربه و خام اظهارنظر کرد: «ما در نظر داریم در مسائل داخلی عراق دخالت نکنیم. ما گزارش‌هایی درخصوص بروز نبردهای بصره و سایر شهرها دریافت کرده‌ایم ولی برای ما هدف گستردگی و شدت این نبردها مشخص نیست.» بوش قصد نداشت که پیروزی خیره‌کننده‌اش در کویت با به دام انداختن نیروهای امریکایی در گرداب سیاست‌بازی‌های عراقی‌ها لکه‌دار شود. او می‌خواست نیروهای امریکایی در اولین فرصت ممکن به خانه بازگردند.

شیوه مدیریتی صدام در چرخش وضعیت خطرناک و بحرانی که در بهار ۱۹۹۱ با آن مواجه بود نمونه بارزی از مهارت‌ها و حقه‌های سیاسی او به نفع خودش بود و به همین دلیل توانسته بود به عنوان قهرمان بلامنازع به مدت سه دهه بر عراق حکومت کند و هنوز دهه آخر را پیش رو داشت. او نشان داد هر زمانی که در قلمروش دچار چالش شود، یک دشمن قوی قدرتمند به شمار می‌آید.

با وجود برداشت غلط صدام از دیدگاه و موضع غرب نسبت به عراق و رژیم بعث دربارهٔ تصمیم حمله به کویت، او پی برده بود که غرب قصد ادامه جنگ با عراق پس از آزادسازی کویت را ندارد. صدام در بهره‌برداری از سرخوردگی غرب از موضوع خاورمیانه به سرعت عمل کرد و محاسبه کرد که اگر بهانه‌ای به دست متحدین برای دخالت در امور داخل عراق ندهد، به راحتی می‌تواند پایه‌های حکومت خویش را مستحکم کند. به این ترتیب در اوایل مارس، او به وزیر امورخارجه‌اش، طارق عزیز دستور داد تا در نامه‌ای به دبیرکل سازمان ملل متحد لغو رسمی الحاق کویت و موافقت برای بازگرداندن منابع به غارت رفته کویت را اعلام کند. عزیز، نهایتاً شرایط و مفاد قطعنامه ۶۸۷ سازمان ملل را پذیرفت، ولی به زودی مشخص شد که اجرای آن به طور مستقیم با محاسبات بغداد دربارهٔ عدم آمادگی ائتلاف برای به کارگیری نیروهای مسلح در راستای کسب اطمینان از اجرای قطعنامه مرتبط بوده است که البته این خیال باطل خیلی زود از میان رفت.

صدام با اجرای مفادی که برای حمایت سازمان ملل از او کافی بود، در راستای تقویت موقعیتش و تضمین وفاداری کامل نسبت به رهبری در جنگی که برای

سرکوبی شیعیان و کردها در پیش داشت، ابتکار عمل به خرج داد. معاون او در شورای رهبری انقلاب، عزت ابراهیم، به عنوان معاون فرماندهی نیروهای مسلح منصوب و برای نظارت بر سرکوبی قیام شیعیان به جنوب اعزام گردید. داماد محبوب صدام، حسین کامل المجید و رفیق قدیمی صدام طاها یاسین رمضان به ترتیب به سمت‌های وزیر دفاع و معاون اول رئیس‌جمهور منصوب شدند.

صدام به عنوان یک حرکت نمایشی برای شیعیان و در یک امتیازدهی آشکار یکی دیگر از همکاران دیرین خود به نام سعدون حمادی از شیعیان برجسته را به مقام نخست‌وزیری برگزید، البته از حمادی به عنوان یک فرد ضعیف و بی‌قدرت نام برده می‌شد. در نهایت علی حسن المجید نیز به عنوان وزیر دفاع انتخاب شد. با توجه به سابقه بسیار بد او به عنوان مقام مسئول در حمله شیمیایی به حلبچه و مقام تازه از دست رفته به عنوان حاکم جنایتکار کویت، انتصاب مجید یک پیام آشکار به شورشیان بود که صدام به هیچ وجه قصد ندارد در قبال آنها نرمش نشان دهد. صدام در گذشته بارها نشان داده بود و اطمینان داشت که سرنوشت اعضای کلیدی رژیم به طور اجتناب‌ناپذیر با سرنوشتش مرتبط است.

صدام تلاش سختی را برای ارتقاء روحیه نیروهای از هم پاشیده خود آغاز کرد. حقوق تمامی نظامیان و نیروهای امنیتی افزایش یافت. تمامی افسرانی که وفاداریشان تأیید نشده بود، پاکسازی و تعدادی نیز اعدام شدند. شبکه مأموران و نمایندگی‌های حزب بعث در ارتش در طول جنگ دست نخورده باقی مانده بود. تعدادی از فرماندهان ارشد نظامی نیز از جمله ژنرال وفیق السامرائی، رئیس اطلاعات ارتش از کار برکنار شدند. بدون شک او برای بیان صریح عقاید خویش دربارهٔ عواقب نظامی عملیات طوفان صحرا تنبیه شده بود.

گارد ریاست‌جمهوری به شورشیان جنوب حمله‌ور شد. گردان‌های نیرو گرفته گارد ریاست‌جمهوری از رهبری جدید و افزایش حقوق که از جنگ جان سالم به در برده بودند بسیار مشتاق بودند تا کودتای خود را در پذیرش شکست از نیروهای متحدین جبران کنند. آنها با چنان شقاوتی در حال اجرای وظیفه جدید خود بودند که حتی براساس استانداردهای شدید و سخت رژیم بعث نیز استثنایی و غریب بود.

در شهرهای مقدس نجف و کربلا هزاران روحانی بازداشت و صدها نفر نیز اعدام شدند. تمامی مردهای دارای ریش یا ملبس به عمامه در خیابان‌ها با خطر بازداشت و تیرباران مواجه بودند. در حالی که مردم را به تانک‌ها بسته بودند و از آنها به عنوان سپرهای انسانی استفاده می‌کردند، زنان و کودکان را به قتل می‌رساندند. حزب بعث دستور داد تا فیلمی درخصوص علی حسن المجید، وزیر تازه انتصاب یافته کشور و مسئول اجرای عملیات ضدشیعیان ساخته شود. در یک صحنه از فیلم صدای مجید به گوش می‌رسد که به یک فروند هلیکوپتر عراقی که در حال حمله به یک گروه از شورشیان متصرف یک پل است دستور می‌دهد که: «تا زمانی که نمی‌توانی به من بگویی که آنها را به آتش کشیدی یا خیر حق بازگشت نداری و اگر نتوانستی آنها را به آتش بکشی دیگر برنگرد.» صحنه‌های بعدی این فیلم پس از سرکوب شورش میان مقامات حزب بعث توزیع شد. مجید به اتفاق یکی از بعثی‌های ارشد (محمد حمزه الزبیدی) در حالی که تعدادی از زندانیان بی‌دفاع روی زمین دراز کشیده بودند، آنها را می‌زدند. زبیدی گفت: «بیا یکی از اینها را اعدام کنیم تا دیگران اعتراف کنند.» او بعدها از سوی صدام به عنوان پاداش خدمات شایان خود در جنوب عراق، به مقام نخست‌وزیری عراق منصوب گردید.

سپس فیلم گروهی از زندانیان با چهره‌های وحشت‌زده را به نمایش می‌گذارد. مجید در زمان بازجویی از زندانیان، پشت سر هم سیگار می‌کشد. او به یکی از آنها اشاره می‌کند و می‌گوید: «این یکی را اعدام نکنید، او به دردمان می‌خورد.» زمانی که خبرنگاران غرب اجازه یافتند تا پس از سرکوبی کامل شورش از این مناطق بازدید کنند، گزارش دادند کربلا مثل شهری است که گویی در آن زلزله آمده است.

در اواخر مارس یک تهاجم شدید در برابر کردها آغاز شد و در عرض چند روز شهرهای اصلی کردستان به دست نیروهای دولتی افتاد و کردهای وحشت‌زده در تلاش ناامیدانه از پیشرفت عراق به کوه‌ها فرار کردند. تسلط روانی صدام بر کردها زمانی آشکار شد که نیروهایش با ریختن آرد بر گروه‌هایی از پناهجویان آنها را وحشت‌زده کردند. چون شهروندان بی‌دفاع تصور می‌کردند که به آنها حمله شیمیایی

شده است. در اوایل آوریل تقریباً یک میلیون کرد در کنار مرز ایران و عراق تجمع یافته بودند و در آخر این ماه تعداد آنها به ۲ میلیون نفر رسید. گزارش شده که در مناطق کوهستانی کردستان، تعدادی از پناهجویان از شدت گرسنگی تلف شدند که شمار آنها به یک هزار در روز نیز می‌رسید.

متحدین پیروزمند که ۲ ماه قبل سرمست پیروزی بر صدام بودند، حال با یک فاجعه انسانی روبرو بودند که مسئول اصلی بروز آن نیز خودشان بودند. با پشتیبانی قطعنامه شماره ۶۸۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد به سازمان‌های طرفدار حقوق بشر اجازه داده شد تا به کردها کمک و پرواز هواپیماهای عراقی بر فراز مدار ۳۶ درجه شمالی به بعد را ممنوع کنند. متحدین حیرت‌زده عملیات تأمین رفاه را با استفاده از هواپیماها و هلیکوپترهای ترابری آغاز کردند و چند تُن مواد کمکی از جمله غذا، لباس، چادر و پتو را بین آنها توزیع کردند. اما تلاش‌های بین‌المللی و اضطراری بشردوستانه به علت ازدحام بیش از اندازه جمعیت در اردوگاه‌های پناهجویان و بدی آب و هوا، کارآیی لازم را نداشت. برای اینکه چنین وضعی ابعاد فاجعه‌آمیز پیدا نکند، یافتن راهی لازم بود تا پناهجویان بتوانند به خانه‌های خود بازگردند.

میجر در اوایل آوریل، ایجاد مناطق امن برای کردها را مطرح کرد. مناطقی از کردستان که از آنها در برابر حمله نیروهای صدام محافظت می‌شد. در ابتدا، بوش که بیشترین نگرانی او جلوگیری از درگیری نیروهای امریکایی در جنگ داخلی عراق بود، از این نقشه استقبال چندانی نکرد؛ اما در اواسط آوریل او نظر خود را تغییر داد و نیروهای امریکایی را مجاز ساخت که به منظور تسهیل در توزیع کمک‌های غذایی، تعدادی منطقهٔ امن در شمال عراق درست کنند. در پایان ماه تقریباً ده هزار نیروی امریکایی، انگلیسی و فرانسوی جهت نظارت بر تلاش‌های بشردوستانه برای کردها در شمال عراق به کار گرفته شدند.

از دیدگاه صدام، سیاست اتخاذ شده در بهار ۱۹۹۱ یک پیروزی عظیم بود. او نشان داد که از لحاظ تاکتیکی بسیار زیرک است. او موفق شده بود دو قیام بزرگ را سرکوب کند و به رهبران غربی مغرور، نشان دهد که هنوز رهبر بلامنازع کشور است.

با چنین ذهنیتی صدام آماده مقابله با چالش بعدی در برابر حکومتش بود. تیم‌های بازرسان و کارشناسان تسلیحاتی سازمان ملل برای نابودسازی زرادخانه سلاح‌های غیرمتعارف او وارد می‌شدند. یکی از عواقب شکست عراق در جنگ، توافق عمومی در شورای امنیت سازمان ملل دراین‌باره بود که باید از انجام اعمال تهاجمی عراق در آینده جلوگیری شود. غیر از تصویب تعدادی قطعنامه که از عراق خواسته بود تا دولت مستقل کویت را به رسمیت بشناسد و غرامت جنگی سنگینی را بپردازد، سازمان ملل به صدام دستور داده بود که تمام مکان‌های موجود در عراق بایستی برای بازرسی تیم‌های سازمان ملل در دسترس باشد، چون دنبال شواهدی برای برنامه‌های مشکوک او درخصوص توسعه سلاح‌های بیولوژیک، شیمیایی و هسته‌ای بودند. این سلاح‌ها و همچنین تمامی بقایای موشک‌های دوربرد زمین به زمین بایستی به محض کشف، نابود می‌شدند.

تحریم‌های تنبیهی فقط زمانی لغو خواهد شد که شورای امنیت اطمینان حاصل کند که دیگر عراق چنین توانایی‌هایی ندارد و همچنین امکانات لازم برای استقرار تیم‌های نظارتی را فراهم سازد و خود را با تمامی مفاد موجود در قطعنامه‌های سازمان ملل تطبیق دهد.

با ورود اولین تیم UN Scom (کمیسیون خاص خلع سلاح سازمان ملل) در می ۱۹۹۱ به عراق، صدام و مقامات او مبارزه سختی را برای ایجاد اخلال و مانع بر سر راه آنها آغاز کردند ولی ۷ سال بعد که سرانجام تیم‌های UN-Scom این کشور را ترک کردند، سازمان ملل توانست از وضعیت دقیق ظرفیت و توانایی عراق برای ساخت و تولید سلاح‌های شیمیایی، بیولوژیک و هسته‌ای، اطمینان حاصل کند.

بی‌تردید تفکر اصلی تیم‌های متشکل از افراد خارجی که مسئولیت اجرای بررسی‌های جستجوگرانه در حساس‌ترین نقاط مجتمع‌های صنایع نظامی عراق را به عهده داشتند، نفرت از صدام و هیأت حاکمه بعث بود. عراقی‌ها از سر ناچاری و به عنوان یکی از عواقب اصلی جنگ و فقط به علت اینکه صدام می‌خواست با وانمود کردن به همکاری با سازمان ملل دستش برای سرکوب شورش‌ها در کردستان و

جنوب عراق باز باشد، اقدام به قبول این بازرسی‌ها کرده بودند. بنابراین با وجود موافقت ظاهری عراقی‌ها برای همکاری با بازرسان تسلیحاتی، حقیقت امر چیز دیگری بود.

در اواخر آوریل یک کمیته اضطراری به ریاست طارق عزیز تشکیل شد تا بهترین شیوه ایجاد اخلال در کار سازمان ملل را ـ با در نظر قرار دادن دستورات صدام مبنی بر حفظ ظرفیت‌ها و سلاح‌های کشتار جمعی عراق ـ مشخص کند. صدام مصمم بود تا هیچ مطلبی را درخصوص برنامه سلاح‌های اتمی خویش با نام رمز PC-3 برملا نکند. چون با موفقیت و برای بیش از یک دهه از چشمان بازرسان سازمان بین‌المللی انرژی اتمی مخفی نگاه داشته بود.

صدام همچنین دستور داده بود تا هیچ یک از جزئیات برنامه‌های مربوط به سلاح‌های بیولوژیک نبایستی افشاء شود. تنها سلاح غیرمتعارفی که قرار بود اطلاعاتش فاش شود برنامه سلاح‌های شیمیایی بود. چون سازمان ملل از قبل شواهد مربوط به ساخت آنها را یافته بود. صدام اجازه داده بود تا ذخایر عوامل شیمیایی و سیستم‌های تولید آنها فاش شود ولی تأسیسات تحقیق و توسعه گسترده مربوط به آنها و همچنین ذخایر پیشرفته‌ترین سلاح شیمیایی عراق، VX، بایستی به طور کامل از دید تیم‌های کارشناسی دور نگه داشته می‌شد. سیاست اتخاذ شده کاملاً مشخص بود.

به این ترتیب صدام از میان موج‌های خلع‌سلاح عبور می‌کرد ولی به طور واقعی خلع‌سلاح نمی‌شد. کمیته عزیز فهرست دقیقی از موارد قابل افشا و غیرقابل افشا برای سازمان ملل تهیه کرد و نقشه جابجایی اضطراری با هدف پراکنده‌سازی تمامی موارد مربوط به سلاح‌هایی که نبایستی در اختیار سازمان ملل قرار گیرد را هم تدوین نمود. کمیته آنقدر پیش رفت که حتی نحوه برخورد با تیم‌های بازرسی از جمله تغییر در شکل تأسیسات حساس برای پنهان‌سازی شواهد مربوط به فعالیت‌های غیرمجاز را مشخص کرد. عزیز دستور داد تا عملیات دقیقی اجرا شود، در واقع با استفاده از بازرس‌های بدلی، نحوه برخورد با تیم‌های بازرسی سازمان ملل به مقامات عراقی آموزش داده شد. سرانجام در ۱۸ آوریل، عراق

اظهاریه خود را دربارهٔ جزئیات برنامه‌های سلاح‌های غیرمتعارف به سازمان ملل تسلیم نمود.

رالف اکیوس[1]، رئیس سوئدی UN Scom در مشخص کردن ناهمخوانی‌های موجود میان مواد ذکر شده در اعلامیه عزیز و جزئیات گزارش تهیه شده درخصوص زیرساخت سلاح‌های غیرمتعارف توسط عوامل اطلاعاتی امریکا و انگلیس بسیار خوب و سریع عمل کرد. اکیوس به اطلاع بغداد رسانید که UN Scom در حال انجام یک ارزیابی جامع از ظرفیت‌های سلاح‌های کشتار جمعی عراق است و بازرسی‌های محلی نه‌تنها در تأسیسات اعلام شده از سوی عراق بلکه در مکان‌های اعلام نشده نیز اجرا خواهد شد. صدام از ماهیت قاطع پاسخ اکیوس آزرده‌خاطر شد و دستور داد که کمیته جدیدی تشکیل گردد. کمیته عملیات پنهان‌سازی توسط پسر صدام یعنی عدی اداره می‌شد.

انتصاب عدی برای این پست کلیدی چندان به مذاق کامل المجید، داماد صدام خوش نیامد. چون پس از جنگ ایران و عراق کمیسیون صنایع نظامی برای تسلیح مجدد عراق به ریاست او تشکیل شده بود و میلیاردها دلار را برای افزایش توان عراق در زمینه سلاح‌های غیرمتعارف هزینه کرده بود. حسین کامل یک فرد مغرور بود که غرور و رفتار خودخواهانه او بسیاری از اشخاص کلیدی در هیأت حاکمه را نیز ناراحت می‌کرد. افزون بر این، او ارتقاء خود به مقامات بالا را مدیون حمایت‌های همسر قبلی صدام، (ساجده) بود که از زمان مرگ برادرش عدنان در حادثه سقوط هلیکوپتر در ۱۹۸۹ دیگر از صدام جدا شده بود. صدام در مواقع بحرانی به افرادی که به آنها اعتماد داشت، روی می‌آورد. وی این امر را در ماه مارس، قبل از آغاز حملهٔ برای سرکوب کردها و شیعیان، با تغییراتی که در رهبری بعث و ارتش ایجاد کرد، نشان داد. با توجه به اینکه همه چیز در حال از دست رفتن بود، صدام به این نتیجه می‌رسید کسی که از خون و گوشت خودش است مسئولیت حفاظت از زرادخانه سلاح‌های غیرمتعارف ارزشمند او را به عهده بگیرد تا فردی که فقط از طریق یک ازدواج با او خویشاوند شده بود. ارجحیت عدی بر

---

1. Rolf Ekeus.

حسین کامل، باعث ناخشنودی صدام شد و در سال‌های آتی ناراحتی شدید صدام را فراهم ساخت.

کمیته جدید عدی به طور منظم در کاخ ریاست‌جمهوری تشکیل جلسه می‌داد و راه‌های کسب اطمینان از پنهان ماندن موارد حساس از دید بازرسان را بحث و بررسی می‌کرد. عراقی‌ها در این زمان، تصور می‌کردند که برنامه بازرسی سازمان ملل متحد فقط برای چند هفته یا حداکثر چند ماه تداوم خواهد یافت. آنها انتظار داشتند تا به بازرسان سازمان ملل چیزهایی را در اطراف مکان‌های از قبل اعلام شده ـ که به دنبال بمباران متحدین در طول جنگ نابود شده بود ـ نشان دهند.

عراقی‌ها تجربیات خود را براساس تجربیات و برخوردهای قبلی، با بازرسان سازمان بین‌المللی انرژی هسته‌ای استوار کرده بودند. این بازرس‌ها به طور منظم از تأسیسات تحقیقات هسته‌ای عراق بازدید می‌کردند ولی هیچ‌گاه متوجه نشده بودند که عراق در حال ساخت سلاح‌های هسته‌ای است.

بازرسان UN Scom ثابت کردند که در اجرای وظایف خود با دقت بیشتری عمل می‌کنند. در ژوئن ۱۹۹۱، یک تیم به رهبری **دیوید کِی**[1] ـ رئیس بازرسان که قبلاً نظارت بر تأسیسات هسته‌ای اعلام شده عراق را به عهده داشت ـ از اردوگاه نظامی ابوغریب واقع در غرب بغداد بازدید کرد.

عراقی‌ها پذیرفته بودند که بخشی از این اردوگاه قبلاً به منظور تحقیقات هسته‌ای استفاده می‌شد، ولی بخش دیگری از اردوگاه توسط عدی برای پنهان ساختن ابزارهای اساسی در برنامه تحقیقات هسته‌ای عراق استفاده می‌شد. در طول بازرسی اردوگاه، کِی دریافت که سربازان عراقی در تلاشند که تعدادی دستگاه‌های جداکننده ایزوتوپ الکترومگنتیک به نام کالوترون را با استفاده از تریلی جابه‌جا کنند. زمانی که کِی سعی کرد در این امر دخالت کند، سربازان عراقی با شلیک گلوله در بالای سر او و به این کار پاسخ دادند. سپس عراقی‌ها کالوترون‌ها را در پیش روی بازرسان که از کل ماجرا فیلمبرداری کردند به محل دیگری انتقال دادند.

---

1. David Kay.

حادثه اردوگاه ابوغریب موجب تیرگی ارتباط عراق با بازرسان تسلیحاتی برای شش سال آینده گردید. پس از این افتضاح، کمیته پنهان‌سازی عدی دستور داد تا تمامی اقلام کلیدی برنامه سلاح‌های هسته‌ای عراق بایستی در شبکه‌هایی از کاخ‌ها و ویلاهای صدام در اطراف تکریت پنهان شوند. البته فهرست این اقلام از سوی عراق ذکر نشده بود. هر گونه وسیله‌ای که غیرضروری تشخیص داده می‌شد، توسط عراقی‌ها منهدم می‌شد. عراق بعداً به سازمان متحد اطلاع داد که برای نابودسازی سلاح‌های غیرمتعارف، یکطرفه اقدام کرده است؛ با این تصور که بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل دیگر به عراق باز نخواهند گشت.

بازرسان UN Scom که یک بار دیگر مچ صدام را گرفته بودند، به هیچ وجه قانع نشدند. کِی، به عراق بازگشت و تیم نیز بدون اعلام قبلی در مراکز هسته‌ای عراق در بغداد حضور می‌یافتند و با گشودن حصارها به داخل ساختمان هجوم می‌بردند. در کمال تعجب آنها میلیون‌ها صفحه مدرک مربوط به جزئیات برنامه‌های سلاح‌های اتمی عراق را یافتند. با وجود دستور کمیته پنهان‌سازی عدی مبنی بر اینکه تمامی موارد بایستی در مکان‌های امن نگهداری شوند ولی آنها مدارک را فراموش کرده بودند!

مقامات شگفت‌زده عراقی سراسیمه به محل هجوم بردند و به دنبال آن یک محاصره چهار روزه در محل رخ داد که طی آن بازرسان کِی داخل یک پارکینگ محبوس شدند. اما آبروی عراق رفته بود، تیم UN-Scom مصمم شد تا زمان کسب اطمینان کامل از خلع سلاح کامل صدام به کار خود ادامه دهد. کمیته پنهان‌سازی با تهیه مقدمات لازم برای تهیه میکروفیلم از آرشیو سلاح‌ها و برنامه‌های هسته‌ای و نگهداری آن در وزارت کشاورزی عکس‌العمل نشان داد. البته این وزارتخانه نقش برجسته‌ای را در برنامه‌های سلاح‌های بیولوژیک و شیمیایی عراق بازی کرده بود. اما بازرسان فریب نخوردند و در جولای ۱۹۹۲ آنها به ساختمان وزارت کشاورزی هجوم بردند. نیروهای امنیتی صدام با سازماندهی گروه‌هایی از افراد غیرنظامی، برای حمله به بازرسان سازمان ملل در حال انجام ماموریت عکس‌العمل نشان دادند. این آخرین باری بود که بازرسان تسلیحاتی در آستانه بررسی کامل یک آرشیو کامل از

سلاح‌های هسته‌ای قرار گرفتند که خیلی زود پس از این واقعه به مجتمع ریاست‌جمهوری در نزدیکی تکریت منتقل شد.

زمانی که صدام تمام انرژی خود را صرف یافتن شیوه‌های اخلال درکار بازرسان UN-Scom کرده بود، مردم عراق در فقر و گرسنگی مطلق به سر می‌بردند. تحریم‌های سازمان ملل به این معنا بود که عراق قادر به فروش نفت و کسب ارزهای خارجی نبوده و بنابراین در زمینه اقلام وارداتی به شدت با محدودیت مواجه بود. واردات کودهای شیمیایی، ماشین‌آلات کشاورزی، سموم و مواد شیمیایی با امکان استفاده‌های دوگانه و همچنین قطعات سیستم‌های تصفیه آب و تولید برق منهدم شده، همگی ممنوع بود. در نتیجه، خیلی زود بیماری و سوءتغذیه شیوع یافت و سبب شد تا میزان تلفات نوزادان به حدی برسد که در ۴۰ سال گذشته بی‌سابقه بود. یک سال پس از هجوم به عراق، قیمت مواد غذایی بیش از دوهزار درصد افزایش یافته بود و نابودی اقتصاد آنقدر بود که طبقه بغدادی‌های متوسط و ثروتمند به افراد فقیر تبدیل شده بودند. ولی زجر مردم عراق کوچکترین تأثیری در رهبر کشور عراق نداشت. در ۱۹۹۲، سازمان ملل در پاسخ به سختی‌های روزافزون مردم عراق پیشنهاد کرد که دولت عراق از فرصت فروش ۱/۶ میلیارد ریال نفت برای خرید مواد غذایی و دارو برخوردار گردد. اما صدام این پیشنهاد را نپذیرفت! چون با پافشاری سازمان ملل در کنترل بر درآمد حاصله و اختصاص ۳۰ درصد از پول برای پرداخت غرامت جنگی به کویت اعتراض داشت. در ۴ سال آتی نیز صدام پیشنهادات مشابه را رد کرد و ترجیح داد که به جای تحمیل نظارت بر دفتر ریاست‌جمهوری، مردم عراق دچار زجر و بلا باشند. سرانجام در سال ۱۹۹۶ صدام قطعنامه ۹۸۶ شورای امنیت را پذیرفت که اجازه می‌داد عراق برای خرید منابع ضروری هر ۶ ماه یک بار به فروش ۲ میلیارد دلار نفت اقدام کند.

اگرچه ائتلاف متحدین تمایلی به حمایت از شورشیان کرد نداشت، ولی به شدت علاقه‌مند بود تا شاهد سرنگونی صدام باشد. در می ۱۹۹۱ که صدام موفق شد انقلابیون را در شمال و جنوب سرکوب کند و وضعیت خود را به عنوان مرد قدرتمند

بغداد تثبیت کند، بوش نیز یک مجوز رسمی را امضاء کرد. این مجوز به سیا اجازه می‌داد تا در راستای خلع صدام حسین از قدرت، یک رشته عملیات مخفی را انجام دهد.

اگر این مجوز چند ماه زودتر به امضاء می‌رسید شاید سیا برای انجام این کار شانس می‌آورد. اما زمانی بوش به این نتیجه رسید ـ که صدام بایستی از قدرت خلع شود ـ که رهبر عراق موفق شده بود با موفقیت پایگاه قدرت خویش را محکم کند.

فرانک اندرسون، دریافت‌کننده مجوز که ریاست بخش خاورمیانه سیا در اداره کل عملیات را به عهده داشت، بعدها اظهار کرد که در آن زمان ما فاقد مکانیسم یا مجموعه‌ای از مکانیسم‌های لازم بودیم که بتوانیم نقشه خلاصی از شر صدام را بکشیم. به نظر می‌رسد که مجوز بوش انعکاسی از گفته مشهور ریچارد هلمز رئیس سابق سیا باشد که: «عملیات مخفی معمولاً جایگزینی برای یک سیاست است.» شخص بوش پذیرفته بود بلافاصله پس از عملیات طوفان صحرا یک فرصت کلیدی برای سرنگونی صدام از دست رفته است. مدت کوتاهی پس از جنگ، گروهی از افسران ارشد نظامی نقشه اجرای یک کودتا را کشیده بودند که به علت وقوع شورش‌های شمال و جنوب انجام نشد. بوش ضمن مصاحبه با تلویزیون امریکا در ۱۹۹۴ اظهار داشت: «من به خوبی احساس می‌کنم، ارتش عراق که با رهبری صدام شکست بدی را متحمل شد، در برابر صدام خواهد ایستاد و از شر او خلاص خواهد شد. ما نگرانیم که شورش‌ها، سرنگونی صدام را به تأخیر بیندازد. چون سبب می‌شود ارتش عراق برای جلوگیری از تجزیه کشور پشت سر صدام قرار گیرند.» در واقع چنین اتفاقی هم رخ داده بود.

از پاییز ۱۹۹۱ به بعد دستگاه‌های اطلاعاتی انگلستان و امریکا برای خلع صدام از قدرت به گزینه‌های مختلفی توجه کردند. اولین اولویت، یافتن شخص یا گروهی بود که می‌توانست جایگزین قابل قبولی برای او باشد. توجه سیا به برزان ـ برادر ناتنی صدام که هنوز به حالت تبعید در ژنو به سر می‌برد ـ جلب شد. البته این انتخاب با توجه به فعالیت‌های سابقش به عنوان رئیس مخابرات عراق و دخالت

شخصی در اعدام همکاران بعثی پس از قبول ریاست‌جمهوری توسط صدام در ۱۹۷۹، انتخاب خوبی نبود. (به فصل هفتم مراجعه کنید.)

دومین ابتکار در ژوئن ۱۹۹۲ صورت گرفت. زمانی که با نظارت سیا حدود ۴۰ گروه مخالف عراقی ازجمله کردها در وین گرد هم آورده شدند تا سازمان جدیدی را با نام کنگره ملی عراق تشکیل دهند که هدف آن سرنگونی صدام بود. هدف مشخص کنگره ملی عراق، ایجاد یک عراق دمکراتیک برگرفته از حکومت نماینده تمام اقوام و تفکرها بود.

کنگره ملی عراق چیزی بیش از یک ماشین تبلیغاتی بود و بیشتر اعضای واقعی آن می‌دانستند که صدام به راحتی قابل سرنگونی نیست. بودجه این کنگره تقریباً به طور انحصاری به وسیله سیا تأمین می‌شد و فقط در سال اول تشکیل آن به ۲۳ میلیون دلار رسید.

هنوز جدی‌ترین تهدیدها برای صدام از جانب نیروهای مسلح عراق بود. در تابستان ۱۹۹۲، دو هنگ مکانیزه گارد ریاست‌جمهوری با یک نقشه سرنگونی صدام مرتبط قلمداد شدند. این نقشه با تلاش نیروهای امنیتی همیشه هوشیار صدام با شکست مواجه شد و دور جدیدی از اعدام‌ها و پاکسازی‌ها را به همراه داشت. ۶ افسر از جمله دو سرلشکر بلافاصله اعدام و چهارصد تن دیگر نیز بازداشت شدند. سال بعد یک نقشه دیگر کشف شد که هدف آن قتل صدام در جریان جشن‌های سالیانه ماه جولای به مناسبت انقلاب بعث بود. دوباره گارد ریاست‌جمهوری، مظنون واقع شد و این بار افراد بیشتری اعدام شدند. صدام نگران از اینکه واحدهای برگزیده گارد ریاست‌جمهوری نیز دیگر قابل اعتماد نیستند، واحد ویژه‌ای با نام واحد طلایی گارد ریاست‌جمهوری تشکیل داد که بیشتر اعضای آن شهروندان تکریتی بودند. اعضای این واحد از حقوق و مزایای خاصی برخوردار بودند و همکاری نزدیکی با افسران امنیتی ویژه ریاست‌جمهوری داشتند. در نهایت دو گروه با هم ادغام شده و سازمان امنیت ویژه را تشکیل دادند.

صدام با انجام تغییراتی در بدنه حکومت خویش موقعیت خویشاوند درجه اولش را در پست‌های کلیدی تقویت کرد. برادر ناتنی‌اش، وضبان جانیگزین علی حسن

المجید وزیر کشور شد و مجید نیز سمت وزیر دفاع را به عهده گرفت. دیگر برادر ناتنی او سبعاوی به ریاست دفتر ویژه رئیس‌جمهور و مخابرات منصوب شد. عدی ۲۸ ساله که با پدرش آشتی کرده بود در حالی که عنوان رئیس کمیته ملی المپیک را هنوز یدک می‌کشید، سمت ریاست سازمان امنیت ملی و مدیرمسئول روزنامه بابل را به عهده گرفت. قصی ۲۵ ساله، برادر کوچکتر عدی پست حساس سازمان امنیت ویژه را به عهده گرفت. صدام همچنین تلاش کرد که دامادهایش حسین کامل و صدام کامل را خشنود نگه دارد. حسین کامل که بیش از پیش و با ارتقاء مقام قصی نیز ناراحت شده بود، همچنان اداره سازمان اصلی مسلح‌سازی عراق و صدام کامل با شخصیت آرام‌تر خود ریاست یک اداره امنیتی غیراختصاصی در کاخ ریاست‌جمهوری را به عهده داشت.

با فقدان نقشه مؤثر و جدی برای خلع صدام، ایالات متحده، انگلستان و فرانسه برای افزایش فشار دیپلماتیک با ایجاد یک منطقه پروازممنوع در بالای مدار ۳۲ در جنوب عراق، تلاش می‌کردند. این کار باعث شد که یک سوم از فضای هوایی عراق در کنترل متحدین باشد. این تصمیم ـ مانند حفاظت از کردها در شمال در سال ۱۹۹۱ ـ به منظور حفاظت از عرب‌های نیزار اتخاذ شد که قرن‌ها در نیزارهای اطراف بصره زندگی می‌کردند و در تابستان ۱۹۹۱ علیه صدام قیام کردند. قیام عرب‌های نیزار با شورش کردها و شیعیان ارتباطی نداشت و به دنبال تصمیم صدام برای ساخت یک کانال آبی جدید به طول ۳۰۰ مایل به نام رودخانه صدام ایجاد گردید که اثرات نامطلوبی بر جریان طبیعی نیزار داشت و به اجبار، فرهنگی با سابقه چند قرن را نابود می‌کرد. صدام با شقاوت مرسوم خویش به این امر پاسخ گفت و خیلی زود گزارشاتی به غرب رسید که سلاح‌های شیمیایی دوباره علیه جمعیت بی‌دفاع به کار گرفته شده است.

ایجاد منطقه پرواز ممنوع، تمایل پنهان جرج بوش بود که انتخابات ریاست‌جمهوری قریب‌الوقوع در نوامبر را پیش رو داشت. او با چنین موضع قاطعی در برابر صدام، می‌خواست بر رأی‌دهندگان خود تأثیر بگذارد.

با این حال، نقشه بوش با موفقیت همراه نبود و در نوامبر ۱۹۹۲ بیل کلینتون او

را در انتخابات ریاست‌جمهوری شکست داد. صدام با حضور در بالکن کاخ خود و شلیک هوایی این واقعه را جشن گرفت در حالی که صدام رهبر بلامنازع عراق باقی مانده بود، دو مخالف اصلی او در طول بحران کویت، مارگارت تاچر و جرج بوش بدون جشن از قدرت برکنار شده بودند. صدام معتقد بود که تغییر حکومت در واشنگتن می‌تواند به نفع او باشد و رئیس‌جمهور جدید علاقه کمتری به پیگیری یک خصومت شخصی در برابر رهبر عراق خواهد داشت. ولی خیلی زود ناامید گشت. چند ساعت پس از پیروزی در انتخابات، کلینتون به صدام هشدار داد که از تحریم‌های سازمان ملل تخطی نکند. در اوایل ژانویه ۱۹۹۳ و درست چند روز قبل از جایگزینی بیل کلینتون به جای بوش، صدام با استقرار موشک‌های ضدهوایی در داخل منطقه پروازممنوع به این واقعه پاسخ داد. یک عمل تحریک‌کننده آشکار که به منظور آزمایش اراده سیاسی واشنگتن در طول دوره حساس انتقال طراحی شده بود. صدام باز هم اراده امریکایی‌ها را جدی نگرفته بود، بوش شش روز قبل از واگذاری ریاست‌جمهوری به کلینتون، دستور داد تا بیش از یکصد فروند هواپیمای متحدین به آتشبارهای موشکی عراق حمله کنند.

حتی پس از اتمام دوران ریاست‌جمهوری بوش نیز ذات قبیله‌ای صدام اجازه نداد که از خصومت دست بکشد. در آوریل ۱۹۹۳ طی دیدار پرشور بوش از کویت، مقامات کویتی فاش کردند که توطئه قتل او را کشف کرده‌اند. کویتی‌ها اتومبیلی مملو از مواد منفجره را یافته بودند که برای انهدام مرکز شهر کویت کافی بود. بمب قرار بود هنگام عبور بوش از مرکز شهر منفجر شود.

جیمز وولسی[1] (رئیس سیای کلینتون) بعضی از کارشناسان خود را به کویت اعزام کرد تا بمب مذکور را بررسی کنند. آنها به این نتیجه رسیدند که علایم حضور مخابرات عراق در محل وجود دارد. وفیق السامرائی، رئیس اسبق اطلاعات ارتش که سابقه و تجربه طولانی در این عملیات داشت، گفت: هیچ گونه تردیدی نیست که صدام شخصاً دستور این عملیات را صادر کرده است. هیچ کس بدون دستور مستقیم از جانب شخص صدام حسین نمی‌توانست دست به این کار بزند.

---

1. James Woolsey.

۵ نفر از مجموع ۶ مظنون بازداشتی، عراقی بودند که محکوم و توسط کویتی‌ها به دار آویخته شدند. ۲ ماه پس از ترور نافرجام، کلینتون با شلیک ۲۳ موشک هدایت‌شونده تام هاوک به مقر مخابرات در بغداد دست به تلافی زد. اگرچه رئیس‌جمهور ایالات متحده عوض شده بود ولی سیاست واشنگتن در برابر صدام حسین تغییر نیافته بود.

در حالی که مردم عراق در قحطی و فقر مطلق بودند و وبا و تیفوئید در کشور شیوع یافته بود، هیأت حاکمه صدام غرق در نعمت و ثروت حاصل از قاچاق نفت روزگار می‌گذراندند. با گذشت دو سال از آغاز قاطع‌ترین و شدیدترین تحریم‌های تحمیلی از سوی سازمان ملل، نیروی امنیتی صدام ضمن ایجاد شبکه پیچیده‌ای از شرکت‌ها، دلال‌ها و قاچاقچیان، به او کمک می‌کردند که مقادیر فراوانی از نفت را در بازار سیاه به فروش برساند و درآمد آن را به عنوان منبع مالی رژیم خود استفاده کند. بهترین راه قاچاق از طریق کردستان و ترکیه و یا از طریق اردن بود. شاه حسین نیز چشمان خود را برای انتقال غیرقانونی نفت از بندر اردنی عقبه بسته بود. در ایستگاه بازرسی‌های واقع در مرز ترکیه ـ عراق، عبور کامیون‌های عراقی مجهز به مخازن مخصوص حمل مقادیر قابل توجهی از نفت، به یک منظره عادی تبدیل شده بود. در سال ۱۹۹۲ تخمین زده می‌شد که روزانه حدود ۵۰ هزار بشکه نفت عراق از طریق این ایست بازرسی عبور می‌کند. این نفت در قبال ارزهای خارجی به دلال‌های ترکی فروخته می‌شد و درآمد آن به گاوصندوق‌های کاخ صدام انتقال می‌یافت.

بدون هیچ قصد تمسخری، صدام در تابستان ۱۹۹۲ دستور اعدام ۴۲ تاجر عمده بغداد را به اتهام احتکار و گران‌فروشی صادر کرد. برخی از این تجار را در ملاء عام به میله‌هایی بستند که روی علایم متصل به آنها نوشته شده بود: «ما خونخواریم.» آنها را به وزارت کشور بردند ـ که توسط برادر ناتنی صدام سبعاوی اداره می‌شد ـ و به دار مجازات آویختند. جامعه عمومی عراق، اعدام‌ها را چیزی جز تلاش متظاهرانه صدام برای انحراف افکار عمومی از نارضایتی عمومی در زمینه سطح بالای زندگی خواص نمی‌دانستند.

سمیع صالح سال‌ها مسئولیت برنامه قاچاق نفت صدام را به عهده داشت و با سفارش حسین کامل، داماد صدام، مشغول کار شده بود. صالح گفت که قبلاً با حسین کامل در سازمان مسلح‌سازی نیروهای مسلح دربارهٔ پروژه تهیه سلاح‌های مخفی همکاری می‌کرده است. با توجه به تخصص صالح در زمینه راه‌اندازی شرکت‌های صادرات و واردات، او پس از جنگ خلیج فارس برای ملاقات با صدام به کاخ ریاست‌جمهوری فرا خوانده شد و از او خواسته شد تا شبکه بین‌المللی ضدتحریم‌ها را راه‌اندازی کند. او گفت: «برای من رد پیشنهاد غیرممکن بود. در صورت امتناع، آنها نه‌تنها، من بلکه همسر، فرزندان، دوستان و خویشاوندان و خلاصه هر کسی که کوچکترین ارتباطی با من داشت را به قتل می‌رساندند.» صالح با قبول این تکلیف تعدادی شرکت صوری تأسیس کرد که از طریق آنها نفت عراق را می‌فروخت و سلاح می‌خرید. او گفت: «سازمان ملل نمی‌توانست جلوی ما را بگیرد.» سرانجام صالح مانند بسیاری از عراقی‌های در تماس با غرب، به جاسوسی متهم و بازداشت شد.

اولین باری که صالح فهمید در دردسر افتاده است، زمانی بود که گروهی از افسران اطلاعاتی عراق به دفتر او در بغداد آمدند و به او گفتند که صدام حسین دستور بازداشت و بازجویی او را صادر کرده است. سپس چشمانش را بستند و او را به مجتمع کاخ ریاست‌جمهوری بردند. او به محلی به نام اتاق وسایل شخصی برده شد. پس از بیرون آوردن لباس‌هایش یک دست پیژامه خون‌آلوده دریافت کرد. سپس به داخل زندان انداخته شد.

صالح در یک لحظه از زیر چشمبند به بیرون نگاهی انداخت. او دیواره‌های سلولش را دید که پر از لکه‌های خون و کنده‌کاری‌هایی با این مضمون بود: «اسم من فلانی است و قرار است در روز فلان اعدام شوم.» صالح یک هفته در سلول خود ماند در حالی که فقط به او آب و نان می‌دادند.

سرانجام نگهبانان گفتند که او را به اتاق عملیات خواهند برد. او را با چشم بسته به آنجا بردند و بلافاصله صدای فریاد افراد در حال شکنجه را شنید.

صالح به یاد می‌آورد که: «آنها به من اتهام جاسوسی زدند و از من خواستند تا به

طور کامل اعتراف کنم. من بسیار مایل بودم که این کار را بکنم ولی نمی‌دانستم که بایستی به چه چیزی اعتراف کنم.» نگهبانان پاهایش را به هم بستند و از پا او را آویزان کردند و آن قدر با سیم و کابل به او تازیانه زدند تا این که سراسر بدنش پوشیده از خون شد. «من فکر کردم که دیگر چیزی نمانده که بمیرم اما آنها در کار خود استاد بودند به محض این که از هوش می‌رفتم از زدن من دست برمی‌داشتند و به من استراحت می‌دادند.»

سپس به او ۱۰ صفحه کاغذ سفید داده شد تا اعتراف‌هایش را بنویسد. وقتی او را برای استراحت کوتاهی روی زمین قرار دادند، زیرچشمی دید که گروه‌هایی از شکنجه‌گرانِ صدام، در حال شکنجه سایر زندانیان هستند. در یک گوشه، مرد عریانی را دید که به آرامی در داخل یک دیگ آب جوش فرو برده می‌شد و فرد دیگری را مشاهده کرد که با اتصال برق به اعضای تناسلی‌اش شوک الکتریکی داده می‌شد. قربانی دیگری را در وسط اتاق به میزی بسته بودند و نگهبانان در حال کشیدن ناخن‌های دست و پای او بودند. ولی صالح برخلاف سایر قربانیان با استفاده از تماس‌هایی که در مدت تصدی پست کلیدی خود با رژیم برقرار کرده بود از آنجا فرار کرد.

یکی دیگر از چهره‌های کلیدی در عملیات قاچاق، برادر ناتنی و رانده شده صدام، یعنی برزان بود که از محل اقامت کاخ آسای خویش در کنار دریاچه ژنو وظیفه دوگانه‌اش (یعنی نمایندگی عراق در مقر ژنو سازمان ملل و حسابدار شخصی صدام) را با هم انجام می‌داد. در سال ۱۹۹۳ ، محاسبه شد که برزان با استفاده کامل از دنیای بسته بانکداری سوئیس، کنترل یک شبکه پیچیده از سرمایه‌گذاری‌های پنهان جمعاً به ارزش ۲۰ میلیارد دلار را در دست دارد. یک شرکت بررسی امور اقتصادی امریکایی به نام همکاران کارول معتقد بودند که صدام از سال ۱۹۸۱ شخصاً ۲۰۰ میلیارد دلار از درآمد فروش نفت عراق را برداشت کرده و قادر است از شبکه مخفی شرکت‌های تأسیس‌شده قبل از بحران کویت برای دور زدن تحریم‌های سازمان ملل استفاده کند.

علی‌رغم تجارت پرسود قاچاق، بخش ناچیزی از این سود، صرف ارتقاء

سطح زندگی مردم عراق می‌شد. در حقیقت، قسمت اعظم بودجه اهدایی از سوی سازمان ملل با هدف بهبود وضعیت شهروندان عراقی مستقیما به جیب صدام و هیأت حاکمه او می‌رفت و سود واقعی آنها نصیب نیروهای امنیتی و خانواده آنها می‌شد. حتی کمک‌های دارویی سازمان ملل نیز از سوی رژیم غارت می‌شد و در بازار سیاه اردن به فروش می‌رسید. سودش نیز روانه کاخ ریاست‌جمهوری در بغداد می‌شد. قسمت عمده‌ای از درآمد قابل توجه صدام از فعالیت‌های غیرقانونی مختلف صرف تهیه اسلحه می‌شد. معاملات پنهانی اسلحه با کشورهای مختلف مانند چین، کره شمالی، روسیه و بسیاری از کشورهای اقماری بلوک شرق و صربستان در حال جریان بود. تا اواسط دهه ۱۹۹۰، صدام ۸۰ درصد از تجهیزات نظامی نابود شده در جنگ خلیج فارس را دوباره به دست آورده بود. باقی‌مانده پول‌ها نیز صرف تأمین هزینه‌های زندگی شاهانه خویشاوندان نزدیک صدام و سایر اعضای رژیم می‌شد.

عدی ولخرج‌ترین و فاسدترین مرد خانواده حاکم و بسیار شبیه شوهر خواهرش، حسین کاملِ مغرور بود. هر دو مرد همانند مافیا از قدرت خویش سوءاستفاده می‌کردند. خانه آنها مملو از قالیچه‌های گرانبهای ایرانی، قاب‌های طلا و اشیای گران‌قیمتی بود که بیشترش از کویت غارت شده بود. پارکینگ خانه عدی پر از ماشین‌های فراری و سایر اتومبیل‌های گران‌قیمت بود. عدی و حسین کامل به شدت درگیر عملیات قاچاق بین‌المللی بودند که آنها را با گروه‌های مافیای روسیه و شبکه قاچاقچیان امریکای لاتین مرتبط ساخته بود.

براساس گفته‌های عباس جبانی ـ که مدت ۱۵ سال قبل از پناهنده شدن به غرب، منشی مخصوص عدی بود ـ در اواسط دهه ۱۹۹۰ عدی بدون شک ثروتمندترین مرد عراق بود و ثروت شخصی او صدها میلیون دلار تخمین زده می‌شد که قسمت اعظم آن در مکان‌های مختلفی در داخل عراق پنهان شده بود. عدی هیچ گونه ابایی از نحوه کسب این ثروت نداشت. برای مثال او شخصاً در انتقال کمک‌های بشردوستانه از سوی سازمان ملل به بازار سیاه دخالت داشت. او با تعویض برچسب یک محموله شیر خشک ژاپنی، که برای کمک به نوزادان مبتلا به

سوء تغذیه عراق اهدا شده بود، آنها را فروخت و سودش را به جیب زد. کمک اهدایی از سوی اسپانیا به وزارت بهداشت نیز سرنوشت مشابهی پیدا کرد. در اواسط دهه ۱۹۹۰ او با دستیابی به یک توافقنامه تجارتی نامحتمل با ایرانی‌ها، عملیات قاچاق نفت عراق را توسعه داد. او کنترل ناوگانی از لنج‌های مستقر در بندر جنوبی عراق یعنی بصره را به عهده داشت و با پرداخت پول به شریک ایرانی، امنیت آنها در هنگام عبور از آب‌های ایران را تضمین کرده بود. قاچاق سیگار دیگر منبع عمده کسب درآمد برای عدی بود که آن را از راه‌های مختلفی از جمله اروپا و قبرس قاچاق می‌کرد. عدی علی‌رغم ثروت بی‌پایانش، روحیه سادیسمی داشت که حتی نزدیک‌ترین مشاوران و همکارانش هم در امان نبودند. جبانی در ۱۹۹۱ با نگارش مقاله‌ای درخصوص وضعیت ارتش و عراق باعث عصبانیت عدی شد. او را به زندان انداخته و شکنجه کردند. عدی محافظان خود را به زندان فرستاد تا با استفاده از انبر یکی از دندان‌های او را از جای خود درآورد، سپس آن را در یک دستمال پیچیده و به عنوان نشانه انجام کار پیش عدی ببرد. یکبار جبانی شاهد شکنجه مردی توسط عدی بود که در پی منافع او در اردن بود. پس از آنکه با چوب بیس‌بال به کف پاهای او ضربه زد، او را به یک پنکه سقفی در حال چرخش آویزان کرد و با کابل او را کتک زد.

جبانی در طول ۱۵ سالی که برای عدی کار می‌کرد ۱۱ بار به زندان انداخته شد که یک نوبت آن در دفتر عدی در واقع در ساختمان اصلی کمیته المپیک عراق بود. ساختمان اصلی کمیته المپیک در مرکز شهر، گنجایش نگهداری ۵۲۰ زندانی را داشت. سلول‌های واقع در زیر زمین کاملاً ارتباط زندانیان را با خارج قطع می‌کرد و با استفاده از لامپ قرمز رنگ به رنگ قرمز درآمده بود و فقط دارای شکاف باریکی برای عبور غذا بود. زندانیان تا ۳ ماه در چنین وضعیتی نگهداری می‌شدند. سال‌ها مجتمع زندانی عدی در کمیته المپیک حتی از دید پدرش نیز مخفی مانده بود.

بسیاری از زندانیان عدی قانون‌شکنی نکرده بودند. بیشتر آنها تجار یا فرزندان خانواده‌های ثروتمندی بودند که عدی آنها را با هدف بهره‌برداری شخصی اسیر کرده

بود. برخی از آنها صرفاً برای دریافت باج نگهداری می‌شدند. گفته می‌شد که در سال ۱۹۹۵ میزان باج درخواستی یکصد هزار دلار بود. دیگران نیز زندانی می‌شدند تا وادار به شرکت در برنامه‌های خلافکارانه عدی شوند. برای مثال یک تاجر عراقی که قرار بود محموله فولادی را برای یک پروژه ساختمانی وارد کند، پول خود را برای پرداخت ارزش محموله در یک بانک بغداد گذارده بود تا برای شرکت خارجی حواله کند. عدی کاری کرد که تمام اسناد ناپدید شود و سپس مرد تاجر را بازداشت کرد. سپس پول‌ها را به حساب شخصی خود انتقال داد و مرد تاجر را برای بازجویی به کمیته المپیک برد. مرد تاجر دو انتخاب در پیش رو داشت: یک بار دیگر پول محموله را پرداخت کند و یا بمیرد.

رژیم بعث که ثروتمند می‌شد مردم در رنج و عذاب بودند. در سال ۱۹۹۵ هنوز آب آشامیدنی تمیز در دسترس نبود و برق نیز فقط برای ۳ تا ۴ ساعت در روز برقرار بود. مصرف سرانه کالری نصف مقادیر قبل از جنگ بود. جرم و جنایت چنان گسترش یافته بود که فقط در سال ۱۹۹۳ تعداد ۳۶ هزار اتومبیل ربوده شده بود.

یونیسف اعلام کرد که در سال ۱۹۹۲ بین ۸۰ هزار تا یکصدهزار کودک عراقی بر اثر تحریم‌ها جان سپردند. اما رژیم بعث برای کمک به این وضعیت کاری انجام نمی‌داد. ایجاد یک ملت ضعیف و وحشت‌زده به نفع صدام بود. کمک‌های پزشکی فقط مخصوص اعضای حزب بود.

عباس جبانی ادعا می‌کرد که در طول دورانی که برای عدی کار کرده است، رژیم هر چه را می‌خواست، می‌توانست خریداری کند، اما ترجیح می‌داد که پول را برای خرید تسلیحات و اتومبیل‌های گران‌قیمت برای هیأت حاکمه خرج کند. تنها پاسخ صدام به بدبختی‌های روبه فزونی مردم عراق درمانده از تغذیه خود و خانواده‌هایشان آن بود که در سال ۱۹۹۴ دستور داد تا دست راست دزدان و پای چپ قانون‌شکنان باسابقه از زانو قطع شود و مجازات مرگ برای سرقت مسلحانه تعیین شد. همزمان، سه افسر عالی‌رتبه ارتش که توانایی‌های نظامی عدی را زیرسئوال برده بودند نیز به دستور صدام اعدام شدند.

مهمترین جنبه عملیات شکست تحریم‌ها آن بود که صدام می‌توانست اخلال در

کارهای بازرسان تسلیحاتی UN-Scom را ادامه دهد. الگوی این اخلال‌ها در سال ۱۹۹۵ مشابه مواردی بود که در آغاز کار بازرسان روی داده بود. نیروهای امنیتی صدام با تمام توان در کار بازرسان اخلال ایجاد می‌کردند. آنها ادعاهای دروغینی را دربارهٔ ابعاد حقیقی برنامه‌های تسلیحاتی عراق مطرح می‌کردند و برنامه‌های جدیدی را برای پنهان‌سازی اقلام حساس‌تر به کار می‌بستند.

سمیع صالح که با استقرار در کاخ ریاست‌جمهوری به مدت ۵ سال عملیات شکست تحریم‌ها را رهبری کرد، گفت که صدام هیچ گاه قصد همکاری و اجرای خواسته‌های تیم‌های بازرسی سازمان ملل را نداشت. موشک‌ها در سراسر عراق پنهان شده بود. من دیدم که آنها را در زیر استخرهای شنا یا در مزارع پنهان می‌کنند. تمامی این تحریک‌ها و بازرسی‌های سخت با رهبری خونسرانه رالف اکیوس تداوم یافت. آنها شواهد غیرقابل انکاری را در نزد عراقی‌ها آشکار می‌ساختند و مجبورشان می‌کردند تا سلاح‌های تهاجمی را تسلیم بازرس‌ها کنند.

صدام با ماجراجویی‌های مداوم برای ادامه مأموریت به مبارزه می‌پرداخت. صدام یک روز کویت را به حمله مجدد تهدید می‌کرد. روز بعد حمله به کردها را مطرح می‌کرد. گاهی نیز هواپیماهای جنگی امریکایی و انگلیسی پدافند ضدهوایی عراق را بمباران می‌کرد و...

با وجود توانایی صدام در ایجاد مشکلات حاد برای متحدین، برنامه‌های مختلف با هدف براندازی او با موفقیت چندانی همراه نبود. این امر را شاید به توان با این موضوع مرتبط دانست که از پاییز ۱۹۹۳ به بعد، دولت کلینتون به شدت درگیر حل‌وفصل نزاع اعراب و اسرائیل شد که یکی از سازنده‌ترین مراحل خود را در سال‌های بعد از امضای قرارداد اسلو می‌گذرانید. صدام همواره مایه دردسر بود و در واشنگتن نیز به عنوان یک مایه دردسر بالقوه شناخته شده بود. شاید برای خلع او از قدرت تلاش‌هایی انجام می‌شد و تعادلِ ظریفِ بینِ اسرائیل و اعراب را بهم می‌زد بخصوص اینکه بسیاری از فلسطینی‌ها با عراق ابراز همدردی می‌کردند و هر گونه حمله‌ای به صدام را به عنوان فرصتی برای متهم‌سازی ایالات متحده به اعمال ضدغربی مغتنم می‌شمردند.

مسلماً کلینتون در مقایسه با بوش کمتر به موضوع صدام توجه می‌کرد. از آوریل ۱۹۹۱ که بوش مجوز سرنگونی صدام را امضا کرده بود، سیاست امریکا برپایهٔ مهار دوجانبه قرار داشت: مهار صدام از طریق ترکیبی از تحریم‌ها و مناطق پرواز ممنوع و تلاش آژانس‌های اطلاعاتی غربی در داخل عراق برای خلع وی از قدرت. در ابتدا دولت کلینتون، هیچ گونه تغییری در رهیافت بوش نداد و کلینتون مجوز بوش با هدف خلع صدام از قدرت را تجدید کرد. با وجود این، کلینتون از روبه‌رو شدن با صدام پرهیز می‌کرد و مشاورانش هم نمی‌خواستند صدام در مرکز توجهات باشد.

آنتونی لیک[1] (مشاور امنیت ملی کلینتون) به مقاماتی که دربارهٔ مسأله عراق کار می‌کردند گفت: «از ایجاد بحران بپرهیزید.» ولی سیا و MI6 انگلستان هنوز برای سازماندهی یک کودتا در عراق مصمم بودند. در اواخر ۱۹۹۴ تقریباً بیشتر فعالیت‌های اطلاعاتی در منطقه امن کردنشین در شمال عراق تمرکز یافته بود. در سپتامبر ۱۹۹۴ سیا مقر خود را به یک ویلای به شدت حفاظت شده در صلاح‌الدین انتقال داد و کنگره ملی عراق نیز حکومت خودمختار کوچکی را برای خود تشکیل داد و با راه‌اندازی شبکه تلویزیونی و روزنامه آن را تکمیل کرد. کنگره ملی عراق نقشه‌ای برای حمله به موصل و کرکوک دو شهر اصلی شمال عراق را طراحی کرد که در صورت کسب موفقیت، باعث تضعیف موقعیت صدام می‌شد. این کنگره در برنامه و نبردهای خود به خوبی توسط ژنرال وفیق السامرائی (رئیس اسبق اطلاعات ارتش صدام) کمک می‌شد او در دسامبر ۱۹۹۴ به دنبال دریافت اطلاعاتی از همقطارانش در کاخ ریاست‌جمهوری مبنی بر نقشه صدام برای قتل او به این کنگره پناهنده شده بود.

با وجود اطمینان کنگره‌های عراق و صامورای از موفقیت این طرح، واشنگتن نگران بود در صورت حمایت از حمله، درگیر یک جنگ در عراق شود، پیش‌آمدی که دولت امریکا از زمان پایان عملیات طوفان صحرا نتوانسته بود از آن جلوگیری کند. در آستانه حمله طراحی شده توسط کنگره ملی عراق، لیک پیامی را به تیم سیا مستقر

---

1. Antony Lake.

در صلاح‌الدین فرستاد و به آنها دستور داد تا به کنگره بگویند ایالات متحده از این عملیات حمایت نظامی حمایت نمی‌کند.

کنگره ملی عراق که نقشه‌هایش تا آن زمان پیشرفت خوبی داشت، حمله خود را بدون کمک امریکا به انجام رسانید و با به اسارت درآوردن صدها عراقی موفقیت‌هایی را کسب کرد. اما بدون پشتیبانی ایالات متحده، کنگره ملی عراق ــ و علیرغم حمایت حزب اتحادیه میهنی کردستان جلال طالبانی ــ قادر به حفظ دستاوردهای خود نبود. تهاجم کم‌کم به سردی گرایید و در نتیجه عراقی‌های تابع کشور در تبعه را درخصوص صحت عزم واشنگتن برای خلع صدام از قدرت، به شک و تردید واداشت.

تهدیدهای ناشی از توطئه‌ها، کودتاها و تهاجم‌ها تأثیر چندانی بر آرامش فکری صدام نداشت. گزارش می‌شد که او از مشکلات قلبی رنج می‌برد و علایم سرگیجه نرسیدن کافی خون به مغز را نشان داده است. در تابستان ۱۹۹۵، توطئه دیگری نیز کشف شد که توسط **محمد مظلوم**[1] (یکی از فرماندهان نیروی هوایی) سازمان‌دهی شده بود. این تلاش نیز شکست خورد و مظلوم و همدستانش دستگیر شدند. ابتدا همه شکنجه شدند به این ترتیب که یک به یک انگشتانشان را قطع کردند و سپس همگی را اعدام کردند.

صدام در این مرحله از حکومت چندین ساله و طولانی خود بر عراق، روحیه تنهاگرایی پیدا کرده بود. او همواره مسائل امنیتی را از حد می‌گذرانید. اما از اواسط دهه ۱۹۹۰، دژخیم پیر، دیگر تمام ذهن خود را معطوف این موضوع نمی‌کرد. صدام بیشتر وقت خود را در کاخ ریاست‌جمهوری می‌گذرانید که در دهه ۱۹۹۰ به یک مجتمع گسترده و عظیم با وسعت هزار هکتار تبدیل شده بود. از یک سو رودخانه فرات یک حفاظ طبیعی ایجاد کرده بود و بقیه کاخ نیز به وسیله یک حصار الکتریکی حفاظت می‌شد و برج‌های نگهبانی با فواصل ۵ یارد احداث شده بود. راه اصلی دسترسی به کاخ یک پل بود که دوباره پس از بمباران‌ها بازسازی شده بود. مردم عادی عراق اجازه نزدیک شدن به کاخ را نداشتند و در صورت

---

1. Mohammed Madhloum.

نزدیک شدن به آن بدون کسب اجازه با مجازات زندان محکوم می‌شدند. بازدیدکنندگان پس از عبور از ایست بازرسی‌های اصلی بر حسب گروهی که در آن قرار داشتند به درب‌های ورودی متعددی راهنمایی می‌شدند که عبارت بود از نظامیان، سیاستمداران، تجار یا دوستان شخصی و آشنایان خانوادگی صدام. درها و استحکام کاخ توسط تعداد زیادی از مامورین امنیتی مختلف مراقبت می‌شد که با هدف حفاظت از صدام و خانواده‌اش و نظارت بر یکدیگر در کنار هم قرار داده شده بود.

وظایف اساسی امنیتی توسط اعضای مورد اعتماد گارد ریاست‌جمهوری و بیشتر کردها انجام می‌گرفت. اقدامات پیچیده‌تر همانند مراقبت الکترونیکی توسط گارد ریاست‌جمهوری ویژه اجرا می‌شد. کنترل عمومی مجتمع به عهده گارد کاخ ریاست‌جمهوری و امنیت صدام و خانواده‌اش در دست سازمان امنیت ویژه به ریاست عدی بود.

گارد سازمان امنیت ویژه یک سپاه برجسته و برگزیده بودند. بیشتر آنها خاندان صدام و از تکریت به استخدام درآمده بودند و برای اینکه از وفاداری آنها اطمینان حاصل شود، امتیازات و حقوق آنها از بیشتر وزرای کابینه نیز بالاتر بود. آنها با لباس فرم سبز زیتونی و واکسیل سفید و اسلحه‌های مخصوص از دیگران متمایز بودند. آنها به همراه خانواده‌هایشان در داخل مجتمع ریاست‌جمهوری و در ویلاهای بسیار راحت و مجهزی زندگی می‌کردند. کلوپ‌های ورزشی و سلامتی، بیمارستان و مدارس خاص برای خود داشتند و در رستوران متعلق به مجتمع غذا می‌خوردند که غذا توسط پیشخدمت‌ها سرو می‌شد. هر شش ماه یک بار نیز یک اتومبیل جدید معمولاً یک مرسدس تحویل می‌گرفتند. بیشتر آنها حدود دو برابر حقوق یک وزیر کابینه حقوق می‌گرفتند و در ساعات خارج از ماموریت اداری نیز عموماً اجازه داشتند هر کاری که دوست دارند را انجام بدهند، البته تا زمانی که از فرمان رئیس خود یعنی صدام حسین اطاعت می‌کردند.

یکی از مقامات سابق کاخ ریاست‌جمهوری می‌گوید: «آنها فقط از خدا می‌ترسیدند و خدایشان نیز صدام حسین بود. چنان قدرتی داشتند که حتی وزراء

نیز پس از ورود به کاخ ریاست‌جمهوری آنها را قربان صدا می‌کردند. هیچ کس از شرشان در امان نبود.»

صدام تا به آن روز، یکی از گسترده‌ترین ساختارهای امنیتی در تاریخ امروزی را ایجاد کرده بود. با اینکه به ندرت در انظار عمومی ظاهر می‌شد ولی در اواسط دهه ۱۹۹۰ او حدود ۸ بدل داشت که به جای او در ملاء عام ظاهر می‌شدند. گاهی اوقات این موقعیت‌ها مختلف و همزمان بود. مثلاً هنگام تهیه گزارش‌هایی دربارهٔ برنامه‌های صدام، رسانه‌های تحت اختیار حکومت با مشکل روبه‌رو می‌شدند. بازدیدکنندگان نیز باید بعضی مسائل را رعایت می‌کردند یعنی در ماشین‌هایی با شیشه‌های دودی به مدت چندین ساعت در حومه بغداد گردانیده می‌شدند و سپس به یکی از مهمان‌پذیرهای شخصی صدام برده می‌شدند. صدام که متخصص خورانیدن سم به مخالفانش بود برای اینکه قربانی چنین عملی نشود موارد احتیاطی بسیاری را رعایت می‌کرد. قبل از ملاقات با کارگزاران حکومتی اصرار داشت تا همگی ابتدا دست‌های خود را بشویند. با این تصور که سم روی انگشتانشان پاک شود و بر اثر دست دادن به صدام منتقل نشود! برای مسائل امنیتی، تمام مهمان‌های صدام بایستی صرفنظر از پست و مقام خود این مراحل را پشت سر می‌گذاشتند. از تمامشان عکسبرداری و انگشت‌نگاری می‌شد و سازمان امنیت ویژه این اختیار را داشت که حتی اعضای کابینه را قبل از هر ملاقاتی با صدام به طور کامل بازرسی و تفتیش کند. حتی طارق عزیز، مورد اعتمادترین فرد صدام نیز از این هتک حرمت‌ها در امان نبود. در موارد نادر، مهمانان معاینه پزشکی می‌شدند تا اطمینان حاصل شود سم یا مواد منفجره‌ای در درون بدنشان پنهان نشده است. این اقدام‌های احتیاطی دقیق نتوانست از عدم رعایت مسائل امنیتی در موارد خاص جلوگیری کند.

در سال ۱۹۹۶ ، صدام از یک ترور نافرجام جان سالم به در برد. یک پیشخدمت زن جوان کاخ ریاست‌جمهوری که قرار بود غذای صدام را مسموم کند از شدت ترس، اعتراف کرد. صدام بلافاصله او را به بیرون از سالن غذاخوری برد و اعدام کرد. تمام همدستان او نیز شکنجه و سپس اعدام شدند.

گاردها در ساعت‌های خارج از خدمت، بین مردم محلی وحشت ایجاد می‌کردند و دربارهٔ رفتار هرزه و فاسد آنها شایعه‌های گسترده‌ای رواج داشت. برای مثال یکی از فرماندهان گارد سعی داشت در یک کلوپ شبانه، توجه یکی از معشوقه‌های قدیمی را به سوی خود جلب کند و زمانی که با پاسخ منفی او روبه‌رو شد، اسلحه خود را کشید و ۵ گلوله در سینه او خالی کرد. حتی آنها وظیفه داشتند زنانی را برای صدام ببرند. او علی‌رغم ازدواج دومش با سمیرا شه‌بندر، هنوز تمایل خود را به زنان جوان و موطلایی از دست نداده بود. برای مثال اگر صدام از زنی در تلویزیون خوشش می‌آمد به گاردهای خود دستور می‌داد تا آن زن را به خدمت او بیاورند. وقتی کارش تمام می‌شد، به محافظان شخصی دستور داده می‌شد تا مبلغ کلانی به او بپردازند و اگر به هر دلیلی زن مذکور رضایت صدام را فراهم نیاورده بود، اعدام می‌شد.

برخلاف رعایت تمامی مسائل امنیتی، صدام برای آگاهی از هر گونه بدشانسی قریب‌الوقوع از کمک چند فالگیر و پیشگو نیز بهره می‌برد. بدون شک او طبیعت خرافی خود را از مادرش به ارث برده بود که برای فروش پیشگویی‌هایش به روستاییان العوجه از چندین صدف دریایی کمک می‌گرفت. صدام بخصوص از یک پیرزن کور پیشگو استفاده می‌کرد و در مواقع بحرانی، به او توجه خاصی می‌کرد. او یک بار به درستی پیش‌بینی کرده بود که صدام قربانی یک ترور خواهد شد. البته با توجه به تعداد دفعاتی که مورد حمله قرار گرفته بود پیش‌بینی خیلی عجیبی نبود. از آن پس صدام به گفته‌های او اعتماد کامل می‌کرد.

افرادی مانند سمیح صالح که مرتب در کاخ حضور داشتند، می‌گفتند که جو حاکم در کاخ این بود که هیچ کس حتی گاردهای سازمان امنیت ویژه نمی‌دانستند که صدام در کاخ است یا خیر. صدام بیشتر وقت‌ها در ساختمان کوچکی در گوشه محفوظی از مجتمع ریاست‌جمهوری مشغول کار بود و فقط تعداد معدودی از مقامات توانسته بودند به درون پناهگاه او وارد شوند. کاخ ریاست‌جمهوری قدیم، محل ملاقات صدام با مقامات بود و فقط افراد با اعتماد حق داشتند به دفتر خصوصی او بروند.

دسترسی به صدام به شدت تحت نظر عبدل حمود، دفتردار خصوصی او بود. او ساختمان مستقلی را در جلو مأمن خصوصی صدام در اختیار داشت، محلی که قبلاً صدام بازدیدکنندگان مجهز به دوربین و ضبط صوت را در آن ملاقات می‌کرد. تمام ملاقات‌ها به سبک سلطنتی انجام می‌شد یعنی مهمانان فقط بایستی پس از اتمام حرف‌های صدام، حرف می‌زدند و پس از دریافت پاسخ خود نیز صحبت دیگری نمی‌کردند. صدام یک خوابگاه اختصاصی در مجتمع کاخ داشت ولی به ندرت در آنجا می‌خوابید. در بغداد حداقل ۵ کاخ دیگر همراه با خدمه و وسایل وجود داشت که او به طور منظم و برای پنهان کردن محل استقرارش بین آنها در حال رفت‌وآمد بود. زمانی که صدام کاخ ریاست‌جمهوری را ترک می‌کرد تعدادی کاروان دروغین که هیچ گاه کمتر از ۵ دستگاه اتومبیل نبود از طریق پل اصلی کاخ راهی بغداد می‌شدند. معمولاً صدام در داخل هیچ یک از این کاروان‌ها نبود؛ به احتمال زیاد از خروجی دیگر کاخ و یا از تونل‌های زیرزمینی و مخفی متصل به پناهگاه ریاست‌جمهوری، از کاخ خارج می‌شد.

تنها بخشی که در نظارت شدید امنیتی صدام قرار داشت، کنترل فعالیت‌های خانواده او بود. در اواسط دهه ۱۹۹۰ فعالیت‌های عدی باعث اصطکاک‌ها و مشکلات زیادی می‌شد. او کمیته المپیک را به ملک شخصی خویش تبدیل کرده بود و با در اختیار داشتن بیشتر رسانه‌های جمعی کشور دسترسی نامحدودی را به یکی از ابزار کلیدی رژیم یعنی ماشین تبلیغاتی صدام داشت. بی‌توجهی گفتاری عدی دربارهٔ ساختارهای دولتی، درگیری‌هایی را با وضبان، عمویش و برادر ناتنی صدام ـ که مسئولیت وزارت کشور را به عهده داشت ـ و حسین کامل ـ که خود را جانشین بالقوه صدام می‌دید و از کسب ثروت و قدرت توسط عدی و حضور کمتر در صحنه حکومت آزرده خاطر بود ـ فراهم ساخته بود.

در بهار ۱۹۹۵ این مسائل کاملاً شیوه تکریتی به خود گرفت. عدی با انتشار مجموعه‌ای از مقالات ناجور درباره عمویش در روزنامه‌اش بابل، او را مجبور به استعفا کرد. چند روز بعد، عدی در حالی که به شدت مست بود به عموی خود حمله‌ور شد و گلوله‌ای به پا و سر او شلیک کرد و یکی از همراهانش را در جمع یک مهمانی

خصوصی در بغداد به قتل رسانید. وضبان به خاطر این گلوله، پایش را از دست داده بود و از ترس جانش ادعا کرد که شلیک این گلوله اتفاقی بوده است. حسین کامل و برادر کوچکترش صدام کامل با این اعتقاد که نفرات بعدی در فهرست هستند، به همراه همسرهایشان رغده و رنا به اردن فرار کردند.

خیانت دو داماد صدام در آگوست ۱۹۹۵ شدیدترین ضربه‌ای بود که او از زمان کسب قدرت از سال ۱۹۷۹ خورده بود. برای اولین بار دو عضو هیأت حاکمه تکریتی از دست صدام فرار کرده بودند و تهدید کرده بودند که اسرار پنهانی رژیم را آشکار خواهند کرد. حسین کامل رئیس برنامه مسلح‌سازی ارتش عراق، اطلاعات بسیار خوبی داشت و می‌توانست سازمان ملی اطلاعات غرب را از جزئیات برنامه‌های سلاح‌های کشتار جمعی صدام آگاه کند. او تمام اطلاعات خود را در اختیار سیا و امریکا MI6 انگلیس قرار داد و سپس با رالف اکیوس رئیس UN-Scom نیز ملاقات کرد. همچنین اطلاعات دقیقی را پیرامون برنامه تسلیحاتی عراق از جمله مکان کارخانه‌های ساخت سلاح‌های شیمیایی پنهان و شرکت‌های صوری یاری‌رساننده به برنامه تأمین سلاح‌های عراق و برنامه خاص عامل اعصاب VX را افشا کرد. بزرگترین رازی که از آن پرده برداشت آن بود که در آغاز عملیات طوفان صحرا در ژانویه ۱۹۹۱ قرار بود صدام تا سه ماه دیگر یک بمب اتمی را آزمایش کند.

حسین کامل کاملاً مطمئن بود که توسط ایالات متحده یا انگلستان به عنوان پناهنده پذیرفته خواهد شد و از آنجا مبارزه‌اش را با هدف سرنگونی صدام پایه‌گذاری خواهد کرد. با این تفکر، به صورت اختصاصی با مجله تایمز مصاحبه کرد که طی آن انگیزه خود را از پناهنده شدنش تأمین منافع کشور ذکر کرد. او به شدت از رژیم صدام انتقاد می‌کرد. کشور عراق تقریباً ۱۵ سال در جنگ به سر می‌برد و پرداخت بدهی‌های انباشته شده نسل در نسل طول می‌کشید. او همچنین تلاش کرد که از شقاوت‌ها و جنایات رژیم فاصله بگیرد. او شکایت داشت که در جامعه عراق تعداد اعدام و بازداشت‌ها از حد تصور خارج است. سن منتقدین هر چه که باشد، ۱۵ تا ۸۰ سال، بلافاصله اعدام می‌شوند.

صدام به قدری از این خیانت‌ها عصبانی شده بود که برای مدتی از خوردن غذا و صحبت کردن با همکاران نزدیکش خودداری می‌کرد. سرانجام وقتی آرام شد، عدی را که فکر می‌کرد عامل اصلی این خیانت‌هاست، فرا خواند و او را از تمام پست‌هایش عزل کرد. نیروهای امنیتی صدام به ساختمان اصلی کمیته المپیک هجوم بردند و تمام زندانیان موجود در زندان خصوصی عدی را آزاد کردند. صدام مجبور شد درخواست جدید خود را به UN-Scom ارائه کند و اطلاعات جدیدی را دربارهٔ سلاح‌های بیولوژیک مانند شاربن و بوتولیسم، گاز اعصاب VX و تلاش‌های عراق برای دستیابی به سلاح‌های اتمی، کسب کند. UN-Scom در عراق پذیرفته شد و بازرسی‌ها را از سر گرفت. با این تفاوت که این بار شواهد غیرقابل انکاری از زیرساخت‌های سلاح‌های غیرمتعارف عراق در دست داشت.

صدام برای اینکه نشان دهد هنوز مرد قدرتمند بغداد است، علی‌رغم اینکه برادرش وضبان تیر خورده و دامادهایش به او خیانت کرده‌اند، خیلی به سرعت عمل کرد. او اعلام کرد که در تاریخ ۱۵ اکتبر یک همه‌پرسی برگزار می‌شود که در طی آن ۸ میلیون عراقی به این پرسش پاسخ می‌دادند که: «آیا موافقید صدام حسین رئیس‌جمهور عراق باشد؟» صدام با اینکه موهایش را رنگ می‌کرد و از کمردرد رنج می‌برد، هنوز از دیدگاه مردم عراق یک قهرمان و دلاور بود.

پسرعمو و وزیر دفاع صدام، علی حسن المجید تبلیغاتچی ارشد صدام بود. مجید در یک برنامه رسمی گفت: «ای کوه عظیم، ای خداوند افتخار و عظمت، به خداوند قسم که ما همواره تو را در مشکل‌ترین شرایط شیر ژیان و سوارکار دلیری یافته‌ایم. تو از معدود مردان حقیقی و واقعی این جهانی.»

صدام با آرای موافق ۹۹/۹۶ درصد مردم در این همه‌پرسی پیروز شد. مجید با صدور یک اعلامیه عمومی دربارهٔ پسرعموهای پناهنده به اردن، خدمت بزرگ دیگری نیز به صدام کرد. در این اعلامیه که به طور زنده از تلویزیون پخش شد، گفته شد که این عمل ناجوانمردانهٔ خانوادهٔ حقیر عراقی محکوم خواهد شد. خانواده حسین (صدام کامل) به اتفاق با رعایت تخفیف مجازات، ریختن خون آنها را مجاز اعلام کردند.

انتظار حسین کامل برای یک خوش‌آمدگویی قهرمان‌وار در غرب از او به علت پناهنده شدنش، به یأس تبدیل شد. افسران اطلاعاتی غرب آماده بودند که حسین کامل و برادرش را تخلیه اطلاعاتی کنند ولی تمایلی به ادامه روابط با آنها نداشتند. از دید آنان، حسین کامل فردی مغرور و از خود راضی بود که آنقدر با رژیم صدام نزدیک و در کارهای خلافش سهیم بود که نمی‌توانست به عنوان یک جایگزین مورد توجه قرار گیرد. با وجود تمایل شدید آنها به کناره‌گیری صدام از قدرت، نمی‌خواستند که یکی از هم‌قماش‌هایش جایگزین او شود.

تا پایان سال، حسین کامل، صدام کامل و دختران صدام و خدمه آنها در یکی از مهمان‌پذیرهای شاه حسین در امان اقامت داشتند و تمامی تلاش‌هایشان برای کسب پناهندگی از غرب با سکوتی غریب مواجه شده بود.

صدام که در پی فرصتی برای کینه‌جویی بود، از طریق عوامل امنیتی خود با آنها در اردن تماس برقرار کرد. او به پناهگاه دامادهایش در امان تلفن زد و پیشنهاد عفو از ریاست‌جمهوری فقط در صورت بازگشت به کشور را مطرح کرد. صرفنظر از مشکلات حاصل از افشای برنامه‌های تسلیحاتی عراق، به آبروی صدام به عنوان رئیس خانواده نیز لطمه وارد شده بود؛ چرا که از دیدگاه اعراب، دختران صدام دزدیده شده بودند.

صدام به عدی فرصتی داد تا با تشویق دو خانواده برای بازگشت به بغداد و وسوسه کردن آنها با پیشنهاد عفو ریاست‌جمهوری، آبروی از دست رفته خود را بازیابد.

به دنبال توهم ناشی از استقبال خوبی که از آنها شده بود و این تصور مغرورانه که درس خوبی به صدام حسین آموخته‌اند، در فوریه ۱۹۹۶ حسین کامل و صدام کامل موافقت خود را برای بازگشت به آغوش خانواده اعلام کردند. برای اولین بار صدام کامل به این تصمیم برادر بزرگ اعتراض کرد و گفت: «تو احمقی. تو می‌خواهی ما را به کام مرگ برگردانی». حسین کامل اسلحه خود را بیرون کشید و گفت: «تو برمی‌گردی.»

این گروه در صبح روز ۲۰ فوریه عازم بغداد شدند. بلافاصله پس از عبور

از مرز، عدی و محافظانش را ملاقات کردند. هیچ تلاشی برای بازداشت برادران کامل صورت نگرفت و عدی خواهرانش رغده و رنا و فرزندانش را به داخل کاروان اتومبیل‌های خود برد. به محض ورود به بغداد، دو برادر به کاخ ریاست‌جمهوری فراخوانده شدند. آنها را وادار به امضای اسنادی کردند که موضوع آن طلاق فوری همسرانشان بود. صدام شخصاً درجات نظامی آنها را از روی یونیفورم‌هایشان پاره کرد. حسین کامل سرلشکر و برادر کوچکش سرتیپ بود. سپس آنها را به ویلای پدرشان در اسدیه در حومه بغداد فرستادند تا تکلیفشان مشخص شود. در عصر همان روز، صدام خویشاوندان و همکاران مردان خائن را به کاخ ریاست‌جمهوری فرا خواند. سمیح صالح، که هنوز ریاست عملیات قاچاق نفت عراق را به عهده داشت نیز یکی از حاضرین بود. او چهره صدام را به یاد می‌آورد که مست، وحشی و چشمانش قرمز بود. او در حالی که اسلحه خود را در هوا تکان می‌داد، فریاد می‌کشید: «این دو برادر آبروی مردم عراق بخصوص خانواده‌هایشان را برده‌اند.» او گفت: «شما باید این لکه ننگ را پاک و آنها را خلاص کنید.» سپس صدام از اتاق بیرون رفت و مهمانان به مجتمع ریاست‌جمهوری برده شده و در آنجا سوار سه دستگاه اتوبوس تویوتا شدند. صالح و همکارانش تردید نداشتند که به خاطر همکاری با این مردان خائن، اعدام خواهند شد.

ولی آنها را به حومه بغداد بردند. پس از حدود نیم ساعت اتوبوس توقف کرد. یکی از نگهبانان وارد اتوبوس شد و همه را به سکوت فرا خواند. یک سکوت مرگبار. صالح که سال‌ها با حسین کامل کار کرده بود، محل را شناخت. اتوبوس در فاصله کوتاهی از ویلای خانوادگی حسین کامل متوقف شده بود. خانه توسط نیروهای ویژه و تا دندان مسلح عراق، محاصره شده بود. صالح بنزهای نقره‌ای رنگ و مشخص عدی را در طرف دیگر خیابان شناخت. با ورود یک بنز ضدگلوله به محوطه جلویی ویلا سکوت شکسته شد. سربازی با استفاده از بلندگو به ساکنان واقعی خانه اعلام کرد که: «شما باید تسلیم شوید، شما در محاصره هستید. خطری شما را تهدید نمی‌کند.»

ساکنان خانه با شلیک به اتومبیل مذکور به این دعوت پاسخ گفتند. نیروهای ویژه به رهبری علی حسن المجید، پسرعموی برادران خیانتکار نیز آتش گشودند. این درگیری حدود ۱۳ ساعت ادامه یافت در حالی که تمام واقعه توسط فیلمبردار ریاست‌جمهوری ضبط می‌شد و عدی و قصی صحنه را از داخل بنزهای ضدگلوله‌شان تماشا می‌کردند.

برادران کامل شجاعانه جنگیدند ولی در نهایت مهماتشان تمام شد و به همراه پدر، خواهر و خواهرزاده‌شان کشته شدند. پس از اتمام نزاع، مجید روی جسد حسین کامل رفت و پای خود را روی گردن او گذاشت و آخرین گلوله را در مغزش خالی کرد. سپس اجساد را به داخل کامیون‌های محل زباله انداخته و از محل دور کردند.

سرانجام یکی از فرماندهان نیروهای ویژه وارد اتوبوسی شد که سرنشینان وحشت‌زده آن تمام طول روز روی آن بودند و فریاد کشید: «امیدوارم از این نمایش لذت برده باشید و این درس عبرتی برای همگی شما باشد که این افراد را می‌شناختید. عراق جایگاه خائنین نیست. هیچ کس حق خیانت نسبت به مردم و زندگی آنها را ندارد.»

سپس اتوبوس به سمت بغداد حرکت کرد، در حالی که فیلمبردار صدام برای تحویل دادن نوار ویدئویی حادثه عازم کاخ ریاست‌جمهوری شد. رغده و رنا که بیوه شده بودند قسم خوردند که دیگر هیچ گاه با پدرشان صحبت نکنند و به همراه فرزندانشان به پیش همسر رانده شده صدام یعنی ساجده رفته تا با او زندگی کنند.

آخرین صحنه این داستان غم‌انگیز در فوریه ۲۰۰۰ قلم خورد. مادر حسین کامل و صدام کامل و تنها فرد زنده این خانواده را در خانه‌اش در بغداد با ضربات چاقو به قتل رسانیده، سپس بدنش را مثله کردند.

مهارتی که صدام در مواجهه با تهدید ناشی از خیانت دامادهایش به خرج داده بود، موقعیت خود را بیش از هر زمانی در طول این سال‌ها مستحکم کرده بود. با ترغیب خاندان المجید به انجام این کار ننگ‌آور، صدام تسلط خود را بر خاندان تکریتی اثبات کرد. عدی که با تحقیر بسیار از تمامی پست‌های رسمی خویش عزل

شده بود، به دنبال جبران اشتباه‌هایش در این ماجرا، تسلط خود بر خانواده متزلزلش را نشان داده بود. صدام، در تابستان ۱۹۹۶ با وارد آوردن دو شکست سنگین بر تلاش‌های مداوم دستگاه‌های اطلاعاتی غرب برای سرنگونی‌اش، موفقیت خویش را در عراق کامل کرد.

از زمان شکست تهاجم کنگره‌های عراق برای تصرف موصل و تکریت در بهار ۱۹۹۵، سیا و MI6 به تلاش‌های خود برای یافتن راهی برای اجرای کودتا در بغداد ادامه داده بودند. تلاش امریکا برای سرنگون ساختن صدام، پس از انتصاب **جان.ام.دوچ**[1] به سمت رئیس سیا در مارس ۱۹۹۵ وارد مرحله تازه‌ای شد.

تیم مدیریتی جدید دوچ پس از بازنگری سوابق عملیات سیا در عراق تا به امروز، نتیجه‌گیری کرد که این تلاش‌ها را بایستی شدت داد و آن را بر سرنگونی رهبر عراق به عنوان یک هدف واحد متمرکز کرد. دوچ از سوی کاخ سفید نیز در فشار بود تا قبل از انتخابات ریاست‌جمهوری در سال ۱۹۹۶ نتیجه کار را مشخص کند.

شکست تهاجم ۱۹۹۵ در کردستان روابط میان کنگره ملی عراق و سیا را تیره ساخته بود؛ تا حدی که کاخ سفید بازدید احمد چلبی از مقر سیا در لانگلی، ویرجینیا را ممنوع کرده بود. بنا به توصیه اداره اطلاعات انگلستان، سیا با سازمان مستقر در لندن و رقیب کنگره ملی عراق یعنی پیمان ملی عراق به ریاست علی ایاد علاوی ـ یک عضو سابق حزب بعث که پس از درگیر شدن با صدام در دهه ۱۹۷۰ به غرب گریخته بود ـ مشغول مصاحبه شد.

برخلاف کنگره ملی عراق که دایره عملیات خویش را در خارج از عراق متمرکز کرده بود، پیمان ملی عراق شبکه‌ای از تماس‌های سطح بالایی در داخل عراق داشت که بیشترشان در ارتش و از سطوح بالای حزب بعث بودند. این پیمان معتقد بود که یک کودتا می‌تواند نظرات امریکا و انگلستان را در عراق تأمین کند.

بخشی از برنامه پیمان ملی عراق برای سه فرزند محمد عبدالله الشهوانی ـ ژنرال بازنشسته نیروهای ویژه عراق ـ و خلبان هلیکوپتر مستقر در بغداد طراحی شده بود تا در ایجاد هماهنگی یک کودتای نظامی علیه صدام کمک کنند.

---

1. John M.Deutch.

برخلاف نقشه حمله کنگره ملی عراق در ۱۹۹۵، این طرح از حمایت کامل سیا و MI6 برخوردار بود. در اوایل ژانویه ۱۹۹۶، کنفرانسی با حضور مقامات عالی‌رتبه اطلاعاتی و افسران MI6 و سیا، عربستان سعودی، کویت، اردن در پایتخت عربستان سعودی، ریاض تشکیل شد و طی آن حمایت کامل از نقشه پیمان ملی عراق برای سرنگونی صدام به عمل آمد. *اسکات ریتر*[1]، بازرس ارشد UN-Scom، ادعا کرد که MI6 از نقشه پیمان ملی عراق حمایت کرده است، چراکه خواستار یک کودتای ساده و سریع بود. جدا از پول و ابزار، یک سیستم بسیار پیشرفته ماهواره‌ای در اختیار پیمان ملی عراق قرار داده شد که امکان هر گونه استراق سمعی را از میان می‌برد. از بدشانسی کنگره ملی عراق، یکی از کارمندان عبدالله الشهوانی در بغداد به همراه سیستم ارتباطی فوق‌سری‌اش توسط نیروهای امنیتی همیشه هوشیار صدام دستگیر شد. عراقی‌ها مراقب بودند تا هیچ نشانه‌ای از این عمل را ظاهر نسازند و فقط نظاره‌گر بودند تا کنگره ملی عراق نقشه خود را برای سرنگونی صدام به مراحل انتهایی خود برساند. در ۲۶ ژوئن، نیروهای امنیتی صدام، سرانجام هجوم ناگهانی خود را آغاز کردند. یکصد و بیست افسر عراقی در اولین پاکسازی بازداشت شدند که رهبران شبکه و سه فرزند الشهوانی نیز جزو آنها بودند. توطئه‌گران همگی از واحدهای ویژه گارد ویژه ریاست‌جمهوری و نیروهای اضطراری گارد ریاست‌جمهوری در ارتش بودند.

تعدادی از افسران بازداشتی نیز از واحد مخابراتی فوق سری به نام B32 بودند که با صدام کار می‌کردند و در ضمن مسئول تضمین امنیت ارتباطات با واحدهای ارتش در سراسر کشور بودند. تعدادی از افسران ارشد در مخابرات و سایر دستگاه‌های امنیتی نیز بازداشت شدند. حتی دو آشپز کاخ ریاست‌جمهوری نیز بازداشت شدند که به توطئه مسموم‌سازی صدام به عنوان بخشی از اقدام احتیاطی در صورت شکست کودتای نظامی اعتراف کردند. در مجموع، حدود هشتصد مظنون بازداشت و بیشتر آنها شکنجه و اعدام شدند. رؤسای دستگاه‌های اطلاعاتی عراق،

---

1. Scott Ritter.

سرمست از کسب موفقیت، نتوانستند در مقابل وسوسه رجزخوانی و به دنبال پیروزی بر همکارانشان در سیا مقاومت کنند و بی‌صبرانه منتظر اخبار کودتا در عراق بودند. در صبح روز بازداشت‌ها، سیستم ارتباطی ضبط شده توسط عراقی‌ها یک پیام از مخابرات در بغداد به سیا با این مضمون انتقال داد: «ما تمام افراد شما را بازداشت کرده‌ایم. شما هم لطفاً به خانه‌تان بازگردید.»

نقشه پیمان ملی عراق بدون شک گسترده‌ترین تلاشی بود که به اعماق رژیم نیز نفوذ یافته بود. اگر عراقی‌ها سیستم مخابراتی کلیدی را به دست نمی‌آوردند بعید نبود با توجه به تعدد حامیان کودتا، پست‌های کلیدی‌شان در پیمان ملی عراق به موفقیت دست یابد. تمام پاداش کشف کودتا نصیب قصی، رئیس سازمان امنیت ویژه گردید. صدام با انتصاب قصی به سمت ریاست یک کمیته جدید متشکل از روسای مخابرات، امنیت ویژه و اطلاعات ارتش به خاطر لیاقتی که از خود نشان داده بودند از او تشکر کرد. در حالی که عدی غرق در ناامیدی و بدشانسی بود، ستاره بخت و اقبال برادر کوچکترش در حال دمیدن بود.

در آگوست نیز صدام ضربه مهلک و کاری دیگری را بر سیا وارد کرد. زمانی که نیروهایش منطقه کردنشینی را تصرف کردند. (که سال گذشته توسط کنگره ملی عراق برای حمله‌اش به کرکوک و موصل به کار گرفته شده بود.) کشمکش میان جناح‌های رقیب کرد طالبانی PUK و حزب دمکرات کردستان مسعود بارزانی (KDP) در زمان حمایت طالبانی از تهاجم کنگره ملی عراق شدت یافته بود. در تابستان ۱۹۹۶ ، جنگ‌های جدیدی میان دو گروه درگرفت. در ابتدا، نیروهای طالبانی به برتری دست یافتند و بارزانی از صدام درخواست کمک کرد. صدام نیز با اعزام گارد ریاست‌جمهوری و واحدهای ویژه گارد ریاست‌جمهوری پاسخ داد که به طور ناگهانی به مواضع PUK حمله کرده و نیروهای طالبانی را در هم شکستند. برای صدام بازگشت به کردستان یک پیروزی و برای سیا و مخالفان عراقی که از متحدان نزدیک PUK بودند یک فاجعه تلقی می‌شد. صدام دستور اعدام تمامی کارمندان عراقی سیا را صادر و بقیه اعضاء زنده کنگره ملی عراق را زندانی کرد. زیرساخت کنگره ملی عراق در کردستان به طور کامل نابود شد و ایالات متحده مجبور شد به

سرعت مقدمات تخلیه بیش از ۶ هزار تن از عراقی‌ها و کردهای دخیل در عملیات کنگره ملی عراق را فراهم کند. کلینتون علی‌رغم درخواست PUK برای کمک نظامی برای مقابله با نیروهای صدام، فقط مجوز مجموعه‌ای از حملات با موشک کروز به بغداد را صادر کرد که البته هیچ اثری بر توان عملیاتی نیروی صدام در کردستان نداشت. ویلیام پری، وزیر دفاع ایالات متحده موضع دولت را با گفتن این جمله مشخص کرد که: «نظر من این است که ما نبایستی در جنگ داخلی شمال عراق درگیر شویم.»

موفقیت صدام در کشف کودتای نافرجام پیمان ملی عراق و نابودی کنگره ملی عراق در کردستان به طور مؤثری نشانگر پایان تلاش‌ها توسط دولت کلینتون و متحدانش برای سرنگونی صدام تا پایان دهه ۱۹۹۰ بود. بخصوص نابودسازی کنگره ملی عراق در کردستان بسیار مهلک بود و اولویت اساسی تیم کلینتون در انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۹۹۶، کسب اطمینان برای دور ماندن مبارزات انتخاباتی کلینتون از شکست سیاست او در سرنگونی صدام بود.

شش هزار و پانصد بازمانده کرد و عراقی کنگره ملی عراقی و خانواده‌هایشان به جزایر دوردست گوام در شمال اقیانوس آرام انتقال داده شدند تا اطمینان لازم حاصل شود که انتخاب ریاست‌جمهوری در جوی آرام و مناسب صورت می‌پذیرد. سپس به همگی آنها تابعیت ایالت متحده اعطا شد. فاجعه ۱۹۹۶ چنان درس دردناکی را به کلینتون پیرامون محدودیت‌های واشنگتن در مواجهه با صدام آموخت که دیگر تا پایان دوره ریاست‌جمهوری‌اش تمایل اندکی برای طرح نقشه‌های سرنگونی صدام از خود نشان داد. با وجود حفظ رشته‌های ارتباطی با گروه‌های مخالف عراقی این ارتباطات در حداقل سطح ممکن بود. یکی از مقامات پیمان ملی عراق گفته بود: «پس از سال ۱۹۹۶ ارتباطات ما به نقطه‌ای رسید که فقط برای یکدیگر کارت پستال می‌فرستادیم.»

در آستانه پایان سال ۱۹۹۶، صدام برای برپایی جشن، دلایل خوبی داشت. پس از خلاصی از شر دامادهای خیانتکارش، با موفقیت محدوده‌های قدرتی و حاکمیتی ایالات متحده را آزمایش کرده بود و دریافته بود که فاقد کارآیی لازم

می‌باشد. رژیم او راهی را برای بی‌تأثیر کردن تحریم‌های سازمان ملل یافته بود و تنها ابرهایی که در افق دیده می‌شد، کارهای عجیب و غریب پسر ارشدش، عدی بود. در دسامبر ۱۹۹۶ یک روز عصر که عدی از دادن غذا به سگ‌هایش بازمی‌گشت، در مرکز بغداد ترور و به سختی مجروح شد. تروریست‌ها ۸ گلوله را از فاصله نزدیک در بدن او خالی کردند سپس با موفقیت از محل گریختند. صدام و ساجده، مادر عدی، هر دو برای دیدن او به بیمارستان شتافتند. این اولین باری بود که والدین عدی از زمان مرگ عدنان خیرالله در سال ۱۹۸۹ در یک اتاق قرار می‌گرفتند. با اینکه عدی به شدت مجروح شده بود پزشکان کوبایی معالج به صدام اطلاع دادند که پسرش زنده باقی خواهد ماند. کمبودی از لحاظ افراد مشکوک وجود نداشت و چند روز بعد حدود دوهزار تن از جمله وضبان عموی عدی بازجویی شدند. وضبان هنوز دوران نقاهت خود را به دنبال مضروب شدنش به دست عدی طی می‌کرد. بعدها، ترور به گروهی نسبت داده شد که خود را «النهضه» می‌نامیدند. این گروه در سال ۱۹۹۱ از عراقی‌های طبقه متوسط با هدف سرنگون کردن صدام تشکیل شده بود. چند روز پس از ترور، صدام خانواده‌اش را برای یک گردهمایی اضطراری بالای تخت عدی فرا خواند. حتی دو برادر ناتنی صدام یعنی وضبان و سبعاوی و علی حسن المجید همگی در این جلسه حضور داشتند. زمانی که صدام حملات آزاردهنده در ارتباط با مدیریت عمومی کشور توسط آنها را مطرح کرد، تمام افراد حاضر به علت فساد و یا عدم صلاحیت به شدت سرزنش قرار شدند. صدام شدیدترین سرزنش را در مورد عدی انجام داد. او خطاب به پسر غم‌زده خود گفت: «رفتار تو، عدی، بد است. تو بدترین رفتار را داشته‌ای. ما می‌خواهیم بدانیم که تو چه جور فردی هستی؟ سیاستمداری، تاجری، رهبر یک ملتی یا یک فرد جلف؟ تو باید بدانی که تاکنون برای کشور خود و مردمانش هیچ کاری نکرده‌ای.»

در بهار ۱۹۹۷، صدام انرژی خود را روی دو موضوع باقی‌مانده از زمان جنگ خلیج فارس یعنی تحریم‌های سازمان ملل و بازرسی‌های تسلیحاتی UN-Scom متمرکز کرده بود. زمانی که تحریم‌ها برای اولین بار در سال ۱۹۹۱ برقرار شد، به

عراق گفتند تحریم‌ها زمانی لغو می‌شود که تمام خواسته‌های بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل برآورده شود.

در اوایل ۱۹۹۷ همزمان با دومین دوره ریاست‌جمهوری کلینتون، مشخص بود که واشنگتن دیگر تحریم‌ها را به عنوان یک موضع مرتبط با بازرسی‌های تسلیحاتی محسوب نمی‌کند.

در مارس ۱۹۹۷، *مادلین آلبرایت*[1]، وزیر امورخارجه جدید در جمع حضار در دانشگاه جرج تاون واشنگتن گفت: «ما با کشورهایی که مطرح می‌کنند در صورت تطبیق عراق با تعهدات مربوط به سلاح‌های کشتار جمعی، تحریم‌ها بایستی لغو شوند، موافق نیستیم.» صدام نیز به نوبه خود متوجه این تغییر جهت در سیاست شده بود. برای او مشخص بود که دیگر از همکاری با بازرسان سازمان ملل چیزی نصیبش نمی‌شود. او در راستای تطبیق عراق با UN-Scom به خوبی می‌دانست که آمادگی واشنگتن برای اقدامات نظامی با محدودیت‌هایی روبه‌روست.

در سال ۱۹۹۷، تهدیدهای واشنگتن درباره استفاده نیروی نظامی در حال کاهش بود. صدام حساب کرده بود شدیدترین کاری که ایالات متحده می‌تواند انجام دهد، پرتاب موشک‌های کروز به بغداد است، پس به نفعش خواهد بود زرادخانه سلاح‌های غیرمتعارف پنهانش را از دیده‌های تیزبین بازرسان UN-Scom محافظت کند.

در این زمان نگرانی‌های UN-Scom جستجو برای یافتن اجزای باقی مانده برنامه‌های گاز اعصاب VX و سلاح‌های بیولوژیک عراق و سیستم‌های موشکی مربوط به آنها بود که هنوز توسط صدام پنهان شده بود. وظیفهٔ دیگر UN-Scom اثبات این ادعاها بود که عراق بین ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۵ سلاح‌های بیولوژیک را روی زندانیان زندان ابوغریب واقع در حومه بغداد آزمایش کرده و گورهای دسته‌جمعی در خارج از تأسیسات سلمان پاک وجود دارد. بازرسان UN-Scom، مسلح به اطلاعات جدیدی بودند که از جانب حسین کامل و همکاران خائنش ارائه شده بود. آنها در حال انجام وظایفشان با عراقی‌ها بیشتر درگیر می‌شدند، بخصوص از زمانی که در

1. Madeleine Albright.

سال ۱۹۹۷ **ریچارد باتلر**[1]، سیاستمدار سختگیر استرالیایی به جای رالف اکیوس به ریاست UN-Scom برگزیده شد.

فشار روزافزون از جانب UN-Scom با رفتار خصمانه‌تر صدام مواجه شده بود. به طوری که در یکی از بازرسی‌های UN-Scom یک مقام عراقی کنترل یک فروند هلیکوپتر UN-Scom را در دست گرفت و نزدیک بود که موجب سقوط آن شود؛ با این هدف که از عکسبرداری بازرسان از یک مکان حساس جلوگیری کند. عراقی‌ها دوربین‌های ناظر به مراکز حساس را خاموش کرده و سپس بدون اطلاع UN-Scom اقدام به جابه‌جایی وسایل ممنوع می‌کردند. صدام برخی از مراکز حساس‌تر را به عنوان مناطق مستقل یا متعلق به ریاست‌جمهوری اعلام کرد تا از بازرسی در امان باشد.

در ماه ژوئن، صدام طی نطقی در یکی از معدود گردهمایی‌های RCC راهکار جدید عراق را پیرامون فعالیت‌های بازرسان تسلیحاتی روشن کرد: عراق خود را با تمام قطعنامه‌های مربوط تطبیق خواهد داد و آنها را اجرا خواهد کرد. چیز دیگری نیز در میان نیست. ما با صراحت و آشکارا تقاضا داریم که شورای امنیت تعهدات خود را در برابر عراق اجرا کند.» جنبه عملی این گفته‌ها آن است که به استقلال عراق احترام گذارده و تحریم‌های برقرار شده ضدعراق را به طور کامل لغو کند.

اشکال‌تراشی‌های صدام دربارهٔ فعالیت‌های بازرسان بیشتر شد و عراقی‌ها توجیه می‌کردند که سیا و سایر دستگاه‌های اطلاعاتی در UN-Scom نفوذ یافته‌اند. در اکتبر، طارق عزیز اعلام کرد که به هیچ امریکایی اجازه کار در تیم‌های بازرسی داده نخواهد شد.

چند روز بعد، بقیه امریکایی‌ها نیز اخراج شدند. دولت کلینتون با تهدید به بمباران عراق به این حرکت پاسخ داد و صدام تصمیم به عقب‌نشینی گرفت. اگرچه ماجراجویی قبلی او آشکار ساخته بود که ایالات متحده از حمایت بین‌المللی اندکی برای از سرگیری عملیات نظامی ضدبغداد برخوردار است. البته در این میان

---

1. Richard Butler.

انگلستان یک استثناء بود. حتی بوریس *یلتسین* [1]، رئیس‌جمهور روسیه نیز ادعاکرد که عملیات نظامی مشترک ایالات متحده و انگلستان علیه عراق می‌تواند آتش جنگ جهانی سوم را شعله‌ور سازد. در عین حال، صدام از خبرنگاران خارجی دعوت کرد تا ضمن بازدید از بغداد، گزارش کنند که هفت سال تحریم‌های سازمان ملل چه آثار مخربی بر عراق داشته است. بیمارستان‌های فاقد دارو، مدارس فاقد کتاب و مادرانی که غذایی برای خوردن ندارند در رسانه‌ای غربی گزارش شد که تأثیر عمیقی بر افکار عمومی گذاشت. ولی دربارهٔ اینکه چگونه رژیم عراق میلیاردها دلار از قبل فعالیت‌های نقض‌کننده تحریم‌ها کسب کرده است و یا اینکه کمک‌های غذایی یا پزشکی توسط شبکه قاچاق غیرقانونی عدی در بازار سیاه فروخته می‌شد، مقاله‌های بسیار کمی چاپ شد.

آخرین تلاش دیپلماسی برای فرو نشاندن بحران UN-Scom زمانی به عمل آمد که دبیرکل سازمان ملل متحد برای گفتگو با صدام در فوریه ۱۹۹۸ از بغداد دیدن کرد. موضوع کلیدی مطرح شده، تقاضای باتلر مبنی بر لزوم بازرسی از مکان‌های به اصطلاح ریاست‌جمهوری بود که براساس اطلاعات موجود، بسیاری از وسایل ممنوعه در آنجا پنهان شده بود. صدام با ادعای اینکه به حیثیت ریاست‌جمهوری لطمه وارد خواهد شد در برابر این خواسته مقاومت می‌کرد. از سوی دیگر عراقی‌ها می‌خواستند بدانند در چه زمانی سازمان ملل متحد تحریم‌ها را لغو خواهد کرد.

کوفی عنان در ۲۰ فوریه وارد بغداد شد و چند روز بعد با صدام به مذاکره نشست. همانند سایر بازدیدکنندگان، عنان هنگامی که داخل اتومبیل دولتی می‌شد نمی‌دانست که برای ملاقات با صدام به چه مکانی برده خواهد شد. او به کاخ جدیدی در بغداد برده شد که پس از جنگ خلیج فارس ساخته شده بود. صدام آرام و مطمئن در حالی که یک کت شیک، کروات مناسب و چکمه‌های چرمی سیاه واکس‌زده به تن داشت در آنجا نشسته بود. عنان گفتگو را با تعریف و تمجید از صدام آغاز کرد: «شما یک فرد سازنده و آبادکننده هستید، عراق امروزی به دست شما ساخته شده است.

---

1. Boris Yeltsin.

این کشور نابود شده بود و شما به آن حیات مجدد بخشیدید. آیا می‌خواهید دوباره نابودش کنید؟» صدام با دقت به گفته‌های عنان گوش می‌کرد و در یک لحظه یادداشت زردرنگی را برداشت تا نکات ابراز شده از سوی عنان را بنویسد. در طول سه ساعت گفتگو، دو مرد در صدد راه‌حل بحران بودند.

صدام به کلمه «بازرسی‌ها» از کاخ‌های ریاست‌جمهوری اعتراض داشت و خواستار جایگزینی لغت «بازدیدها» شد. عنان اظهار داشت که توجیه‌های صدام بسیار گنگ و نامفهوم است. صدام پاسخ داد: «باشه آنها می‌توانند وارد این مکان‌ها شوند.» و بر همین اساس، عنان جمله زیر را نوشت: «ورود در نوبت اول و نوبت‌های بعدی برای اجرای وظایف بلامانع است». صدام که پی برده بود عنان تلاش می‌کند تا تحریم‌ها علیه عراق لغو شود (در صورتی که عراق با دور جدید بازرسی‌ها منطبق شود) با این متمم موافقت کرد. صدام هنگام خداحافظی با عنان گفت: «من از شما برای اینکه شخصاً به بغداد آمده‌اید، شخصاً تشکر می‌کنم. بدانید که هر وقت دلتان بخواهد می‌توانید به عراق بیایید. اگر باعث ناراحتی شما نمی‌شود، حتی می‌توانید برای گذرانیدن تعطیلات به عراق بیایید.»

اگرچه مأموریت عنان در زمینه فرو نشاندن بحران موفقیت‌آمیز بود ولی در طولانی‌مدت به معنای پایان کار UN-Scom بود. دخالت عنان تأکیدی بر این مطلب بود که UN-Scom دیگر تنها طرف مذاکره با عراق دربارهٔ مسائل تسلیحاتی نیست. چون صدام فهمیده بود که می‌تواند با رؤسای ریچارد باتلر به گفتگو بنشیند. صلاحیت باتلر از سوی عنان و اعضای پرخاشگر شورای امنیت غصب شده بود، موضوعی که صدام به خوبی از آن بهره‌برداری کرد.

به دنبال مأموریت عنان، ایالات متحده سعی کرد تا از مواجهه با صدام خودداری کند؛ زیرا دولت کلینتون پی برده بود که صرفنظر از بمباران بغداد نمی‌تواند کار چندانی در ارتباط با اجرای قطعنامه‌های سازمان ملل انجام دهد. واشنگتن برای پنهان ساختن سستی موضع غرب در قبال غرب، به سازمان ملل فشار آورد تا در دربارهٔ بازرسان تا آنجا که می‌تواند از درگیری با عراق پرهیز کند. باتلر به نوبه خود به اسکات ریتر رئیس بازرسان تیم سازمان ملل در بغداد دستور داد تا بازرسی‌ها را

متوقف کنند. این امر سرانجام به استعفای ریتر از مقام خود به عنوان اعتراض نسبت به دخالت‌های مقامات انگلیس و واشنگتن در کارهایش منجر شد. ریتر قبل از ترک عراق، انتقاد کرد که صدام به محض اینکه به مواد فسیلی مورد نیاز (اورانیوم ۲۳۵ یا پلوتونیوم) دست یابد سه کلاهک اتمی در اختیار خواهد داشت. ریتر با افشای همکاری نزدیک خویش در مدت ۷ سال ماموریتش با اداره اطلاعات اسرائیل، ضربه سختی به اعتبار UN-Scom وارد کرد، تیم‌های بازرسی سازمان ملل می‌بایستی بی‌طرف عمل می‌کرد.

صدام در آگوست با تقاضا برای اتمام سریع ماموریت UN-Scom و تهدید به تلافی‌جویی شدید در صورت عدم لغو تحریم‌ها، زمینه درگیری دیگری را با واشنگتن فراهم آورد. در ماه اکتبر، کنگره امریکا که بیشتر جمهوریخواه بود ــ و دربارهٔ عدم تمایل رئیس‌جمهور کلینتون برای مواجهه با صدام، بسیار آزرده خاطر شده بود ــ به قانون آزادسازی عراق از تاریخ اول اکتبر جنبه قانونی داد. این قانون با هدف سرنگونی صدام، ۹۷ میلیون دلار به گروه‌های مخالف عراقی اختصاص داده بود. صدام نیز در ماه نوامبر با به تعلیق درآوردن تمام همکاری‌ها با برنامه نظارتی UN-Scom به این امر پاسخ گفت. بازرسان از عراق اخراج شدند و ایالات متحده و انگلستان آماده بمباران عراق بودند تا اینکه صدام در آخرین لحظه با بازگشت آنان موافقت کرد. باتلر به بازرسی‌های خود ادامه داد ولی صدام آن قدر در کار او اخلال ایجاد کرد تا سرانجام گزارش داد که صدام به تعهدات خود در قبال سازمان ملل عمل نمی‌کند.

در این زمان عنان به این نتیجه رسیده بود که هم صدام و هم دولت کلینتون درصدد تحریک یکدیگر برای انجام بمباران‌های هوایی هستند. زمان برای کلینتون مناسب بود. او ناامیدانه در تلاش برای یافتن بهانه‌ای بود تا توجهات را از روند استیضاح علیه او که در واشنگتن آغاز شده بود، دور کند.

در ۱۷ دسامبر، هواپیماهای جنگی امریکا و انگلستان عملیات روباه صحرا را آغاز کردند. متحدین چهارصد ماموریت بمباران را انجام دادند (چون بازرسان تسلیحاتی از دیدارشان منع شده بودند). با شلیک موشک‌های کروز، بمباران‌ها شدت یافت.

بمباران تأثیر اندکی به صدام گذاشت. در مجموع به ۹۷ هدف حمله شد و براساس گزارش پنتاگون فقط ۹ هدف به طور کامل نابود گردید. از ۱۱ کارخانه ساخت سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک، هیچ یک منهدم نشده بود. صدام که بی‌تردید از قبل این مسأله را پیش‌بینی کرده بود، بدون کمترین آسیبی به دنبال این بمباران ۷۲ ساعته سر بلند کرد و گفت: عراق از این مواجهه پیروز بیرون خواهد آمد. صدام در یک سخنرانی تلویزیونی که در سراسر دنیای عرب پخش شد، اعلام کرد که خداوند اجر شما را خواهد داد و قلب‌هایتان را با اعطای تاج پیروزی روشن خواهد کرد. کلینتون نیز در یک ارزیابی واقع‌گرایانه‌تر با ادعای پیروزی، گفت: «من اطمینان دارم که ما به اهداف خود دست یافته‌ایم.»

حقیقت این بود که بمباران عراق یک پیروزی سیاسی برای صدام محسوب می‌شد. عملیات روباه صحرا نقطه پایانی بر فعالیت‌های UN-Scom بود و مقامات عراقی اصرار داشتند که دیگر با بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل همکاری نخواهند کرد. علاوه بر آن، بر خلاف اجماع بین‌المللی دربارهٔ مسأله کویت، تصمیم کلینتون برای اجرای عملیات روباه صحرا محکومیت بین‌المللی از جانب فرانسه، روسیه، چین و بیشترین کشورهای عربی را به دنبال داشت. شورای امنیت سازمان ملل دربارهٔ آینده UN-Scom و مسأله صدام، دچار چنددستگی شده بود. بعلاوه، تنها سیاست باقیمانده برای ایالات متحده و انگلستان (به عنوان کشورهایی که هنوز مصمم بودند رژیم صدام باید تعهدات بین‌المللی را رعایت کند.) حفظ تحریم‌های سازمان ملل بود. حتی به این سیاست نیز انتقاد شده بود. علی‌رغم اصلاح تحریم‌ها در سال ۱۹۹۶ برای فراهم آوردن امکان معامله نفت در برابر غذا، سازمان‌های حامی حقوق بشر همچنان به انتشار گزارش‌های آزاردهنده‌ای از وضعیت کودکان مبتلا به سوءتغذیه عراقی ادامه می‌دادند.

بررسی یونیسف در مارس ۱۹۹۸ که یک سال پس از برقراری برنامه نفت در برابر غذا انجام گرفته بود، نشان داد که یک چهارم از کودکان عراقی از سوءتغذیه مزمن و یک دهم آنان از سوءتغذیه حاد رنج می‌برند. با اینکه اساسا سیاست‌های صدام عامل این وضعیت وخیم بود، وٌلی افکار عمومی در غرب تحریم‌های سازمان ملل را مسئول

می‌دانست. مشکلات دولت‌های امریکا و انگلستان در پایان ۱۹۹۸ تشدید شد. زمانی که **دنیس هالیدی**[1]، یک ایرلندی عضو انجمن دوستان که توسط سازمان ملل به عنوان ناظر بر برنامه نفت در برابر غذا منصوب شده بود، ضمن استعفا از مقام خود، سیاست تحریم‌ها که عامل مرگ ماهیانه ۴ تا ۵ هزار کودک عراق شده بود را محکوم کرد.

زمانی که افکار عمومی غرب در حال روی برگرداندن از اجرای مستمر تحریم‌ها بود، مسأله اساسی زرادخانه سلاح‌های کشتار جمعی صدام بدون حل باقی مانده بود. با پایان یافتن بازرسی‌های UN-Scom در سال ۱۹۹۸، صدام دربارهٔ ۲۰ تُن محیط کشت پیچیده لازم برای تولید سلاح‌های بیولوژیک مانند سیاه‌زخم و ۲۰۰ تُن از مواد شیمیایی پیش‌ساز لازم برای تولید گاز اعصاب VX هیچ پاسخی نداده بود. سازمان ملل هنوز به طور کامل از توانایی عراق در زمینه تولید موشک‌های دوربرد اطلاعی نداشت. هنوز شک و تردیدهای بسیاری وجود داشت که صدام تعدادی موشک‌های نوع اسکاد با قابلیت شلیک با کلاهک‌های گاز VX و شارین در اختیار دارد. علاوه بر این عراقی‌ها در بدترین وضعیت، هنوز قدرت اجرای تحقیقات فعال در زمینه ساخت سلاح‌های هسته‌ای و یک سیستم پرتاب فعال را در اختیار داشتند. اسکات ریتر بازرس سابق UN-Scom، عقیده داشت که عراق ظرفیت تولید انواع بمب‌ها را دارد که؛ بخصوص می‌توانند به وسیله وسایل نقلیه تغییر شکل یافته از یک محلِ نگهداریِ سری، به محل دیگر انتقال داده شوند. صدام تاکنون آمادگی خود را برای به کارگیری سلاح‌های کشتار جمعی در برابر غیرنظامیان بی‌گناه ثابت کرده بود. چالش رودرروی غرب، نحوه بازداشتن عراق از به کارگیری این سلاح‌ها در آینده بود.

1. Denis Halliday.

سخن آخر

پَت

در ۲۸ آوریل ۲۰۰۲، جاده اصلی منتهی به تکریت با تجمع صدها دستگاه اتوبوس کهنه و بنزهایی با شیشه‌های دودی، بند آمده بود. دسته‌های متشکل از نظامیان با سبیل‌های کلفت، شیوخ ملبس به لباس‌های عربی و کشاورزان با شلوارهای مندرس در میدان بزرگ رژه در مرکز شهر گردهم آمده بودند تا جشن‌های رسمی شصت و پنجمین سالگرد تولد صدام حسین، این مسیحا نفس، رهبر پیروز، فرزند خاندان پیامبر، رئیس‌جمهور عراق، رئیس شورای رهبری انقلاب، سپهبد ارتش، متخصص قوانین و عموی بزرگ تمامی مردم عراق را برگزار کنند.

میدان رژه برای برگزاری چنین مراسمی ساخته شده بود تا به مردم فرصتی داده شود تا عشق و علاقه خود را به رئیس‌جمهورشان ـ که البته بعید به نظر می‌رسید ـ کنند. در این میدان جایگاهی بود تا میهمانان برگزیده و خاصی روی صندلی‌های پشت بلند آن بنشینند. در حالی که جمعیت صبورانه در انتظار ورود میهمانان عالی‌قدر بود، گروهی از دختران مدرسه‌ای که برخی از آنها لباس بمب‌گذاران انتحاری بر تن کرده بودند، در حال اجرای رقص‌هایی به افتخار صدام، این امید زندگانی و حیات بودند. همچنین ده‌ها هزار سرباز و مقام امنیتی در محل حضور داشتند. هر دسته هنگام عبور از جایگاه فریاد می‌کشید: «سال نو بر تو مبارک ای صدام حسین که برای ما پیروزی به ارمغان آورده‌ای.» سرانجام، کاروانی از بنزهای ضدگلوله و درخشان پس از ورود به داخل میدان رژه در مقابل جایگاه متوقف شدند.

سکوتی بر جمعیت حکمفرما شد و گاردهای امنیتی کمک می‌کردند تا میهمانان عالی‌قدر از اتومبیل‌ها پیاده شوند.

تنها مشکل این بود که مردی که از صندلی عقب لیموزین ریاست‌جمهوری خارج شد صدام حسین نبود بلکه پسرعمویش ژنرال علی حسن المجید بود که در سراسر عراق با نام علی شیمیایی شناخته می‌شد. پس از ۲۳ سال حکومت بلامنازع بر عراق تا سال ۲۰۰۲، صدام به ندرت در انظار عمومی ظاهر می‌شد. حتی در روز تولدش نیز این کار را نکرده بود. به این دلیل ترس از اینکه یکی از دشمنان بی‌شمارش از این فرصت برای یک ترور برنامه‌ریزی شده استفاده کند، صدام ترجیح داده بود تا به خاطر حفظ جانش در پناهگاه‌های متعدد ریاست‌جمهوری که در سراسر کشور بنا کرده بود، محبوس بماند. مردم بیشتر او را در صفحه تلویزیون می‌دیدند. چون صدام می‌توانست پیامش را به مردم از یک مکان مخفی اعلام کند. به دنبال عدم حضور صدام، چشم‌انتظارانش در تکریت ناامید شدند. ولی جمعیت همچنان به جشن‌های سالگرد تولد صدام ادامه داد. جمعیت این شعار را تکرار می‌کرد: «روح و خونمان فدای تو باد ای صدام.» انگار که صدام جلو آنها ایستاده است و مجید نیز دست راست خود را به تقلید از صدام بالا برده بود.

جشن‌های سالگرد تولد صدام یک هفته کامل به درازا کشید.

به احترام رنج و عذاب تحمیلی بر فلسطینی‌ها به دنبال اتخاذ استراتژی عملیات دیوار دفاعی توسط اسرائیلی‌ها، برای مقابله با بمب‌گذاری انتحاری در ساحل غربی، صدام از دختران رقاص که قرار بود ۳۵۰۰ نفر میهمانِ او را در یک ضیافت اختصاصی در بغداد سرگرم کنند، خواسته بود تا در خانه‌های خود بمانند. مقامات حکومت صدام در توجیه این امر می‌گفتند که: «آنها در فلسطین روستا را نابود کرده و مردم را می‌کشتند. اکنون وقت رقص نیست.» ولی صدام خود را از لذت اجرای یکی از نمایشنامه‌هایش در سالن جدید و معظم تئاتر در بغداد محروم نساخته بود. نمایشنامه زبیبه و پادشاه براساس یکی از دو داستانی بود که صدام از زمان جنگ خلیج فارس به رشته تحریر درآورده بود. نمایشنامه قصه پادشاه تنهایی بود که به عشق یک دختر عادی و پاکدامن گرفتار آمده بود. در کمال تاسف برای پادشاه، به

دختر مورد علاقه او در ۱۷ ژانویه تجاوز شد؛ (همان روزی که ائتلاف با رهبری امریکا عملیات طوفان صحرا را اجرا کرد.) و سرانجام به دست همسری حسود کشته شد. پادشاه مصمم به گرفتن انتقام بود ولی در نبرد کشته شد. با اینکه صدام در مراسم افتتاحیه جشن حضور نداشت، ولی نمایشنامه با استقبال تماشاچیان روبه‌رو شد که به خوبی متوجه تمثیل به کار گرفته شده در نمایش شده بودند. در واقع تمثیلی از ملت عراق بود که به این نتیجه رسیده بودند که پادشاه یا همان صدام حسین، همواره منافع آنها را مدنظر خود دارد و حتی در صورت ضرورت آماده است جان خود را در راه ملت فدا کند.

در سه سال و نیمی که از زمان ترک بازرسان UN-Scom از بغداد می‌گذشت و کلینتون نیز حملات هوایی ناموفق خود را طی عملیات روباه صحرا اجرا کرده بود، وضعیت عراق دگرگون شده بود. به دنبال بایکوت آشکار تحریم‌های سازمان ملل توسط دنیای عرب، تجارت رونق گرفته بود. در فرودگاه بین‌المللی صدام در بغداد، پروازهای مستقل از اردن، سوریه و لبنان برقرار بود و مسافران ورودی با پارچه‌های با رنگ خونی و بزرگ مرگ بر امریکا مواجه می‌شدند. تمامی ساختمان‌ها، پل‌ها و جاده‌های آسیب‌دیده در جریان جنگ ۱۹۹۱ دوباره بازسازی شده بود. ارزهای خارجی به دست آمده از برنامه نفت در برابر غذا سازمان ملل، به همراه سودهای سرشار از فعالیت‌های غیرقانونی صدام در زمینه قاچاق نفت، به این معنا بود که برای اولین بار در عرض ۲۰ سال، علایم موفقیت و شادمانی به خیابان‌های بغداد بازگشته است. در محله اعیان‌نشین المنصور بغداد، فروشگاه‌ها مملو از آخرین مدهای لباس بود و در مناطق فقیرنشین مواد غذایی و وسایل الکتریکی ارزان‌قیمت وارداتی از چین به وفور یافت می‌شد.

در بیشتر سال‌های دهه ۱۹۹۰ که عراق بر سر مسأله خلع سلاح با سازمان ملل در حال بحث و جدال بود، صدام ظالمانه از رنج و عذاب مردم خویش برای تشویق افکار عمومی غرب به کنار گذاردن تحریم‌های قاطع سازمان ملل متحد استفاده کرده بود. صدام که دیگر با دخالت‌های بازرسان تسلیحاتی یا آثار ناگوارتر تحریم‌ها مواجه نبود، تصمیم گرفته بود تا اوضاع اقتصادی را به خاطر جلوگیری از بروز انقلاب توسط

مردم زجردیده، بهبود بخشد. دارو به آسانی در دسترس مردم قرار داشت، وضعیت برق به حالت معمول برگشته بود و محرومیت‌های شدید دهۀ ۱۹۹۰ برای مردم عادی عراق، روبه بهبود بود.

غیر از بهبود وضعیت معیشتی مردم، صدام هنوز منابع کافی برای اجرای برنامه‌های بلندپروازانه خود در اختیار داشت. او علاوه بر ساخت کاخ‌های جدید، منابع قابل توجهی را به ساخت تعداد زیادی مسجد عظیم اختصاص داده بود. یکی از بزرگترین و پرهزینه‌ترین آنها، مسجد ام‌المعارک یا مادر جنگ‌ها واقع در مرکز بغداد بود که به موقع و همزمان با دهمین سالگرد جنگ خلیج فارس و جشن‌های سالگرد تولد صدام بهره‌برداری شد. مناره‌های این مسجد به شکلی طراحی شده بود که همانند موشک‌های اسکاد روی سکوی پرتاب دیده می‌شدند.

هر یک از چهار مناره ۴۳ متری این مسجد، نمایانگر موشک‌های اسکادی بود که صدام در طول جنگ خلیج فارس به اسرائیل شلیک کرده بود و عدد ۴۳ نیز نمادی از ۴۳ روزی بود که عملیات طوفان صحرا به درازا کشیده بود. یکی از قابل توجه‌ترین اشیای موجود در این مسجد یک جلد قرآنی بود که با خون صدام به رشته تحریر درآمده بود. تک تک ۶۰۵ صفحه این قرآن را برای نسل‌های آینده در جعبه‌های شیشه‌ای قرار داده بودند. متولی مسجد اظهار می‌داشت که صدام در عرض ۳ سال، ۲۴ لیتر از خون خود را به این منظور اهدا کرده است. خون صدام، با جوهر و مواد نگهدارنده مخلوط شده بود و یک رنگ قرمز متمایل قهوه‌ای با سایه آبی به دست آورده بودند. در پای یکی از مناره‌ها نیز یک حوض ساخته بودند که یک کاشی آن ۲۴ فوت بود و قرار بود اثر انگشت شست صدام روی آن و تصویر بزرگ شده امضای وی درون آن نقش بندد.

سرچشمه عقده درونی صدام برای اجرای طرح‌های عظیم ساخت و ساز کاخ‌ها، مساجد و سلاح‌های هسته‌ای همگی دوران کودکی او در تکریت بود که به عنوان یک پسر جوان خانواده‌اش حتی قدرت خرید یک جفت کفش را برای او نداشتند.

همانند صلاح‌الدین، فاتح جنگ‌های صلیبی که براساس افسانه‌های موجود، اهل تکریت بوده است، صدام اعتقاد داشت که دست سرنوشت او را رهبری مشهور و با

احترام قرار داده که بایستی افتخارات از دست رفته را به عراق و دنیای عرب بازگرداند. به همین علت در جدیدترین کاخ صدام ستون‌هایی بنا شده بود که در انتهای آنها سر صدام و روی سر او کلاهخود صلاح‌الدین قرار داشت.

صدام همزمان با افزایش سن، مثل هیتلر مشیت جاودانگی خویش را باور کرده بود. همانند هیتلر که از پذیرش نصایح ژنرال‌هایش مبنی بر اتمام دوران رایش سوم خودداری می‌کرد، صدام نیز از مواجهه با مفهوم شکست، حتی پس از شکست مفتضحانه عراق در عملیات طوفان صحرا خودداری می‌کرد.

صدام در ۶۰ سالگی بیشتر از همیشه از حقیقت دور افتاده بود. بدون شک حرکت دائمی از یک کاخ به کاخ دیگر و عدم افشای محل استقرارش حتی برای افراد خانواده‌اش، ضایعات روحی شدیدی را وارد ساخته بود. در موارد نادری که فرصت پیدا می‌کرد تا مروری بر زندگی خویش داشته باشد همانند مکبث در مواجهه با روح بانکو، تصاویر خونی دوستان مقتولش مانند عبدالکریم الشیخلی و عدنان خیرالله به سراغش می‌آمدند. موفقیت‌های او در کشور با نابودی خانواده‌اش همراه شده بود که زمانی خوشحال و شاد بودند. همسر و دو دختر بیگانه و غریب، دو داماد مقتول، یک پسر ارشد دیوانه، با تفکرات و تصورات بیمارگونه نسبت به سایر خویشاوندان مانند علی حسن المجید و برادران ناتنی صدام یعنی برزان، وضبان و سبعاوی ... .

صرفنظر از نام کاخ یا پناهگاهی که صدام در آن می‌خوابید، او فقط به چند ساعت خواب در شبانه‌روز نیاز داشت. او اغلب ساعت سه نیمه شب از خواب برمی‌خاست و شنا می‌کرد. در کشور بیابانی مانند عراق که آب مظهر ثروت و قدرت محسوب می‌شود تمامی کاخ‌های صدام مملو از فواره‌ها، استخرها و آبشارها بود.

صدام از بیماری دیسک کمر رنج می‌برد و پزشکان شنا و پیاده‌روی را برای بهبود این عارضه توصیه کرده بودند. از تمامی استخرهای صدام با وسواس حفاظت می‌شد تا هم درجه حرارت آب همواره مناسب باشد و هم از مسموم نشدن آب استخر اطمینان لازم حاصل گردد!

با توجه به اینکه بسیاری از دشمنان رژیم با تالیوم مسموم شده بودند، ترس عمیق صدام از مسموم شدن چیز غریبی به نظر نمی‌رسید. در نتیجه مسائل امنیتی

مربوط به مواد غذایی مصرفی صدام ابعاد عجیب و خیالی پیدا کرده بود. در هفته مواد غذایی تازه ازجمله شاه میگو، میگو، ماهی، گوشت بدون چربی و محصولات لبنی به بغداد حمل می‌شد. این مواد غذایی قبل از ورود به آشپزخانه ریاست‌جمهوری در اختیار تیمی متشکل از دانشمندان علوم هسته‌ای قرار می‌گرفت تا با استفاده از اشعه X آنها را بررسی کنند تا سم یا تشعشعات و... نداشته باشد. صدام حدود بیست کاخ با امکانات و کارکنان کامل در اختیار داشت که روزانه سه وعده غذا را برای پذیرایی از او آماده می‌کردند، حتی اگر صدام در کاخ حضور نداشت.

صدام علی‌رغم سنش هنوز یک مرد مغرور بود که با انجام ورزش‌ها و حرکات بدنی مرتب و روزانه سعی داشت بدن خود را خوش‌اندام و آماده نگه دارد و در ضمن از درد کمر خود نیز بکاهد. او می‌خواست همواره خوش‌پوش باشد و به جای پوشیدن لباس فرم سبز زیتونی حزب بعث که در سال‌های دهه ۱۹۹۰ به تن می‌کرد، لباس‌های دست‌دوز و شیک می‌پوشید.

او پس از ملاقات با کوفی عنان، دبیرکل سازمان ملل متحد که گفته بود لباس شیک به طور قابل توجهی وجهه یک مسئول را بالا می‌برد، شیوه لباس پوشیدن خود را تغییر داده بود. او همچنان موهایش را رنگ می‌کرد و در انظار عمومی عینک مطالعه به چشم نمی‌زد. به همین علت هنگام سخنرانی، منشی‌های صدام متن سخنرانی را با حروف بسیار بزرگ می‌نوشتند به طوری که چند جمله آن یک صفحه کاغذ معمولی را پر می‌کرد.

از آنجایی که به خاطر درد کمر مجبور بود کمی بلنگد، از ظاهر شدن مقابل دوربین یا انظار عمومی که مستلزم برداشتن بیش از چند قدم بود خودداری می‌کرد. او همچنان به کار کردن برای مدت طولانی ـ عادتی که از اولین روزهای انقلاب بعث در ۱۹۶۸ کسب کرده بود ـ ادامه می‌داد. تنها تغییر در کارها و برنامه‌های متداول و روزانه او، چرت زدن‌های کوتاه‌مدت در طول روز بود. او به طور ناگهانی یک گردهمایی را ترک می‌کرد و به اتاق مجاور می‌رفت، پس از نیم ساعت شاداب و سرحال به جلسه باز می‌گشت. برای کسب آرامش به مطالعه کتاب‌های تاریخی می‌پرداخت و یا تلویزیون تماشا می‌کرد. او از تماشای کانال‌های کابلی خبری مانند

سی.ان.ان و الجزیره و بی.بی.سی لذت می‌برد و طرفدار فیلم‌های ترسناک با محتوای دسیسه، ترور و توطئه بود. فیلم محبوب او روز شغال بود. علی‌رغم تلاش‌های به عمل آمده برای حفظ رابطه‌اش با دنیای خارج، صدام بیش از هر زمان دیگری منزوی شده بود. این امر در رفتار او در جلسه با مقامات حکومتی انعکاس یافته بود. صدام در گذشته همیشه جلسات رسمی را با قرائت دقیق مطالب از قبل تهیه شده برای او، به خوبی اداره می‌کرد. اما سخنرانی‌ها نامربوط و جلسات نیز نامنظم شده بود. این جلسات ساعت‌ها به درازا می‌کشید بدون آن که نتایج مشخصی حاصل گردد.

در پایان جلسات صدام به مقاماتش می‌گفت که: «لطفاً سلام مرا به مردم برسانید. چون فکر نمی‌کنم قادر باشم تا مدتی آنها را ببینم. این روزها سرم خیلی شلوغ است.»

در اوایل سال ۲۰۰۲ صدام پی برد که در طول یک جلسه هیأت دولت یکی از وزرایش به ساعت خود نگاه کرد. پس از پایان جلسه از وزیر خواست تا بماند و از او پرسید: «آیا عجله داری؟» پس از اینکه وزیر در برابر این سئوال پاسخ منفی داده بود، صدام او را سرزنش کرد که با این کار خود به او توهین نموده است. سپس دستور داد تا وزیر دو روز در همان اتاق زندانی شود. وزیر وحشت‌زده در داخل اتاق هیأت دولت زندانی شده بود و منتظر بود تا هر لحظه بیایند و او را برای مراسم اعدام ببرند. سرانجام پس از آزادی، صدام فقط او را از کار برکنار کرد.

صدام آرامتر شده بود ولی کاملاً بی‌خطر نشده بود. او که از محدودیت‌های تحمیلی از سوی UN-Scom رها شده بود، به از سرگیری تلاش‌هایش با هدف بازسازی زرادخانه سلاح‌های کشتار جمعی عراق پرداخت. در حالی که هنوز بمباران‌های عملیات روباه صحرا پایان نیافته بود، صدام یک معامله تسلیحاتی سری را با هدف بازسازی سیستم دفاع هوایی خود با مسکو امضاء کرد.

چند ماه بعد، در حالی که غرب برای پیشگیری از پاکسازی قوی جمعیت آلبانیایی‌تبار کوزوو توسط اسلو بودان میلوشوویچ رهبر صرب‌ها آماده می‌شد، صدام یک پیمان سری با را بلگراد به امضاء رسانید تا به دیکتاتور صرب، در برابر حملات هوایی متحدان، کمک کند. در ماه مارس گروهی از متخصصان (صربستانی) سلاح‌های بیولوژیک و شیمیایی عازم بغداد شدند و از تأسیسات سلاح‌های

غیرمتعارف صدام بازدید کردند.

صرفنظر از کمک دو کشور به یکدیگر در تکمیل سیستم‌های دفاع هوایی، دستگاه‌های اطلاعاتی غرب مشکوک بودند که این دو در زمینه تولید سلاح‌های غیرمتعارف نیز همکاری دارند. نگرانی‌ها درخصوص همکاری صدام و میلوشوویچ برای ساخت سلاح‌های هسته‌ای در تابستان سال ۲۰۰۰ شدت گرفت؛ زمانی که معلوم شد میلوشوویچ آنقدر ذخیره اورانیوم مخصوص ساخت سلاح را در اختیار دارد که می‌تواند چندین بمب هسته‌ای اولیه را تولید کند. این همان چیزی بود که صدام برای تکمیل کار خود یعنی ساخت اولین بمب اتمی دنیای غرب به آن نیاز داشت.

صدام به نیروهای امنیتی خود دستور داده بود تا تلاش‌هایشان را برای قطع فعالیت‌های گروه‌های تبعیدی عراقی از سر بگیرند. لایحه آزادسازی عراق که در اکتبر ۱۹۹۸ در کنگره امریکا به تصویب رسیده بود، منابع لازم برای ترسیم استراتژی‌های جدید با هدف سرنگونی رژیم صدام را در اختیار گروه‌های مخالف عراق گذاشته بود. تلاش‌ها با هدف تشویق گروه‌های رقیب برای همکاری، نتیجه‌ای در بر نداشت.

با این حال عوامل امنیتی صدام بیشتر تلاش خود را برای قطع فعالیت‌های مخالفان به راحتی به‌کار بستند و در ماه آگوست مشخص شد که صدام توطئه‌ای را در لندن طراحی کرده تا یک ژنرال سابق ارتش را وادار به ترور ایاد علاوی - رئیس پیمان ملی عراق و طراح کودتای نافرجام ۱۹۹۶ - کند.

نیروهای امنیتی صدام، **محمدعلی غنی**[1]، یک فرمانده سابق گارد را که پس از قیام نافرجام شیعیان در سال ۱۹۹۱ به خارج فرار کرده بود، با بازداشت دختر بیست ساله‌اش که هنوز در بغداد زندگی می‌کرد، در فشار گذاشته بودند. عوامل امنیتی عراق تهدید کرده بودند که دختر غنی را شکنجه خواهند کرد مگر آنکه او علاوی را به قتل برساند. غنی تلاش کرد با دست زدن به خودکشی خود را از این مهلکه برهاند ولی او نجات یافت و این امتحان سخت او را تشویق کرد تا وارد جنبش مخالفان عراقی شود.

---

1. Mohammed Ali Ghani.

تلاش‌های صدام برای تحکیم موقعیت خویش در بغداد همواره با سرکشی‌های پسر ارشدش عدی بی‌رنگ می‌شد. در اواخر دهه ۱۹۹۰ گزارش شد که عدی از جراحات ترور نافرجام در سال ۱۹۹۶ به طور کامل بهبودی یافته است. البته بیشتر اوقات روی صندلی چرخدار می‌نشست. در تصاویر و برداشت‌های تلویزیونی رسمی او به حالت ایستاده دیده می‌شد ولی بلافاصله به روی صندلی چرخدار بازمی‌گشت. او چنان از سرعت آهسته وکند بهبودیش آزرده‌خاطر بود که یک شب در حالی که در کلوپ شبانه بغداد مست کرده بود به محافظان شخصی‌اش گفت: «بروید و سر جراح مرا بیاورید.» پزشک بداقبال با آگاهی از خشم عدی به عربستان سعودی فرار کرد.

درخصوص مسائل جنسی عدی شایعه‌هایی رواج یافته بود که اغلب از ناتوانی جنسی او حکایت داشت. عباس جبانی که مدت ۱۵ سال و قبل از فرار به انگلستان به عنوان منشی خصوصی عدی کار کرده بود گفت: «عدی توان جنسی خود را بازیافته بود و اغلب در یک روز با چهار زن آمیزش داشت و گاهی اوقات دختران دوازده ساله یا حتی کمتر را درخواست می‌کرد.»

رفتار تند عدی در رفتارش با تیم ملی فوتبال عراق نیز انعکاس یافته بود. اگر بازیکنان یک بازی مهم را می‌باختند یا خوب بازی نمی‌کردند به سلول‌های ساختمان کمیته المپیک عدی برده شده و مورد ضرب‌وشتم قرار می‌گرفتند.

یکی دیگر از همکاران سابق عدی، ***ابوزینب القریری***[1] (سرتیپ اسبق مخابرات که در سال ۲۰۰۱ به خارج از کشور فرار کرد) شخصاً شقاوت عدی را تجربه کرده است. در پاکسازی ضدفساد که به ابتکار صدام در سال ۲۰۰۰ اجرا شد، قریری از روی بی‌تجربگی گزارش سرّی او را برای صدام ارسال کرد و طی آن جزئیات عملیات خلافکارانه عدی را فاش کرد که چگونه میلیون‌ها دلار سر دولت پدرش را کلاه گذارده است. اگرچه صدام به مقاماتش اطمینان داده بود که تمام اطلاعات دریافتی کاملاً محرمانه باقی خواهند ماند ولی نوبت بعدی که قریری را ملاقات کرد، فهمید که او بر تمام جزئیات گزارش سرّی آگاه است.

«نمی‌دانم عدی میله شوک‌دهی به‌گاوها را از کجا آورده بود ولی آن را میان پاهای

---

1. Abu Zeinab al-Qurairy.

من فرو برد. من بیهوش شدم. زمانی که به هوش آمدم، در سلول قرمز در زندان کمیته المپیک بودم.»

عدی همچنان مسئول عملیات بسیار سودآور قاچاق نفت باقی ماند و از خاک سوریه به راه‌های جدیدی رسید.

در آگوست ۱۹۹۹ زمانی که مشخص شد یک محموله حامل شیر خشک و داروی مخصوص کودکان عراقی طی یکی از معامله‌های سودآور عدی به خارج از کشور قاچاق شده است، صدام به شدت از پولکی بودن پسر خود شگفت‌زده شد. صدام همچنین با حسادت روزافزون عدی به برادر کوچکش، قصی مواجه بود. چون قصی از حس مسئولیت‌پذیری و آرامش بیشتری برخوردار بود و روز به روز نقش وارث مسلم و به حق پدرش را به خود می‌گرفت. عدی با وادار کردن عموی خود و برادر ناتنی صدام، برزان التکریتی برای پناهنده شدن به کشور سوئیس در اواخر ۱۹۹۸ شکافی در خانواده ایجاد کرده بود.

به دنبال تلاش‌های عدی برای در دست گرفتن کنترل میلیاردها دلار که در کنترل برزان بود و در بانک‌های سوئیسی به حساب‌های سرّی ریخته شده بود، پناهندگی برزان به وقوع پیوست. صدام بعدها با برزان آشتی کرد ولی عدی با معطوف کردن توجه خویش به برادر کوچکترش به این امر پاسخ گفت.

در اواخر ۱۹۹۹ آشکار شد که عدی مسئول اعدام پسرعمو و رئیس سازمان اطلاعات صدام، رافع التکریتی است. تکریتی، هم‌پیمان صمیمی برادر ناتنی صدام، وضبان بود که مبارزه‌ای را علیه عدی از سال ۱۹۹۵ ـ زمانی که باعث فرار دو داماد صدام شد ـ آغاز کرده بود. عدی قضایا را طوری جلوه داد که انگار او عامل افشای اطلاعات مربوط به معاملات پنهانی اسلحه با مسکو به خارج می‌باشد و در نتیجه به علت خیانت تیرباران شد.

با توجه به بسته بودن کامل عراق در برابر دنیای خارج، بیشتر جزئیات بیان شده دربارهٔ فعالیت‌های خانواده حاکم صدام از زبان پناهندگانی نقل می‌شد که به دنبال حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر در نیویورک و واشنگتن تعدادشان رو به افزایش بود. یکی از حوادث افشاکننده تلاش‌های دارودسته صدام برای بازسازی ساختار

سلاح‌های غیرمتعارف، فرار عدنان احسان سعید الحیدری (مهندس عمران) در تابستان ۱۹۹۱ به غرب بود. حیدری در گفتگو با عوامل سیا و اف.بی.آی اظهار داشت که در بازسازی تأسیسات سرّی مربوط به سلاح‌های هسته‌ای، شیمیایی و بیولوژیک در چاه‌های زیرزمینی، ویلاهای خصوصی و حتی بیمارستان صدام حسین در بغداد مشغول به کار بوده است.

اتهامات وارده توسط حیدری شک و تردیدهای کارشناسان کنترل تسلیحات سازمان ملل ـ که برای نظارت بر فعالیت‌های صدام از زمان نابودی UN-Scom تلاش می‌کردند ـ را به یقین تبدیل کرد. در دسامبر ۱۹۹۹ سازمان ملل، کمیته جدیدی به نام کمیسیون بازرسی و تأیید و نظارت سازمان ملل UN-MOVIC را تشکیل داد که برخلاف گذشته، مستقیماً به شخص دبیرکل سازمان ملل گزارش می‌داد. با توجه به سردرگمی که دربارهٔ آینده تحریم‌های سازمان ملل وجود داشت، عراق در برابر تلاش‌های UN-MOVIC برای انجام بازرسی مقاومت می‌نمود.

سازمان ملل فقط می‌توانست براساس کارهای انجام شده توسط بازرسان UN-Scom و گزارش‌های پناهندگان عراقی، حدس و گمان‌هایی از توانایی‌های عراق در زمینه سلاح‌های غیرمتعارف عراق داشته باشد. تمام حدس‌ها و گمان‌ها، گویای از سرگیری تلاش‌های صدام برای ساخت سلاح‌های هسته‌ای بود.

چارلز دالفر[1]، مرد شماره دو UN-Scom گفت: «دانشمندان هسته‌ای مشهور عراق به پنج مرکز تحقیقات هسته‌ای کشور منتقل شده‌اند. صدام وسایل ساخت یک وسیله هسته‌ای شامل چاشنی، پوشش بیرونی بمب و غیره را در اختیار دارد و فقط منتظر دریافت اورانیوم مناسب برای ساخت بمب است.»

در ماه ژوئن، عراق به قاچاق اجزای لازم برای ساخت سیستم‌های غنی‌کننده اورانیوم متهم شد. عراق این اجزا را از طریق هواپیماهای حامل کمک‌هایی که برای کمک به روستاییان خسارت دیده ـ به دنبال فروپاشی سد شمال دمشق به سوریه ـ اعزام کرده بودند، قاچاق کرد. در اغلب ارزیابی‌های به عمل آمده توسط متخصصان اطلاعاتی و هسته‌ای غرب در تابستان ۲۰۰۲ چنین نتیجه‌گیری شده بود که با

---

1. Charles Duelfer.

دستگاه‌هایی که صدام در اختیار دارد می‌تواند در عرض ۵ سال آینده به بمب اتم دست یابد.

ارزیابی وضعیت ساخت سلاح‌های بیولوژیک شیمیایی صدام کمی مشکل‌تر بود. در طی بازرسی‌های UN-Scom، عراق هیچ گاه دربارهٔ یکصد هزار قبضه سلاح شیمیایی که در جنگ ایران و عراق تولید کرده بود، پاسخی ارائه نکرد و این ترس نیز همواره وجود داشت که هزاران سلاح پر شده از عامل گاز اعصاب VX یا گاز خردل را پنهان کرده باشد. در ماه فوریه **جرج تنت**[1] رئیس سیا به کنگره اعلام کرد که: «بغداد در حال گسترش صنایع شیمیایی خود به شیوه‌ای است که بتواند خیلی سریع آن را به تولید سلاح‌های شیمیایی تبدیل کند.»

از دیدگاه واشنگتن، عقده درونی صدام دربارهٔ زرادخانه سلاح‌های غیرمتعارف و دورنمای سیاسی کاملاً تغییر یافته به دنبال حوادث ۱۱ سپتامبر، می‌توانست دلیل اصلی تجدید خصومت‌ها در برابر عراق باشد. رئیس‌جمهور دبلیو بوش در سخنرانی روز اتحاد، در ژانویه ۲۰۰۲ به خوبی مشخص کرد که جنگ با ترور ــ که پس از حملات ۱۱ سپتامبر اعلام شد ــ گسترش می‌یابد تا کشورهایی نظیر عراق که مأمن و حامی تروریست‌ها هستند و سلاح‌های کشتارجمعی تولید می‌کنند را فرا گیرد.

شواهد موجود در ارتباط با تمامی این موارد قطعی و کامل نبود، ولی بوش نمی‌خواست اشتباه پدرش را تکرار کند و اجازه دهد که صدام این بار به قصر فرار کند.

در انگلستان نیز تونی بلر علی‌رغم مخالفت‌های شدید اعضای اصلی حزبش یعنی حزب کارگر و سایر چهره‌های سیاسی اتحادیه اروپا به همین نتیجه رسیده بود. بوش آن قدر در هدف قرار دادن صدام مصمم بود که یک گام استثنایی در این راه برداشت و شخصاً به سیا اجازه داد تا عملیات سری را برای سرنگونی صدام اجرا کند و حتی در صورت ضرورت از نیروی زور نیز استفاده کند. در واقع بوش برای ترور صدام به طور آشکار به سیا چراغ سبز نشان داده بود.

تصمیم بوش برای سرنگون ساختن صدام، پاسخ جسورانه دژخیم عراق را به دنبال داشت. بلافاصله پس از فاش شدن تصمیم بوش دربارهٔ صدور مجوز ترور

---

1. George Tenet.

صدام، رئیس‌جمهور عراق اعضای کلیدی رژیم را برای تشکیل یک جلسه اضطراری در طبقه زیرین یکی از پناهگاه‌های کاملاً امن مجتمع ریاست‌جمهوری در بغداد فرا خواند. صدام جلسه را با یک سخنرانی طولانی و نامربوط آغاز کرد و ضمن محکوم کردن بوش و اعلام اینکه موضع‌گیری‌های امریکا دیگر صبر و تحمل عراق را لبریز کرده است، از مدعوین خواست تا نظرات خود را بیان کنند. اول نوبت علی حسن المجید بود. او سخنان خود را با این‌جمله آغاز کرد که: «امریکایی‌ها مردمانی مغرور و احمق‌اند.» سپس پیشنهاد کرد تا عراق در داخل خاک امریکا وارد نبرد شود.

طه یاسین رمضان، معاون رئیس‌جمهور صدام که مدت‌ها بود این مقام را در دست داشت و به عنوان یکی از فعالان حزب بعث از دهه ۱۹۹۰ تاکنون به صدام در تشکیل شبه‌نظامیان مردمی کمک کرده بود با حالت مشابهی ادعا کرد که: «هزاران قهرمان عراقی به صورت بمب‌گذاران انتحاری می‌توانند امریکا را نابود سازند.»

صدام با تکان دادن سر، صحبت‌های هر دو نفر را تأیید کرد و سپس از قصی خواست تا رشته کلام را به دست گیرد. قصی گفت: «ما و همه برادرانی که اینجا هستند، می‌دانیم که باکمک خداوند قادریم هر کاری را انجام دهیم. فقط با یک اشاره شما خواب را از چشمان امریکایی‌ها می‌گیریم و کاری می‌کنیم که وحشت‌زده آواره خیابان‌ها شوند. قربان من فقط استدعا دارم که اجازه انجام این کار را بدهید. به سر شما قسم که من شب آنها را روز و روز آنها را به جهنم تبدیل خواهم کرد.»

قصی ادامه داد: «از شما استدعا دارم که در حضور برادرانم سر از بدن من جدا کنید. اگر همان گونه که ادعا می‌کنند بن لادن واقعاً عامل حملات ۱۱ سپتامبر باشد، خداوند را شاهد می‌گیرم که به آنها ثابت خواهیم کرد آنچه در سپتامبر رخ داد در مقایسه با خشم صدام حسین فقط یک آتش‌بازی بوده است. آنها عراق، رهبر عراق، مردم عراق و کودکان عراقی را نمی‌شناسند.»

در ۱۷ جولای ۲۰۰۲ و در سی‌وچهارمین سالگرد انقلاب بعث، صدام در سخنرانی سالیانه خود احساساتش را دربارهٔ تهدید جدید از جانب واشنگتن برای مردم عراق آشکار ساخت. صدام در حالی که با لهجه روستایی و بدون رعایت اصول دستور زبان عربی صحبت می‌کرد، گفت: «بار دیگر ماه جولای فرارسید تا به تمام

ظالمان و صاحبان زور و شیاطین در دنیا اعلام کند که این بار شما قادر نخواهید بود مرا شکست دهید، هرگز، حتی اگر تمام شیاطین نیز در کنار شما قرار گیرند و از شما حمایت کنند.»

در تلاش آشکار با هدف ترغیب افکار عمومی غرب به عدم حمایت از خصومت‌های تجدید حیات یافته علیه عراق، صدام در ماه آگوست از ***جرج گالووی*** [1] نماینده مجلس از حزب چپ‌گرای کارگر دعوت کرد تا او را در یکی از پناهگاه‌های ریاست‌جمهوری در بغداد ملاقات کند. گالووی با هیجان توضیحاتی را دربارهٔ این ملاقات نوشته است. درخصوص اینکه چگونه سرانجام به داخل آسانسوری هدایت شد که با سرعت زیاد او را به مأمن صدام در یک پناهگاه زیرزمینی برد، مدت‌ها سوار بر اتومبیل‌های با شیشه‌های دودی در مسیرهای گوناگون چرخانده شد و...

گالووی را آنقدر به عمق زمین برده بودند که گوش‌هایش گرفته بود. در طول ملاقات، صدام راهکار هویج و چماق خود را به نمایش گذاشت که دیگر به صورت یکی از ویژگی‌های دوران ریاست‌جمهوری او درآمده بود. صدام از یک سو پیشنهاد کرد که آماده است به مقامات انگلیسی (از جمله نخست‌وزیر تونی بلر) اجازه دهد تا از مکان‌های ساخت تسلیحات عراق بازدید کنند و از سوی دیگر تهدید کرد که در صورت حمله نیروهای خارجی به کشورش تلفات سنگینی را به آنها وارد خواهد کرد. او اعلام کرد: «اگر آنها بیایند، ما از آمادگی لازم برخورداریم. ما داخل خیابان‌ها، از روی پشت‌بام‌ها و خانه به خانه با آنها خواهیم جنگید. ما هیچ گاه تسلیم نخواهیم شد.»

---

1. George Gollaway.

دستگیری صدام[1]

یک مسئول پنتاگون که اظهارات او روز دوشنبه ۲۴ آذر ۸۲ توسط شبکه تلویزیونی العربیه نقل شد، گفت که فرد دستگیر شده در شمال عراق، «صدام حسین»، رئیس‌جمهوری مخلوع این کشور است.

به‌گزارش رسیده از شبکه تلویزیونی «العربیه»، در اخبار زیرنویس خود در مورد چگونگی دستگیری صدام اعلام کرد که عملیات پس از خبرچینی یکی از اهالی منطقه تکریت انجام گرفته است و سپس نیروهای امریکایی وی را که در یک زیرزمین سرداب پنهان شده بود، خارج و دستگیر کردند.

در همین حال «پل برمر»، حاکم غیرنظامی عراق، دو تن از اعضای شورای انتقالی عراق را برای ملاقات با صدام و احراز هویت وی، به محل نگهداری وی دعوت کرد.

منابع خبری خارجی گزارش دادند که «تونی بلر»، نخست‌وزیر انگلیس نیز خبر دستگیری صدام را تأیید کرده است.

شبکه تلویزیونی «فاکس نیوز» هم اعلام کرد: آزمایش DNA صدام در مادرید هویت وی را ثابت کرد و نشان داد که فرد بازداشت شده صدام است.

---

۱. در آخرین لحظاتی که کتاب برای چاپ آماده می‌شد. خبر دستگیری «صدام» منتشر شد. بی‌مناسبت نیست که در اینجا پاره‌ای از خبرهای ارسالی از منابع خبری و خبرگزاری‌های جهان پیرامون دستگیری «صدام حسین» را بیاوریم. تا خوانندگان گرامی به طور کلی با سیر حوادثی که منجر به دستگیری او شد. بیشتر آشنا شوند.

همچنین مسئول دفتر مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق در تهران به نقل از منابع این مجلس در داخل عراق، صحت دستگیری صدام توسط نیروهای امریکایی را تأیید کرد.

«ماجد غماس»، مسئول این دفتر در تهران به خبرنگار ایرنا گفت: منابع ما خبر دادند که نیروهای لشگر ۴ امریکا، صدام را در تکریت و در یک زیرزمین یافتند.

وی افزود: سربازان امریکایی پس از برداشتن محاسن مصنوعی سفیدرنگ این فرد، به هویت صدام پی برده و او را دستگیر کردند.

شبکه ماهواره‌ای «کردسات» هم با قطع برنامه‌های عادی خود اعلام کرد: «صدام دستگیر شد.»

«پل برمر»، حاکم امریکایی عراق هم گفت: رئیس‌جمهوری مخلوع عراق، توسط نیروهای امریکایی دستگیر شده است.

همچنین یک مقام بلندپایه «اتحادیه میهنی کردستان عراق» گفت: صدام در حمله‌ای که از سوی نیروهای امریکایی و با پشتیبانی نیروهای ویژه این اتحادیه صورت گرفت، در «تکریت» دستگیر شد.

رؤسای نمایندگی‌های گروه‌های عراقی در تهران نیز در گفتگو با خبرنگار خبرگزاری دانشجویان ایران، خبر دستگیری صدام را تأیید کردند.

«ناظم دباغ»، نماینده اتحادیه میهنی کردستان عراق در تهران در گفتگو با خبرنگار ایسنا گفت: صدام صددرصد دستگیر شده است.

«ابوبلال ادیب»، نماینده حزب الدعوه عراق در تهران هم در گفتگو با ایسنا گفت: براساس تأکید خبرگزاری‌ها این خبر درست است، چراکه هم پل برمر بر آن تأکید کرده و هم خود اعضای شورای حکام بر صحت این خبر تأکید کرده‌اند.

وی افزود: خود عراقی‌ها از حضور صدام در تکریت خبر داده‌اند و نیروهای امریکایی او را در مخفیگاهش در تکریت دستگیر کرده‌اند.

ادیب یادآور شد: صدام با گذاشتن ریش تغییر قیافه داده بود تا شناسایی نشود.

شبکه تلویزیونی فاکس‌نیوز نیز اعلام کرد: صدام هنگام بازداشت در تکریت، میلیون‌ها دلار وجه نقد به همراه داشت.

فاکس‌نیوز افزود: صدام در هنگام بازداشت هیچ گونه مقاومتی نشان نداد و به راحتی تسلیم نیروهای امریکایی شد.

«احمد چلبی» یکی از اعضای شورای حکومت انتقالی عراق هم در گفتگویی با تلویزیون بغداد که همزمان از شبکه «العربیه» نیز پخش شد، گفت: صدام بدون هیچ مقاومتی دستگیر شده است.

وی افزود: صدام در حالی که فرصت کافی برای خودکشی داشت، ولی دست به این اقدام نزد.

چلبی در تأیید دستگیری رئیس‌جمهوری سابق عراق گفت: سایه کابوس صدام برای همیشه از سرزمین عراق محو شد.

چلبی افزود: صدام به طور علنی محاکمه خواهد شد تا نقش کشورهای عربی و اروپایی که از وی حمایت می‌کردند، مشخص شود.

به گزارش گروه صوتی و تصویری ایرنا، از سوی دیگر «عبدالعزیز حکیم»، رئیس دوره‌ای شورای حکومتی عراق، در اظهاراتی در مادرید گفت: «آزمایش‌های DNA نشان می‌دهد که فرد دستگیر شده در تکریت عراق، رئیس‌جمهوری مخلوع آن کشور است.

«جورج رابرتسون»، دبیرکل سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، خبر دستگیری صدام را «خبری عالی» توصیف کرد و گفت: دستگیری صدام به ایجاد ثبات در عراق کمک خواهد کرد.

شورای حکومتی عراق هم با انتشار بیانیه‌ای، دستگیری صدام را به ملت عراق و همه بشریت تبریک گفت.

به گزارش خبرگزاری رویتر از بغداد پایتخت عراق، این شورا در بیانیه خود از دستگیری صدام به عنوان «پیروزی بزرگ» یاد کرد و آن را به ملت عراق و همه بشریت تبریک گفت.

دراین‌باره «سمیرا شه‌بندر»، همسر دوم صدام گفت که رئیس‌جمهوری سابق عراق به علت خیانت نزدیکترین مشاوران و اطرافیانش شکست خورد.

به گزارش خبرگزاری فرانسه، وی که همراه تنها پسرش با نام جعلی در لبنان

زندگی می‌کند، در گفتگو با روزنامه «ساندی‌تایمز» افزود: صدام حداقل هفته‌ای یک بار با ما تلفنی تماس می‌گیرد یا نامه ارسال می‌کند.

بنابر خبر دیگر، مردم بغداد با تجمع در میدان‌ها و خیابان‌های اصلی این شهر شادمانی بی‌سابقه‌ای را از خبر دستگیری صدام نشان می‌دهند.

به گزارش خبرنگار ایرنا از سطح شهر بغداد، مردم عراق که معمولاً شادی خود را با شلیک هوایی نشان می‌دهند، این بار نیز بدون واهمه از نظامیان امریکایی که پیشتر دستور تحویل سلاح‌های نزد مردم را صادر کرده بودند، مبادرت به شلیک تیر هوایی می‌کنند.

از زمان اعلام خبر دستگیری صدام توسط شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی معتبر جهان و به نقل از خبرگزاری جمهوری اسلامی «ایرنا» اعلام شد که خیابان‌های اصلی بغداد مملو از شهروندانی شده است که چراغ خودروهایشان را روشن کرده و به سر دادن شعارهایی مشغول شدند. براساس این گزارش، بسیاری از مردم نیز در پشت بام منازل خود با تیراندازی هوایی ممتد، احساس شادمانی خود را بروز دادند.

همچنین به دنبال انتشار خبر دستگیری صدام، فضایی از شادی و سرور در اکثر شهرهای عراق حکمفرما شده است.

شبکه‌های مختلف تلویزیونی ازجمله «العربیه»، «الجزیره» قطر و نیز «المنار» لبنان با پخش تصاویری از تیراندازی‌های هوایی و تجمع مردم در خیابان‌های اصلی شهرهای مختلف عراق، گوشه‌هایی از شادی مردم عراق از دستگیری صدام را به نمایش گذاشتند.

خبرنگار شبکه تلویزیونی CNN هم اعلام کرد که بعد از اعلام خبر دستگیری صدام، صدای تیراندازی به طور مداوم از مرکز این شهر شنیده می‌شود.

شبکه ماهواره‌ای «کردسات» هم اعلام کرد: مردم شهر کرکوک با شنیدن خبر دستگیری صدام به خیابان‌ها ریخته و به رقص و پایکوبی پرداختند. خبر دستگیری رئیس‌جمهوری سابق عراق، در صدر اخبار جهانی منابع خبری خارجی نیز قرار گرفت.

منابع خبری خارجی، در اخبار فوری خود، خبر خبرگزاری جمهوری اسلامی (ایرنا) را در مورد دستگیر شدن صدام به عنوان مهمترین خبر جهانی، منعکس کردند. شبکه خبری CNN در زیر نوشته خود اعلام کرد که خبرگزاری ایران به نقل از منابع کُرد از دستگیری صدام حسین خبر داد.

شایان گفتن است که جلال طالبانی، رهبر اتحادیه میهنی کردستان عراق در گفتگو با خبرنگار ایرنا در پایانه مرزی خسروی، از دستگیری صدام حسین خبر داده بود.

همچنین انتفاض قنبر، سخنگوی شورای حکومت انتقالی عراق اظهار داشت: آزمایش DNA نشان می‌دهد که فرد دستگیر شده شخص صدام است. همچنین کاخ سفید اعلام کرد: اطلاعات به دست آمده بیانگر دستگیری صدام است.

طبق این گزارش که از سوی ایسنا به نقل از الجزیره مخابره شد، مقامات مسئول کاخ سفید با ارائه اطلاعات اولیه به دست آمده از دستگیری صدام به جورج بوش تأکید کرده‌اند: این اطلاعات نشان‌دهنده آن است که شخص دستگیرشده صدام است.

رسمی‌ترین تأیید از دستگیری صدام در یک کنفرانس خبری مشترک با حضور برمر و سانچز صورت گرفت که ساعاتی قبل از آن وعده آن داده شده بود. پل برمر، حاکم امریکایی عراق در این کنفرانس خبری گفت: صدام ساعت ۸:۳۰ دقیقه صبح روز ۲۳ آذر دستگیر شد. وی گفت: صدام در مزرعه‌ای در نزدیکی تکریت دستگیر شده است.

در همین کنفرانس خبری بود که برای اولین بار، تصاویر ویدئویی از شخص صدام پس از دستگیری وی در حالی که ریش بلندی داشت و نیز پس از اصلاح صورت وی پخش شد و این تصویری بود که برای ساعاتی به مهمترین تصاویر مورد توجه رسانه‌های جهانی تبدیل شد.

هوشیار زیباری، وزیرخارجه عراق، از اولین کسانی بود که در این خصوص ابراز نظر کرد و گفت: صدام در دادگاه رسیدگی به جنایات جنگی به اتهام نسل‌کشی و جنایت علیه بشریت محاکمه می‌شود.

وزیر امورخارجه عراق ادامه داد: این روز زیباترین روز برای مردم عراق است.

وی همچنین گفت: دستگیری صدام به طور یقین در شرایط امنیتی کشور تغییر ایجاد می‌کند و با همکاری بیشتر مردم، عراقی دمکراتیک و بدون صدام ایجاد خواهیم کرد.

گزارش رسیده حاکی است: مردم کرکوک پس از شنیدن خبر دستگیری صدام اقدام به شادمانی و تیراندازی هوایی کردند که بر اثر آن یک جوان ۱۷ ساله کشته و ۲۵ نفر دیگر زخمی شدند.

به گزارش واحد مرکزی خبر از بغداد، این تیراندازی‌ها همچنان ادامه دارد و نیروهای امریکایی مستقر در این شهر نیز تدابیر شدیدتر امنیتی را به اجرا گذاشته‌اند.

از سویی، سیدعبدالعزیز حکیم، رئیس شورای دولت انتقالی عراق اطمینان داد که صدام حسین در این کشور مورد محاکمه قرار خواهد گرفت.

وی در گفتگو با خبرنگاران در مادرید، گفت که در همین هفته، دادگاهی مسأله محاکمه صدام را به خاطر جنایاتش علیه مردم عراق و راه‌اندازی جنگ در منطقه و علیه ایران، پیگیری خواهد کرد.

حکیم که برای مذاکره با مقامات اسپانیا به این کشور سفر کرده است، از دستگیری صدام به عنوان یک خبر شادی‌بخش برای مردم عراق نام برد.

وی گفت: صدام حسین هنگام دستگیری، در زیرزمین یک انبار میوه در منطقه تکریت به سر می‌برد.

حکیم تاکید کرد: دستگیری صدام، گام بسیار مهمی برای انتقال قدرت سیاسی در عراق و برقراری ثبات در این کشور و امنیت در منطقه به حساب می‌آید.

در این میان، سازمان عفو بین‌الملل با استقبال از بازداشت صدام حسین به دست نیروهای امریکایی، بر ضرورت محاکمه عادلانه و شفاف وی تأکید کرد.

سخنگوی این سازمان افزود: گستردگی اتهامات صدام حسین در نقض حقوق بشر، نشان‌دهنده اهمیت حیاتی این مطلب است که صدام باید عادلانه و به طور

شفاف محاکمه شود. از طرفی، یک عضو شورای حکومت انتقالی عراق گفت: بازداشت صدام، دلیل دیگری برای سرعت بخشیدن به روند انتقال قدرت به مردم عراق خواهد بود.

جلال طالبانی در مصاحبه با شبکه تلویزیونی العربیه، درباره پیامدهای بازداشت صدام گفت: بازداشت صدام جلاد، پایان دوره دیکتاتوری او تا ابد است. این بازداشت به امید بعضی افراد نیز برای بازگشت صدام به قدرت، مهر باطل زد.

این در حالی است که هوشیار زیباری، وزیر امورخارجه موقت عراق اعلام کرد که طرحی را برای انتقال حاکمیت به مردم عراق به شورای امنیت سازمان ملل تقدیم خواهد کرد و در این طرح، برگزاری انتخابات تا پایان سال ۲۰۰۵ پیش‌بینی شده است.

وی پس از ورود به پاریس به خبرگزاری فرانسه گفت: من برای شرکت در دو نشست شورای امنیت، یکی علنی و دیگری غیرعلنی و تقدیم طرحی برای انتقال حاکمیت به ملت عراق در حال رفتن به نیویورک هستم.

در گزارشی دیگر، موفق الربیعی، عضو شورای حکومتی موقت عراق که با صدام دیدار کرده، گفت: صدام حسین به بغداد آورده شد.

به گزارش خبرگزاری فرانسه از بغداد، الربیعی یکی از سه عضو شورای حکومتی بود که برای دیدن صدام حسین و شناسایی وی، همکاری کرده بود. الربیعی گفت: در بغداد وی را شناسایی کردیم.

وی گفت: صدام در فرودگاه بغداد، جایی که سایر مقامات ارشد حزب بعث در آنجا زندانی هستند، در سلولی جداگانه در یک پایگاه امریکایی زندانی شده است.

وی اظهار داشت: صدام را افسرده و تحقیرشده یافتم، هرچند تلاش می‌کرد این مسأله را مخفی کند.

دونالد رامسفلد، وزیردفاع امریکا در گفتگو با شبکه تلویزیونی CBS اعلام کرد که صدام با نیروهای امریکایی که وی را در عراق دستگیر کرده‌اند، همکاری نمی‌کند.

به گزارش خبرگزاری فرانسه از واشنگتن، وی گفت: صدام هیچ گونه همکاری نداشته است.

این در حالی است که ریکاردو سانچز، فرمانده ارشد نیروهای امریکایی در عراق، پیشتر اعلام کرده بود که صدام کاملاً با نیروهای امریکایی همکاری کرده است.

از سویی، گفته شد که صدام به هدایت حملات به نیروهای اشغالگر امریکایی در عراق اعتراف کرده است.

به گزارش شبکه تلویزیونی الجزیره، نماینده مجلس اعلای انقلاب اسلامی در عراق گفت: صدام در دیدار با چهار عضو شورای حکومت انتقالی عراق، به هدایت این حملات اعتراف کرد. عادل عبدالمهدی درباره دیدار با صدام گفت: نگاه او به مردم، همان رویکرد ستیزه‌جویانه بود.

دونالد رامسفلد نیز اعلام کرد: با صدام مانند یک اسیر جنگی رفتار خواهد شد و وی تحت حمایت کنوانسیون ژنو خواهد بود.

وی هرگونه استفاده نیروهای امریکایی از شکنجه را برای دریافت اطلاعات از صدام منتفی دانست.

در این حال، فرمانده لشکر چهارم پیاده ارتش امریکا گفت: اطلاعات یکی از نزدیکان صدام، محل پنهان شدنش را فاش کرد.

به گزارش شبکه تلویزیونی LBC، ری اودیرنو گفت: اطلاعات یکی از اعضای قبیله صدام که از نزدیکان او بود، باعث بازداشتش شد. او در یک نشست خبری در تکریت افزود: ۶۰۰ نظامی امریکایی در این عملیات حضور داشتند ولی از هویت کسی که بازداشت می‌کردند، اطلاع نداشتند. نیروهای امریکایی، فردی را که این اطلاعات را فاش کرد، قبلاً بازداشت کرده بودند.

همچنین یک مقام امریکایی اعلام کرد: طارق عزیز، معاون سابق نخست‌وزیر عراق که از هفت ماه پیش در بازداشت نیروهای امریکایی به سر می‌برد، به تأیید هویت صدام حسین پس از بازداشت، کمک کرده است. به گزارش خبرگزاری رویتر از بغداد، این مقام که خواست نامش فاش نشود، بدون اشاره به جزئیات بیشتر گفت: صدام با کمک طارق عزیز شناسایی شد.

آخرین واکنش‌های محافل سیاسی و خبری جهان در قبال دستگیری «صدام»

○ جورج بوش، رئیس‌جمهوری امریکا، در اولین واکنش نسبت به دستگیری صدام در پیامی تلویزیونی گفت: صدام بدون هیچگونه درگیری و تلفاتی دستگیر شد و دیکتاتور عراق به خاطر جنایاتی که طی سال‌ها مرتکب شده است، محاکمه خواهد شد.

○ بوش در این پیام که به طور زنده از شبکه‌های ماهواره‌ای پخش می‌شد، افزود: این پایان کار وی می‌باشد که هزاران نفر را به قتل رسانده و یا به نام وی هزاران نفر کشته شده‌اند.

○ کاندولیزا رایس، مشاور امنیتی کاخ سفید هشدار داد که دستگیری صدام ممکن است به کاهش خشونت علیه نیروهای امریکایی و متحدانش در عراق منجر نشود.

○ کوفی عنان، دبیرکل سازمان ملل در واکنش به دستگیری صدام توسط نیروهای امریکایی، ابراز عقیده کرد که این دستگیری می‌تواند به استقرار ثبات در عراق کمک کند.

○ خاویر سولانا، نماینده عالی اتحادیه اروپا در امور سیاست خارجی و امنیتی در اظهارنظری درباره دستگیری صدام گفت: روز دستگیری صدام، روز بزرگی برای مردم عراق است.

○ رادیو اکو مسکو با پخش خبر مربوط به بازداشت صدام در بخش‌های خبری خود گفت: کرملین هنوز هیچگونه واکنشی در قبال دستگیری صدام نشان نداده است.

○ ایگور ایوانف، وزیر امورخارجه روسیه در واکنش به بازداشت صدام، خواستار تعیین سرنوشت وی به وسیله مردم عراق شد.

○ چین در واکنش به دستگیری صدام ابراز امیدواری کرد که دستگیری او به بازگرداندن فوری حاکمیت به مردم عراق منجر شود.

o ژاک شیراک، رئیس‌جمهوری فرانسه، از دستگیری صدام ابراز خرسندی کرد.
شیراک دستگیری صدام را یک حادثه مهم خواند و گفت: این اقدام کمک زیادی به ایجاد دمکراسی و حفظ ثبات در عراق می‌کند.

o جونیچیرو کویزومی، نخست‌وزیر ژاپن از دستگیری صدام استقبال کرد.

o آریل شارون، نخست‌وزیر رژیم اشغالگر قدس، بازداشت صدام، دیکتاتور سابق عراق را به بوش تبریک گفت و آن روز را روزی بزرگ برای جهان دمکراتیک خواند.

o رجب طیب اردوغان، نخست‌وزیر ترکیه، دستگیر شدن صدام را پایانی نمادین برای جنگ در عراق توصیف کرد.

o احمد الحسن، وزیر اطلاع‌رسانی سوریه در نخستین واکنش رسمی این کشور در قبال دستگیری صدام، تصریح کرد: موضع سوریه درخصوص عراق براساس سرنوشت افراد ترسیم نمی‌شود، بلکه دمشق خواهان حفظ وحدت ملت، تمامیت ارضی و حاکمیت کشور عراق است.

o عبدالرحمان العطیه، دبیرکل شورای همکاری خلیج‌فارس، از دستگیری صدام توسط نیروهای امریکایی به عنوان برداشتن گامی به سمت اعاده ثبات منطقه استقبال کرد.

o سخنگوی دولت افغانستان با استقبال از دستگیری صدام، ابراز امیدواری کرد که نفر بعدی که دستگیر می‌شود، اسامه بن لادن، سرکردهٔ شبکه القاعده باشد.

o روزنامه یو.اس.ای تودی، پرتیراژترین روزنامه امریکا در صفحه خانه اینترنتی خود نوشت: نیروهای امریکایی با دستگیری صدام حسین به عملیات شکار صدام حسین پایان دادند و رژیمی را که عامل نهایی دو جنگ بود و سیاست خارجی امریکا را به مدت بیش از یک دهه به خود مشغول کرده بود، از بین بردند.

o خبرنگار شبکه CNN گفت: دستگیری صدام تأثیر بزرگ روانی نه فقط بر امریکا، بلکه بر انگلیس و کشورهای حامی جنگ عراق و عراقی‌ها خواهد داشت.

به گزارش شبکه تلویزیونی CNN، کریستین امانپور گفت: دستگیری صدام تا حدودی موقعیت بوش و تونی بلر را بهبود خواهد بخشید، چرا که آنها در چند ماه گذشته به علت دستگیر نشدن صدام و ادامه حملات در عراق تحت فشار قرار داشته‌اند.

- شبکه‌های تلویزیونی CNN، فاکس‌نیوز و MSNBC، همه رادیوها و نیز روزنامه‌های امریکا در صفحه خانه‌های اینترنتی خود خبر دستگیری صدام حسین را که در یک خانه روستایی در نزدیکی تکریت اتفاق افتاد، منعکس کردند.
- روزنامه نیویورک‌تایمز در صفحه خانه اینترنتی روز یکشنبه ۲۳ آذر خود گزارش داد: نیروهای ائتلاف، صدام حسین را حالی که در حفره‌ای در زیر یک خانه روستایی در روستای «ادوار» در ۱۰ مایلی تکریت پنهان شده بود، دستگیر کردند.
- روزنامه لس‌آنجلس تایمز نیز در شماره روز یکشنبه خود با اشاره به خبر دستگیری صدام حسین نوشت: مقام‌های دولت موقت ائتلاف می‌گویند که دستگیری صدام حسین به حملات وفاداران وی یا عاملان خارجی که جهاد خود را از امریکا به این میدان جنگ منتقل کرده‌اند، پایان نخواهد داد.
- به گزارش خبرگزاری فرانسه از لندن، دیلی‌میل در مطلبی با عنوان موفقیتی برای امریکا نوشت: صدام حسین در وضعیت تحقیرآمیزی بازداشت شد.
- روزنامه ایندیپندنت نوشت: بازداشت صدام برای امریکا یک موفقیت به شمار می‌رود، اما این به معنای پیروزی امریکا در جنگ چریکی در عراق نیست.
- روزنامه فایننشال تایمز نوشت: امریکایی‌ها از این پس تصور خواهند کرد سر دشمن بریده شده است، در حالی که چنین تصویری از پیروزی، اشتباه فاحشی محسوب می‌شود، چرا که افراد زیادی هستند که از اشغال کشورشان به دست نیروهای امریکایی و بیگانه متنفر هستند.

o رادیـو BBC اعـلام کـرد کـه دسـتگیری صـدام حسـین نـقطه عـطف تـاریخی بـرای عـراق است. ایـن رادیـو افـزود: دسـتگیری صـدام از یک طـرف مـوجب تقویت روحیه سربازان امریکایی خواهد شد و از طـرف دیگـر ضـربه شـدیدی بـه بـعثی‌ها وارد خـواهـد کـرد کـه در عـملیات مسـلحانه عـلیه ایـن نـیروها دست داشتند.



مادر صدام، صبحه طلفاح



تصویر شناسنامه‌ای صدام در دوازده سالگی



صدام در شانزده سالگی





اتومبیل ژنرال قاسم که به دنبال تلاش برای ترور او سوراخ سوراخ شده است.



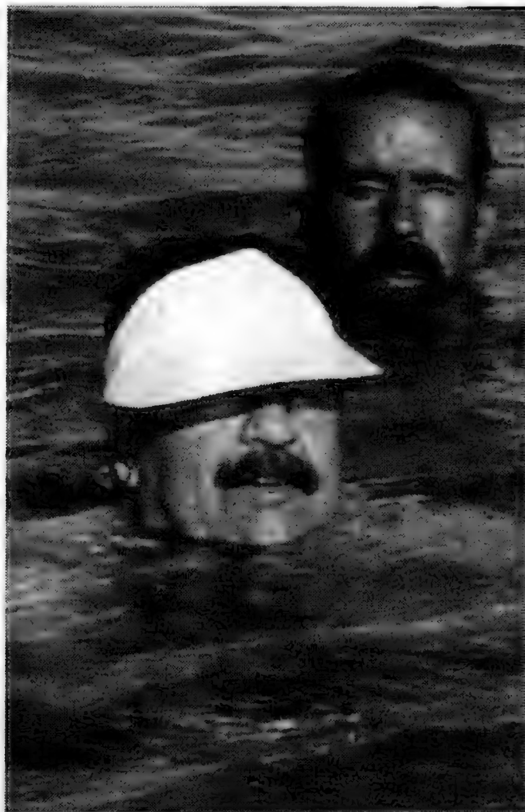
بعد از شرکت در ترور عبدالکریم قاسم در سال ۱۹۵۹، صدام قبل از فرار به سوریه، تمامی عکس‌های خود را سوزانید. مقامات این تصویر را از دبیرستان الکرخ به دست آوردند و ضمن ارسال آن به تمامی مراکز امنیتی در سراسر کشور، برای دستگیری او جایزه‌ای تعیین کردند.



صدام در دوران تبعید در کنار رود نیل، سال ۱۹۶۰



صدام در مصر، سال ۱۹۶۰



صدام (آفتاب‌گیر سفید به سر کرده است) در صلاح‌الدین (نزدیکی تکریت) مشغول شنا در رودخانه فرات است. مقامات خبرگزاری رسمی عراق گفتند که صدام به منظور تشویق شرکت‌کنندگان در یک مسابقه ملی شنا، سه نوبت در فرات جاودان شنا کرده است. مردی که پشت سر او می‌بینید، محافظ شخصی اوست.



صدام در حال سیگار کشیدن در جریان گردهمایی مشهور سال ۱۹۷۹
هیأت رهبری انقلابی بعث که طی آن، اعضای کلیدی حزب محکوم و سپس اعدام شدند.



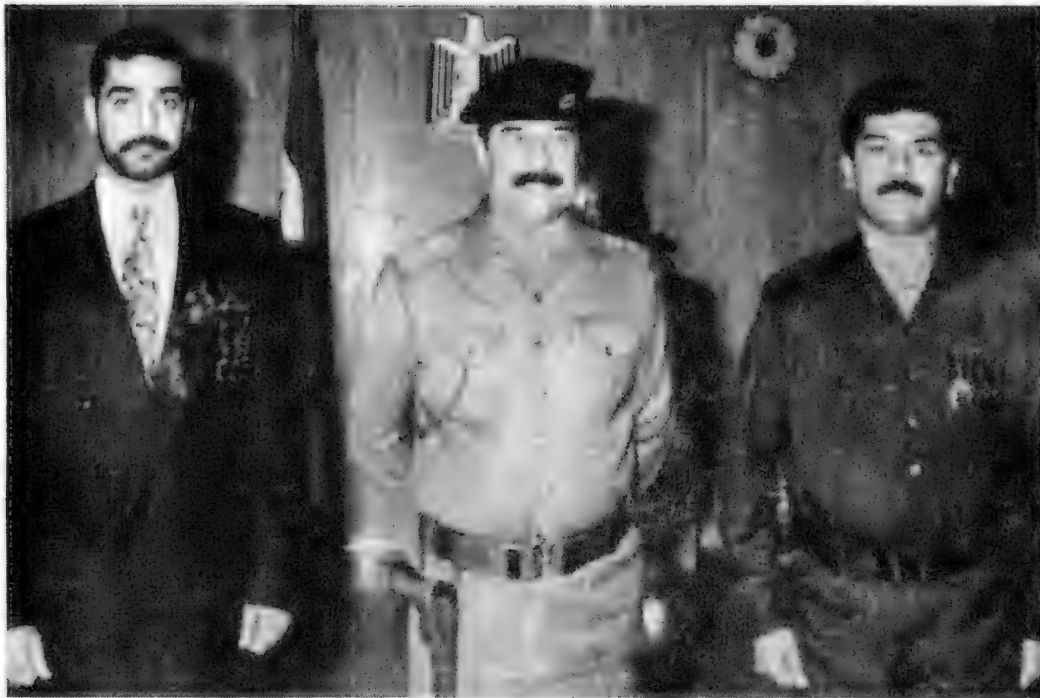
صدام در حال خواندن نماز پس از حمله سال ۱۹۹۰ به کویت. این تصویر در صفحه اول روزنامه بابل که توسط پسر صدام (عدی) اداره می‌شد، به چاپ رسیده بود.



صدام، جنگ خلیج‌فارس در سال ۱۹۹۰کنار استیوارت لاک‌وود، گروگان هفت ساله انگلیسی.



صدام (نشسته) و خانواده‌اش شامل دامادها، ژنرال حسین کامل حسن (اولین نفر از سمت چپ) و برادر کامل حسن، سرهنگ صدام کامل (نفر دوم از چپ). ژنرال حسن و برادرش در ۲۳ فوریه ۱۹۹۶ در بغداد توسط خویشاوندانی که خواستار احیای شرافت خانوادگی بودند، به قتل رسیدند.



صدام در کنار پسرانش، عدی حسین (چپ) و قصی حسین. این عکس در ۱۳ دسامبر ۱۹۹۶ توسط دولت عراق منتشر گردید. عدی در حالی که به سمت منطقه اعیان‌نشین المنصور در حال حرکت بود، با گلوله مجروح شد.



صدام در حال سیگار کشیدن در جریان گردهمایی مشهور سال ۱۹۷۹
هیأت رهبری انقلابی بعث که طی آن، اعضای کلیدی حزب محکوم و سپس اعدام شدند.



تابلویی که صدام را در حال آزادسازی بیت‌المقدس نشان می‌دهد و در بغداد به نمایش گذاشته شده بود.



صدام (ردیف بالا، دومین نفر از راست) و رفقایش برای گرفتن یک عکس یادگاری قبل از ترک زندان کنار هم گرد آمده‌اند. عبدالکریم الشیخلی، توطئه‌گر همکار او نیز در سمت راست ردیف پایین دیده می‌شود. تقریباً تمامی زندانیان دیگر ازجمله شیخلی بعداً طبق دستور صدام به قتل رسیدند.



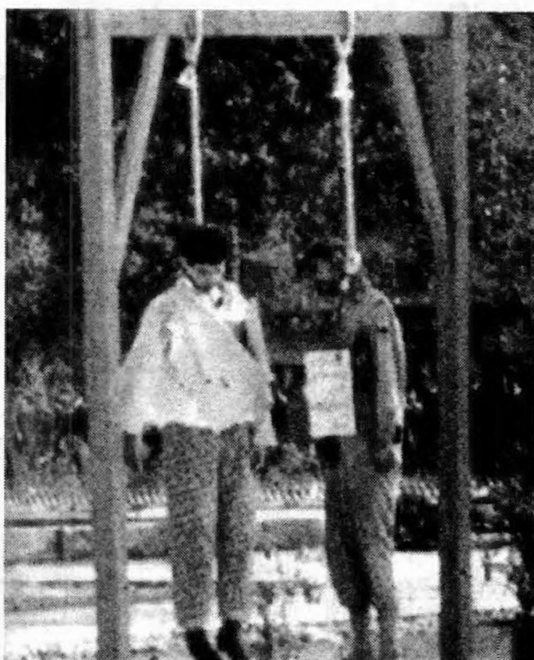
اولین عکس صدام با همسرش ساجده که کمی پس از بازگشت از قاهره به دنبال انقلاب فوریه ۱۹۶۳ با او ازدواج کرد.



صدام در اتاق نشیمن خانه‌اش به همراه همسرش ساجده، پسرانش عدی و قصی و سه دخترش حلّا (کوچک‌ترین)، رنا و رغده (بزرگ‌ترین).



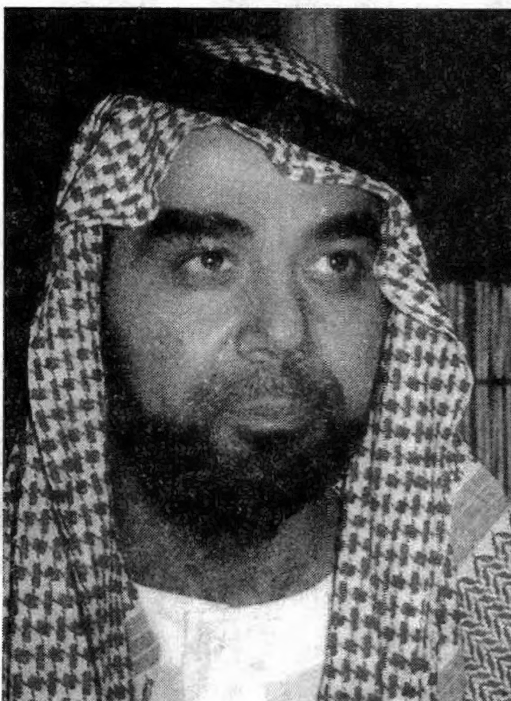
صدام حسین که در این زمان مقام معاون اول رئیس‌جمهوری را در اختیار دارد،
خانواده‌اش را به دیدار خانواده‌های روستاییان ساکن در حاشیه بغداد برده است.
به دنبال پخش خبر حضور آنها، خانواده‌های زیادی به این جمع پیوستند.

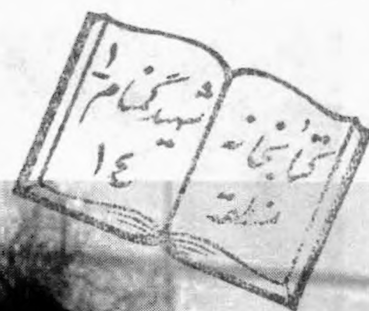


اعدام یهودیان در بغداد مدت کوتاهی پس از به قدرت رسیدن حزب بعث در فوریه ۱۹۶۹.




پسران صدام که در حمله نیروهای آمریکایی کشته شدند



پایان دیکتاتور بزرگ

The Secret Life

Saddam

CON COUGHLIN



